جلد سوم

فصل اول - از پاریس تا عشق آباد

طرق معمولی- طریق بحری - قبرستانهای قسطنطنیه- دفاع از بسفر- سنگول داغ ومعدن زغال سنك - شهر سامسون - بندر ترابوزان-زورقچیان ترك - تجارت ترابوزان- بازارهای قدیمی-خرابه‌های قدیمی- وسایل سرگرمی ترکان- کلیساهای یونانی عزیمت از ترابوزان-شهر باتوم و گمرکخانه روسی چای کاری دربانوم-صدور نفت- شهر تفلیس - برقع یا روپوش سکنهٔ قفقاز- محلهٔ ارامنهٔ تفلیس - رودکورا ومحله تاتارها- راه گرجستان - راه آهن ایروان- باد کنوبه و مأخذ نام آن - قلعهٔ قدیمی و قصرخان - چاههای نفت - پالایشگاه نوبل - مواد مستخرجه از نفت - اهمیت نفت محصول نفت خام - صدور نفت - بهای متوسط نفت - تعداد چاههای نفت - حفر چاه نفت- معبد آتش پرستان - گاز طبیعی - نفت منجمد - فقدان آب خالص در بادکوبه- معادن نفت در بحر خزر - انقلاب در قفقاز - وسیلهٔ رفتن از روسیه بایران - از بادکوبه بکراسنودسك - بندر کراسنودسك - زمین لرزه - راه آهن - عشق آباد و منظرهٔ آن - تجارت عشق آباد باایران و افغانستان - موزه و کتابخانه - خرابهٔ شهر کوچك قدیمی -منظرهٔ دهکدهٔ ترکمان نشین - مشاغل ترکمانان- تاریخ پیدایش ترکمانان - اسبان ترکمانی - شهر خراب آنائو و مسجد بزرك آن - مادام روبن و هتل پاریس - عزاداری مسلمانان درماه محرم.

برای مسافرت بایران طرق متعددی موجود است که هر کس بنابرمنظور خود یکی از آنهارا اختیارمیکند . مثلا کارمندان خارجی مانند سفرا وقونسولها برای

اینکه زود تر بمحل مأموریت خود برسند کوتاهترین راه‌را در پیش میگیرند ولی سیاحان و باستانشناسان ازراههای طویل‌تری رهسپار این کشور باستانی میگردند. کسانیکه از دریا بیمی نداشته باشند میتوانند با کشتی بسرحد ایران وارد شوند و کسانیکه مایل بمسافرت در دریانباشند ممکن است یکی از طرق بری‌رااختیار نمایند.

طریق معمولی

کسانیکه بخواهند زود تر بمقصد برسند کوتاهترین راهرا در پیش میگیرند یعنی از شهر های بزرك وین وبرلن عبور میکنند وبسرحدات روسیه‌میرسند. اقصرفاصله‌ازپاریس تاسرحد روسیه همان خطی است که از وین عبور مینماید زیرا که درمدتی کمتر ازچهل وهشت ساعت مسافر ازپاریس بگمرکخانهٔ مملکت‌تزاری وارد میشود ولی این‌راه برای اشخاص صرفه‌جو مناسب نیست.

درسرحد روسیه راه‌آهنی است که تا بادکوبه امتداد دارد. مسافر بایددراین راه صبروحوصله زیادی از خود نشان‌دهد زیراکه مدت پنج‌شبانه روز مجبوراست در قطار بماند تا بسواحل بحر خزر برسد. در بادکوبه کشتی‌های کمپانیهای روسی در بحر خزر آمدورفت مینمایند و در مدت ۳۶ ساعت ازبادکوبه به بندر انزلی که سرحد ایران است وارد میگردند اشخاصیکه مایل بمسافرت از این خط میباشند میتوانند ازسرحدروسیه درمدت۳۰ ساعت بشهر ادسا بروند وازآنجابکشتی نشسته در بندر باتوم پیاده شوند وبعد باراه آهن مستقیماً بباد کوبه‌واردگردند.

طرق بحری

مسافرینی که از دریا بیمی نداشته باشند میتوانندازبندر مارسی بکشتی نشسته و پس از عبور از بنادر پیره وازمیر بقسطنطنیه بروند وپس از سه روز استراحت مجدداً در بحراسود ازبنادر سامسون وترابوزان وباتوم عبور نمایند.

کشتی‌های دیگری‌هم هستند که‌مستقیماً مسافرین‌را باسلامبول وارد مینمایند اماکمی در بحر اسود مخصوصاً در سنگول داغ (songuldak)که دارای معدن مهم ذغال‌سنگ‌است توقف‌میکنند.

خلاصه آنکه مدت مسافرت ومخارج این دوخط تقریباً باهم تفاوت زیادی ندارد

قبرستانهای قسطنطنیه

از تشریح اوضاع شهر های آتن و ازمیر واسلامبول که هر یك شرح مفصل جداگانه‌ای دارد صرفنظر کرده وراه کشور شاه ایران را درپیش میگیریم زیرا مقصود ما رسیدن باین کشور باستانی و دیدن اوضاع آن است. ازعدم امکان توقف درمملکت بیزانس قدیم که اکنون دارای گورستانهای زیاداست چندان تأسفی نداریم. نظر باینکه ترکان احترام وعلاقه‌ای سبت باموات خوددارند آنهارا در گورستان وسیعی که در هر کزشهر واقع بوده‌دفن کرده‌اند. هر گاه چندساعتی درمحلهٔ پراگردش کنند معلوم خواهد شد که محله

گوشه‌ای از قبرستان اسلامبول

اروپائیان درقسمتی از این گورستان بناشده است وهنوز هم‌مقابرقدیمی دراین‌جادیده میشود که‌قسمت‌علیای‌شهر راازقسمت‌سفلی جدامینماید. ترکان متجدداحترامی برای‌این گورستان‌قائل نیستندوغالباً برخلاف‌دستورهای‌اسلامی اجازه‌میدهند که‌دراین‌جاابنیهٔ جدیدی ساخته شود.

دفاع از بسفر

مقارن غروب آفتاب از شهر اسلامبول بیرون آمدیم ، دورنمای قسمت سمت‌چپ بسفرمنظرهٔ سحر آمیزی دارد، تماشای ساحل که باغهای باصفاومنازل ییلاقی‌سفرای دول‌خارجه‌در آن‌واقع شده درخاطر سیاحانی که برای‌دیدن چیزهای‌تازه‌بطرف‌خاورمیروند یادگارهای فراموش نشدنی باقی‌میگذارد. قبل‌از خروج از تنگهٔ بسفر قلعهٔ قدیمی دفاعی دیده میشود که در قرون وسطی بناشده‌وتوپهای بزرك قدیمی آن‌که مانند حیوانات متحجرشدهٔ اعصار باستانی هستند در مدخل بحر اسود دیده میشود، این توپها درزمانهای پیشین ازبسفردفاع میکردند ومانع‌ورود کشتی‌های دشمن باین‌تنگه بوده‌اند.

اکنون درطرفین بسفر قلاع دفاعی جدیدی ساخته و با توپهای سیستم جدید، آنها

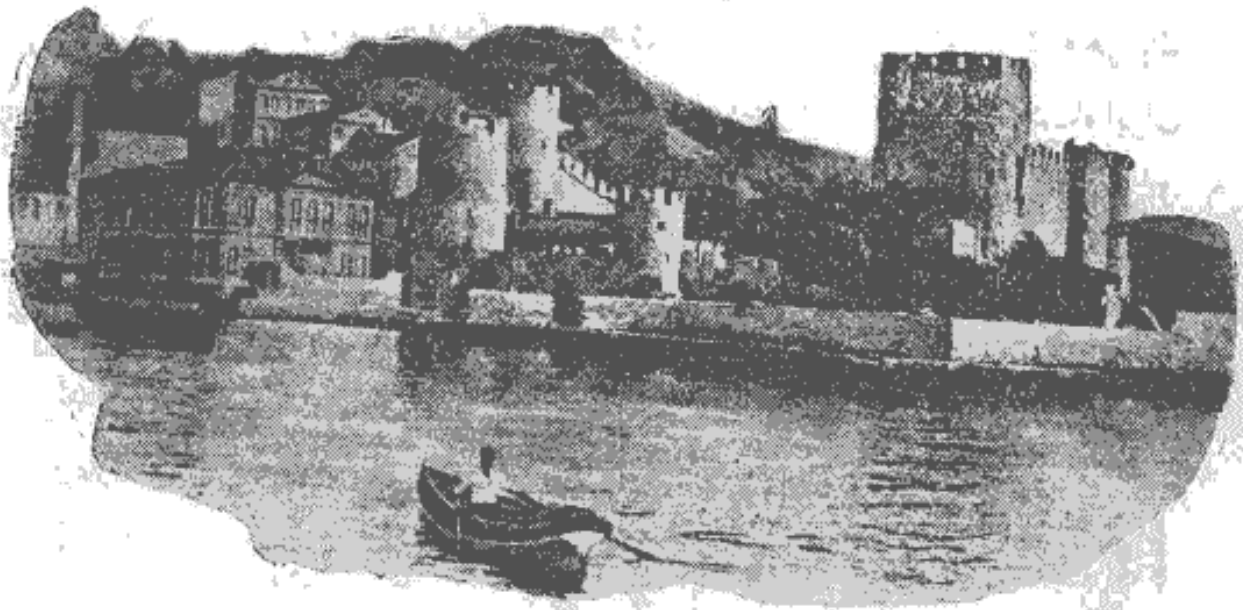

منظرهٔ حصار آناتولی

را مجهز کرده‌اند. خلاصه پس ازغروب آفتاب کشتی ما ازبسفر خارج شد و وارد بحراسود گردید. درفواصل دور چراغهائی در بالای برجهای ساحلی برای راهنمائی دریانوردان روشن بود.

سنگول داغ و معادن زغال سنك

بامدادروز۲۲ماه اوت۱۹۰۷ درساعت۵ بسنگول‌داغ رسیدیم. تقریباً ده سال است که یك کلنی فرانسوی این بندر را ایجاد کرده است تا بتواند زغال‌سنك‌را باکشتی حمل‌نماید. در اینجا معدن زغال‌سنك مهمی وجود دارد که درفاصله ۲۰ کیلومتری ساحل واقع‌شده است. بهای یك‌تن زغال دراین بندر ۱۶ فرانك است و چون به بندر مارسی برسد هرتن آن چهل فرانك بفروش میرسد.

از ساعت‌پنج ونیم‌صبح تا یکساعت ونیم‌بعد ازظهر کشتی ما مشغول‌بارگیری زغال شد، یکصدو بیست‌نفر حمال مشغول بارکردن زغال بودند و توانستند دراین مدت ۲۰۰ تن زغال بکشتی بیاورند، اینها مانند حمالان پرت‌سعیدفعال نیستند زیرا که آنها درمدت دوساعت کشتی‌های بزرك‌چینی را کاملا بارگیری‌میکنند. در این‌جا ماشینهای جرثقیل‌هم‌دیده میشود، گونیهای‌محتوی حبوبات راکه از

ادسا باینجا آورده‌اند بااین ماشینها بکشتی نقل میکنند. واگون‌های کوچکی هم هست که هریك دوتن و نیم زغال را از معدن به بندر نقل مینماید. کشتی‌هائی هم دیده میشود که زغال برای کارخانه‌های گاز رومانی بارگیری مینمایند

درمیان مسافرین سه نفر از زنان حاکم سامسون هم دیده میشوند که با کشتی ما مسافرت میکنند، اینها همه پیروزشت میباشند ولی در عوض خادمه‌های جوان آنها زیباروی هستند و باروی باز در کشتی رفت و آمد میکنند، اینها قبل از سوار شدن بکشتی درحجاب بودند ولی پس از ورود بکشتی روپوشهای خودرا بکنار انداختند و از آزادی خود سرورونشاطی دارند و از آراستگی اندام و زیبائی صورت بی بهره نیستند، با این حال در قشنگی و دلربائی با مهوشان فرانسوی و لعبتان پاریسی برابری نمیکنند.

شهرت زیبائی وملاحت زنان ترك باین جهت است که بیگانگان کمتر آنها را می بینند وفقط تصور میکنند که باید درزیر این حجاب فرشتهٔ زیبائی وجودداشته باشد، معهذا باید اعتراف کرد که زنان ترك چشمان قشنگ وجذابی دارند، بعلاوه آنها همیشه مراقب چشمان خودهستند و آنها را بامهارتی که اختصاص بخودشان دارد آرایش میکنند ونظر بهمین قشنگی چشمان است که در زیبائی شهرتی پیدا کرده‌اند.

شهر سامسون دومین بندری که کشتی در آن توقف میکند شهر سامسون است. این شهر تقریباً ۲۰۰۰۰۰ سکنه دارد ودارای کارخانه های بزرك دخانیات است وسیگار زیادی برای سکنهٔ کشور ترکیه فراهم مینماید که درخوبی جنس مشهور است.

یکی از صادرات عمده این شهرهم تخم مرغ است. شرکت کشتیرانی فرانسوی عدلهای کاه بعنوان مال التجاره باین جا میآورد وتخم مرغها را باصندوق‌های بزرك درمیان کاه بفرانسه حمل میکند واز بیم پیداشدن رقیب طوری آنهارا حمل میکند که کسی آگاه نشود یعنی درموقعیکه کشتی میخواهد بطرف روسیه برود صندوقهای تخم مرغ را در ته کشتی میگذارند تا دیگران تصور کنند که آنها را بروسیه میبرند. این

صندوقها تا بازگشت کشتی مدت سه‌هفته و حداقل ۱۵ روز درانبار میماند تا به بندر مارسی وارد شود وبعنوان تخم مرغ تازه در آنجا بفروش برسد .

سامسون بندر صادراتی مهمی است، از این‌جا پشم وپوست خام و پیله وچوب بمقدار زیاد بممالك دیگر صادر میشود . این شهر در کنار دریا واقع شده است و آثار وعلامات خاوری در آن دیده‌نمیشود .

بندر ترابوزان کشتی معمولا مسافت بین سامسون وترابوزان را درمدت ۱۲ ساعت طی میکند . درکنار این شهر خلیج عمیقی است که لنگرگاه سفاین است.در اطراف این خلیج عماراتی بشکل آمفی‌تآتر دیده میشود . دریا در این‌جا غالباًطوفانی است ومسافرین درموقع پیاده شدن ازکشتی در زحمت هستند حتی در مواقع غیر طوفانی هم که با قایق بطرف ساحل میروند از حملات و آسیب امواج دریا مصون نیستند

زورقچیان ترك زورقچیان برای بردن مسافرین ازکشتی بخشکی با هم نزاع میکنندوغوغائی برپامینمایند. بدبخت‌مسافری که‌برای‌سوارشدن بقایق حق‌الزحمهٔ زورقچی‌را قبلامعین‌نکرده‌باشد ، زیراکه در موقع رسیدن بساحل دچار زحمت میشود . طمع زورقچیان‌ترك حدی‌ندارد وهرقدرهم برمبلغ اضافه شود دست از سرمسافر نمیکشند.نظر باینکه مسافرین زیادی دائماً دراین بندرآمد وشد میکنند زورقچیان ترك برای خالی‌کردن کیسهٔ آنان وسایل مختلفی بکار میبرندو اگر مسافر سرسخت باشد وپول زیادی بآنها ندهد زبان به‌تهمت میگشایند واورا از جملهٔ مقصرین سیاسی بشمار میآورند

در موقع پیاده‌شدن دربنادر ترکیه مسافر باید احتیاط کندوحرفی ازانقلاب و شورش بزبان نیاورد وجز نشاندادن گذرنامه رسمی اظهاری نکند، مخصوصاًباید از اظهار آشنائی باارمنیان خودداری نمایدزیراکه‌ترکان‌بشدت ازاین‌قوم‌متنفرهستند.

بمحض اینکه مسافر قدم بخشکی گذاشت افسران‌پلیس‌ترك اورا احاطه‌کرده ومطالبهٔ گذرنامه میکنند وعلاوه برویت گذرنامه از اواستنطاق‌هائی بعمل میآورند

تا مطمئن شوند که اوعابر است ودراین کشور اقامت نخواهد کرد.

خلاصه پس از آنکه ما ازشر پلیس رهائی یافتیم از جادهٔ سراشیبی بطرف محلهٔ

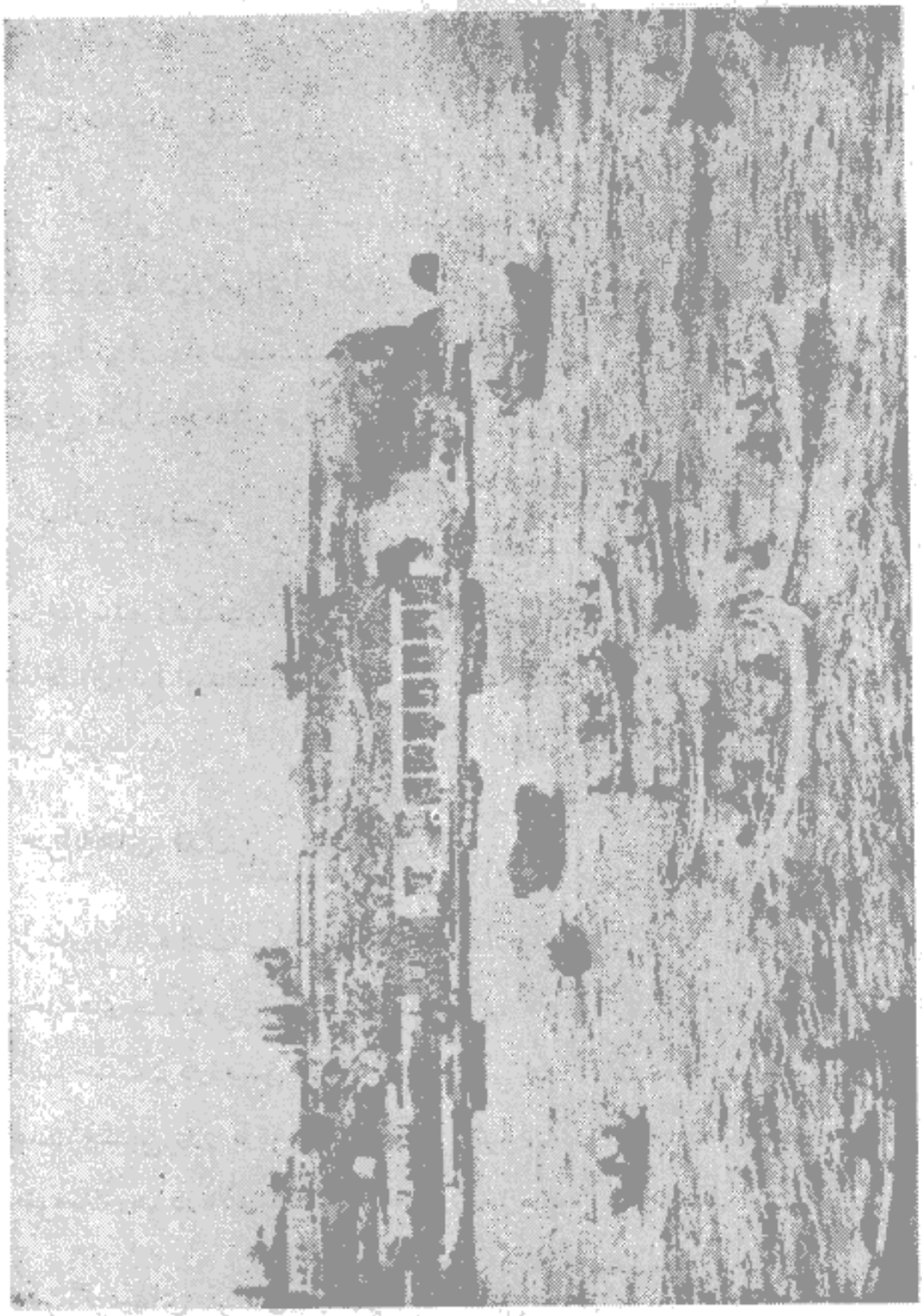

لنگرگاه ترابوزان

نورفتیم که دروسط آن میدانی دیده میشود ، دفترخانه‌های شرکت های کشتی رانی در

اطراف این میدان واقع شده‌است، شهر در روی سه‌تپهٔ مرتفع بنا شده و کسانیکه بخواهند بسیاحت آن پردازند مجبورهستند که پیوسته از دامنهٔ تپه‌ای بالارفته و در دره‌ای سرازیر شوند.

تجارت ترابوزان مال‌التجارهٔ زیادی باین‌شهر وارد و از آن صادر میشود، دکانهای پر از ارزاق بهم‌پیوسته است، قبل‌از اینکه راه شوشهٔ انزلی به‌تهران توسط کمپانی روسی ساخته شود اغلب مسافرین از این‌شهر بطرف ایران آمدوشد میکردند، اکنون‌هم اشیائی که‌در ترانزیت روسیه پذیرفته نشده است از این‌راه به تبریز وتهران وارد میگردد. ایتالیائی‌ها در این‌شهر بنائی ساخته‌اند که محل‌ورودو خروج مال‌التجاره‌های شرقی وغربی‌است.

بازار قدیمی بازار این‌شهر درکوچهٔ پرپیچ‌وخمی واقع‌شده‌ومانند بازارهای شرقی‌روی آن‌پوشیده‌نیست. این بازارقدیمی درقرون ۱۷و۱۸ ساخته شده ودکانهای آن بطرز جالب‌توجهی نقاشی‌وتزیین‌شده است. بومیان‌تاریخ ساختمان‌آنرا نمیدانند واگر از آنها پرسشی بشود تاریخ بنای آنرا بهزار سال قبل میرسانند.

خرابه‌های قدیمی در خارج شهر، درنزدیکی ساحل قلعه‌های مستحکمی بوده‌که همه منهدم شده واکنون جز چند دیوار خراب اثری از آنها برجای نمانده است. سکنهٔ اینجاهم مانند اروپائیان این برج‌وباروهای قدیمی‌راتبدیل بخانه‌های مسکونی‌نموده‌اند ودرغالب آنها کارگرانی سکونت دارندکه‌شغل عمدهٔ آنها خشك‌کردن فندق است. فندق یکی ازصادرات عمدهٔ این شهر است که باید مدت چندین روز با توجه مخصوص آنرا در روی پارچه های چرمی بخشکانند. صومعه‌ای هم دربالای این خرابه‌ها در محل‌مرتفعی‌برجای‌مانده‌است.

سرگرمیهای ترکان ترکان بازیهاوسرگرمیهای‌مخصوصی دارند، یکنوع‌چرخی دارندکه آنرا دولاب میگویند، یکی در پرهٔ آن‌می‌نشیند ودیگران آنرا میچرخانند. یك‌قسم تاب‌قدیمی‌هم دارندکه با آن تاب میخورند و

یك رقص ملی هم دارند که باشمشیر و تفنك و باصدای دهل صورت میگیرد.

کشتی گیری وزور آزمائی هم یکی از سرگرمیهای عمدهٔ ترکان است. پهلوانان قسمت بالای تنه را باروغن چرب میکنند و بکشتی گیری مشغول میشوند. تماشاچیان

کشتی گیران ترك

زیادی هم اطراف آنها را حلقه وار احاطه می کنند و با داد و فریاد به تشجیع آنها میپردازند.

کلیساهای یونانی در این شهر کلیسا های متعددی بطرز یونانی ساخته شده که در داخل بانقاشی های ممتاز وجالب توجهی زینت یافته‌است

دو پل مرتفع باشکوهی هم وجود دارد که از بالای آنها تمام شهر دیده میشود. وسیع ترین خیابان شهر بخیابان میدان موسوم و درطرفین آن عمارات زیبائی بطرز اروپائی ساخته شده است.

عزیمت از ترابوزان ترابوزان شهر زیبائی است ونظر باینکه وسعت زیادی ندارد یکروزبرای سیاحت آن کافی است ازطرفی هم چون ما بادامهٔ مسافرت مایل بودیم وخوشبختانه درلنگرگاه هم یك کشتی مسافربری برای حرکت آماده بود موقع را مغتنم شمرده با این کشتی بطرف باتوم رفتیم.

پس از کمی دریانوردی طوفانی دردریا تولید شد وما برای نخستین باراموا‌ج

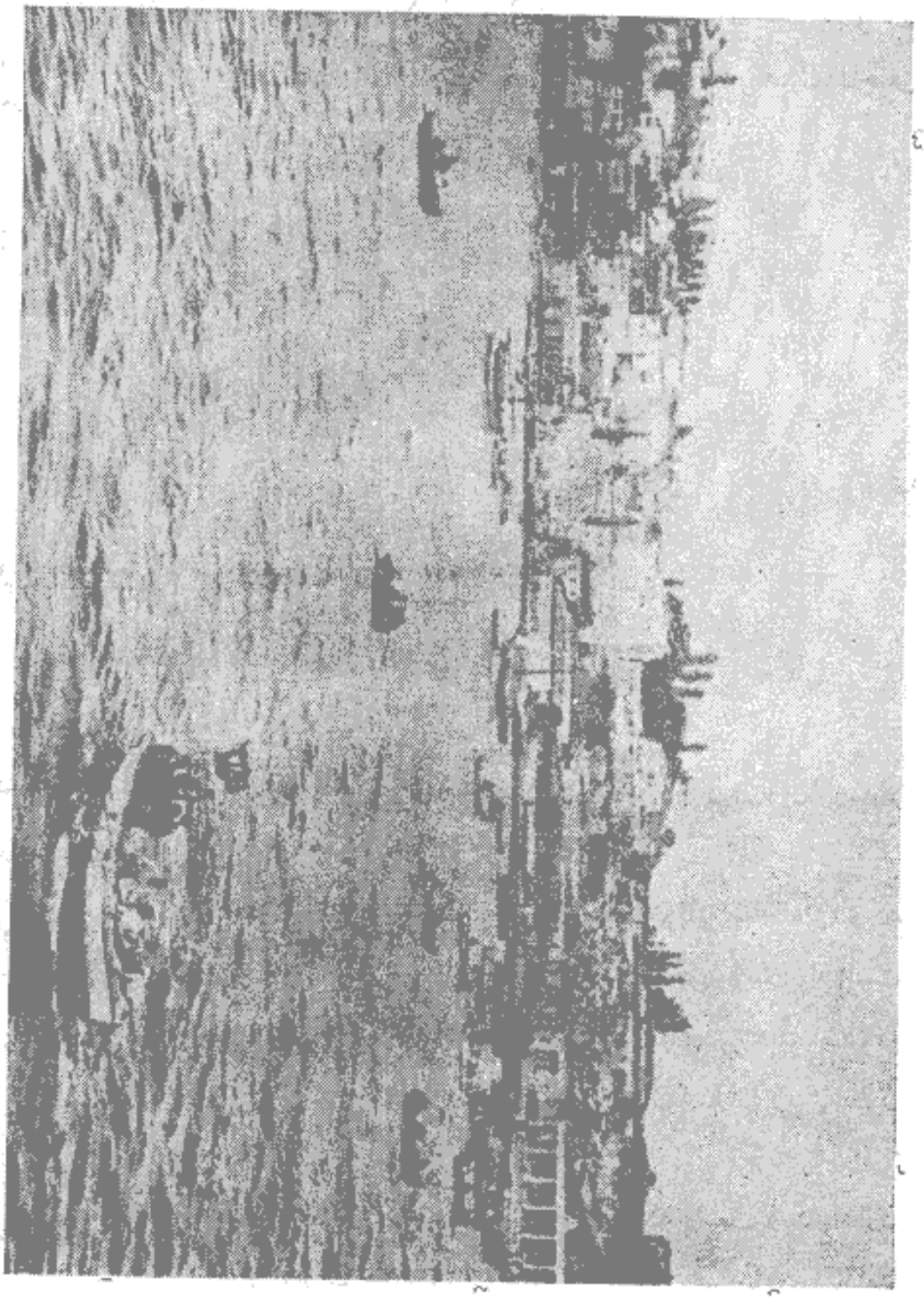

منظرهٔ دیگری از لنگرگاه ترابوزان

بزرك و مرتفعی را مشاهده نمودیم. چراغهای شهر ترابوزان منظرهٔ بسیارباشکوهی

تشکیل داده ومارا بتماشای این منظره سرگرم نموده‌بود وهرقدردورترمیشدیم نور آنها ضعیف تر میگردید و روبخاموشی میرفت . ناگهان ابر سیاهی آسمان را فرا گرفت و باران شدیدی مانند سیل شروع بریزش کرد . گاهی هم برقی در آسمان پدیدار میگردید و اطاق کوچك ما را روشن میکرد خلاصه آنکه شب راباطوفان وباران سیل آسا وحرکات شدید کشتی بسر بردیم و قبل ازطلوع آفتاب به بندر باتوم رسیدیم .

شهر باتوم و گمرکخانه روسی

بامداد روز ۲۵ ماه اوت است ، هوا بتدریج روشن میشود و کشتی از سرعت خود میکاهد وما را بآبهای دریای روسیه وارد میکند ، در این بندر چند کشتی تجارتی و سه کشتی جنگی نظرمارا جلب مینماید ، چون وسعت لنگرگاه کم است کشتی‌ها مجبورهستند که در پهلوی یکدیگر توقف نمایند تاراه عبوری بازباشد .

تشریفات معاینهٔ گذرنامه ها و آمدن افسران پلیس ومعاینه لوازم سفر بآرامی برگزار شد . نمایندهٔ شرکت کشتی‌رانی بامهر وملاطفت ازما پذیرائی کرد ومراقبت نمود تاصندوقها وچمدانهای ما را درگمرکخانه دوباره بستند ومهر وموم نمودند و دستور دادکه آنها را حمل کرده ، در سرحد ایران وروسیه که درمیان عشق آباد وشهر مشهد واقع است بماتحویل دهند .

باتوم شهرجدید البنای زیبائی است، خیابانهای وسیعی‌همدیگررا بطورعمودی قطع میکند و اگر ارتفاع عمارات وخانه‌ها هم زیاد بود تصور میکردیم که بیکی از شهر های باشکوه امریکا وارد شده‌ایم .

در ساحل دریا خیابانیست که در طرفین آن چند مهمانخانه ودفتر خانه های شرکت‌های مهم کشتی‌رانی ساخته شده‌است . عمارت گمرکخانه درطرف چپ‌خیابان واقع شده و مسافرینی که مانند ما در روز یکشنبه باین بندر وارد شده‌اند خوب میدانند در چنین روزی‌که تعطیل عمومی است نمیتوان بسهولت لوازم سفر خود را ازگمرکخانه دریافت نمود .

چای کاری در باتوم

در حوالی شهر باتوم مزارع چای کاری زیادی دیده میشود. کشت چای از سال ۱۸۹٤ ببعد در این شهر معمول گردید و بتدریج توسعه واهمیت یافت، اراضی مساعد برای کشت چای منطقه‌ای تشکیل میدهد که مانند کمربندی در طول ساحل بحر اسود از سوخوم قلعه دور شهر باتوم شروع ودرجنوب بسرحد ترکیه منتهی میگردد ولی اراضی درون این منطقه برای چای کاری قابل استفاده نیست و کوشش زارعین در این اراضی به نتیجهٔ خوبی نرسیده و فقط سواحل بحراسود برای کشت چای مساعد است.

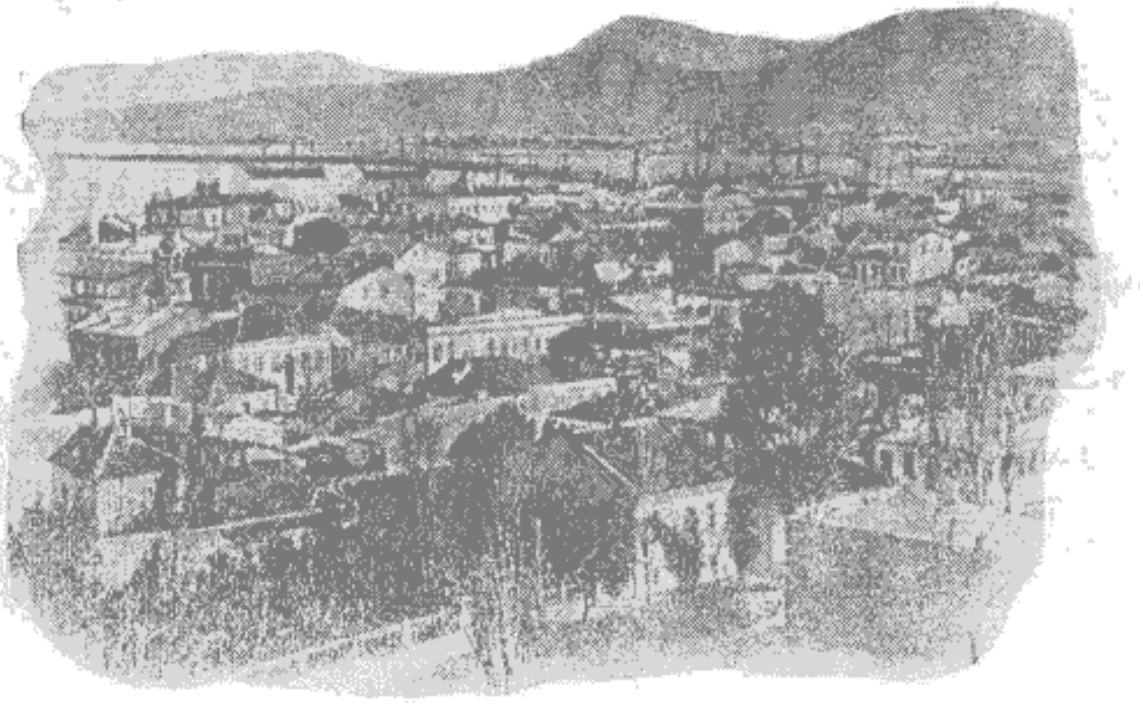

منظرهٔ عمومی شهر باتوم

دولت روسیه خرید و فروش این اراضی را بملت خود تخصیص داده است و هیچ بیگانه‌ای نمیتواند این اراضی را خریداری کند.

آب‌وهوای تمام این منطقهٔ حاصل‌خیزهم یکسان نیست ودائماً تغییرپذیراست دربعضی سالها زارعین به بی‌آبی وخشکسالی برمیخورند وبجای سود زیان می‌بینند برعکس گاهی بارانهای سیل مانند در این ناحیه میبارد وموجب حاصل خیزی زمین میگردد. گاهی نیز برف زیادی دراین ناحیه میبارد که ارتفاع آن بیاک متر میرسد و

یخ بندانی تولید میشود .

غالبا در این ناحیه باران زیادی میبارد و بطوری که حساب کرده اند ارتفاع متوسط آب باران به ۲٫۴۰ متر میرسد .

درماههای مه وژوئن هوای این ناحیه فوق العاده گرم میشود واراضی خشك و بی آب میماند ولی چون هوا رطوبت زیادی دارد حرارت تابستان لطافت فرسا نیست ، میزان الحراره در آفتاب حد اقل ۳۰ وحد اکثر ۵۰ درجه را نشان میدهد .

آب و هوای حوالی باتوم شباهت زیادی بنواحی چای کاری هندوستان دارد که درنزدیکی رشته جبال هیمالیا واقع شده است. هوای ملایم آغازماه مارس برای نشاندن نهال چـای مساعد است وبارانهای بهـاری بقدری زیـاد است که زارع مجبور نیست نهالهـای خودرا آب دهد . حرارت تـابستان نیز بواسطهٔ تبخیر رطوبت خاك درروز معتدل میباشد ودر پائیز هم اغلب هوا خوب است . درآخرین ماههای سال باران و

مزرعهٔ چای در قفقاز

طوفانی وجود ندارد وهوا باندازهٔ لزوم گرم است .

ابتدا روسها متخصصین چینی و ژاپنی را برای چای کاری استخدام کردند و باینکه اجرت زیادی بآنها میدادند نتوانستند درآنجابمانند ومجبوربمهاجرت شدند اکنون زنان واطفال برگهای چای را میچینند وبطورمتوسط هر کارگری درروز ۹۰ر۰ فرانك الی ۱۵ر۲ فرانك اجرت میگیرد. مردان کارگر اغلب درکارخانه ها برای تهیه چای کارمیکنند واجرت هریك درماه به ۵۰ تا ۱۰۰ فرانك میرسد.

انواع مختلف نهال چای ازچین وجزایرسیلان وجاوه وژاپن بروسیه وارد شده است ولی نوع چینی ازسایر انواع بهتردراین ناحیه بعمل میآید. برای کشت نهال آزمایش‌های زیادی کرده وسرانجام باین نتیجه رسیده‌اند که‌باید نهال چای را باریشه ازخاك درآورد ودرجای دیگر کاشت.

سابقاً درهرهکتاری تقریباً ۷۰۰۰ بته چای میکاشتند ولی اکنون کشت آن در هرهکتاربه ۱۰۰۰۰ بته رسیده است. فاصلهٔ تپه ها نهال را مانند پرچینی دردوردیف میکارند بطوریکه فاصله بین این دو ردیف یك متر و فاصله هرنهالی از نهال مجاور خود ۲ر۱ متر باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دوقسم حشره نهال را از میان میبرند. قسم اول بشکل مگس یا زنبورکوچك است. برای نابودکردن آن برگهای آلوده باین حشره را ازدرخت جدا میکنند و آنهارا میسوزانند. قسم دوم حشرهٔ بسیارکوچکی است که به برك چای حمله میکند ولکه هائی درآن تولید مینماید، این حشره درموقع خشکی وبی آبی پیدا میشود و چون هوا رطوبتی پیداکرد بکلی نابود میگردد.

بنابرگزارش قونسول انگلیس مقیم باتوم درماه ژانویهٔ ۱۹۰۵ مساحت مزارع چای کاری تقریباً ۳۲۷ هکتاربوده است. نصف این مزارع ملك شخصی امپراتوربود ویکصد هکتارهم بیکی ازثروتمندان روسی موسوم به پوپوف (Popoff) تعلق داشت وبقیه ملك اشخاص خرده مالك بود، از این تاریخ ببعد دیگرنهال چای را ازخارج وارد نمیکردند تخم ونهال‌را ازاملاك امپراتوری میگرفتند واگر کمبودی داشتند از مزارع پوپوف بدست میآوردند.

برك سبز چای در کارخانهٔ امپراتوری تبدیل بچای قابل مصرف میگردد وبرای هر گیروانکه روسی(۴۰۹ گرم)۲۰ کپك (۲ه‌ر۰ فرانك) اجرت میدهند . محصول‌چای در سال ۱۹۰۲ چهل ویك هزار گیروانکه (۱۶۷۶۹ کیلو گرم) بود ودرسال ۱۹۰۳ به چهل‌وسه هزار گیروانکه (۱۷۵۸۷ کیلو) رسید. بهای چای هم برحسب جنس مختلف بود یعنی هر گیروانکه ۶۰ کپك تا۲ر۴۰ (۱ر۶۰ تاه‌ر۳۶ فرانك) بفروش میرسید .

رقص دسته جمعی روستائیان قفقازی

جنس نامرغوب وارزان چای را دولت روسیه برای مصرف قشون خریداری میکرد وجنس اعلای آن بمسکو وخارکوو وسایرشهرهای مهم روسیه صادرمیشد ویا برای مصرف مریضخانه هاوسایرموسسات خیریه بفروش میرسید .

اکنون چای کاران ازحیث کارگر درمضیقه هستند ، تاسال ۱۹۰۶ قبایل بادیه پیمای کرد باین نواحی میآمدند و.در برداشت محصول چای با اجرت کمی بزارعین کمك میکردند ولی‌ازوقتی که مزارع چای توسعه یافته احتیاج بکارگرزیاد شده‌است بعلاوه درفصل‌تابستان هم که موقع چیدن برك چای است کردهابا اغنام واحشام‌خود ازدشت ها مهاجرت میکنند وبطرف کوهستانها میروند بنابراین عدهٔ کمی از آنها در

این نواحی میمانند. برای علاج این کار دولت روسیه در صدد است که وسایل مهاجرت خانواده‌های شمالی را بنواحی چای کاری قفقاز فراهم سازد.

صورت خرج و دخل یک [illegible] تقریباً بقرار زیر است.

اجرت شخم زدن و [illegible] محصول وغیره تقریباً ۴۸۷ منات است وچون بهای یک [illegible] منات بحساب آوریم عایدات یک هکتار زمین چای کاری ۹۶۰ منات [illegible] سود سرمایه که برای توسعهٔ کشت چای بمصرف رسیده عایدات [illegible] ۴۰ منات خواهد شد.

علاوه برچای نی خیزران [illegible] خوب بعمل میآید زیرا که آب و هوای این قسمت از قفقاز برای [illegible] است، نی باتوم با بهترین نی‌هائی که از شرق اقصی باروپا [illegible] چندیست که در اروپا آنرا برای مبل‌سازی وسایر صنایع بمصرف [illegible]

صدور نفت

درباتوم مخزنهای [illegible] که از بادکوبه بآنجا وارد میشود ساخته شده است [illegible] را از بادکوبه در واگنهای فلزی با قطار راه آهن بباتوم میآورند وبعد درچلیک های آهنی یاچوبی ریخته بوسیلهٔ کشتی بکشورهای خارج میفرستند. نفت روسیه دربازارهای دنیا بانفت امریکا رقابت میکند.

در اطراف باتوم آنطور که باید نظم وامنیتی برقرار نیست وروسها بمسافرین توصیه میکنند که بجاهای دور نروند و خود رابخطر نیندازند.

شهر تفلیس

قطار راه آهن فاصلهٔ بین باتوم و بادکوبه را در مدت ۲۴ ساعت طی میکند. مسافرینی که امروز بعد ازظهر از باتوم حرکت کنند فردا صبح بشهر تفلیس که در میان باتوم و بادکوبه واقع شده است وارد میشوند.

در شهر تفلیس چشمه های آب معدنی گوگرد داری جاریست، گرجی‌ها این چشمه ها را تبیلیس (Thilis) مینامند، گویا نام شهر هم از همین کلمه مأخوذ شده باشد. افسانه میگوید که یکی از تزارها موسوم به واختانگ گورگاسلان

(Vakhtang Gourgaslan) در اواخر قرن پنجم میلادی درموقع شکار این چشمه‌ها را کشف کرد. این شهر ازقدیم بایرانیان تعلق داشت، تیمورلنك آنرا درسال ۱۳۹۵ غارت کرد و ایرانیان هم در سال ۱۷۹۵ قسمت زیادی از آنرا منهدم نمودند ودرسال ۱۸۰۱ دولت روس آنرا تصرف نمود و اکنون یك شهر روسی است.

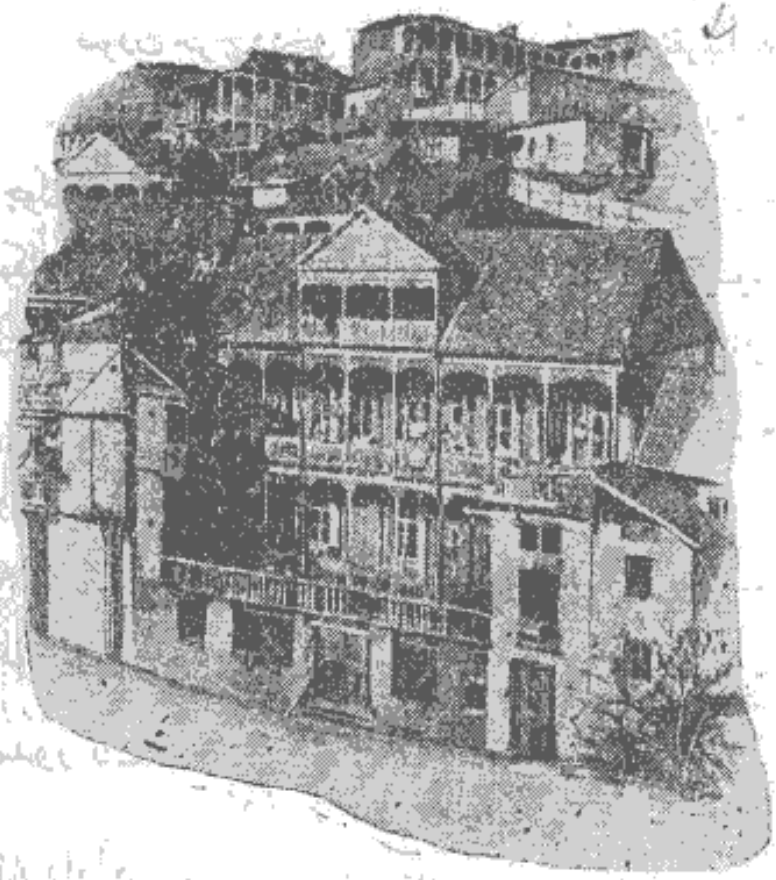

گوشه ای ازشهر تفلیس

مال التجارهٔ عمدهٔ شهر تفلیس پارچه های پشمی است که در داغستان بافته میشود پارچه های داغستان دوام واستحکام خوبی دارد وبتمام بازارهای دنیا صادرمیشود وبهای هرمتر آن ۲۵ تا ۳۰ فرانك است.

برقع یاروپوش سکنهٔ قفقاز لباس روپوش ملی سکنه قفقاز موسوم به برقع است و آن عبارت از شنل گشادی است که پارچهٔ آن با پشم بز بافته شده وتقریباً شبیه است به روپوش بلندکشیشان. این روپوش مانند نمد خشن و ضخیم است بطوریکه اگر ازتن درآورند وبدیوار تکیه دهند راست میایستد.

برقع‌هائی‌هم بادقت درست میکنند که کاملا سفید ولطیف وبدون‌لکه میباشد، خانمهای روسی درموقع خروج ازمجالس‌بال آنرا میپوشند. بهای این لباس معمولا ۱۵ فرانك‌است‌وگاهی بواسطه لطافت ومرغوبی جنس به ۹۰ فرانك‌هم‌میرسد.

لباس‌سکنه‌قفقاز حاشیه سیاهی دارد وغالباً بایراقهای طلا ونقره زینت‌یافته است

لباس قزاقان روسی هم عاری از آراستگی نیست و در جلو سینه دارای دو ردیف جای فشنك است، کمربند چرمی هم دارند که با نقره زینت شده و کاردی هم در جلو کمربند آویخته اند که نوك آن باریك و تیغه دودم پهنی دارد.

کلاه قزاقان بیشتر با پشم سفید گوسفند درست شده و پشم دراز ابریشم مانند آن در جلوی صورت آویخته است.

کمربند نیز یکی از تجملات مطلوب سکنه تفلیس میباشد و دارای قلابی است که با نقره تزیین یافته است، در وسط آن تکمه مدور بسیار درشتی است که باندازهٔ هشت تا ده سانتیمتر در جلوی شکم برجستگی دارد تمام کسبه حتی حمالان هم با پول زیادی چنین کمربندی بدست میآورند و بکمر میبندند و بداشتن آن افتخار میکنند و آنرا بهترین آرایش میدانند.

مراسم تدفین ارتودکس ها

محلهٔ آلمانی تفلیس

فاصله بین ایستگاه راه‌آهن تا مرکز شهر را میتوان در مدت نیم‌ساعت پیاده طی کرد. مسافرینی که در رفتن بشهر شتاب

داشته باشند مجبورند درشکه‌ای را یادو برابر نرخ معمولی کرایه کنند .

نخستین محله تفلیس بمحلهٔ آلمانیها موسوم است زیرا که سکنه آن از اعقاب مهاجرینی هستند که درسال ۱۸۱۸ از آلمان به تفلیس رفته اند . آلمانیها دراین شهر کلنی مهمی تشکیل داده‌اند ودارای کلیساهای مخصوصی هستند. درحال عبور ازاین محله پیوسته کلمات آلمانی بگوش مسافر میرسد ، حتی یك کلمه هم زبان روسی شنیده نمیشود زیرا که تمام سکنه این محله بزبان ملی خود حرف میزنند .

رود کورا ومحلهٔ تاتارها شهر تفلیس درکنار رود کورا واقع شده و خانه هائی که در کنار این رودساخته شده است منظره عجیب وغریبی دارد ، قسمتی ازشهر که مخصوصاً جلب نظرسیاحانرا میکند محلهٔ تاتارها وبازار ایرانیان است . تجار ارمنی هم درهمین بازارمشغول معاملات هستند و فرشهای خوش‌نقش و ظروف کاشی ساخته ایران را بفروش میرسانند .

این شهر مخزن بزرك فرشهای خوبی است عدلهای تازه واردرا تنهاخریداران عمدهٔ فرش میتوانند ببینند مگر بتجار کاروانسرا وارد شوند نمیدهند

چند مهمانخانه منظم هم مانند مهمانخانه های اروپائی دراین شهر دیده میشود ولی مسافر باید بمحض ورود باصاحبان آنها قراردادی منعقد نماید و کرایه اطاق ونرخ ارزاق را معین کند والا مجبوراست که علاوه برپول ولباسی که دارد پوست بدنش را نیز کنده بآنها تحویل دهد .

راه گرجستان تفلیس سابقاً بواسطه ارتباط باکشورهای خارجی اهمیتی داشته زیرا که در انتهای شاهراه معروف گرجستان واقع شده‌است وقفقاز را با تمام کشور های اروپا مرتبط میسازد . راه تفلیس بگرجستان ازپایه جبالی عبور میکند وممکن است با توقف یکشب در بین راه در مدت ۳۶ ساعت آنرا طی کرد ، درشکه خوبی که بچهاراسب بسته شده مسافرین را از ایستگاهی بایستگاه دیگر میبرد و فاصله بین دو ایستگاه را که ۲۰ تا ۳۰ ورست است بسرعت میپیماید . در این راه مسافر مناظر بسیار قشنگ وجالب توجهی را تماشا میکند و در هرایستگاه هم مهمانخانه

خوبی موجود است ولی ازوقتیکه راه آهن دربند کشیده شده راه گرجستان تقریباً متروك مانده است ، راه آهن پس ازدور زدن جبال قفقاز بساحل بحر خزر منتهی میگردد . کسانیکه برای استفاده ازتعطیل بقفقاز میآیند میتوانند بعنوان گردش در راه گرجستان مسافرت نمایند وازمناظر طبیعی آن بهره ور گردند .

راه آهن ایروان اکنون شهر تفلیس در رأس خط آهنی واقع شده که بطرف ایران ممتد گردیده است [illegible] خط ازشهر ایروان عبور [illegible] که سرحد ایران وروس است منتهی میگردد [illegible] مسافرینی که نخواهند با [illegible] بروند میتوانند ازجلفا به تبریز وتهران بروند ، خلاصه آنکه تفلیس محل اتصال راههای اروپا بآسیا میباشد وبواسطه همین موقعیتی که دارد سکنه آن ازملل مختلف ترکیب یافته است ولی عدهٔ ارمنیها دراین شهر زیادتر ازسایر ملل است ، همین ارمنیها هستند که باانواع حیل پول های مسافرین را از دستشان میربایند واشیاء کم بهائی را بقیمت گزاف بآنها میفروشند .

بادکوبه و مأخذ نام آن هر گاه مسافر صبح با قطار راه آهن از تفلیس حرکت کند درساعت ۹ بعدازظهر بشهر بادکوبه میرسد ودرحال عبور بیابانهای خشك سنگلاخ ولم یزرعی را می بیند که هزار مرتبه وحشتناك تر ازصحاری افریقا وبیابان کویر لوت ایران می باشد .

ایستگاه بادکوبه ازمرکز شهر فاصله زیادی دارد ولی باسکلهٔ بحر خزر نزدیك است ، ازاین شهر میتوان باکشتی بنواحی ماوراء خزر یا بایران رفت . نام این شهر را باین جهت بادکوبه گفته اند که در کنار بحر خزر واقع شده وپیوسته درمعرض بادهای شدید قرار گرفته است وبادهای شمال غربی بشدت دراین ناحیه جریان دارد .

میدانیم که این شهر تا آغاز قرن نوزدهم بکشور ایران تعلق داشت ودرتاریخ ۱۷۰۶ پس از جنگ های متوالی ایران و روس جزء مستملکات دولت روسیه گردید .

قلعهٔ قدیمی وقصرخان در محوطه قلعه قدیمی کوچه های باریك سنگفرش پرپیچ وخمی دیده میشود که وضع این شهر را در زمانهای پیشین بخاطر میآورد .

ابنیهٔ قابل ملاحظهٔ آن عبارت است ازقصرخان و قلعه [illegible] دارای ۴۵ متر

ارتفاع است و درزمانی که کشور بزاس وجود داشته ساخته شده است. نویسندهٔ معروف ما الکساندر دوما درکتاب رمانی که عنوان آن مسافرت بقفقاز است راجع

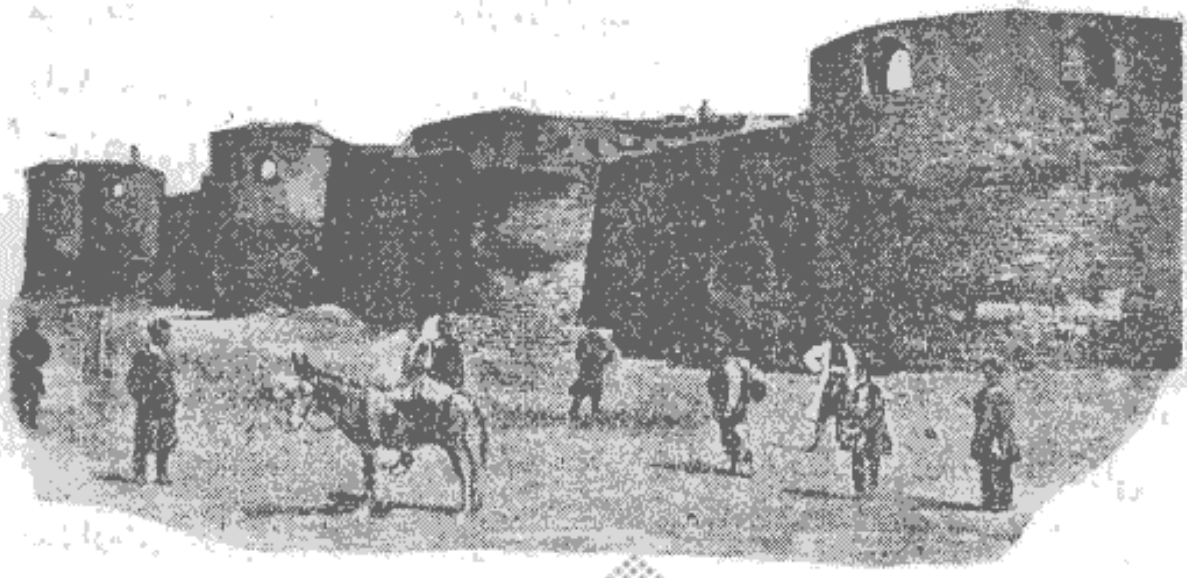

حصار قدیمی شهر بادکوبه

باین ابنیه چیزهائی مینویسد وخوانندگان آن کتاب نوشته‌های اوراکه افسانه‌ای بیش نیست تاریخ مسلم فرض کرده‌اند.

پاره‌ای ازابنیهٔ قدیمی هم دراین شهردیده میشودکه بدست ایرانیان ساخته شده‌است، مخصوصاً بقایای دیوارهای خراب وقبرستان قدیمی ومنارهٔ مسجد خان و دیوانخانهٔ خان قابل ملاحظه میباشد. سبك معماری قصرخان ومنارهٔ مسجد بسیار عالی وجالب‌توجه است. مسلمانان دراین محلهٔ قدیم، مکتب خانه‌ای دارندکه درآن اطفال کوچك دایره وار در مقابل معلم نشسته و با تکان دادن سر وبا صدای بلند بخواندن قرآن مشغول هستند.

چاههای نفت

با اینکه شهر بادکوبه بداشتن ابنیه باستانی افتخاری دارد، سیاحان برای دیدن این ابنیه‌بآنجا نمیروند بلکه فقط برای تماشای‌چاههای نفت میروند که مهمتر از ابنیه باستانی و موجب شهرت وترقی این‌شهر شده است.

وقتیکه مسافر از شهر بادکوبه بیرون‌میرود از دور منظره یك‌جنگل‌واقعی

در مقابل چشمانش پدیدار میگردد. هزارها چوب بست بسیار بلند بشکل هرم در بالای چاههای نفت دیده میشود و شهر سیاه رنگی را تشکیل میدهد.

فاصلهٔ شهر سیاه از شهر سفید زیاد نیست و میتوان با درشکه در مدت نیم ساعت آنرا طی کرد. در این شهر سیاه لوله های چدنی زیادی در روی زمین افتاده است که در تمام آنها نفت جریان دارد و حفره هائی پر از مخلوطی از آب و نفت در جنب دیوارها و کارخانه‌های دودزده سیاه رنك دیده میشود و منظرهٔ تنفر آور و بدنمائی دارد.

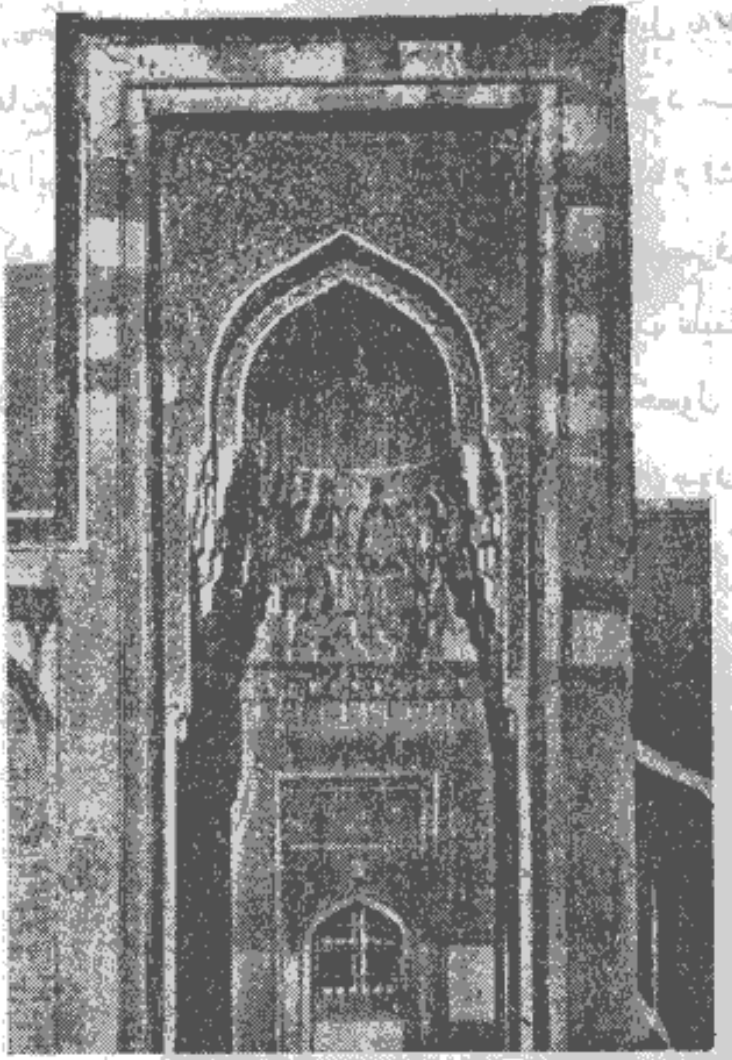

سردر دیوانخانهٔ قدیمی خان در باد کوبه

پالایشگاه نوبل یکی از مهمترین کارخانه‌ها پالایشگاه م. نوبل (M. Nobel) است، برای ورود بآنجا اجازه و تشریفاتی لازم نیست وفقط کارت ویزیت ازمسافر مطالبه مینمایند. پس از گرفتن کارت راهنمای باهوشی مسافر را راهنمائی میکند و نزدیك کوره‌هائی میبرد که منظره جهنم را دارد، در این کوره ها نفت غلیظ خام تبدیل بمایع رقیق بیرنگی میشود.

کارهای عمدهٔ پالایشگاه رامیتوان بترتیب زیر خلاصه کرد:

ابتدا نفت خام را بوسیلهٔ تلمبه از چاه بیرون میآورند و بعد بوسیلهٔ لوله‌های بسیار بزرگ آنرا وارد یکرشته دیگهای بخار میکنند تا از مواد سنگین و غلیظ تصفیه شود

وتبدیل به‌نفت ویا بنزین گردد که در صنایع مصرف زیادی دارد .

نفت خام چندین دفعه در این کوره ها تبدیل به بخارمیشود و دو باره بحالت مایع درمیآید ، هرقدر میعان وتبخیر آن زیادترشود سبکتر ومرغوب‌تراست زیراکه دراین تحولات مادهٔ غلیظ آن درته کوره‌ها میماند و تشکیل‌نفت غلیظی را میدهد که برای سوخت لوکوموتیوها و کشتی های‌بخاربمصرف‌میرسد .

سوخت خوداین کارخانه‌ها هم ازهمین نفت غلیظاست ونیز آنرابرای‌حرارت دادن بکوره ها وتولید نیروی ماشین‌های بخاروحصول الکتریسیته‌استعمال مینمایند.

تبدیل بخارنفت بمایع دراین ناحیه بااشکال صورت میگیرد ، در پالایشگاهها

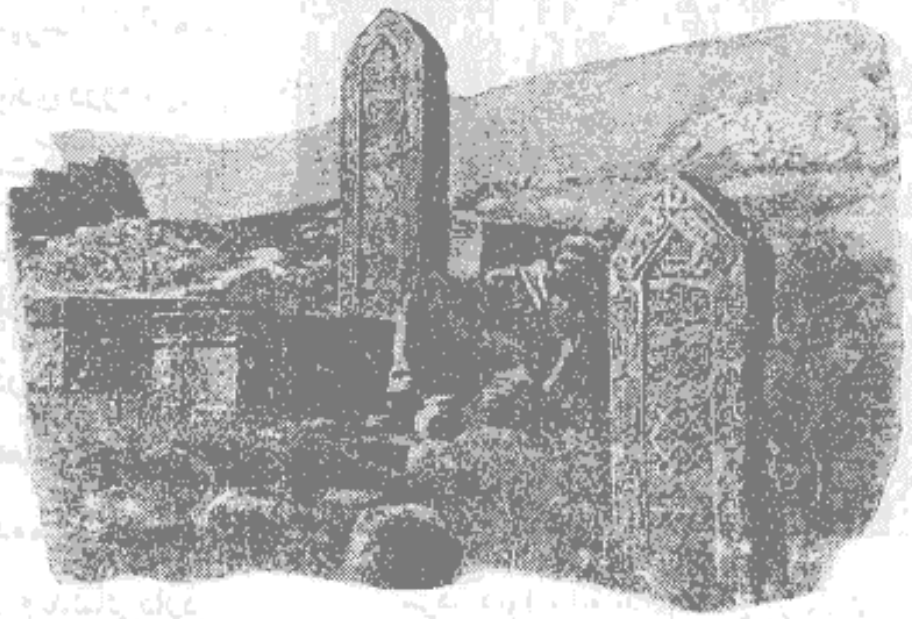

گوشه ای ازقبرستان قدیمی مسلمانان درباد کوبه

مجاری زیرزمینی حفر کرده اند و آب شور دریا را با تلمبه ببالای لوله‌های مارپیچی وآلات متراکم کنندهٔ بخار وارد مینمایند تا بخار نفت مایع‌شود. نفت مایع بوسیلهٔ مجاری‌مخصوصی بحوض بزرگی وارد میشود که‌دارای‌چندین قسمت‌است. نفت‌مایع بانواع گوناگون بدست میآید که‌هر نوعی برای مصرف خاصی‌مطلوبست، بهرحال‌پس از انجام عملیات لازم نفت را درچلیك ها ریخته وبجاهای لازم‌میفرستند .

مواد مستخرجه ازنفت ازنفت خام مواد مختلفی بدست میآورند که عمده‌ترین آنها نفت خالص و بنزین و دوقسم کروزین است که‌یکی را A

ودیگری را B مینامند و چون این مواد را از نفت خام بیرون آوردند بازیکنوع ماده غلیظی باقی میماند که آنرا مازوت میگویند. از مازوت هم قطران مایع وجامد و انواع روغنها بدست میآید که برای چرب کردن اجزاء ماشینها بکارمیرود.

یکی از بالایشگاه‌های نفت در بادکوبه

محلی که چاههای نفت متعدد در آن کنده شده موسوم است ببالاخانه که مساحت آن ۱۶ کیلومترمربع است، قدری دورتر محل نفت خیز دیگری است که آنرا بی‌بی‌ایبت مینامند، وسعت این محل ازبالاخانه کمتر ودرجنوب بادکوبه واقع شده است.

اهمیت نفت برای آگاهی ازاهمیت و توسعه صنعت نفت بادکوبه بهتر آنست که خواننده بجدول زیرتوجه نماید - دراین جدول تعداد چاههای موجود ومحصول نفت درسنوات ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ نشان داده شده است.

محصول نفت خام

درسال ۱۹۰۶	۷۳۲۲۱۰۸۲۳۹	لیتر بوده است
درسال ۱۹۰۷	۷۷۹۶۹۰۸۲۲۳	» » »

صدور نفت	درسال ۱۹۰۶	درسال ۱۹۰۷
کروزین یا نفت روشنائی	۱۱۷۱۶۴۲۳۲۱ لیتر	۱۵۰۰۳۶۴۴۷۰ لیتر
روغن برای چرب کردن و روان کردن ماشینها	» ۲۴۷۵۷۹۴۰۴	» ۲۳۱۹۹۰۵۰۰
نفت خام	» ۵۰۰۲۱۶۵۹۴	» ۵۸۵۴۱۸۹۵۶
رسوب باقیمانده	» ۳۳۴۶۰۸۰۴۴۲	» ۴۰۹۸۷۳۱۵۰۵
محصولات مختلف	» ۲۴۵۹۸۰۲۳	» ۷۷۶۲۵۸۳۹

بهای متوسط

	سال ۱۹۰۶	سال ۱۹۰۷
کروزین هر پود (۱۶٫۳۸۰ کیلوگرم)	۰٫۷۶ فرانك	۰٫۹۱ فرانك
نفت خام	۰٫۶۸ »	۰٫۷۴ »
رسوب	۰٫۷۳ »	۰٫۷۷ »

تعداد چاههای نفت بطور متوسط	سال ۱۹۰۶	سال ۱۹۰۷
چاههائی که درهرماه از آنها بهره‌برداری میشود	۱۵۵۵	۱۶۶۷
چاههائیکه در هر ماه عمیق تر میشود	۲۷۹	۴۰۲
چاههائیکه تازه برای بهره برداری بازشده	۲۳۹	۲۳۷
چاههائیکه بهره برداری آنها تعطیل شده‌است	۱۴۴۳	۱۵۱۶
چاههائیکه مشغول حفر آنها هستند	۳۱۲	۲۳۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

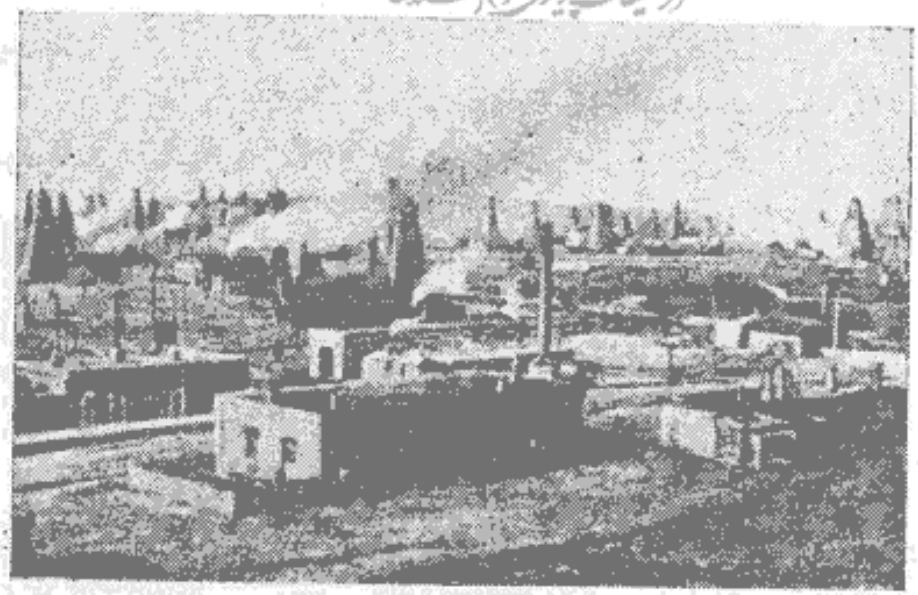

منظرهٔ بالاخانه در باد کوبه

حفر چاه نفت حفر چاه نفت مانند بخت آزمائیست و نمیتوان قبل از حفر سود یا زیان آنرا پیش بینی کرد، بسا میشود که در مجاورت چاه پر سودی چاه تازه‌ای حفر میکنند و بجای سود بزیان برمیخورند. حفر چاه هم مدت طولانی لازم دارد.

مته‌های آهنی عظیمی بطبقات مختلف زمین حمله میکند وخاك رابوسیلهٔ استوانه‌های بزرك فولادی بیرون میریزد . لوله‌های آهنی در چاه فرو میبرند وبیکدیگر متصل مینمایند مخارج کندن چاههائی که ۴۰۰ یا ۴۵۰ مترعمق داشته باشد اقلا به یکصد هزار منات میرسد (تقریباً ۳۰۰۰۰۰ فرانك) واگر احیاناً بطبقهٔ تحت‌الارضی نفت خیزی برسنددر این بخت آزمائی بسودسرشاری نائل میگردند زیرا که‌در اینصورت نفت مانند آب چاههای آرتزین ازاعماق زمین بیرون میآید و بارتفاع ۴۰تا۵۰ متر در هوا فوران میکند وبرای اینکه نفت تلف نشود مهندسین قبلا هرمهای چوبی دربالای چاه نصب میکنندوجرم‌چدنی بسیار سنگینی رابآن میآویزند بمحض اینکه‌نفت شروع بفوران‌نمود باهمین‌جرم سنگین دهانهٔ چاه را مسدودمینمایند ، چنین چاهی در مدت ۴ الی۵ روز اول منظماً در هر ۲۴ساعت ۳۰ تا۴۰ هزار فرانك بکیسهٔ صاحب خود وارد میکند .

حفر چاه نفت ولوله گذاری

تقریباً یکهفته‌بعد نفت ازفوران میافتد، دراین‌موقع ظرف‌مخصوصی را که‌دومتر ارتفاع دارد درچاه فرومیبرند وپس ازآنکه پرازنفت شد بوسیله ماشین بخارآنرا از چاه بیرون میآورند ودر مجرائی‌میریزند تا بطرف مخزن‌مرکزی برود و در آنجا

بطوریکه قبلا ذکرشد تصفیه شود .

معبد آتش پرستان

چشمه‌های نفت همیشه در این ناحیه وجود داشته است ، معبد آتش پرستان که در زمانهای قدیم دراین ناحیه ساخته شده باین گفته گواهی میدهد ، این معبد معروف درفاصلهٔ ۲۰ کیلومتری بادکوبه واقع ومانند قلعهٔ

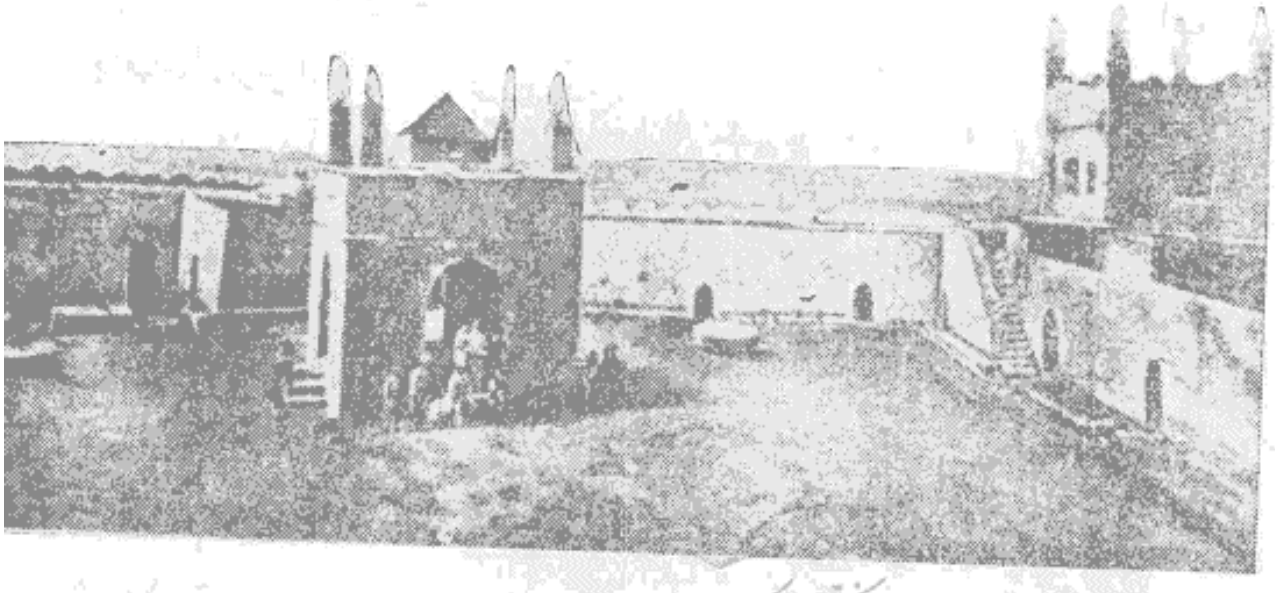

مرکز تحقیقات آتش پرستان در بادکوبه

دفاعی محکمی بشکل مکعب بنا شده وازچهارطرف بدیوارهای بسیار بلند محدود است.دریکطرف آن که مقابل دریاست یك برج چهارضلعی دیده میشود که دارای چهار دودکش هرمی‌شکل است و دائماً شعلهٔ آتش ازاین دودکش‌ها زبانه‌میکشد .

گاز طبیعی

شعلهٔ این آتش دائمی ازگاز نفت تولید میشود که در طبقات تحت - الارضی متراکم شده‌است، ازتمام اراضی این ناحیه اتصالا گاز متصاعد میگردد . مسافرخارجی که شب از این ناحیه عبورمیکند ازدیدن شعله‌های آتش که کم‌وبیش شبیه بشعلهٔ آتش‌های گورستانهای کهنه‌است ودرقرون‌وسطی موجبات‌وحشت مردم‌رافراهم میکرد بحیرت فرومیرود.

سکنهٔ این‌ناحیه از این آتش‌ها استفاده میکنند ، هروقت احتیاج بآتش داشته باشند مقداری از خاك زمین را میکنند تاقشر آن که‌در اثر حرارت آفتاب‌خشك و منجمد شده برداشته شود بعدکبریتی را روشن کرده بحفره نزدیك میکنند و فوراً

یك اجاق نفتی مشتعلی ایجاد مینمایند .

آهك را هم در این ناحیه بهمین طریق بدست میآورند، سنگهای آهکی را در

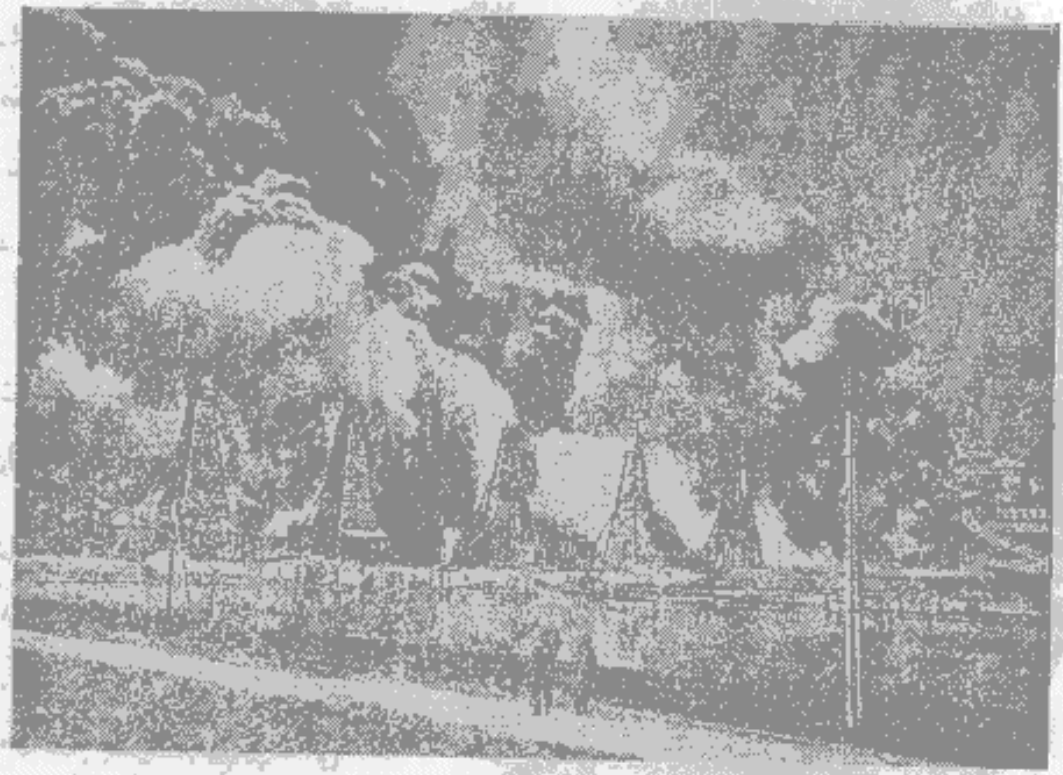

یکی از چشمه‌های نفت در حال اشتعال

حفرهٔ بزرگی که تازه در زمین کنده باشند رویهم جمع میکنند و با کبریت شعلهٔ آتشی ایجاد میکنند که هر قدر بخواهند دوام خواهد داشت .

نفت منجمد

بطوریکه در پیش هم اشاره کردیم در زمانهای بسیار دور نفت در این ناحیه با ارتفاع زیادی فوران میکرده و روی زمین میریخته است و نیاکان ما هم از طریقهٔ بکار بردن آن در صنایع آگاه نبوده‌اند ، بنابر این نفت خارج شدهٔ اززمین در اثر حرارت آفتاب تبخیر میشده و طبقهٔ اسفالت مانندی درروی زمین تولید میکرده‌است و اکنون از این ماده هم استفاده میکنند و خیابانهای شهر باد کوبه را بجای سنگفرش با اسفالت اندود مینمایند ولی این عمل نواقصی دارد که بعدها باید رفع شود یکی ازنواقص اینست که طبقهٔ اسفالت در تابستان در اثر حرارت آفتاب بمیعان میل پیدا میکند واثر پای عابرین در آن باقی میماند بعلاوه بوی نامطلوبی هم

از آن متصاعد میگردد و موجب تأثر شامهٔ عابرین میشود. مسافرینی که مدت زیادی در بادکوبه توقف مینمایند اغلب مریض میشوند زیرا که گاز متصاعد از نفت در خلل و فرج پوست بدن نفوذ میکند و باعث ناراحتی انسان میشود از آب آشامیدنی هم بوی نفت استشمام میگردد و مانند غذائی که نفت در آن نفوذ کرده باشد نامطلوب است.

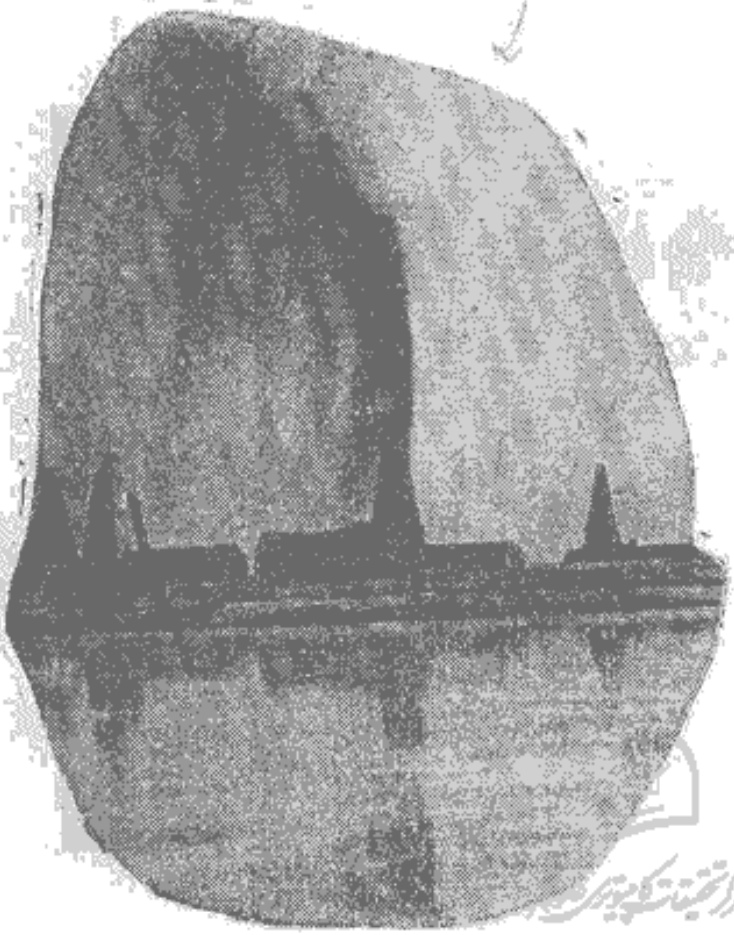

فوران نفت در موقعیکه چاه بطبقهٔ نفت خیز رسیده است

فقدان آب خالص در تمام در بادکوبه اراضی

این ناحیه چشمهٔ آب گوارائی وجود ندارد و اهالی بادکوبه مجبور هستند که آب شوردریا را در کارخانه‌ها تصفیه کنند و بمصرف رسانند. با اینکه آب دریا تصفیه شده است باز هم بوی عفنی دارد خوشبختانه آبهای معدنی زیادی از چشمه های قفقاز باینجا میآورند و ممکن است با چند کپك نیم بطری از این آبها را خرید و بمصرف رساند، این آبها علاوه بر آنکه از آب تصفیه شده در کارخانه ها بهتر است بسیار سبك است وطعم مطبوعی هم دارد.

معادن نفت در بحر خزر

دریای خزر درهر سال قسمتی ازشبه جزیره‌ای را که شهر بادکوبه در آن واقع است فرامیگیرد بنابراین در آتیه یعنی وقتیکه نفت چاههای موجود تمام شود باید در جلو دریا سدی ایجاد کرد تا اراضی جدیدی پدیدار گردد ودر آنها چاههائی حفر شود، بدیهی است که استفاده ازاین چاههای جدید بسی بیشتر از چاههای کنونی خواهد بود.

در نزدیکی بی‌بی ایبت در دریا چشمهٔ نفتی است که گاهی نفت آن سطح دریا را میپوشاند. دولت روسیه قدغن اکید کرده که درنزدیکی آن چشمه آتش روشن نکنند مبادا حریق خطرناکی تولیدشود که جلوگیری از آن امکان پذیر نباشد. وقتیکه چشمهٔ نفتی مشتعل شود با هیچ وسیله ای نمیتوان آنرا خاموش کرد، گاهی در اطراف شعلهٔ آتش دیوار ضخیمی میسازند و درون آنرا ازگونی‌های محتوی شن پرمیکنند ولی اینکارهم بااشکال صورت میگیرد وغالباً به نتیجه ای نمیرسد. شرکت های بیمه هم این نوع حریق را بیمه نمیکنند.

بنای مرتفعی درروی چاه نفت

در خود بادکوبه هم برای پرهیز از تولید حریق کارخانه هاراسقف نزده‌اندو کوره‌های پالایشگاه هم‌جز آسمان سقفی ندارد.

انقلاب در قفقاز انقلابی که چندی قبل درقفقاز بروزکرد تمام کوچه‌های شهر بادکوبه‌را پر ازخون نمود وبطوری موجب انهدام کارخانه‌های عمدهٔ این شهر گردید که تاکنون هم نتوانسته‌اند آنها را تعمیر نمایند وبکار اندازند. این شورش بی اندازه‌هولناك بودوپس از آنکه نظامیان باقوهٔ قهریه بخاموش کردن آن موفق گردیدند بقدری اجساد کشتگان درکنار دیوارها ریخته شده بود که شمارش آنها

امکان‌پذیر نبود. شورشیان با آتش توپخانه سربازان روسی مانند برگ درخت بزمین میریختند، ارمنیها در این شورش ها بیشتر از سایرین قربانی دادند

وسیله رفتن از روسیه بایران برای رفتن ازروسیه بایران طرق مختلفی وجود دارد، مسافری که در رفتن شتاب داشته باشد میتواند با کشتی زودتر ازهر راهی از بادکوبه

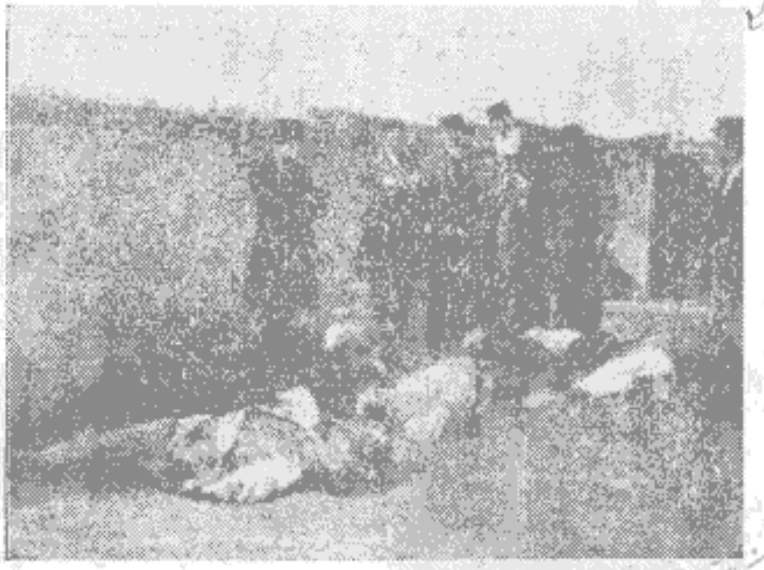

ارمنی هائی که در بادکوبه کشته شدند

به بندر انزلی برود ولی چون قصد ما سیاحت و گردش بود بهتر آن دانستیم که نواحی بحر خزر را هم ببینیم وبعد بکشور شاهنشاهی برویم چندیست که وسیلهٔ ارتباط در این نواحی زیاد شده و یك سرویس منظم کشتی رانی درمیان بادکوبه و کراسنوودسك (Krasnovodsk) برقرار گردیده است . شرکت قفقاز و مرکور کشتی هائی بدریای خزر انداخته که بسیار خوب ومحکم وباتمام وسایل لازم مجهزاست . دراین کشتی ها تخت خواب و لحاف وپتو وسایر لوازم راکه سابقاً بادادن پول زیاد هم فراهم نمیشد میتوان با بهای کمی بدست آورد .

از بادکوبه بکراسنوودسك کشتی ها معمولا درساعت ۵ بعدازظهر ازبادکوبه لنگر میکشندو بطرف بندر کراسنوودسك میروند. مسافرت دربحرخزر با این کشتی‌ها بسیارمطبوع است، بااین وسایل تازه مسافر احساس خستگی نمیکند. چون در کشتی راحت بودیم باهمراهان مشغول صحبت و تفریح شدیم ویکقسمت شبرا با این ترتیب گذراندیم . هوا بسیار ملایم ومطبوع بود، روشنائی سیمگون ماه نشاطی درمسافرین تولید میکرد وکشتی درحین شکافتن آب دریا صدای خوش روح نوازی داشت وما

بی اندازه از این مسافرت خوشوقت و حاضر بودیم که تا طلوع آفتاب بیدار بمانیم و با صحبت

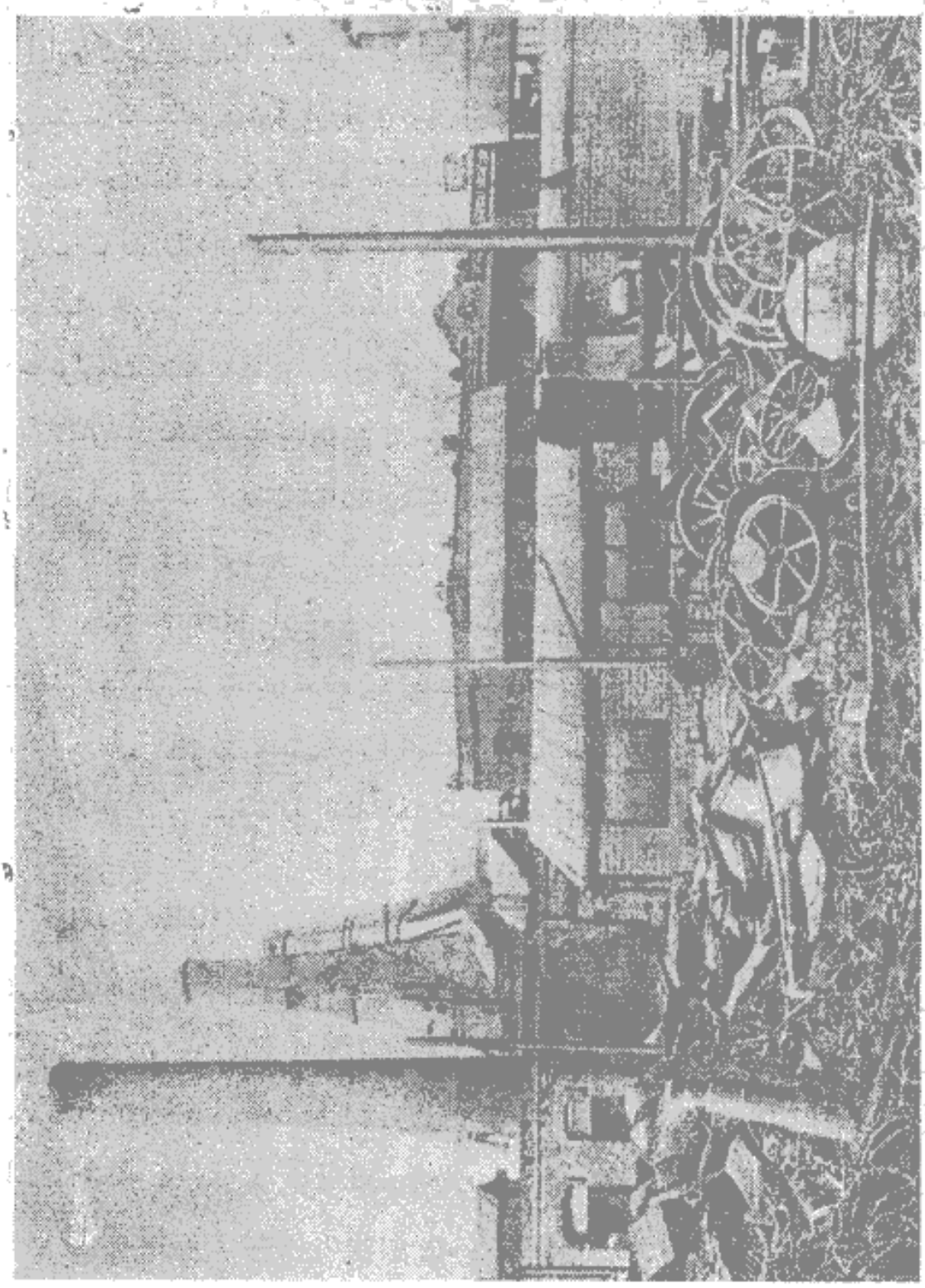

تصفیه خانهٔ نوبل و چاههای نفت

و تفریح شب را بسر بریم . جای ما درطبقه اول کشتی بود ، چندنفر افسر روسی و

یکنفر تاجر متمول هم در این طبقه منزل داشتند . این تاجر که اورا نواب مینامیدند با ده نفر از زنان حرم خود مسافرت میکرد، خواجهٔ سیاهی با چهرهٔ عبوس مشغول پرستاری و اداره کردن زنان نواب بود جوانترین این زنان صورت زیبائی داشت وروی خودرا کاملا نمیپوشید. گاهگاهی هم بیکی از رفقای جوان ما که صورت با آب ورنگ واندام رسائی داشت باگوشهٔ چشم نگاه میکرد. خواجهٔ سیاه که مانند سك موحش دربان جهنم بود نگاه کردن آن زن را دید، فوراً متغیر شد و آمرانه بزنان فرمان داد که در گوشه‌ای نشسته صورتهای خودرا بپوشانند، بلافاصله زنان روبندهای خودرا درمقابل صورت کشیدند وخاموش نشستند .

عرشهٔ کشتی پرازمهاجرین روسی بود که همه لاغر وضعیف و بدترکیب بودند. اینان برای بدست آوردن شغل بترکستان مسافرت مینمودند . ماهم آرزومند بودیم که در آنجا روی خوشبختی را ببینند وزندگانی خوشی نصیبشان گردد .

چند خانوادهٔ ایرانی هم بااطفال متعددی دراین کشتی بودند. زنان پارچهٔ سفید عریض وطویلی در مقابل صورت آویخته بودند که بالای آن مانند تور قشنگی مشبك بود، این زنان گاهی روبندهای خودرا به پشت سرمیانداختند ومامیتوانستیم بصورتهای آنها که اززیبائی بهرهٔ کاملی نداشتند نظری بیندازیم

بندر کراسنوودسك

ساعت ده و نیم یایازده واردبندر کراسنوودسك شدیم، سابقاً کشتی به بندر اوزون آده وارد میشد وروسها خیال داشتند که آنجارا ایستگاه راه آهن قراردهند ولی بعدها ازاین خیال منصرف شدند ومدت ده سال است که ایستگاه را دربندر کراسنوودسك قرارداده‌اند. مسافرین ازاینجا باقطاربشهرهای سمرقند وتاشکند میروند . کراسنوودسك کلمهٔ روسی است ومعنی آن (آبهای سیاه) است . خلیج کوچکی که کشتی درآن وارد میشود عمق کمی دارد ولی در تمام فصول سال پرازآب است وکشتی در ورود بآن باشکالی برنمیخورد وبهمین جهت است که سرویس کشتی رانی منظمی دراین بندر برقرارشده است .

مسافت از بندر تا ایستگاه راه آهن زیاد نیست ومیتوان آنرا در چند دقیقه

پیاده پیمود ، خیابان قشنگی درساحل دریا ممتد است . مهندسین و کارگران برای

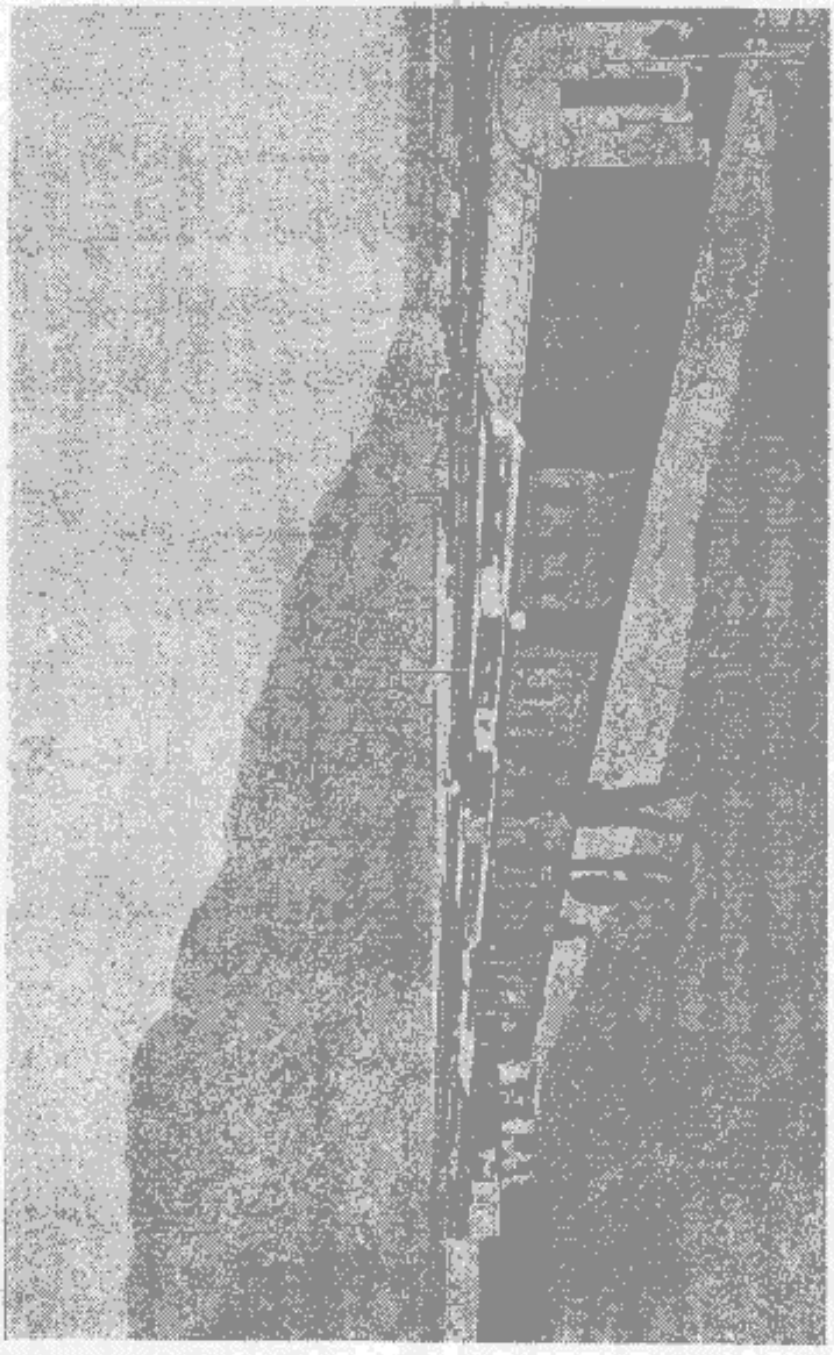

قطار راه آهن در کراسنوودسك

ایجاد این خیابان متحمل زحمات زیادی شده‌اند .

زمین لرزه

شهر کراسنوودسك بیشتر از سایر نقاط ساحلی بحرخزر در معرض زلزله‌های مخوف واقع شده‌است . نظر بکثرت وقوع زلزله دولت روسیه تمام طبقات فوقانی عماراترا خراب کرده وهر بنائی بیش از یك طبقه ساختمان

ندارد . تمام سکنهٔ این شهر درطبقهٔ تحتانی کم ارتفاعی منزل دارند . درتمام خانه‌ها یك مهتابی‌وجود دارد زیرا که سکنه ازرطوبت بیشتر ازحرارت آفتاب رنج میبرند.

ما ازمهمان نوازی افسران روسی استفاده کرده باین خانه‌ها وارد شدیم ، در هریك از این منازل اسباب مخصوصی وجود دارد که حرکات زمین را نشان میدهد و بساکنین خبرمیدهد که قبل‌از خراب شدن بام ازمنزل بیرون روند .

دراین‌شهرهم‌مانند بادکوبه‌چشمه‌ای وجودندارد که‌آب آن‌قابل آشامیدن‌باشد در اینجا نیز آب دریا را تصفیه وتقطیر میکنند تا سکنه بتوانند آنرا بمصرف‌برسانند

راه آهن

عمارت ایستگاه راه‌آهن بسیارقشنك وباشکوه وبسبك معماری‌ایرانی ساخته شده است ، معمارایرانی دراینجا شاهکاری بوجود آورده که ازهرحیث آراسته وجالب توجه‌است .

سابقاً یعنی تا ده‌سال پیش حرکت قطارها منظم نبود وهمیشه سه یاچهارساعت دیر تر از وقت معمولی حرکت میکرد و اگر مسافرین شکایتی مینمودند کارمندان باخونسردی بآنها میگفتند : چه باید کرد ، وقت لازم است تا نامه ها و بسته های پستی برسدوما آنهارا درقطارجای دهیم، اما اکنون‌حرکت قطارمنظم‌شده ومسافرین درساعت معین درقطارجای‌میگیرند وساعت ۶٫۵ یا ۷ بعداز ظهرقطارحرکت‌میکند.

راه‌آهن چندین کیلومتر درساحل دریا دورمیزند و گاهی بقدری‌بدریا نزدیك میشود که مسافرین ریزش امواج را برروی ریل ها مشاهده میکنند . پس از نیم ساعت راه‌پیمائی ناگهان قطار تغییر امتداد میدهد ودربیابانی بطی مسافت‌میپردازد که بکلی لم یزرع و خشك است . قطار در هرساعت برای آبگیری توقف میکند ، ایستگاههای بین راه همه‌کوچك و محقر است وبیش از یك یا دو اطاق برای منزل کارمندان ندارد . دولت روسیه درهر یك از این ایستگاهها آب انبارعمیقی درزمین شن‌زارساخته است، ازپله‌های متعددی باید پائین‌رفت تا بشیر آب رسید . مسافر در این بیابان شب‌های بسیارگرمی را میگذراند و بواسطهٔ بلع غبارشن گلوی اوخشك میشود وپس ازآشامیدن چند جرعه آب باهمیت و ارزش این‌آب انبارها پی‌میبرد.

دراین بیابان گاهی چند نفر ازطوایف ترکمان دیده میشوند که لباس پنبه‌ای راه‌راهی

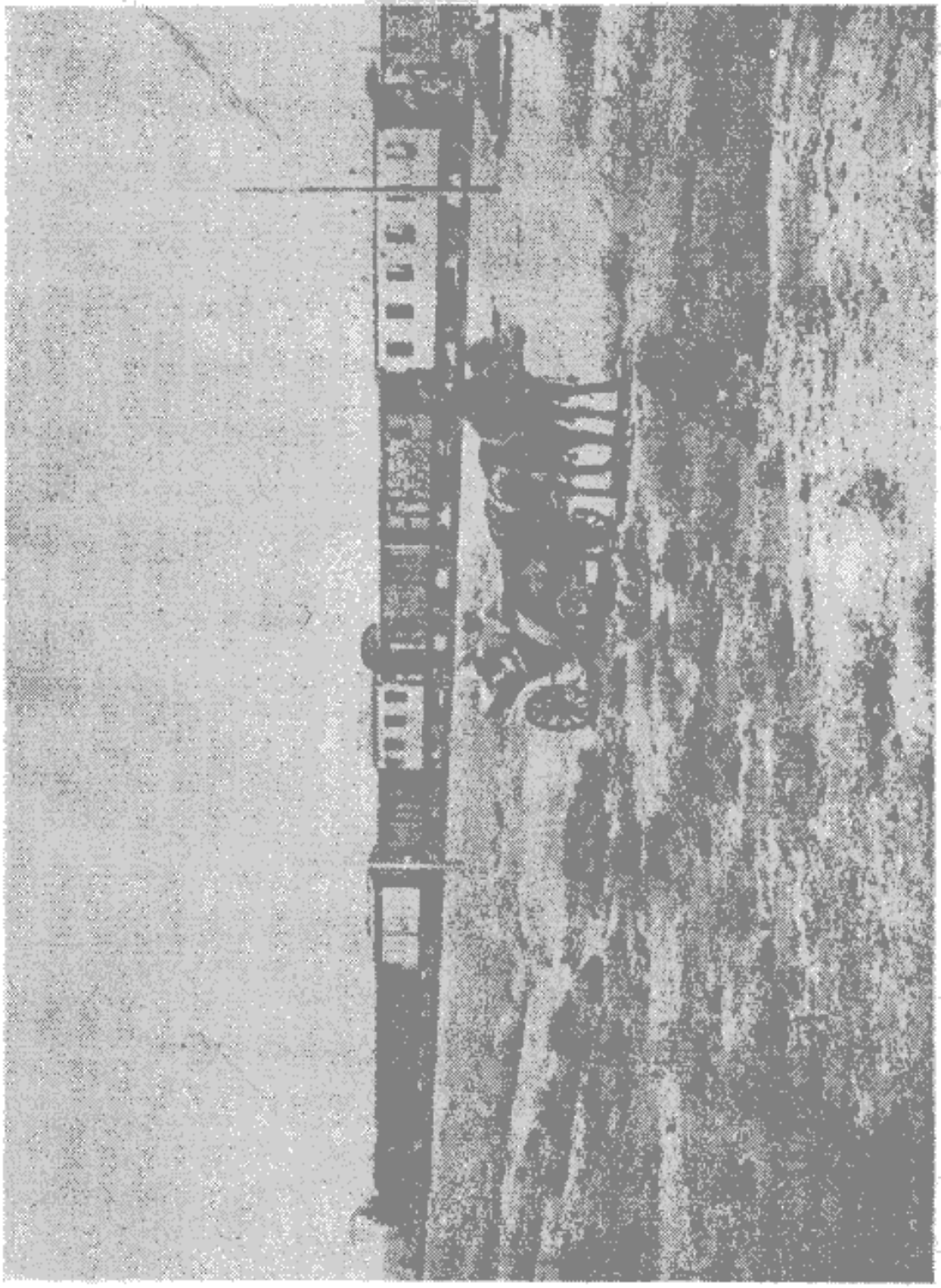

راه آهن ده حه ال عشق آباد

برتن وکلاه بلند وبزرگی که از پوست گوسفند درست شده برسردارند .

عشق آباد و منظره آن

اولین شهر آبادی که مسافر باقطار راه آهن بآن میرسد عشق آباد است ، این شهر مرکز تجارتی مهمی است ودارای بیست هزار سکنه میباشد و مانند سایر شهرهای تازه ساز سواحل بحرخزر دارای خیابانهای وسیعی است که با زوایای قائمه یکدیگررا قطع میکنند ، دراطراف این شهر اشجار و مزارع سبز و باغهای زیادی دیده میشود ولی بنائی نمایان نیست. مسافر ازخود میپرسد که آیا مالکین این مزارع و باغهای متعدد درکجا و چه خانه هائی منزل دارند . هوا در این شهر فوق العاده گرم است وبهمین جهت است که سکنه برای تخفیف گرمی هوا باغها ومزارع بسیاری دراینجا ایجاد کرده ومیکنند وبطریق علمی آنهارا آبیاری مینمایند . هرنوع درختی را ازجای دوری باین ناحیه آورده اندو باپرستاری ومواظبت زیاد آنرا سر سبزو بارآور میکنند . در تمام باغها مجاری آبیاری خوبی وجود دارد که بریشهٔ درختان و نباتات آب کافی میرساند .

اگرچه ما از نقطهٔ نظر سیاسی باکسانی سرو کار داریم که همه بزبان روسی حرف میزنند ولی درروی خاک کشور ایران قدم میزنیم .

شهرعشق آباد دارای راه شوسه ایست که آنرا مستقیماً باایران مربوط میسازد و بهمین جهت اهمیت تجارتی پیدا کرده است .

بمحض ورود باین شهرحکمران که یکی ازژنرالهای روسی است ازما پذیرائی نمود. سیمای این مرد ازتمام افسران روسی که ما دیده بودیم موقرتر وزیباتر بود. زن خوش صورتی هم داشت که اورا درامور انتظامی مساعدت میکرد . این زن ازتمام فرانسویانی که بمنزل او وارد شده ویا میشوند درکمال مهربانی وخوشروئی پذیرائی کرده ومیکند .

تجارت عشق آباد با ایران و افغانستان

شهر عشق آباد مرکزی است که اداره کردن آن ازسایرشهرهای ماوراء بحرخزرمشکل تراست، درمیان سکنهٔ این شهریکعده ایرانیان بابی هم دیده میشود که از میهن خود مهاجرت کرده و در این شهراقامت نموده اند . اینها پیروان میرزاعلی محمد شیرازی هستند که درسال ۱۸۳۰ ادعای بابیت

کرد. آنان به تجارت پوست مخصوصاً انواع پوستهای لباس اشتغال دارند، بعضی هم پنبه و الیاف کتان از ایران و افغانستان باین شهر وارد میکنند. سکنهٔ اطراف عشق آباد

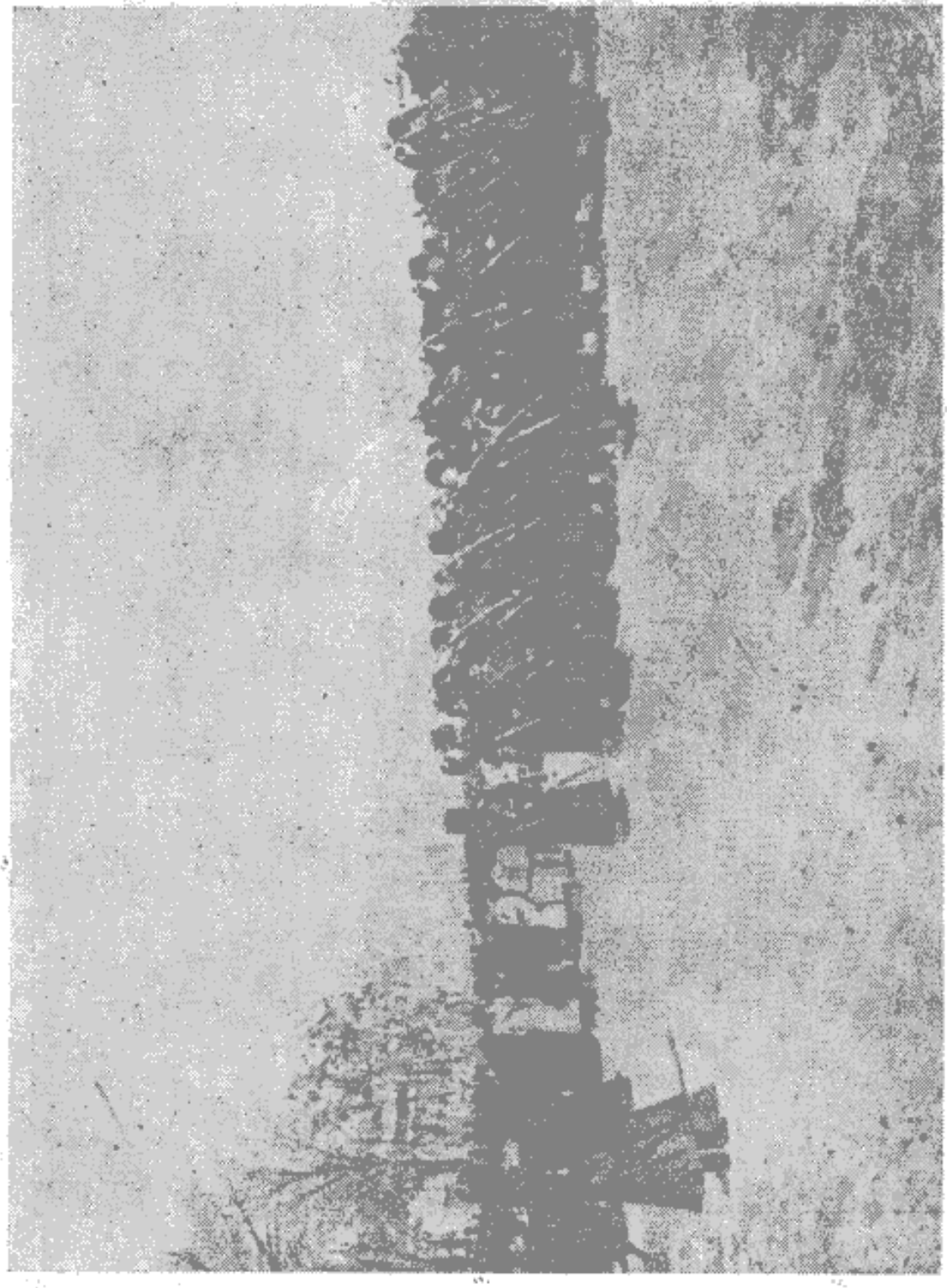

که هیچ بیگانه‌ای نمیتواند بنواحی مسکونی آنها وارد شود هر سال درمواقع مخصوصی

باین شهر سرحدی روس وایران میآیند وپشم زیادی باکاروانها برای فروش میآورند

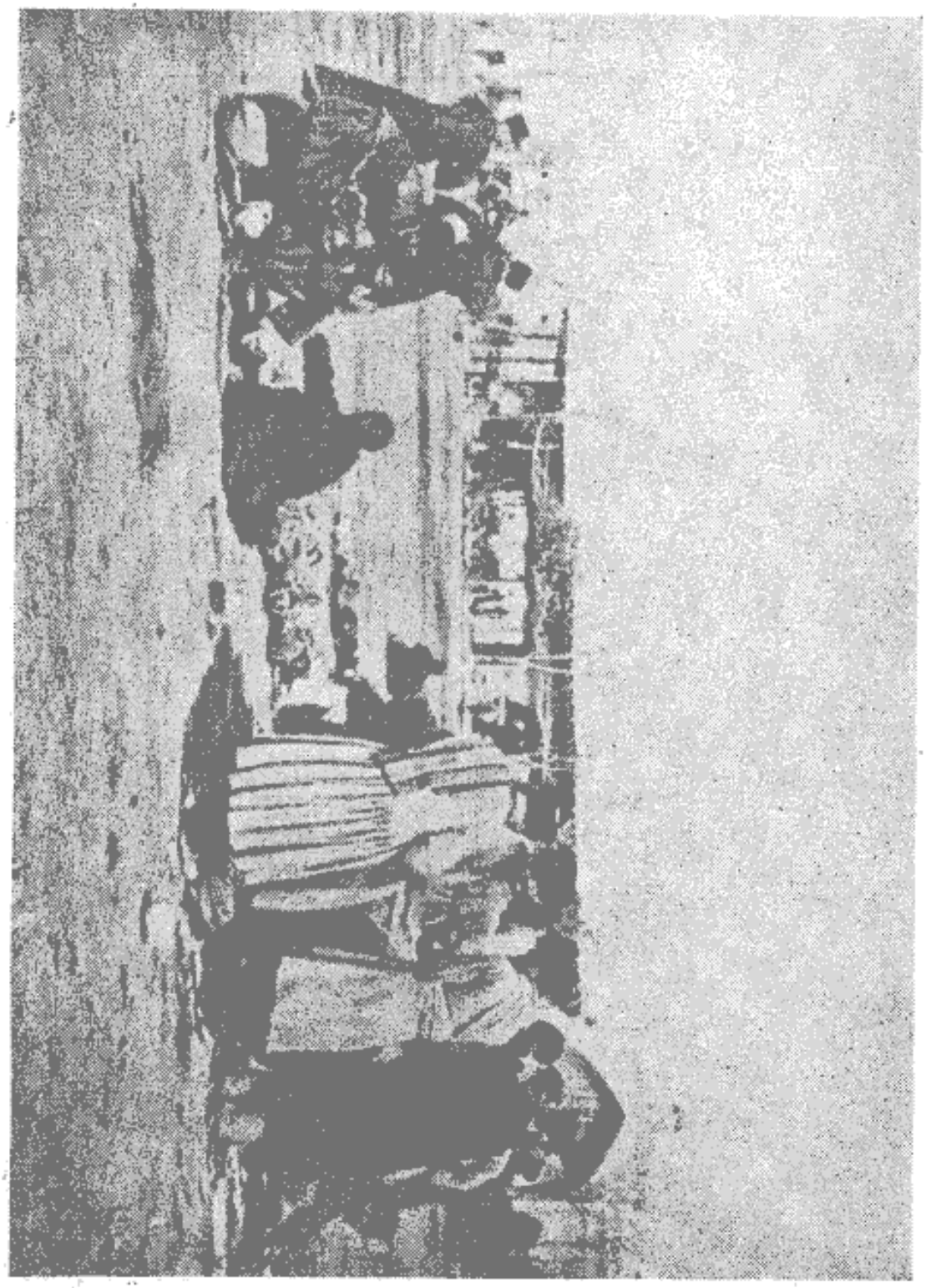

میدان خرید و فروش در عشق آباد

که بهای آن بچندین صد هزار فرانك میرسد . معاملهٔ با آنها خالی از اشکال نیست این صحرانشینان مخصوصاً طوایف افغان غالباً درفکر گول زدن تجارار وپائی هستند و

مقدار زیادی پهن وسایر مواد فاسد داخل پشم میکنند تا بروزن آن بیافزایند. چون خریداران به تقلبات آنها پی برده‌اند آنها را مجبور میکنند که بارهای پشم را باز کنند وروی زمین بریزند وچندین بار زیر ورو نمایند وپس از گفتگوها و کشمکش‌ها و بازرسی کامل وخارج کردن مواد فاسد دوباره پشم راوزن میکنند وتحویل میگیرند. بنابراین بازرسی مال‌التجاره کاروانی چندین روز طول میکشد. پس از انجام یافتن معامله پشمهائی راکه رنگ مختلف دارند جدا میکنند وآنهارا تمیز مینمایند ودوباره عدل‌بندی میکنند وبوسیلهٔ راه‌آهن یا کشتی باروپا میفرستند.

موزه و کتابخانه عشق آباد شهر جدید البنائی است و دارای هیچگونه آثار باستانی نیست. حاکم جدید کتابخانه‌ای در این شهر تأسیس کرده و سکنه میتوانند کتابهائی را بامانت گرفته بخوانند ومسترد دارند. موزه‌ای

عمارت موزهٔ عشق آباد

هم دایر کرده است که از تمام نباتات و حیوانات نمونه‌ای در آن دیده میشود، اشیاء عتیقه‌ای هم که‌اززیرخاك بیرون آمده دراین موزه جای گرفته واسباب ولوازم‌فرش‌بافی ترکمانی هم در این‌موزه جمع شده‌است. مهمترین عمدهٔ فرش بافی این ناحیه شهرمرو است که در فاصلهٔ سیصد کیلومتری عشق‌آباد واقع شده است.

قبل ازخروج ازموزه خوبست نظری‌هم باین انبان های چرمی بدوی بیندازیم که با اشکال عجیبی خود نمائی میکنند ودر کمر آنها هم یك دایرهٔ چوبی است . این انبان ها به‌شتربانان ترکمان تعلق داشته است . ترکمانان هنگام مسافرت در بیابانهای لم‌یزرع یك‌سرویس چای‌خوری‌چینی درمیان این‌انبان های چرمی‌جای داده و همراه میبرند . آنها عقیده دارند که اگر چای در فنجان های پرنقش و نگار که بادست فرزندان کشورآسمانی درست شده صرف نشود طعم ولذتی‌ندارد.

خرابه شهر کوچك‌قدیمی

در ده کیلو متری عشق‌آباد خرابه‌های شهری دیده میشودکه به‌آنائو موسوم است . در این خرابه ها هنوز سردر باشکوه مسجدی موجود است ، جاده ای‌که بطرف این شهرخرابه میرود در طول راه‌آهن واقع شده‌است . پس ازخروج از کوچه های عشق‌آباد وطی‌کردن مسافتی باین شهر خراب میرسیم که بناهای خشت و گلی قدیمی آن دراثرباد وباران تپه‌ای تشکیل‌داده است ، این شهرخراب درزمان تسلط ایرانیان براین ناحیه آباد بوده‌است

منظرهٔ دهکدهٔ ترکمانی

کمی دورتر از این‌خرابه‌ها دهکده‌ای دیده‌میشودکه‌ترکمانان درآن منزل دارند . این دهکده دارای‌کلبه‌های متعددی‌است که‌از چوب ساخته شده ومیتوان‌آنها را درموقع لزوم مانند چادر بجای دیگرمنتقل نمود . تیرمرکزی دارای یك اسکلت‌بدوی است که چوب وتخته‌آنرا میتوان‌بسهولت برچید . دیواراین کلبه ها نیز با تخته‌های چوبی قابل انتقال درست شده است .سقف کلبه را هم باقطعات نمد ضخیم پوشیده‌اند تااشعه وحرارت‌آفتاب نتواند درآن‌نفوذ نماید . در تابستان اطراف کلبه‌ها را باگلیم یا نمد میپوشانند تا عابرین نتوانندد‌رون آنرا ببینند ولی درزمستان پوشش‌مخصوصی‌بکارمیبرند که به‌کشمه موسوم است، در داخل هم دورا دور کلبه راباکناره‌فرشهائی پوشانیده اندکه۱۵ الی ۱۸مترطول دارد این‌کناره ها ، هم بجای زینت‌بکارمیرود وهم‌ازورودحشرات وخزندگان بدرون‌کلبه جلوگیری مینماید ، ترکمانان این کلبه ها را یورت مینامند . ساختن این نوع کلبه اززمانهای بسیاردور درمیان طوایف صحرانشین معمول بوده است زیراکه درنزدیکی

جبال پامیر نمونه های قدیمی آنهارا پیدا کرده‌اند، تنها تفاوتی که در میان این کلبه ها دیده میشود این است که طوایف قدیم بجای چوب سنك بکار میبرده‌اند . کلبه های

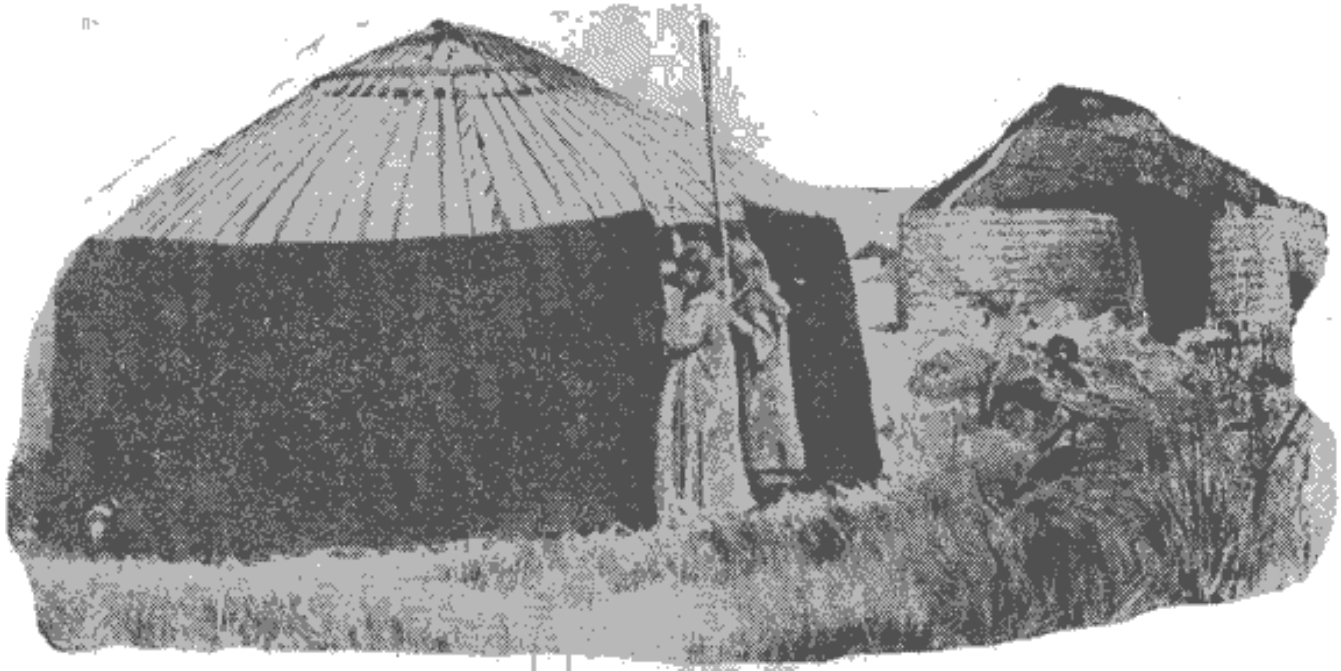

یك چادر ترکمانی

طوایف قرقیز ترکستان نیزشبیه بهمین یورت ها میباشد .

مشاغل ترکمانان ترکمانان اغلب به‌پرورش اسب وشتر و گوسفند مشغول‌هستند. آنها عادات ورسوم عجیب و غریبی دارند ومراحل عمرخودرا دربیابانها بپایان میرسانند و به تحمل انواع رنجها وسختی‌های زندگانی عادت کرده اند .. در موقع مسافرت در بیابان برای استراحت و خواب توقف نمیکنند، درموقع‌خواب‌واردونه روی شتر افتاده بالا تنه را

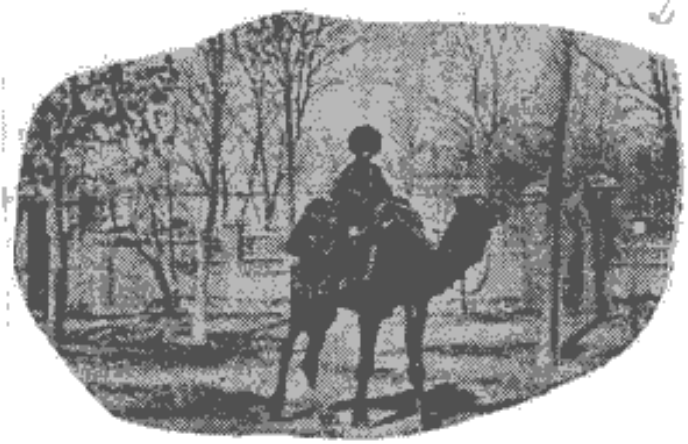

ترکمان شترسوار

یکطرف وپا هارا بطرف دیگر میآویزند و با اینکه سر وپاهای آنها پیوسته تکان میخورد درپشت شتر کاملا بخواب میروند .

تاریخ پیدایش ترکمانان

بنـابریك افسانهٔ تاریخی طوایف ترکمان اصل ونسب‌خودرا به اغزخان میرسانندکه یکی ازرؤسای طوایف مغول و مرد

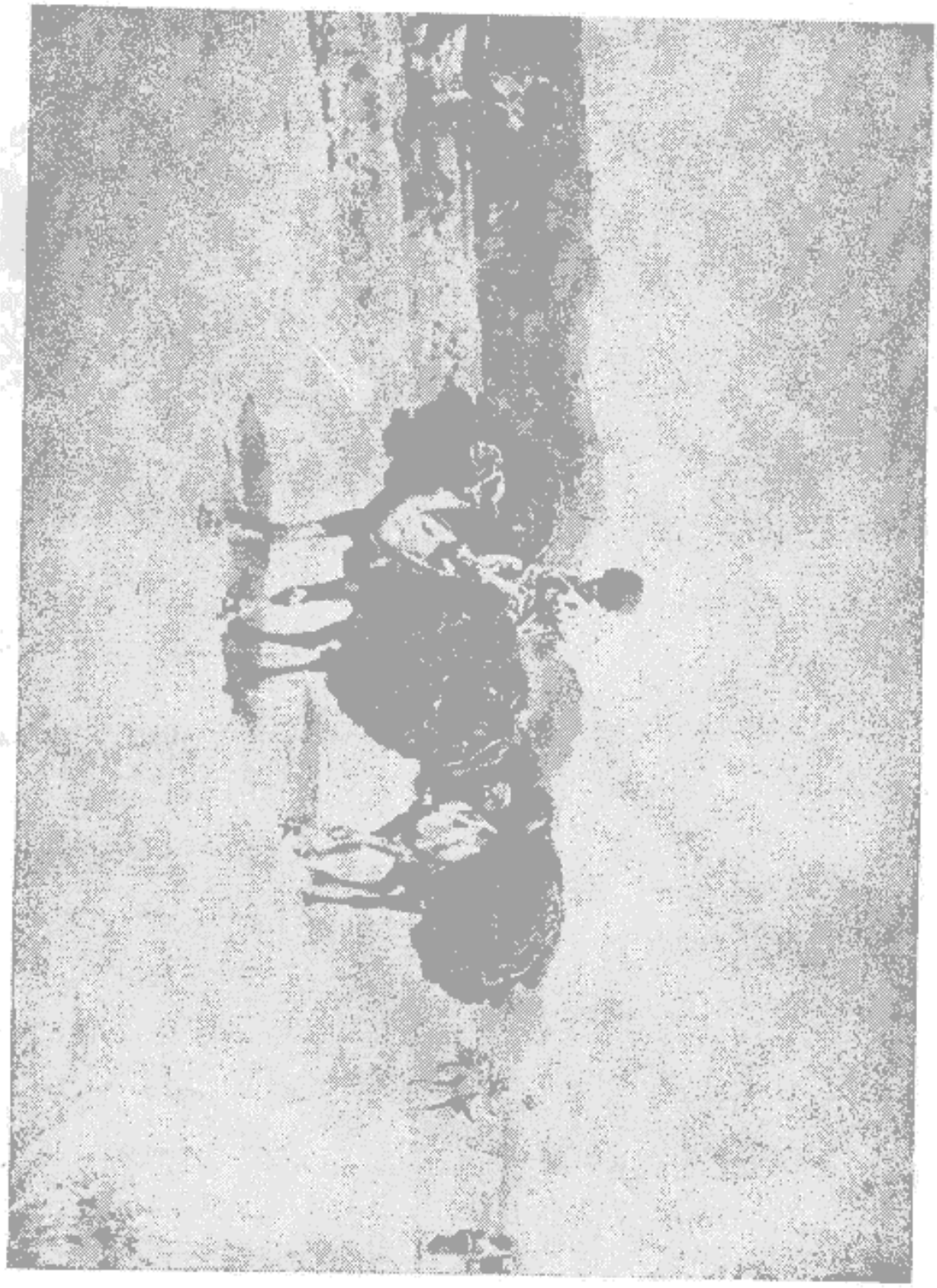

ترکمان با شتر علف حمل میکند

جنـگی دلیری بوده‌است. اغزخان باداشتن پنج پسر سلحشور ویك کمان بزرك وسه

تیر طلا در قدیم شهرتی داشته است. گویند قبل از مرگ کمان خود را بدو نیم

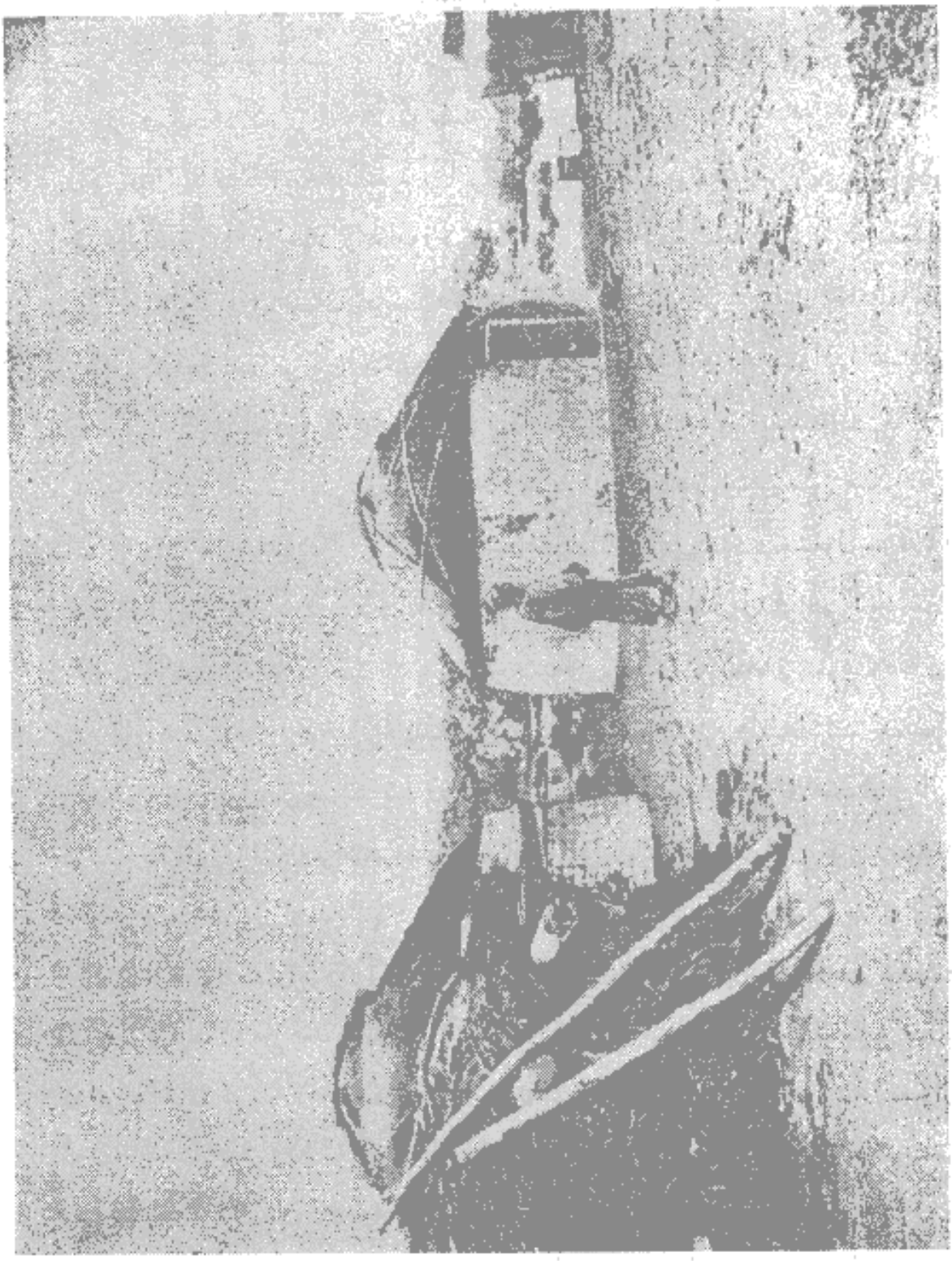

چادر های ترکمانان

کرده وهرقسمتی را بعلامت اقتدار بیکی ازدو پسر بزرگتر خود داده و امپراطوری

پهناور خود را بآن دو پسر بخشید و بهریك از سه پسر دیگر خود یکی از تیرهای طلا را بعلامت اینکه آنها و اعقابشان همیشه باید مطیع بزرگتران خود باشند داده است و نیز گویند درموقعیکه یکی از شاهزادگان سلجوقی بر خراسان حکومت میکرد، طوایف ترکمان ۲۴۰۰۰ گوسفند سالیانه بعنوان مالیات باو میداده‌اند، شاهزادهٔ طماع بخیال افتاد که اضافه مالیاتی بر آنها تحمیل نماید و برای گرفتن این اضافه یکی ازصاحبمنصبان بزرك خود را مامور کرد که نزد این طوایف رفته و بهترین گوسفندان را از گله های آنها انتخاب نماید و همراه بیاورد. ترکمانان از دادن اضافه مالیات سرپیچی کرده و بشورش پرداختند و باشاهزاده حاکم جنگیدند و عاقبت اورا دستگیر کرده باسارت بردند و مدت چندین سال اورا درنزد خود نگاهداشتند، روزها اورا برتختی نشانده و باستهزایش میپرداختند و شبها درقفس آهنی محبوسش میکردند. داستان چنین میرساند که از آن تاریخ ببعد ترکمانان یاغی شده و مشغول سرقت و غارت اهالی خراسان گردیدند و موجبات وحشت سکنه آنسامان را فراهم نمودند.

خلاصه تاموقع برتخت نشستن آقامحمدخان قاجار، ترکمانان بسرقت وغارت مشغول بودند و اهالی خراسانرا باسارت میبردند و بگله‌چرانی وامیداشتند. همینکه آقامحمد خان برایران مسلط شد و قدرتی پیدا کرد قشونی را برای سرکوبی این طوایف بطرف خراسان فرستاد، دراین جنگها عدهٔ زیادی ازترکمانان بقتل رسیدند وجمعی هم که قسمت عمده آنها زنان واطفال بودند اسیر شدند و چون بیشتر زنان و اطفال ازخانواده‌های بزرك این طوایف بودند رؤسای آنها مجبور باطاعت شدند و ملتزم گردیدند که من بعد دست از یاغی گری و غارت بردارند ومانند سابق بگله چرانی مشغول شوند. آقامحمد خان هم عده‌ای ازفرزندان رؤسای آنهارا بعنوان گرو بپایتخت خود آورد که درآنجا مقیم بودند ودرزمان سلطنت شاهان بعدی بیشتر آنها درجرگهٔ ملازمان وخدمهٔ شاهی درآمدند.

اسبان ترکمانی اسب ترکمانی در ایران شهرتی دارد و با بهای زیاد خرید وفروش میشود. ایرانیان بداشتن چنین اسبان مباهات میکنند،

این اسبان بسیار شکیل وخوش‌اندام ودرسرعت سیرمعروف میباشند . میگویند در زمانی که ترکمانان بسرقت وغارت اشتغال‌داشتند مجبور بودند که بجاهای دوربروند ومدت ۱۲ الی ۱۵ روز متوالی روزی ۱۶۰ تا ۲۰۰ کیلو متر مسافت را بدون‌توقف با این اسبان طی کنند . قبل ازحرکت مقداری‌آرد جو را خمیر کرده وازآن‌خمیر

سواران‌ترکمان بشکارمیروند

گلوله هائی درست میکردند ودرطی مسافرت این گلوله هارا درآب انداخته هم‌خود میخوردند و هم باسبان میدادند .

گویند بسا میشود که ترکمانان مجبور میشوندکه در بیابانهای خشك وبی آب وعلف مسافرت نمایند وشاید مدتها روی‌آب را نبینند . دراینصورت درموقعیکه تشنگی‌بآنها فشاروارد‌آورد چاقوی‌خودرا ازجیب درآورده یکی‌ازرگهای‌شانهٔ اسب رامیشکافند و خون‌آنرا میمکند و بدینطریق رفع عطش مینمایند . بعقیدهٔ آنها این زخم‌کوچك باسب‌آسیبی نمیرساند.

شهر خراب آنائو و مسجد بزرك آن باری صحبت ازشهر آنائوبود ، این شهر خراب بطوریکه‌نقل میکنند تقریباً هزار سال است که منهدم شده ولی هنوز هم مسافر درحین عبور درقطار راه‌آهن اثری ازآن می‌بیند . اگرمسافر دراین جا پیاده

شود ودرخرابه ها گردش کند بسیارمتأثرومحزون میگردد زیرا که نظرش بویرانه‌ای میافتد که درقدیم شهر آبادی بوده وبعدها بواسطهٔ صدماتی که از دشمن دیده بکلی

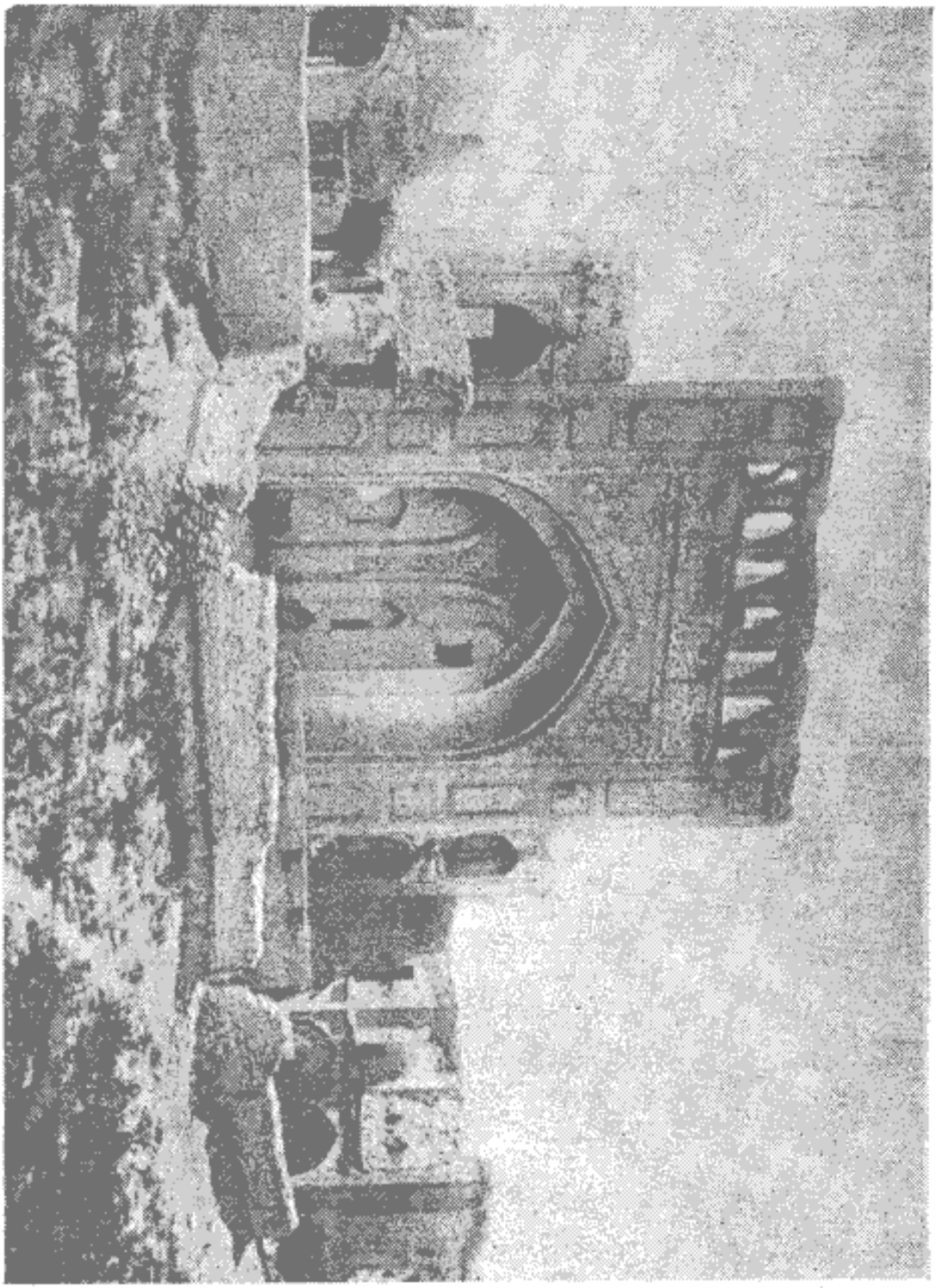

نمای سردر مسجد آنائو

درهم ریخته است. بعلاوه مرور زمان هم که دائماً بانهدام ساخته های دست انسان

مشغول است بجای ساختمانها تپه هائی در آن ایجاد کرده است ، معهذا تماشای سردر مسجد آن که هنوز برجای مانده و قریب ۳۰ یا ۴۰ متر ازسطح زمین ارتفاع دارد زحمت تماشاکننده ای راکه بآنجا رفته است جبران میکند .

درمرکز این سردر قوس منکسرعریض قشنگی است که یك کیلوئی باضخامتی را تشکیل میدهد و بقوس منکسر دیگری اتصال پیدا میکند که ارتفاع آن کمتر از قوس اول است. این قوس ثانوی تکیه گاه دیوار داخلی است که درروی آن گنبد قرار گرفته است. درطرفین این سردرطاق نماهای مقوس ضخیمی ساخته شده که هریك از آنها دارای طاقچه ویاپنجره ای است. هزاره های داخلی بنا با کاشیهای هشت ضلعی که دارای الوان مختلف میباشد مزین شده است. نقوش این کاشیها متحد الشکل است وچنین بنظر میآید که بعداز اتمام سردردرداخل بنا بکاررفته باشد ، قسمت زیادی ازسطوح جانبی سردربااشکال هندسی زینت یافته است .این نقوش شباهتی به نقش های یونانی دارد ولی نظیر آنها درکشور های عربی دیده نمیشود . صنعتگران درسطوح باریك وطویل آجرهای مینائی بکار برده اندکه ازحیث تزیین از اغلب ابنیهٔ ایرانی که ما تاکنون دیده ایم بیشترجلب توجه مینماید . نقوشی که در زوایای طرفین قوس اصلی سردر دیده میشود جنك دوازدهای عظیم الجثه را نمایش میدهد . شکل این دوازدها کمی شباهت بنقاشی های چینی دارد ونفوذ صنعتگران چینی را درسبك ایرانی بخوبی نشان میدهد .

در بالای سردر هفت طاق نمای کوچك خودنمائی میکندکه گویا با سلیقه و ذوق مخصوص معمار این بناساخته شده است زیرا که نظیر آنها در بناهای دیگر دیده نمیشود.

این مسجد باشکوه باسبك مخصوصی بناشده که بهترین وزیباترین نمونهٔ آن درشهرسمرقند دیده میشود. معمار باهوش تدابیرمخصوصی برای استحکام این سر در عظیم وجسیم بکار برده که موجب حیرت باستا شناسان است وخواسته است سردری بسازد که بزرگتر وقشنك تر از سر در سایر مساجد موجود عصرخود باشد و چون

اطلاعات ومعلومات او عملی وازروی تجربه بوده، نتوانسته است سایر دیوارهای بنارا هم باندازهٔ سردرمرتفع بسازد وفقط بساختن سردربلندی مرکب ازطاقهای کوچك که

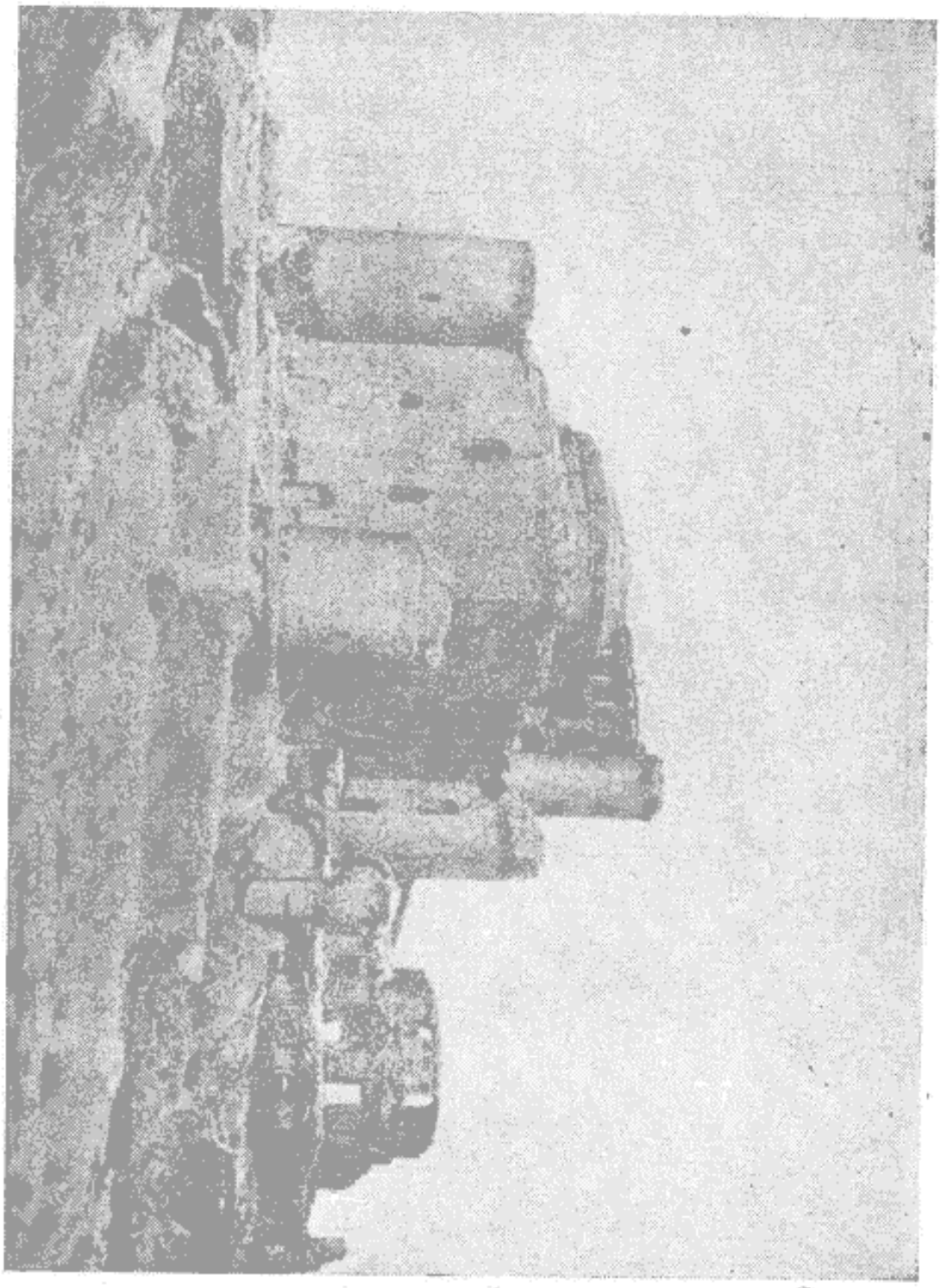

قسمتی از بنای مسجد آبانبو

در روی‌هم‌قرار گرفته‌اند اکتفانموده است‌ومنظره‌ای بوجود آورده که، بمناظر سدهای

قدیمی رومی شباهت دارد . درهرحال با اینکه این سردر بلند از بادوطوفان بیمی ندارد دارای ستونهای تکیه گاهی است که بشکل نیم برجی ساخته شده است.

بنای خود مسجد بشکل چهارضلعی منظمی است ودرهریك ازچهار زاویه آن برای استحکام برج مدوری ساخته شده است تابتواند درمقابل تکانهای سخت زلزله که غالباً تمام ابنیه این نواحی را سرنگون مینماید پایداری کند .

این مسجد دارای تزیینات موزائیکی مهمی بوده و کاشیهای آن هنوزهم با الوان گوناگون درخشندگی وجلوه گری دارد . علت اینکه این کاشیها از دستبرد سارقین آثار عتیقه محفوظ مانده این است که این تزیینات ازتکه های کوچك کاشی بریده شده و بسبك نقاشی عربی بوجودآمده است یعنی قطعات مربع یکپارچه نیست که بتوان ازجای درآورد وبفروش رسانید. این نوع تزیین راکاشیکاری معرق میگویند. کاشیکاری معرق با زحمت زیادی صورت میگیرد ، ابتدا کاشی سازگل خام کاشی را درروی زمین مسطحی میریزد وبا ماله سطح آنرا صاف ویکنواخت میکند وپس ازآنکه نقشهٔ مطلوب را درروی این سطح کشید قسمت هائی ازبرك وگل وغیره راکه هریك باید رنك جداگانه ای داشته باشد بریده و درکناری میگذارد تا بعد رنك و لعاب زده درکوره بپزد . البته هرقسمتی را باید جداگانه بپزد زیراکه هررنگی حرارت مخصوصی لازم دارد . بعد ازانجام تمام این کارهاکنارهای آنهارا میتراشد تا در بنا خوب بهم اتصال پیدا کند و مانند کاشی یکپارچه نمایش داشته باشد . توصیف این نوع موزائیك مشکل است و نمیتوان بطورشایسته آنرا بقلم آورد . در اروپاکلمه موزائیك نقشی را بخاطرمیآوردکه ازمکعبات کوچك بلور یاسنك مرمر ترکیب یافته باشد . بهترین نمونهٔ این نوع موزائیك درشهر ونیز ایتالیا موجوداست ولی موزائیك باکاشی بکلی بانوع مذکور متفاوت است وصنعتگر باید مانند جواهر ساز ماهری آنهارا جورکرده وبهم متصل نماید واز اجتماع قطعات کوچك کاشی نقش های زیبا ومطلوبی بوجودآورد . ضخامت این کاشیها ۳ تا ٤ سانتیمتر است . باری درطرفین مسجد آنانوآثار ابنیهٔ مهمی دیده میشودکه سابقاً طلاب علوم دینی

در آن منزل داشته ومشغول تحصیل بوده‌اند، این نوع بناهارا مدرسه مینامند . بهرحال اکنون این مسجد باشکوه متروك مانده و هیچکس در فکر تعمیر این بنای باستانی

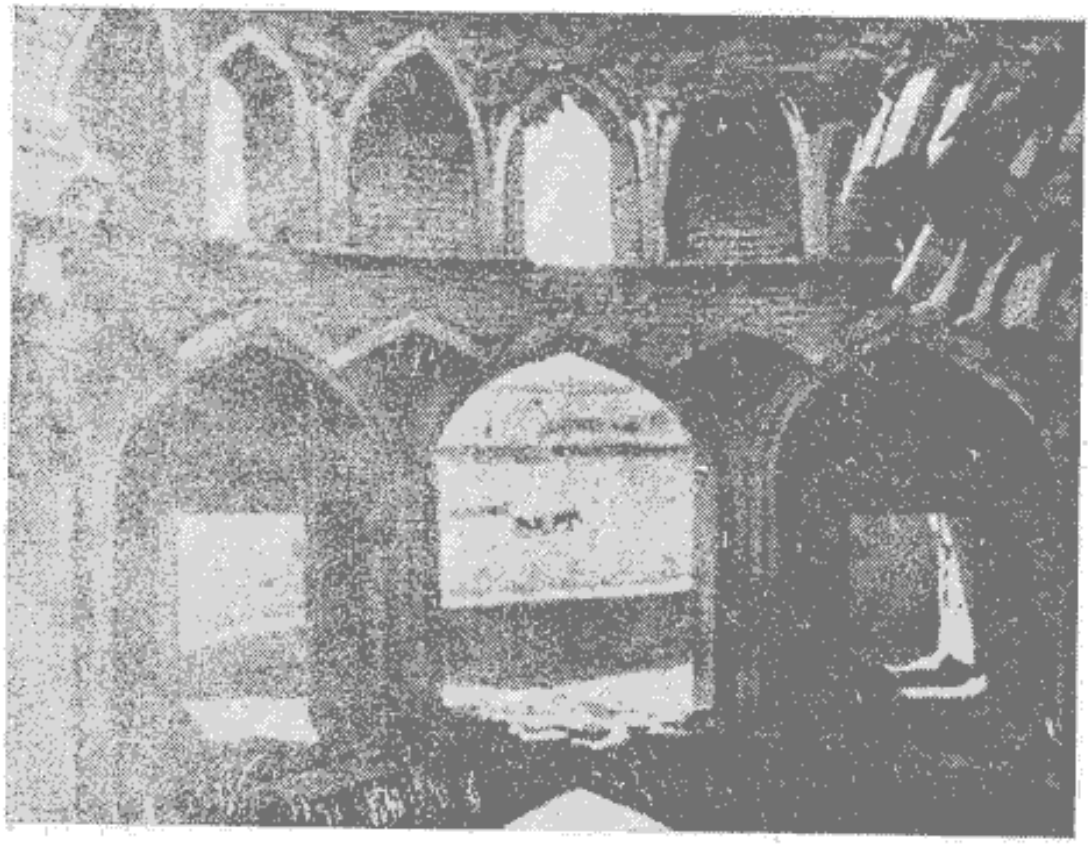

بقایای مسجد آنائو

نیست ، بدیهی‌است که اگر بهمین حال باقی بماند در آتیهٔ نزدیکی اثری ازآن برجای نخواهد ماند .

مادام رویون وهتل پاریس

پس ازورود بشهرعشق آباد ازدوست‌قدیمی‌خود مادام رویون (Revillon) نیز ملاقاتی کردیم . این خانم که از افراد کلنی فرانسوی عشق آباد است داستانی دارد . او تقریباً درنیم قرن پیش درموقع بنای‌شهر عشق آباد قبل از ایجاد راه‌آهن باین جاآمده است . این زن شجاع فرانسوی سابقاً درش رتاشکند اقامت داشت وچون آگاه‌شد که دولت روسیه شهرتازه‌ای دراین‌ناحیه بنا میکند ازراه سیبری باکاروانی از شتربانان از تاشکند عزیمت کرد و بعشق آباد آمد ومسافتی راکه‌اکنون با راه‌آهن درمدت کمی طی میکنند درمدت یکماه‌پیمود

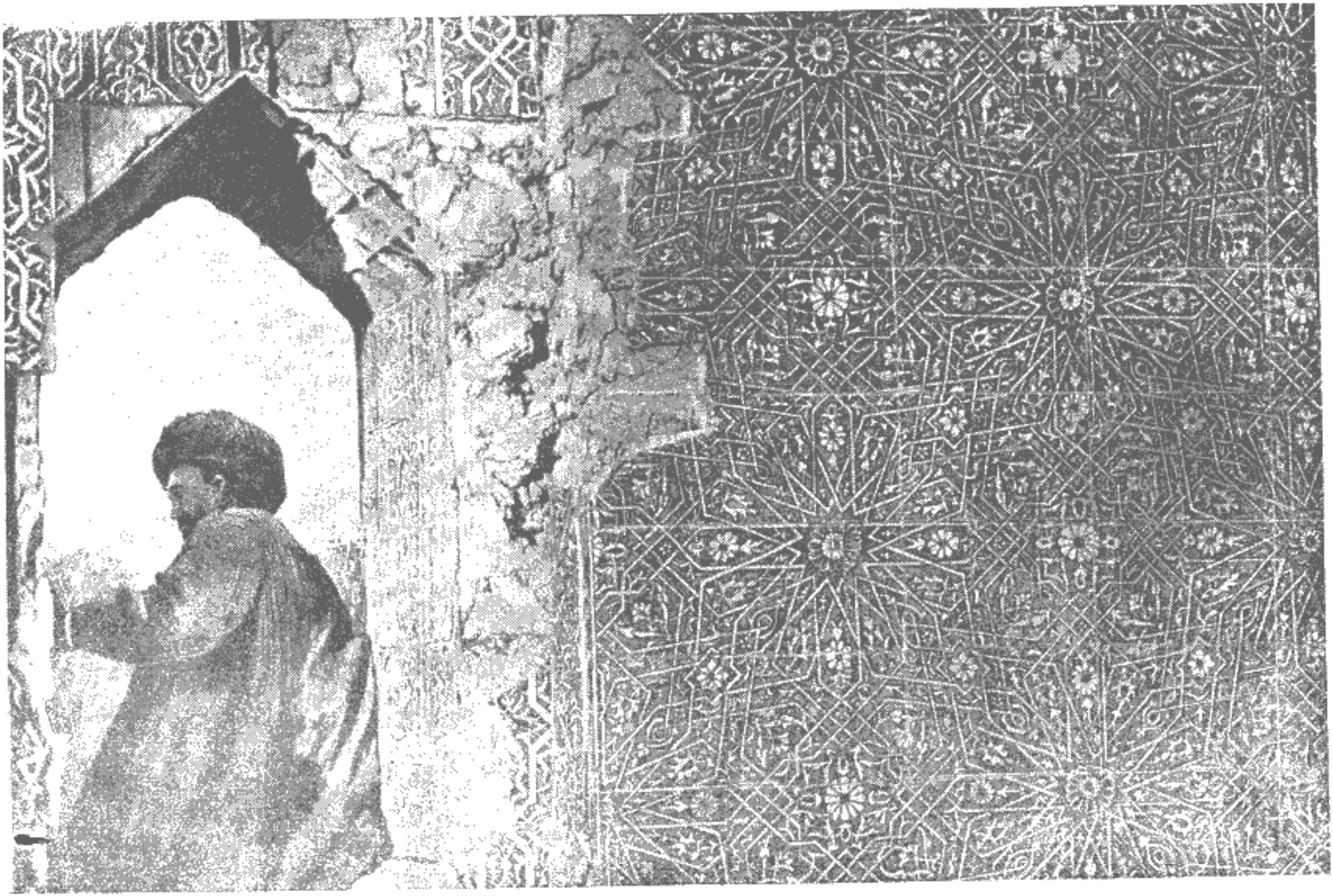

مسجد خرابه ای نزدیک خیوه که سارقی مشغول کندن کاشیهای آن است

و مانند سایر مهاجرین روسیه ذیحق بود که زمینی را دراین شهر تازه مالك گردد. پس از آنکه با اجازهٔ حاکم قطعه زمینی را تصرف نمود بتدریج بناهائی در آن ساخت تامسافرین تازه وارد فرانسوی بتوانند در آنها منزل نمایند وازپذیرائی این زن مهمان نواز خوشوقت گردندوازصرف اغذیه‌ای که در فرانسه معمول است لذت برند. مسلماً این هتل مانند هتل‌های پاریس باوسایل مطلوب مجهز نیست. دراین جا آسانسورو چراغ برق وغیره وجود ندارد، سالن بزرك غذا خوری آنهم خیابان باغ است که بر حسب فصول و ساعات روز باید آن را تغییر داد. این مهمانخانه بطرز بسیار ساده‌ای ساخته شده ودارای یك طبقه عمارت است، طبقهٔ فوقانی فقط دارای یك اطاق است که از ایوانی در آن وارد میشوند. بهرحال وقتیکه مسافر فرانسوی پس از سفر طولانی وتحمل مشقت‌ها در این هتل وارد میگردد سختی های گذشته را فراموش میکند وازسادگی وندیدن تجمل دلتنك نمیشود زیراکه از دیدن این خانم مهمان نواز وصرف اغذیه‌ای که بادست این هم‌وطنش فراهم شده لذت میبرد.

عزا داری مسلمانان در ماه محرم

قسمت عمدهٔ جمعیت عشق آباد را مسلمانان شیعه تشکیل میدهند. اینها هم درماه محرم مانند شیعیان ایران عزاداری میکنند ودسته هائی راه‌میاندازند که اروپائیان آنها را دسته های شاخسن واخسن مینامند، اصل این کلمات شاه حسین واحسین است. نظر باینکه تقویم مسلمانان برطبق سالهای قمری تنظیم شده ماه محرم پیوسته درتمام فصول سال در گردش است وپس از طی یکدورهٔ ۳۳ ساله دوباره بموقع اول خود برمیگردد. چون راجع بمراسم عزاداری محرم درجلد اول بقدر کافی صحبت کرده ایم دراینجا ازشرح دادن جزئیات آن خود داری میکنیم.

فصل دوم ـ ازعشق‌آباد بمشهد

ترتیب و شرایط حمل ونقـل ـ ایستگاه بین راه ـ گمرکخانـه روس درگودان ـ گمرکخانهٔ ایران‌درباجگیران ـ اخذحقوق گمرکی‌بطرزجدید ـ نمونه‌ای ازمجازات قاچاقچیان ـ داستان حاکم‌وروستائی ـ خرابی راه ـ رودخانه وتنگه‌های بین‌راه ـ کاروانسرای امامقلی ـ ختنه کردن‌اطفال ـ طوایف‌بکرد ـ چادرهای یك‌مهندس ایرانی ـ داستان یك‌طبیب ایرانی ـ داروهای ایرانی ـ طرق‌مختلف‌معالجات ـ تقسیم‌امراض ـ انتخاب طبیب ـ جراحی درایران ـ شکسته بندی ـ شهرقوچان ـ باغهای قوچان ـ مسجدقوچان ـ بازارقوچان ـ صادرات قوچان ـ اوضاع جغرافیائی‌قوچان ـ جمعیت ناحیهٔ قوچان ـ شهرقوچان قدیم ـ زلزله‌های متوالی‌درقوچان ـ حرکت ازقوچان ـ نقل‌اموات‌بمشهد ـ برج رادکان ـ مقصودآباد ـ شکاربرپسرحاکم‌مشهد ـ گمرکچیان ایرانی وافغانها ـ ملك موقوفهٔ آستانهٔ مشهد ـ قوچهای جنگی ـ جنك بلدرچین ها

مسافری که بخواهد ازاین نواحی ازراه شوسه بایران برود ناچار است که از دولت روسیه اجازه بگیرد وچنین اجازه‌ایرا باید قبلا ازوزارت خارجه روسیه که در سن پطرزبورغ است تحصیل کرده‌باشد واگردارای چنین گذرنامه‌ای‌نباشد از حرکت بایران ممنوع است . بعلاوه قبل ازحرکت ازعشق‌آبادهم باید گذرنامهٔ خودرا بدفتر حکومتی این شهربرد وآنرا بامضاء برساند .

پس‌ازانجام این‌مقدمات باید درشکه چهاراسبه‌ای را بمبلغ ۲۵۰ تا۳۰۰فرانك کرایه‌کند،رانندهٔ درشکه هم روسی وازطایفهٔ مالاکان است . چون افراد این طایفه

مشروب دیگری جزشیرصرف نمیکنندآنها را مالاکان یعنی آشامندگان شیرمینامند. اینها عموماً رانندگانی هستندکه با احتیاط راه میپیمایند واسبان راهم‌خوب‌پرستاری میکنند.

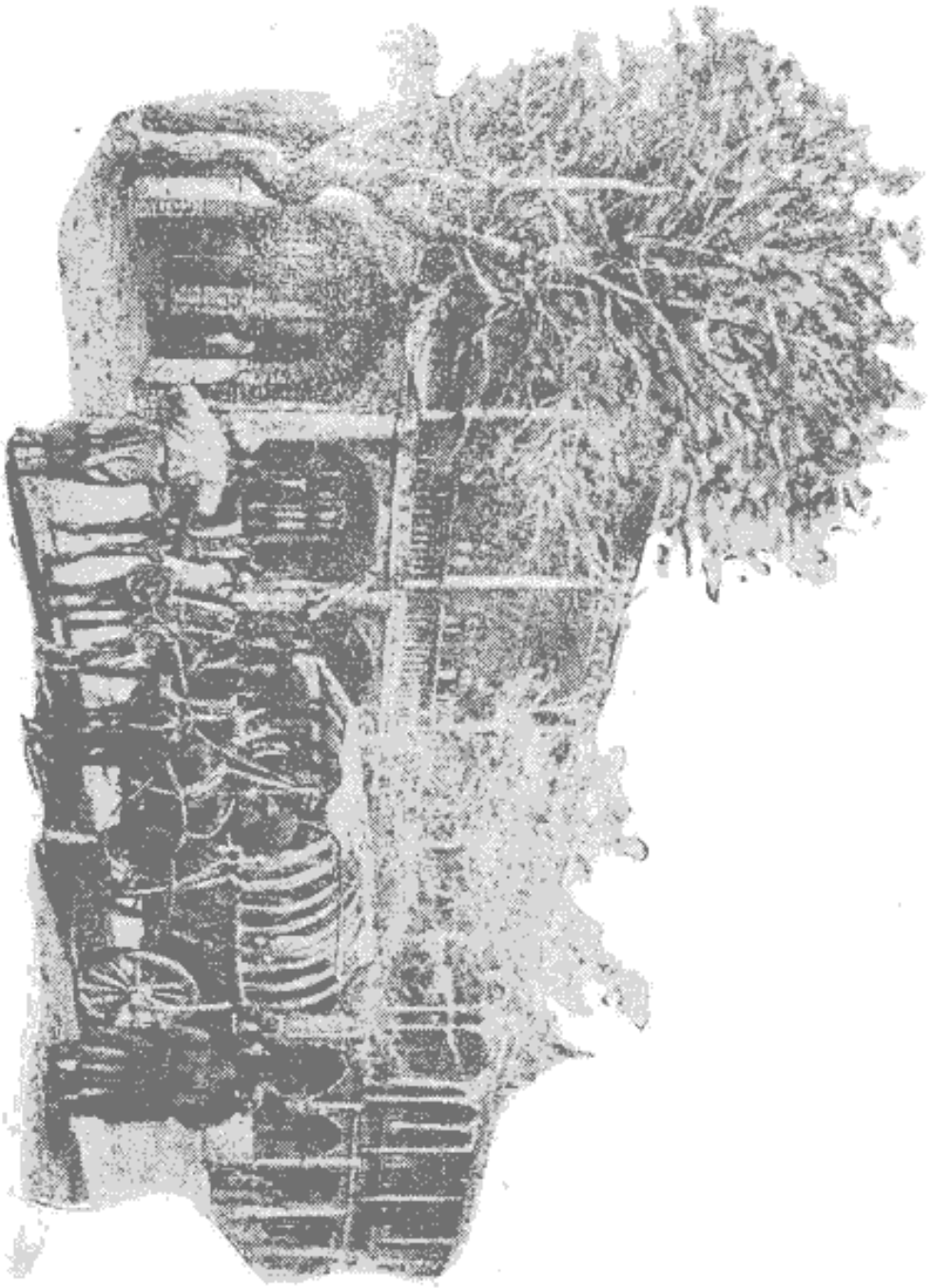

کاروانسرای بزرگ عشق آباد و گاریهای حمل و نقل

ترتیب و شرایط حمل و نقل

برای حمل ونقل بارهای سنگین باید بشرکت راه پیمائی مراجعه کرد. این شرکت برای هرپود (۱۶ کیلو) بار مبلغ

چهار فرانك میگیرد وتعهد میکندکه باررا درشهر مشهد تحویل صاحبش بدهد. بدبخت مسافری که‌وسیلهٔ محافظت بارخودرا فراهم نکرده‌باشد زیرا که‌تمام‌صندوق‌ها

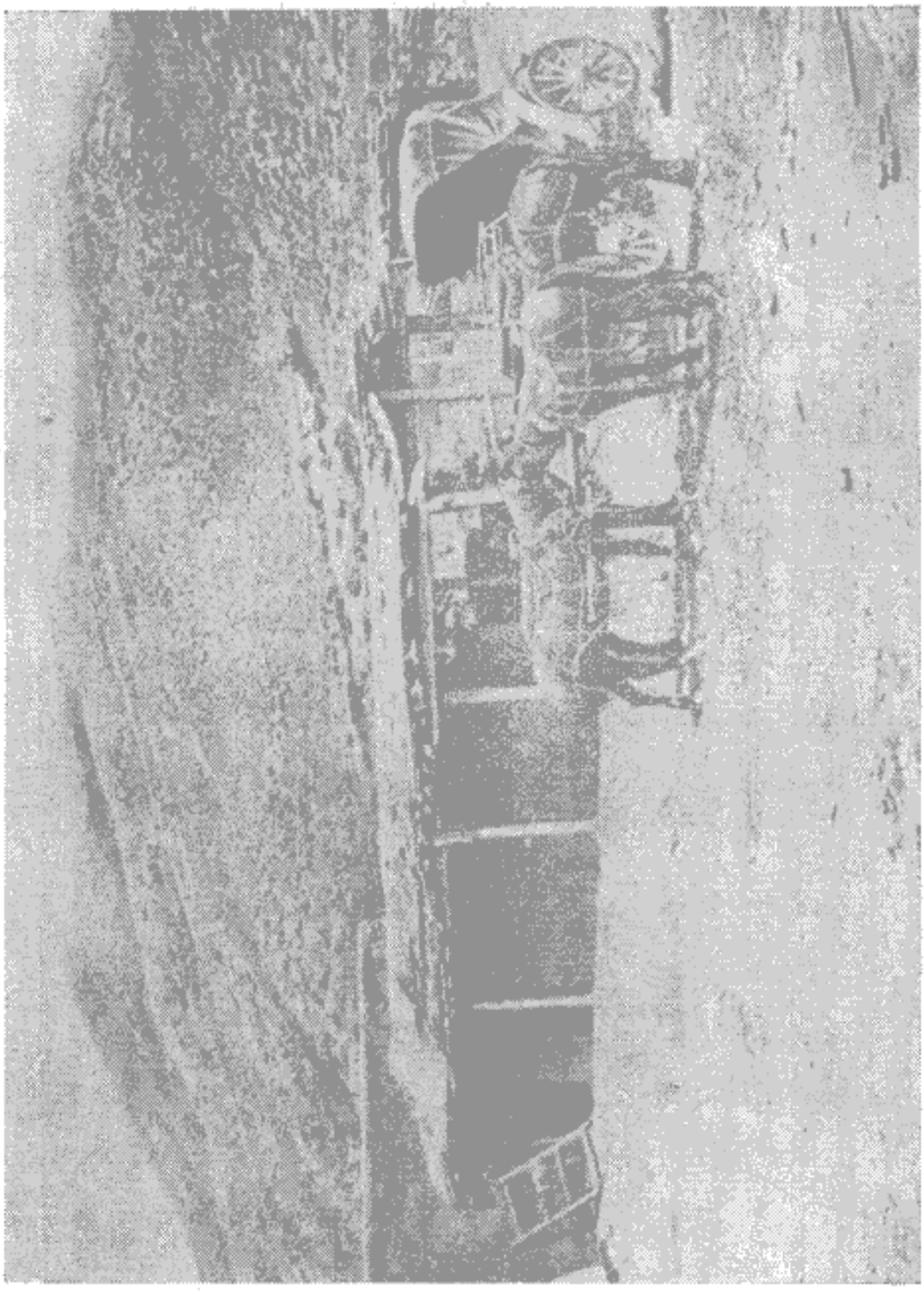

قورت سو - حیاط بستخانه

را در یك گاری میریزند و مسافرین ایراني و تاتار در روی بار ها مي نشینند و اقلا

مدت یك‌هفته طول میکشد تا گاری بمشهد برسد و کمتر اتفاق میافتد که باری‌راسالم تحویل بگیرند.

رانندگان مدتی قبل ازحرکت اسبانرا تشنه نگاه‌میدارند تا درآخـرین نهر آب‌شیرین سیراب شوند ودربین راه مجبوربتوقف نگردند.

ایستگاه بین‌راه

همینکه آخرین بنای مرتفع این شهر روسی ازنظر نـاپدید گردید درشکه دربیابان لم یزرعی میافتد وپس ازسه‌ساعت به ایستگاه قورت‌سومیرسد.این‌ایستگاه‌دارای دو اطاق است که یکی مخصوص‌مسافرین و دیگری منزل شخصی مأمـور ایستگاه است . اثـاثـهٔ اطاق مأمور منحصر است بیك‌تخت‌خواب و گهواره‌ای‌که باطناب بسقف اطاق آویخته‌است زیراکه کودکان‌نوزاد را ازبدو تولد باین نوع‌هواپیمائی‌عادت میدهند.اطاق مسافرین شباهت بیك قراولخانهٔ نظامی دارد زیراکه درآن نیمکت هاوتخته هائی‌دیده میشودکه با مختصرانحنائی برای‌خوابیدن بکارمیرود .

پس ازایستگاه قورت سوراه دارای پیچ وخمهای متعددی میشود و به دومین ایستگاه میرسد که موسوم است‌به گودان . دراین راه کاروانهای متعددی دیده‌میشود که مال‌التجاره حمل میکنند ولاینقطع در دنبال یکدیگر دررفت وآمـد هستند . قطارهای شترپشم‌رااز افغانستان‌بروسیه حمل مینمایند .

گمرکخانهٔ روس درگودان

درصورتیکه‌مسافری‌صبح زودازعشق‌آباد حرکت کند مقارن ساعت٤ بعد ازظهر بسرحدروس وایران میرسد. دراینجامسافر مجبور است مدتی توقف‌کند تابازرسان روسی‌لوازم سفراورا معاینه‌کنند وگذرنامهٔ اورا امضاء نمایند.گمرکخانهٔ روسیه عبارت ازمحوطهٔ وسیعی است که بوسیله‌درهای بزرك مسدود شده‌است و سربازان روسی شب و روز در اطراف آن بپاسبانی‌مشغول هستند دراین جا علاوه برعمارات پستخانه وتلگرافخانه وگمرك منـازلی هم برای گمرکچیان ساخته‌اند ویك کاروانسرای‌بزرگی‌هم برای‌منزلگاه مسافرین‌موجود است. چون‌گودان چشمه‌های‌آب‌بسیاری دارد باین‌جهت آنجارا پست سرحدی قرارداده‌اند.

باری پس‌ازانجام تشریفات گمرکی باید مدت ۵ تا ٦ کیلومتر درمنطقهٔ بیطرفی طی‌مسافت نمود، درطرف‌چپ راه سربازخانه ایست‌که سربازان ترکمان درآن‌منزل

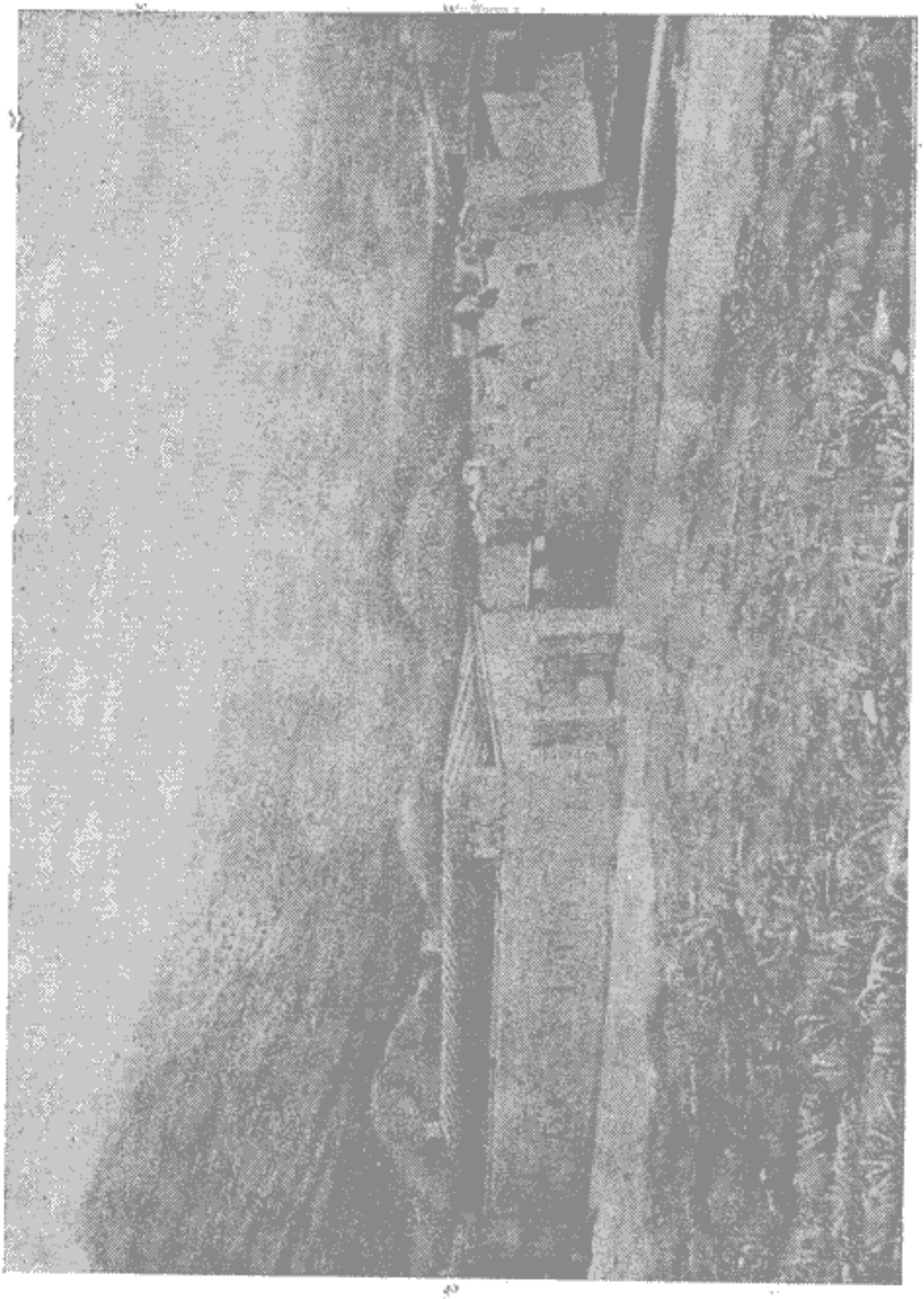

گمرک قلعه وسربازخانهٔ گمرک

د ارند تا در موقع لزوم بگمرکچیان مساعدت نمایند . این سربازخانه شکل عجیبی

دارد وشبیه است بقلاع استحکامی قرون وسطی، دیوارهای آن کنگره دار وازبرج و باروئی احاطه شده‌است، البته‌این قلعه درمقابل اسلحهٔ جنگی امروزی نمیتواند مقاومتی

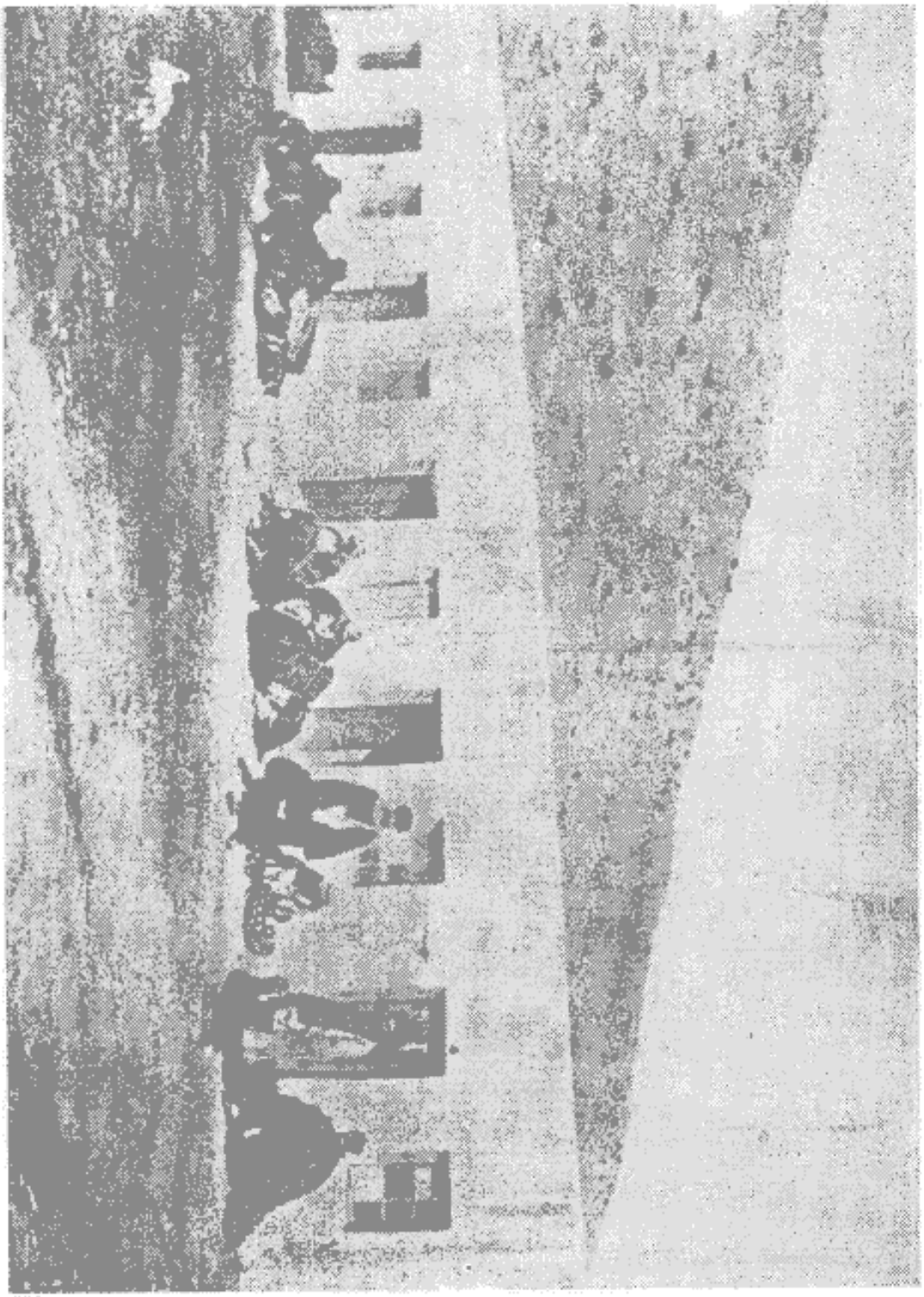

مسافرین ایرانی منتظرند که گمرکچیان اشیاء آنانرا معاینه نمایند

نشان دهد ونسبت بآنها بمنزلهٔ بنائی است که بادست کودکان ساخته شده باشد.

گمرکخانهٔ ایران در باجگیران نزدیك مغرب بگمرکخانهٔ ایران رسیدیم . این محل را باجگیران میگویند، اتفاقاً نام شایسته‌ای برای این محل انتخاب

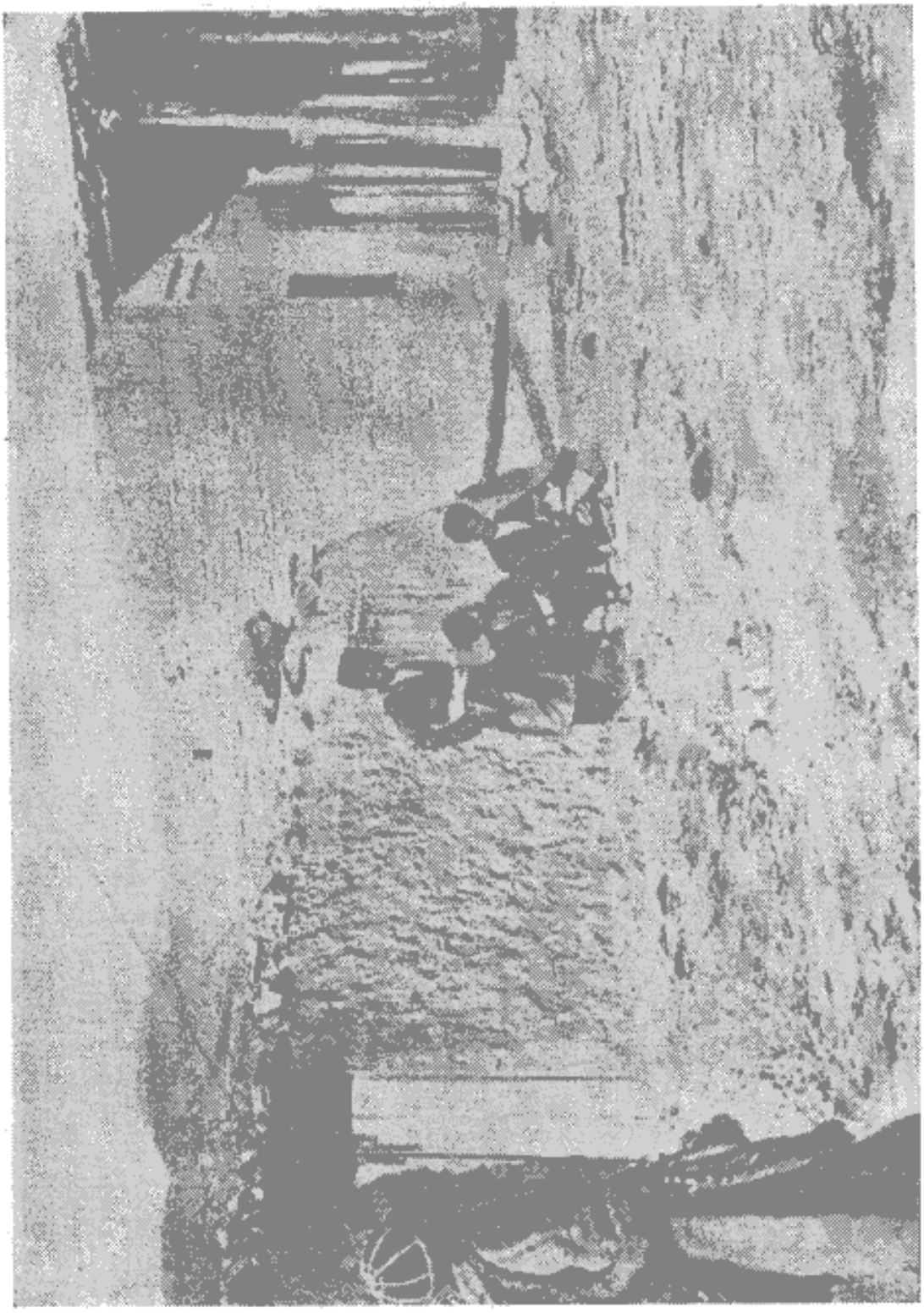

باجگیران و گمرکچیان ایرانی

کرده‌اند زیرا که در این‌جا ایرانیان ازمال التجاره های صادر ووارد باج یعنی حقوق

گمرکی دریافت میدارند .

اخذ حقوق گمرکی بطرز جدید سابق براین ازهرنوع مال التجاره ای که از ایران خارج میشد صدی پنج حقوق گمرگی میگرفتند ولی اکنون قوانین گمرکی تغییر کرده و فقط از تریاك و جواهرات مانند سابق گمرك میگیرند و اگر ترتیب سابق چند سالی دوام پیدا میکرد خزانهٔ شاه بکلی تهی میگردید بعلاوه اگرمطابق معمول ده سال قبل باتمام مسافرین مانند ما رفتارمیکردند عایدات گمرك بصفرمیرسید توضیح آنکه درمسافرتی که ما ده سال پیش بایران کردیم درمدت سیاحت ایالت خراسان مقدارزیادی پارچه وپشم و اشیاء آنتیك خریده بودیم وانتظارداشتیم که در گمرك مبلغ زیادی ازما بگیرند امـا وقتیکه بسرحد ایران و روس رسیدیم رئیس گمرك ایران باستقبال آمد وبا نهایت فروتنی بما سلام وتعظیم کرد وبا مهربانی از ما پذیرائی نمود وپس از آنکه چند فنجان چای را باهم خالی کردیم بدون اینکه صندوقهای مارا بازرسی نماید وپولی بگیرد مانند بهترین دوستان با ما توديع نمود ورفت وبعد بتوسط یکی ازمستخدمین گمرك بما پیغام داد که من نمیخواهم اسباب مزاحمت شما را فراهم نمایم و بار های شما را درهم بریزم فقط خواهشی که ازشما دارم این است که اگر ممکن باشد ساعت دیواری کوچکی را که همراه دارید بعنوان یادگاربمن بدهید. البته این ساعت را قبلا درکاروانسرا درمیان لوازم سفرما دیده بود وادب و پذیرائی که نسبت بما بعمل آورد برای گرفتن همین ساعت بود .

اکنون گمرك ایران منظم شده وبطرز گمرکخانه‌های اروپائی اداره میشود و عایدات آن هشت تا ده برابر ده سال قبل شده است[1] .

۱ ـ درسال ۱۸۹۸ دولت ایران مبلغ زیادی از دول همجوار خود وام گرفت و حقوق گمرکی را وثیقهٔ آن وام قرار داد ومجبور شد که یکعده بلژیکی را برای رفرم گمرك استخدام نماید. رئیس این هیئت بلژیکی موسیونوز (Naus) که چندیست گمرك ایران را بطرزاروپائی اداره میکند یادگار بزرگی از خود در ایران باقی گذارده است. اوبا همدستی چند نفر از هموطنان خود و چند نفر فرانسوی که درایران اقامت داشتند ادارهٔ گمرك را منظم کرد و رفرمی درآن بوجودآورد . موسیو نوز دشمنان زیادی پیدا کرده که اتصالا برای او کارشکنی میکنند ولی او بامهارتی که دارد برتمام مشکلات فایق آمده و خدمات شایانی بدولت ایران کرده ومیکند .

اکنون ادارهٔ گمرك ایران بسیارمنظم است . تمام بارها و لوازم سفر مسافرین را معاینه میکنند وحقوق گمرکی‌را مطابق آئین نامهٔ جدید ازآنها دریافت‌میدارند. از مال التجاره های وارده مخصوصاً اشیاء تجملی حقوق زیادی میگیرند و از اشیاء ممنوع الورود جلوگیری می نمایند ، ورود اسلحه بایران بکلی ممنوع است ، فقط مسافر میتواند یك رولور یا کارابین با خود داشته باشد و برای حمل چنین سلاحی مجبوراست که مبلغ ۳۰ تا صد فرانك بعنوان ودیعه بادارهٔ گمرك بسپارد ودرمراجعت آنرا دریافت دارد ولی اغلب مسافرین از پس گرفتن ودیعه صرفنظر میکنند زیراکه اسلحهٔ خود را درایران ببهای زیادی میفروشند ومحتاج به‌برگرداندن‌آن و گـرفتن ودیعه نیستند .

نمونه ای از مجازات قاچاقچیان

پاره‌ای‌از مأمورین گمرك نسبت بقاچاقچیان همان مجازاتهای میرغضبان‌قدیمی‌را معمول‌میدارند یکی‌ازاین مأمورین‌یکنفر قاچاقچی را دستگیر کرد ودر بیرون گمرکخانه هردو گوش اورا بامیخ آهنی بدیوار کوبید ، این قاچاقچی که ازترکمانان بود مدت یکروز تمام بهمین حال پشت بدیوار ایستاده بود ومردم دسته دسته بتماشای او میآمدند . این شخص مکررمرتکب عمل خلاف قانون شده و بمجازات رسیده بود ولی ازکارخود دست نمیکشید وازراههائی که تصور میکرد بمأمورین گمرك برنخواهد خورد پیوسته جنسی را ازسرحدروسیه بایران وارد و یا از ایـران خارج میکرد اما ما باکمال تعجب دیدیم که چون او را درموقع غروب‌آفتاب رهاکردند بدون اینکه شکایتی بکند یا حرفی بزند آرام و درنهایت خونسردی مانند فیلسوفی راه خودرا درپیش گرفت ورفت وبطوریکه بعدها شنیدیم تائب شده‌است زیراکه دیگراورا دراین نواحی ندیده‌اند ولی میتوان فرض کردکه این نواحی را ترك کرده ودرجای دیگری مشغول عمل است .

داستان حاکم و روستائی

نخستین‌شب مسافرت ما درخاك ایران‌بخوبی وخوشی برگزار شد . رئیس پست‌خانه منزل بسیارخوبی که با فرشهای‌گرانبها مفروش شده بود دراختیار ماگذاشت و پلاو بسیارعالی هم برای ما فرستاد وپس از

صرف شام نزد ما آمد و بجای سرودهای قدیمی که نیاکان ما میخواندند و مهمانانرا سرگرم

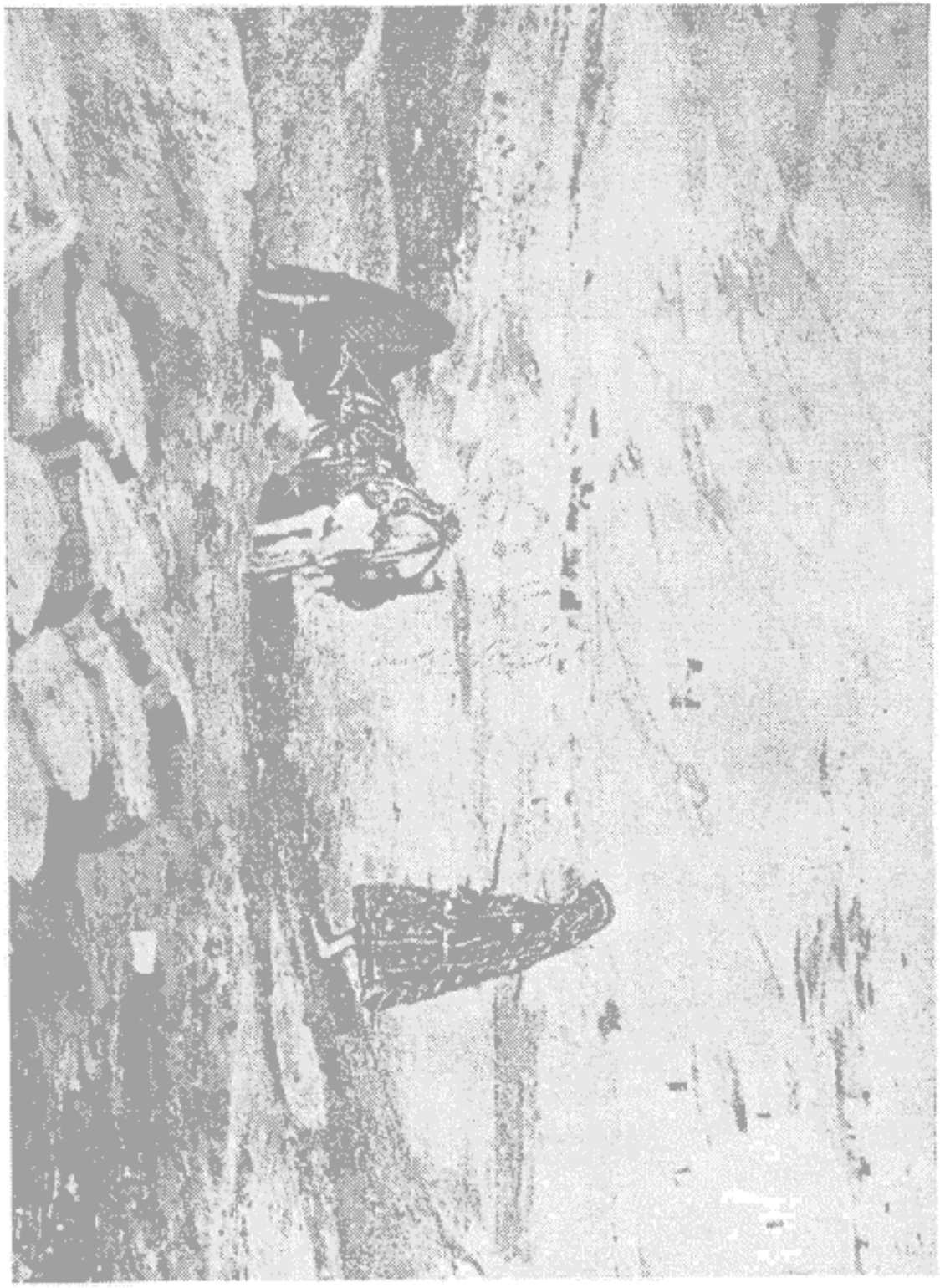

باجگیران ـ دختر جوان کرد الاغها را بهمکده میبرد

میکردند بداستان سرائی پرداخت وداستان زیررا که رنك محلی دارد برای ما نقل کرد.

او گفت: دریکی ازشهرهای ایران ، حاکم که مرد رشوه گیر وطماعی بود پیاده درمیان کوچه و بازار گردش میکرد تاشکاری بدست آورد وپوست آنرا بکند. روزی دربازارمرد روستائی را دید که سرخودرا باپارچه‌ای بسته وپیشانیش خون آلود است، اورا نزدخود خوانده وباستنطاقش پرداخت و گفت : علی بگوببینم چه کسی سرتورا شکسته وباین حال انداخته‌است؟ مرد روستائی پاسخ داد: آقا کسی بمن صدمه‌ای نزده است. این عملی است که‌ماده گاومن مرتکب شده‌است، چون میخواستم شیر آنرا بدوشم بمن شاخ زد وسرم را شکست .

حاکم طماع چون به‌بن بست برخورد وفهمید که قضاوت درچنین عملی مربوط بحکومت نیست‌و نمیتواند فوراً حکمی صادر کند بروستائی گفت‌فردا بیابدارالحکومه که‌برای تو فکری بکنم .

روستائی ساده لوح بخیال اینکه شاید حس ترحمی درحاکم تولید شده و میخواهد انعامی باوبدهد اطاعت امر کرد وروز بعد دردارالحکومه حاضرشد .

همینکه حاکم روستائی را دید اورا نزد خود خوانده و گفت علی راست بگو وضارب را معرفی کن تاسزای اورا بدهم .

مردروستائی بازهمان گفتهٔ روزقبل راتکرار کرد وتقصیررا تنها بگردن ماده گاوخود انداخت .

حاکم طماع گفت : من باید عادلانه حکم کنم ، نظر باینکه ماده گاوتو نمیتواند جریمهٔ جنایتی راکه مرتکب شده بپردازد باید سرآنرا ازتن جداکرد .

مرد روستائی بمحض شنیدن این حرف ، خودرا بروی پاهای‌حاکم‌انداخته وبا التماس وتضرع عفو تقصیر ماده‌گاوخود راکه یگانه وسیلهٔ معیشت اوبود درخواست کرد و گفت : جناب اجل اگرچنین مجازاتی بعمل آید من‌بدبخت خواهم شد و تنها وسیلهٔ معیشتم ازدست خواهد رفت. ازجنابعالی خواهش‌میکنم که‌برمن رحم کنید واز مجازات ماده‌گاوم صرفنظرفرمائید . حاکم گفت : بسیارخوب محض‌خاطرتو ازتقصیر ماده‌گاوت صرفنظر میکنم بشرط اینکه خودت جریمه عمل خلاف آنرا بپردازی .

بیچاره روستائی بجای گرفتن انعام بدادن پولی محکوم گردید.

میزبان مهربان ما پس‌ازتمام شدن این داستان گفت: حکام برای بدست‌آوردن پول تدابیر مختلفی بکارمیبرند وبرای مثال بحکایت زیرپرداخت:

گویند روزی زن حاکم قوچان پس از بیرون آمدن از حمام عمومی بشوهر خودشکایت کرد که امروز آب حمام سردتر ازروزهای‌دیگر بود وبمن‌خوش‌نگذشت. حاکم گفت‌تقصیر باکسی‌است که‌حمام را اداره میکند، آسوده‌باش که من اورا مجازات خواهم کرد وفوراً بدیوانخانه آمد وبرمسند حکمرانی‌جلوس کرد وفراشان رافرستاد تا حمامی رابیاورند. پس از آنکه فراشان حمامی‌را بضرب‌شلاق بدیوانخانه‌آوردند حاکم‌باغضب باو نگریسته وگفت: بطوریکه‌بمن شکایت کرده‌آب حمام‌توآنطور که بایدگرم نبوده است وتو درانجام وظیفهٔ خود قصور کرده ای، ازاین‌پس ازدو کار یکی‌را باید قبول‌کنی، یادست ازکارخود بکشی وحمام‌را بمن واگذاری‌که دیگری را مأمور مواظبت‌آن بکنم ویا مبلغ ۲۰۰ تومان‌جریمهٔ نقدی بپردازی وملتزم‌بشوی که من بعد درانجام وظیفهٔ خود کوتاهی نکنی. چون یگانه وسیلهٔ معیشت‌آن مرد همین حمام بود ناچارشدکه مبلغی بحاکم بپردازد وبکارخود ادامه دهد.

خرابی‌راه

درکشوروروسیه همه‌جا راه شوسه است ومسافرمیتواند بادرشکه درآن راهها براحتی طی‌مسافت نماید ولی متاسفانه ازسرحد ایران تا مشهد راه شوسه بکلی خراب و غیر قابل عبور است، درهرقدم دست اندازهای عمیقی است که درشکه‌بازحمت ازآن‌ها عبورمیکند وصدمهٔ زیادی بمسافرین واردمیآورد. گاهی مسافر چنان تکان سختی میخوردکه درامعاء او درد تولید میشود وگاهی‌هم سرش بطاق درشکه میخورد وخون از آن جاری میگردد. مسافرین اتصالا بشدت بیکدیگرتنه میزنند وبدنهایشان اززیادی‌ضربات خرد وخمیرمانند میشود.

سابقاً بعنوان تعمیر راه از وسایل نقلیه و حیوانات باج میگرفتند یعنی از هر وسیلهٔ نقلیه‌که بچهار اسب بسته شده بود ۲۰ فرانك وازهرشتر۳ فرانك وازهرگاو یك فرانك وازهر گوسفند نیم‌فرانك راهداری میگرفتند اماکسیکه مأمور تعمیرراه

بود صلاح خودرا دراین میدانست که وجوه مأخوذه رادرجیب خود بریزد وازتعمیر راه صرفنظر نماید و بهمین جهت است که‌اکنون راه بحال فلاکت باری درآمده و مسافرین‌هم ازتأدیه راهداری خودداری میکنند، بعلاوه درزمستان گذشته سیل‌پلهارا خراب‌کرده و اکنون وسیله نقلیه مجبور است که مدتی درآب طی مسافت نماید تا بکناری برسد که بتواند ازرودخانه بیرون آید.

صندوقهائی را که دارای اشیاء شکستنی باشند نمیتوان از این راه با وسایل

عده ای ازتر کمانان که بمشهد میروند

نقلیه حمل‌کرد زیرا که در موقع رسیدن بمقصد چیزسالمی درآنها باقی نمی‌ماند و اگر ضرورت ایجاب نماید بایدآنها را درپشت حمالان بمقصد رسانید. داستان زیر بصحت این گفته گواهی میدهد: «گویند چند سال قبل قونسول انگلیس مقیم مشهد باین فکر افتاد که یك کابینه هواشناسی در این شهر تأسیس نماید، بنابراین لوازم آنرا از اروپا خواست وباکشتی وراه‌آهن بعشق‌آباد وارد کرد وچون میدانست که باوسایل‌نقلیه نمیتوان‌آنهارا ازسرحد بمشهد رسانید برای اجتناب ازشکسته شدن، حمل‌آنهارا بعهدهٔ حمالان گذاشت که بر پشت خود ازعشق‌آباد بمشهد برسانند. این طریقهٔ حمل‌ونقل موجب تفاسیر زیادی شد و کسانیکه خودرا اهل اطلاع میدانستند

درشهر مشهد شهرت دادند که اینها بمب هستند وقونسول آنها را برای خراب کردن زیارتگاه شیعیان وارد کرده است وازترس اینکه مبادا باوسایل نقلیه منفجر شوند آوردن آنها را بعهدهٔ حمالان گذارده است . بنا براین متنفذین محلی انجمنی تشکیل داده وپس ازمشورت قراربراین شدکه ازقونسول انگلیس راجع باین اشیاء توضیحی بخواهند وتا جواب قانع کننده‌ای نشنوند نگذارندکه این اشیاء بشهر وارد گردد . قونسول بفرستادگان پاسخ دادکه مقصود من تأسیس یك کابینه هوا شناسی است که فایدهٔ آن عاید اهالی این ایالت خواهد شد . این اسبابها پس از آنکه بجای خودنصب شد وبکار افتاد ازباد و باران وطوفان خبر میدهد و برای زارعین سودمند میباشد .

بااینکه پاسخ قونسول ازروی صداقت بود ، گفتهٔ اورا باورنکردند وهمه باتفاق چنین پنداشتندکه تمام آنها بمبهای مخرب است و بقونسول پیغام دادندکه باید این صندوقها را قبل از رسیدن بشهر باز کند تا اعضاء انجمن آنها را معاینه نمایند و پس از بازرسی واردشهر شود . قونسول خواستهٔ آنهارا قبول نکردواشیاء رادربیرون شهر محفوظ نگاهداشت . پس از چندی که مردم ازشر وصدا افتادند محرمانه آنها را بتدریج بقونسولخانه آورد و کابینه را تأسیس نمود ومتنفذین را دعوت کردکه درجشن افتتاح این کابینه حضوربهمرسانند . بنا براین بارانجمن تشکیل شد وپس از مشورت چنین نتیجه گرفتندکه دیدن این اشیاء برای آنان فایده ای ندارد و ازشرکت درجشن هم خودداری کردند . »

باری ازباجگیران ببعد راه خراب ترمیشود ودرفاصله های کمی کوه پاره‌هائی دیده میشودکه از دامنهٔ کوه غلطیده و مانند هرمهای عظیم الجثهٔ مرموز مصری از دور خودنمائی میکنند وراه عبوررا مسدود مینمایندومثل اینست که میخواهند از مسافر بپرسندکه مقصود اوازاین مسافرت چیست وبرای چه‌خاك مقدس ایران راباپای کثیف خود پایمال مینماید ؟

رودخانه شارك و تنگه‌های بین راه

درمیان راه برودخانه‌ای رسیدیم که در اطراف آن مزارع و اشجاری دیده میشد، درختان تبریزی جنگلی تشکیل داده بود

که‌بی‌شباهت‌به‌نهال‌دان‌های‌اروپائی نبود . تعداد درختان بقدری زیاد بودکه بهم‌فشار میآورد . قدری دورتر سلسله جبالی دیده میشدکه سربآسمان‌کشیده وقلل خود را

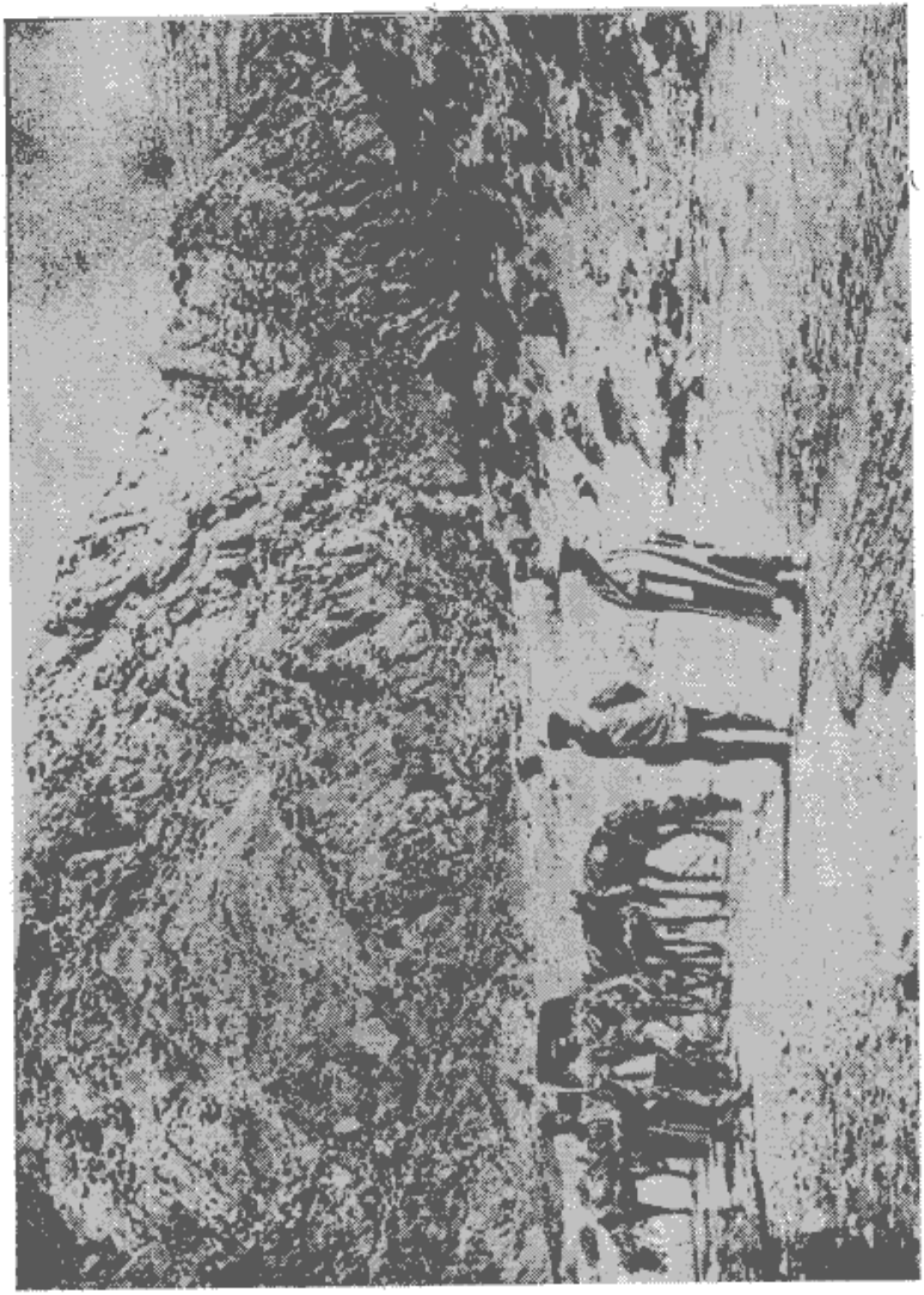

گردنهٔ دورباداب - بسترسیل جادهٔ عمومی شده است

درابرها فروبرده بود وچنین می نمودکه سد غیرقابل عبوری را تشکیل داده‌است ،

همینکه بآن نزدیك شدیم بشکافهای عمیق وتنگی وارد شدیم که بزحمت میتوانستیم آسمان رادربالای سرخود ببینیم . پس ازعبور ازپیچ وخمهای زیادی بدره‌ای وارد شدیم که دهکده‌ای درآن واقع بود . اکنون موقع برداشت محصول است، دهقانان مشغول کوبیدن‌خرمن‌هستند، گاوان آهسته‌درروی‌دایره‌ای‌دورمیزنند وچرخ پره‌داری را دنبال خود میکشند تا ساقه های گندم وجورا خردکرده تبدیل‌بکاه نماید .

درطرف راست‌وچپ راه گاهی شترمرده‌ای دیده میشودکه قسمتی ازبدن‌آنرا سگان وشغالان خورده‌اند ، در اینجا مرغان زیادی دیده میشود مخصوصاً هدهدکه کاکلی‌بسردارد وازعابرین بیمی بخود راه نمیدهد . موشهای صحرائی تقریباًبدرشتی خرگوش روی‌سنگها نشسته‌اند و بادقت‌بدرشکه نگاه میکنند. نباتات صحرائی‌دارای گلهای قشنگی هستندکه‌رنك آبی‌بنفشی است ومانند خوشه‌ای درپهلوی هم‌قراردارند، اینها را اسطوخودوس وحشی میگویند .

نمونه ای از بومیان خراسان

کاروانسرای امامقلی

راه ازدهکدهٔ امامقلی عبورمیکند که‌دارای کاروانسرای‌بزرگی‌است. این دهکده اهمیتی دارد زیرا که در ملتقای چندین راه بزرك واقع

شده است و نواحی خراسان را بهم‌مربوط مینماید. چون اروپائیان کمتر ازاین‌نواحی عبورمیکنند بچه‌ها بدورما جمع‌شده و بادقت‌بمانگاه میکردند و بتماشای‌لباس واندام

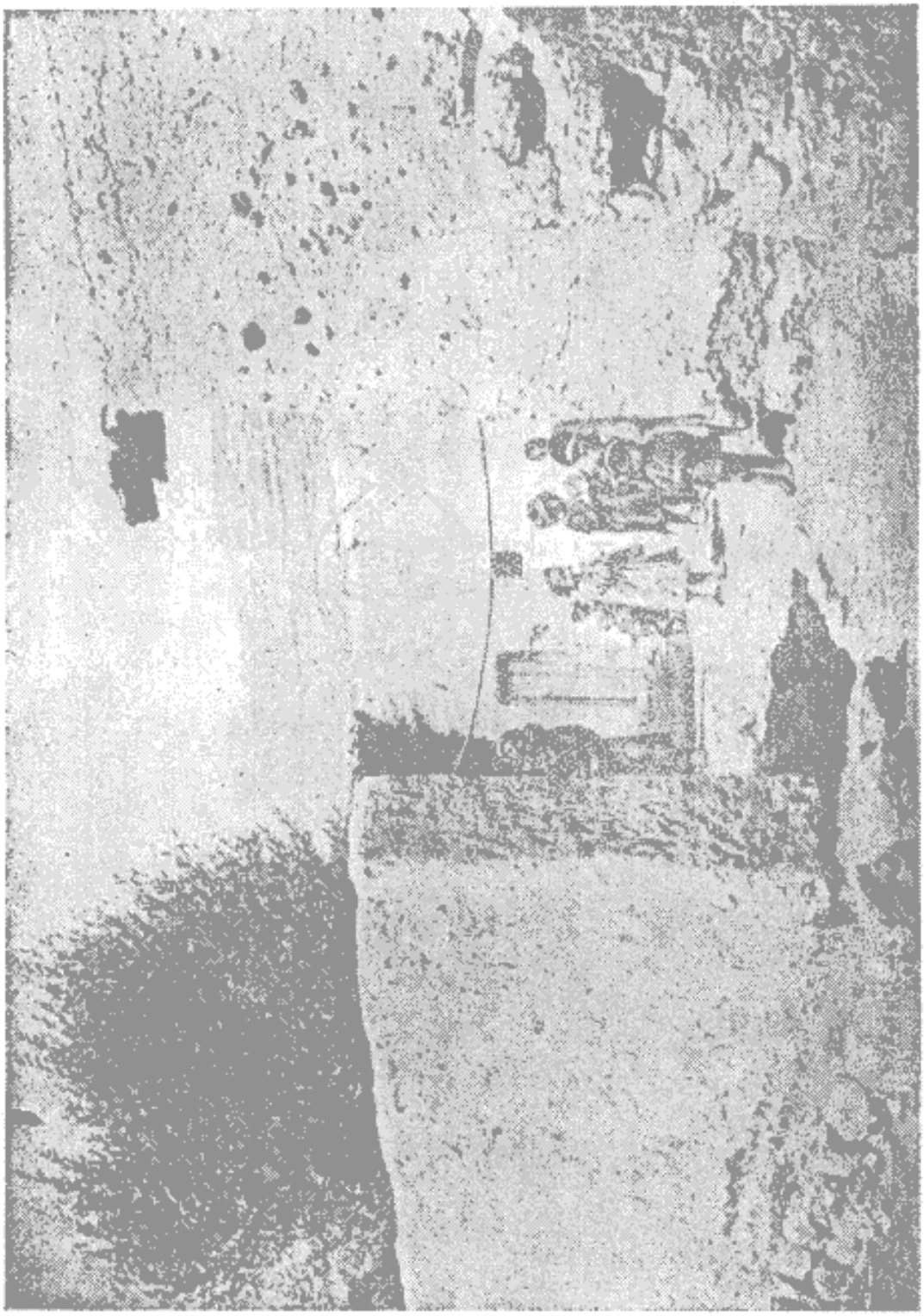

بچه ها برای تماشای عکس برداری آمده اند

ما میپرداختند، آنها ازدستگاه عکاسی‌میترسیدند ودخترانی که دربالای‌بامها مارا تماشا

میکردند و پسرانی که در اطراف ما حلقه زده‌بودند همینکه دیدند دستگاه‌عکاسی

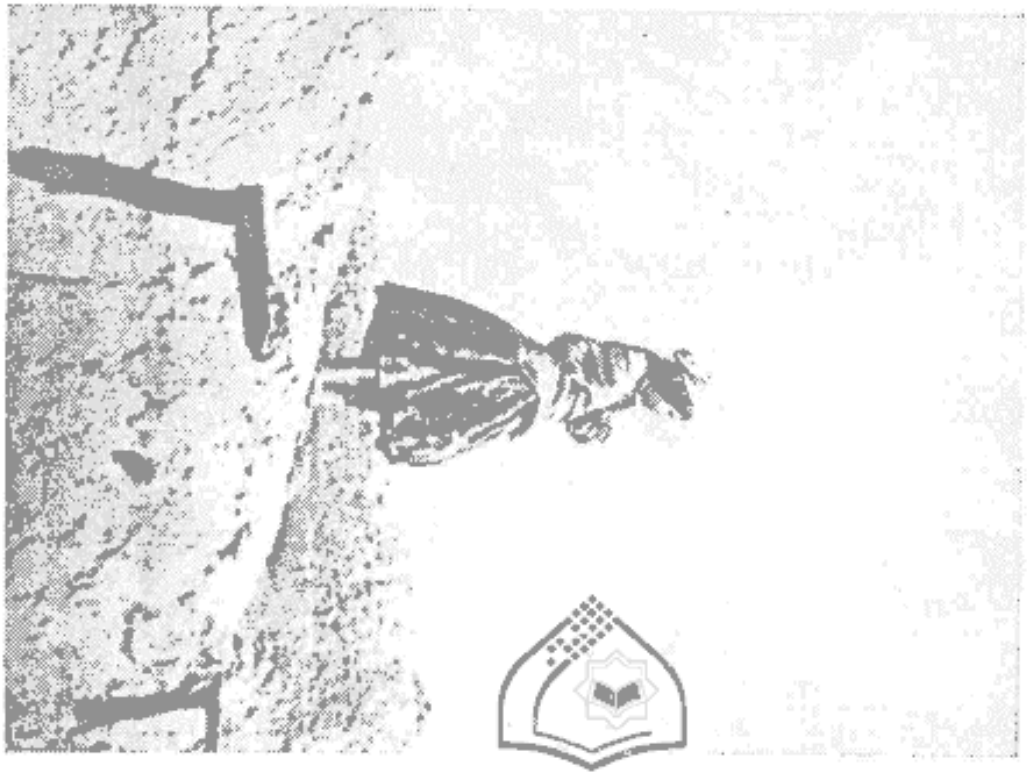

دختری در روی بام عکس برداری را تماشا میکند

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

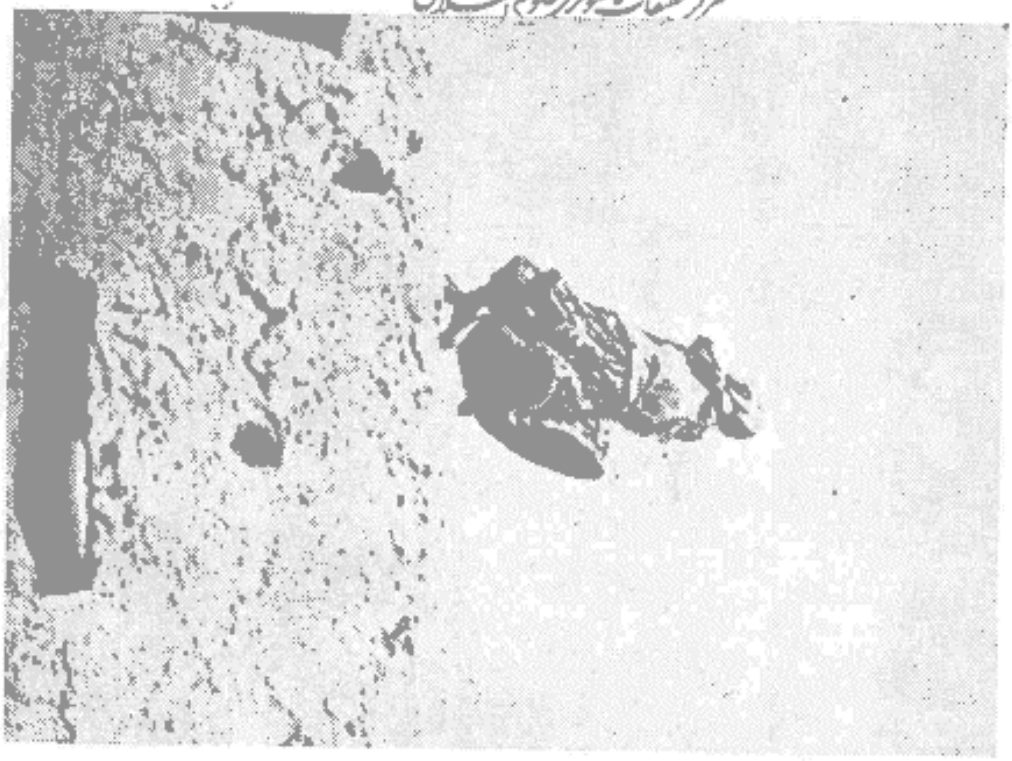

دختر بعضی اینکه دوربین را مقابل خود دید فرار کرد

درمقابل آنها قرار گرفت مثل اینکه جن یاشیطانی را دیده‌باشند فریادهای وحشتناك

کشیده وبسرعت فرار کردند.

ختنه کردن اطفال

معمولا درسن ۷ سالگی پسران را ختنه میکنند، این عمل بمنزلهٔ غسل تعمید هامیباشد زیرا گفته تا طفل ختنه نشود نمیتوان اورا مسلمان گفت، این عمل باتشریفات خاصی انجام میپابد. درروز معین تمام خانواده جمع میشوند وطفل را میآورند ودرروی زانوی پدرمینشانند، وقتیکه دلاك حاضرشد طفل راروی زمین میخوابانند وپدر قصه‌ای برایش میگوید تا اورا سرگرم نماید ومتصل دهان اورا پرازشیرینی میکند، دلاك تیغ خودرابدست گرفته طوری روی شکم طفل مینشیند که‌روی او بطرف پاهای طفل باشد وعمل خودرا انجام میدهد، بمحض اینکه طفل احساس درد کرد فریاد میکند ومتغیر میشودولی عمل انجام یافته است، بعداز عمل دلاك خاکستر گرم روی زخم میریزد وآنرا بپارچه می‌بندد.

طوایف کرد

سکنهٔ دهکدهٔ امامقلی اغلب کرد هستند. بچه ها جامه های رنگارنگی پوشیده‌اندپسران جامه های کوتاهی برتن دارندکه دنبالهٔ آن تاروی ناف آنها آمده است. همانطورکه آنها مشغول تماشای ما بودند ما هم ازتماشای آنها سرگرم‌شده‌بودیم. درموقع صرف ناهارپوست خربوزه رادرحیاط کاروانسرامیانداختیم بعضی از آنها دویده پوست را برمیداشتند و بدندان میکشیدند.

پس از لحظه ای یکعده زنان کرد بتماشای ما آمدند، اینان بیشترلباس قرمز برتن‌داشتند وروی‌خود را نپوشیده بودند اما بیکارنبودند، همه با دوك به‌رشتن پشم اشتغال داشتندودرعین حال بتماشای‌ما مشغول بودند، ناگهان بدون هیچگونه علت ظاهری وحشتی درجمع آنهارویداد ودرحالیکه‌ازترس جیغ میکشیدند همه‌روبفرار گذاردندواز ما دورشدند.

این کردان‌اززمانهای‌قدیم درخراسان مسکن نداشته‌اند. دراواخرقرن‌سیزدهم شاه عباس کبیربطوریکه معمول اوبود ناگهان ۴۰۰۰۰خانوارکرد را ازسرحد ترکیه بایالت‌خراسان کوچ داد. مقصود او ازاین عمل دو کاربود، نخست آنکه این‌طوایف را درکشورپهناورخود پراکنده نماید تاازمنازعات وکشمکش های‌داخلی آنهارهائی

یابد ، دوم آنکه باینوسیله ازتجاوزات طوایف تاتار که پیوسته بغارت سکنهٔ خراسان میپرداختند وزنان واطفال را باسارت میبردند جلوگیری کندزیراکه میدانست کردان مردان رشید وسلحشوری دارند وازعهدهٔ تاتارها بخوبی برمیآیند . خلاصه شاه‌عباس چهارطایفهٔ بزرك کرد را بخراسان کوچ داد و آنها عبارت بودند ازطوایف شادلوو زعفران لووقوانلووامانلو که رویهم چهل هزارخانوارمیشدند .

گروهی از کردان با لباس ملی

طایفه‌ای‌راکه دزقوچان منزل داد بر تمام سه طایفهٔ دیگر تسلط داشت و مسؤل‌حکومت مرکزی بود، با این حال این طوایف همیشه کم‌وبیش‌طغیان میکردند و بیاغیگری میپرداختند .

در آغازقرن هیجدهم نادرشاه افشاربرای خانمه دادن‌بطغیانها وسرکشی‌هادختر ایلخانی کرد را بزوجیت گرفت ولی این سیاست هم مفید واقع نشد و کردها دست‌از یاغیگری نکشیدند وتا موقعیکه نادرشاه عازم فتح هندوستان گردید در فکربدست آوردن استقلال خود بودند .

امروزه تقریباً پانزده هزارخانوارکرد درخراسان سکونت دارند ودر نواحی قوچان وبجنورد ودره‌گزپراکنده میباشند .

ایرانی بودن‌کردان راازقیافه ولباس زود میتوان شناخت،اکثرآنها باگله‌داری وبطرزقدیم زندگانی میکنند وعده ای ازراه سرقت امرارحیات مینمایند وبعضی هم

دردشتها ودامنهٔ جبال بزراعت اشتغال دارند.

مسافرینی که مدتی درنواحی کردنشین خراسان اقامت داشته اند ازمهمان‌نوازی کردان تعریف میکنند وآنها را میستایند.

کردان ازحیث فهم ودرك ومعلومات لازم خیلی عقب مانده اند زیرا که وسیلهٔ تحصیل دانش وروشن شدن فکر برای آنها فراهم نیست، درمیان ۶۰۰۰۰۰ کرد که‌در

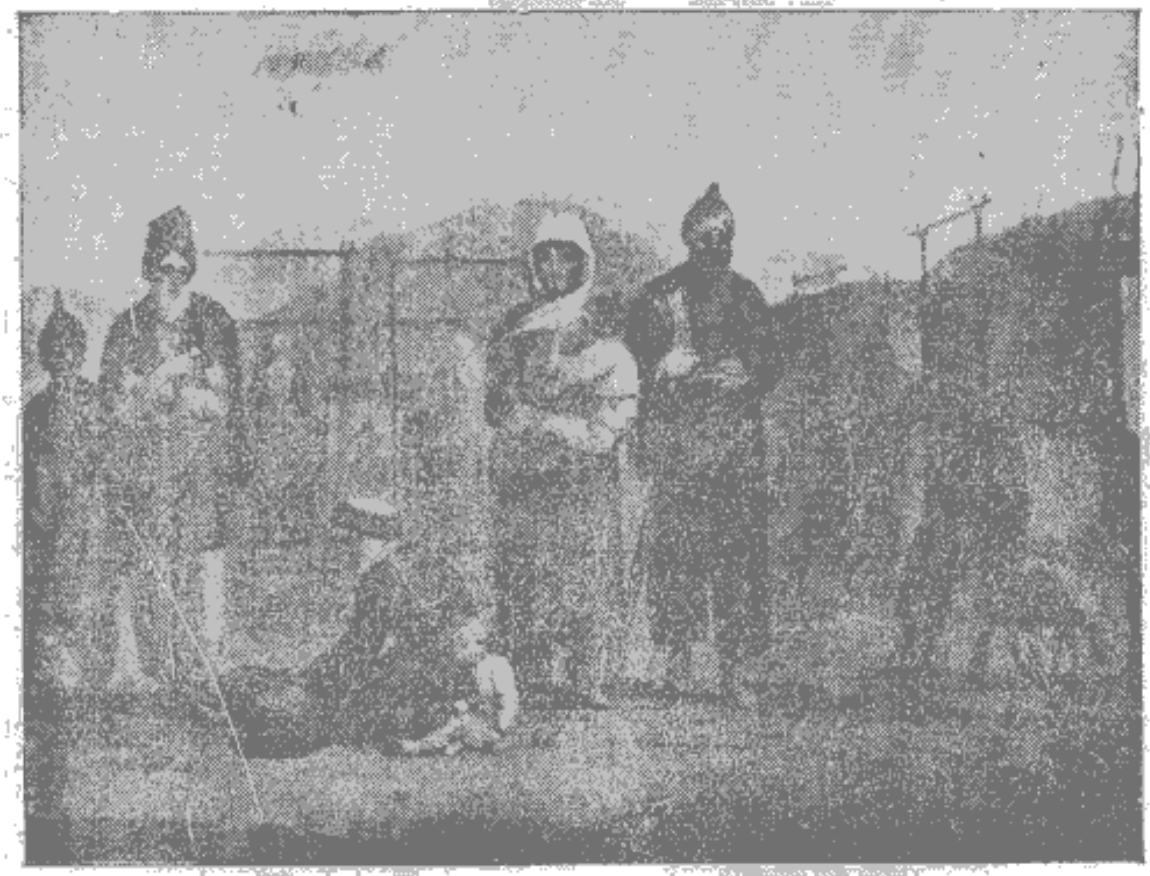

یك قبیلهٔ کرد درابتدای قرن نوزده

خاك ایران زندگانی میکنند شایدفقط ده هزارنفر بتوانند چیزی بخوانند.

قبایل کرد را ایلخانی اداره میکند، این سمت درخانوادهٔ اوازنی است ولی عزل ونصب افراد این خانواده با شاهنشاه است.

چندین دفعه دولت ایران باین فکر افتادکه یکی ازافسران درباری رابریاست آنهامنصوب نمایدولی نتوانست از کارخود نتیجه‌ای بگیرد زیرا که کردان شوریدند واسباب مزاحمت دولت مرکزی‌رافراهم‌نمودند وسرانجام شاه مجبورشدکه بازمانند

زمانهای پیشین یکی ازرؤسای آنها را بحکومت بر آنها منصوب نماید .

طوایف کرد نظرخوبی نسبت بشاهان سلسلهٔ قاجاریه ندارند و آنها را غاصبین تخت وتاج ایران میدانند .

یکنفر کرد در لباس ملی

تا سال ۱۸۸۵ ایلخانی مطابق عادات ورسوم قبایلی بر این طوایف حکمرانی میکرد وموافق میل خود مقصری رامجازات میکرد یاتقصیراورا میبخشید وحتی بدون مراجعه بقدرت مرکزی بقتل اشخاص مبادرت مینمود وبطور کلی با آزادی و استقلال کاملی بر تابعین خود حکمرانی مینمود ولی بعد هادراثر زد وخوردی که درسالهای اخیر درقوچان رویداد شاه با کوشش زیادآنها را مجبورباطاعت نمود ودرتحت نفوذواقتدارخود درآورد .

باوجودکوشش های حکومت مرکزی کردان هنوزهم ازعادات ورسوم اجدادی خود دست نکشیده‌اند ودرمواقع مقتضی بسرقت وغارت میپردازند، بطوریکه نقل میکردند سه نفرازساکنین همین دهکده امامقلی سال گذشته درفاصلهٔ چند کیلومتری به پست دولتی حمله کردند ومبلغ ۲۰۰۰۰ فرانك منات روسی راکه بتهران میبردند ازپست ربودند .

باری ازامامقلی تا قوچان راه ازدرهٔ سبز وخرمی عبورمیکند که جابجادهکده

های کرد نشینی دردامنهٔ جبال دیده میشود. دراین دهکده ها برجهائی با خشت و گل ساخته ودر آنها پاسبانانی گذارده اند تاسکنه را ازورود دشمنان غارتگر آگاه نمایند.

چادرهای یك مهندس ایرانی

کمی قبل ازورود بشهرقوچان چند چادر در کنار راه مشاهده نمودیم که یك مهندس ایرانی با کارگران خود در آن منزل داشت.

ما دراین محل توقف مختصری نمودیم وبامهندس چند کلمه‌ای صحبت کردیم. این مهندس بطوریکه خودش گفت مشغول تعمیر راه است ولی درواقع مشغول تعمیر نیست بلکه مشغول خراب کردن است زیرا که قسمتهائی ازراه رابطوری ازخاك وشن پر کرده است که عبوروسایل نقلیه ازروی آنها غیرممکن است.

مهندس بمنظوراینکه خان حاکم را با مقاصد خود موافق وهمدست نماید امروزاورا برای صرف ناهاربچادرهای خود دعوت نموده بود. خان حاکم هم بازنان حرم خود واسکورتی ازسواران باینجا وارد شده است. سواران لباس نظامی برتن نداشتند فقط چند نفر که آنهاراشاطر میگفتند نیم تنه قرمز پوشیده وچماق های سرنقره‌ای بدست داشتند.

خلاصه ساعت ۸ بعد از ظهر بقوچان رسیدیم ودرمنزل موسیو اسپینلا (M. spinella) مدیر گمرك این شهروارد شدیم و میزبان با نهایت گرمی ومهربانی ازما پذیرائی نمود.

داستان یك طبیب ایرانی

روزسوم سپتامبر است درموقع، صرف صبحانه میزبان داستان عجیبی ازطرزمعالجهٔ یك طبیب بومی برای ما نقل کرد که ما آنرا بطور خلاصه درزیرشرح میدهیم.

او گفت: «خانمی ازبستگان من مریض شد، چون دسترسی بدکتراروپائی نداشتیم ومریض هم ازگرفتگی بینی ودردسر شدیدی رنج میکشید ناچار بطبیب بومی مراجعه کردیم، این طبیب که درفن خود دعوی استادی میکرد پس ازدیدن مریض و شنیدن شرح حال اومدتی بفکرفرورفت وبعد روبمن کرده گفت: گمان میکنم مرض خانم ازحشره‌ای تولید شده است که بـرروی گلها مینشیند وممکن است دربینی او

فرورفته ومجرای تنفس را مسدود کرده باشد وفرض دیگرمن اینست کـه عطر گلها، مادهٔ مخاطی سیال درون بینی رامتراکم نموده‌باشد وبلافاصله‌ازاین دوفرض صرفنظر کرده گفت چنین بنظرم میآید کـه نزف‌الدم مختصری در درون بینی بروزنموده و خون منجمد شده وغده ای مانند دانهٔ گیلاس قرمزی تولید کرده باشد،در اینصورت ممکن است من این غدهٔ منجمد را با انبرازبینی اوبیرون‌آورم . اماخانم بچنین‌عمل جراحی تن در نداد و ناچار بدون معالجه بمنزل بر گشتیم . اتفاقاً چند ساعت بعد دردسراورفع شد وتنفس هم بحال عادی بر گشت .

دلاك دندان كش

همین طبیب در موقع دیگری فراست ومهارت بیشتری بروز داد وآن وقتی بود که یکی از بومیان باطپانچه‌ای بازی میکرد ، ناگهان گلولهٔ آن منفجرشد و دان اورا سوراخ نمود . طبیب‌مذکوردستور داد که شکم‌خروس سفید زنده ای راشکافته وبا سرگین‌ماده‌الاغ دود دهند وپس از آن برروی سوراخ بگذارند ومحکم‌ببندندومدت ۲٤ ساعت باز نکنند مسلماًپس از یك شبانه روززخم بکلی خوب‌خواهد شدولی متأسفانه‌بااین دستورحکیم باشی ناشی زخم التهابی‌پیداکرد وخطرناك شد ، خوشبختانه‌بدستور مازخم راباموادضدعفونی‌شستشودادندوپس‌ازمدتی‌ملتحم گردید.

طرق مختلف معالجات

دراین نواحی بـرای معالجهٔ امـراض بعملیات عجیب وغریبی میپردازند مثلا مریض را درتودهٔ پهنی کـه درحال‌تخمیرباشد میخوابانند ویا اورا لخت کرده ودرپوست گوسفندی کـه تازه

کنده باشند محکم میدوزند .

سکنهٔ این نواحی عقیده بدکتر اروپائی ندارند ووقتی باو مراجعه‌میکنند که ازمعالجهٔ اطبای بومی‌بکلی‌مأیوس شده باشند . فقط درشهرهای‌بزرك عدهٔ قلیلی‌ازمردم روشنفکر بدکتر های اروپائی مراجعه مینمایند .

اشخاص معالج بطور کلی تودهٔ ایرانی برای‌معالجهٔ‌امراض‌بدو دسته اشخاص مراجعه میکنند .

دستهٔ اول دعا نویسان و درویشان و ملاها هستند . دعا نویس دعائی درروی تکه کاغذی‌نوشته ودستور میدهد که‌آنرا درمیان دست مانند حب کرده وبمریض دهند تا آنرا ببلعد ویا آن رادرآب شسته وآن آبرا بمریض‌بدهند .

درویشان‌نیز دعا یادوائی بمریض هام‌یدهند .

دستور ملاها مفید تراست زیرا که فقرا ومساکین ازآن بهره مند میشوند ، آنها باشخاص ثروتمند دستورمیدهند که‌بمستمندان صدقه بدهند تاحال‌مریض خوب‌شود .

دوافروش دوره گرد

دستهٔ دوم اطباء هستند که‌کم وبیش تحصیل کرده اند ولی در ایالات وولایات

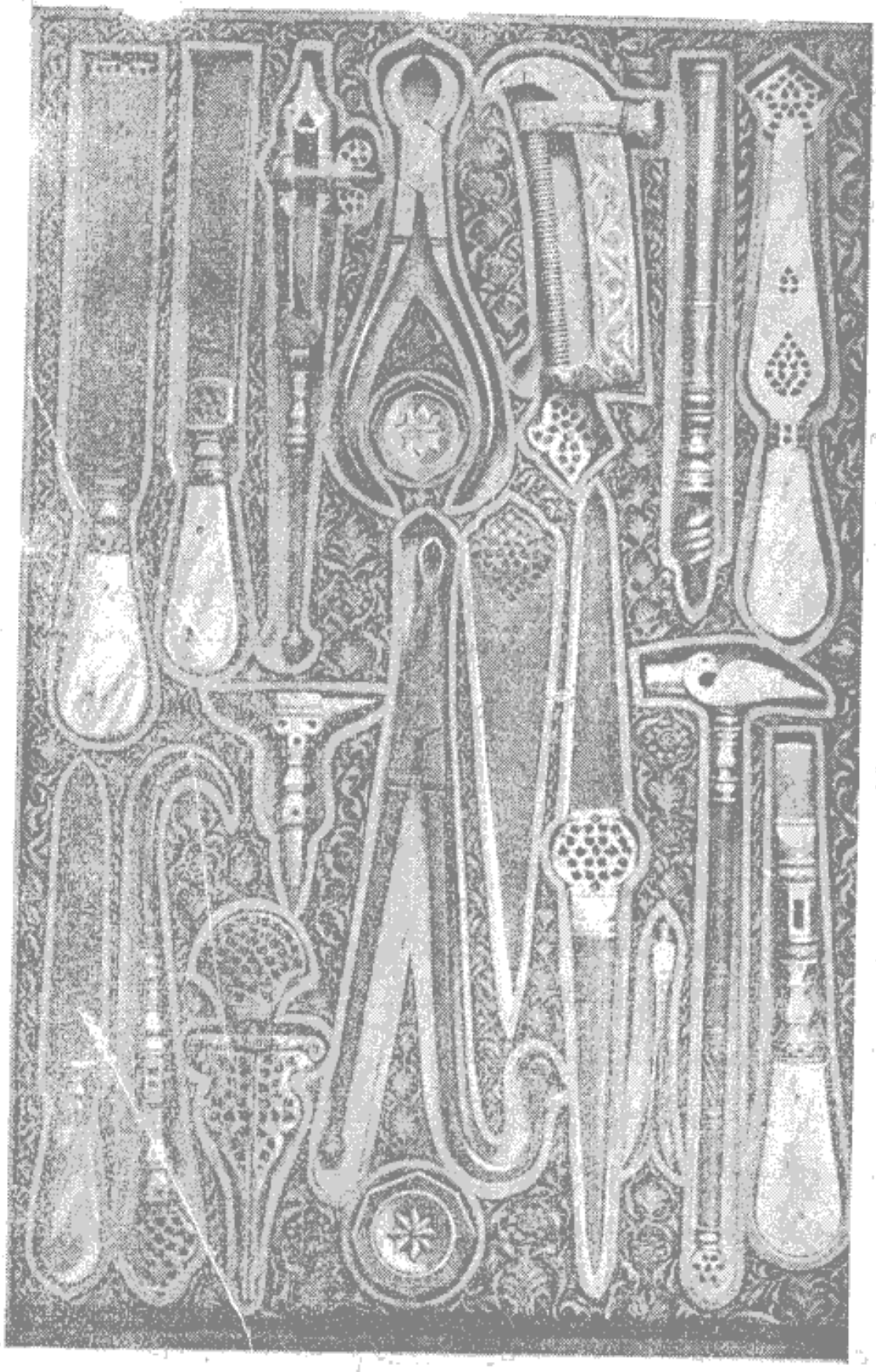

کیف دستی دلاك دندان کش

غالباً کسانی بطبابت اشتغال دارند که ازمعلومات طبی ابداً بهره‌ای ندارند و گاهی بجای مطبوخ نباتات ادویهٔ اروپائی را درغیرمورد استعمال میکنند ومریض رابخطر میاندازند

تقسیم امراض

اطباء ایرانی عقیده دارند که امراض بواسطهٔ حرارت و برودت ورطوبت وغلبهٔ اخلاط بروزمیکند. امراض حاره را با ادویهٔ مبرد معالجه میکنند ودرصورتیکه مرض طول بکشد بسا میشود که هردو نوع ادویه را بکارمیبرند.

معمولا ابتدا مسهلی بمریض میدهند ویك یا چند دفعه ازاوخون میگیرند و گاهی میشود که بواسطهٔ خون گرفتن زیادمریض ضعیف و مشرف بموت میگردد.

برای معالجهٔ امراض رطوبی مقداری کنین وادویهٔ ممطرمخلوط با شراب و مطبوخ‌های گرم بمریض میدهند.

انتخاب طبیب

ایرانیان چندان بمشورت مفید نیستند وبرای انتخاب طبیب نام چند نفرازآنهارا نوشته وبا استخاره یکی از آنها را انتخاب میکنند ودوائی راهم که طبیب دستورمیدهد اغلب با استخاره بمریض میدهند.

جراحی درایران

درولایات مخصوصاً دردهکده ها جراح تحصیل کرده ای‌وجود ندارد. بیشتردلاکان ونعلبندان بعمل جراحی میپردازند.

ایرانیان ازقطع عضوبدن وپاره کردن شکم بی‌نهایت وحشت دارند ومعتقدند که این عمل ننك‌آوربابد دربارهٔ سارقین وقاتلین اجرا شود واگـراحیاناً برحسب ضرورت مثلا انگشتی راقطع نمایند باقی ماندهٔ آنرا درروغن جوشان یا زفت فرومیبرند.

شکسته بندی

شکسته بندان درانظارازجراحان محترم‌ترهستند. آنهاخلع مفصل یا پیچ‌خوردگی را مالش میدهند وبعدآنرا با پارچه‌ای که زردهٔ تخم مرغ روی آن کشیده باشند محکم می‌بندند واگرتشخیص دهندکـه استخوانی شکسته است آنرا باپارچهٔ قیراندودی می‌بندند ومریض را باستراحت توصیه‌مینمایند ومادامیکه مریض بآنها حق‌الزحمه ندهد اجازه نمیدهند که ازجای خـود بلند شود بنابراین عضوازحرکت میافتد ویا اقلا منحنی میشود.

ایرانیان عادت زیان آوری هم دارند و آن اینست کـه درموقع بستری شدن مریض اتصالا اقوام ودوستان و آشنایان بدیدن اومیآیند و باهم صحبت میکنند واطاق مریض رااز دود قلیان وچپق پرمیکنند وطریق معالجه راتحسین ویاتکذیب میکنند. هرقدرحال مریض بدترشود جمعیت زیادتری دراطاق اوتشکیل میگردد ، حتی درموقعی که مریض درحال احتضاراست عدهٔ زیادی که شمارهٔ آنها به ٦٠ تا ٨٠ نفرمیرسد در اطاق اوجمع میشوند واورا بکلی ناراحت میکنند، درحیاط خانه هم اقلا ۲۰۰تا۳۰۰ نفرجمع میشوند وهیاهوئی برپا میسازند .

مرض جنون و اختلال مشاعر بندرت درایران دیده میشود، اشخاص مجنون و مالیخولیائی را مقدس بنظرمیآورند و آنها راآزاد میگذارنـد ولی اگـرجنون آنها بدرجه‌ای برسد که باعمال ناشایسته‌ای مبادرت نمایندوبدیگران آزاررسانند آنهـا را زنجیر کرده ودراطاق یا قفس آهنی حبس میکنند تا از آزارشان بـرکنارباشند واین عمل باعث میشود که درمدت کمی مریض حیات رابدرود گوید .

شهر قوچان قوچان شهرمهمی است که تقریباً ۱۲۰۰۰ نفرجمعیت دارد . این شهرسابقاً دارای حصاروبرج وباروی محکمی بوده‌است که‌جد وپدرامیرحسین‌خان ایلخانی دراطراف آن‌ساخته‌بودند . قسمت‌زیادی ازاین‌استحکامات در اثر زلزله ای که درسال ۱۸۷۲ دراین شهرروی داد منهدم گـردید ، هنوزهم در اطراف این شهرمصالح آجـری زیادی ریخته کـه سکنه میبرنـد و بمصرف ساختمان خانه های خود میرسانند .

عدهٔ زیادی‌ازیخچالهای مخروطی شکل نیزدیده میشود که درهنگام زمستان یخ را برای فصل تابستان درآنهاانبارمیکنند .

باغ باغ بزرگی هم دراین شهرهست که مساحت آن به ٥ تا ٦ هکتارمیرسدو پرازانواع اشجارمیوه آوراست . خیابانهای این باغ ازدرختان‌سیب و گلابی وزردآلووانارو‌هلوو گوجه ومخصوصاً به‌که درنزد ایرانیان ارزشی دارد احاطه شده است . دروسط این باغ مصطبهٔ بزرگی است با خشت و گل کـه درروی‌آن عمارتی

ساخته‌شده‌و آنرا کلاه‌فرنگی میگویند. ناصرالدین شاه درموقع زیارت مشهدمقدس

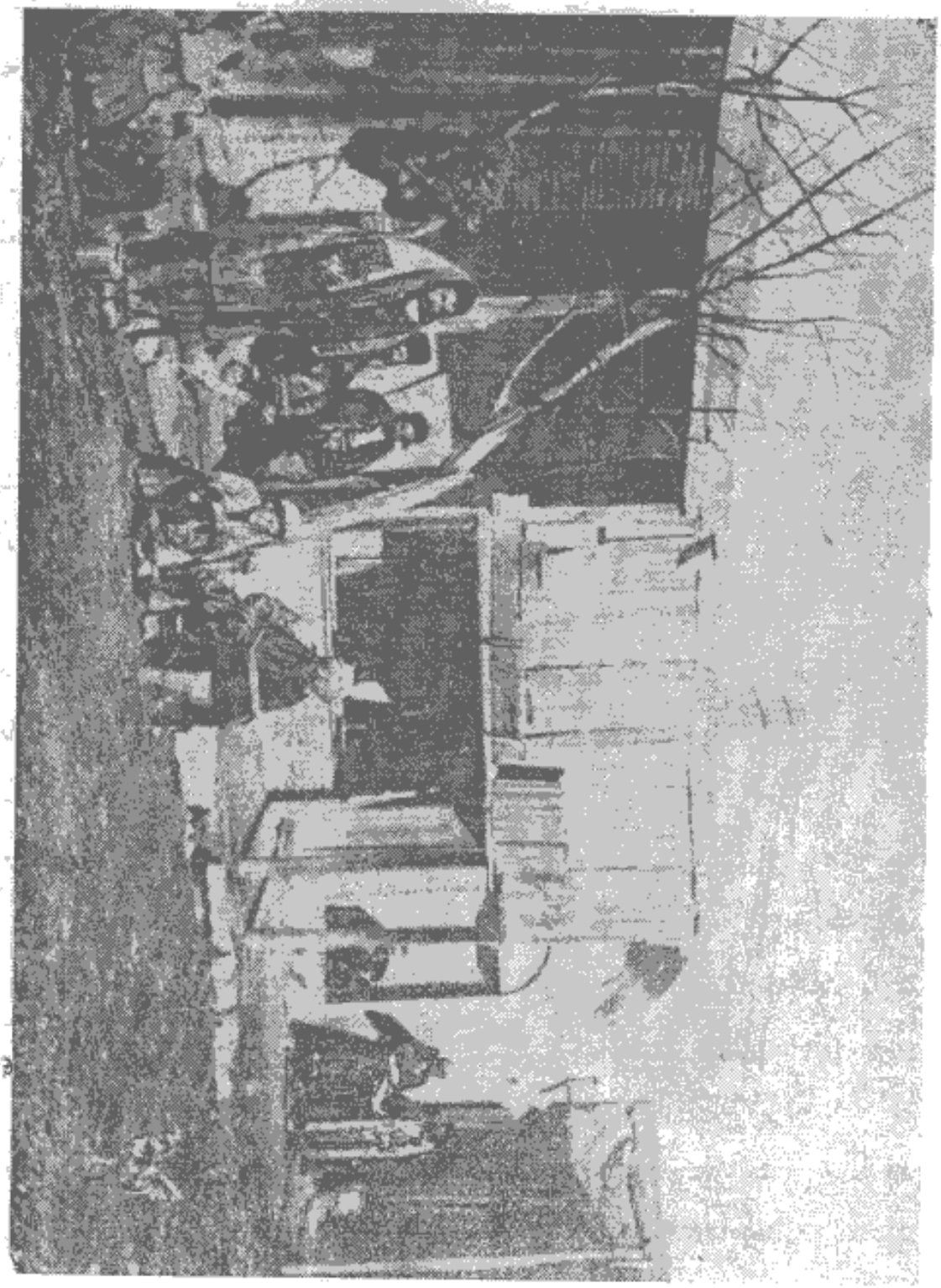

گوشه‌ای از بازار قوچان

درسال ۱۸۸۳ درهمین عمارت منزل کرده بود. این عمارت اکنون هم گاهی مسکون

میشود یعنی خان حاکم درموقعیکه آثارزلزله بروز کند باین باغ میآید ودراین عمارت منزل میکند .

مسجد قوچان درقوچان فقط یك بنای بـا اهمیت دیده میشود و آن مسجد بزرگیست کـه گنبد خود را درمیان بامهای خـاك آلوده بلند کرده است ودارای دومنارهٔ بلندبوده که یکی ازآنها هنوزهم باقیست ودربالای آن یك بالکن چوبی واقع است که مؤذن روزی سه دفعه دربالای آن اذان میگویدومؤمنین را برای ادای نمازدعوت میکند .

بازارقوچان بازارقوچان مانند خیابانی طولانی است که درطرفین آن دکان هائی واقع شده است ودرآنها اشیاء ضروری زندگانی فروخته میشود . یك قسمت آن به بزازان اختصاص دارد که پارچه‌های پنبه‌ای ازقبیل چیت و ململ وچلوار وغیره میفروشند . تمام این پارچه ها از کارخانه هـای روسیه بیرون آمده وباین شهر وارد شده است روسیه تجارت نواحی خراسان راتقریباً بخوداختصاص داده است . اشیاء بلوروخرازی وفیروزه وغیره همه ازروسیه باین نواحی واردمیگردد فقط چای را ازهندوستان میآورند ولی اکنون چای مارك روسیه مطلوب سکنه واقع شده وباچای هندوستان رقابت میکند .

صادرات قوچان ازقوچان مال‌التجارهٔ زیادی بخارج صادر میگـردد . آنچه بروسیه میرودعبارتست ازپنبه وپشم وپوست خام. تجار ارمنی این نوع صادرات رابخودانحصارداده‌اند . شهرقوچان بابجنورد که درفاصله ۳۰ کیلومتری آن دردرهٔ اترك واقع شده دائماً ارتباط دارد .

پست روس چند بار درهفته ازقوچان عبورمیکند وبعشق آباد میرود .

اوضاع جغرافیائی قوچان ناحیهٔ قوچان از سمت شمال غربی به بجنورد منتهی میگردد وتقریباً بطول ۱۰۰ کیـلومتر تا رادکان درراه مشهد امتداد دارد. بعدآن ازشمال بجنوب کمتراست ، عرض درهٔ قوچان بطور متوسط ۲۵ کیلومتر است وبدون آنکه موانع طبیعی آنرا قطع نماید تا مشهد امتداد دارد . سلسله جبال

شاه‌جهان که این ناحیه‌را درجنوب محدود مینماید در پائین این شهراز دورنمایان است . ارتفاع این رشته کوه درغالب جاها به۱۱۵۰ کیلومتر میرسد و بلندترین قلهٔ آن ۳۰۰۰متر ارتفاع دارد .

قوچان ازتمام قسمتهای شمالی کشورایران حاصل خیزتروپرآب‌تراست ، زارعین ازکشت یك‌دانه گندم غالباً صددانه حاصل برمیدارند وباصطلاح خودشان تخمی صدتخم بهره میبرند .ناحیه قوچان‌را نظر بحاصلخیزی انبار غلهٔ خراسان مینامند .

جمعیت ناحیه قوچان اکثریت سکنه این ناحیه را ایل کرد معروف بزعفرانلو تشکیل میدهد وعده‌ای هم ازترکان‌وفارسی‌زبانان دراین‌ناحیه اقامت‌دارند جمعیت آن‌بطوردقیق‌معلوم‌نیست‌حداقل ۹۰۰۰۰ وحداکثر ۲۰۰۰۰۰ نفراست ، بعقیدهٔ ما رقم اول بواقع‌نزدیکتر است.

طریقه‌اخذ مالیات عایدات خان حکمران قوچان مرکب‌است ازمالیات خانه‌ها ودکانهای شهر و محصول املاکی که بشخص‌خودش تعلق دارد . درمقابل این عایدات ملزم است که همیشه یك فوج سرباز منظم حاضرداشته باشدومخارج آنهارا بپردازد ، سابقاًعدهٔ سربازان این‌فوج ۱۰۰۰ نفربوده است ولی‌اکنون از ۵۰۰ نفر تجاوزنمیکند . وضع اداری این‌ناحیه را مجلهٔ عالم‌اسلام چند ماه قبل بطرز موحشی بقلم آورده‌است ، این‌مجله‌می‌نویسد : سکنه این‌ناحیه برای ارضای خاطرحاکم‌مستبد وخودسر مجبور شدندکه فرزندان خودرا مانند غلامان بفروشند تا پولی بدست آورند وباین حاکم طماع ظالم بپردازند و دنبال این جمله مینویسد : « اکنون که اهالی بدبخت‌قوچان‌روی‌آزادی رادیده‌اند شرحی‌بمجلس شورای‌ملی‌نوشته‌وآزادی فرزندانشان‌را درخواست کرده‌اند وتقاضای‌عزل این حاکم‌را که‌مانند گرگ‌خونخواری بجان‌سکنه‌این‌ناحیه‌افتاده است ازمرکز نموده‌اند . مجلس‌هم‌پس ازرسیدگی بعرایض آنهابدولت دستورداده است‌که فرزندانشان‌را آزاد نماید وحاکم‌ظالم راهم‌بمجازات برساند »

شهر قوچان قدیم قوچان قدیم دردهکیلومتری‌غربی‌قوچان جدید واقع است‌که اکنون روستائیان چند کلبه‌ای درروی خرابه های‌آن بناکرده‌اند . من در سفراول‌که باین ناحیه‌آمدم بعشق پیداکردن‌کاشی‌های قدیمی طلائی رنك باین خرابه‌هارفتم . بااینکه والی مشهد اجازهٔ‌کاوش بمن داده‌بود ومیتوانستم‌آزادانه‌بکار بپردازم متنفذین محلی مانع شدند واشکال تراشی‌کردند وسرانجام پس ازده روز سرگردانی وملاقات بااین و آن اجازه رفتن بآنجا را بمن‌دادند ، متاسفانه در موقع شروع بحفریات هوا فوق‌العاده‌سردشد وبرف‌زیادی روی زمین را پوشانید بطوریکه عمل‌حفاری غیرممکن گردید ومن مجبورشدم بطرف روسیه بروم.

زلزله‌های متوالی در قوچان درسفر پیش‌که من بقوچان قدیم رفته بودم روستائیان از وقوع زلزلهٔ‌تازه‌ای‌دروحشت بودند ،آنها درآنجاکلبه هائی باتیرهای سبك وشاخه های درختان برای خودبناکرده بودند تا اززلزله‌کمتر آسیب‌ببینند.

ازنیم قرن‌پیش‌تاحال‌سه دفعه زلزله سخت‌درآنمحل‌بروزکرده ، دفعه‌اول‌درسال ۱۸۵۲ بودکه درنتیجهٔ‌آن ۳۰۰ نفر ازسکنه وعده زیادی از حیوانات اهلی تلف شدند ، دفعهٔ‌دوم درسال۱۸۷۱ باززلزله‌ای درآنجا بوقوع پیوست‌که بسختی دفعه نخستین نبود وسکنه نتوانستند و یا نخواستند ازمحل مأنوس خود دست بردارند ، بنابراین‌پس اززلزله خرابیها را تعمیرکردند ودرآنها جای‌گرفتند .

دفعه سوم در ۱۷ نوامبر ۱۸۹۳ زلزلهٔ بسیارشدید وموحشی درآنجا بروز کردکه بسی‌سخت تر ازدو زلزلهٔ قبلی بود ، دراثراین زلزله نیمی ازسکنه قوچان تلف شد و بقیه مجبور بمهاجرت گردید و فقط عدهٔ بسیار قلیلی در آنجا ماند و این‌عده هم پس از زلزله ۱۸۹۵ بکلی این محل را تخلیه کرده و پراکنده‌گردید.

حرکت از قوچان باری ماپس از سیاحت شهرقوچان حرکت‌کردیم ودر دهکده‌ای که سه فرسنك ازقوچان فاصله داشت‌برای صرف صبحانه توقف مختصری نمودیم . مارابمحوطهٔ محصوری بردند که‌درآن یونجه‌کاشته شده‌بود وصفا وطراوت خاصی‌داشت. دراینجابتماشای‌تعمیرخانه‌ای پرداختیم ، دونفر مرد دربالای بامی‌نشسته

و مشغول درست کردن کاه‌گل بودند .

پس ازصرف صبحانه براه افتادیم . راه ازمیان دورشته جبال عبور میکرد که رنك آنها بنفش مایل بخاکستری بود . جابجا جویبارهای کوچکی بارنك آبی تیره‌در جریان بود ودرکنار هرجویباری چند کلبهٔ روستائی دیده میشد.

مزارع زیادی‌دربین راه‌دیدیم که درآنهاهندوانه کاشته‌بودند ، هندوانه آبیاری مخصوصی لازم دارد .

قلعه‌های محکمی درکناراه‌وجودداشت ، دربعضی ازآنها گنبدهای قشنگی سربرآورده بود ، مابسی مایل بودیم که بدرون آنها رفته تماشائی بکنیم متأسفانه درهای آنهابسته وبیگانگان‌ازورود بآنها ممنوع‌بودند.

دربین راه هرلحظه بگله های گوسفند سیاه وسفید والاغهائی برمیخوردیم که زنان باچادرهای آبی یاسیاه برپشت آنها سوار بودند ودرشکه بزحمت ازمیان این گله‌ها وقافله‌ها عبور میکرد . زنان روستائی روی نپوشیده‌بودند وچون ازبرخورد بااروپائیان وحشتی‌داشتند فقط پائین صورت را باپارچه‌ای که در روی شانه انداخته بودند کمی‌میپوشاندند .

حیوانات باربر این‌دهکده ها همه الاغهای کوچك‌خاکستری رنك هستند . نظر باینکه بهای‌اسب‌زیاداست روستائیان‌نمیتوانند آنهاراخریداری کرده‌بکاراندازند ، اسبان وقاطرها فقط برای کاروانها کار میکنند.

شترهائی که دراین‌نواحی تربیت میشوند بسیار قوی هستند و اندام متناسبی دارند ، پشم آنهادرازاست وبیشتر ازشترهای‌عربی‌تحمل‌سرمارادارند . شترهای‌عربی هریك‌تقریباً ۱۵۰ کیلو بار میبرنداماشترهای‌خراسانی قادر برحمل ۲۵۰ تا۳۰۰کیلو گرم بارهستند .

درهٔ قوچان که آنرادرهٔ کشف‌رودهم مینامندوما اکنون‌درآن‌طی‌مسافت مینمائیم بسیارحاصل خیز است ومیوه‌های فراوانی دارد .

جابجا درکنار راه چادرهای قبایل دیده میشود که ازپشم بزسیاه بافته شده و نشان

میدهد که طوایف کرد هنوز هم مانند نیاکان خود بیابان گردی میکنند واین نوع زندگانی را دوست دارند.

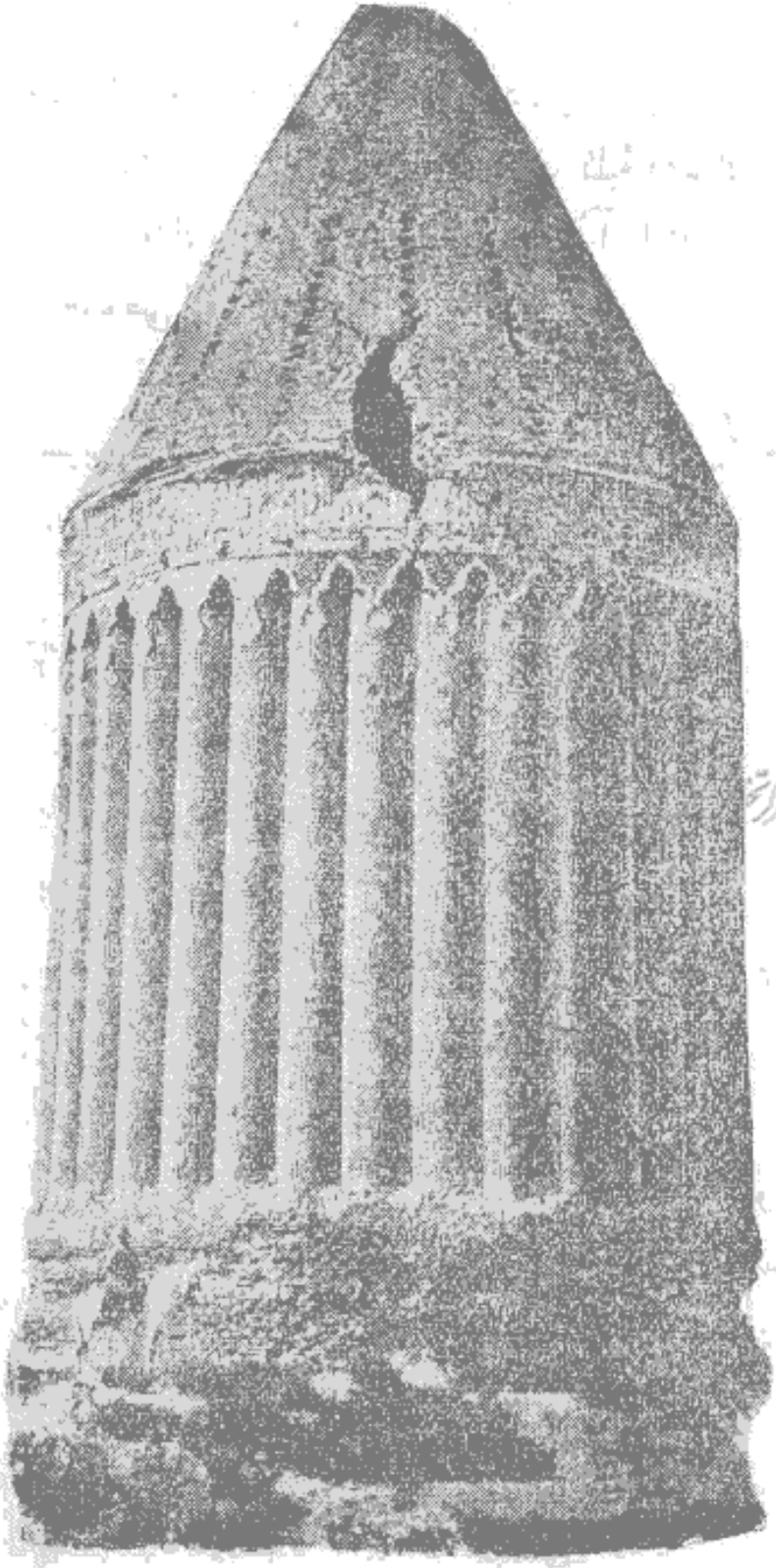

برج یا میل رادکان نزدیک قوچان

نقل اموات بمشهد

طرف عصر بقافله‌ای بر خوردیم که بطرف مشهدمیرفت، یکی ازبار های‌این‌قافله تابوتی‌بود که‌آنرابرپشت یابوئی گذارده بودند.

پس‌ازتحقیق معلوم شد که محتوی آن جسد مسلمانی است‌که بنابر وصیت او بایستی در مشهدبخاك سپرده‌شود. رانندهٔ‌این‌یابومردمؤمنی بود که‌دراین‌ساعت‌توقف کرده بود وبادای نماز اشتغال داشت.

برج رادکان

درچند کیلومتری شمال جاده‌برجی‌واقع بود که

ها بتماشای آن پرداختیم. این برج در کنار دهکده‌ای واقع شده که طایفه کردقوانلو در آن

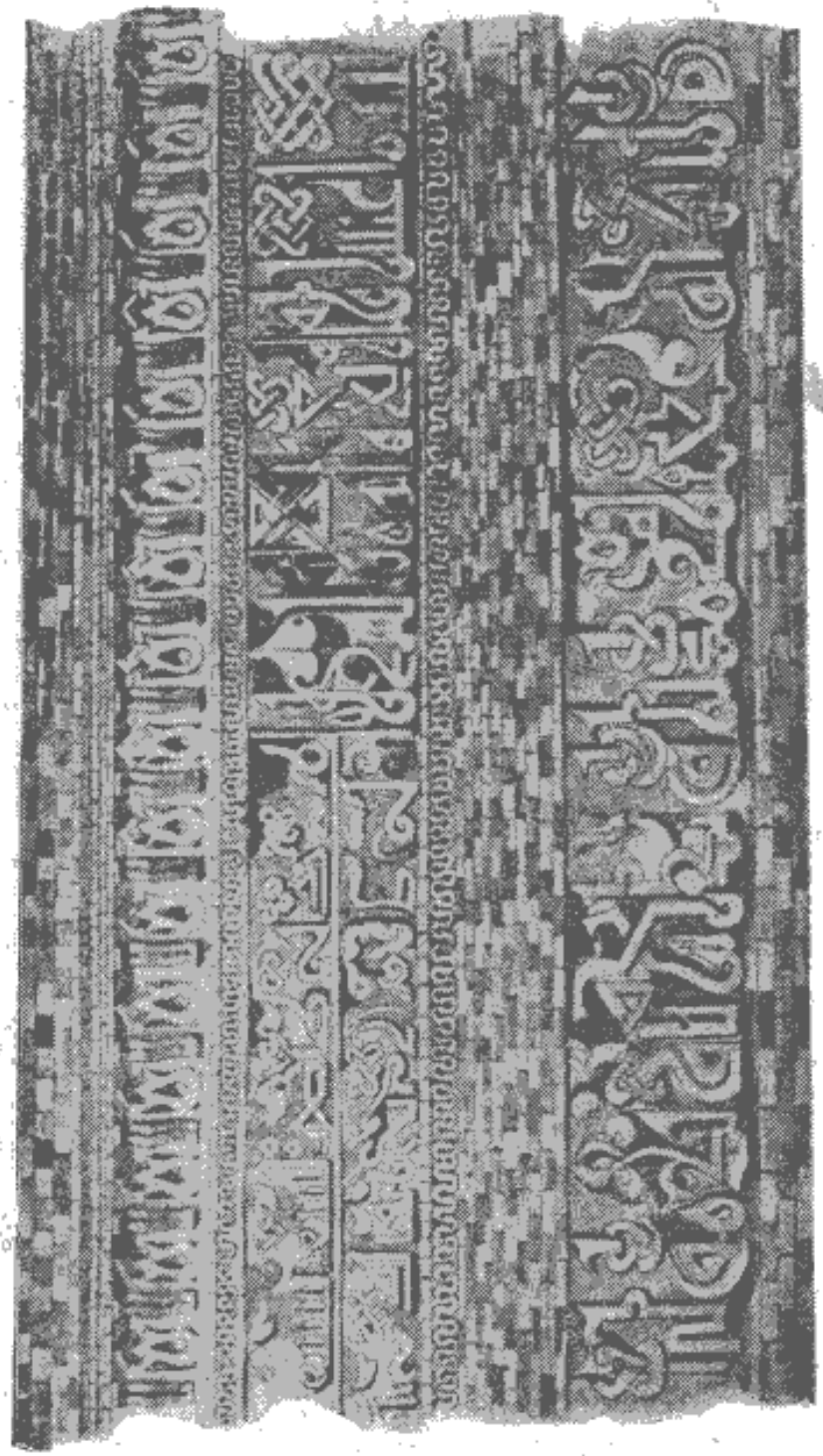

قسمتی از کتیبهٔ برج رادکان بخط کوفی

سکونت دارد. دهکده دارای ۴۰۰ الی ۵۰۰ خانه است و باغ‌های بسیار خوبی دارد. این برج رامعمولا میل رادکان میگویند، گنبد مخروطی شکلی دارد وچنین مینماید درزمانی که اعراب بفتح ایران موفق گردیدند ساخته شده باشد، بدنه خارجی آن شکل مخصوصی

دارد ومثل این است که از ستونهای متصل بهم ترکیب یافته است ، دربالای آن کتیبه ایست بخط کوفی که ، با آجرهای مینائی آبی رنك ترکیب شده است . این برج درداخل دارای سه طبقه بوده که اکنون خراب شده است .

مورخینی که درنوشته‌های خود ازاین برج ذکری کرده‌اند نوشته‌اند که دراین برج کسی منزل نداشته ومقبره‌ای هم نبوده ، بلکه فقط برای دیده‌بانی بوده‌است ونظایر آن درخراسان زیاد است . برج دیگری هم نظیر این برج درمیان استرآباد ودره گز درکنار دهکده‌ای که ، آنهم رادکان نام دارد دیده میشود بنابراین میتوان حدس زد که نام رادکان از نامهای بسیار قدیمی ایرانی میباشد .

مقصود آباد پس از غروب آفتاب بمقصود آباد رسیدیم که هفت فرسنك ازقوچان فاصله دارد ، برای شام مابرنجی درآب جوشانده ودو جوجه هم درمیان آن گذاشته بودند ولی این جوجه‌های بدبخت بدون شك برای اینکه طعمهٔ سگان عیسوی خواهند شد ازپخته‌شدن خودداری کرده بودند وگوشت آنها بازحمت زیاد ازاستخوان جدا میشد . میزبان مامعذرت خواست که نتوانسته‌است شام خوبی برای ما فراهم نماید وبرای جبران آن مارا بانقل داستانهای زیر سرگرم کرد .

شکار ببر پسر حاکم او گفت : « حاکم مشهد پسری داشت که اورا بسیاردوست میداشت و توله ببری هم داشت که نزد او عزیز بود وهمه میگفتند که حاکم این ببر جوان را بیشتراز پسرخود دوست دارد . روزی حاکم عده‌ای ازصاحبمنصبان رادعوت کرده بود ، مهمانان پس ازصرف ناهار صحبت از شکار بمیان آوردند وهریك بنوبت خودستائی میکردند وازهنرمندی خود درشکارحیوانات سبع حکایتی میگفتند و همه به پسرجوان حاکم که تاکنون بکشتن حیوان سبعی موفق نگردیده بود سرزنش می‌نمودند ومیگفتنداین جوان هنوز هنری ازخود بروز نداده وحیوان سبعی راشکار نکرده‌است ، ازاین سرزنش‌ها خون درمغز پسرحاکم بجوش آمد و غرور جوانی اورا برآن داشت که هنری ازخود بروز دهد واز این سرافکندگی بیرون آید ، بنابراین از جای خود بلند شد وبانهایت غرور بمهمانان گفت عنقریب ازگفته‌های خود پشیمان

خواهید شد و از اطاق خارج گردید و تفنگی برداشته بسراغ ببر عزیز پدر رفت و تیری

سربازان روسی دراطراف طویله ببری را شکار کرده اند

بطرف آن انداخت . گلوله بگوش ببر خوردواز گوش دیگرش خارج شد وحیوان بدبخت بلافاصله بخاك افتاد.

پس از این عمل جوان مغرور دم ببر مرده را گرفته کشان کشان آورد ودر مقابل مهمانان انداخت و با آهنگی که خالی از غرور نبود بمهمانان گفت : گمان میکنم که شما دیگر نتوانید بمن سرزنش نمائید . به بینید چگونه ببری را شکار کرده ام .

حاکم ازمشاهدهٔ این عمل فوق العاده متغیر گردید و بفراشان امر کرد که پسر رافلك کرده و یکصد چوب بکف پاهای او بزنند و پوست ببر را بعنوان انعام به او بخشید

گمرکچیان ایرانی و افغانها

چون صحبت از گمرك بمیان آمد میزبان داستان زیر را برای ما نقل کرد و گفت : « چند ماه قبل بین افغانها و رئیس گمرك ایران نزاعی روی داد . افغانها تصمیم گرفتند که رئیس گمرك را بکشند و از شر او خلاص شوند بنابراین قصد خودرا پنهان نموده وچنین وانمود کردند که کینه وخصومت خود را

فراموش کرده‌اند وبا او دوستانه آمیزش نمودند. بعدها روزی رئیس گمرك را بخانهٔ یکی ازهمدستان خود کـه درسرحد ایران وافغان منزل‌داشت بناهار دعوت کـردند رئیس هم‌بدون آگاهی ازقصد آنها درروز موعود بخانهٔ معهود رفت وهمینکه سفره راگستردند وهمه مشغول صرف غذا شدند ناگهان دونفرنوکر دراطاق داخل شده و رئیس گمرك‌را بزمین انداختند وکتف های اوراباطنابی محکم‌بستندوتسلیم دشمنان افغانیش کردند. افغانهاابتدا یکدست اورا ازبیخ بریدند وبعدآرنجش را شکستند وپس ازآن بشکستن ساقهای پای اومبادرت نمودند وسرانجام سراورا هم باضربت سنك‌بزرگی متلاشی کردند وباین‌وضع فجیع بحیاتش خاتمه دادند.

چون خبراین قضیه‌بمرکز ایالت رسید چندنفر بـازرس با سربـازانی بمحل آمدند وپس‌از اینکه‌ازوقوع‌جنایت اطمینان حاصل کردندخانه‌ای راکه جنایت‌درآن واقع شده بود محاصره‌نمودند ـ مقصر اصلی چون ازورود مأمورین آگـاه شده‌بود فرار اختیارکرد وچون مأمورین بدستگیری اوموفق نشدند خانهٔ اورا غارت‌کردند وزنان حرمش‌را بدست سربازان سپردند.خانه‌راهم پس ازغـارت بـه‌تصرف رئیس گمرك جدید دادندکه اکنون دفترخودرا درآن دایرکرده‌است.

ملك موقوفهٔ آستانهٔ مشهد باری دهکدهٔ مقصودآبادکه ما درآن توقف نمودیـم از موقوفات آستانهٔ مشهداست. دراین دهکده ملاهای زیادی ساکن هستندکه قبای درازی‌برتن وعمامهٔ سفیدی‌برسردارند. اینان بانظرتنفربه‌بیگانگان مینگرند. مباشر این موقوفه برای ازدیاد عایدات فکرخوبی کرده است، جادهٔ معمولی قدیم را که ازاین‌جا فاصلهٔ زیادی دارد در چند محل‌قطع کرده وکاروانهارا مجبورنموده‌که ازاینجا عبورنمایند. بواسطهٔ همین تدبیر اکنون محصول این دهکده خوب بفروش میرسد وعایدات خوبی برای مباشر فراهم‌مینماید

چهارم سپتامبر پس‌ازمقصودآباد راه دردشتی میافتدکه‌تپه‌های‌متعددی درآن واقع‌شده‌اند دراین دشت دهکده‌های‌زیادی دیده‌میشود، زارعین در اطراف آنهامشغول زراعت هستند ومنـاظر بسیار باصفا وخرمی بوجودآورده اندکه مسافر از مشاهدهٔ

آنها محظوظ‌میگردد . جابجامزارعی‌دیده میشودکه پراز خربوزه‌وهـندوانه‌است .

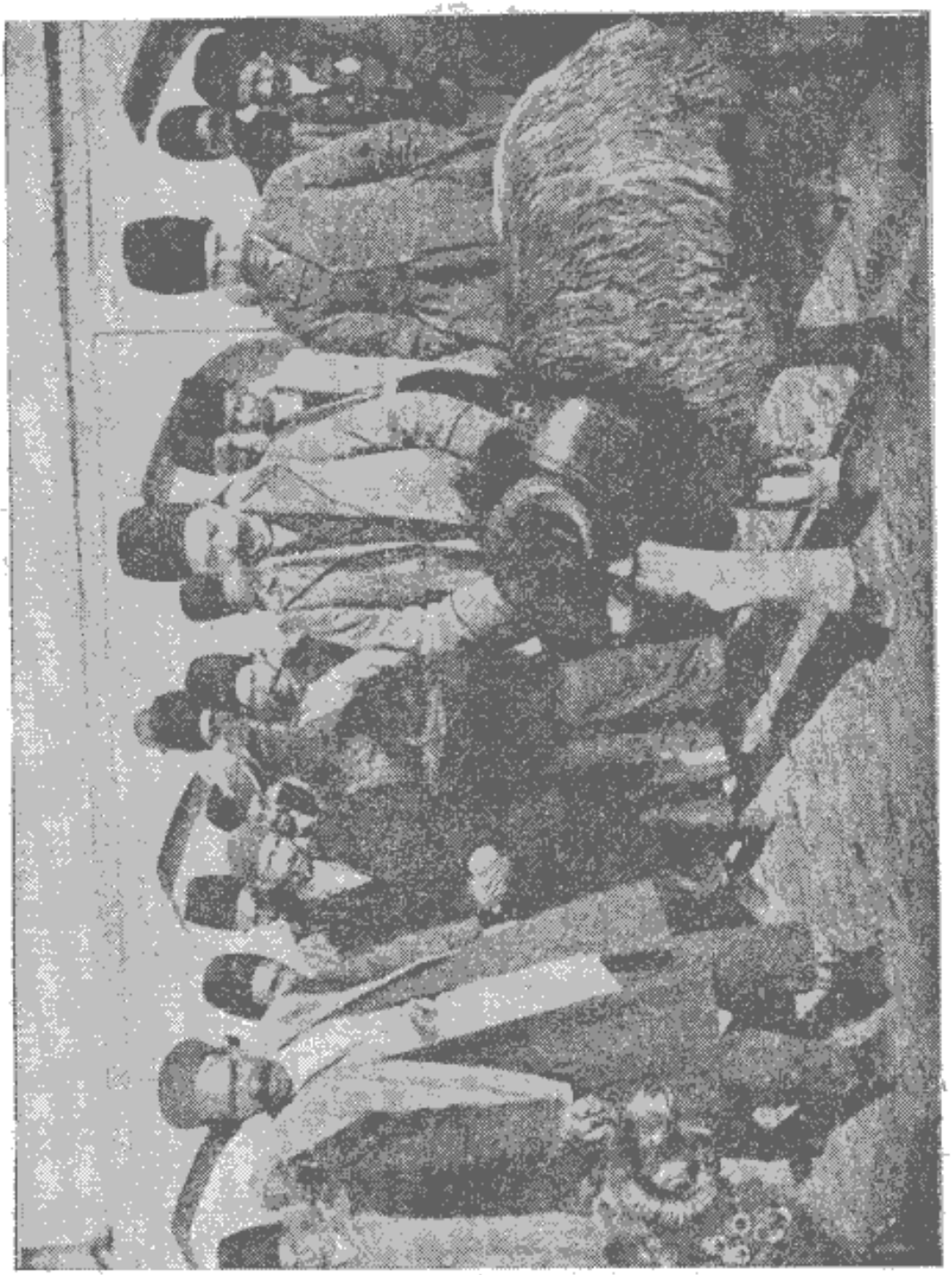

قوچ‌هائی که‌برای جنگ حاضر کرده اند

باغهای پرازمیوه با دیوارهای گلی محصورشده‌است ، درته‌دره هم‌رود کوچکی‌جریان دارد که درسواحل‌آن قلمستانهائی از اشجار صنوبرو تبریزی خودنمائی میکند .

قوچ‌های جنگی گله های گوسفندی که بآنها برمیخوریم مرکب ازمیش و بزهستند که در میان آنها قوچهائی هم باشاخ‌های پرپیچ دیده میشود. چوپانان بدن این قوچها را باحنا رنك کرده‌اند ودرپشت آنهالکه‌های قرمزرنگی بوجود آورده و آنهارا برای تولید نسل درگله داخل کرده‌اند.

روستائیان بعضی اوقات برای سرگرمی خود این قوچها را بجنك میاندازند، چون خواسته باشند آنهارا آمادهٔ جنك نمایند ابتداساق پای آنهارا مدت زیادی خارش میدهند، حیوان ازاین عمل بحدی خشمگین میگردد که اگر جنس خودرا درمقابل ببیند فوراً بآن حمله میکند.

جنك قوچان خالی ازتماشا نیست. این دوحیوان ابتدا مانند پهلوانان از یکدیگر فاصله میگیرند وبعد یکدفعه باسرخمیده بهم حمله میکنند وکله بکلهٔ یکدیگرمیکوبند، پس ازچنددقیقه ازیکدیگر فاصله میگیرند ودوباره باخشم برمیگردند وباهم میجنگند، این دفعه باحرارت زیادتری بهم حمله میکنند که اگر ازآنها جلوگیری نشود آنقدرباهم میجنگند تایکی ازآنها کله‌اش بشکندوازپادرآید.

جنك بلدرچین ها ایرانیان انواع حیوانات را بجنك وامیدارند واز تماشای جنك آنها لذت میبرند. مخصوصاً خروسها وبلدرچین‌ها را برای جنك تربیت مینمایند. درغالب دکانها قفسی دیده‌میشود که درروی آن پارچهٔ توری کشیده و بلدرچینی‌را درآن حبس نموده‌اند. برای اینکه بلدرچین‌هارا بجنك تحریك‌نمایند آنهارا درمیان بدن وپیراهن خود جای میدهند ومدت یکهفته قبل ازجنك اتصالا کلهٔ آنها را با انگشت سبابه خارش میدهند یعنی افراد خانواده بنوبت باین کار میپردازند وحیوان بدبخت راآنی آسوده نمیگذارند. پس ازیکهفته چنددانه ارزن روی زمین میپاشند واین طیورکوچك را درمقابل‌هم‌روی‌زمین‌رهامیکنند، آنهافوراً بال‌های‌خودرا راست کرده وباخشم شدیدی بیکدیگرحمله‌ورمیشوند وبانوك وپنجه ضرباتی بهم واردمیآورند تا یکی‌ازآنها برحریف غالب‌آید.

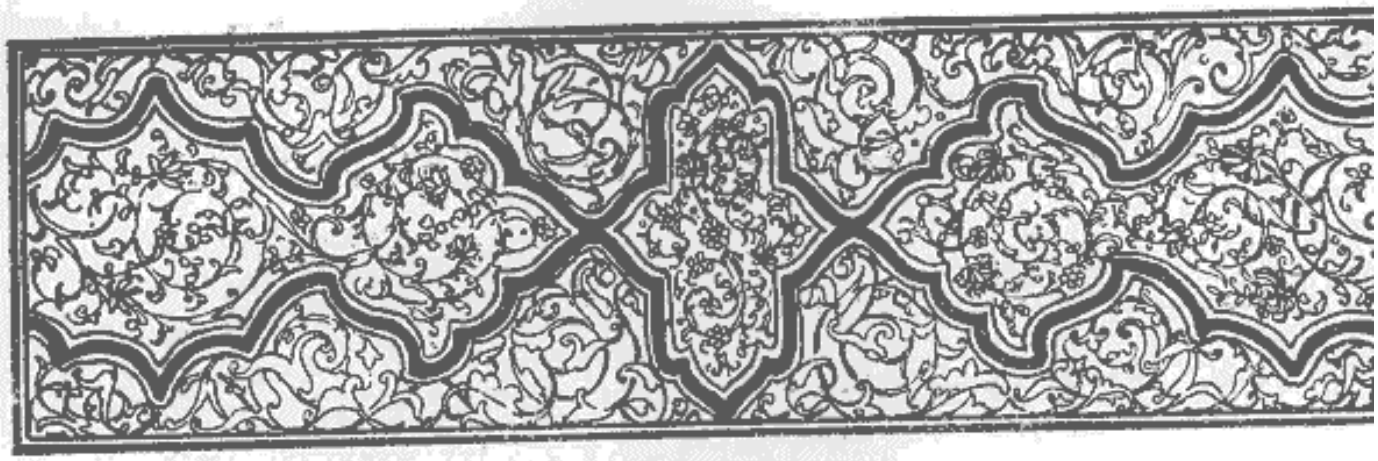

فصل سوم ـ شهر مشهد

سنگهای زائر ـ پیداشدن گنبد آستانه ـ قنوات ـ ورودبشهر ـ محل‌شرکت حمل‌ونقل روسی ـ بانك شاهنشاهی ـ قونسولخانهٔ روس ـ مغازهٔ برناردی ـ وجه تسمیه مشهد ـ آستان قدس رضوی ـ انهدام متوالی شهر ـ انجمن محلی مشهد ـ استحکامات‌شهر ـ ارك وشهر بزرك وکوچه های آن ـ قبرستانهای داخل شهر ـ مقبرهٔ نادرشاه ـ بست ـ ازدواجهای موقتی ـ تجارت اشیاء آنتیك ـ عبورومرور شبانه ـ مقبرهٔ خواجه‌ربیع و پوشش‌های کاشی آن ـ مسافرت باپست ـ شهرقدیمی‌وخراب‌طوس ـ برج نقاره خانه ـ پل وداستان ساختمان آن ـ سان قشون ـ حمامهای عمومی وعلامات شناسائی آنها ـ حمامهای زنانه ـ حمابندان ـ ستردن مو ـ طریقه استحمام ـ صنایع مشهد ـ کارخانه دخانیات ـ زرگران ونساجان .

طرف عصر مابه‌تپه‌ای رسیدیم که ازآنجا دورنمای شهرپدیدارمیگردد .درراه سنگهای بزرگی رادیدیم که کمی تراشیده ومدور بودندوآنها را زوارمینامیدند . یکی از وظائف عابرین این است که سه دفعه این سنگها را بطرف شهر بغلطانند . ارابه رانان هم گاهی این‌سنگهارا درروی ارابهٔ خودگذارده وچند فرسخ آنهارانقل مکان میدهند ولی نبایدآنهارا بطرف عقب نقل‌نمایند واگر کسی‌چنین کاری‌را بکند مرتکب گناه بزرگی شده‌است ، ماهم بتقلید سایرین پیاده شده وهریك‌سه‌دفعه این زوار بی‌جانرا بطرف شهرغلطاندیم .

مسافرت این‌سنگها برای زیارت ممکن است چندین سال بطول انجامد اما بمحض اینکه بشهرنزدیك شدند، پرستاران آستانه میآیندوآنهارا باتشریفاتی بشهر

میبرند ودرمحلی که برای آنها معین شده واکنون عدهٔ زیادی از آنها در آنجا دیده میشود جای میدهند .

پیداشدن گنبدآستانه خلاصه همینکه ببالای تپه رسیدیم تمام زواری که چندروز بامارا همپیمودند سر تعظیم بطرف شهر فرود آوردند و بعد چندسنگی را بعلامت رؤیت گنبد آستانه روی هم گذارده هرم کوچکی تشکیل دادند .

قنوات زیرزمینی اکنون از تپه سرازیر شده ایم ودرفلاتی بطرف شهر میرویم . چاههای عمیق را مشاهده میکنیم که بادست کنده اند تا آب را ازمجاری زیرزمینی بطرف شهر ببرند ، دراینجا داستان منجمی که بچاه افتاد بخاطر من آمد ، مسافرینی که تازه باین شهر میآیند باید بانهایت احتیاط قدم بردارند وبشهر نزدیك شوند زیرا که درهرقدم بچاهی برمیخورند . برای تهیه آب شهر مقنیان دردامنهٔ کوهها چاهی حفر مینمایند ومنبع آب را پیدا میکنند وبعد بوسیلهٔ همین مجاری زیرزمینی آبرا بشهر میرسانند . کندن قنات ازخارج شهر شروع میشود وهرقدر بطرف کوه نزدیك تر شوند عمق چاهها زیادتر میگردد وگاهی به ۲۵ تا ۳۰ مترمیرسد . سرچاهها غالباً باز است تا مقنیان بتوانند بدرون آنها رفته وبه تعمیر خرابی قنات بپردازند .

دربلوچستان وافغانستان وخراسان قنات راکهریز یا کاریزمی نامند . همه ساله باید این قناتهارا بوسیله مقنیان تعمیر نمایند تا آبی برای شرب وزراعت داشته باشند.

چون در ایران مقنیان با وسایل ابتدائی قدیمی کار میکنند و نمی توانند آبرا مانند کشور های باختری بالوله بمقصد برسانند ناچارحلقه های بزرك بیضی شکل از گل پخته در مجرای قنات قرار میدهند وفاصله بین آنها را باگل پرمیکنند تاهم ازخرابی وریزش قنات جلوگیری نمایند وهم آب درمسیر طولانی خود کمتر بزمین فرورود .

تمام این قنوات درفاصله های زیاد ازدامنهٔ کوه شروع شده و چون بنزدیکی شهر رسیدند بهم نزدیك میشوند واراضی نزدیك شهررا مانند کفگیرسوراخ میکنند . بنابراین حرکت کردن درمیان این قنات ها خطرناك است وباید بااحتیاط درآنجاها

گردش کرد . درمحلات خارج شهر باغهای زیادی دیده میشود که باعیان وثروتمندان تعلق دارد . اغلب این باغها سردرمجللی داره که با کاشیهای الوان مزین شده است ولی این کاشیها مانند کاشیهای قدیمی مطلوب دوستداران اشیاء آنتیك نیست .

ورود بشهرمشهد دروازهٔ شهر مقدس مشهد دارای یك در بزرك تاریخی است که ازطرفین بحصاری که دورادورشهر کشیده شده متصل است . این حصاردفاعی که جابجا کنگره هائی دربالای آن دیده میشود ، اکنون منزلگاه کبوتران است . این کبوتران درداخل شهر احترامی دارند وکسی بآنها آزار نمیرساند . اهالی شهراذیت رساندن بآنها را گناه میدانند ولی باید دانست که این احترام مادامی نسبت بآنها مراعات میشود که در داخل شهر باشند و بمحض اینکه ازشهرخارج شدند دیگراحترامی ندارند ومردم آنها را مانند سایرطیورصحرائی شکارمیکنند .

ورود بمشهد آنهم درموقع غروب آفتاب خالی ازتماشا نیست . دراین موقع ، آفتاب که درشرف زوال است بالای دیوارهای بلندرا جابجا با اشعهٔ ضعیف خودروشن کرده و آنها را مانند صحنهٔ زیبای تماشاخانه آرایش داده است . درباغها وخانه های کنار شهردرختان صنوبروتبریزی مانند جنگل انبوهی سربآسمان کشیده ومنظرهٔ جالب توجهی تشکیل داده اند . گنبد ودومنارهٔ طلائی مقبرهٔ حضرت رضا از دور خودنمائی میکنند وجلوهٔ خاصی دارند .

از وقتیکه هیئت بلژیکی مشغول اداره کردن گمرك شده است راه تازه ای ایجادکرده که درپشت حصارشهردورمیزندومستقیماً بعمارت گمرکخانه منتهی میگردد. درمحله‌ای که عمارت گمرك درآن واقع شده دراین چند سال اخیر تغییرات زیادی روی‌داده‌است . کوچه های تنك وپرپیچ وخم ازمیان رفته‌وخانه‌های‌خرابی‌درآن دیده نمیشود . بدیهی‌است که‌این‌محله‌خرابیهای زیادی راتحمل‌نموده تا باین‌آبادی رسیده است ، دراطراف این راه تازه عمارات زیبا وانبارهائی برای گمرك‌ساخته شده است ،

محل شرکت حمل و نقل روسی

درمشهد هتلی وجود ندارد و ما ناچار در عمارت شرکت حمل و نقل روسی منزل کردیم . مدیر شرکت در نهایت مهربانی از ما پذیرائی

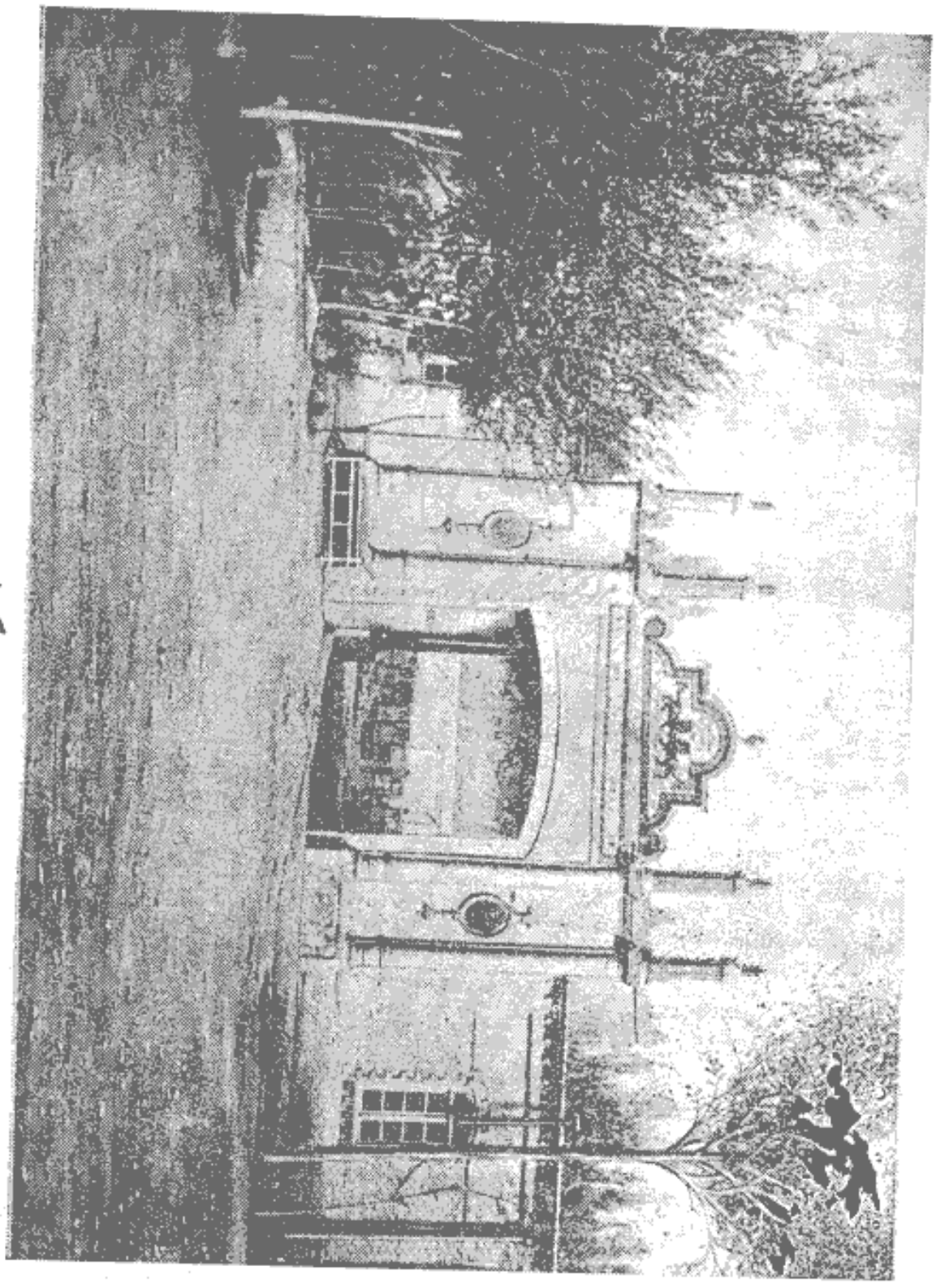

مدخل عمارت کمپانی در مشهد

کرد . دفترخانه وانبارهای چهار کمپانی بزرگ که اکنون باشرکت یکدیگر تمام ترانزیت بین روسیه ومشهد را بخود اختصاص داده اند دراین محل واقع شده است . تاچند سال قبل این کمپانیها جداگانه کارمیکردند وپیوسته در سر تعرفه ونرخ باربری باهم مبارزه ورقابت میکردند بطوریکه بیم آن میرفت که اگر این وضع دوام پیدا کند در فاصلهٔ کمی همه ورشکست شوند ، اما اکنون که با هم شریك ومتحد شده اند نرخها بالا رفته وشرکت عایدات سرشاری پیدا کرده است .

بانك شاهنشاهی ایران

امروز پنجم سپتامبر است . یك قسمت مسافرت ما دراین راه که در نظر ایرانیان شوسه وممتازاست با زحمت و مشقت زیاد یعنی با موحش ترین وسایل شکنجه ای که بتوان بتصور آورد انجام یافته است .

نخستین وظیفهٔ مسافری که بکشور تازه ای وارد میگردد این است که باشتاب ببانك برود وپولی راکه برای ادامهٔ مسافرت لازم دارد بدست آورد . ماهم بمحض ورود ببانك شاهنشاهی رفتیم . این بانك درمیان بازار واقع شده ومدیر آن یکنفر انگلیسی بود که با خوشروئی ما را پذیرفت

حواله ای که برای این بانك داشتیم نقص نداشت وفوراً وجه آنرا در مقابل ما شمردند وتحویل دادند .

قونسولخانهٔ روس

بعد ازظهر تصمیم گرفتیم که ازقونسول روس ملاقاتی کنیم . عمارت قونسولخانه درمیان باغ وسیع با صفائی واقع شده ودارای درختان کهن سالی است که بخیابان سایه انداخته اند ، دراین خیابانها جابجا حوضهای کوچکی دیده میشود که آب با زمزمهٔ خوشی ازآنها ریزش میکند . سطح باغ ازسطح کوچه پائین تراست واین ترتیب درتمام جاها عمومیت دارد زیرا که خاك زمین را برای مصرف خشت و گل بکارمیبرند وباین جهت سطح حیاط ازسطح کوچه پست ترمیشود. این باغ را برای محل قونسولخانه اجاره کرده اند ، قونسول ژنرال م . دوکلم M. de ellm عقیده داشت که باید دولت روسیه دراین جا زمینی را خریداری کند تا ساختمانهائی بطرز اروپائی مطابق احتیاجات ازقبیل عمارت مسکونی قونسول و دفتر ومنازل

کارمندان و سربازخانه واصطبل برای اسبان ۵۰ نفر قزاق که مستحفظ قونسولخانه

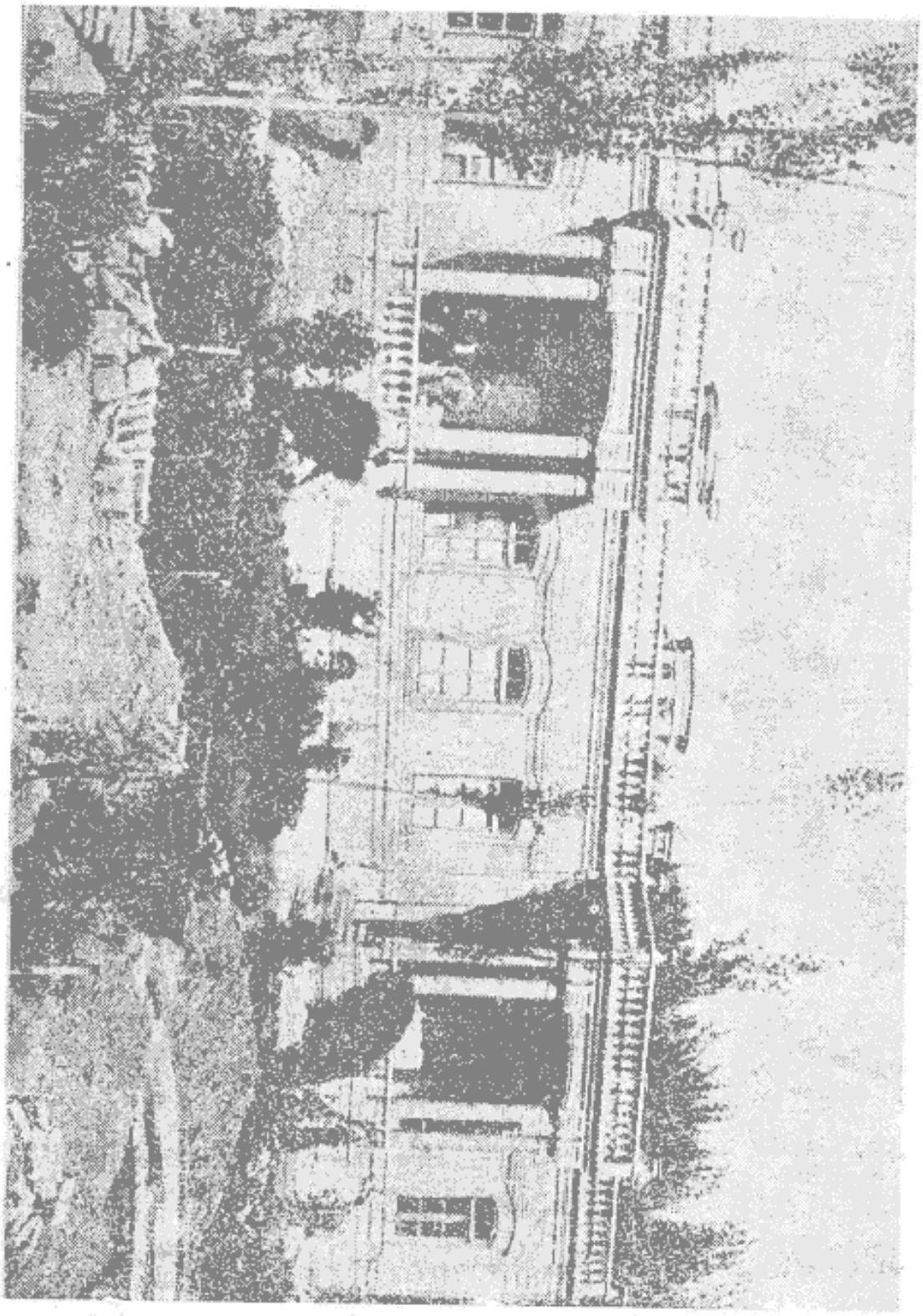

خانهٔ مدیر گمرک در مشهد

هستند در آن ساخته شود .

مغازهٔ برناردی

درمشهد فقط یك مغازه وجوددارد که اشیاء مورد احتیاج اروپائیان را بفروش میرساند . این مغازه شعبهٔ یکی ازتجارتخانه های بزرك پاریس است و بمدیریت یکنفر ارمنی که برناردی نام دارد اداره میشود . این ارمنی بخرید وفروش اشیاء آنتیك نیز اشتغال دارد ، یك اعلان خطی بدین مضمون به پشت شیشهٔ درمغازه چسبانده بود : « مشتریان نباید داخل مغازه شوند ، دربیرون توقف نمایند ومنتظر نوبت خود باشند . »

من ازبرناردی راجع به اعلان توضیح خواستم . بمن پاسخ داد که غالباً مشتریان زیادی در دکان جمع میشوند و هر کس چیزی میطلبد ، پس ازآنکه همه رفتند و دکان خلوت شد می بینم که چیزی را ربوده اند .

وجه تسمیه مشهد

۶ سپتامبر- امروزروز جمعه وتعطیل عمومی است . تمام دکانهای بازاربسته شده است . کسانیکه ازروزیکشنبهٔ تعطیل انگلیسها شاکی هستند خوب است که بکشور شاهنشاهی بیایند و در روزهای جمعه واعیاد و وفاتها به بینند چگونه درایران تعطیل عمومی را مراعات مینمایند .

باری امروزبرای من موقع مساعدی پیش آمد که بتوانم نظری بنوشته های مورخین اندازم ومطالبی را که راجع بایران نوشته اند مطالعه نمایم . کتاب لرد کرزن انگلیسی راهمراه داشتم ، تاکنون کسی بهتر ازاین نویسنده کتاب مشروحی راجع باوضاع ایران ننوشته است . دراین کتاب چنین نوشته شده :

کلمهٔ مشهد بمعنی محل شهادت است واین شهررا باین جهت مشهد میگویند که حضرت امام هشتم امام رضا پسرامام موسی دراینجا بشهادت رسیده ودر این شهر مدفون گردیده است .

آستان قدس رضوی

رحلت امام هشتم رابطرق مختلف نقل کرده اند ، پاره ای ازمورخین نوشته اند که خلیفه مأمون پسرهارون الرشید نظربه کینه ای که از حضرت رضا دردل داشت اورا دراینجا حبس کرد ومخفیانه امر بقتل او داد .

روایت دیگرمیگوید که آن حضرت راکسی نکشت و در منزل خود در شهر

طوس که اکنون جزخرابه ای ازآن باقی نیست مریض شد و در بستر بیماری وفات کرد . شهرقدیمی طوس درفاصلهٔ ۱۵ کیلومتری مشهد واقع‌است . این شهردرقدیم آباد بوده اما اکنون خرابه ای بیش نیست و فقط گنبد مسجد زیبای آن هنوز خودنمائی میکند .

خلاصه بطوریکه نقل کرده‌اندازسال ۱۳۳۰ میلادی ببعد مقبرهٔ حضرت رضا احترامی پیداکرده است . سفیراسپانیول« کلاویژو» Clavijo که‌درسال ۱۴۰۴ بسمرقند بدربار

بینه دوزدوره گرد درمشهد

تیمورلنك میرفته ازشهرت واحترام این مقبره مطالبی بقلم آورده است .

بطوریکه میگویند یکی‌ازاعقاب تیمورموسوم به شاهرخ این مقبره را تعمیر و زینت کرده ودرآغاز قرن شانزدهم زیارتگاه مهم ایرانیان ومرکزمذهبی شیعیان شده است . تقریباً مقارن همین‌تاریخ بودکه فرقهٔ شیعه بطورکلی وقطعی ازفرقهٔسنی جدا شد وایرانیانی‌که مایل بزیارت مکهٔ معظمه بودند بیشتربه زیارت مشهدمقدس متمایل‌گردیدند .

پادشاه بزرك ایران شاه عباس کبیر املاك زیادی برای این آستانه وقف نمود ومبالغ زیادی برای تعمیرونگاهداری آن معین کرد وخود نیزچندین باربزیارت آن مشرف گردید و در نتیجهٔ مساعی این پادشاه سیاست مدار شهرمشهد روز بروز اهمیت زیاد تری پیداکرد .

شاه عباس کبیر

پاره‌ای‌ازمردم هم عقیده‌دارند که‌سیاست در آبادی این شهر دخالت داشته است . یعنی برای این که ایرانیان پولهای خود رابخارج ایران نبرند وبه سنیان‌ندهند اینجا را زیارتگاه و مرکز مهم مذهبی‌شیعه قرار داده اند .

انهدام متوالی این شهر

درنتیجهٔ انقلاباتی که مکرردراین‌ناحیه روی داده شهرمشهد چندین دفعه رو بانهدام رفته است بخصوص درسال ۱۵۸۷ که ازبکان آنرا بکلی‌خراب وغارت کردند . دفعه دیگردرزمان طغیان محمدسلطان‌افغان بودکه صدمات زیادی‌بآن واردآمد . چون نادرشاه بسلطنت رسید این شهررا تعمیر کرد ودرآبادی‌آن کوشید وآنرا پایتخت خودقرارداد ومقبرهٔ با شکوهی هم ساخت

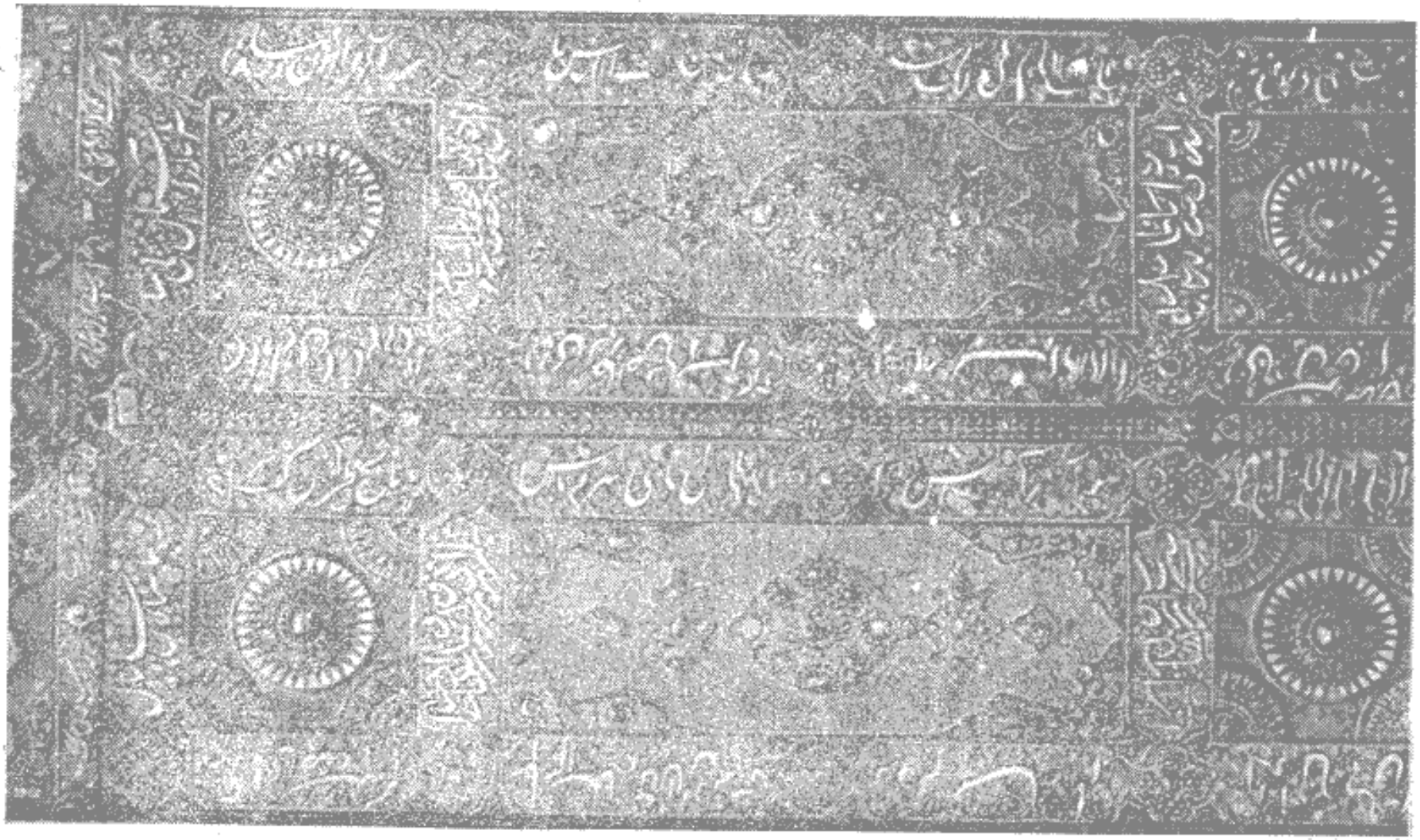

یکی ازدرهای آستانه که باطلاونقره زینت یافته است

که جسد او وپسرش را درآن مدفون کردند .

درزمان سلطنت شاهرخ که ازاعقاب نادر ونابینا شده بود (۱۷۴۸) این‌شهردو

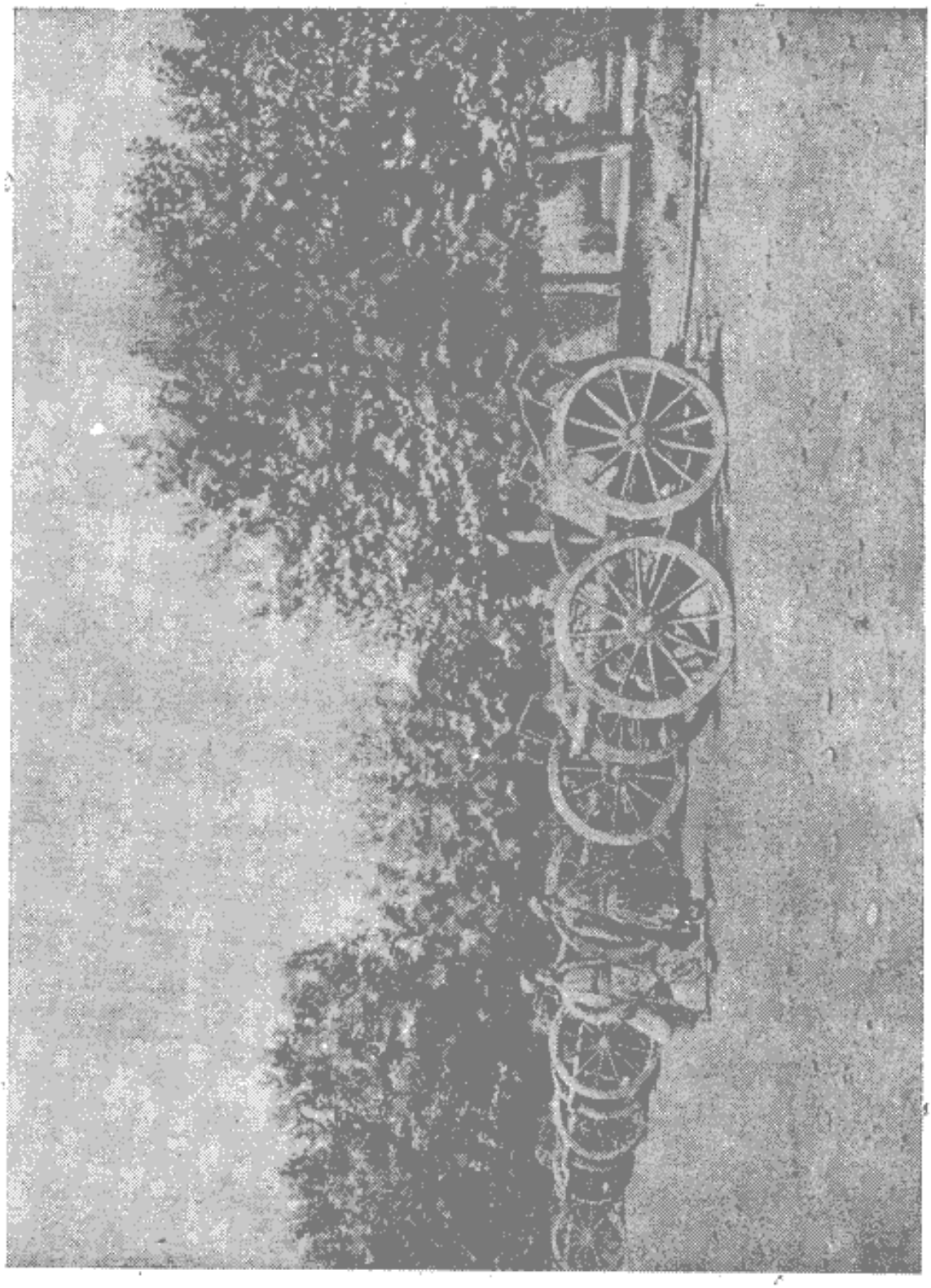

چند توپ درمیدان بزرگ کهنه

ثلث از سکنه خودرا ازدست داد زیرا که ازبکان دائماً باین شهر حمله ور میشدند

وآنرا غارت میکردند .

درموقعیکه آقا محمدخان قاجارتخت سلطنت ایران را تصرف نمودبسر کوبی ازیکان پرداخت ودست آنهارا بکلی ازاین شهر کوتاه کردوشهرمشهدازنوسربلندنمود.

بهرحال چندین دفعه یاغیان سر کش دراین ناحیه برضد دولت مرکزی بشورش پرداختند وباین شهرخساراتی وارد نمودند ولی اکنون این ایالات مطیع قدرت مرکزی است ومدتها میگذرد که شورشی درآن بوقوع نپیوسته است.اکنون این شهرتقریباً ۸۰۰۰۰ سکنه دارد وهرسال بطور متوسط ۵۰۰۰۰ زائر از داخل وخارج ایران برای زیارت آستانه باین شهرمیآیند و موقتاً چند روز دراین جا میمانند .

انجمن محلی مشهد

ازسال ۱۹۰۶ شهر مشهد دارای یك انجمن محلی شده است که اعضاء آن در مواقع معین جلسه‌ای تشکیل میدهند و راجع باموزمحلی باهم‌مشورت‌مینمایند، و کلائی که برای شرکت‌درپارلمان مرکزی بتهران میروند بتصویب این انجمن انتخاب‌میشوند .

یکنوع فراموشخانه‌ای هم دراین شهر تأسیس شده که اعضای آن میخواهنددر صفوف ملاها شکافی ایجاد نمایند وازقدرت ونفوذ آنها بکاهند. شعاراعضاء آن‌هم‌مانند شعار فراموش خانه‌های اروپائی میباشد که عبارت است ازیك مثلث ویك‌پرگار ولی رابطه مستقیمی بافراموشخانه‌های اروپا ندارند .

استحکامات شهرمشهد

حصار مشهد ازدیواری تشکیل یافته که دراطراف شهردور میزند. قطر آن‌درقاعده ۲/۷۵ متر ودر رأس ۱/۲۵ متراست ودرفاصله‌های متعدد دارای برجهای دفاعی میباشد . مدت چندین سال است که ازتعمیر آن دست کشیده‌اند وجابجا خراب شده وخندق آنرا ازمصالح خشت و گل پر کرده است،چون این حصاربرطبق‌نقشه منظمی ساخته‌نشده نمیتوان اندازهٔ محیط آنرا آنطور که‌باید معین نمود ، بطور تقریب اندازهٔ محیط آنرا ۹ کیلومتر میگویند .

شهرمشهد دارای ۵ دروازه است که‌عمده ترین آنها باب بالا خیابان و بـاب

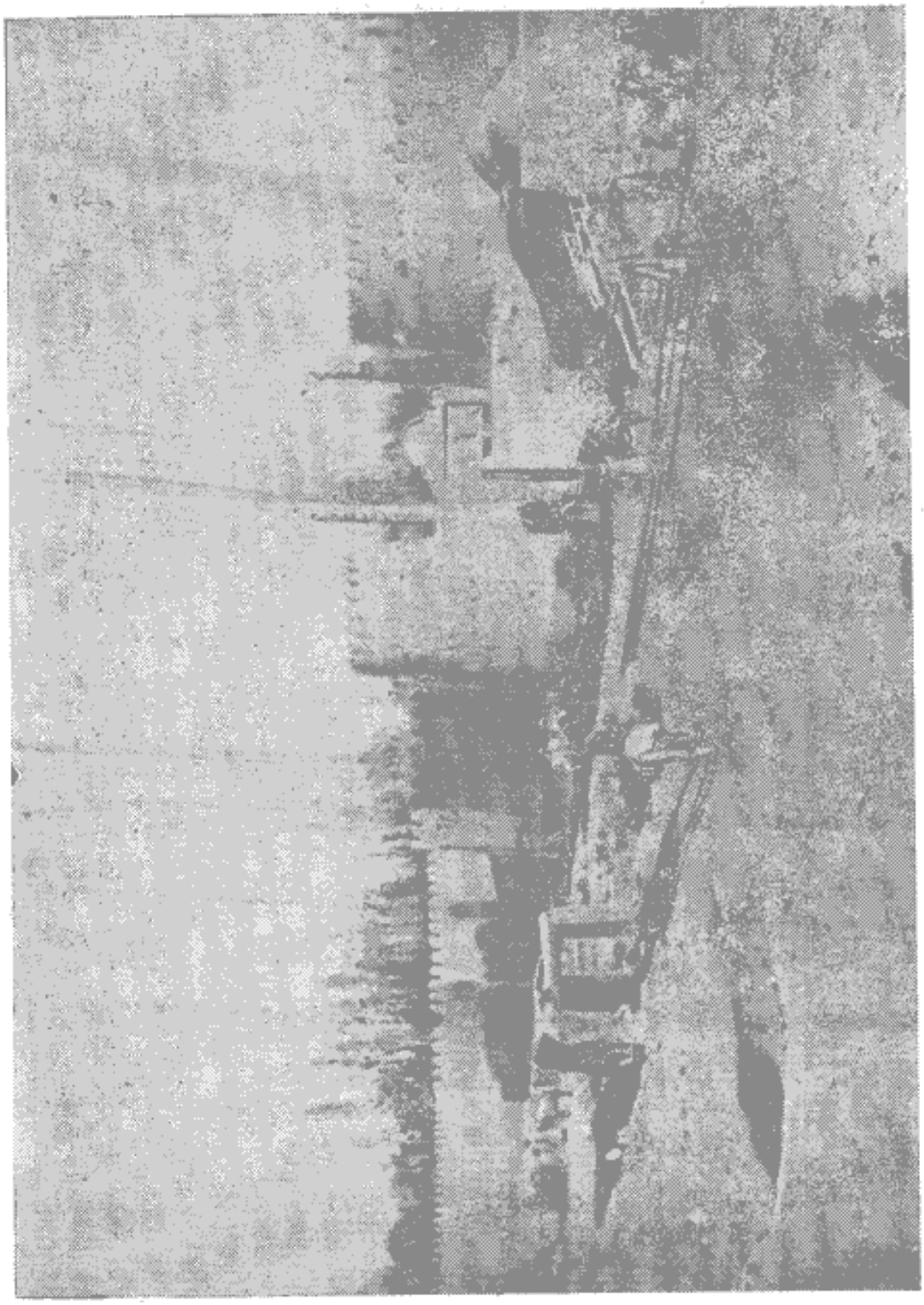

حصار ودروازهٔ اصلی شهرمشهد

پائین خیابان میباشد . این‌دودروازه‌دردوانتهای‌خیابان بزرگ شهرواقع گردیده‌اند .

ارك و نهر بزرگ وکوچه ها

ارك درجنوب غربی شهرواقع شده است . خیابان بـزرگ که ازشمال‌غربی شروع وبجنوب شرقی منتهی میگرددشهر را بخط مستقیمی بدو قسمت تقسیم مینماید . از وسط این خیابان نهر بزرگی عبور میکند که آب آن تمیز نیست‌ودرواقع میتوان آنرا فاضل آب نامید . این نهر ۳/۵۰مترعرض داردوجابجا پلی‌برای عبور در روی آن ساخته و گاهی هم بجای پل تخته‌ای روی آن انداخته‌اند که عابرین ازروی آن میگذرند . درطرفین این نهر اشجار زیادی کاشته‌اند که‌درمیان آنها درختان نارون وبید زیاد دیده میشود درمیان درختان جاده شوسه‌ایست که جمعیت زیادی در آن رفت و آمد میکنـد . در کنار این خیابان دکانهـای کسبه وصنعتگران واقع شده است،درپـاره‌ای از این دکانها اسلحه آهنی وقفل‌های ممتازی میسازند.ماازتشریح بقیه شهر صرفنظر میکنیم زیرا که مرکب از کوچه‌های باریك پرپیچ وخمی است که درطرفین آنها دیوارهـای گلی بلندی سربرافراشته وجابجادرمیان این کوچه‌ها میدان کوچکی دیده میشود کـه دارای چند دکان بقالی است و دکان نـانـوائـی هم در هـوای آزاد واقع شده است .

خلاصه دراین کوچه‌های تنگ عابرین‌اتصالا بتوده‌های خاك وشن برمیخورند که ازدیوارها ریخته وراه را مسدود نموده‌است . درمیان این کوچه‌ها زوارزیادی که ازاطراف ایران بقصد زیارت باین شهر آمده‌اند دررفت و آمد هستند . سواران بـا زحمت زیادی ازاین کوچه‌ها عبور مینمایند .

قبرستان داخل شهر

قبرستانهای بسیار وسیعی درمیان شهردیده میشود. قبرهارا متصل بهم باآجرساخته و در امتداد مکـه قـرار داده اند درسرهرقبری لوحه سنگی کوچکی قراردارد که درروی آن‌نام‌مدفون حك‌شده‌است گاهی هم درروی این لوحه سنگی علامتی حك شده کـه معرف شغل مدفون‌است . زمینی که برای دفن مرده‌ای خریداری میشود موقتاً باو تعلق دارد زیرا بمحض‌اینکه قبرخراب شد واثری ازآن برجای نماند دوباره آنرا بدیگری‌میفروشند. دستورهای

بهداشتی دراین قبرستانها بکار نمیرود واجساد اموات هم در عمق کمی بخاك سپرده

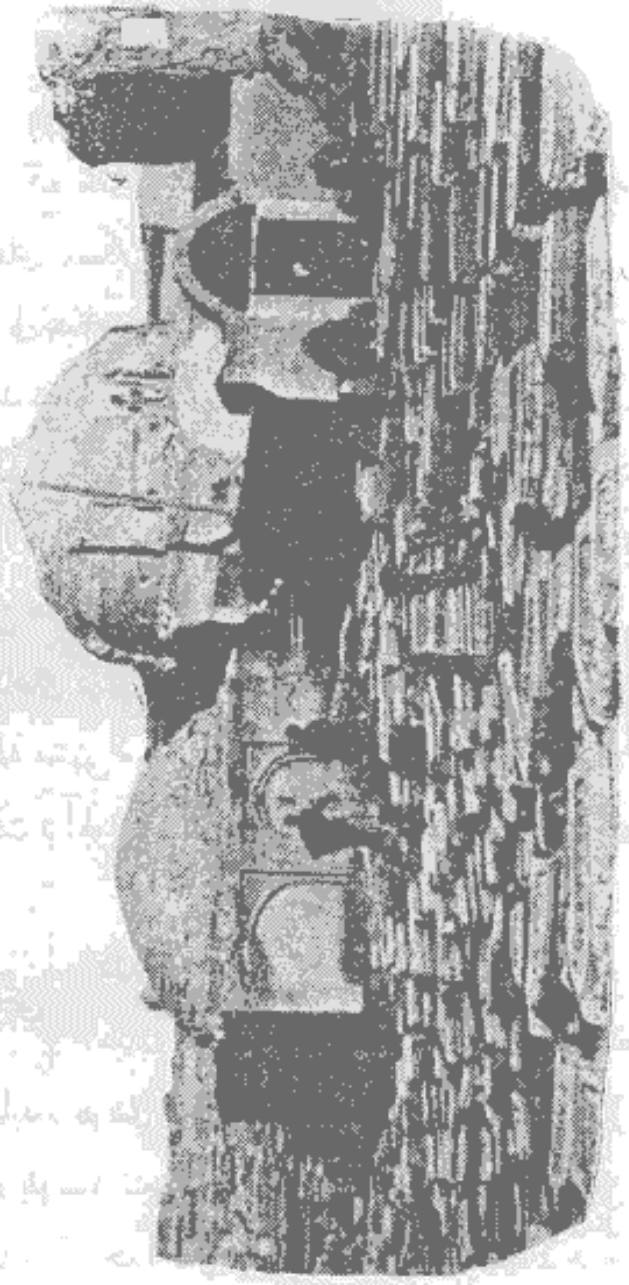

گوشه‌ای ازقبرستان مشهد

میشوند. خوشبختانه هوای شهرمشهد بسیارخوب ومانع بروزامراض مسریه‌است بعلاوه شهردردامنه تپه‌ای واقع شده وازبادهای سوزان صحرای کویردرپناه است.

مقبرهٔ نادرشاه

مقبره‌های مجلل نادرشاه و پسرش رضا قلی میرزا سابقاً در میان آستانه قدس رضوی ودروازهٔ بالا خیابان دیده میشد ولی اکنون اثری ازاین دومقبره برجای نیست زیراکه آقا محمد خان خواجه قاجار نظر بکینه‌ای که ازنادرشاه واولادش دردل داشت وحشیانه آنهارا خراب کرد واستخوانها

را بیرون آورد وبتهران پای تخت خود فرستاد .

محل بست

دروسط خیابان بزرگ یك محوطه بزرگ چهارضلعی دیده میشود که آنجارا محل بست میگویند. بناهای آستانه مقدس نیزدرهمین میدان واقع شده است، خارجیان حق ورود بـاین محوطه راندارنـد در مدخل آن زنجیرهای سنگین آهنی کشیده شده است .

چند سال قبل عکاس باشی شاه ایران بمشهد آمد وبالباس اروپائی دراین محوطه وارد شد ولی چند نفر ملا بگمان اینکـه یـك سیاح خارجی است بقدری او را زدند که ازپا درآمد وروی زمین افتاد واگر اتفاقاً درهمین موقع چند نفراز آشنایانش نمیرسیدند واورا ازمهلکه نجات نمیدادند بدرودحیات گفته بود .

شناختن این محوطه برای خارجیان خالی ازاشکال نیست زیرا کـه بغیراز دو در زنجیردار درجاهای دیگرعلامت ونشانه‌ای دیده نمی‌شود . کوچه‌های تنگ‌پرپیچ وخمی باین محوطه منتهی میگردد وبنابراین اشخاص خارجی باید بانهایت احتیاط دراین کوچه ها رفت وآمد نمایند تامبادا ندانسته باین‌محوطه وارد شوند و گرفتـار خطر گردند .

ازدواجهای موقتی

درمحوطه مذکور زنانی منزل دارند که زوار میتوانندبرای مدت معینی موقتاً باآنها ازدواج نمایند. این عمل مطـابق شرایطی انجام میپابد . مردی که‌مایل بازدواج باشد باید برود نزد ملائی کـه صیغه بخواند وقراردادی بنویسد تامرد وزن‌هردوآنرا امضاء نمایند این قرارداد برای‌مدت معینی که حداقل ۵ روز وحداکثریکماه یابیشتر است تنظیم میگردد ومرد بایدوجه قراردادی را نقداً بزن بپردازد وحق‌الزحمه ملارا هم بدهد تا ازدواج قانونی انجـام یابد. وقتیکه مدت قراردادشده‌منقضی‌شد زن مجبوراست که مدت ۲۸ روزبادیگری پیوند نکند وپس‌از انقضای این مدت میتواند موقتاً مطابق‌همان‌شرایط بامرددیگری ازدواج نماید .

تجارت اشیاء آنتیك

۷ سپتامبر ـ بطوریکه قبلا ذکر کردیم خرید وفروش اشیاء آنتیك دراین شهرمنحصراست به برناردی. ارمنیها درکسب و

کارخود مهارتی دارنـد . برناردی درایـن شهرشهرت داده است که فرنگیان عاشق ظروف شکسته قدیمی واشیاء آهنی زنگ زدهٔ بـی‌فایده‌هستند . کسانیکه دارای‌چنین اشیائی باشند میتوانند آنهارا نزد من آورده وباپول نقد مبادلـه نمایند وباین تـدبیر اشیاء زیادی را ببهای نازل از آنها خریده ودرموقع ببهای گزافی بفروش می‌رساند . ظرف قشنگی داشت که دارای نقش های مطلوبی بود . طرف صبح بهای آنرا ۴۰۰۰ فرانـك معین کرد ولی درساعت ٤ بعدازظهر که مادوباره بسراغ آن رفتیم بهای آنـرا بدون تناسب بالابرد وبمبلغ ۱۲۰۰۰ فرانـك رسانید .

عبور ومرور شبانه یکشب‌ما درقونسولخانه روس‌بشام دعوت داشتیم،اوایل‌شب یکی ازمستخدمین قونسولخانه بمنزل ماآمد فانوس‌بزرگ روشنی بدست چپ وچماقی بدست‌راست‌داشت.این راهنمابجلو افتاد وماهم‌دردنبال اومیرفتیم. فانوس درشب بی‌فایده نیست زیراکه کوچه‌های شهرمشهد فاقد روشنائـی است وچون روشنائی درجلو باشد میتوان پیش پای خودرا دیـد واز خطرافتادن در چاله وخاك و گل که در هرقدم دیده میشودمصون‌ماند. فانوس هم باید متناسب بـا شئون اشخاص باشد. هرقدر مقام شخصی بالاتر باشد ابعادفانوسش بنسبت مقـامش زیادتر است .

باری شام‌درمحیط بسیار گرم‌ودوستانه‌ای‌بخوشی صرف شد،نظر باینکه‌قونسول مدتی هم درهندوستان باین سمت اقامت داشته اشیائی خریده وباخود باینجا آورده بود در روی مبل‌ها ومیزهای سالن مجسمه هائی ازخدایان هندی دیده میشد که ما مدتی بتماشای آنها سر گرم بودیم .

درساعت یازده ازقونسول خداحافظی کرده و دوبـاره باهمان راهنما وهمـان فانوس بزرگ بمنزل بر گشتیم . درساعت معینی از شب عبور ومرور در شهر ممنوع میگردد وباصطلاح خودشان بگیروببندشروع میشود . کسانیکه‌مجبور باشند دراین ساعات‌ممنوعه‌درشهر رفت و آمدنمایند بایدقبلا بداروغه‌مراجعه کرده‌واسم‌شب بگیرند قراولان وپاسبانان شب گرد که آنهارا گزمه میگویند اسم شب را میدانند وازعـابـر

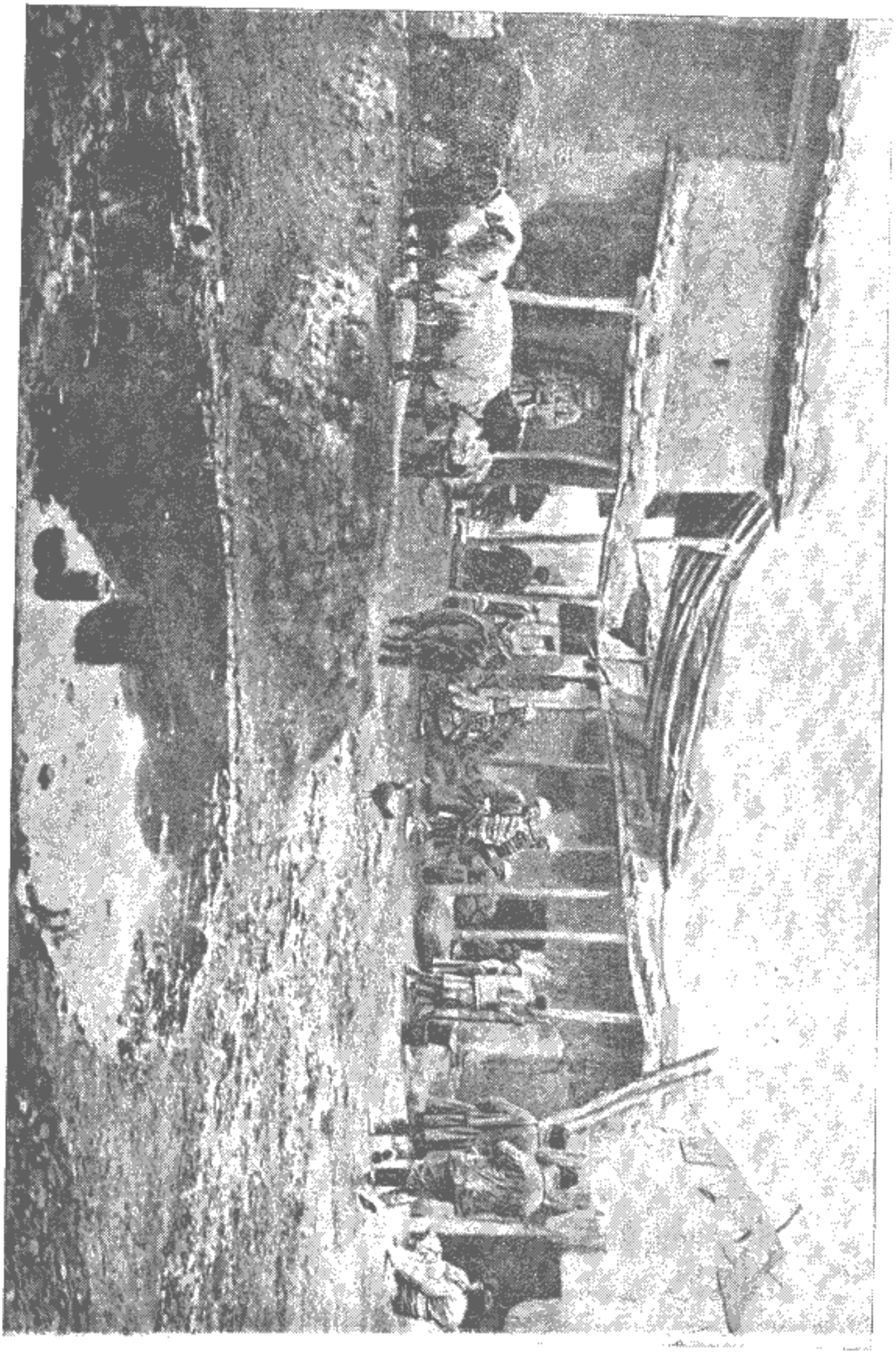

میدانی دروسط بازار مشهد

میپرسند اگر درست جواب داد دررفتن مجازاست والا باید توقیف شود تاصبح باستنطاق او بپردازند .

اسم شب دراین شب خیوه وخراسان بود . درپیچ وخم کوچه‌ای بقراولخانه رسیدیم . سربازی درروی حصیری نشسته ومشغول زمزمه سرود محلی خود بود چون مارا دید بفانوس کش امر کرد که جلو بیاید واسم شب را بدهد فانوس کش هم که از مستخدمین قونسولخانه بود اعتنائی باونکرد وجواب داد تو بایدجلو بیائی نه من . سرباز چون اورا شناخت گفت بسیار خوب برو .

درایران غالب کارها باخواندن سرود ونغمه انجام میپابد . درخاطردارم که بنائی مشغول ساختمان بود . دربالای دیوار باخواندن آواز خشت و گل میطلبید وبا آهنگ مخصوصی میگفت پسرجان گل بیار ... وبدیگری میگفت جان من نیمه بده گاهی هم زمزمه کنان بکارگران زیردست خودرا دعا میکرد مثلا میگفت : پسرجان خدا تورا قوت دهد ... وبدیگری میگفت : باباجان امیدوارم پیری برسی وغیره ...

زورقچیان دربندر وحمالان درانبارها وصنعتگران دردکانها غالباً باخواندن سرود وآواز بکار خود اشتغال دارند وعقیده دارند که کار را باید بانشاط انجام دادتا احساس خستگی کمتربشود .

مقبرهٔ خواجه ربیع

۸ سپتامبر - یکی ازگردشهای سودمند ونشاط آورماسیاحت مقبرهٔ خواجه ربیع بود . پس از عبور از کوچه ای که از دو طرف دیوار های بلندی داشت بدر مقبرهٔ بسیار زیبائی رسیدیم که مرد مقدسی درآن مدفون است . ازقرارمعلوم این مدفون درموقع حیات مریدفداکار والله حضرت رضا (ع) بوده است . قبراودر وسط محوطه بنا واقع شده ودارای پوشش چوبی است که با قالب بطرز خوش نمائی منبت کاری شده است و شاید در زیر این پوشش کاشیهای نفیسی وجود داشته باشد . چون ما اشخاص نجسی بودیم نتوانستیم بدرون مقبره وارد شویم وفقط از نزدیك دربتماشای آن پرداختیم . اما متولی مرد مهربانی بود وبما اجازه داد که دوربین عکاسی رادر آستانه مقبره قرارداده وازجاهای

لازم عکسی بگیریم .

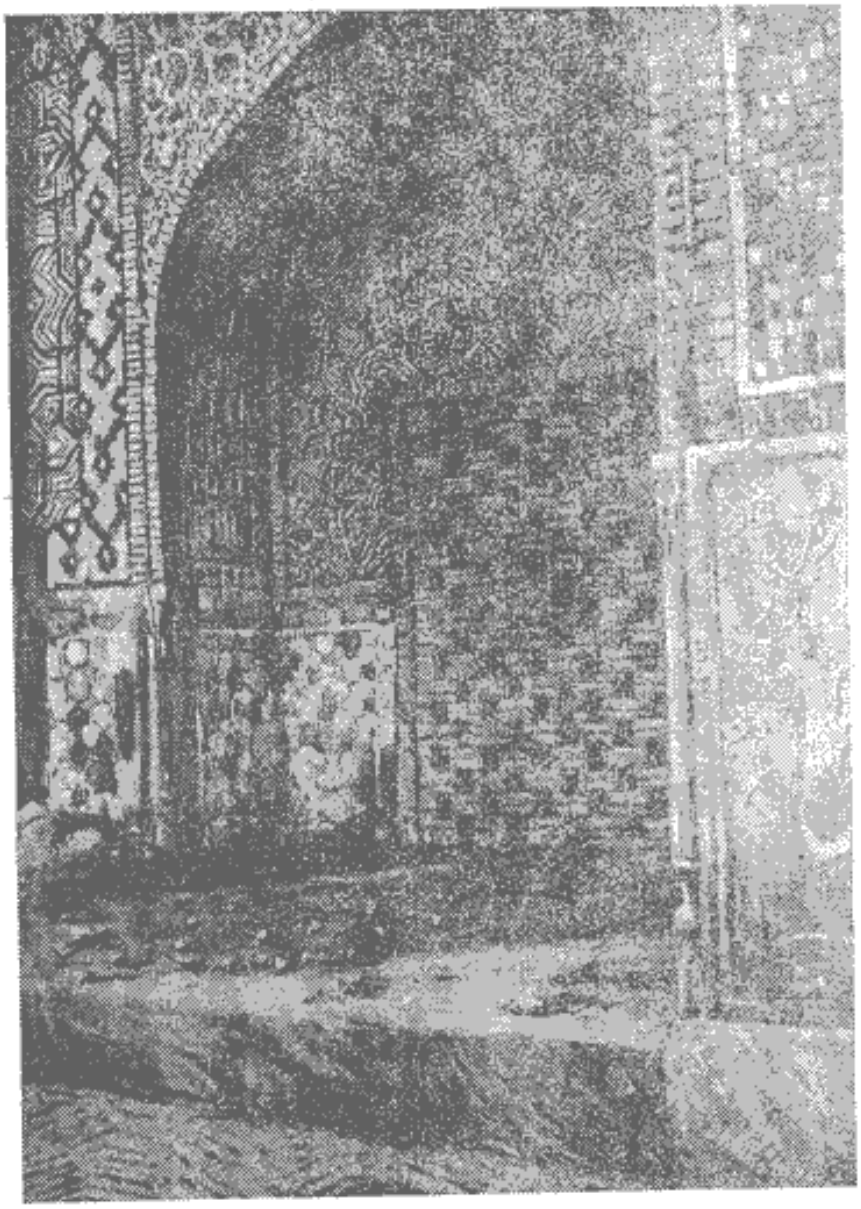

یکی ازدرهای مقبرهٔ خواجه ربیع

درزوایای مدخل ستونهائی است که ازسنگ ممتازی تراشیده شده وسر ستونها بشکل لانه زنبوری است . درهزارهٔدیوارهای داخلی بناکاشیهای بسیارنفیسی دیده میشودکه نقش‌های بسیار زیبائی درآنها بکار رفته است ولی باید اعتراف کنیم که پرستار این بنای بی‌نظیرنتوانسته است ازتبدیل‌پاره‌ای ازاین کاشیهای ظریف بسیار زیبای هشت ضلعی که دارای نقش‌های جالب توجهی هستند به پول خود داری نماید زیراکه معلوم است آنها را ازدیوارهاکنده‌اند .

این مقبره درمیان باغ باصفاونشاط آوری واقع شده ونهری که دارای آب صاف وبی آلایشی است ازمیان این باغ عبور میکند وجابجا شعب کوچکی از آن جدا شده وازچهار حوض که دراطراف مقبره واقع شده عبور مینماید وبر صفا و طراوت باغ می‌افزاید .

این بنارا شاه عباس کبیر درروی یك ساختمان قدیمی بوجود آورده است . از بیرون هم دیوارهای آن از کاشیهای بسیار نفیسی پوشیده شده وطاقچه‌ها وطاقنماهائی دارد که مسلماً با کاشیهای اعلائی مزین بوده ومتأسفانه امروز جای آنها خالی است یعنی بمرور ایام آنهارا کنده‌وفروخته‌اند،ظرافت‌وزیبائی این کاشیهای منقش‌را نمیتوان باقلم توصیف کرد .

این کاشیها بارنگهای مینائی بنفش وسفید وآبی نقاشی شده وازحیث زیبائی وظرافت باندازه‌ای دلربا وجالب نظرهستند که درخاطر بیننده تأثیری‌فراموش نشدنی باقی‌میگذارند. دراطراف گیلوئی سقف هم کاشیهای ستاره‌شکلی بااستادی ومهارت بکار رفته وخطالرأسهای این بنای عالی نیزباستونهائی ازسنگ سیاه وسرستونهائی بشکل لانه زنبور تزیین یافته است .

مسافرت باپست

۹ سپتامبر ـ اکنون صحبت ازحرکت بمیان آمده ولی در ایران چنین معمول است که باید مدتی راجع بمسافرت صحبت کرد تابوقوع پیوندد،بعلاوه‌بستن قرارداد حمل و نقل بار ولوازم سفرهم با متصدیان چاپارخانه خالی ازاشکال نیست .

درچاپارخانه انواع وسایل نقلیه درمیان حیاطی درهم‌ریخته بود وبما اجازه دادند که‌یکی‌از آنهارا انتخاب کنیم . مسافرینی که دارای مقامی باشند اغلب با دلیجان یاکالسکه مسافرت مینمایند . دلیجان دارای دوقسمت است،درقسمت جلو نیمکتی دارد که مسافرین درروی‌آن می‌نشینند وقسمت عقب‌مخصوص نشستن نوکران‌وجای باراست . مقداری ازلوازم مسافرین راهم دربالای بام آن می‌بندند، نرخ‌حمل ونقل بار معین نیست وبسته بمیل رئیس چاپارخانه است . عموماً هرمسافری حق دارد۱۵

کیلو بار که مقدار بسیار کمی است همراه داشته باشد، بدیهی است در کشوری که باید

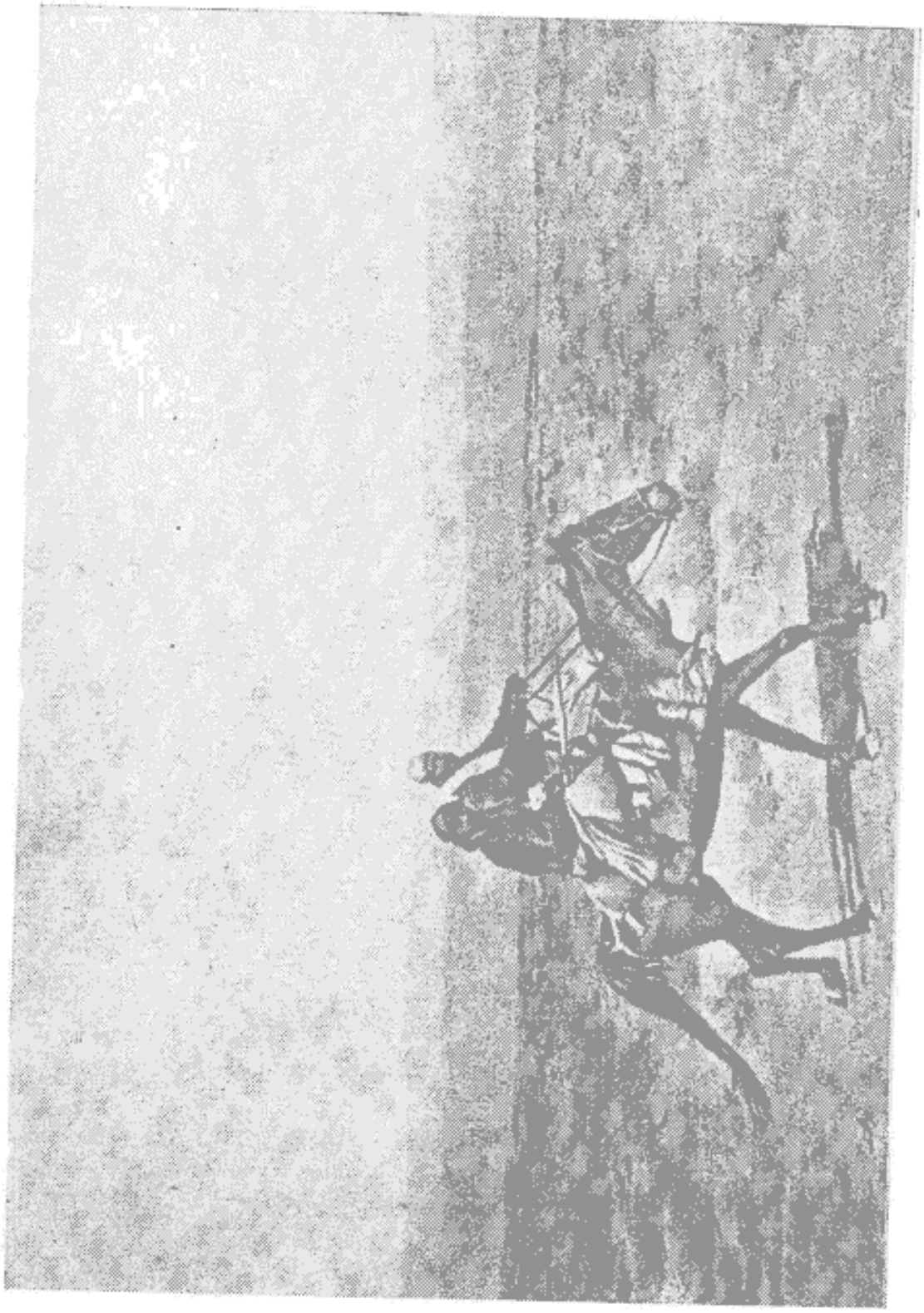

زن و شوهری که بزیارت میروند

علاوه بر اغذیه چادر و تخت‌خواب و سایر لوازم سفر را همراه برده ۱۵ کیلو بار کافی نیست.

درهرحال ماپس از سان دیدن ازاین وسایل نقلیه کالسکه‌ای را انتخاب کردیم که

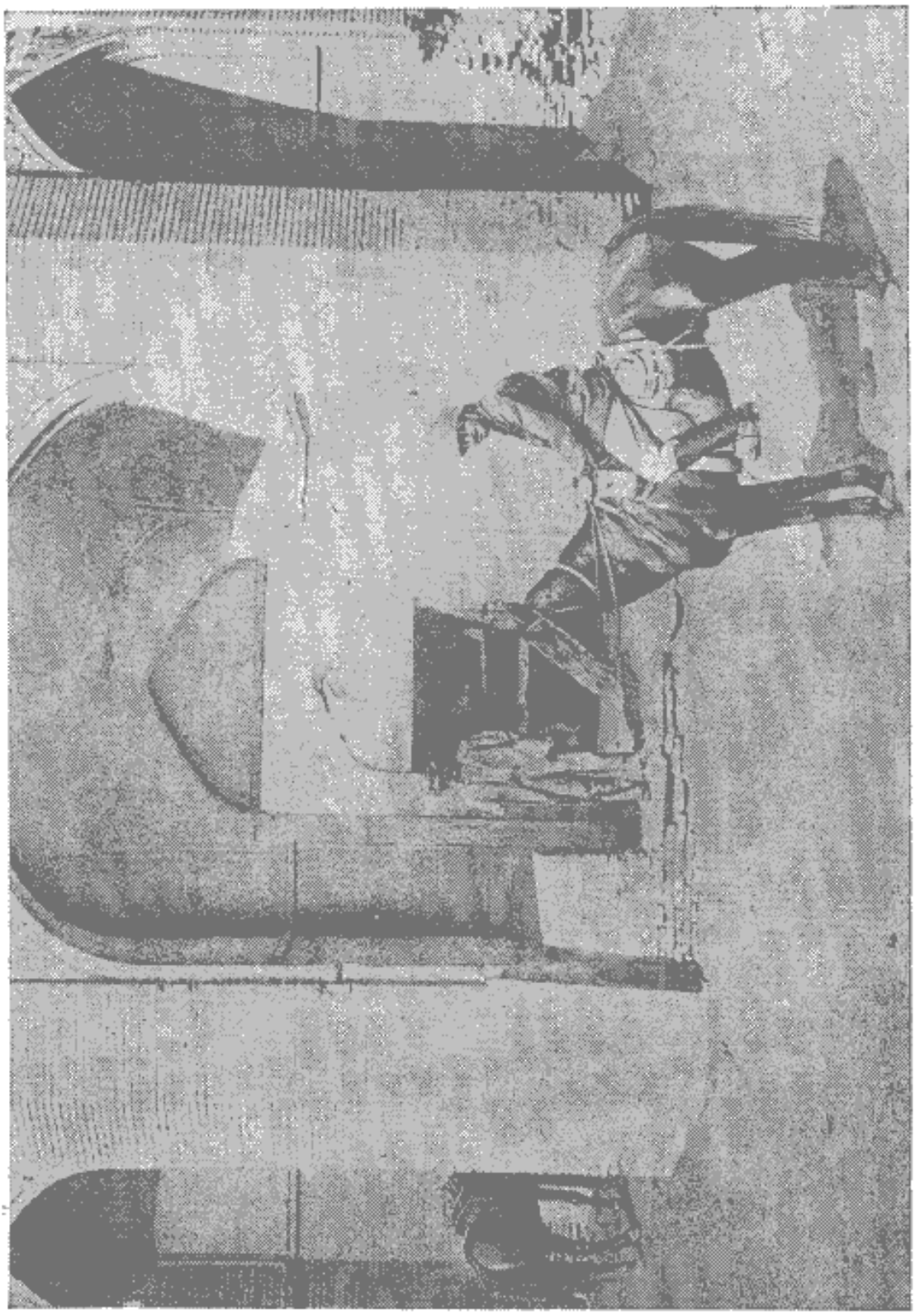

درورودی مقبرهٔ خواجه ربیع

شاید درزمانهای پیشین روزهای خوشی رادیده ودرخیابان شانزلیزه پاریس در گردش

بوده واکنون باینحالت فلاکت بار افتاده است وچرخهای آن روبخرابی گذارده وما بیم داشتیم که شاید نتواند ازشهرمشهد خارج شود بااین حال بهتر ازاین کالسکه وسیله نقلیه دیگری دراین جاوجود نداشت . رئیس چاپارخانه بما وعده دادکه چرخها

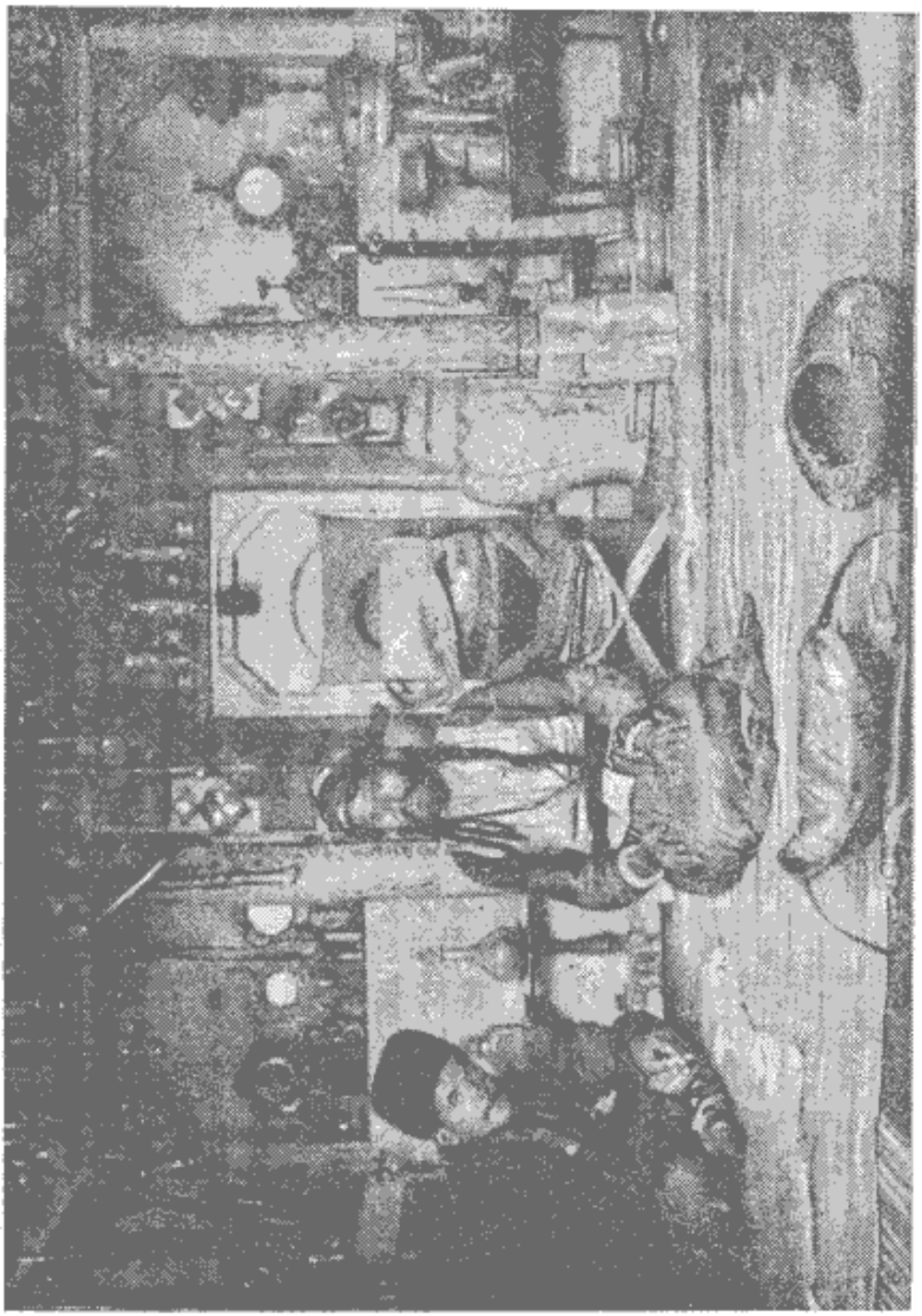

خانهٔ درویش آنتیك فروش درمشهد

را بانوارهای آهنی محکم خواهدبست و گفت طوری آنهارا تعمیرمیکنم که کالسکه

بتواند چهل دفعه مسافت بین مشهد وتهران راطی کند،البته گفته او مانند یک اصل کلی بود که میبایستی دراطراف آن زیاد بحث کرد .

باری مانتوانستیم دراینشهر اشیاء آنتیك زیادی بدست آوریم فقط یك تکه پارچه قدیمی بمن نشان دادند که متعلق بقرن پانزدهم بود وباسوزن وابریشم ۵ نفر آدم را درروی آن بطور برجسته نمایش داده بودند .

این تکه پارچه بهترین چیزی بود که من توانستم دراین شهر بدست آورم . صاحب آن ازمن پول نخواست وراضی شد که آنرا بادوربین سفری من معاوضه نماید.

شهرخراب طوس وقتیکه سیاحان طالب اشیاء آنتیك بمشهد وارد میشوند آشنایان و دوستانشان بآنها توصیه میکنند که بشهرخراب طوس بروند و آثار قدیمی آنرا ببینند و اطمینان میدهند که اگر مختصر کاوشی در آن خرابه‌ها بعمل آید کاشیهای طلائی رنگ بسیار خوبی اززیرخاك بیرون میآید . من هم نظر باین توصیه به طوس رفتم وبدیدن این شهرقدیمی وتاریخی خرابه‌هائی که اروپائیان آنجارا میهن فردوسی شاعر بلند قدر ایران میدانند نائل گردیدم . خرابه‌های طوس تقریباً درفاصله ۲۵ کیلومتری شمال‌غربی مشهد واقع شده است . محیط این شهر درقدیم هفت کیلومتر بوده وهنوزهم بقایای برج وبارو واستحکاماتی که دراطراف آن بوده دیده میشود . درزاویه‌شمال‌شرقی خرابه ارکی دیده میشود که بسیار بلند بوده ولی اکنون خراب شده وارتفاع آن باندازهٔ ارتفاع سایردیوارهائی است که برجای مانده است .

برج نقاره خانه تنها اثری که ازاین شهرقدیمی برجای مانده گنبدیست که شاید متعلق بمسجدی بوده ولی اکنون بعمارت نقاره خانه معروف است . پاره‌ای از مورخین این بنا را مقبرهٔ فردوسی تصور کرده‌اند ولی اشتباه کرده‌اند زیرا بنابرقول سیاحانی که دراواسط قرن نوزدهم بسیاحت این شهر قدیمی رفته‌اند مقبره فردوسی شاعر والامقام ایران در فاصله کمی درسمت جنوب نقاره‌خانه واقع بوده ولی درسال ۱۸۸۰ اثری ازچنین بنائی در آنجا نبوده است وبجای آن گندم کاشته بودند

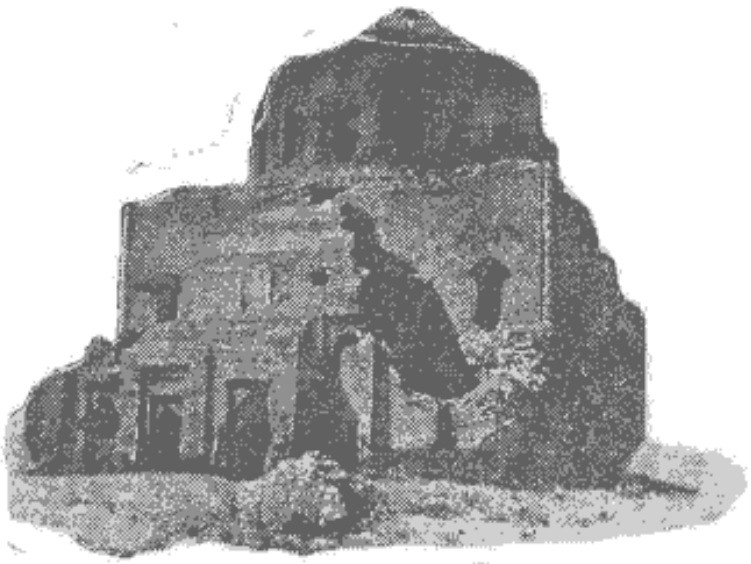

نقاره خانه درطوس

پل طوس و داستان ساختمان آن

علاوه بر بنای نقاره‌خانه پل محکم وقشنگی هم درروی کشف رود واقع شده است . کشف رود ازپائین این شهر قدیمی عبور میکند راجع بساختمان این پل داستان جالبی ذکرمی کنند . میگویند محمود غزنوی نسبت باین شاعربزرگ بدرفتاری کرد ودر صدد آزار او بر آمد بطوریکه فردوسی مجبور شد که ازدربار اومحرمانه فرارکند و بشهرطوس مولد خود برود . پس از مدتی محمود از کرده پشیمان شد وبرای جبران بدرفتاری خود چندین شتررا طلا بار کرده و برای فردوسی بطوس فرستاد،متأسفانه وقتی این کاروان بطوس رسید که جسد فردوسی را برای دفن ازدروازه بیرون میآوردند بنابراین بارهای شتران را بخواهراو تحویل دادند ولی آن زن بلند همت این طلاها را برای استفادهٔ خود بکار نبرد وبمصرف ساختن این پل ومجاری آبیاری رسانید تا وسایل آسایش ورفاه سکنه شهررا فراهم سازد .

سان دیدن قشون درمشهد

۱۰ سپتامبر ـ من وظیفه خودمیدانم که دراین جاازمهمان نوازی رئیس گمرك سپاسگذاری نمایم زیرا که او دراین چندروزه درباغ باصفائی ازما پذیرائی نمود. این باغ بسیارخرم ونشاط آور است ، انواع نباتات و گلهائی که میتوان تصور کرد دراین جا موجود است . استخر

و جویبارهای متعددی دارد که اشجار و گلهای زیبای گوناگون را آبیاری میکنند.

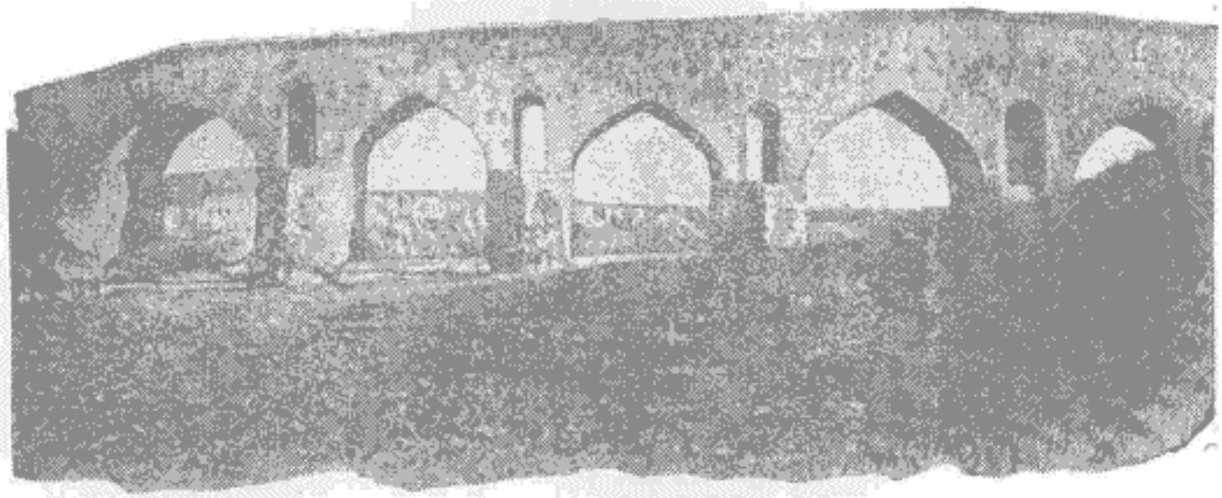

پل طوس

متأسفانه مانمی‌توانیم مدت زیادی دراین باغ بمانیم‌وازتماشای نباتات‌و گلها و آسمانی که درصافی بی‌نظیر است لذت کافی ببریم زیرا امروز مجبور هستیم باشهرمقدس مشهد توديع نمائیم و بنابراین باید زودتر ازاین باغ بیرون برویم وبتهیه مقدمات سفر بپردازیم وجادهٔ خراب مشهد بتهران رادرپیش بگیریم.

چنین مینماید که امروز صبح تمام قشون مقیم در شهررا بافتخار ما برای رژه مجهزو آماده نموده‌اند،سربازانی که درپست‌های‌خود پراکنده بودند وما شب گذشته فعالیت آنهارا درحفظ امنیت شهرمشاهده نمودیم دسته دسته بمیدان بزرگ وارد میشوند و آنهائی هم که بجای گرفتن حقوق دولتی اجازه دارند درشهر بکسب و کار مشغول شوند همه‌امروز از کار دست کشیده واجباراً برای‌ان‌حاضرشده‌اندو باصدای طبل وشیپور باصفوف‌منظم حرکت‌میکنند.جمعیت زیادی هم از زن ومردبرای تماشا بطرف میدان هجوم آورده‌اند.

حمامهای عمومی

در فاصله کمی ازمیدان یك حمام عمومی است که بسهولت میتوان بوجود آن پی‌برد.درسردر این حمام‌نقاشی نامطلوبی دیده میشود که در آن جنگ رستم نامدار پهلوان قدیمی ایران را بادیو سفید که مغلوب اوشده است نمایش‌داده‌اند.

معمولا درسردر تمام حمامهای عمومی این نقش موجود است. جمعیت زیادی که برای تماشای مشق سربازان آمده‌اند درجلوی این حمام ایستاده یا نشسته‌اند .

علامت دیگری هم هست که بخوبی حمام را نشان میدهد و آن لنگهای قرمز رنگی است که ازبیرون حمام ببدنه دیواررردیف بهم بسته و آویخته‌اند. حمام عمومی غالبا کثیف است وواجبی زیادی برای ستردن موی بدن در آن بکار میرود . درروی آب خزینه موها مانند خس وخاشاکی که درروی دریا دیده میشود درسطح آب موج میزند واغلب ببدن اشخاص دیگر میچسبد. آب خزینه‌را خالی نمیکنند و فقط در فاصله هشت تاده‌روز آب تازه‌ای درآن وارد میکنند و کف صابون ومواد کثیف آنرا میگیرند. اشخاص ثروتمند که طالب نظافت وپاکی باشند ازرفتن بچنین حمامها خودداری میکنند .

حمامهای زنانه

پاره‌ای از این حمامهای عمومی در اوقات معینی بمردان یا زنان اختصاص دارد ولی حمامهای دیگری هم هست که فقط مخصوص زنان یامردان میباشد. یکی ازتفریحات عمدهٔ زنان ایرانی رفتن بحمام یا بقبرستان است، درواقع این دوجارا برای آنان بمنزلهٔ باشگاه ومحل تفریح و ملاقات است وقسمت زیادی ازوقت خودرا دراین دومحل بکشیدن قلیان وخوردن آجیل وشیرینی وصحبت کردن میگذرانند .

حنا بندان

زنان درحمام قسمت زیادی ازوقت خودرا صرف رنگ کردن گیسوان وابروان و کف پا وسرانگشتان میکنند وبا حنا آنهارا برنگ نارنجی درمیآورند. گاهی هم باحنا اشکال غریبی مانند درختان و حیوانات وستاره‌ها درروی بدن خود نقاشی میکنند .

این تزیینات درزیرلباس پنهان نمیماند زیرا که پیراهن آنها طوریست که سینه و قسمتی از شکم را نمی‌پوشاند .

وقتیکه خانم متشخصی وارد حمام میشود معمولا خدمتکاران درموقع ورود بدر اول چند دانه گردو درزیرپای اوقرار میدهند تاباپاشنه کفش بشکند . وهمینکه

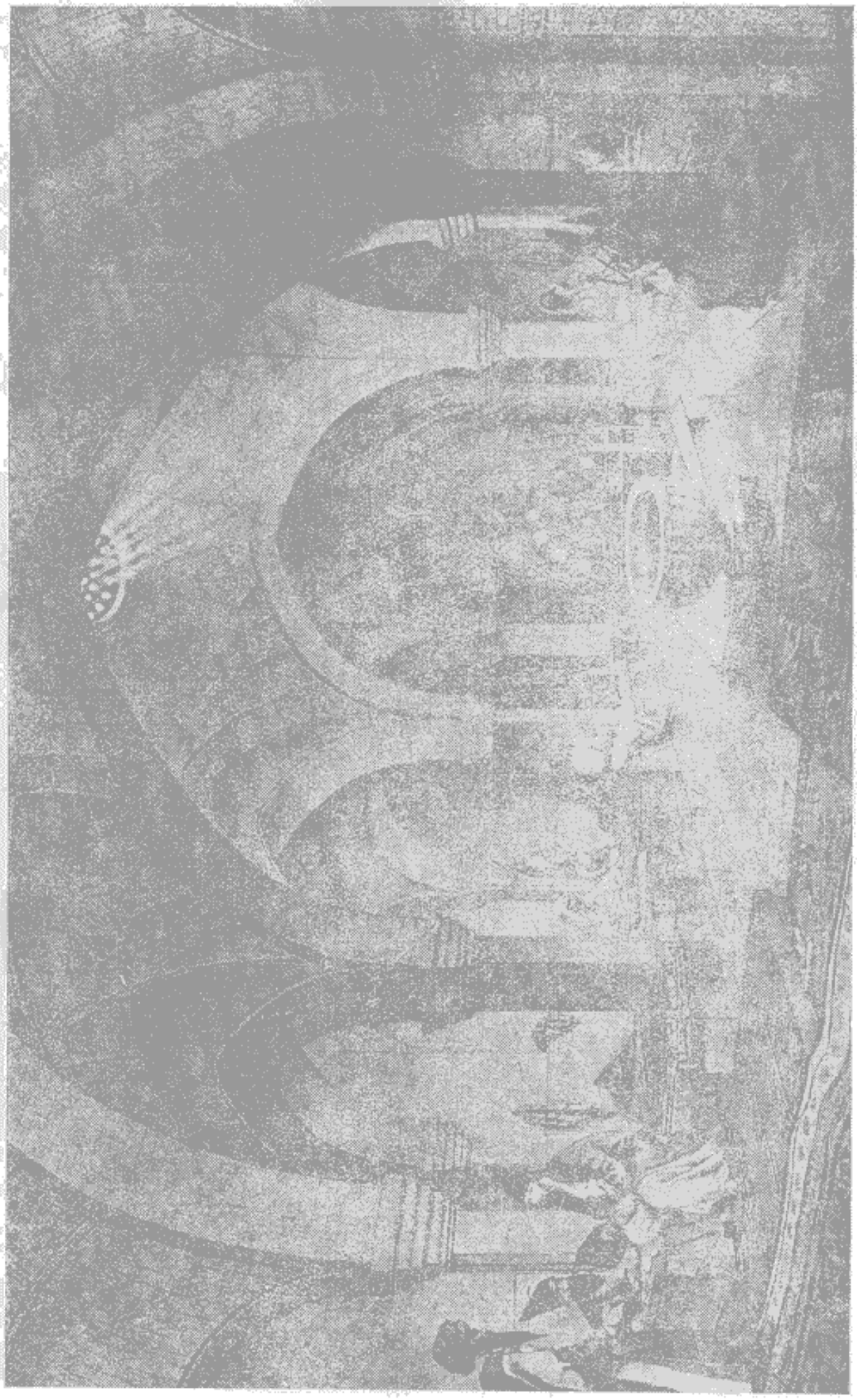

منظرهٔ داخلی یک حمام ایرانی از آلبوم فلاندن و کست (۱۸۴۳-۱۸۴۵)

داخل حمام شد در بالای سکوی سنگی که در کنار حوض است روی قالیچه‌ای می‌نشیند

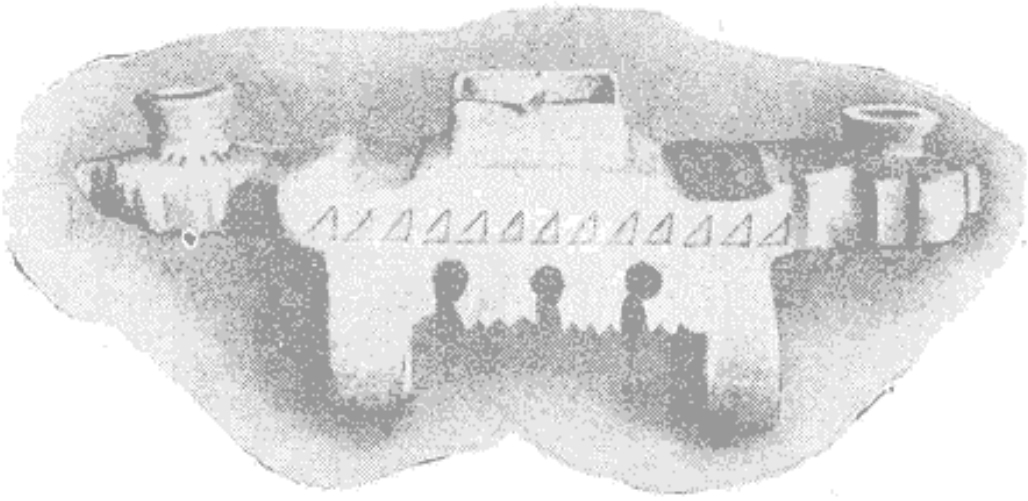

سنگ حنابندان از سنگ مرمر کار قرن ۱۸ (کلکسیون مؤلف)

تا خدمتکاران لباس اورا از تنش در آورد

ستردن مو

مردان وزنان برای ستردن مو یکنوع گل مخلوط ازمواد مختلف که آنرا نوره میگویند درحمام بکار میبرند،یکی از اجزاء نوره زرنیخ است که در فاصله چند دقیقه موهارا بکلی ازبدن زایل میسازد .

حمام عمومی دارای دوقسمت است درقسمت اول سکوهای سنگی عریضی است که درروی آنها نشسته ولباسهای خودرا ازتن درمیآورند وبعد لنگی بکمر بسته وارد قسمت دوم میشوند که در آن خزینه آب گرم واقع است .

طریقهٔ استحمام

ابتدا مردان درخزینه آب گرم داخل میشوند وپس ازمدتی بیرون آمده در روی سنگفرش کف حمام درازمیکشند، بلا فاصله دلاك میآید وباطاس مقداری آب گرم روی بدن آنها میریزد بعد سرمشتری رادروی زانوی خود گذارده ریش وسبیل اورا حنا میبندد.مشتری باید مدتی بخوابد تا حنا رنگ خودرا پس دهد پس از چندی دلاك دوباره بسروقت او میآید وریش وسبیلش را میشوید وبدن اورا باصطلاح خودشان مشت ومال میدهد وبعد باکیسه خشنی بدن مشتری راکیسه میکشد وپس ازکشیدن کیسه چندین بار بدن اورا لیف وصابون میزند وچون این عملیات انجام یافت مشتری مجدداً وارد خزینه میشود وخودرا در

آب گرم میشوید وهروقت میل کرد ازخزینه بیرون میآید. دراینوقت باز دلاك میآید وسه لنگ خشك برای او میآورد. مشتری لنگ تررا ازخود جداکرده و یك لنگ

نقش سردرحمام

خشك را بکمرمی‌بندد ویکی هم روی شانه میاندازد وسومی را بدور سرمیپیچد و دوباره وارد قسمت اول میشود. دراین جا نیزشاگرد حمامی اورا مشت ومال‌میدهد

وسرانجام لباس میپوشد وپولی باستاد حمامی می‌دهد وازحمام بیرون میآید .

نظر باینکه سوخت گران است حمامهارا باخار و کاه وپهن خشك واستخوانهای حیوانات گرم میکنند بنابراین دراطراف حمام همیشه بوی ناخوشی بمشام میرسد، آب حمام هم درجهٔ معینی ندارد گاهی سرد است و گاهی بطوری گرم میشود که قابل تحمل نیست .

صنایع مشهد

شهرمشهد ازنقطه نظرتجارتی مرکز بسیار مهمی است ولی صنایع محلی کمتر در آن دیده میشود . مسگران دیگهای بزرگ وکوچك وظروفی ازمس بادست بوسیله چکش و سندان درست میکنند . سرقلیان مسی نیزمیسازندکه اطراف آن محکوك وبا دانه‌های کوچك فیروزه مزین شده است.زوار ازاین سرقلیانها زیاد خریده وبعنوان ارمغان همراه میبرند .

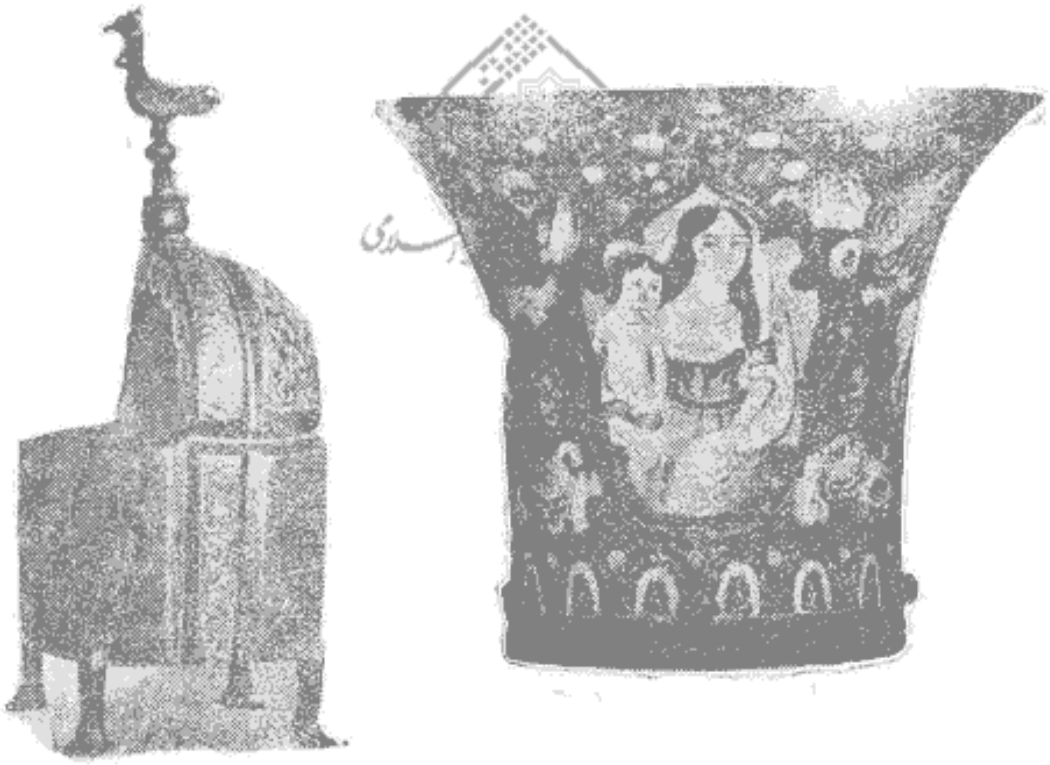

سرقلیان طلای فیروزه نشان ومجمر برنجی که با نقره زینت‌یافته ودارای خط کوفی است
کارقرن۱۸ (کلکسیون مولف) کارقرن۱۴ (کلکسیون مولف)

یکنوع شمعدانی هم ازمس می سازندکه ترکیب خوبی ندارد معهذا خریدار زیادی دارد زیراکه مؤمنین ازبکاربردن اشیائی که با دست فرنگیان ساخته شده

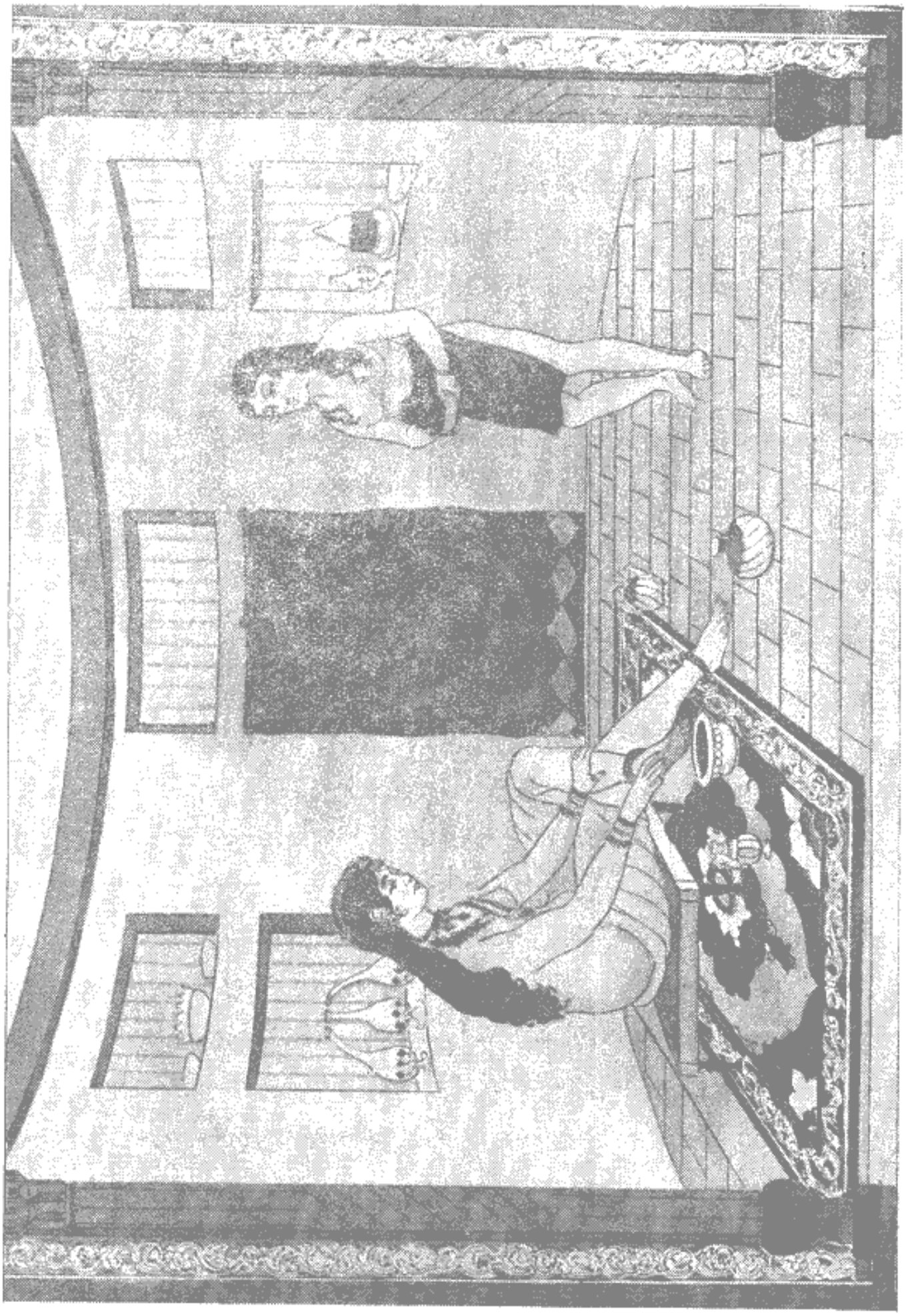

حمام زنانه

اجتناب مینمایند .

فرشی که درمشهد بافته میشود چندان لطیف و مطلوب نیست معهذا صنعت فرش بافی درآنجا رونقی دارد ، این فرشهارا بادستگاهی میبافند که ۲/۵ تا ۳ متر عرض و٤ تا ٥ مترطول دارد ، دراین فرشها پشم پائیزی بیشتر بکار می رود. بهای این فرشهارا باذرع مربع معین میکنند . اغلب این فرشهارا تجار صادر کننده خریده و باسلامبول میفرستند که از آنجا باروپا وامریکا حمل میشود .

کارخانهٔ دخانیات

دراین شهر سه کارخانه کوچك سیگارسازی موجود است . سیگار دراین ایالت زیادمصرف میشود . توتون را از گیلان بمشهد میآورند ، مدت چند سال است که در حوالی مشهد هم کشت توتون معمول شده است .

زرگران و نساجان

در شهر مشهد زرگرها انگشتری های درشتی درست میکنند که حلقهٔ آن نقره و نگین آن فیروزه است و گاهی برای ارزانی نگین آنهارا ازبلور درست می کنند و آنهارا الماس نما میگویند .

صنعت نساجی هم درمشهد رونقی دارد . نساجان پارچه‌های مطلوبی با دست میبافند که بیشتر بنواحی ماوراءبحرخزرصادر میگردد و بمصرف لباس ترکمانان میرسد ،شالهای مشهد و الیجه آن معروف است .

درمشهد تقریباً ۲۰۰ دستگاه دستی برای بافتن پارچه های ابریشمی موجود است .دراین پارچه‌ها رنگ قرمزوسبز بیشتر بکارمیرود .

پارچه‌های پشمی بافت مشهد دوقسم است : قسم اول را هفت رنگ میگویند که باموی بزیاپشم میش بافته میشود وقسم دوم‌را اسلامبولی مینامند زیراکه بیشتر برای مصرف لباس باسلامبول صادر میگردد . رنگ این پارچه‌ها تقریباً مطابق سلیقهٔ اروپائیان است .

فصل چهارم ـ ازمشهد بنیشابور

حوالی مشهد ـ مسافرین مسلح ـ زنان درمسافرت ـ شریف آباد ـ صراف محبوس ـ برخورد بیك‌شخص اعیان ـ آفتابگردانها ـ زوار کربلا ـ حسن آباد ـ استعمال حنا ـ بطرف قدمگاه ـ مسجد قدمگاه و بازار ـ کولیها ـ ورود بنیشابور ـ نیشابور درزمان قدیم ـ تاریخ نیشابور ـ چاپارخانه ـ ملاقات صراف ـ دفترصراف و آزمایش پولها ـ بازارهای نیشابور ـ طرز نمدمالی ـ دکانهای آشپزی ـ درویش ـ فسخ معامله ـ یکی ازتجلات عزاداری ـ علامت قهوه‌خانه ـ داستان صراف وشاه ـ حوالی نیشابور .

اکنون برای حرکت بسمت تهران حاضرشده‌ایم ولی کارهای زیادی داریم که باید قبلاً بآنها سروصورتی بدهیم . برای کشیدن بارها ولوازم سفر باشکالاتی برخوردیم مستخدم چاپارخانه بارهارا دریك قپان ایرانی گذارده ومیخواست آنهارا با اوزان روسی بسنجد وچون ما چنین عملی را خارج ازقاعده میدانستیم ، کار بمباحثه وتهدید کشید . خوشبختانه دراین کشوراغلب منازعات زبانی است و کمترزد وخوردی صورت میگیرد . معهذا مستخدم کار خودرا کرد یعنی وزن مانتوها وچوب دستی وچتروغیره را هم بحساب آورد . بعدازاین تشریفات بما اخطار کرد که نباید بیش از ۱۵ من بار (٤٥ کیلو) درکالسکه بگذاریم و ما مجبور شدیم برای حمل اثاثهٔ لازم ارابه‌ای هم کرایه کنیم تابتوانیم مایحتاج سفررا با خود داشته باشیم . مبلغ ۸۰۰ فرانك هم برای کرایه این ارابه بما تحمیل نمودند .

خلاصه درساعت چهار بعدازظهر کاروان کوچك ما براه افتاد . درموقع خروج

ازدروازه بگدایانی برخوردیم که مارا زائر تصور کرده وبرای سلامتی مادعامیکردند

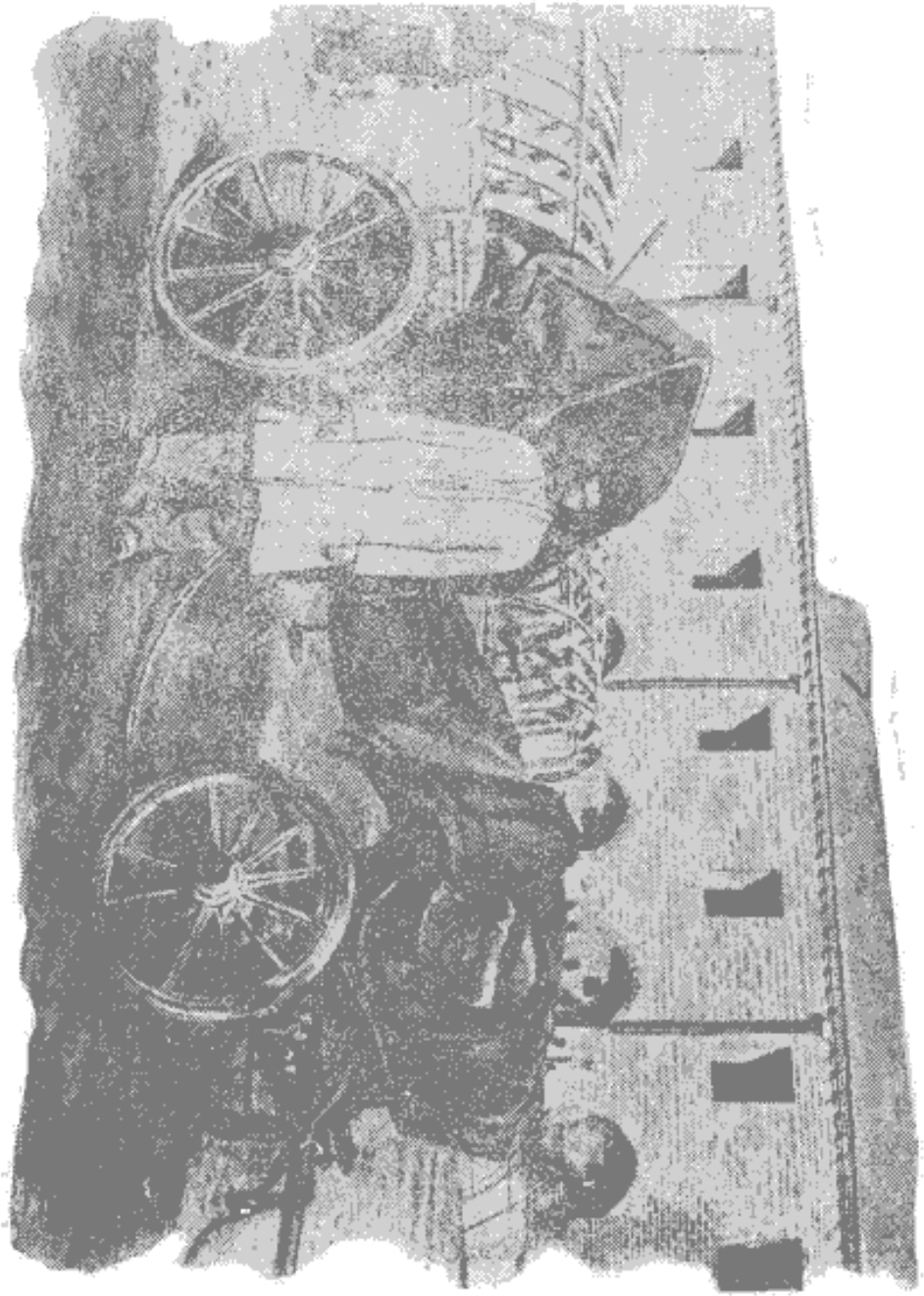

حیاط چاپارخانه وعکس نو کرموسیو سزاری

ماهم چند شاهی بآنها دادیم . پس از خروج از دروازه بدستهٔ دیگری از گدایان برخوردیم که مرکب بود ازپسران واشخاص کور ودرویشانی که تبرزینی دردست داشتند وازما طلب صدقه واحسان میکردند ، بازهم چند شاهی بطرف آنهاانداختیم که در گرد وخاك جاده افتاد. گداهابطرف آنها دویدند وبرای برداشتن آنها بمنازعه

پرداختند.

حوالی مشهد

در کنار جاده کسانی بودند که خربوزه وهندوانه میفروختند. درطرفین جاده حفره‌های عظیمی مشاهده میشد که کوره‌پزان

فروشندگان دوره گرد که نان وميوه ميفروشند

خاك آنها را برداشته و برای درست کردن آجرهٔ نو کرده بودند . پس از عبور از باغهای محصور بدشتی رسیدیم و برای آخرین بار نظری به پشت سر انداختیم و گنبد آستانه را که با

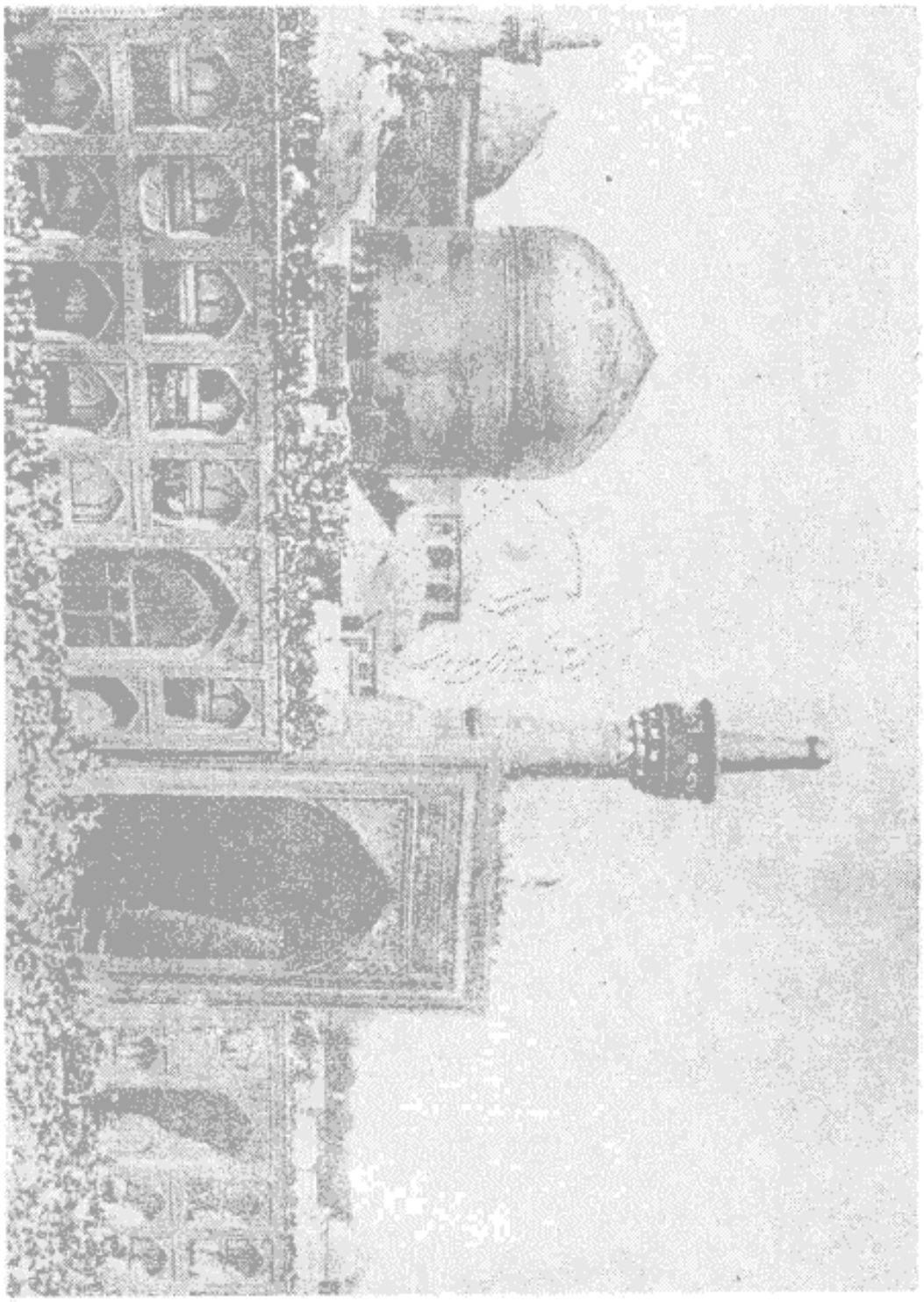

مسجد بزرگ مشهد در روز عاشورا

درخشندگی خاصی جلوه گری میکرد تماشا کردیم . این گنبد مینائی مانند فیروزه

درشتی بنظر میآمد که بادست قهرمانان افسانه‌ای ایرانی تراشیده و پرداخته شده باشد. منار های طلائی گاهی خودنمائی میکردند و گاهی در پشت پرده‌ای که از اشجار تشکیل یافته بود پنهان می‌شدند.

از کنار دوقبرستان عبور کردیم که یکی متعلق بروسها وارمنیان بود و دیگری بآرامگاه ابدی انگلیسها و بلژیکی‌ها اختصاص داشت. این گورستانها دارای دیوارهای گلی بلند و برجهای کوچك بودند وشباهت زیادی بقلاع دفاعی داشتند. بطور کلی هر ساختمان منفردی دراین کشور بشکل قلعه‌های جنگی است و کوچکترین دهکده هم حصار و برجهائی دارد، حتی باغ هم دارای برج وحصار کنگره دار است و شباهت بقلاع استحکامی سرحدی اروپائی دارد.

مسافرین مسلح

جاده‌ای که ازمشهد بطرف نیشابور میرود مانند شاهراه‌های اروپا پرجمعیت است و در هر قدم بکاروانهای بزرگی برمیخوریم که بزیارت مشهد میروند ومعلوم نیست که اینان تجار یا زوار یا مردان جنگی هستند. نظر باینکه ازهم میهنان خود ایمن نیستند همه از تاجر گرفته تاچوپان سرتا پا مسلح هستند. ازطرز لباس و کلاه آنها میتوان تشخیص داد که سکنهٔ کدام یك از ایالات ایران می‌باشند، مثلا شیرازیان کلاه بلند مخروطی شکلی برسردارند برعکس کلاه تهرانیان کروی است، در هرصورت تمام آنها بانواع مختلف مسلح هستند بعضی قمه‌ای پهلو آویخته‌اند که نوك آهنی صیقلی آن درپرتو آخرین اشعهٔ آفتاب میدرخشد طپانچه‌ها و کاردهای بزرگ دسته عاجی هم بکمر بسته‌اند. چپقی هم درکمردارند که گاهی آنرا درست کرده ومیکشند وبهمسفران خود تقدیم میکنند وچپق دست بدست میگردد. علاوه بر این سلاحهای متعدد یك تفنگ هم بوسیله بند چرمی بپشت انداخته‌اند، چون لولهٔ این تفنگها طویل وبسیار سنگین است نمیتوانند با آنها مانند تفنگهای شکاری اروپائی نشانه بگیرند وبهمین جهت است که در سر آنها دو شاخهٔ آهنی یا چوبی قرار داده‌اند که درموقع نشانه گرفتن تکیه گاهی باشد. باروت این تفنگها بوسیلهٔ چاشنی منفجر میگردد وبسا میشود که چاشنی رطوبت دیده ویادر

طی مسافرت مادهٔ درونی آن ریخته ودرموقع لازم باروت را منفجر نمیکند و جای

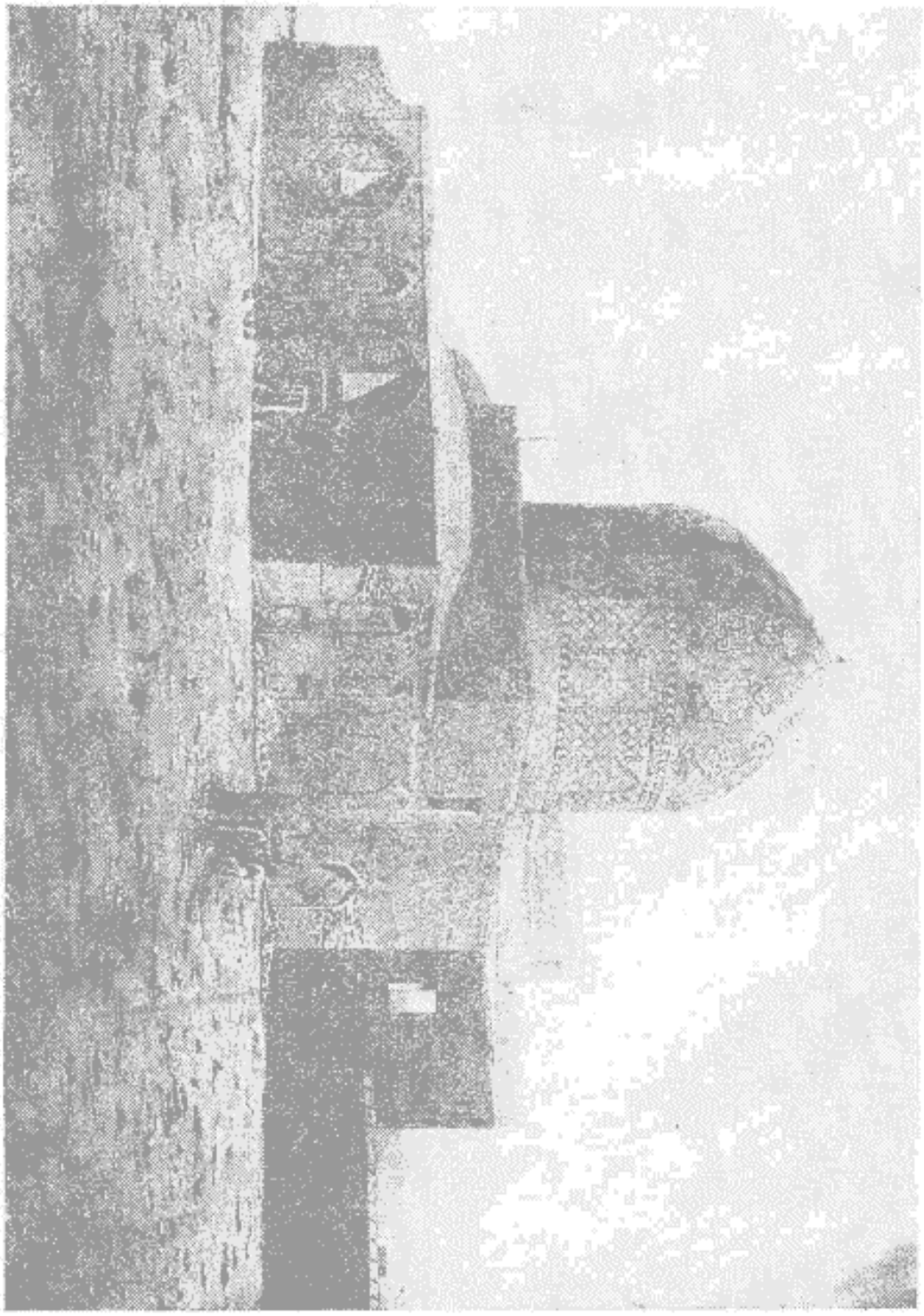

یك مسجد متروك درحوالی مشهد

اینکه آلت دفاعی باشد آهن پاره‌ای بیش نیست. این اسلحه که‌میتوان آنها را اسلحهٔ ماقبل‌تاریخی گفت اکنون بروستائیان تعلق‌دارد واشخاص شهرنشین تفنگهای‌انگلیسی

بکار میبرند که سبکتر ومیدان تیررس آنها هم زیادتر است .

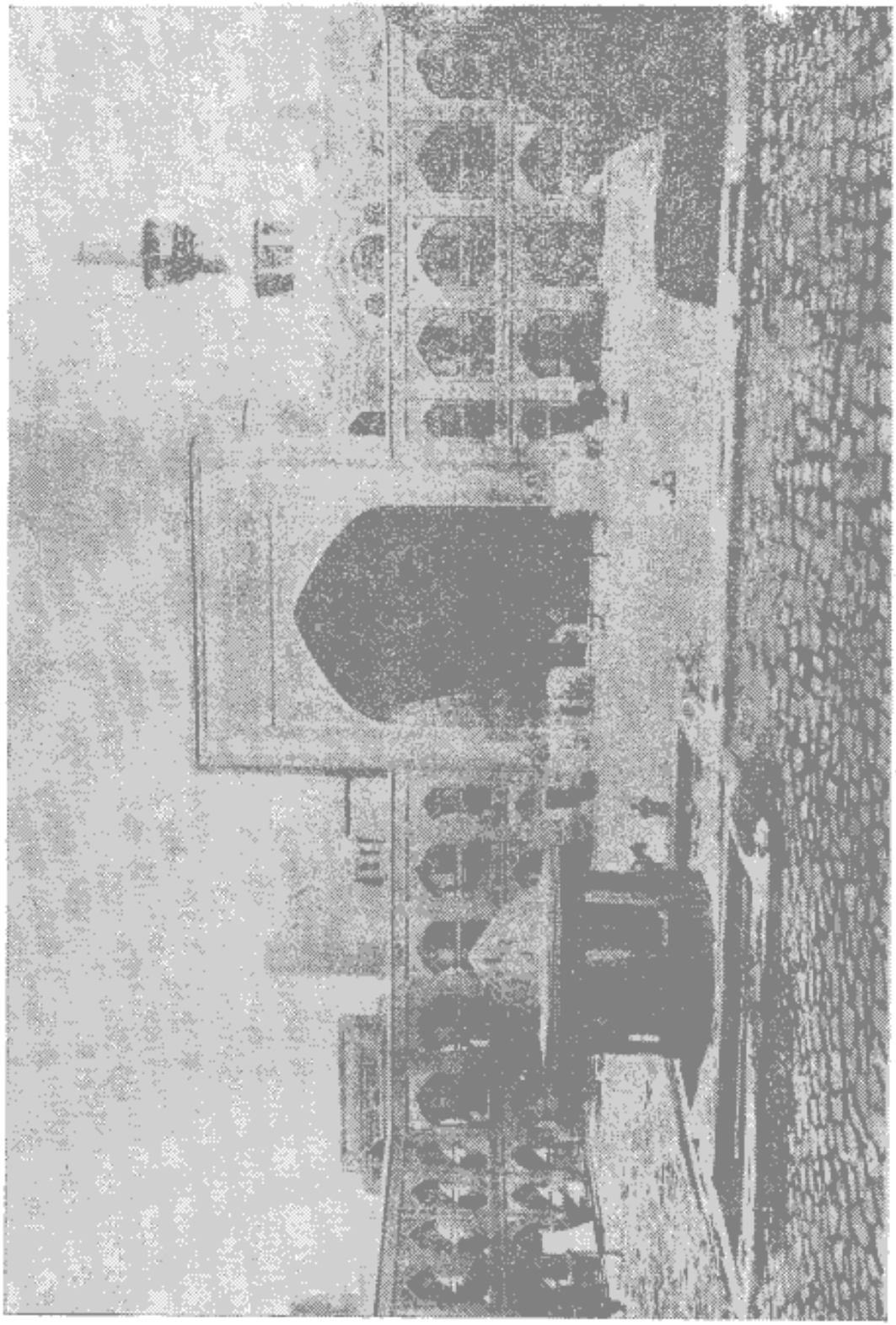

حیاط داخلی مسجد

تفنگ اروپائی بطور قاچاق در این کشور وارد میشود و قاچاقچیان با سود

زیادی آنهارا بفروش میرسانند .

زنان درمسافرت

عدهٔ زنان زائر هم کمتر ازمردان نیست . زنان برروی پالان الاغها نشسته واغلب بچه‌ای هم در جلوی خود نشانده‌اند و کودك شیرخواری هم در بغل دارند ودرزیر پای آنها خورجینی است که لوازم‌سفر در آن جایدارد .

جادهٔ یکنواخت‌است‌وغالباًازمسیل‌هائی‌میگذرد که‌درفصول‌بارانی‌رود کوچکی در آنها جریان دارد وجابجا در آن قطعات سنگ بزرگی دیده میشود که ازکوه جدا شده وسیل آنهارا نقل مکان داده است .

درموقع غروب آفتاب آسمان باالوان گوناگونی خودرا آرایش داد ومدتی مارا محو تماشای خودنمود. گاهی رنگ ارغوانی درزمینهٔلاجوردی آن‌خودنمائی میکرد و گاهی برنگ قفائی درمیآمد ولحظه‌ای قسمتی از آن زراندودمیشد وطولی نکشید که پردهٔ جواهرنشانی بروی‌خود کشید . ستارگان یکی‌بعدازدیگری‌پدیدارشدند و بجلوه گری پرداختند. من اعتراف میکنم که درعمرخود هرگز چنین منظرهٔ زیبائی را در آسمان ندیده بودم . کمی بعد ماه هم بانور سیم آسای خود بآسمان جلوه‌خاصی داد وچنین مینمود که ورود مسافرین‌را باین ناحیه خوش آمد میگوید . قبل‌ازدمیدن سپیدهٔ بامدادی نیزبیابان منظرهٔ عجیبی بخود گرفت، انسان وحیوان‌وبطورکلی هرچه درروی زمین بود مانند سایه روشن تابلوی نقاشی بنظرمیآمد .

باری‌نخستین ایستگاه‌ما پس‌ازمشهد قهوه‌خانه کوچکی بود که بسیار کثیف وپر ازگرد وخاك بود . زوار دراینجا بکشیدن قلیان و تریاك اشتغال داشتند،بعضی هم مشغول آشامیدن چای بودند وپاره‌ای هم هندوانه‌هارا بریده وقطعات آنهارابیکدیگر تقدیم میکردند .

قسمتی ازراه مشهد بشریف آباد صعب‌العبوروخطرناك است. مدیر چاپارخانه محض احتیاط شخصاً درروی نشیمن کالسکه قرار گرفت وبراندگی‌مشغول‌شد. این مرد باکلاه پهن وپرچین خود هیکل مضحکی داشت ومانند شیطان بنظرمیآمد .

متصل بالاسبان حرف میزد وچیزهائی بآنها میگفت ولی اسبان باو پاسخی نمیدادند و یااینکه چون ما کافر بودیم شاید ازشنیدن پاسخهای آنان محروم بودیم .

راه باندازه‌ای سراشیب بود که کالسکه تقریباً بر سر اسبان بطور عمود قرارداشت و گاهی تکانهای سختی بما میداد وما را بطرف آسمان میپراند زیرا که اجباراً بایستی ازروی قلوه سنگهای بزرگی عبور کند که مهندس ایرانی ازبرداشتن آنها خود داری کرده بود . بهرحال شکایت مورد ندارد و جز تحمل سختی چاره‌ای نیست . درچند سال قبل که ما ازاین راه عبور کردیم جاده بقدری خطرناک بود که ناچار پیاده شدیم واثاثهٔ سفررا هم ازدرشکه برداشتیم، بااین حال درنهایت سختی ازاین دامنه بالا رفتیم، دراین جا دویا سه اسب هم اضافه کرد، بودند که شلاق کش آنهارا بطرف بالا میراندند،

شریف آباد

ساعت ۵، ونیم بعدازظهر بشریف آباد رسیدیم . شب رامیبایستی دراین جا استراحت کنیم . چون جای مناسبی در کاروانسرا نبود مارا بخانه‌ای بردند ودراطاقی منزل دادند که دروپنجرهٔ آن شیشه نداشت .

۱۱ سپتامبر - ساعت پنج و نیم از خواب برخواستیم و مهیای حرکت شدیم ، در کاروانسرا اردوی بسیار بزرگی از زوار تشکیل یافته بود . عدهٔ زوار بقدری زیاد بود که علاوه بر کاروانسرا وسعت زیادی ازبیابان اطراف آنراهم اشغال کرده بودند . آنها بادسته‌های پنج یاشش نفری دورهم جمع شده وبعضی هم مشغول وضو گرفتن یا ادای نماز بودند . خانواده‌های ثروتمند چادری برافراشته بودند تا زنان حرمشان از انظار بیگانگان محفوظ باشند وخواجه‌های سیاه پوست نیزبپاسبانی وپرستاری زنان اشتغال داشتند . رویهمرفته عدهٔ زوار دراین جا بچند هزار نفرزن ومرد میرسید .

درمیان این اردوی بزرگ دهقانانی راهم مشاهده میکردیم که شلوار گشادی بپاداشتند، رنگ این شلوارها هم مانند چادر زنان سیاه بود . جابجا هم درمیان این جمعیت عمامهٔ سفید ملائی خودنمائی میکرد . پاره‌ای از زنان هم چاقچورهای سبزی پوشیده و کفشهای بی‌پاشنه‌ای بپا داشتند .

صراف محبوس

درموقع حرکت مستخدم ما باشادی بما خبرداد که عموی او اززندان رهائی یافته است . عموی او صراف بود و در

مشهد بامردم مانند همقطاران خود معامله نمیکرد وبرای تبدیل قران بشاهی و صد دینار سود بیشتری مطالبه مینمود . رئیس نظمیه اورا احضار کرده و گفته بود که باید عایدات خودرا بامن تقسیم نمائی وچون سراف ازدادن رشوه امتناع کرده بود اورا بزندان انداخت ولی بعد دیگران توسط کرده وبادادن وجهی اورا از زندان خلاص کردند .

باری پس از طلوع آفتاب ما ازشریف آباد حرکت کردیم . آفتاب نور افشانی مینمود وصحنه‌های بسیارقشنگی دراطراف ما تشکیل میداد. پس از خروج ازدهکده درفاصله کمی راه‌درمیان محوطهٔ مدوری افتاد که ازهر طرف جبال بلندی آنرا احاطه کرده بود . ازقبرستان کوچك بسیار تمیزی عبور کردیم که نظیر آنرا درجاهای دیگر ندیده بودیم . سنگهای تراشیده‌ای بااشکال منظم روی قبرها افتاده بوداز کنار برکهٔ بزرگی عبور کردیم که پراز آب صاف بودو آسمان چنانکه‌در آئینه‌ای دیده شود در آن منعکس گردیده وصفا وجلوه خاصی بآن داده بود . زواری که دیررسیده بودند در درکنار این برکه منزل داشتند ازاین برکه ببعد راه ازمیان کوهها میگذشت .

برخورد بیك شخص اعیان

ناگهان ازدور گرد وغباری پدیدار شد که‌ورودشخص بزرگی را خبرمی‌داد. چون نزدیك شدیم شخص اعیانی را دیدیم که درمیان سواران خود اسب میراند . درپهلوی او آشپز باشی برروی قاطری که لوازم آشپزی بر آن بار بود نشسته ودردنبال ارباب راه میپیمود درجلوی آقا قوشچی درحالیکه قوشی را بر روی دست‌داشت‌اسب میراند . مابا کمال دقت این هیئت آراسته‌را سان دیدیم .

کمی بعد دور نمای مقابل ماتغییرمنظرداد ورشته جبال دیگری از دور نمایان گردید . تپه‌هائی که از کنار آنها عبور میکردیم ازسنگ‌های بزرگ سیاه‌رنگی مستور شده بودند .

جابجا دردامنهٔ تپه‌ها چشمه‌هائی دیده میشد که دراطراف آنها درختان بید و توت سربر آسمان میسائیدومسافرین ازاستراحت کردن درسایه آنها لذت میبردند .

آفتاب گردان

ایرانیان برای اینکه صورت خودرا از اشعهٔ آفتاب محفوظ نگاهدارند وسیلهٔ خوبی اختراع کرده‌اند . یعنی قطعه‌چرم

مدوری که شکل مطلوبی دارد بکلاه خود نسب نموده‌اند تاصورت ازتابش آفتاب

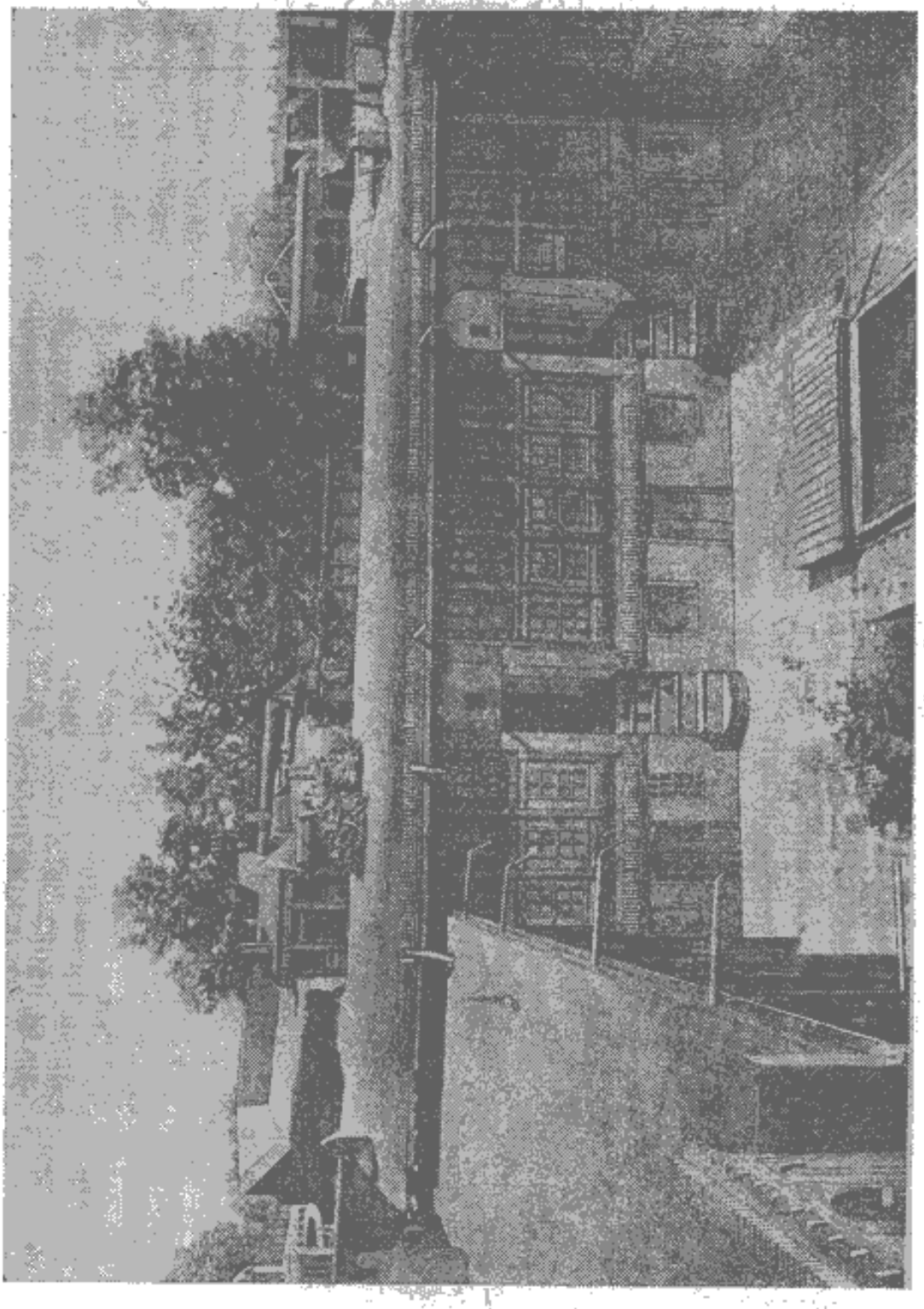

یکی ازخانه‌های اعیانی مشهد

محفوظ بماند ودرمواقع مختلف روز آنرا بطرف آفتاب برمیگردانند مثلا وقتیکه آفتاب درپشت سرمیباشد کلاه خود را میچرخانند تا آفتاب گردان در پشت سر

قرار گیرد .

بطوریکه قبلا هم اشاره کردم از تمام سکنهٔ ایران میتوان نمونه‌ای‌در راه

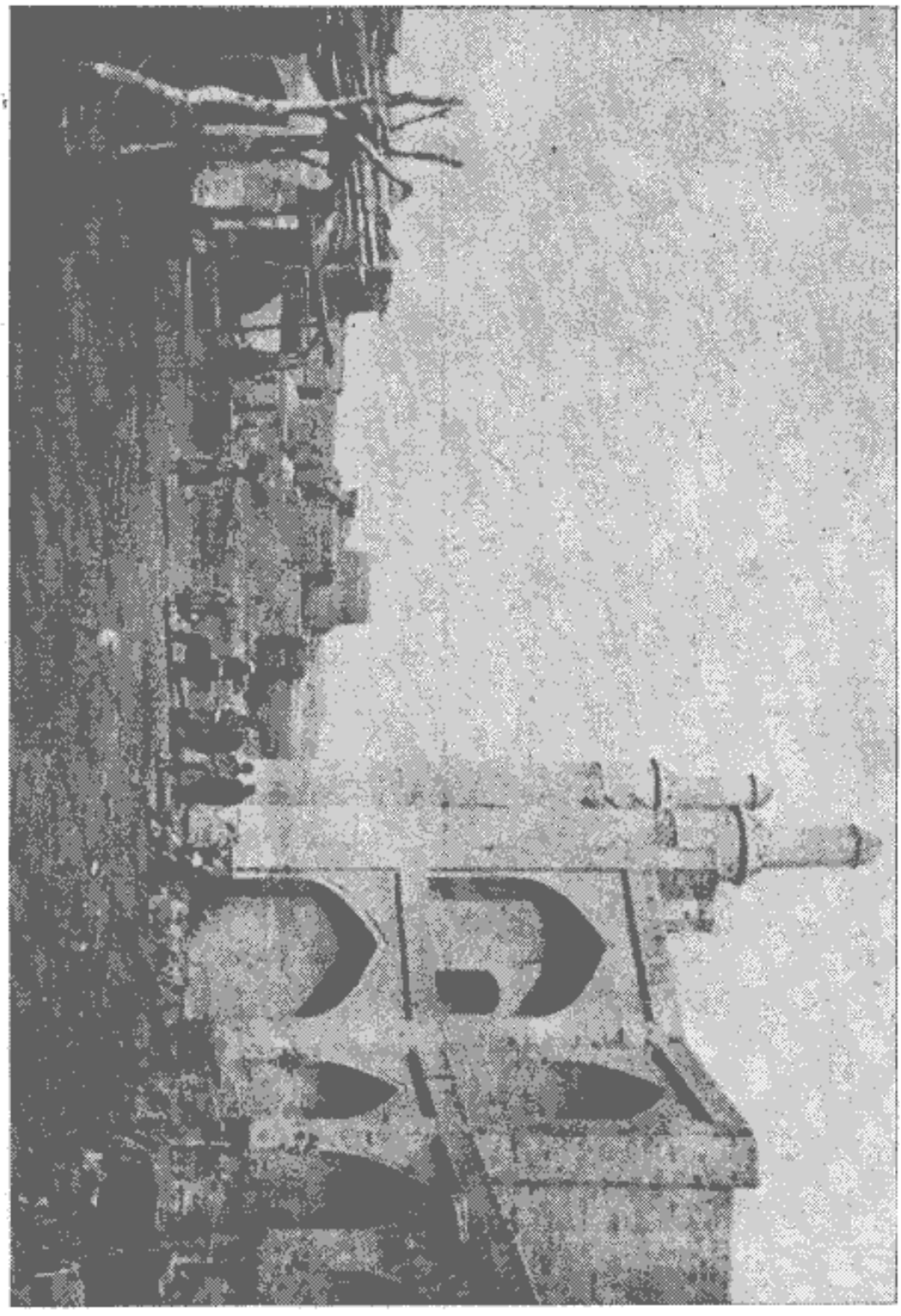

کاروانسرای حسن آباد نزدیك نیشابور

مشهد دید واز طرزلباس آنهارا شناخت که شیرازی یامازندرانی ویا ترك آذربایجانی

هستند، قفقازی‌ها عموماً نیم‌تنهٔ سیاهی پوشیده و بر روی آن کمربند عریض چرمی که با نقره مزین شده بسته‌اند.

زواری که از کربلا مراجعت میکنند

در بین راه بدسته‌ای برخوردیم که مردی بنام چاوش درمیان آنها بخواندن اشعاری با آواز مشغول بود، اینها اهالی خراسان بودند که بزیارت بقاء متبرکه کربلا و نجف رفته و اکنون باوطان خود مراجعت مینمودند. گاهی هم بگاری حامل پست برمیخوردیم که تقریباً ۲۰ نفر زن و مرد درروی محمولات پستی نشسته بودند.

حسن آباد

مقارن ظهر بدهکدهٔ حسن آباد رسیدیم. برای صرف ناهار مارا درجائی منزل دادند که باخشت و گل شبیه بلانهٔ زنبور ساخته شده بود. دراطراف این کلبه درختانی بود که اسبان والاغانرا بآنها بسته بودند نهر بزرگی هم از نزدیك کلبه میگذشت که دراطراف آن درختان بید سربرآورده بودند ومجاری کوچکی از آن جدا میشد تامزارع را آبیاری نماید.

رانندگان هم درپهلوی ما نشسته وچنین وانمود میکردند که ما را درتحت حمایت خود محفوظ نگاهداشته‌اند و برای ابراز محبت چپقی آتش کرده وبما تعارف میکردند وازاینکه ماعذرمیخواستیم که دود استعمال نمیکنیم چندان خوششان نمیآمد. توتونی که دراین چپق‌ها میریزند رنگ زردی دارد ودود آن بسیار تند است ولی اینان بامیل وافری آن دود را می‌بلعند ولذت میبرند.

استعمال حنا

این نکته را هم ناگفته نگذاریم که ایرانیان حنای زیادی بمصرف میرسانند حتی بدن حیوانات خودرا هم باحنا رنگ میکنند. مثلا ستون فقرات اسبان سفیدرا با حنا رنگ میزنند وبا حنا علامت دست خودرا دربدن حیوان باقی میگذارند تامعلوم‌شود که این اسب بچه کسی‌تعلق دارد.

تمام مردم هم اززن ومرد ومخصوصاً پیرمردان حنای زیادی استعمال میکنند، ریش سفیدرا که بروقرواحترام پیران می‌افزاید با حنا رنگ میکنند و انگشتان و کف دست وپارا نیزباحنا برنگ قرمزدرمیآورند.

مردان وزنان غالباً جورابهای پشمی خشنی پا دارند که بانخهای رنگین گل‌و

بته‌ای در آن بوجود آورده‌اند . پاپوش مردان هم اغلب بشکل کفش صندل است که

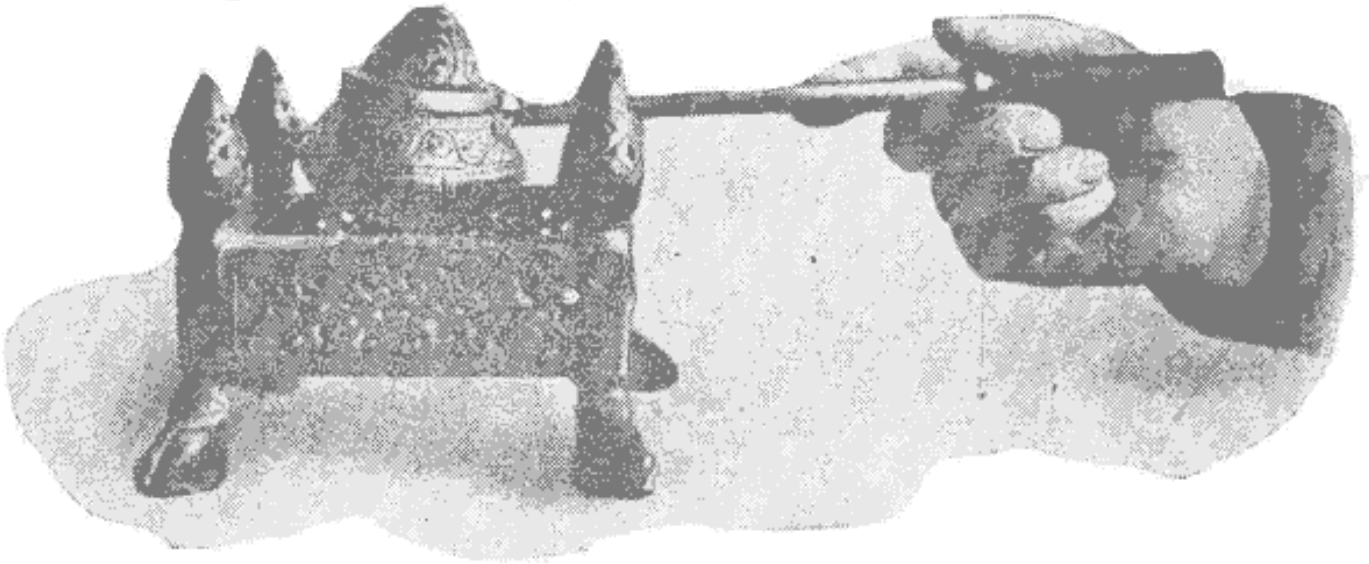

اسباب حنا پزی کار قرن ۱۸ (کلکسیون مؤلف)

روی آن مانند پارچه بانخ سفیدی بافته شده و آنرا گیوه مینامند ویکنوع دیگر آن راکه ازمصنوعات شیراز است ملکی مینامند .

گیوه مال‌التجاره‌ایست که مخصوصاً از اصفهان بسایر ایالات و ولایات ایران صادر میگردد .

بطرف قدمگاه

اغلب مسافرین سواره یاپیاده مشغول خوردن خربوزه و هندوانه هستند ودربریدن وخوردن آن مهارت خاصی دارند، همینکه آنرا بریدند بایك حرکت تخمه هایش را بزمین میریزند و بعد بطبقاتی تقسیم کرده باسرعتی میخورند که اگر تند خوران وبلعندگان اروپائی آنهارا ببینند بانظر حسرت بآنها نگاه خواهند کرد .

راهی که بطرف نیشابور میرود بدنیست و اسبان بدون زحمت راه می‌پیمایند ما درطول رشته جبالی مسافرت میکنیم که دارای شعب کوچکی است وهمهٔ آنها بر رشتهٔ اصلی عمود هستند، چون نزدیکترشدیم منظره تغییر کرد ومثل این بود که تابلوی نقاشی بزرگی رابارنگهای قرمزوسیاه وسبزدرمقابل ما قرارداده باشند، زمینهٔ قسمت پائین این تابلو ازکوه پاره‌های خاکستری یاخرمائی بوجود آمده بود، جا بجا دردامنه کوهها دهکده‌هائی دیده میشد که مانند قلاع دفاعی دارای حصاری بودند

ولی‌معلوم نبود که آیا این‌دهکده‌ها مسکون و یاویرانه هائی‌است خالی ازسکنه که ازدور چنین بنظرمیآید . ماهم وقت نداشتیم که ازدامنهٔ جبال بالا رفته ببازرسی آنها

غذا خوردن ترکمانی دراطراف مشهد

پردازیم زیراکه‌میبایستی‌قبل‌ازغروب آفتاب بمنزل برسیم . البته این‌دیوارهای کهنه که

باخشت و گل ساخته شده و باران یادست انسان کنگره‌هائی بااشکال مختلف در آنها ایجاد کرده دارای رموز واسراری هستند که اختصاص بخودشان دارد.

مسجد و بازار قدمگاه

جابجا چشمه سارهای کوچکی دیده میشود که در بیابان واحه‌ای تشکیل داده اند. کمی بعد بدرهٔ بزرگی رسیدیم که بسی حاصلخیزتر و بهتر ازدره‌هائی بود که تاکنون دیده

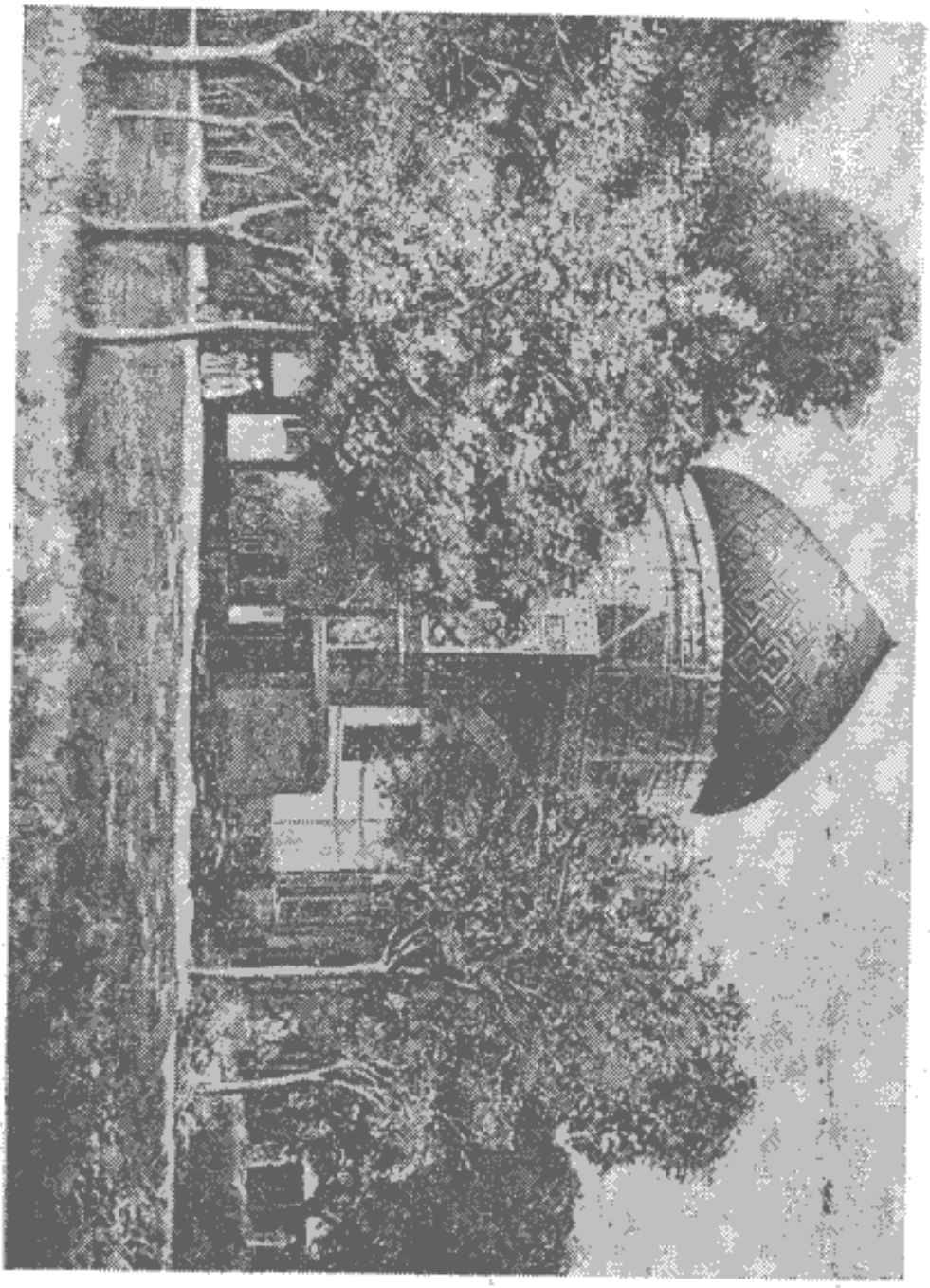

مسجد قدمگاه

بودیم. دروسط این دره درختان بلندجنگلی تشکیل داده بودند، درمیان این جنگل

وآسمان لاجوردی گنبد مینائی مسجد قدمگاه خودنمائی میکرد ، طولی نکشید که وارد میدانی شدیم . در آنجا درخت چنار بسیار کهنسالی را دیدیم که قسمت داخلی آن بمرور زمان پوسیده وریخته و فضای بزرگی در آن ایجاد شده بود . قصابی هم یك گله گوسفند راکه انتظار آخرین نفس خودرا میکشیدند درمیان تنه مجوف این درخت حبس کرده وبتدریج سر آنهارا از بدن جدامیکرد . ماطرز کشتن این حیوانات بی‌دفاع‌را دیدیم ، قصاب یکی از آنها را در کنار نهر آبی انداخت وبا کارد بزرگی سر آنرا برید وخون درنهر آب سرازیرشد بعد بکندن پوست آن مشغول گردید . از اینکه قصاب برخلاف دستور های مذهبی خون حیوانرا در آب ریخت تعجبی بما دست داد زیرا که مسلمانان قدری پائین تر آب این نهررا برای آشامیدن بمصرف میرساندند وعجب‌تر اینکه دیدیم مسلمانان هم این آب خون آلودرا مصرف‌مینمایند وعقیده دارند که آب جاری هرقدرهم آلوده باشد پاك است .

کولیها

هنگامیکه سورچیان مشغول عوض کردن اسبان شدند من بارفیق خود قدم زنان درطول نهر آب بالارفتم تامسجدی را که چند سال قبل دیده بودم یکدفعه دیگر تماشا کنیم ، با کمال تعجب دیدم همان چوب بستی که درده‌سال قبل برای تعمیر آن برپا نموده بودند هنوز هم در جای خود باقی‌است . معلوم شدکه ملل‌خاوری هم در مساهله برای تعمیرابنیهٔ عمومی‌دست کمی از اروپائیان ندارند .

کولیها درنزدیکی‌مسجد چادر زده بودند . در آنجا دوزنرا دیدم که‌باصورت باز مشغول کار بودند ودرپیشانی وروی گونه‌ها خالهای سحر آمیزی داشتند . پیراهن بلندی ازچیت گل دار پوشیده وتنبان آنهاهم مانند دامن زنان اروپائی بلند وچین‌دار بود . رنگ مفرغی صورت وخطوط منظم سیمای آنها گواهی میداد که اصل ونژاد آنان هندی است . این دوزن که شاید مادرودختربودند اصراری داشتند که برای ما فال بگیرند وسرنوشت آینده مارا بگویند، رفیق من م . ونشن (M . vinchon) دوقران بیکی از آنها داد تاپرده ازروی سرنوشت او بردارد . زن شروع بسخن کرده چنین گفت :

تو اکنون شخص بزرگی هستی ولی روزی نزد شخصی خواهی رفت که از حیث مقام بسی ازتوبزرگتراست ، این شخص در نهایت مهربانی و خوشروئی تو را خواهد پذیرفت وبادست خود پیراهنترا ازتنت درمیآورد وبپراهن قشنگ حریری بتومیپوشاند . بعدهاتوترقیمیکنی ودرزندگانی سعادتمند میشوی وبا دخترقشنگی ازدواج میکنی ودرایام پیری محترم میشوی وازحیثمقاموبزرگیمانندقونسولروسیه خواهیشد . بدیهیاست نظربنفوذ واقتداری که قونسول روسیه درتمامخراسانداشت این زن ساده لوح بیابان گرد تصور میکرد که دردنیا هیچکس مانند قونسول روس نفوذ واقتداری ندارد و تنها او مانند شاهان و شاهزادگان افسانهای قدیمی زندگی می کند .

خلاصه چون وقت نداشتیم ومیبایستی زودترحرکت کنیم ازشنیدن بقیه بیانات اومحروم ماندیم وبچاپارخانه برگشتیم . کالسکه مهیای حرکت بود بلافاصله راه نیشابوررادرپیش گرفتیم . ازاین جاتانیشابور۲۴ کیلومتر است . درموقع حرکت گداهای ژولیده وکثیفی مارا احاطه نمودند وبرای برانگیختن حس ترحم اتصالا اعضای ناقص وجراحات خودرا نشان میدادند ولی حس تنفربرتمام احساسات ما غلبه کرد ومایل بودیم که زودتر ازمزاحمت آنها خلاص شویم .

ایرانیان اعتنائی بدستورهای بهداشتی ندارند . دردهکده میدیدیم که برای اجتناب از گرما تخته چوبی روی نهری کهازمنزلشان عبور میکرد انداخته وروی آن نشسته یاخوابیده بودند ومگسها وپشههای زیادی کهحامل تبوامراضمسریه هستند بآنها هجوم آورده ومتصل بآنها نیش میزدند .

باری درهرچاپارخانه راننده عوض میشودوما خوب میتوانیم طرزلباسوعادات سکنه نواحی مختلف خراسانرا ازنظربگذرانیم . درهرناحیه سکنه لباس مخصوصی میپوشند امایکنوع جلیقهٔ نمدی ضخیمیدرهمهجا معمول است که آنراپستکمیگویند وغالباً جای فشنگ هم دارد .

ورود بنیشابور

اول شب ما بنیشابور رسیدیم . راننده برای راحتی خود از داخل شهرعبور نکرد وازبیرون حصار بطرف چاپارخانه

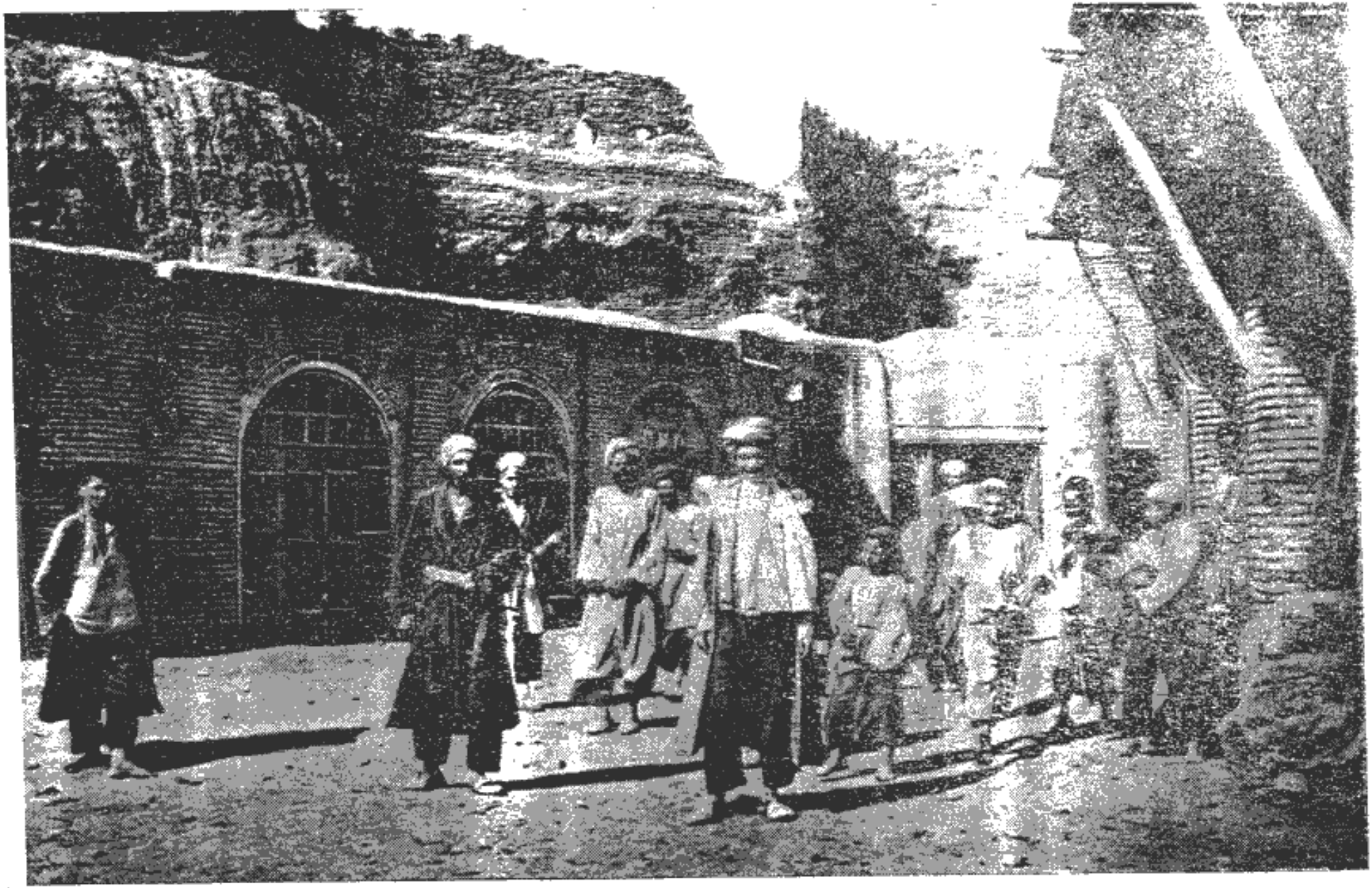

منظرة داخلى حصار نيشابور

راند . ازقبرستان وسیعی عبور کردیم که چرخهای ارابه‌ها و سم ستوران قبور تازه را خراب کرده بود و بوی ناخوشی بمشام ما میرسید بعلاوه چاههای قنات هم در کنار راه دیده میشد .

درهرحال بازحمت ازقبرستان گذشته وواردچاپارخانه‌شدیم، مدیر چاپارخانه باخوشروئی باستقبال ما آمد واطاق خودرا که بافرشهای افغانی مفروش شده بود در اختیار ما گذارد ، ما ازمهربانی وپذیرائی اوتشکر نمودیم .

نیشابور درقدیم

شهر نیشابور که اکنون ظاهرخرابی دارد درزمانهای پیشین یکی از شهرهای مهم و زیبای ایران بوده بطوریکه آنرا گوهردرخشان و بهشت ایران میخوانده‌اند . این‌جا شهر متبرك هورمزد بوده است و همان شهری است که بنا بر افسانهٔ یونانی دیونیسوس (Dionysus) در آن تولد یافته است .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مورخین قدیمی هریك بنوبه خود شرحی ازآبادی واهمیت وزیبائی این شهر بقلم آورده وآنرا شهر نشاط انگیز وسحرآمیزی معرفی نموده‌اند ونوشته‌اند که‌اساس این شهر بررقم ۱۲ ومضربهای آن قرار دارد زیرا که :

اولا ـ دارای ۱۲ معدن است ازقبیل فیروزه ومس وسرب وآنتیموان وآهن و نمك ومرمر وسنگ مخصوصی که برای شست وشو بکار میرود وغیره .

پل کهنه نیشابور

ولا ـ دارای ۱۲ رشته قنات است که ازتپه‌ها و کوههای مجاور سرازیر شده

شهر واراضی اطراف آنرا مشروب مینماید .

ثالثاً دارای ۱۲۰۰ دهکده است .

رابعاً ۱۲۰۰۰ نهر دراین ناحیه‌جاری‌هستند که از ۱۲۰۰ چشمه بیرون‌میآیند

لردکرزن راجع بوجه تسمیه این‌شهرچنین مینویسد :

« نیشابور مرکب از دو لغت است که یکی نی یانو و دیگری شاپور میباشد و معروف است که شاپور این شهررا درجای نیزاری بناکرده است . بنا برقول دیگر تهمورس پادشاه پیشدادی که نسل چهارم اعقاب نوح بوده این شهررا بنا کرده‌واین‌نام مرکب ازدولغت نیك وشاپور بوده است (نیك شاپور) »

تاریخ نیشابور

بطوریکه معروف است اسکندر مقدونی این شهرراویران نمود وبعدها شاپور اول یاشاپور ذوالاکتاف « این دوپادشاه غالباً درروایات ایرانی‌باهم مشتبه شده‌اند » آنرادوباره ازنوبناکردوه‌جسمهٔ خودرادر میدان عمومی نصب نمود که تاحملهٔ اعراب بایران دراین میدان برجای بود واعراب آنرا سرنگون کردند .

درهرحال نیشابورقدیم درمحل این‌شهرجدید واقع نبوده‌بلکه درجنوب‌شرقی این شهربوده وهنوزهم خرابه‌های آن دراطراف مقبره‌ای که گنبدآبی رنگی دارد در طرف چپ جاده دیده میشود ، شهرنیشابورازتمام‌شهرهای ایران ازحملات بیگانگان بیشتر آسیب دیده مکرر خراب شده ودوباره ازنو آباد شده است . در زمان تسلط اعراب بر خرابی دوباره بزودی سربلند کرد ومتناوباً پای تخت سلسلهٔ طاهری‌و محمود غزنوی «موقعیکه درخراسان بود» وسلسله توانای سلجوقی گردید . نخستین پادشاه سلسلهٔ اخیریعنی طغرل بیك این شهررا مقرحکمرانی‌خود قرارداد ودرآبادی آن کوشید . دراواخرسلطنت اونیشابور یکی ازآباد ترین ومهمترین شهرهای ایران بشمار میرفت .

عدهٔ زیادی ازسیاحان قدیمی ازشکوه وترقی وشهرت این شهر تعریف کرده‌اند :

ازجمله استخری سیاح معروف مینویسد : حصار این شهر بشکل مربعی است

که هریك ازاضلاع آن یك فرسنگ طول دارد ودارای چهار دروازهٔ بـزرگ است ودومحله پرجمعیت هم داردکه دربیرون شهرواقع شده اند .

ناصرخسرو مینویسد : نیشابور تنها شهریست که ازحیث زیبائی وآبادی باشهر قاهره رقابت مینماید .

سیاح عرب درتعریف مجاری آب وسکنهٔ آن بطور مزاح چنین مینویسد :

« این شهر بسیار زیبا وآباد است اما اگر قنوات متعدد آن درروی زمین جاری بود وسکنهٔ آن بجای قنوات درزیرزمین منزل داشتند بسی زیباتر بنظر میآمد »

مورخ دیگری بنام ابوعلی العلوی مینویسد : « نیشابور از شهرهـای قدیمـی قاهره وبغداد بسی بزرگتر وآبادتر است وبمراتب زیباتر ازشهرهای بصره وقیروان

سنك کوچك روی قبر که درنیشابور پیدا شده وتاریخ آن ۴۹۶ هجری است
(کلکسیون مؤلف)

ست . این شهردارای ٤٤ محله و٦٠خیابان عمدهٔ عریض و طویل میباشد ، مسجد با شکوهی درآنجا دیدیم که نظیر آن درجای دیگری دیده نمیشود . کتابخانهٔ بزرگی دارد که ازحیث تعداد کتب دردنیا منحصر بفرداست . این شهریکی ازچهار شهرمهمی ست که بنوبت حکمرانان خراسان آنهارا مقر حکمرانی خود قرارداده بودند »

ازقرن دوازدهم ببعد نیشابور خسارات وصدمات زیادی دید وتحولاتی درآن وی داد .

درسال ۱۱۵۳ ترکان آنراغارت وخراب کردند ودرسال ۱۲۲۰ درحملهٔ مغولها صدمات زیادی دید .

درطی قرون دوازده تاپانزده بدبختی‌های زیادی راتحمل نمود ومکرر گرفتار لزله‌های بسیار شدیدی شد ومجدداً ویران گردید . بعدها هم متناوباً گرفتار حملهٔ مولان وترکان و تاتارها گردید بطوریکه درقرن هجدهم ویرانه‌ای بیش نبود. درسال ۱۷٤ بتصرف احمدخان ابدالی درآمدخوشبختانه احمد بجای اینکه مانند پیشینیان ود بخرابی آن پردازد بتعمیر وآبادی آن همت گماشت وبقدری درترقی آن کوشید که رسال ۱۷۹٦ بعظمت وشکوه دیرین خود رسید بعد هم آقا محمد خان قاجار آنرا مرف نمود وازآن ببعد همیشه تیول درباریان ایران بوده وهست .

اکنون شهرنیشابور دارای ۲۰۰۰۰ سکنه است ومرکز زراعتی مهمی بشمار رود، دراراضی اطراف آن گندم وجووپنبه وارزن فراوان بعمل میآید .تاکستانهای وبی هم دارد که انگورآنرا تبدیل بکشمش کرده وبصورت مال‌التجاره بخارج صادر نمایند . اخیراً زارعین بکشت تریاك هم مشغول شده اند و این عمل موجب کمبود ه وحبوبات وسایرارزاق این ناحیه شده است .

مقبره عمرخیام فیلسوف وشاعر شهیر ایران درباغی درمیان قبرستان واقع‌شده تأسفانه بحالت خرابی درآمده‌است، امیداست نسل جدیدروشنفکر ایران به‌تعمیر ن بنااقدام نماید ونگذارد این یادگارکه موجب افتخار ایرانیان است ازمیان برود

چاپار خانه

۱۲سپتامبر ـ مادرچاپار خانه منزل‌داریم . مدیر آن نظر به اعتمادی که نسبت بما دارد تمام اثاثه و اشیاء اطـاق خود را تحت‌اختیارما گذاشته است،حتی‌لباس رسمی‌او که در بقچه جای‌داردودرروی آن کلاه پوست حاجی طرخانی درکاغذ قرمزی دیده میشود درجای خود باقی است .

ایرانیان بنابرعادت هیچوقت کلاه ازسر بر نمیدارند. درزیر کلاه‌هم عرقچینی‌از پارچه سفید دارند که باابریشم گلدوزی شده است . اطاق‌ما در روی بام طویله واقع شده ومابابد ازپلکانی‌بالارفته ودر آن داخل‌شویم، ایوانی داریم که مشرف برکوچه است ومیتوانیم عابرین را بخوبی تماشاکنیم

ملاقات باصراف

امروز مابسراغ صرافی‌رفتیم تاحواله خودرا وصول نمائیم . درشهرهای بزرگ ایران صرافان متعددی وجود دارند . نظر باینکه ربا درمذهب اسلام حـرام است ربح را درموقع معامله برمبلغ میافزایند صرافان معمولا دردکان خوددرروی توشکچه‌ای چهار زانومی‌نشینند ودرپهلوی آنها صندوقهای آهنی‌قرار دارد که درموقع باز کردن وبستن نوای موسیقی خوش آهنگی از آن شنیده‌میشود. صرافان یك یادونفرمیرزا دارند که پولهای گرفته یاداده‌رادردفتر ثبت میکنند ویاه‌شغول‌شمردن پولهای‌نقره هستند. منات کاغذی روسی درخـراسـان رایج است ومیتوان بجای پول طلا یانقره بامنات معامله کرد

درسال ۱۸۸۳ بنابرحکم شاه منات کاغذی روسیه ازرواج افتاد ولی بعدهانظر بسهولت مبادلات مجدداً رواج یافت .

ضرب‌المثلی که میگوید پول نقره دردست آزادگان نمی‌ماند دراینجـا مورد ندارد زیرا که درموقع شمردن چندصد قران اثری ازنقره دردست باقی میماند.

دفترصراف و آزمایش پولها

خلاصه صراف‌نیشابوری که‌باید حواله‌مارا بپردازدمردمحترمی است‌و کمتردرحجرهٔ‌خوددیده‌میشود. ماچندین بار بخانهٔ‌اورفتیم تا بملاقات اونائل گردیدیم، پس‌ازملاقات ببازار آمدیم‌وعجب آنکه حجرهٔ اودرهمان کاروانسرائی‌بود که من ده‌سال قبل درآن منزل داشتم . پس‌از آنکه مارا با تشریفات

معمولی روی فرش نشاند امر کرد صندوقی را باز کردند و یك کیسه چرمی از آن بیرون آورده محتوی آنرا روی فرش ریختند وخود او پولهای شکسته وسائیده شده را جدا کرد. نظر باینکه در ایران اشخاص عالیمقام در تحویل گرفتن پول دخالت

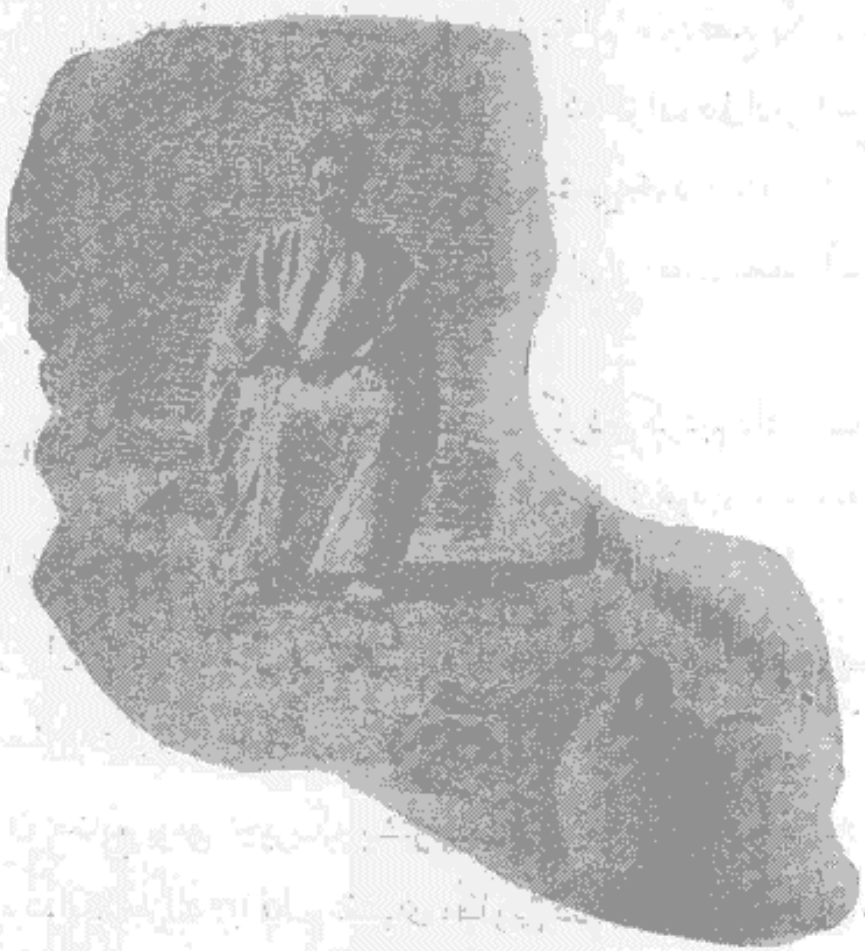

سید صراف در نیشابور

نمیکنند ماهم گماشته خودرا وادار به تحویل گرفتن پول نمودیم ، مستخدم ما که نامش علی بود دوزانو درجلوی تخته کوچکی که پولها را درروی آن میشمردند نشسته وپولهارا تحویل میگرفت وبایك نظر بآزمایش آنها میپرداخت وآنچه راکه معیوب میدانست بکناری میانداخت تابعد عوض نماید ومدتی طول کشید تا مبلغ ۳۰۰۰ قران را تحویل گرفت. میرزای شمارنده برای نگاهداشتن حساب متوالیاً هرشماره‌ای را چندین بار باآهنگ مخصوصی تکرار میکرد وتقریباً نیم ساعت وقت ما برای گرفتن پول تلف شد.

باری صراف پس‌ازدادن وجه حواله‌سخاوت وعلوهمتی‌نشان‌داد و کتیبه کوچك محکو کی‌را که سابقاًمتعلق بقبری بود، بعنوان هدیه‌بماداد ، این لوحه محکوك‌متعلق بقرن دوازدهم بود، منهم درعوض این هدیه ازاوخواهش کردم که اجازه دهد عکسی ازاو برداریم وپس‌از دوروز باو تقدیم کنیم • من نمیتوانم بطورقطع بگویم که آیا او ازاین پیشنهاد خرسند گردید یا نه همینقدرمیدانم که صراف قبل‌ازبرداشتن‌عکس سروصورت خودرا کاملا آرایش داد وبهترین عبای پشمی خودرا بدوش انداخت و شال سبزی هم که علامت سیادت بود ونشان میداد که او از اعقاب پیغمبر (ص) است بکمر بست .

بازار نیشابور

پس‌از تودیع باصراف دربازار گردش کردیم واز تجار سراغ اشیاء آنتیك گرفتیم ولی به نتیجه‌ای نرسیدیم ، سکنه بازار با نظرخاصی بلباس و کلاه ما نگاه میکردند .

بازار پرازمال‌التجارهٔ اروپائی مخصوصاً اشیاء تجملی ساخت آلمان یاروسیه بود ولی ازمصنوعات فرانسه چیزی درآنجا ندیدیم .

درمیان صنایع بومی چیزیکه بیشترجلب توجه میکرد پارچهٔ قلمکار بود که بیشتربرای پرده بکارمیرود وبا قالب نقشهای مطلوبی درآن بوجود میآورند. قلمکار از مصنوعات دستی اصفهان است که در تمام کشور ایران و خارج از ایران بفروش میرسد.

نمد مالی

یکی ازصنایع مهم نیشابور نمد مالی است که بطرزمخصوصی انجام میبابد. پس‌از آنکه پشم گوسفند را باآلتی که بشکل چنگهای قدیمی است حلاجی کردند آنرا درروی زمین میریزند وبادست طبقه ضخیم یکنواختی درست میکنند بعد آب صابون روی آن طبقه ریخته وباپا مالش میدهند وپس‌ازآنکه استحکامی پیداکرد چهار یا پنج نفر کارگر درجلوآن زانوزده و آنرا لوله میکنند وبادست وزانو مالش میدهند ودرضمن عمل همه با آهنك یکنواختی

اتصالا میگویند یاالله یاعلی...

حلاجی پشم برای ساختن نمد

نمدها عموماً رنك گندم گون ویا خرمائی تیره‌ای دارند. نمدهای نازك گرانبها بیشتر برنك سفید یا کرم است و اگر بخواهند نقشی داشته باشد پشمهای رنگینی باشکال هندسی در خمیر آن داخل میکنند.

دکانهای آشپزی دربازار دکانهائی است که در آنها انواع اغذیه را پخته وبفروش میرسانند، رنگهای بزرگی هم درجلو این دکانها آویخته‌اند و برای جلب مشتری گاهی آنهارا بادست بصدا درمیآورند. غذا را معمولا درظروفی میریزند که ساخت آلمان یا روسیه است.

درویش درموقع آمدن بمنزل درویشی را دیدیم که درمیان بازارایستاده ومشغول نقل داستان وخواندن اشعاری بود و باصطلاح معمول ایرانیان معرکه گرفته‌بود. مردم زیادی بدوراوجمع شده و بسخنان او گوش میدادند. گاهی هم هیجانی دراو تولید میشد وفریادهای هولناکی میکشید، ما دراینجا توقف نکردیم زیرا که درویشان عموماً روی خوشی باروپائیان نشان نمیدهند و کافی است یك کلمه ازدهان او برضد ما بیرون آید تاجمعیت بما حمله نماید وبامشت ولگد کار مارا بسازد.

درویش گدا از آلبوم دکنر فوریه – قرن ۱۹

فسخ معامله

کمی بعد بقهوه‌خانه‌ای رسیدیم که در آن روضه‌خوانی میکردند وهمینکه بمنزل نزدیك شدیم شخصی یك پیاله مسی محکوك برای فروش بما عرضه داشت. من آنرا گرفته نگاهی کردم و پرسیدم چند؟ گفت یك تومان ـ من گفتم هشت قران. پس از تأمل کمی پیاله را داد وهشت قران گرفت و رفت. بمحض اینکه بمنزل واردشدیم هیاهوئی درچاپارخانه بلند شد، یك نفرملا درجلو وجمعی دردنبال او بطرف منزل ما آمدند و گفتند پول خودرا پس بگیرید و پیاله را پس بدهید، ماازدادن خودداری کردیم و کار بنزاع وتهدید کشید. خوشبختانه کسانی بمیان افتاده وبما توصیه کردند که معامله‌را فسخ کنیم مبادا بزیان ما تمام شود، ماهم بنصایح عاقلانهٔ آنها گوش‌داده ومعامله را فسخ کردیم. بطوریکه رئیس چاپارخانه میگفت سخاوت ما موجب تولید این قضیه شده‌بود ونظر باینکه مابدون چون وچرا هشت قران برای پیاله‌ای که منتها دو قران قیمت داشت دادیم آنها تصور کردند که قیمت آن بسی بیش‌از آن مبلغ است و این قضیه برای ما آزمایشی شد که من بعد چنین سخاوتی بروز ندهیم.

این نکته راهم باید اضافه کنم که ایرانیان عموماً بابیگانگان باادب ومهربانی رفتارمیکنند و کمتر اتفاق میافتد که‌خشونتی بروزدهند وچون‌چیزی از آنهادرخواست شود هیچوقت جواب منفی نمیدهند ووعده میدهند که تقاضا را انجام دهند ولی بعد هرطور که مصلحت اقتضا کند رفتار مینمایند وبسا میشود که ابداً درانجام عمل قدمی برنمیدارند.

یکی از تجملات عزاداری

درحال عبور ازمیدان عمومی بیك‌نوع منجنیقی برخوردیم که مانند وسایل ژیمناستیك بود ومعلوم شد که شعارمقدسی‌است که در روز عاشورا آنرا با پارچه های ابریشمی زینت داده وباتشریفات زیادی درمحلات‌میگردانند. این منجنیق نقاشی شده وازنوارهای نازك مسی پوشیده شده بود ودرمیان آن‌وسایل روشنائی ازقبیل لاله و غیره دیده میشد.

این شعار عمل ترکان را بخاطر ما آورد که همه ساله فرشی را باتشریفات زیاد از قسطنطنیه بمکه میفرستند .

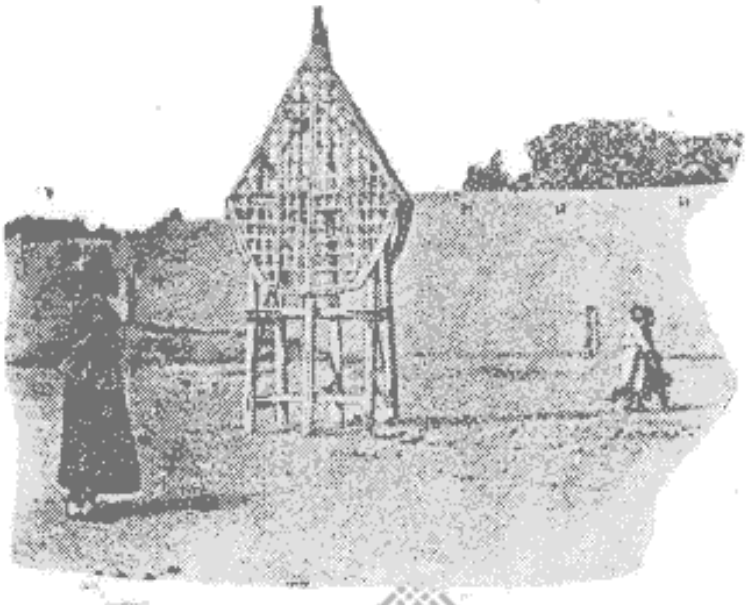

نوعی از نخل که درروزعاشورا در کوچه و بازارمیگردانند

علامت قهوه‌خانه ایرانیان نمایشات قهرمانی وسرودهای حماسی را بسیاردوست میدارند مثلا دیوارروبسر در قهوه‌خانه‌ای‌راکه درنزدیکی‌منزل‌ما بود با گچ سفید کرده‌بودند ونقاشان بکشیدن‌صورتهائی‌اشتغال داشتند وپس‌ازدوروز دوپهلوانرا نمایش‌دادند که یکی کلاه‌خودی برسر داشت ودر دستش گرزی بود که سرآن بشکل کله گاو بود ، درمقابل‌او پهلوان دیگری درکنارمیزی درروی صندلی قرارداشت که شمشیری بکمربسته بود. این صورتهاکه بطرزقدیمی کشیده شده بود افتخارات گذشته ایرانیان را بخاطرمیآورد ، وعجب این است که صاحب قهوه خـانه بااختراعات جدید خصومتی نشان نداده وبرای اثبات اینکه درکشورهای خارجه‌زیاد مسافرت کرده دستورداده‌بود لکوموتیوی راهم که دووا گون در دنبال داشت دراینجا نمایش‌دهند. نقاش صورت چیزهائی‌راهم بردیوار کشیده که هرگزخودش آنهاراندیده وشاید فقط داستان آنها را شنیده باشد. دیوارهای درونی قهوه‌خانه هم بانقاشیهائی تزیین یافته است مثلا دریکجا شکل گلدان بزرگی کشیده‌شده که پراز گلهای الوان

قشنك است ودرجای دیگر درشکه‌ایست که زنان جوان خوش صورت وبانشاط برای

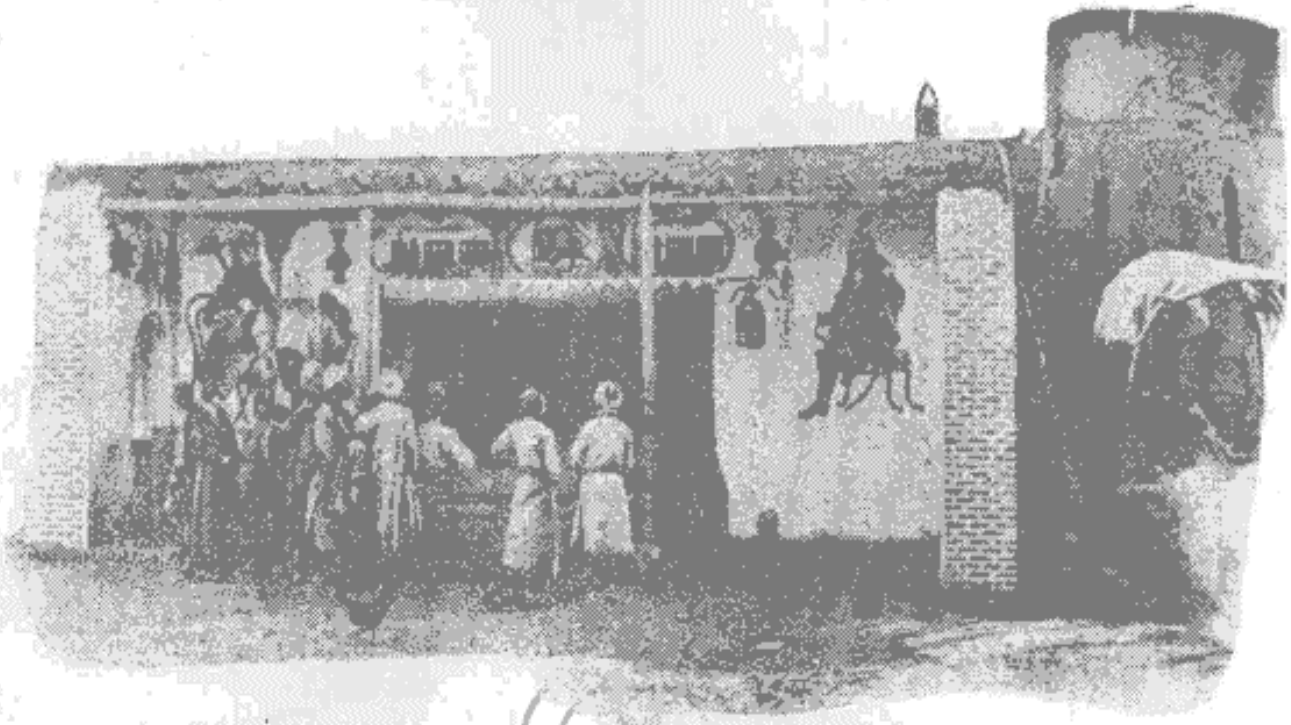

قهوه خانه ونقوش دیوار آن

تفریح و گردش در آن نشسته‌اند. درجائی‌هم سماوری دیده‌میشود که از آن آبجوش درقوری میریزد و بحضار وعده میدهد که عنقریب از نوشیدن فنجانهای چای مکیف خواهند شد. درایران چای زیاد مصرف میشود ومثل این است که زندگانی بدون چای برای ایرانیان ممکن نیست.

۱۳ سپتامبر. امروزجمعه وتعطیل عمومی‌است وماکدورت خاطری داریم که نمیتوانیم درشهر گردش کنیم. سرگرمی مافقط منحصراست به نشستن دربالکون سردر کاروانسرا و تماشای مهتران که مشغول زخم بندی اسبان هستند. کلاغ پیری‌هم که یك پایش لنك است درروی بام همسایه نشسته وچنان مینماید که‌میل‌دارد بامامرافقت کند.

خوشبختانه مدیرچاپارخانه چون مارا بیکاردید آمد ونزد ما نشست وصحبت

شروع شد، اوداستانی برای ما نقل کرد که گویا هنوزهم قهرمانان آن در سلك حیات باشند .

داستان صراف وشاه ایران

او گفت : چندی پیش درتهران صرافی بود که ثـروت زیاد و زندگانی مجلل و خوشی داشت ، حـرم اوهم از زنان متعدد وزیباروئی تشکیل یافته بود که بعضی عقدی وجمعی صیغه یا خدمتکار بودند، اسبان‌شکیل واصیلی‌هم دراصطبل خود داشت . عمارت مسکونی او بسیارعالی بود وازستونهای سنك مرمر گرانبها که مهتابی‌قشنگی را نگاهداری‌میکرد احاطه شده بود ولی این زندگـانی باشکوه ومجلل بـرای او چندان دوامی نکرد ودرفاصله کمی خوشبختی اومبدل به بدبختی گردید . توضیح آنکه روزی یکی از درباریان نزد اوآمد وباو گفت : پادشاه محبوب شما ازحیث‌پول درمضیقه است وبسی خوشوقت خواهد شد که یکی ازرعایای او وجهی بعنوان وام باوتقدیم نماید. صراف خوب میدانست که وام دادن بپادشاه تقریبا مانند صدقه‌ایست که در راه خدا میدهند وپس‌ازدادن نباید هر گز درفکر پس گرفتن آن باشند بنابراین پاسخ مثبتی باونداد وبفکرجلای وطن‌افتاد ومقدارزیادی ازدارائی خودرا ببانك های اروپا فرستاد. چندی بعد شاه‌باز قاصد دیگری نزدصراف فرستاد، این‌قاصد جزعمارت خالی ازسکنه چیزی نیافت وشنید که صراف باروپا مسافرت کرده‌است . پس‌از کنجکاوی زیاد پسرصراف را دراطاقی یافت که بسی اندوهناك بنظرمیآمد . قاصد علت اندوهش را پرسید پسر پاسخ داد که پدرم مرا ازهمه چیز محروم‌کرده است و جز فقر وبدبختی چیزی برای من باقی نگذارده‌است. بنابراین قاصد ازمنزل او بیرون رفته ونتیجهٔ مأموریت‌خود را بشاه گزارش داد . شاه گفت ازاین حرفها بوی‌کذب استشمام میشود وفرمان داد تاپسرصراف‌را بحضوربیاورند. همینکه جوان حاضرشدشاه باستنطاق اوپرداخت‌ولی همان حرفهائی‌را که ازقاصدشنیده بود عیناً ازآنجوان شنید . بنابراین امر کردکـه دستهای‌اورا ازپشت ببندند وپاهایش را درفلك بگذارند وآنقدرچوب بکف‌پاهایش

بزنند تامحل مخفی پولهای پدررا بروزدهد. پس از آنکه اورا فلك کـردند وشروع بچوب‌زدن نمودند پسرمدتی ازبروز خزینه پدرخودداری کرد وچون شکنجه زیادتر شد دیگرنتوانست مقاومت کند واظهار کرد که پدرم پولهای خودرا در اولـین ستون سمت چپ خانه مخفی نموده‌است. فوراً فراشان بامرشاه بابیل و کلنك وتیشه بخانه صراف رفته وستونی راکه نشان داده بود سرنگون کردند وپولهای طلا مانند آبشار زرینی درروی پله های عمارت سرازیرشد بنابراین آنهارا جمع کرده درجوالی ریخته وبنزد شاه آوردند. شاه امر کرد که پسرصراف‌را اززندان آزاد نمایند و تحت نظر قراردهند. صرافزاده چون آزاد شد بمنزل آمد وشبانه بدست‌خود سایرخزائن‌مخفی پدررا شکافت ومحتوی آنهارا دراستخر بزرك خانه ریخت وچندی درمنـزل یکی از آشنایان‌خود مخفی گردید وپس‌ازمدتی بمنزل آمده بتدریج‌سیم وزری‌را که دراستخر ریخته بود درآورد وبطورمحرمانه ببانك سپرد وبعدهم بوسیله‌ای فرار کرد و باروپا رفت و اکنون پدر وپسر درآنجـا باتمولی سرشار و احترام فوق‌العـاده آزادانه زندگانی میکنند.

حوالی نیشابور

مابسی‌مایل‌بودیم که بازهم‌ازصحبت‌های مدیرچاپارخانه‌بهره‌مند گردیم متأسفانه اومبتلا به‌تب‌شده‌بود ومیگفت هوای‌نیشابور بد است وانسان زود مبتلا به نوبه میشود وهرگز باین‌فکر نیفتاده بود که‌ممکن‌است مرض مالاریا ازپشه‌ها تولید شود زیرا که مگس وپشه دراینجا زیاد است وآنی‌مارا راحت نمیگذارند ومتصل‌باآنها درمبارزه هستیم وبرای دفاع ازخودهم جزیك بادبزن چیزی دردسترس نداریم.

باری چون موقع ظهر اززیادی مگس وپشه نمیتوانستیم استراحت کنیم، بلند شدیم وبعزم گردش درطول جویباری که از کنارحصارشهرمیگذشت براه افتادیم. در مجاورت این نهر جابجا زنان دسته دسته مشغول شستن لباس وگلیم ولحاف بودند و آنهارا درآب‌جاری پایمال میکردند. قدری دورتر پسران ودختران کوچك پاهـا را

برهنه کرده ودرباتلاقی پرازلجن میدویدند وبخیال خودشان بازی میکردند . اینجا حفرهٔ بزرگی بودکه کوره پزان خاك آنرا برداشته بودند وازآب متعفن ولجن پر شده بود، بدن این کودکان بیگناه‌ازتابش آفتاب برنك‌مفرغ درآمده‌بود. ماخواستیم عکسی ازآنها برداریم اما همینکه دوربین عکاسی را در مقابل آنها گرفتیم همه وحشت‌زده فرارکرده ودرباغی‌پناهنده شدند. دراطراف نیشابورقبرستانهای با وسعتی دیده‌میشود، کلاغهای‌زیادی‌درآنجا جمع شده‌بودند وازعابرین‌چندان وحشتی‌نداشتند پس‌ازقبرستان‌بیابان وسیعی‌بودکه موشان‌مانند غربالی آنراسوراخ کرده بودند. پس‌از این کشفیات بطرف منزل برگشتیم تایکی دوفنجان چای‌بیاشامیم وضمناً برای پذیرائی صراف‌که وعدهٔ ملاقات داده بود آماده باشیم. بمحض ورودبمنزل بازبامگسها بجنك پرداخته وبتماشای صحنه های گوناگون قشنگی که درموقع زوال آفتاب تشکیل میبافت مشغول بودیم . آسمان کم کم برنك یاس بنفش درآمد و چندان طولی‌نکشید که تمام اشیاء وخانه‌ها وجاده که درزیر نظر ما بود در تحت تأثیر اشعهٔ آفتاب که‌بطور افقی بزمین میتابید جلوهٔ خاصی پیدا کرد ومنظرهٔ آنها بشکل سایه روشن درآمد و پس‌ازلحظه‌ای تاریکی همه‌جا را فراگرفت ، تنها یك لکه‌بزرك طلائی هنوز در افق خودنمائی‌میکرد ودرنهر آبی که درنزدیکی ما جاری بود منعکس شده بود، مزارع پنبه که تاکنون سفید بنظرمیآمد بتدریج برنك‌خاکستری درآمد. ناگهان درپایهٔ دیواری نقطهٔ روشنی که مانندنقره میدرخشید مشاهده گردید . این‌عکس ماه بود که درنهر وسط باغ منعکس شده بود . دسته های بزرك کلاغان که یکساعت قبل در قبرستان پراکنده‌بودندازمباحثه‌دست کشیده ودربالای‌سرمادرپرواز بودندوبطرف‌دیگر شهرمیرفتند. سکنه‌دردنبال‌یکدیگر بطرف منازل خود میآمدند. بعضی‌زنجیرقوچهای خودرا گرفته‌و آنهارادردنبال‌خویش‌میکشیدند،روستائیان‌چپق‌خودرابکمرزده‌وازاینکه وظیفه روزانه خودراانجام داده‌بودند سروروشاطی داشتندوفکرمیکردندکه‌عنقریب درکلبهٔ خود درروی فرش درازکشیده و استراحت مینمایند ، نقال هم درقهوه خانه

کوچك بداستانسرائی خود خاتمه داده بود .

معمولا دراین مملکت سکنه کمی بعدازغروب آفتاب میخوابند وکمتر کسی بیدار میماند. ماهم خواستیم ازاین‌عادت بسیارخوب پیروی نمائیم وزودتر شامی صرف کرده وبخوابیم . ناگهان درائنای شام خوردن غوغائی در کاروانسرا برپا گردید . معلوم شدکه یکی ازرانندگان زبان درازی کرده‌ومهتری که برهمهٔ آنها ریاست دارد به تنبیه‌او پرداخته است. خوشبختانه راهنمای ما بمیان افتاد وپس‌از مذاکرات زیاد بنزاع خاتمه‌داد، قدری بعد صدای طبلی بگوش‌ما رسید، این صدا بمنزله اعلانی بود که ازاین ساعت ببعد عبورومرور درشهرممنوع است .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل پنجم ـ از نیشابور به سبزوار

دهکده خراب و یخچالها ـ شور آب ـ معـادن فیروزه ـ استخراج فیروزه ـ اقسام مختلف فیروزه ـ امتیازمعادن فیروزه ـ درمجاورت ایل‌زعفرانلو ـ ورود بسبزوار کاروانسرای تجارپشم ـ واقعهٔ عجیب درسبزوار ـ بنای سبزوار ـ جمعیت‌وتجارت آن ـ مناره خسرو گرد ـ نخستین گردش دربازار ـ قافلهٔ زوار کربلا ـ گردش ثانوی دربازار آهنگران ـ قصاب ـ آنتیك‌فروشان ـ مسافر باهوش ـ گداوپلیس ـ تسبیح ـ یك کاروانسرا ـ گردش درروی بام .

۱۴ سپتامبر امروز ما آماده عزیمت بسبزوارهستیم . سابقاً این فاصله رادر مدت سه‌روزطی‌میکردند ولی‌اکنون میتوانند باوسایل‌چاپاری دریکروز این مسافت را طی کنند .

درموقع حرکت میرزای پستخانه‌بما گفت که منهم پیاده همراه شما میآیم زیرا دوستی دارم که دریکی ازچاپارخانه‌های بین‌راه مریض شده ومن مجبورم که بعیادت اوبروم وازاوپرستاری نمایم ودرحالیکه ازلوازم سفرفقط یك چترفنری دردست‌داشت میخواست براه‌افتد، بدیهی‌است مقصود او این بود که ما اورا در کالسکه خود جای دهیم وهمین کارراهم کردیم واورا دعوت نمودیم که در کالسکهٔماسوارشود، اوهم‌مثل اینکه نپذیرفتن‌دعوت مارا خارج ازادب بداند فوراً آمد و پهلوی ما نشست وبعوض پرداخت کرایه مارا باصحبت های خود سرگرم کرد .

پس‌ازخروج ازنیشابور درناحیه‌ای راه میپیمودیم کـه پراز چاههای قنات بود میرزا بما گفت که دراینجا ۱۲ هزارچاه است .

اکنون ساعت هفت بامداد و کوههای سمت‌راست وچپ ما ازمه پوشیده‌است. اشیاء کوچك بنظر بزرك میآید ومناظرغیرطبیعی‌نشان میدهد . درانثنای راه بکاروانی ازروستائیان برخوردیم که لباسهای رنگارنك وعمامه‌های سفید آنها تابلوی‌مخصوصی را نمایش‌میداد ومثل این بود کـه در روی تخته رنك نقاشی رنگها بـاهم مخلوط شده باشد .

جابجا برجهای خرابی دیده میشد که دهقانان درقدیم برای دیده بانی ساخته بودند واشخاصی‌در آنهامراقبت‌میکردند و ورودتر کمانان غارتگررا بسکنه دهکده اطلاع‌میدادند تادرصدد جلو گیری‌از آنهابر آیند . بیابان ازدور خاکستری رنك بنظر میاید.ازکنارمزارعی‌میگذریم که‌در آنهاپنبه‌و کرچك کاشته‌اندوجویبارهای کوچکی‌هم دراین مزارع جاریست .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دهکدهٔ خراب ویخچالها

جابجادردامنهٔ جبال‌دهکده هائی‌دیده‌میشود که‌منظرهٔمخصوصی دارند. ازدورچنین‌مینماید که‌کودکان با گل‌بناهای گنبدداری ساخته باشند . برجهائی که درزوایای دهکده واقع شده‌آنرا ازدور بشکل یك قلعه دفاعی نمایش میدهند اماهمینکه بنزدیك آن میرسیم جزویرانهٔ حزن‌انگیزوتأثرآور چیزی مشاهده نمیکنیم ، خانه‌ها خراب وخالی‌ازسکنه ودیوارها همه شکسته ودرهم ریخته است .

درنزدیکی هردهکده ساختمان مخصوصی است که آنرا یخچال مینامند. یخ دراین ناحیهٔ گرمسیرمخصوصاً درقلب‌الاسد ازلوازم‌ضروری زندگانی‌محسوب میشود سقف این‌یخچالها شبیه بگنبدهای مرتفعی‌است وازروی بام آنها میتوان تمام خانه‌های دهکده را دید .

جاده پرازجمعیت است.مسافران بیشترمازندرانی هستند که بر یابوهـا سوار

شده‌اند و بعضی‌هم بخواب رفته‌اند، درمیان آنها مردان وزنانی‌هم هستند کـه پیاده‌در جادهٔ پرخاك راه میپیمایند. اسلحهٔ سواران منحصر است بچماقی که درزیر خورجین نمایان است. دوسواررا هم دیدیم که آهسته و بااحتیاط راه‌میپیمودند. آنها قفس‌هائی برروی شانه چپ داشتند که درهـریك چندین بلبل را حبس کرده بودند. این طیور کوچك محبوس بملاقات محبوسین دیگر یعنی زنانی که در اندرونهای ثـروتمندان محبوس هستند میروند. سواران بلبل‌هارا بشهرمشهد میبرند تا باشخاص ثروتمند بفروشند.

شوراب

برای صرف‌ناهار درمحلی‌موسوم بشوراب توقف نمودیم. چون آب این محل شوراست آنرا شورآب مینامند. راه دراینجـا ازروی پلی عبور میکند که اکنون خراب شده و عابرین مجبورهستند از رودخـانه عبور نمایند.

معادن فیروزه

ازشورآب راهی هست که بطرف معادن‌فیروزه میرود. فیروزه ایران درتمام دنیا بخوبی مشهوراست. مسافت بین شورآب تا معادن تقریباً ۳۰ تا۳۵ کیلومتراست. دهکده‌ای که درمجاورت معادن واقع شده در روی تپه‌ای قراردارد و باید یك گردنهٔ سخت پرپیچ وخمی را طی کرد تابآن رسید.

منظرهٔ عمومی‌معدن فیروزه

این گوهر گرانبها یعنی فیروزه باسنك چقماق مخلوط است ومثل این‌است که سعیری

اززمین‌جوشیده ودرمیان‌سنگهای‌سخت مورق بشکل‌مادهٔ شیشه‌ای‌مذاب جریان یافته وفواصل میان ورقه های سنك را پر کرده باشد.

فیروزه‌بشکل طبقات نازکی‌درمیان سنگهای سخت وجوددارد وغالباً باسنك‌یا مواد دیگری‌که موجب تنزل بهای آن میشود مخلوط است . کارگران هریك روزی ۵۰ سانتیم تا ۱٫۵ فرانك اجرت میگیرند و مشغول بیرون آوردن سنگهای معدن میشوند .

درزمانهای پیشین فعالیت زیادی دراین معادن بعمل میآمد . وسعت ناحیهٔ معادن فیروزه ۵۰ تا ۶۰ کیلومتر مربع است که در آن علاوه برفیروزه معادن نمك و سرب وسنك سیاه نیز یافت میشود.

استخراج فیروزه فیروزه را بدوطریق استخراج مینمایند : طریق اول آن است که سنگهای معدن را با باروت میتر کانند وفیروزه را بدست میآورند وطریق‌دوم آن است که درر سوبات یاجاهائیکه سابقاً استخراج بعمل‌میآمده کاوش میکنند . نتیجهٔ طریق اخیر بیشتراز طریق‌اول است . تقریباً هرروز ۱۵۰۰ نفر کارگر درمعادن مشغول استخراج فیروزه میباشند .

شستن سنگهای فیروزه دار کاملا بطرز بدوی است . سنك فیروزه دار را در حوضچه‌ای قرارمیدهند تا آب‌ازروی‌آن عبور کند وپس‌از آنکه رطوبت دید و کمی سست شد کارگران بادست آنهارا بهم میسایند تافیروزه ازخاك وسنك‌جدا شود .

اقسام مختلف فیروزه فیروزه‌ای که ازمعدن استخراج میشود دوقسم است که باصطلاح محلی یکی را سنگی ودیگری را خاکی‌مینامند. قسم اخیر که در مسیل‌ها ورسوبات بدست میآید مرغوب‌تر است زیراکه بمرورزمان تغییر رنك پیدا نمیکند وبهای آنهم ازقسم اول زیادتر است . فیروزه را درشهرمشهد خوب نمیتراشند ، فیروزه های خوش جنس را اغلب بمسکومیفرستند که در آنجا تراشیده شود . ایرانیانی درمسکوهستند که فیروزه را خوب تراش میدهند وپس‌از

تراش طبقه بندی کرده میفرستند نزد تجار ایرانی که در وین اقامت دارند آنها نیز بنوبه خود آنهارا طبقه بندی کرده به تجار اروپائی میفروشند .

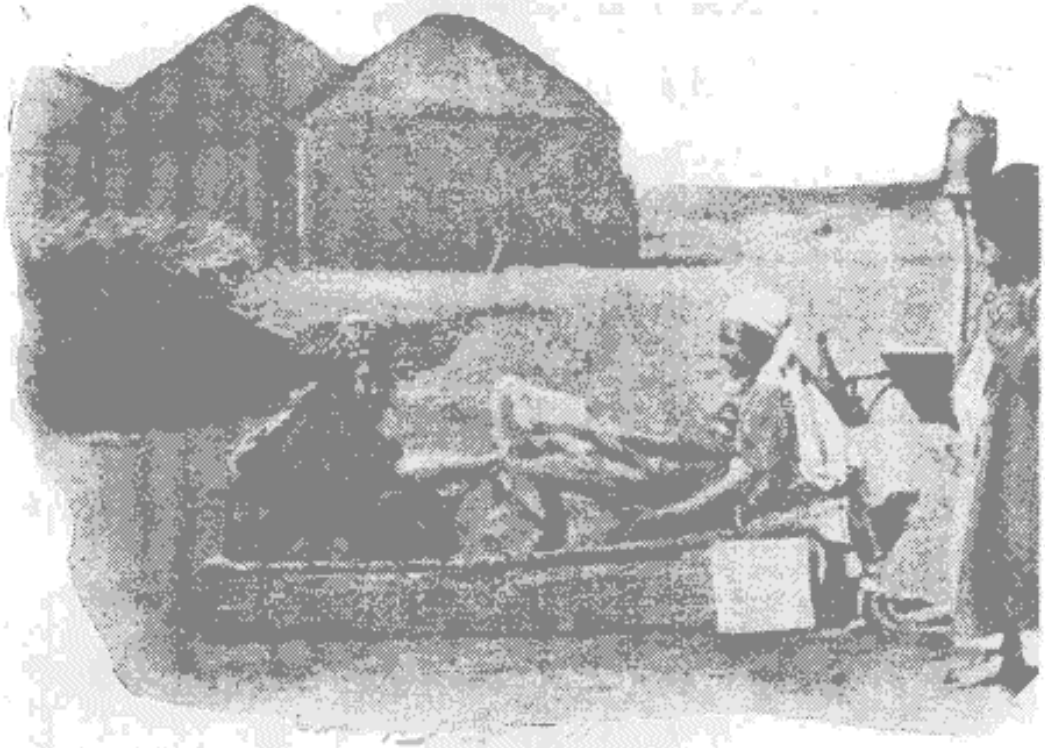

طرز ساختن نمد

درفیروزه های غیرمرغوب نقوشی حک میکنند و بعد جاهای محکوك راازخاك طلا پرمینمایند وصیقل میدهند وبنام طلسم بفروش میرسانند .

فیروزه های نامرغوب را بیشتر بهندوستان و ترکیه وعربستان صادر میکنند که درآنجا آنهارا برای دسته چاقو وکارد ویا زینت یراق اسبان بکارمیبرند .

فیروزه‌ای‌را که بخارج صادرمیکنند غالباً مانند کبریت درسرچوب قرارمیدهند ودر کاغذ قرمز می‌پیچند و بخارج میفرستند .

امتیازمعادن فیروزه

در دوران سلطنت صفویه فقط شاهان آن سلسله فیروزه را ازمعادن‌استخراج میکردند وهیچکس بغیرازشاه حق‌استخراج آنرا نداشت .

در قرن هجدهم زمامداران ایران باین معادن توجهی نداشتند وفقط روستائیان بقدر امکان دراین معادن کاوش مینمودند وکم وبیش فیروزه‌ای بدست میآوردند ودر بازارها بفروش میرساندند. در زمانیکه حسنعلی‌میرزا بحکومت خراسان منصوب گردید این معادن باجاره باشخاص واگذار گردید وقرار براین شد که استخراج کنندگان سالی ۱۰۰۰ تومان بعنوان مال‌الاجاره بخزانهٔ دولت بپردازند.

درسال ۱۸۲۱ مال‌الاجارهٔ این معادن به ۲۰۰۰ تومان رسید ولی درسال ۱۸۶۲ دوباره مال‌الاجاره تنزل کرد وبیش از ۱۰۰۰ تومان نبود.

بطوریکه یکی از اروپائیان مطلع نقل میکرد بعدها این رقم به ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ تومان هم رسید ودرسال ۱۸۸۲ شاه میزان مال‌الاجاره را بالا برد و مخبرالدوله

شستن فیروزه درمعدن

که وزیرپست وتلگراف ومعادن ومعارف بود متعهد شد که سال اول ۹۰۰۰ تومان

مال‌الاجاره بخزانه دولت بپردازد واز آن ببعد یعنی همینکه معادن بکارافتاد مرتباً هرسالی ۱۸۰۰۰ تومان بدولت بدهد.

لرد کرزن مینویسد که درسال ۱۸۹۰ مال‌الاجاره معادن فیروزه بمبلغ ۸۰۰۰۰ تومان رسید (تقریباً ۴۰۰۰۰۰ فرانك).

اکنون مال‌الاجاره این معادن در سال ۱۵۰۰۰۰ فرانك است وازقرار معلوم بعدها افزایش خواهد یافت.

در مجاورت ایل زعفرانلو

باری پس‌ازشوراب راه ازفلاتهای مرتفعی عبور میکند که از نباتات ضعیف وخارهای گلداری‌مستور گردیده‌است. درین‌راه کاروانسرائی بود که گوسفند ها را در آن جایداده بودند تا بطرف‌شهر ببرند، دراین ناحیه جوجه تیغی زیادی وجوددارد که روزها مخفی‌میشوند وشب بطلب طعمه بگردش میپردازند.

پس‌از گذشتن ازاین فلات مرتفع بجلگه‌ای رسیدیم که ایل زعفرانلو در آن سکونت دارد، دراین ناحیه جویبارهای زیادی دیده میشود که آب آنها بمصرف زراعت میرسد.

درائنای راه بگله های گوسفندی برخوردیم که بطرف دهکده میرفتند وچند رأس الاغ هم درمیان آنها دیده میشد. رانندهٔ ما برای اینکه زودتر بمنزل برسد شلاق‌کش اسبان را بتاخت انداخت و اعتنائی بگوسفندان که درجادهٔ تنگی عبور میکردند نداشت، بنابراین یکی از الاغها که نتوانست خودرا بکنار بکشد در زیر ارابه‌ای که لوازم سفرمارا حمل میکرد افتاد وهیاهوئی‌بلند شد وعاقبت مجبورشدند که تسمه چرمی اسبان را باچاقو ببرند تاحیوان بدبخت اززیر پای اسبان درآید. خوشبختانه حیوان آسیب زیادی ندیده وفقط خسته و کوفته شده بود.

پس‌ازغروب آفتاب بیك‌قطارشتر برخوردیم که موقرانه دنبال یکدیگرحرکت میکردند واز زنگهای متعددی که بگردن داشتند نوای موسیقی خوش‌آهنگی‌شنیده

میشد . آفتاب درشرف زوال بود . هوا وضع فسفرمانندی بخود گرفت ، دهکدهٔ بین راه منظرهٔ خاصی پیدا کرد وکمی بعد ماه درآسمان پدیدار گردید و بجلوه گری پرداخت. هرچه درمیان راه واطراف مابود مانند غولهای افسانه‌ای هیولای عظیمی پیدا کرد ، زمین وضع مرموز وسحرآمیزی داشت وبتمام موجودات تغییر شکل داد . مثلا هیکل بزرگی را میدیدیم که‌نیمی ازبدن آن بشکل انسان ونیم دیگربشکل اسب بود . هیولای وحشت آور دیگری را دیدیم که گوئی گنبد بسیار بزرگ بنائی است که درروی چهارقطعه‌نی باریك قراردارد، اما وقتیکه این هیاکل خارق‌العاده بما نزدیك شدندکم کم تغییرشکل دادند . گنبد بزرگی که ازدور بنظر ما میآمد عمامهٔ سیدی بود که برالاغی درروی پارهندوانه سواربود . همچنین بنای بزرگ متحرکی که چند لحظه پیش چنین بنظرمیآمد که راه را مسدود کرده‌است بارخاری بود که خارکنی در پشت الاغ برای کوره پزان میبرد .

ورود بسبزوار

دراین‌اثنا بقبرستان بسیاروسیعی‌رسیدیم وفهمیدیم که بسبزوار نزدیك شده‌ایم ، خانه های کوره پزان را دیدیم که گاهی از میان در نیم باز آن سرآدمی برای تماشای غابرین بیرون میآمد . پس‌از عبور ازپل کوچکی دروازهٔ بزرگ شهرپدیدار گردیدکه ازطرفین بدو برج عظیم‌الجثه تکیه داشت.نظربااینکه‌ناچاربودیم‌ازبازارتنگ عبورکنیم‌وچهاراسب‌نمیتوانستنددرپهلوی هم حرکت نمایند دوتای آنهارا ازکالسکه باز کردند وراهنمایان برآنها سوار شدند و بجلو افتادند ولی آنهاهم راه‌را نمیدانستند واتصالا ازرهگذران میپرسیدندکه‌ازکدام طرف باید بچاپارخانه رفت . هوا بکلی تاریك بود وهیچ نوع روشنائی‌هم در معبر ما وجودنداشت . سرانجام یك نفررسیدکه ازکارکنان چاپارخانه بود و فانوس بزرگی دردست داشت واشخاص کنجکاو را بضرب چماق ازاطراف کالسکه رد میکرد. ورود بشهری‌که کاملا سکوت وخاموشی برآن حکمفرمائی میکرد خالی ازتأثیر نبود .

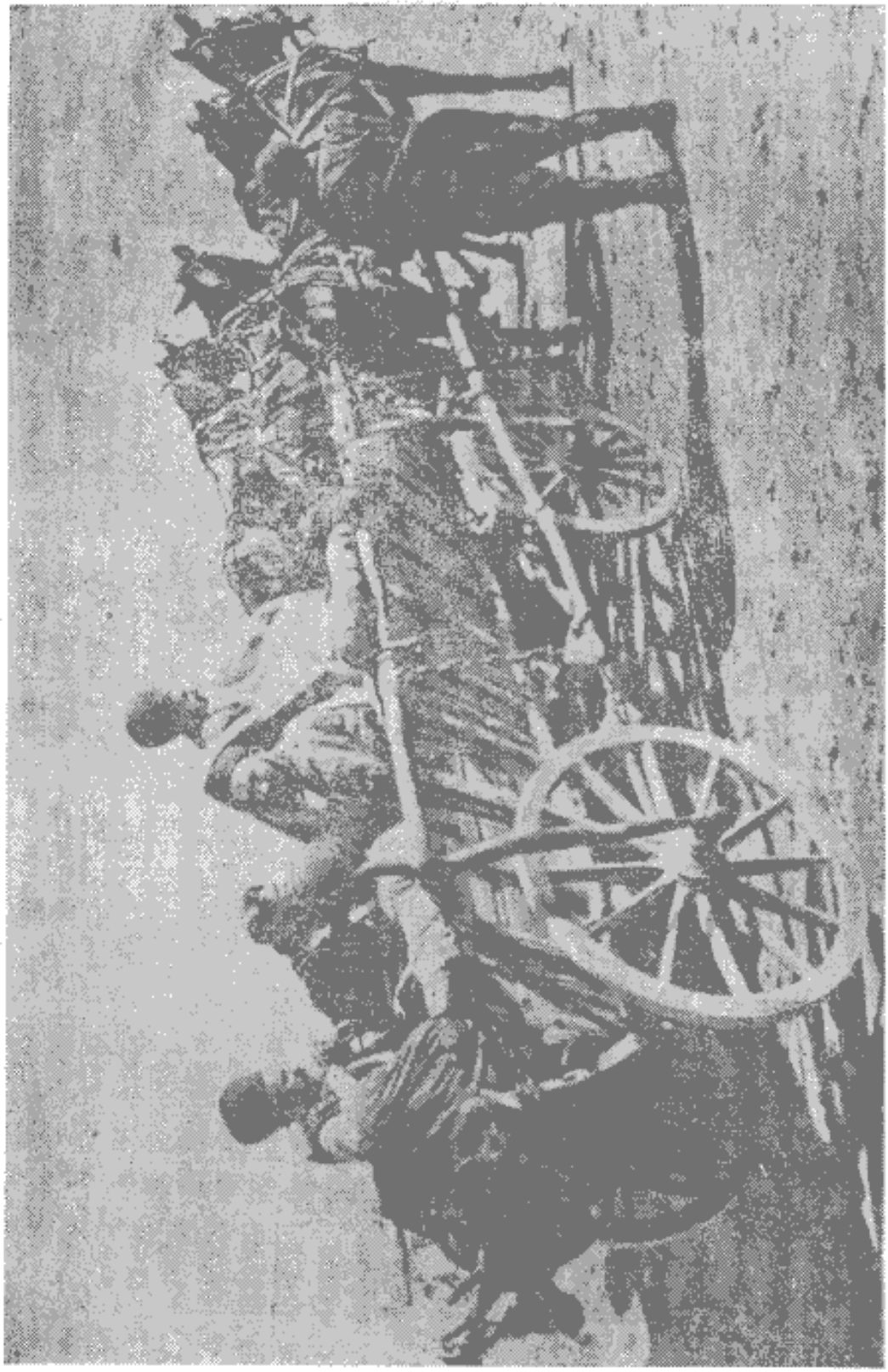

گاری پست در حوالی سبزوار

صدای پای اسبان درزیر سقف بازار تنگ که درروزهم کمتر روشنائی می‌بیند هیاهوئی راه انداخته بود .

کاروانسرای تجار پشم

پس‌از آنکه مدتی دربازار و کوچه ها راه پیمودیم بچاپارخانه رسیدیم واز کالسکه پیاده شدیم ، راهنما مارا از کوچهٔ تنگی بکاروانسرائی برد که تجار آنجـارا انبار پشم خود قرار داده بودند ومامیبایستی درهمینجا منزل کنیم. دواطاق واسعت دراختیارما گذاردند که‌سقف آنها بلند ودارای قوسهای منکسری بود که کلیساهای گوتیك‌را بخاطرمیآورد، بدیهی است که پس از زحمت ومشقت مسافرت این اطاقها درنظرما مانند کاخهـای مجللی جلوه مینمود . یك نوع کبابی برای ما آوردند کـه آنرا شیشلیك میگفتند. چون

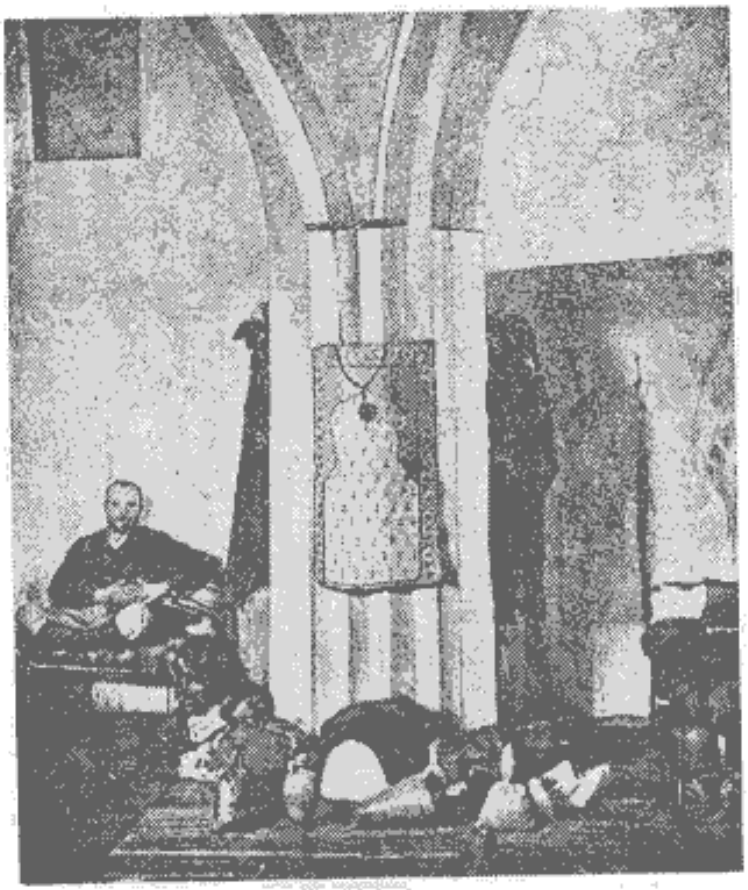

اطاق ما دریکی ازکاروانسراهای سبزوار ـ درجلو کیسه های پول دیده میشود

گرسنه بودیم بانهایت‌میل آنراخوردیم واز آورنده‌تشکر کردیم.

واقعهٔ عجیب در سبزوار

تقریباً درشش ماه قبل واقعهٔ عجیبی در سبزوار روی‌داده‌بود، توضیح آنکه یك‌نفر ارمنی که اهالی ازاخلاق او ناراضی‌بودند روزی یکی اززنان صحرانشین‌را که کولی میگویند بمنزل‌خود برده‌بود. یك‌نفر ازبازاریان که آنهارادیده‌بود ببازاررفت ومردم‌را بشورش برضد ارمنی برانگیخت وفریاد برآوردکه این سك ارمنی زنان ایران‌را ازراه درمیبردو باعمال خلاف عفت میپردازد. چند نفرسید وجمعی‌ازبازاریان بطرف کاروانسرائی که ارمنی منزل داشت هجوم آوردند وزن کولی را درحجرهٔ او دیدند، ابتدا زنرا باچوب و چماق کشتند وبعد ارمنی را باندازه‌ای زدندکه مشرف بموت گردید ودرحال‌احتضار طنابی بپای او بستند ودربازار در دنبال خودکشیدند تابمیدان عمومی رسیدند. در آنجا نفت زیادی روی بدن او ریخته و آتش زدند. عمال دولتی درصدد بـرآمدند که مرتکبین این عمل را بمجازات‌رسانند وسیدی‌را که مباشرقتل بوده‌بدارزنند ولی بااینکه قزاقان دولتی‌هم خواستار مجازات مرتکبین بودند مجازات آنها بتعویق‌افتاد وکمی بعد هم این واقعه ازخاطرها محو گردید ومجازاتی صورت نگرفت.

بنای سبزوار جمعیت و تجارت آن

سبزوار مرکب ازدوکلمهٔ سبز ووار است کـه شاید بمناسبت باغهای زیادی‌که مانند کمربند آنرا احاطه‌کرده چنین نامیده شده است.

درسال ۱۸۷۱ این شهر گرفتار بلای قحطی شدیدی شد و جمعیت زیـادی از گرسنگی تلف گردید. قبل‌از قحطی شمارهٔ سکنه آن به ۳۰۰۰۰ نفر میرسید ولی اکنون بیش‌از ۱۰۰۰۰ نفرجمعیت ندارد.

ارك حکومتی درقسمت شمالی شهرواقع شده واکنون درشرف خرابی‌است. بنای این شهررا بسلسلهٔ سلجوقی نسبت‌میدهند. این شهر چندین دفعه غارت وخراب شد مخصوصاً درسال ۱۳۸۰ تیمورلنگ این شهررا بکلی غارت وخراب کـرد. شهر کنونی تقریباً یك قرن است که سر بلندکرده یعنی الله یارخان مزینانی‌که درزمـان

سلطنت فتحعلی‌شاه یکی ازحکام یاغی ایالت خراسان بود به تعمیر آن همت گماشت و آنرا بصورت قلعهٔ دفاعی مستحکمی درآورد. ترقی این شهر بواسطهٔ محصول‌زیاد پنبه وپشم است که ارمنیان خریده وصدور آنهارا منحصر بخود نموده‌اند. ازصادرات دیگر این شهر میوه های خشك ومخصوصاً بادام است که دربازارهای دنیا در خوبی ومرغوبی شهرت دارد.

دربازار لباسهای پشمی خشن وظروف مسی درست میکنند و بسکنه نواحی سبزوار میفروشند.

منارهٔ خسروگرد در۶ کیلومتری غربی‌سبزوار مناره‌ای وجوددارد که آنرا منارهٔ خسرو گرد میگویند. این‌مناره متعلق بمسجدشهرخسرو گرد بوده که تیمور آنرا خراب کرده است. ارتفاع این‌مناره۳۰ متر وشکل آن‌مانندبرجی است و باآجرنقشهائی در آن بوجود آورده‌اند. دربالای آن دو کتیبه بخط کوفی دیده میشود. سر این منار شکسته ولکنون ستون ناقصی شباهت دارد ودر روی مصطبهٔ مربعی قراردارد که با ساروج وسنك ساخته شده است. مصطبه هم در روی بامی واقع شده که ارتفاع آن به ۲٫۵ مترمیرسد. این بنا در محوطه‌ای بوده که ستونهای کوتاه ودیوارهای خشت و گلی داشته است.

سیاحانی که توانسته‌اند کتیبه های خط کوفی آنرابخوانند نوشته‌اندکه تاریخ بنای مسجد و مناره درسال ۵۰۵ هجری یعنی درسال ۱۱۱۲ مسیحی بوده و درزمانی ساخته شده که سلطان سنجر ازطرف سلطان محمد اول در خراسان حکمرانی میکرده است.

درموقع شورش افغانها یعنی درسال ۱۷۲۲ این بنا آسیب زیادی دید ولی‌نادر شاه بتعمیر آن همت گماشت. اکنون این مناره تنها گواه شهرباعظمتی است که‌بکلی ویران شده است.

نخستین گردش ما در بازار

۱۵ سپتامبر ــ ما قبل ازطلوع آفتاب ازخواب بیدار شدیم زیرا کارگران کاروانسرا بمحض دمیدن سپیدهٔ بامدادی از خواب برخاسته و با صدای بلند بخواندن آواز پرداختند،

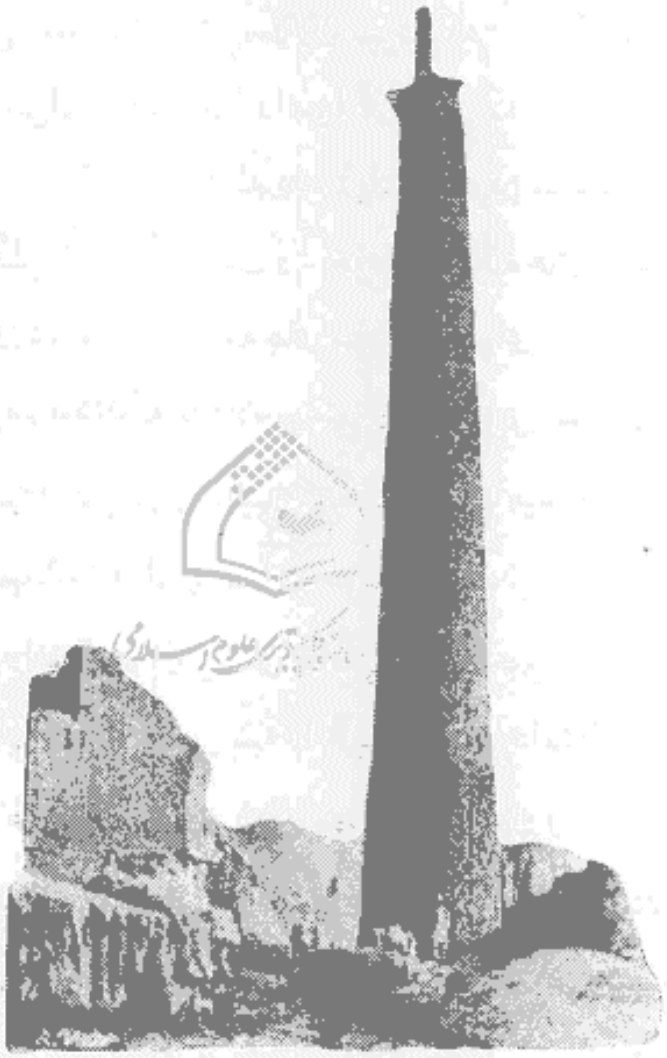

منار خسرو گرد

گویا میخواستند بتقلید نیاکان خود بآفتاب سلام بدهند، بهرحال چون دیگر نتوانستیم بخوابیم بلند شدیم و گردش کنان ببازار رفتیم. بازار مانند کوچهٔ سرپوشیده‌ای است که کمتر درروزروشنائی می‌بیند، فقط درسقف آن روزنه هائی قرارداده‌اند تاروشنائی کمی بدرون بتابد. دربازارمسگران تقریباً چند صد نفر کارگر بطرزقدیم باچکش

بساختن ظروف مسی اشتغال داشتند ، صدای برخورد چکش‌ها به مس فوق‌العاده گوشخراش بود .

دلاکان در بیرون حمام نشسته ومشغول کشیدن قلیان ومنتظر آمدن مشتری بودند. اینها فقط لنگی بکمر بسته بودند وبالاتنهٔ آنان عریان بود .

باری پس‌ازمختصر گردشی‌بدلالان سپردیم که اگر کسانی اشیاء آنتیك دارند نزد مابیایند . پس‌ازمراجعت بکاروانسرا ازپلکانی که چهل پله داشت بالا رفته وبر روی بام نشستیم ، طولی نکشید که عدهٔ زیادی ازمردم بنزدما آمدند واشیاء مختلفی ازقبیل ظروف گلی آبی‌رنگ وقاب وآبخوری و کوزه های شکسته، وظروف مسی بدون‌ته‌باخود آوردند. اینها باعمامه های سفید ولباسهای گشاد مواج هیکل‌موقرانه‌ای داشتند ارمنیانی‌هم بودندکه باکلاه پوستی وقیافه عبوس چیزهائی آورده و اصراری داشتند، که ماآنهارا خریداری نمائیم ومیگفتند هرچه میخواهید بدهید ولی‌اگربهای چیزی را کافی نمیدانستند ازتسلیم آن خودداری میکردند .

حیاط کاروانسرا هم ازمرغان خانگی وسایر حیوانات پر شده است ، الاغها خوشوقتند که بار سنگین پشم یاپنبه را ازپشت آنها برداشته‌اند ودرصدد پیدا کردن جای سایه داری هستندکه برروی زمین بخوابند ودرخاك وسنك‌بغلطند وستون‌فقرات خودرا درروی سنگریزه ها خارش دهند . مرغان بی دم که بدرشتی کبك بودند در میان عدلهای مال‌التجاره دانه برمیچیدند ، این مرغان درکاروانسرا محل‌معینی برای استراحت ندارند . درموقع غروب آفتاب ببالای‌میزان بزرگی که ازیادگارهای عهد عتیق است وبرای توزین پشم و پنبه بکار میرود میپرند تا شب را درروی آن بصبح رسانند وچون جای کافی ندارند برپشت دیگران که‌زودترجای گرفته‌اند می‌نشینند. پس‌ازمدتی مرغان زیربن احساس خستگی میکنند وباتکانی سواران خودرا بزمین پرت میکنند وآنها چون نمیتوانند درتاریکی‌شب ببالای میزان بروندر کفه‌های آن استراحت میکنند وازتاب خوردن در کفه لذت میبرند .

قافلهٔ زوار کربلا

ناگهان هیاهوئی در بازار بلندشد وقافلهٔ بزرگی پدیدار گردید. ازکلاه بلند مردان معلوم بود که اینها سکنهٔ مازندران هستند وبرای زیارت کربلا بکشور ترکیه مسافرت مینمایند. عیسویان بکلیسا میروند وبعبادت میپردازند تااموالی که ازراه غیرمشروع بدست آورده‌اند بر آنها حلال شود ، اما ایرانیان بزیارت امکنهٔ مقدسه میروند تا گناهان آنها بخشوده شود .

گردش ثانوی ما در بازار آهنگران

پس‌ازصرف ناهار دوباره بعزم سیاحت بـازار از منزل بیرون آمدیم • نوری کـه ازروزنه سقف بازار بدرون میتابد اثـر مخصوصی دارد وسایه روشنی تولید میکند که خالی ازتماشا نیست ، اما بازار آهنگران تماشای دیگری دارد ، دراین بازار کارگرانی دیده‌میشود که مانند قهرمانان افسانه‌ای قدیمی نیمی ازبدنرا عریان کرده وپیش‌بند چرمی بکمر زده‌اند وچکش‌هارا پی درپی بنوبت درروی آهن گداخته فرود میآورند وتعجب در این است که‌چندین کارگر درآن واحد مشغول کوبیدن آهن هستند ودر فرود آوردن چکش‌ها خطائی نمیکنند وازضربات چکش جرقه‌های زیادی از آهن باطراف پراکنده میگردد. آهنگران بساختن لوازم زراعت وصنعت ازقبیل بیل وکلنگ وتیشه وغیره مشغول هستند . روشنائی دکان آهنگری هم که ازدود سیاه شده بوسیلهٔ روزنه‌ایست که درسقف آن قراردارد ، اختلاط نور وظلمت دراین دکانها اثرخاصی دارد وشبیه است بتأثیر نوری که ازشیشه‌های کهنهٔ کلیساهای قرون وسطی بدرون میتابد و بلباس ارغوانی کشیشان جلوهٔ مخصوصی میدهد .

چنین بنظرمیآید که اهالی سبزوارهم مانندروسها بآشامیدن آب متبرك رغبت داشته باشند زیرا که جائی را دربازار مشاهده کردیم که مانند قبری‌بود وپنجرهٔ آهنی داشت که کهنه های زیادی بآن بسته بودند . درپهلوی این قبر ظرف مسی بـزرگی قرارداشت که پرازآب بود ویك آبخوری‌حلبی‌هم درپهلوی آن دیده میشد که عابرین باآن ازاین آب میآشامیدند .

قصاب

دراثنای گردش قصابی‌هم مارا نـزد خود خواند و کفه هـای ترازوی‌خودرا نشان داد که‌درمرکز آن شکل‌خورشید درحال نورافشانی حکاکی شده بود ودراطراف آنهم کتیبه هائی دایره وار وجود داشت که باشاخ وبرگ درختان وحیوانات خیالی زینت یافته بودند، ما فقط بانظر بتماشای آنها

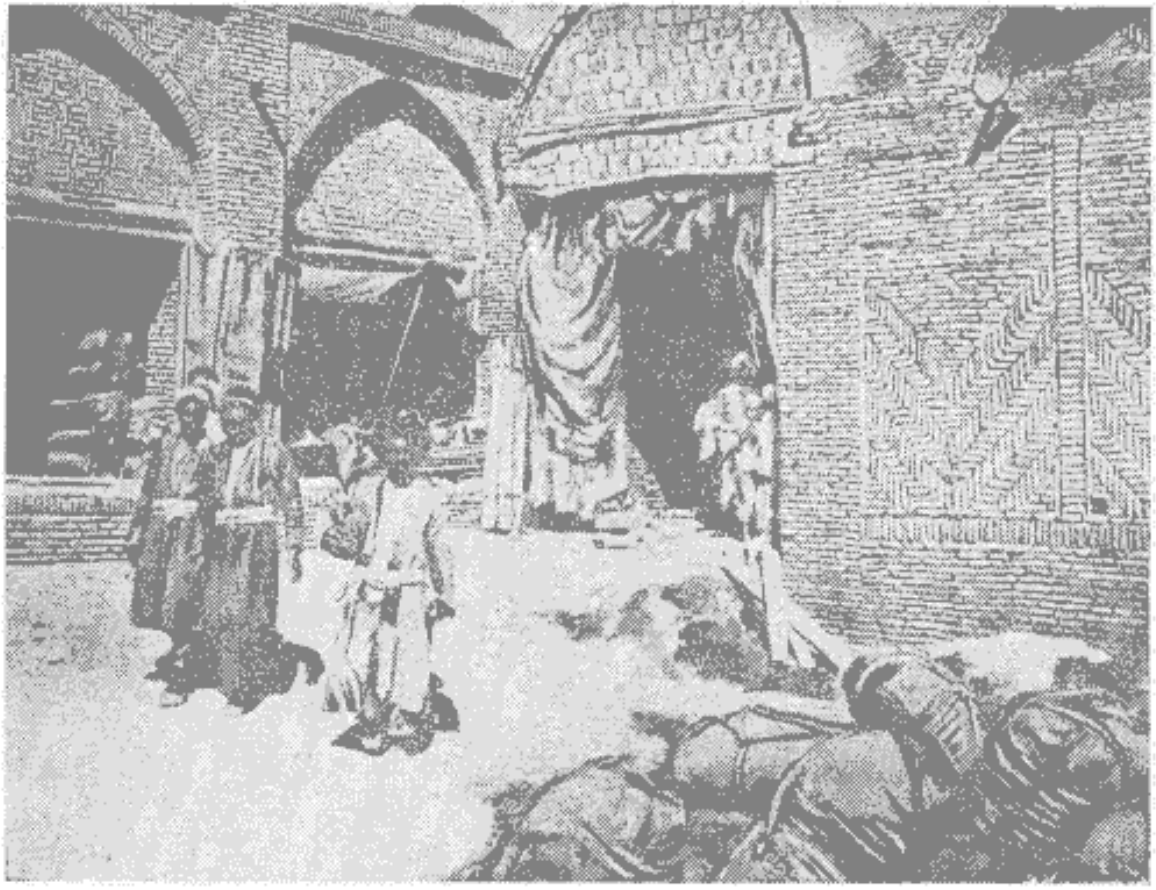

گوشه‌ای ازبازار سبزوار

پرداختیم ومیدانستیم که نباید بآنهادست‌زد مبادا گرفتار بلائی شویم که کوچکترین آنها این است که باندازهٔ وزن چیزی که بآن دست زده‌ایم باید پول طلا بدهیم .

هربازاری بصنف مخصوصی ازقبیل نمدمالان ونجاران وخراطان و آهنگران وسراجان اختصاص دارد . کسبهٔ فروشنده مانند عنکبوتی که درمیان تار خود قـرار گرفته باشد چهارزانو درجلو دکان نشسته ومنتظرند که مشتری بیاید وباخونسردی

اورا فریب دهند و کیسهٔ اورا خالی کنند و اگرمشتری غیرمسلمان باشد هرقدر بیشتر جیب اورا خالی کنند بثواب مقرون تر است .

آنتیك فروشان

طرف عصر باز آنتیك فروشان بمنزل ما هجوم آوردند،ظروف لعابی کوچکی آوردند که رنك وشکل آنها فریبنده بود ومن بی‌اختیار بدون آنکه فکرکنم که چگونه باید آنهارا همراه برد چند عدد خریدم. دراثنای معامله پی درپی استکانهای‌چای میآوردند که‌دست بدست میگشت واصراری داشتند که ماهم بیاشامیم ولی متأسفانه معدهٔ اروپائیان گنجایش این مقدار چای را ندارد .

مستخدم ما که نامش علی بود بانظر استهزا بما مینگریست وما را آدمهای سفیه ومجنونی تصورمیکرد که باپول زیاد این اشیاء کهنه وشکسته را خریداری مینمودیم وفقط این آرزورا درسرداشت که ایکاش من‌مالك این اشیاء بیفایده واز کار افتاده بودم و آنهارا باربابان خود میفروختم ومالك پول زیادی میشدم .

مسافر باهوش

امشب ما درشهر بشام دعوت داریم. میزبان ما یك نفر تاجر روسی است که پشم میخرد وبروسیه میفرستد، زن‌اوهم پس‌از یك اقامت طولانی درعشق آباد تازه باینجا وارد شده‌است . این زن وشوهر بدون اینکه نظرسودی داشته باشند باکمال گرمی ومهربانی ازما پذیرائی نمودند ، میزبان ما کمی زبان آلمانی میدانست ومن بااوصحبت میکردم ومترجم سایرمهمانان بودم.

میزبان مهربان درسرمیزشام داستان‌طبیب کاذبی را برای‌ما نقل کرد که‌چگونه بانداشتن وسیلهٔ مسافرت خودرا درنهایت راحتی ازقسطنطنیه به‌تهران رسانید وچنین گفت : این مرد باهوش میل داشت که به تهران برود ولی فاقد وسایل مسافرت بود، بنابراین‌فکری بخاطرش رسیده قبل ازحرکت چند دوجین‌شیشه بشکل ورنك‌مختلف فراهم نمود وبهرمنزلی که میرسید اعلان میداد که من فلان دکترمعروفی هستم که شاه ایران مرا بدربار خود طلبیده است . معلوم است که بااین اعلان اشخاص زیادی

باو مراجعه میکردند واوهم بآنها میگفت که شما فلان مرض‌را دارید که دوای‌قطعی آنرا کسی غیرازمن ندارد ، البته پس ازصرف این دوا بکلی بهبودی حاصل‌خواهید کرد وسرانجام پول زیادی ازآنها میگرفت وبااحتیاط تمام مقداری دارو که جز آب خالص چیزدیگری نبود درفنجان ریخته وبمریض میداد وباندازه‌ای ازاثرداروی‌خود تعریف‌میکردکه مریض‌هم‌پس‌ازآشامیدن اظهارخوشوقتی‌میکردکه مختصر آرامشی احساس میکنم وبرعکس سایرمسافرین که هرچه پول داشتند دراین مسافرت خرج کردند او درکمال راحتی خودرا بتهران رسانید .

پس‌ازشام ما ازمهمان نوازی میزبانان محترم تشکر نمودیم. مرد تاجردرپاسخ ما گفت : من بسیار مشتاق ملاقات اروپائیان هستم ولی‌متأسفانه‌کمتر ازاین راه عبور میکنند واکنون‌که بملاقات شما نائل گردیدم بسیار خودرا خوشوقت می‌بینم .

ما باکمال تأسف باید این شهررا ترك کنیم زیرا که درچند روزاقامت درآن بما خوش گذشته است وبامردم آن انس گرفته‌ایم . بمحض ورود ببازار اشخاصی که ازآنها اشیائی خریده‌ایم مارااحاطه میکنند وباکمال ادب دنبال ما میافتند وبما احترام میگذارند . اگر بانظر کنجکاوی بما نمینگریستند معاشرت وآمیزش‌باآنها بسیارمطبوع بودزیرا که علاوه برادب واحترام گاهی‌هم بما نصیحت میکردندکه درمسافرت باید چنین و چنان رفتارکنید . گدائی هم که پیربود ولباس کثیفی برتن داشت دنبال ما افتاده بود وکار پلیس را انجام میداد وباچوبدستی خود مردم ولگرد را از اطراف ما دور میکرد ونمیگذاردکه بما نزدیك شوند ولباس کثیف خودرا بلباس ما بمالند .

گداهائی که کار پلیس‌را انجام میدادند

درفرانسه هروقت مردم‌اجتماعی کنند یك پسرشیرینی‌فروش‌هم درجمعیت‌داخل میشود، دراینجاهم‌پسری‌که دوچرخه‌کوچکی داشت وظرف بزرگی پرازترشی برای فروش درروی‌آن گذارده‌بود پیوسته بدنبال جمعیت ما میآمد ودرمدت سه‌روزاقامت ما درسبزوار درهنگام گردش دربازار مارا ترك نمینمود .

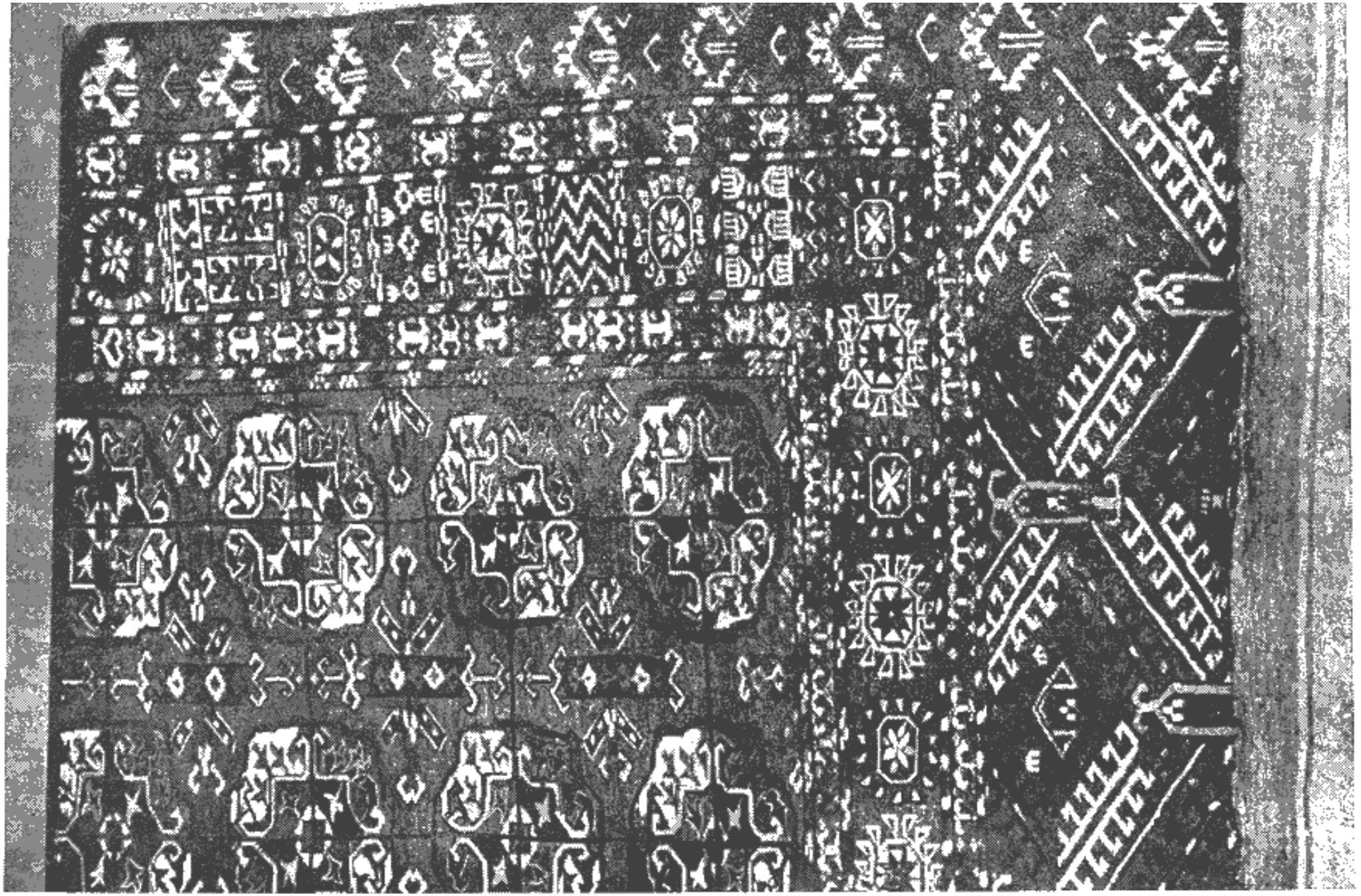

قسمتی ازیك قالی‌ترکمنی کار قرن ۱۹ (کلکسیون مؤلف)

درمیان گارد احترام ما درویشی هم که گیسوان ژولیده‌اش برروی شانه ها ریخته بود عرض‌اندام میکرد. نیم تنهٔ پوستی برتن وتبرزین دودمی دردست چپ‌داشت وچنین مینمود که مسافرتهای زیادی کرده و با اروپائیان هم تماس داشته است زیرا که

یك درویش

باکمال رغبت حاضرشد که ما عکسی ازاو بگیریم وچون بخواهش ما تن‌درداد مبلغ ۵۰ سانتیم باوتقدیم کردیم.

۱۶ سپتامبر ـ امروز آخرین روز اقامت ما درسبزواراست.

تسبیح

بمحض اینکه سپیدهٔ بامدادی نمایان گردید افواج بسیاری از مگسان که نه مؤمن میشناسند ونه کافر بما حمله کردند، ناچارازتختخواب بلندشدیم ودیدیم که‌تمام تختخوابها که‌در کناردیواربودندخالی‌شده‌است فقط یکی‌ازهمسایگان ماکه تاجرپیری بود وهمیشه وقارخودرا حتی درحین‌مزاح هم ازدست نمیداد درروی

صندلی جلوس کرده واعضای خانواده‌اش حلقه وار دراطراف او چمباتمه زده بودند. لباسی که برتن داشت ازیادگارهای اعصارقدیم بودکه درکتاب الف‌لیل مکررذکری ازآن بمیان آمده است. اطرافیان او همه تسبیحی دردست داشتند و صحبت کنان دانه های آنرا بوسیلهٔانگشتان نقل‌مکان میدادند. معروف است که دراروپا اشخاص بیکار متصل شست دست خودرا برمیگردانند اما در خاورزمین بیکاران بگرداندن تسبیح مشغول میشوند. تسبیح ازلوازم ضروری مردان است وهرکس برحسب شأن ومقام خود یکنوع تسبیحی دردست دارد، ثروتمندان تسبیح هائی دارندکه دانه‌های آنها ازمروارید ویا احجار کریمه ترکیب شده وفقرا تسبیحی دارندکه مهره‌های آن ازگل رنگین درست شده‌است، تسبیح علاوه بروسیلهٔ سرگرمی ناصح ومشاور هم هست، درموقع اقدام بکاری باآن مشورت نمایند و بدون تصویب و اجازهٔ آن به‌عملی نمیپردازند.

یك کاروانسرای تاجرنشین

امروزدراثنای گردش بکاروانسرائی رفتیم که در آن تجارزیادی مشغول‌معامله‌لات بودند،دروسط حیاط‌حوضی بشکل کثیرالاضلاع دیده میشد. طبقهٔ تحتانی بانبارهای‌مال‌التجاره وطویله‌اختصاص داشت ولی در طبقهٔ فوقانی حجراتی واقع بودکه مردم بوسیلهٔ ایوانی درآنها رفت و آمد میکردند. در این‌حجره ها یکپارچه است که درموقع بازکردن بطرف بالا کشیده‌میشود ودرموقع بستن آنراپائین آورده وباقفل بزرك‌استوانه‌ای‌شکلی‌می‌بندند. صاحب حجره وواردین پاپوشهای خودرا ازپا درآورده وباپاهای برهنه داخل حجره میشوند. زمین حجره بافرش مفروش شده ومخده هائی‌هم درکنار دیوار دیده‌میشود. تاجر میز کوچکی در جلوی خود قرار داده و دفتر و قلمدان خود را روی آن گذارده است.

بازی بعدازظهر مشغول بستن بارهاشدیم وظروف کوچك لعابی‌را که خریده بودیم وازسرنوشت آتیهٔ آنها نگران بودیم درصندوقی جای دادیم. این ظروف باید

هزاران کیلومتر راه طی کنند وخدا میداند که درموقع رسیدن بمقصود درچه حال باشند.

گردش بر روی بام کاروانسرا

پس از بستن بارها ببالای بام کاروانسرا رفتیم وازاین رصدخانهٔ مرتفع تمام شهررا تماشا کردیم ، خانه ها از دور مانند لانه حیوانات صحرائی بنظرمیآمد ، آب باران شیارهای عمیقی در میان بامهای گنبد مانند عمارات ایجاد کرده بود ، تمام خانه‌ها بهم متصل و بوسیلهٔ فضای مربعی که درداخل آنها بود ازیکدیگر جدا شده بودند. گنبدها و مناره های مساجد دربالای ساختمانها باارتفاع زیادی خودنمائی میکرد، بامهای بازار درطرف چپ یك رشته گنبد های متوالی تشکیل داده بود . درروی بام حمامها جابجا چندین شیشه مانند ته بطری قرار داده بودند تاروشنائی بدرون آنها بتابد•ما درهمه جا درحین عبور ازشهرها ودهکده ها این نوع شیشه کاری را دیده وشاید بازهم خواهیم دید• بام حمامها ارتفاعی ندارد زیرا که ابتدا زمین را کنده و حمام را درحفره‌ای بنا میکنند ، این حمامها شباهت زیادی به گرمخانه های اروپائی دارد که در آنها گل و گیاه بعمل میآورند .

پس ازغروب آفتاب جمعیتی درروی بامها دیده میشد زیرا که اهالی درفصل تابستان درروی بام میخوابند که هوای آن خنك تر ازحیاط است •

بطور کلی اروپائیان ازرفتن روی بامها ممنوع هستند مبادا نظرشان بصورت زنانی بیافتد که درخانه های خود بی حجاب رفت وآمد مینمایند • درمقابل ما کودکان درروی بامها بازی میکنند ، بعضی نخ بادبادکی را در دست دارند وبعضی با کبوتران اهلی سرگرم بازی هستند، درحیاط کاروانسرا هم شتری باقدمهای موزون بطرف طویله میرود وساربان هم زمزمه کنان دردنبال اوحرکت میکند• متدرجاً تمام صداها خاموش شد وسکوت کاملی برشهرحکمفرما گردید زیرا که شب همه چیزرا درزیرپردهٔ ظلمانی خود مستورنمود، بنابراین ماهم ازبام بزیرآمدیم که شامی بخوریم وبخوابیم ونیروئی تازه کنیم تابتوانیم راه طولانی سبزوار بشاهرود را طی کنیم •

فصل ششم ـ ازسبزوار بشاهرود

حرکت ـ ریسندگان پشم ـ دربیابان خرم در مسافرت ـ شکار شپش ـ مزینان ـ گنجی در کوه ـ شیره کش‌خانه ـ زائر تریاکی ـ دهکده عباس آباد ـ راننده و زوار ـ درمیان سلسله جبال ـ زنان درمسافرت ـ کاروان شتر ـ میـان دشت ـ شکارچی ناشی ـ ساسهای میامه ـ یك تنبیه بجا ـ خراباد ـ بطرف شاهرود ـ حوالی شاهرود ـ چاپارخانهٔ شاهرود ـ کاروانسرای دوطبقه ـ وضع خراب پست ـ خطوطی که بردیوار کاروانسرا نوشته شده بود ـ عزیمت ازشاهرود .

حرکت

۱۷ سپتامبر درموقع طلوع آفتاب آمادهٔ حرکت شدیم مدت زیادی طول کشید تاصندوقها وبسته های مـارا درارابه جای دادند و بااینکه مسافت منزل ما تاارابه کمتراز یکصد متر بود اتصالا بـا حمالان وراننده در کشمکش و گفتگو بودیم، چون همهٔ این کارها انجام گرفت باکمال خونسردی بما گفتند که باید صبر کنید زیراکه اسبان جومیخورند ، این جمله بمنزلهٔ ترجیع بندی است که باید ما درهرچاپارخانه آنرا بشنویم زیراکه هروقت آمادهٔ حرکت میشویم این جمله بگوش ما برمیخورد وناچار مدتی وقت ما بیهوده تلف میگردد ، ازطـرفی هم چون مدیرچاپارخانه این جمله را با وقرومتانت خاصی اداکرد جز تحمل چـاره‌ای

نداشتیم ونمیتوانستیم درمقابل او چون وچرائی بکنیم . عاقبت پس‌ازدوساعت اتلاف وقت کاروان‌ما براه افتاد ، ازمحلات شهرخارج شدیم وازقبرستان وسیعی عبورنمودیم.

دربیرون شهرمزارع سرسبز وباصفائی دیده میشود. دهقانان مشغول کارهای کشاورزی هستند. بعضی بادو گاو که آهسته وسنگین قدم برمیدارند بازحمت زمین‌را شیارمیزنند وبعضی بآبیاری یا کارهای دیگر اشتغال دارند. در راه الاغهائی را می‌بینیم که بارهای علف وهندوانه وانگور بشهرمیبرند .

باری‌چون‌ازحوالی‌شهردورشدیم مزارع بتدریج‌ازنظرناپدید گردیدندود بیابان لم یزرعی افتادیم و کمی بعد بچاپارخانه رسیدیم که دردهکدهٔ ویرانی واقع شده‌بود وجزچند نفردهقان وچند کلبهٔ گلی چیزی در آنجا دیده نمیشد .

ریسندگان پشم

چون عوض کردن اسبان بطول میانجامید ما وقت داشتیم که نظری باوضاع دهکده وسکنهٔ آن بیاندازیم . درمیان دهکده فضای وسیعی بود که چند درخت توت در آن دیده میشد و کولیها درمیان آنها چادر زده بودند. گویا ساکنین‌این دهکده کوچك بجزرشتن‌پشم کاردیگری ندارند. همه‌جا مردان‌مقداری‌پشم‌بدوربازوی‌راست خودپیچیده وبادو کی که‌بادست چپ‌میچرخاندند پشم را تبدیل به نخ میکردند وبدوردوك می‌پیچیدند .

کلبه های دهقانان بسیارپست ومانند لانهٔ روباه بود، دسته ای ازبچه ها بدنبال ما حرکت میکردند. همینکه من ماشین عکاسی را در مقابل آنها گرفتم همه فرار اختیار کردند .

در بیابان

پس‌ازآنکه اسبان‌را بوسایل‌نقلیه بستند ما سوارشدیم و براه افتادیم، درکناراه جابجا جویبار کوچکی جریان داشت و درختان ضعیف وکم ارتفاعی‌دیده میشد . درطرف راست صخره‌های سیاه رنك وکبود وسبز ازتابش آفتاب درخشندگی خاصی پیداکرده بودند ومانند تخته رنگ نقاشی نمایشی‌داشتند. صخره های بزرك سفید رنگی‌هم دیده میشدکه ازبالای کوه غلطیده‌و

دردامنهٔ آن افتاده بودند . صدای پای اسبان در زمین سنگلاخ و درخشان انعکاس

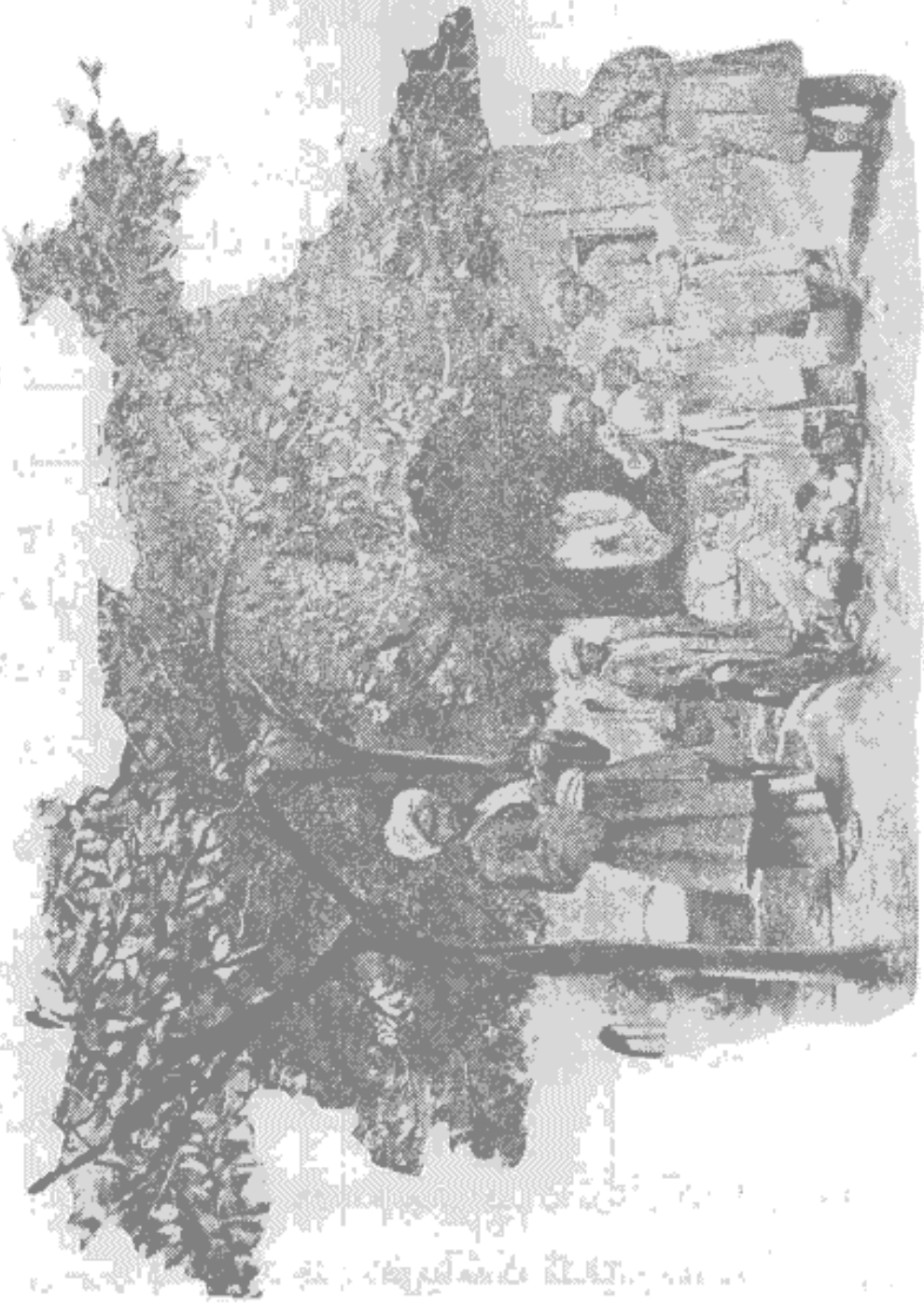

دربندگان پشم

مخصوصی داشت، آفتاب همه‌جارا درروشنائی خودغرق کرده بود، آسمان بکلی صاف بود وابداً لکه ابری درآن دیده نمیشد ، بیابان مانند اقیانوس بیکرانه‌ای بنظرمیآمد . همانطور که مسافر اقیانوس پیماهرچه دراطراف خودنگاه کندجز آب چیزی نمی بیند ماهم

دراین بیابان جزخاك وسنك چیزی نمیدیدیم .

حرم در مسافرت

ناگهان دلیجانی ازدور پدیدار گردید وچون نزدیك شد توقف کرد. رانندگان مشغول عوض کردن اسبان شدند، دراین دلیجان تقریباً یك دوجین زنان جای گرفته بودند وبواسطهٔ تنگی جا بهم فشار واردمیآوردند. بعضی ازاین زنان جوان بودند واززیبائی بهرهٔ کاملی داشتند .

قدری دورتر آقای آنها یاپرستارشان درروی گاری که تازه اسبان آنرا بازکرده بودندنشسته وباچشم غضبناکی بمانگاه میکرد امازنان جوان باروی باز وبدون ملاحظه بما مینگریستند، ناگهان مردی از گاری پیاده شده نزد ما آمد وبا تغیر وتشدد گفت : برای چه بزنان حرم نگاه میکنید ؟ نوکرما علی شجاعتی بروز داده و جواب خشنی باو داد اما آن مرد فوراً بایك دست چانهٔ علی را گرفت وبادست دیگرسیلی محکمی باو زد وبا دشنام دادن اورا بطرف ارابهٔ ما فرستاد وچون تعویض اسبان خاتمه یافته بود نزاع هم پایان یافت وما براه افتادیم .

شکار شپش

پس از ساعتی بقهوه خانه‌ای رسیدیم و کمی توقف کردیم، یکی از زوار دراینجا مشغول شکار شپش ها بود . پیراهن را از تن درآورده وباناخنهای دست شپش‌ها را پی‌درپی میکشت وبدورمیانداخت. رانندهٔ ما بشوخی بزائر گفت: ملتفت باش که این حیوانات باسر بزمین نیفتند وآسیب نبینند . حضار ازشنیدن این جمله بخنده درآمدند .

باری ما ازقهوه‌خانه دورشده بجائی رفتیم که درخت کهنسالی درمیان چند کلبه روستائی سربرآورده بود . چنین بنظرمیآمد که مسافرین مخصوصاً اروپائیان کمتراز این محل عبور کرده باشند زیرا که فوراً روستائیان زیادی آمدند و روبروی ما سه صف تشکیل دادند وبتماشای ناهارخوردن ما پرداختند ، نوکرما بسختی آنهارا عقب راند وگفت: مگراروپائیان ازجنس آدمیان نیستند، آنهاهم مثل سایرمردم میخورند ومی آشامند. غذا خوردن که تماشاندارد، بروید وقت‌خودرا صرف عبادت خدا کنید.

خلاصه پس‌ازصرف ناهار حرکت کردیم. راه پیوسته در میان بیابان سوزان و یکنواخت پیچ میخورد. مقارن غروب آفتاب شهرخرابی را دیدیم که درزمینهٔ بنفش کوهها برجستگی داشت و آفتاب درمیان شکافهای این‌خرابه‌هامانند کوره‌های‌حدادی متعددی خودنمائی میکرد. بطوریکه بعدها معلوم شد اینجادرقدیم شهر بزرگی‌بوده که گبران در آن مسکون بوده‌اند.

مزینان

درمزینان‌مختصرتوقفی کردیم وازپله‌های‌خراب یخچال‌مرتفعی باندازهٔ ۱۰ تا ۱۲ متر بالا رفتیم، از آنجا بتماشای خانه های دهکده پرداختیم که مانند لانهٔ موشان صحرائی بنظرمیآمد. آفتاب در کرانهٔ افق درشرف زوال بود وابرها را برنك قرمز مایل بنارنجی درمیآورد وخبرمیداد که‌فردا دراین ناحیه باد یا حرارت شدیدی تولید خواهد شد.

گنجی در کوه

موقعیکه هوا روبتاریکی گذاشت مجدداً براه ادامه دادیم وپس‌ازساعتی بچاپارخانهٔ دیگری رسیدیم‌ودر آن‌توقف کردیم. دراینجا نایب چاپارخانه که یقین دارم قصدش آزمایش ساده لوحی وخوش باوری ما بود داستان گنجی‌را برای‌ما نقل کرد.

او گفت: «در بالای این کوه‌که بفاصلهٔ یك یا دوروز میتوان بقلهٔ آن رسید حفرهٔ عمیقی است که در کنار آن شکل شتری درسنك حك شده‌است. درته این حفره سه خروارطلا پنهان است ولی نظر باینکه جن های موذی در آنجا وجوددارند من جرئت نکرده‌ام که دراین حفره داخل شوم» بنظرمن چنین آمد که نباید اصرار زیاد باو کرد تا راضی بهمراهی وراهنمائی ما بشود و مارا تانزدیك این غار جدید علی بابا ببرد زیرا این کار ازما ساخته نبود وما ازاین گنج صرفنظر کردیم.

شیره‌کش خانه

باری بعدازدوساعت انتظار اسبهارا عوض کردند وما حرکت کردیم، راننده بمانوید‌داد که‌پس‌ازطی‌چندفرسخ‌بچاپارخانه‌ای خواهیم رسید که اسبهای خوبی دارد وما میتوانیم باسرعت بفاصلهٔ کمی بجائی برسیم

استراحت کاروان درمزینان

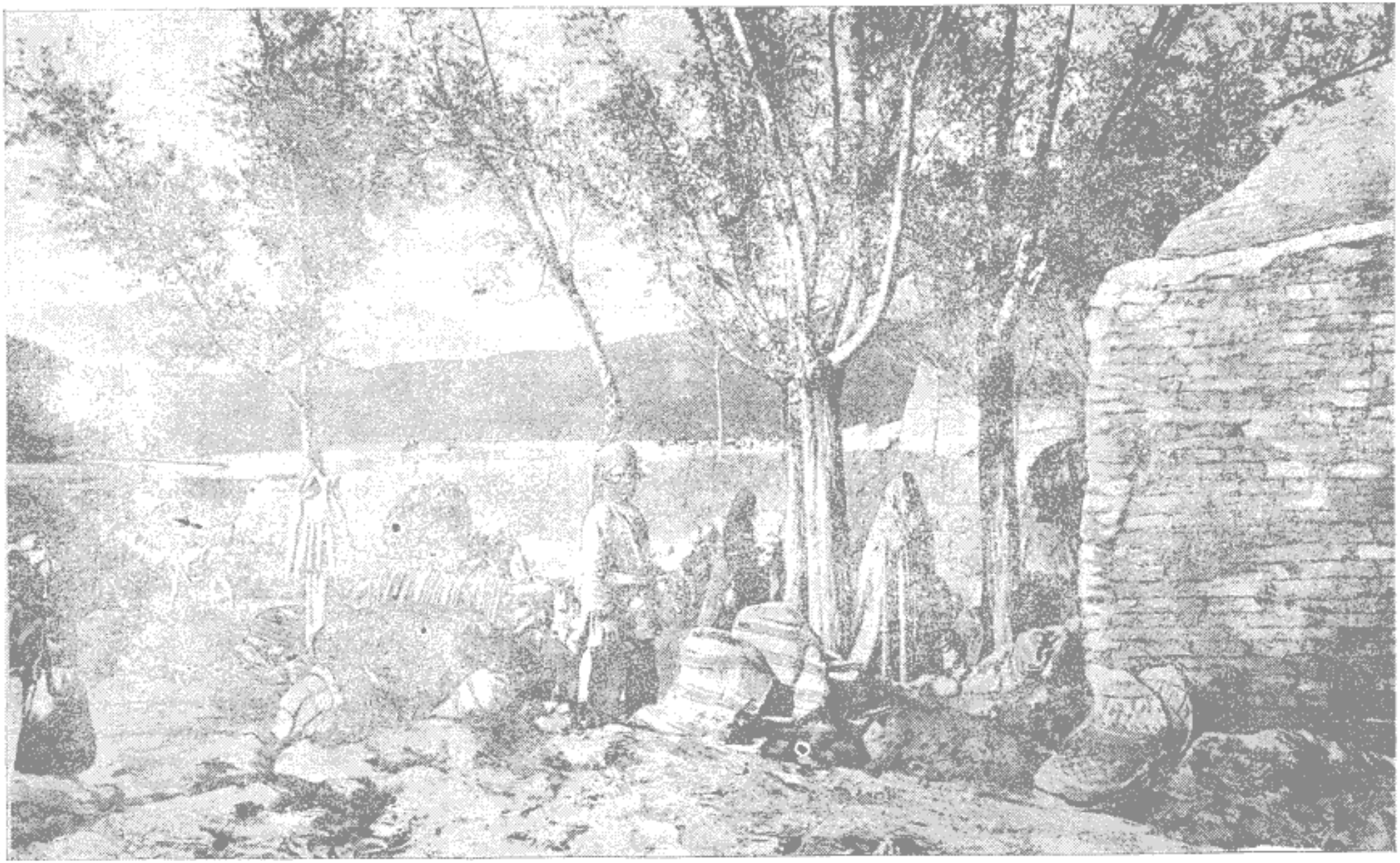

وباراحتی شام صرف نمائیم . بدبختانه برای رفتن بآنجا دوراه موجود بود، راننده مارا ازراه خلوت ودورتری بآنجا برد وبازحمت بایستگاه مذکور رسیدیم . در این ایستگاه فقط کلبه‌ای بود که اشخاص زیادی در آن جمع شده ومشغول کشیدن شیرهٔ تریاك بودند. بدیهی‌است دراین بیابان بیکران کـه نسیم بی‌آلایشی میوزد بوی تریاك زود بمشام میرسد و برای اروپائیانی که عادت بچنین سم مهلکی ندارند زحمت آور میشود.

زائر تریاکی

درمیان این جمع که مشغول کشیدن تریاك بودند زائری راهم دیدیم که درنهایت خضوع وخشوع بعبادت واداى نمازمشغول بود. من اورا شخص مقدسی بنظر آورده وبانظر احترام باومینگریستم اما طولی نکشید که ازقدرومنزلت او کاسته شد زیراکه پس از ادای نماز نزدما آمد وبیست شاهی برای خریدن تریاك ازما طلب نمود ولی ما درانجام تقاضـای او مساعدتی نکردیم بلکه خشونتی‌هم بروزدادیم که تااندازه‌ای خارج از نزاکت بود .

من باو گفتم : تریاك دراین کشور خیلی گران است، چنین نیست ؟

ـ آری بسیار گران است .

ـ بسیارخوب ، چون چنین است تو باید صرفه جوئی کرده باشی وپول‌خودرا بمصرف دودکردن تریاك نرسانی تادرراه ودرموقع ورودبمشهد ذخیره‌ای داشته‌باشی ودست تکدی پیش این وآن درازنکنی .

متأسفانه بعوض اینکه این نصایح عاقلانه درگوش این مرد فرورود بـاکمال بی‌اعتنائی پشت بماکرد ورفت ومارا بموکلین جهنم سپرد .

نوکر ما علی برای جبران بیرحمی ما یکقران از کیسهٔ خود درآورد وباوداد وگفت التماس دعا دارم. ولی‌من بیم آنرا دارم که علی بهروسیله‌ای باشد عوض این یك قران چند برابرزیادتر ازما برباید .

دهکدهٔ عباس آباد

خلاصه ساعت یك صبح رسیدیم بایستگاهی که میبایستی کمی در آنجا استراحت کنیم ولی بیدار کردن کاروانسرادار کـه در قهوه خانه خودرا قفل زده بود کار آسانی نبود. بهرحال پس ازصحبت زیاد حاضرشد که قهوه خانه را برای چند ساعتی که بصبح مانده دراختیار ما بگذارد وماهم حاضر شدیم درجائی که تریاکیان قبل ازورودما آنجارا اشغال کرده بودند بخوابیم. گویاقهوه چی نسبت بما اعتمادی نداشت زیرا که درجلوما خوابید تامراقب سماور وقوری وچای و قند وسایر چیزهای خود باشد تا ما بآنها دستبرد نزنیم ولی چون بااو زیاد صحبت کردیم واطمینانی حاصل کرد، ازقهوه خانه بیرون رفت وما توانستیم درآنجامختصر استراحتی بکنیم.

۱۰ سپتامبر

بطوریکه تحقیق کردیم این دهکده را ارمنی‌هـای گریگوری که شاه عباس کبیر درقرن شانزدهم بآنجا کوچ داد ساخته‌اند طـرف صبح قهوه چی آمد واشیاء خودرا بازرسی کاملی کرد ومطمئن شد کـه ما بآنهادست نزده‌ایم، بنابراین شروع به پرچانگی کرد وداستانهائی برای ما نقل نمود. ازجمله گفت که اجداد او ازعیسویان تفلیسی بودند اما پس از مدتی اقامت دراینجـا نظر باینکه بامسلمانان مجاورشدند تغییرمذهب دادند وبآئین اسلام گرویدند.

راننده وزوار

اکنون ما برشته جبال جفتای که ازسبزوار تـا اینجا درطرف راست ما واقع بود نزدیك شده‌ایم وازپایهٔ آن عبورمیکنیم. در طرف چپ ما دشت پهناوریست که کرانهٔ آن پدیدار نیست، راه هم سراشیب است و دربعضی جاها ازتنگه‌های باریکی عبورمینماید. نباتات خشك شده رنك خاکستری شبیه بآهن بخود گرفته‌اند. دراینجا به ارابه‌ای برخوردیم که ازطرف مقابل ما میآمد، راننده هاپس از آنکه اسبان خودرا بااسبان ارابه عوض کرد رفت بسراغ مسافرین تازهٔ خود که زوار محترمی بودند واز آنها طلب انعام کرد وچون آنها درآنموقع ازدادن صد دیناریها وشاهی‌ها خودداری میکردند نزاعی بین آنها ورانندهٔ تولید شد ورانندهٔ

شروع بفحاشی کرد. تماشای خوبی بود، راننده جملات عجیب و غریبی را که ذخیره کرده بود درایه موقع بزبان میآورد و بهریك از ۱۲ نفر مسافر چیزهائی میگفت اما در آخر هر جمله کلمهٔ پدرسوخته را تکرار میکرد و این کلمه بمنزلهٔ ترجیع بند جملات او بود.

بهرحال ما حرکت کردیم، آسمان بتدریج از ابر پوشیده شد. منظرهٔ دشت و کوهسار بکلی تغییر کرد و فقط مختصری روشنائی در قلل کوهها دیده میشد، بتدریج تاریکی همه جا را فرا گرفت. راننده میگفت پس از طی چند فرسخ بیکی از ۹۹ کاروانسرائی که شاه عباس کبیر در قرن شانزدهم برای منزلگاه مسافرین ساخته است خواهیم رسید. در کنار راه باغی بود که دیوارهای بلندی داشت و درختان زیتون از بالای دیوار نمایان بود و ما تعجب کردیم که چگونه در این ناحیه سردسیر درخت زیتون بعمل آمده است.

درمیان رشته جبال جغتای

اکنون از گردنه‌ای در جبال جغتای عبور میکنیم. در این گردنه محلی را بما نشان دادند که سه یا چهار ماه قبل کردهای طایفهٔ امامقلی پست دولتی را زده بودند و چنانکه قبلاهم اشاره کردیم مبلغ ۴۰۰۰۰ تومان مناتهای کاغذی بانك روس را سرقت کرده بودند. این سرقت عمده در این نواحی شهرتی دارد.

رانندهٔ ما که چند ساعتی است عوض شده اهل تبریز و ترك است اما بسیار جوان مهربانیست. لباس تمیزی برتن دارد، در یکی از ایستگاهها سرگذشت خود را بنحو اختصار برای ما بیان کرد.

او میگفت: من فریفتهٔ تمدن روسی شده بودم بنابراین بعشق آباد آمدم و مشغول کاری شدم. روزی درمیان من و دیگری نزاعی در گرفت و کار بزد و خورد کشید، منهم در آنحال عصبانی کارد خود را از کمر کشیده و بشکم حریف فرو بردم و بنزاع و حیات او خاتمه دادم ولی چون خاتمه دادن بنزاع بااین ترتیب باسلیقهٔ پلیس روس موافق نبود ناچار برای اینکه گرفتار شکنجهٔ پلیس و داد گستری روسیه نشوم زود فرار اختیار

کردم وازسرحد روسیه گذشتم تا فاصله‌ای بین من وقضات روسی ایجاد گردد واکنون مدت پنج شش سال است که‌درادارهٔ پست‌ایران کارمیکنم وبسیارخوشوقتم بشرط‌اینکه بسرحد روسیه نزدیك نشوم .

زنان درمسافرت

کاروانهائیکه گاه بگاه در راه می‌بینیم ازالاغ وشتر وقاطر تشکیل یافته‌است. درمیان مسافرین زنانی‌هم هستند که نخواسته‌اند شوهرهای خودرا درراه زیارت تنها بگذارند . این زنان غالباً برپشت الاغی نشسته‌اند و گاهی‌هم شوهرانشان آنهارابترك خودسوارمیکنند وحیوان‌بدبخت که باید روزی ۵۰ تا۶۰ کیلومتر راه طی کند خسته ووامانده میشود. مسافرین دیگر درکجاوه وپالکی جای دارند ، پاره‌ای ازاروپائیان هم که نمیتوانند با اسب مسافرت نمایند درایران باهمین وسایل مسافرت میکنند . مسافر باید دراین جعبه های چوبی چمباتمه بنشیند بطوریکه زانوها بچانه‌برسد ودرهرقدم حیوان تکان سختی باومیدهد واورا گرفتار شکنجه هائیکه حتی کشورچین معمول است مینماید.

بهترین وسیلهٔ نقلیه درایران تخت روان است که مانند اطاقی درو پنجره دارد وقاطرهائی ازجلووعقب بآن می‌بندند تاآنرا حمل کنند. مسافر درتخت‌روان میتواند آزادانه‌بنشیند یابخوابد،اشخاص‌ثروتمند همیشه‌بادرشکه‌یاکالسکه‌مسافرت مینمایند.

خلاصه دربین راه بجغدهای کوچکی‌هم برمیخوریم که بدرشتی مرغان کاکلی هستند ودرتمام روز روی سیم تلگراف نشسته واعتنائی بعابرین ندارند .

کاروان شتر وصدای زنگ آنها

قبل‌از طلوع سپیدهٔ بامدادی شنیدن صدای زنگ شتران کیف ولذت خاصی دارد. صدای این زنگهای متعددکه بگردن و پهلوهای شتران آویخته‌اند ازدور ورودقافله را خبر میدهد. راستی صدای زنك شتر درهنگام سحر گاه مانند موسیقی روانبخشی است . چندین زنك که دردرون یکدیگرقرار گرفته‌اند بگردن شترمی‌بندند و آخرین‌زنك درونی سایر زنگهارا هم ازحرکت خود بصدا درمیآورد. پاره‌ای ازاین زنگهاهم بسیار بزرك

ومانند سطل‌های آهنی است که باآنها آب میکشند ولی ازبرنج ساخته شده وصدای مخصوصی دارد. صدای این زنگهای کوچك وبزرك باهم مخلوط شده وازاختلاط آنها مخصوصاً درشب آهنگهای روح نوازی بگوش میرسد .

میان دشت وکاروانسرای آن

طـرف ظهر بکاروانسرای میاندشت رسیدیم . این کاروانسرا بزرگترین مسافرخانه‌ایست که درراه‌مشهد بتهران دیده‌میشود وازسه حیاط تشکیل یافته است که بوسیلهٔ راهروهای باریکی بهم اتصال دارند . تمام این حیاطها دارای اطاقهای متعدد بزرگی‌هستند که درهریك ازآنها ۵ تا ٦ نفرمیتوانند استراحت کنند وهم وسیلهٔ طبخ‌غذا را داشته باشند .

این کاروانسرا مانندشهری‌است، دکان‌قصابی‌ونانوائی‌دارد وبمحض‌اینکه‌جمعیت زیادی درآن وارد شد قصاب یکی از گوسفندان را که درحیاط میگردند گـرفته و فوراً سرمیبرد. چند نفر دلاك وپینه دوزهم برای تراشیدن سر زوار و تعمیر کردن پاپوشهای آنها درآنجا هستند. دکان‌سراجی‌هم برای مرمت کردن زین ویراق اسبان موجود است وخـلاصه آنکه مسافر هرچه بخواهد میتواند در این‌جـا برای خود فراهم سازد .

نـرخ غذا وارزاق دراینجـا بطورمحسوسی ازسایرجاهـا گرانتر است وپول زیادی‌ازمسافرین میگیرند ومثل‌این‌است که حساب‌سازی را درمهمانخانه‌های سوئیس تعلیم گرفته‌اند.

شکارچی ناشی

باری دوساعت ونیم بعدازظهر ازاینجا حرکت کـردیم و راه صعب‌العبوری‌رادر کوهستان طی‌نمودیم. درهرقدم‌پاره‌سنگهائی افتاده‌بود که شباهت بکلهٔ حیوانات‌داشت. رانندهٔما تفنك‌قدیمی دوشاخه‌داری باخود داشت وچون بطورکنایه ازتفنك او تمجیدمیکردیم میگفت عنقریب خواهید دید که امروز برای شام شب شما اقلا یك دوجین کبك شکارخواهم کرد . ما عنقریب ازدامنهٔ کوهی عبورمیکنیم که پرازکبك‌است بعلاوه منهم ازخودتعریف نمیکنم ولـی بدانید

که ازبهتربن وماهرترین شکارچیان هستم ودرتیراندازی‌درخراسان‌مشهورم. کمی‌بعد بدهقانی رسیدیم که میوه های باغ خودرا بار الاغ کرده وبرای فروش بایستگاه آینده

شکارچی باتفنك دو شاخه دار

میبرد . دو سبد بـزرك درپشت الاغ داشت که یکی پـراز انگور های دانه دراز وکمرنگ بود ودردیگری‌هلوهای‌درشت کرك‌دار قرمز ریخته بود که رنك آنهامانند آخرین اشعه آفتاب مغربی درخشندگی داشت.ما میل کردیم که قدری ازاین هلوها برای شام شب خریداری نمائیم اما همینکه دهقان دست خودرا درسبد فروبرد تعادل بار بهم خورد وتمام انگورها وهلوهـا بروی زمین ریخت واز ریختن آنهـا آبشار

رنگینی تشکیل یافت ودهقان بدبخت مشغول جمع آوری میوه های خود گردید که با گردوخاك مخلوط شده بود .

پس از نیمساعت راننده اسبان را نگاهداشت وتفنك خودرا برداشته مانند ماری درطول صخره‌ای درمیان خارها غلطید وبطرف دسته کبکی رفت که درفاصلهٔ ۲۵ متری او مشغول دانه برچیدن بودند . تفنك خودرا بدوشاخه تکیه داد ونشانه گرفت متأسفانه نظر باینکه مادهٔ محترقهٔ چاشنی درراه ریخته بود سه‌دفعه دست بچقماق زد ولی باروت منفجر نشد ، فقط دفعه سوم چاشنی مختصرصدائی کرد که کبك ها از شنیدن آن پرواز کردند ورفتند .

خوشبختانه پس ازمدت کمی بقهوه‌خانه‌ای رسیدیم وقهوه‌چی دوجفت کبك در مقابل ۱۵ شاهی بما داد و گفت من اینهارا باتور گرفته‌ام .

بعدازظهر اتصالا از گردنه‌های تنگی بالا میرفتیم و یا پائین میآمدیم وقبل از غروب آفتاب بدرهٔ وسیعی رسیدیم که‌جویباری در آن جریان داشت ودر کنار آن علف وپودنهٔ زیادی روئیده بود . عقاب بزرگی‌هم درچمن نشسته بود که بمحض ورود ما پرواز کرد .

کمی بعد بدهکده‌ای رسیدیم که درختان تبریزی زیادی داشت و آنرا دهکدهٔ اسمعیل پاشا میگفتند .

میامه

پس ازدوساعت بدهکدهٔ بزرك میامه رسیدیم . این دهکده‌دارای باغهای زیاد محصوری بود ودرختان پرباری ازقبیل گلابی و هلوهای درشت وسیب های معطر ازبالای دیوارها سربر آورده بودند وباوجود گرد وخاك زیادی که روی آنهارا پوشانیده بود جلوهٔ مخصوصی داشتند .

پس از ورود باین دهکده ازمیدانی عبور کردیم که سردرخت چنار کهنسالی‌در میان محوطهٔ محصوری خودنمائی میکرد ومانند دسته گلی که در گلدان بزرگی جای گرفته باشد نمایش داشت . جویباری هم ازاین میدان عبورمیکرد ودر کنار آن

دکانهای قصابی و نانوائی دیده میشد .

درمقابل ما کاروانسرای بزرگی بود که در بیرون آن اسبان وارابه ها ودرشکه‌ها

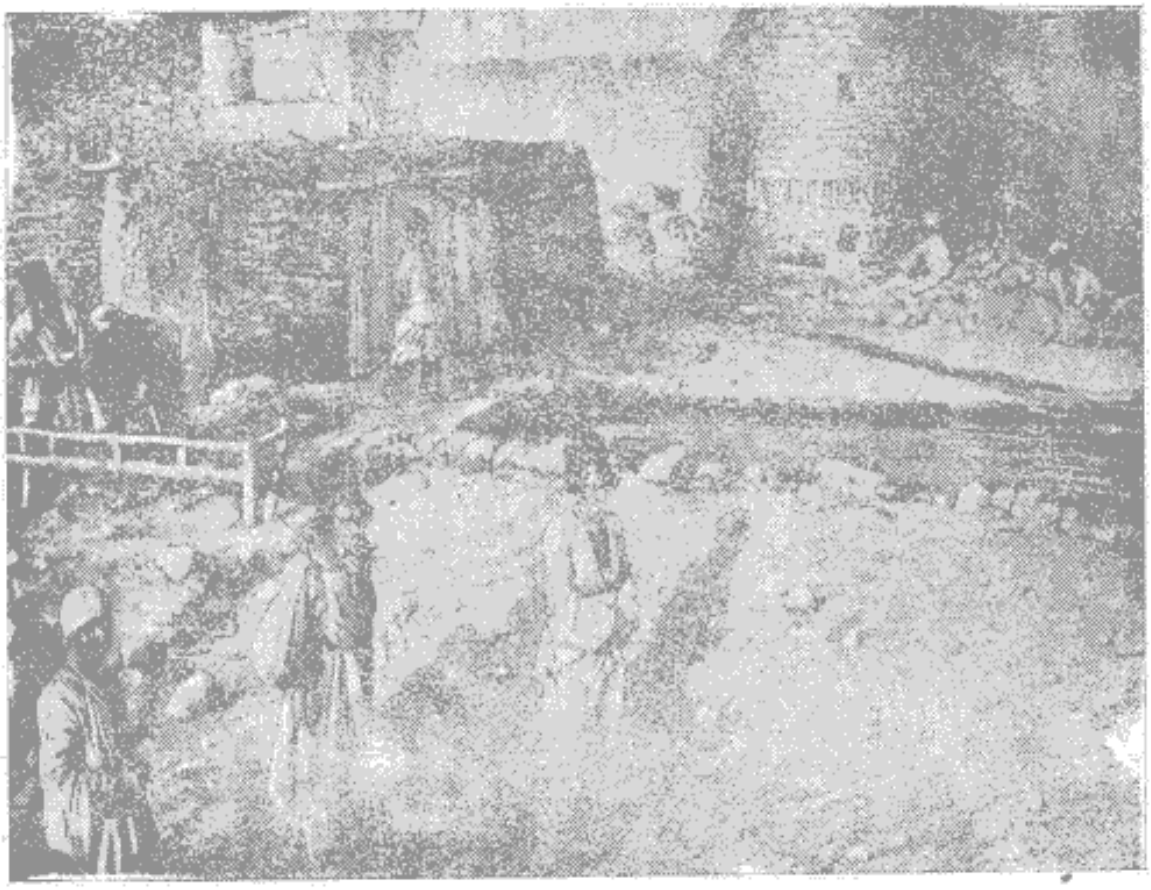

یهودیانی که درصدد پیدا کردن اشیاء آنتیك هستند

دیده میشد وزائری درروی سکوی بلندی باصدای بلند مشغول ادای نماز بود .

ساسهای میانه

درمیانه یکنوع حشره‌ای وجود دارد که آنرا ساس میگویند واگر کسی‌را بگزد فوراً تب عارض‌اومیشود، در کتب طبی‌هم باین حشره هودی اشاره شده‌است. بنابراین ما مجبوربودیم که دراینجا توقف‌نکرده وباسکنه آمیزش نکنیم زیراکه این حشرهٔ هودی ومتعفن به‌پوست لطیف اروپائیان زودترحمله میکند واگراحیاناً آنهارا بگزد مریض میشوند وضعفی عارض آنهامیشود که باید مدت هفت تا هشت ماه دربستریماری بخوابند .

خلاصه ما غذای مختصری در کالسکه خوردیم ودوفنجان چای نیز نوشیدیم که فقط نامش چای‌بود زیرا که قهوه‌چی دراینجا علف های کوهستانی را باچای آمیخته ودم‌میکند و بمسافرین‌م دهد. چندساعتی در کالسکه‌ماندیم ومنتظرحرکت بودیم‌ولی پیوسته آن جملهٔ همیشگی را میشنیدیم که اسبان مشغول خوردن جوهستند. ماتنها نبودیم وشریك رنج هم داشتیم، آنها زواری بودند که میبایستی باما حرکت کنند ولی در رفتن شتابی نداشتند و باصدای بلند اشعاری میخواندند و پی درپی صلوات میفرستادند.

ساعت ۱۰ بعدازظهر اسبان را بکالسکه بستند وماحرکت کردیم مهتران برای خروج ازکوچه های پر پیچ وخم‌عنان اسبان‌را گرفتند وآنهارا طوری آهسته‌میبردند که درچاله‌ای نیفتند. پس‌ازآنکه از کوچه ها خارج شدیم مهتران برگشتند اما راه پرازپاره سنك بود واسبان بازحمت درآن راه میپیمودند ومانند لاك پشت درنهایت کندی حرکت میکردند ومعلوم بود که بااین ترتیب خیلی دیر بایستگاه بعدی خواهیم رسید.

یك تنبیه بجا

مقارن نیمه شب رفقا در کالسکه که بآهستگی راه می‌پیمود بخواب رفته بودند ورانده هم چرت میزد. من برانندهٔاخطار کردم که ازچرت زدن دست بکشد ومراقب اسبان وکالسکه باشد ولی نتیجه‌ای از اخطارخودنگرفتم، بنابراین تصمیم گرفتم که بادلیل قویتری مقصود خودرا باوبفهمانم یعنی باچند مشت وسیلی اورا ازخواب بیدار کنم. راننده پس‌از این تنبیه بموردخود را جمع کرد وبرسرعت افزود ولی ارابه‌ای که‌لوازم سفرمارا حمل میکردنمیتوانست باآن سرعت دردنبال ما بیاید ومن فکرمیکردم که اگر کالسکه زودتر بمنزل برسد ما ازتختخواب وآذوقه محروم‌خواهیم ماند. برای اجتناب ازاین‌پیش آمد من‌باوجود مخالفت راننده ارابه را بجلو انداختم و خیال میکردم که ازنگرانی رهائی یافته‌ام ناگهان راه سراشیب شد وکالسکه باارابه تصادف کرد ونزدیك بود که مسافرواسباب

همه درمسیل بریزند .

خراباد

راننده ها پیاده شدند وهرطور بود کالسکه وارابه را ازهم جدا کردند و دوساعت بعدازنیمه شب خسته و مـانده بایستگـاه رسیدیم . دراینجا فقط دو کلبهٔ گلی وجود داشت که یکی‌را انبارقرارداده وسقف آنرا باشاخه های درخت پوشانده بودند ودیگری مانند سوراخ دود زده‌ای بود که ما را درآن جـای داده و گفتند زود خواهیم رفت، فقط مقداری جو به اسبان میدهیم و حرکت میکنیم .

نام این ایستگاه خراباد است ، جای بسیاربدی است حتی یك قطره آب قابل شرب‌هم درآن یافت نمیشود. آب را ازکوه بامشك میآورند، یکساعت... دوساعت گذشت و پیوسته یك جمله را میشنویم کـه اسبان جو میخورند کمی صبر کنید حرکت خواهیم کرد .

ناگهان درشکه دیگری رسید که زنان عالیمقامی در آن‌جای‌داشتند ومیبایستی باشتاب بتهران‌بروند. ما ازورود ناگهانی آنها مکدرشدیم وخیال کـردیم که اسبان تازه نفس را بدرشکهٔ آنها خواهند بست وما مجبورمیشویم که باهمان اسبان برویم . راننده که من‌اورا درراه زده بودم نزد من آمد ومؤدبانه مطالبهٔ انعام کرد، منهم‌انعامی باو دادم زیراکه مارا سالم تااینجا آورده بود .

خلاصه قبل از طلوع آفتاب براه افتادیم ، هوا هنوز تاریك بود ، الاغـان و یابوها خودرا بکنار میکشیدند تاراهی برای عبور کالسکهٔ ما بازشود .

بطرف شاهرود

۱۹ سپتامبر ـ بـامداد نشاط آوریست. آسمان لحظه بلحظه مناظر گوناگونی‌رانمایش میدهد ولی‌ما کوفته وخسته‌هستیم و آنحالات شاعرانه را نداریم که ازاین تغییرصحنه لذتی ببریم .

حرکت منظم کالسکه که چند ساعتی بود مانند گاهواره‌ای مارا بخواب دعوت میکرد یکدفعه تغییرنمود ، اسبان برسرعت افزودند و در مدت کمی مارا بایستگـاه

رسانیدند. مسافرینی که دیشب قبل‌ازما حرکت کرده بودند درکلبه‌های تاریك وخراب کاروانسرا بخوردن صبحانه اشتغال داشتند .

این دهکده محل تلاقی چندین راهست • درهر دقیقه یکدسته زوار تازه بآنجاواردمیشود. جمعیت‌دراینجامانندسکنه‌شهری دررفت‌وآمداست، آدمهاوحیوانات بقدری زیاد هستندکه بهم فشار وارد میآورند. درویشانی‌راهم می‌بینیم که تبرزین‌خود را بزمین انداخته ودرپهلوی‌آن درازکشیده‌اند .

درمیان این جمعیت زنانی‌هم هستندکه چادری بخود پیچیده و پیاده بزیارت میروند.

جادهٔشاهرودعریض‌وخوب‌است • درطرف‌راست‌رشته‌جبال‌مرتفعی سربآسمان آبی رنك میساید وصخره‌هائی که در دامنهٔ آن افتاده باالوان‌سفید وسبزوقرمزجلوه گری مینماید . یکرشته تپه های شنی‌هم درپایهٔ جبال دیده‌میشودکه بشکل خطوط متوازی ممتد شده‌است . قلهٔ آنهارا باد مدور نموده وشاید تاچند لحظهٔ دیگر آنهارا بشکل دیگری درآورد .

حوالی شاهرود

ما درطول نهری راه میپیمائیم ، بزها بچالاکی ازروی این نهر بطرف دیگرمیپرند• اینجا یك برکهٔ بزرگی هست که‌آب در موقع ذوب برف آنرا پرمیکند. صفوف درختان تبریزی درباغها سربرافراشته وباغهای زیاد مانندکمربندسبزی شهررا احاطه نموده‌اند .

راه دارای پیچ‌وخمهای عجیبی‌است، کمی‌بعد بچهار نهرآب جاری رسیدیم• در هرطرف جاده دونهربزرك جریان داشت که درکنار آنهـا درختهای تبریزی وبید سر برافراشته‌بودند . درطـرف چپ نیزتپهٔ مرتفعی‌بودکـه دردامنه آن نهرآب بزرگی دیده میشد• این آب فراوان موجب آبادانی‌شاهرود شده‌است . شعرای ایران ازصفا وخرمی شاهرود زیاد تعریف کرده‌اند .

درطرف چپ ما آبشاری پدیدار گردید ومعلوم‌شدکه‌آب، سد را خراب کرده

و بیهوده تلف میشود .

خیابان بزرك شاهرود دارای دکانهائیست که صنعتگران در آنها مشغول کار هستند چهار نهر بزرگی که قبلا دیده بودیم دراینجا یکی شده ودر میان این خیابان رودخانه‌ای تشکیل داده‌اند . پلهای کوچکی در روی این رودخانه هست که مردم ازروی آنها عبور مینمایند . خلاصه آنکه آب وسبزه دراینجا منظرهٔ بسیار مطلوب وخوبی تشکیل داده است .

چاپارخانهٔ شاهرود باری کالسکه درمقابل چاپارخانه توقف کرد. در بالای درورودی چند کلمهٔ ناقص فرانسه نقاشی شده بود که با زحمت توانستیم مفهوم آنهارا دریابیم . مقصود این بود که « دراینجا دلیجان برای کرایه حاضر است » درزیر این عبارت هم شکل درشکه‌ای را کشیده ودربالای آنهم علامت وشعاردولتی ایران یعنی شیروخورشید را نمایش داده بودند .

کاروانسرای دوطبقه بمحض ورود جمعی ازحمالان بطرف ما هجوم آوردند و بارهای مارا بدوش کشیدند . مدیر چاپارخانه مایل نبود که محافظت صندوقهای مارا بعهده بگیرد، بنابراین ما بکاروانسرای دیگری رفتیم که در آنجا دو اطاق دراختیارما گذاردند،همینکه خواستیم پس ازچهل وهشت ساعت راه‌پیمائی مختصر استراحتی بکنیم ناگهان سیدی نزدما آمد که ماخیال کردیم برای تکدی آمده‌است. پس ازمختصر گفتگوئی معلوم شد که آنتیك فروش است واشیائی همراه‌دارد، ازجمله شمشیرزنك زده‌ای را بما نشان داد و گفت این شمشیر درزمان شاه عباس کبیر ساخته شده واصراری داشت که‌ما آنراخریداری کنیم. بهرنحوی بود اورااز خود دور کردیم وخوابیدیم . طرف عصر بازهمان سید نزد ما آمد ودوباره اصراری داشت که شمشیر زنك زدهٔ اورابخریم. چون باکفش بحجرهٔ ماوارد شد اورا ملامت کردیم که مسلمان نباید باکفش وارد حجره شود ودرروی پتوئی که ما ازفرانسه آورده‌ایم بنشیند .

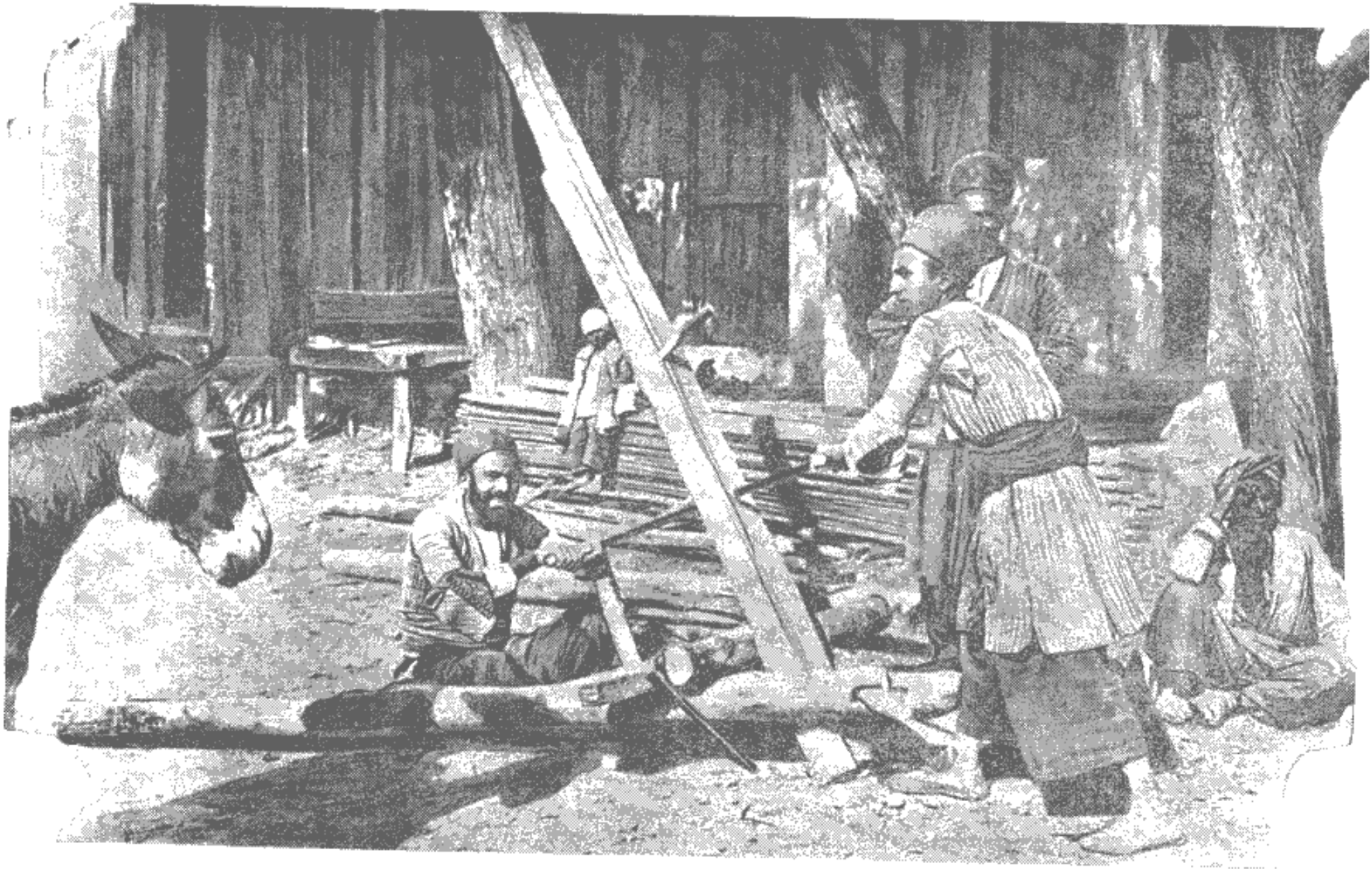

نجاران در بازار شاهرود مشغول بریدن چوب هستند

۲۰ سپتامبر

شب را براحتی دراطاق خوابیدیم ، وقتی بلند شدیم آفتاب از کرانهٔ افق بالا آمده‌بود ، همسایگان اطاق مجاورما مقداری علفهـای طبی بـرای خشك شدن درجلوی اطاق مـا ریخته بودند . منزل مـا بد نبود و باندازهٔ هشت تا ده پا از کف کاروانسرا ارتفاع داشت وکسی هم مزاحم ما نمیشد ومثل این بود که درخانهٔ شخصی‌خود هستیم ، بهرطرف کـه نظرمیکردیم باغهای سرسبز وخـرم و باصفائی میدیدیم . جویبار کنـار کاروانسرا که شب آب داشت امروز خشك بود ، علت پرسیدیم گفتند برای اینکه درتمام شهرطراوتی پیدا شود شبها کمی آب در نهرها میاندازند ولی روز آبرا برای مشروب کردن باغهـا و مزارع مصرف مینمایند. درباغ مجاورقورباغه‌ها کنسرتی تشکیل‌داده بودند ووحشتی ازغریبن نداشتند.

وضع خراب پست

امروز ما بگردش نپرداختیم ومشغول نوشتن نامه هائی شدیم تا اقوام ودوستان را ازچگونگی مسافرت خود آگاه نمـائیم متأسفانه دراین شهرصندوق پست وجود نداشت وما مجبورشدیم که مسافت زیادی را طی کنیم وبه‌پستخانه برویم. چون بآنجارسیدیم‌بما گفتند که‌پستخانه‌بسته‌است ورئیس پست هنوز نیامده است . دفعهٔ دیگرمراجعه کردیم مدیرپست گفت من درساعت‌معین نامه‌ها را قبول میکنم زیراکه ممکن است مفقودشوند. خلاصه سه دفعه به پستخـانه رفتیم وهردفعه جواب شنیدیم که باید صبر کنید. بازطرف‌عصررفتیم گفتند دیر آمده‌اید یکساعت قبل پست حرکت کرد ، اکنون باید سه روز صبر کنید تاچاپار جدیـدی حرکت‌کند .

بهرحال پس‌از مختصری گردش بمنزل آمدیم و بتماشای غروب آفتاب که در اینجا کیفیت خاصی دارد پرداختیم. سایهٔ اشیاء بی‌نهایت امتداد پیدا کرده‌است وهوا بتدریج‌خنك میشود، تنها قلل‌جبال ازپرتو آفتاب بهره‌مند هستند. منظرهٔ باغهای‌اطراف کم کم درتاریکی فرومیرود، میدان عمومی‌هم که درزیرنظرما واقع شده مانندبیابانی

خـالی ازسکنه شده‌است و بندرت کسانی در آن رفت و آمد مینمایند . فقط کسانی را می‌بینیم که در آستانهٔ خانه ها نشسته ومشغول کشیدن قلیان هستند . زنانی‌هم بچه به بغل مانندسایه‌ای ازپشت‌درختان عبورمیکنند. کبوتران دراطراف پرواز کنان بطرف آشیانه های خود میروند .

خلاصه شب دررسید وتاریکی‌همه جارا فرا گرفت، تنهاصدای درویشی بگوش میرسید که ازاین در بآن درمیرفت وباخواندن اشعارتکدی میکرد . همسایگان ماهم مشغول جمع کردن علفهای طبی بودند .

امشب آخرین شبی است که ما باید درشاهرود استراحت کنیم زیرا که فردا باید براه ادامه دهیم وازایستگاهی بایستگاه دیگربرسیم وبطرف تهران پایتخت‌ایران برویم . مسلم است که باید حوصلهٔ زیادی داشته باشیم تا بتوانیم مشقتهای راه وتکان های سخت کالسکه را تحمل‌نمائیم . صابون درجعبهٔ آهنی ازشدت تکان خوردن مانند خاك‌شده واشیاء درون صندوقها تبدیل بگرد وغبار گردیده‌است . هیچ سنك آسیای بزرگی نمیتواند مانند این شاهراه سلطنتی اشیاء راتبدیل بگرد وخاك نماید .

خطوط نوشته شده بردیوار

برای گذراندن وقت ما مشغول خواندن خطوطی شدیم کـه مسافرین بردیوارهای حجرهٔ ما نوشته بودند . پاره‌ای از آنها مربوط بسیاست وبعضی بقددی‌بی‌معنی‌بود که نوکرما علی‌راهم بخنده میآورد . درپهلوی این خطوط هم‌اشکالی ترسیم نموده بودند .

عزیمت ازشاهرود

۲۱ سپتامبر ـ امروزما قبل‌ازطلوع آفتاب آمادهٔ حرکت‌شدیم ولی مدتی بامدیرچاپارخانه مشغول کشمکش و گفتگو بودیم* او حاضرنبود که اسبان را برطبق قرارداد دراختیار ما بگذارد . جمعیتی مارا احاطه کرده بود * درصف اول گدایانی‌باچشمان مریض وصورتهای کریه آبله گون ایستاده بودند ودرپشت سرآنها دوصف دیگر ازمردمان بیکار مارا تماشا میکردند . در چند قدمی‌هم درویشی چادرزده ودرآن منزل کرده‌بود . اوپوست شیری راکه مانند شنلی بروی شانه میاندازد باتبرزین و کشکول بشاخهٔ درختی آویخته بود .

خوشبختانه درمیان میدان سر گرمی دیگری برای این جمعیت پیدا شد یعنی یکی‌ازسکنه جغد بسیار بزرگی‌را ازخانه خود بیرون آورده ودرمعرض تماشا گذارده بود. چشمان زردرنگ‌این‌مرغ ازروشنائی آفتاب خیره شده بود وبنوازشهای صاحبش

جغد بزرگ وصاحبش درشاهرود

اعتنائی نمیکرد. صاحبش بما پیشنهاد کرد که عکسی‌ازآن بگیریم حیوان هم بآرامی وبارغبت باینکار تن درداد.

گداها مانند فوجی‌مارا احاطه کرده بودند. دررأس آنها پیرزنی قرارداشت که صورتش بسیارزشت‌وکراهت آوربود. این زن باروی باز اصراری داشت که ما چیزی بعنوان یادگار باوبدهیم. من باو گفتم: پول ما نجس است واگـرتو بگیری مرتکب گناهی شده‌ای ولی اومتصل براصرارخود میافزود، سرانجام‌باالتماس یك قـران نقره ازما گرفت وفوراً رفت کنار نهر آب نشست وبه شست‌وشوی آن پرداخت تابخیال‌خود نجاست آنرا زایل نماید.

عدهٔ زیادی ازدختران ۵ تا ٦ساله که‌تازه شروع بمستوری وحجاب کرده بودند بتماشای‌ما اشتغال داشتند و گاهی چادررا ازروی‌صورت بعقب کشیده وچشمان کوچك

خودرا نشان میدادند . درپهلوی آنهاهم پسربچه های هم سن آنها ایستاده بودند . این پسران نیم تنه‌ای داشتند که گویا سابقاً رنك آن قرمز بوده ولی بمرور زمان کهنه شده ورنگی بخود گرفته که نمیتوان بهیچ رنگی تشبیه کـرد . کلاههای نـازك گلدوزی شده‌ای برسرداشتند که نقش آنها درزیرچرك و کثافت پنهان شده بود .

دریك گوشهٔ میدان حقه بازی بود که حلقهٔ مسینی مانند کمربند درکمر داشت ودرجلو باتکمهٔ درشت بلورینی زینت یافته بود . درروی کلاه سفید او کتیبهٔ سحر- آمیزی باخطوط سیاه نمایش داشت ، این مرد شعبده باز رفت نزدیك یکدسته روستائیان که مشغول آشامیدن چای و کشیدن قلیان وخوردن صبحانه بودند نشست ودرغذای آنها شرکت کرد وضمناً مراهم بااشاره دعوت بنوشیدن چای نمود، منهم بعلامت ادب سری فرود آوردم وچون دیگران خندیدند فهمیدم که این تعارف ازروی استهزا بوده است، بنابراین فوراً پشت باو کردم ودورشدم . خلاصه پس ازمدتی سر گردانی واتلاف وقت اسبانرا بکالسکه بستند وما حرکت کردیم .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فصل هفتم ـ ازشاهرود بتهران

اطراف شاهرود ـ ده ملا ـ شهر قدیمی دامغان ـ تیمارحیوانات ـ شریف آباد ـ قوشه ـ عبور از کوهستان ـ مهمانخانه بدوی ـ آهوان ـ کاروان مغول ـ سوکان ـ سمنان ـ کلکسیون مجتهد ـ تلگراف سمنان ـ سرخه ـ لاسگرد ـ عبدالله آباد ـ ده نمك ـ علی آباد ـ دلاك دندان کش ـ دیانت قهوه چی ـ مازندران ـ قشلاق ـ بیدارشدن سکنهٔ یك شهر کوچك ـ عزیمت ـ رودخانه شور ـ ایوان کی ـ ورامین ـ ساختن راه رسمی ـ شریف آباد ـ نزدیك تهران ـ خاتون آباد ـ داستان دندانساز ـ شاه ـ اسب سرکش ـ نزدیك تهران ـ قبرستان تهران ـ دروازهٔ خراسان ـ هتل فرانسه ـ ملاقات قونسول فرانسه .

پس‌ازخروج ازشاهرود ازمسیل خشکی‌عبورکردیم که هرلحظه بیم سرنگون شدن کالسکه را داشتیم ، اما طولی نکشید که وارد درهٔ باصفائی شدیم . درمیان این دره جابجا آبی دیده میشد و درختان میوهٔ پربار ازبالای حصار باغها خودنمائی میکرد ، دهکده هائی را میدیدیم که دارای استحکامات دفاعی بود . در دامنهٔ کوهستان سنگهائی برنگ عقیق و سبز و زنگاری وارغوانی وخرمائی وقرمز تیره دیده میشد .

ده ملا

پس ازطی ۲۰ کیلومتر بجائی رسیدیم که آنرا ده ملا مینامیدند درحینی که مشغول عوض کردن اسبان بودند مرد اصیل وشریفی یك بشقاب پراز انجیرشیرین بما تعارف کرد و بما گفت هدیهٔ ناچیزی است که باخلوص نیت بشما تقدیم میکنم . انجیرها رسیده ومطلوب بود، این نوع مهمان نوازی بی سابقه احساسات مارا تحریك کرد و برای اینکه محبت صمیمانهٔ اورا تلافی کرده باشیم مبلغ سه قران بنوکر اودادیم، البته این مبلغ باندازهٔ ۱۵ برابر بهای انجیرها بود .

دراینجا هوا فوق العاده گرم است گاهی نسیم مختصری میوزد و فرصت نفس کشیدن بما میدهد .

اسبان را زود عوض کردند و ما حرکت کردیم ومقارن دوساعت بعدازظهر بایستگاه مهماندوست رسیدیم که دارای چند کلبهٔ گلی بود. دراینجا باز بدستهٔ زواری برخوردیم که چاوش آنها لباس قرمزی پوشیده و نیزه‌ای بدست داشت که یك پنجهٔ فلزی دربالای آن میدرخشید . نوکرما علیجان تنبل شده بود، ما اورا فرستادیم که دردهکده میوه‌ای خریداری کند اورفت وبلافاصله برگشت و گفت که دراینجا میوه وجود ندارد وما نتوانستیم هندوانه یاخربوزه‌ای همراه داشته باشیم وچون باوملامت کردیم باخونسردی درپاسخ گفت : چون هوا خیلی گرم بود من نتوانستم بداخل ده بروم. دیروزشما بقدر کافی میوه خوردید ومن چنین صلاح دیدم که امروز قدری استراحت کنید .

از ده ملا ومهماندوست تا دامغان بیابان لم یزرعی است که درآن هیچگونه گیاهی دیده نمیشود، فقط درنزدیکی دامغان قنواتی حفر کرده ومزارع وباغهائی ایجاد نموده‌اند . درراه تپه های مصنوعی زیادی وجود دارد که سابقاً دهکده یا برج دیده بانی بوده است . درحوالی دامغان مزارع سرسبزی دیده میشود که درآنها ذرت وکرچك کاشته‌اند ، از کرچك روغن میگیرند ودر چراغ میریزند و شبها بمصرف روشنائی میرسانند .

شهرقدیمی دامغان قبل‌ازغروب آفتاب ازخرابه‌های شهرقدیمی دامغان عبور کردیم جرزها ودیوارهای خراب دراثر باد وباران ازدور اشکال‌عجیب وغریبی را نشان میدهد ودراین روزهای اواخرپائیز مانند غولهای افسانه‌ای قبل از طوفان نوح بنظرمیآیند.

دراین شهرخراب خاموش کلاغهای زیادی دربالای دیوارها نشسته و بعابرین چندان اعتنائی ندارند. بعضی‌پروازمیکنند واغلب درجای خود باقی‌میمانند، بومیان عقیده دارند که درزیر این خرابه‌ها سیم وزر زیادی مدفون‌است و کسانیکه دراینجا کاوش کرده‌اند گنجهائی‌بدست آورده‌اند۱۰ اگرماهم خیال‌یافتن گنج‌را درسر پرورانیم مانند آن شخص اسپانیولی‌میشویم که در زندان تقاضای چند قطعه اسکناس ۱۶۰۰ فرانکی میکرد تابرود گنج های نهفته را کشف نماید.

تیمار حیوانات خلاصه‌درموقع‌شب بشهردامغان‌نورسیدیم ولی‌افسوس خوردیم که نتوانستیم آنطورکه باید این شهر کوچك قشنك را تماشا کنیم. ازدوطرف راه دیوارهای بلندی سربرافراشته که جابجا دارای برجهای آجری است، نقشهای‌مطلوبی بسبك‌عربی باآجر دراین‌برجها ایجاد نموده‌اند. بعد ازبازاری عبورکردیم که دکانهای‌آن بسته شده بود، درانتهای بازار پلی بود که ازروی آن گذشتیم وبمحلی‌رسیدیم که‌مانند جزیره‌ای بود این جزیره ازدوشعبهٔ رودخانه‌تشکیل یافته است، دراینجا باید اسبان را عوض‌کنند. مسافرین زیادی درزیر درختان منزل داشتند پاره‌ای ازآنها باتوجه خاصی الاغهای خودرا تیمارمیکردند، نخست تمام‌بدن حیوان را باآلت فلزی‌که آنرا قشومیگویند خارش میدادند. درداخل قشو حلقه‌های کوچك آهنی متحرکی است که درموقع عمل صدای مخصوصی دارد ومگسها را پراکنده‌میکند. گویا این طریقهٔ تیمارکردن ازقدیم دراین نواحی معمول بوده است زیراکه درجاهای دیگر من ندیدم که حیوانات را بااین دقت وباچنین‌آلت فلزی که مانند سازمخصوصی‌است تیمارنمایند. پس‌ازآنکه خوب تمام بدن حیوان را قشوزدند

کمی آب برپشت آن ریخته و باتکهٔ نمدی بدن آنرا مالش میدهند تا کاملا پاك وتمیز شود وخون باسرعت دربدنش جریان نماید. برای پاك کردن پیشانی وپوزه حیوان آب بکار نمیبرند فقط صاحب حیوان آب دهان پیشانی حیوان میاندازد و با کف دست آنرا مالش میدهد تا پاك و براق شود. پس از آنکه عمل تیمار تمام شد توبره‌ای پر از کاه بر سر حیوان میزنند که فوراً سرخودرا تابنا گوش در آن فرومیبرد ومشغول خوردن میشود.

مسافرین درنزدیکی حیوانات آلاچیقهائی برای استراحت خود برپا کرده‌اند، دریك گوشه مسافری زغال ریخته و آتشی درمیان آن گذارده وبادهان پیوسته در آن میدمد وچون آتش کاملا روشن شد کتری را روی آن میگذارد تا چای طبخ نماید وقلیانی هم درست میکند وازهمین زغالهای گداخته روی تنباکو میگذارد و با کمال تفنن مشغول آشامیدن چای و کشیدن قلیان میشود. در جای دیگر مسافرین درروی زمین چمباتمه نشسته وبادقت بتماشای اشخاص تازه‌وارد میپردازند. اشخاص تازه‌واردهم بازحمت دراین فضای محدود جائی برای خود تهیه مینمایند. همینکه ما وارد شدیم علاوه برجمعیت حاضرعده‌ای از ارمنیان هم بتماشای ما آمدند.

شریف آباد

درساعت ۹ بعدازظهر ما ازدامغان حرکت کردیم تا بتوانیم تقریباً یکصد کیلومتر را که میزان معمولی هرروزه است طی کنیم.

درروشنائی ماهتاب باغهائی دیده میشود که درختان انار وانجیر و گلابی از بالای دیوارهای آنها سر بر آورده است. دربیابان باد بشدت میوزید وتاایستگاه شریف آباد ادامه داشت. این نکته هم قابل ملاحظه است که درایران هردهکده کلمهٔ آبادی ضمیمه دارد مانند علی آباد وحسن آبادوغیره. درشریف آباد فقط یك کلبهٔ گلی در اختیار ما گذاردند و چون نصف شب گذشته بود با سرعت شام خوردیم و مختصر استراحتی کردیم.

۲۲ سپتامبر

قبل ازطلوع آفتاب کالسکه حاضرشد وما حرکت کردیم در مقابل ما کوهی بود که رنك گل سرخ داشت ولکه‌های ابر

سفیدی درقله آن دیده میشد وچنین مینمود که دستمالهای سفید ابریشمی را برای خشك شدن درروی سنگها انداخته‌اند. درطرف راست رودخانه کوچکی بود که درکنار آن درختان بید سر بر آورده بود. درراه بگله‌های گوسفند برخوردیم، روستائیان الاغهارا بجلوانداخته و بازنجیر آنهارا میزدند تا تندتر حرکت کنند.

قوشه

پس‌از خروج ازیك درهٔ طولانی بایستگاه گوشه رسیدیم که کاروانسرای بزرگی داشت، بادیه نشینان درکنار نهر آبی درزیر درختان چادر زده بودند، هرخانواده اثاثهٔ خودرا درجلو چادر جمع کرده بود. رویهمرفته تابلوی قابل‌تماشائی تشکیل داده بودند، زنان قلیان میکشیدند و پاره‌ای هم دردیگهای کوچك سیاه و کثیفی بطبخ غذا اشتغال داشتند.

یکی از غذاهای عمدهٔ مسافرین کشك است که بگل سفید شباهت دارد. مقداری از آنرا شکسته با آب و کمی روغن و گیاهان معطر دردیك ریخته میجوشانند. چنین بنظرمیآید که غذای مطلوبی باشد، باوجودیکه مکرر بمن تعارف کردند جرئت نکردم که بآن لب زنم.

درایوقت زنان مشغول تهیهٔ غذا بودند. مردان آنها درسایهٔ چادرهای پشمی کوچك خود استراحت کرده ویا درخواب بودند و تفنك و کمر پرفشنك خود را در دسترس خود گذارده بودند. بطوریکه میگفتند دربیابان تأمین ندارند، اسبان را با زین ویراق بدرختان بسته بودند. یکی ازآنها بسیار شکیل بود ودرقاچ زینش قمه‌ای دیده میشد که قبضهٔ آن بطرزقشنگی حکاکی شده بود، درجلوی زین هم دوطپانچه درغلاف چرمی قرارداشت.

کاروانسرای اینجا تازه ساز ودرمرکز آن قهوه‌خانه‌ای دایراست. دروسط آن حوضی است که آب ازمیان آن میجوشد. شاگردان قهوه چی لوازم قهوه خانه را درآن میشویند وتفالهٔ چای راهم درآن میریزند.

برای اینکه عکسی ازاین‌منظره بردارم ببالای بام رفتم. درکنار دیوارهای بام

سکوهای متعدد گلی برای خوابیدن مسافرین ساخته شده ونقاشی‌هم‌سرو گردن زن زیبائی را بردیوار نمایش داده بود .

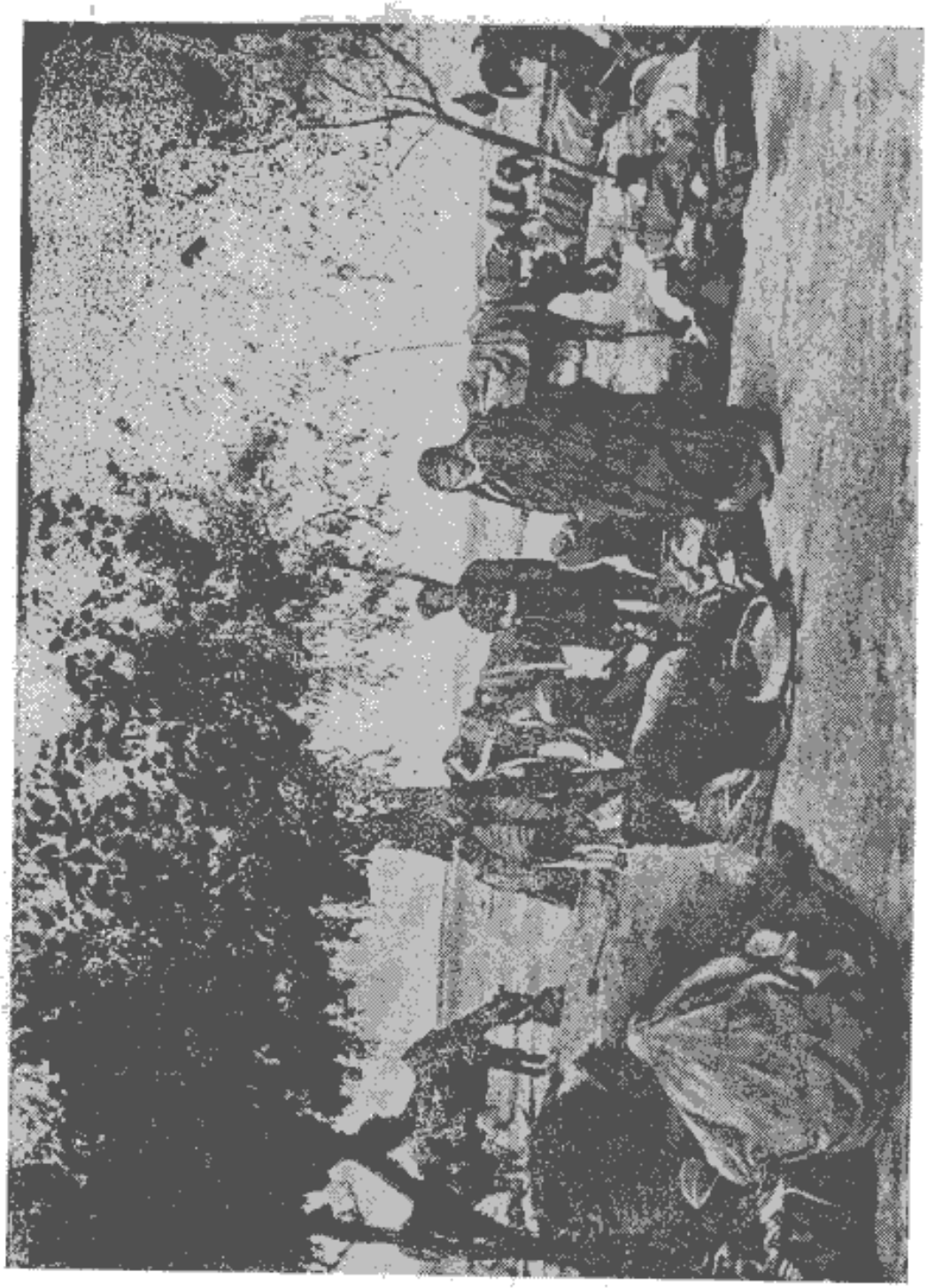

توقف کاروان درپیابان نزدیك مربنان

چرخهای کالسکهٔما احتیاج به تعمیرداشت. نایب چاپارخانه دستی‌درکار آورد وبه تعمیر آنها پرداخت وبدون خجلت ازما طلب انعام کرد .

راه پیمائی در کوهستان

امروز ما باید باندازهٔ ٤٦ کیلومتر از کوهستان عبور کنیم. پس از یکساعت راه پیمائی بیك صاحب منصب سوار روسی برخوردیم که تنها وبدون لوازم سفر حرکت میکرد. ابتدا ما تعجب کردیم که چگونه این شخص تنها حرکت میکند ولی طولی نکشید که بیك صاحب منصب سوار قزاق ایرانی هم برخوردیم اما او تنها نبود سواری هم در دنبال داشت که تفنگی بزین خرد آویخته بود ویك تفنك شکاری هم بر پشت داشت که شاید میخواست با آن شکاری کند وغذای شب را تهیه نماید. درفاصلهٔ دو کیلومتری آنها به اردوئی از نظامیان قزاق برخوردیم که لوازم سفر برقاطران بار کرده وخود دربالای بارها نشسته بودند.

خلاصه دره بتدریج تنك میشد وراه پیوسته بطرف بالا میرفت گاهی هم در مسیل خشکی میافتاد. بهرحال از گردنه گذشتیم وراه بی اندازه سراشیب شد. ماهمه بطرف جلو خم شده بودیم ومثل این بود که درشرف افتادن هستیم، هرطور بود بدون حادثه‌ای این سراشیبی را طی کردیم وپس از مدتی که درزیر آفتاب سوزان مشغول خوردن گرد وخاك بودیم بکلبه‌ای رسیدیم که نیمی از آن درزمین فرو رفته بود وسقف آنرا باشاخ وبرگ درختان پوشانده بودند وخوراکی هم در آن یافت نمیشد. رانندگان بنا برعادت داخل این کلبه شده و ببلعیدن مشروبی که فقط نام چای داشت مشغول شدند.

یك مهمانخانه بدوی

خلاصه براه افتادیم، حرارت آفتاب تحمل ناپذیر بود. انسان وحیوان بکلی خسته و وامانده شده بودند وساکت و خاموش بازحمت راه می‌پیمودند ومنتظر رسیدن بمحلی بودند که کمی در آن استراحت نمایند عاقبت لحظه‌ای که درانتظار آن بودیم رسید و مارا در کلبه‌ای جای دادند که بکلی ویران شده بود، فقط چند شاخه درخت درروی سقف آن انداخته بودند تا آفتاب کمتر بدرون آن بتابد. راننده گفت: «دراینجا توقف کنید زیرا که

قهوه چی آدم بسیار نجیبی است . نـان وشیر وتخم مرغ تازه هم دارد . اینجا ازهر حیث بهتراز ایستگاه بعدی است . »

نظر باینکه معده های ما از گرسنگی رنج میکشید پیشنهاد راننده را پذیرفتیم ودراین کلبهٔ خراب دود زده داخل شدیم، چون چشمانمان ازتابش آفتاب خیره شده بود دربدو ورود چیزی ندیدیم اما کمی بعد توانستیم چهـار سکوی گلی را مشاهـده نمائیم . راننده درست گفته بود نان وشیر وتخم مرغ برای ما آوردند، ناهاری خوردیم وعازم حرکت شدیم زیرا دوده غلیظی که بشاخه های سقف چسبیده بود گـاهی جدا شده بپائین میافتاد ولباسهای مارالکه دار میکرد . رانندگان که یك تقار ماست را در معدهٔ خود خالی کرده بودند بی‌حس وسست شده وشتابی درحرکت نداشتند ولی مـا آنهارا مجبور بحرکت کردیم .

راه از کوهستان عبورمیکرد، بکاروان شترداری برخوردیم که ازافغانستـان میآمد. شترداران عدلهای مال التجاره را رویهم چیده ودرسایهٔ آنها استراحت کرده بودند وشتران هم دربیابان بخوردن خار اشتغال داشتند .

آهوان

مقارن ظهر بآهوان رسیدیم دراینجا کاروانسرائی بود که بـا سنك ساخته بـودند . بطوریکه میگفتند اینهـم یکی از کاروانسراهائی است که شاه عباس دراینجا بنا کرده‌است. بااینکه خرابی زیادی در آن راه یافته بازهم قابل توقف مسافرین‌هست . متأسفانه ایرانیان عقیده به تعمیر بناهای عالی قدیمی ندارند وساختن چندکلبهٔ گلی را برتعمیریك بنای عالی ترجیح میدهند درصورتیکه میتوان بامختصرپولی آنرا تعمیر نمود .

این کاروانسرا یکی‌ازبناهای عالی ومهم بوده‌است. درچهار زاویهٔ آن هنوزهم چهار برج بااستحکام موجود است . دیوارهای آن بلند است ودرمیان آنهاهم دوبرج دیگر دیده میشود ، سردر آنهم باآجرساخته شده ودراطراف آن باآجرهای سفید وقرمز نقشهائی بسبك عربی برای تزیین آن بوجود آورده‌اند .

مصالحی که ازطبقات فوقانی فروریخته دروسط حیاط تپه‌ای تشکیل داده‌است، ما دراین حیاط یك تکه ظرف سفالی نازکی یافتیم که لعاب فیروزه‌ای بسیار قشنگی داشت وباندازه‌ای ممتازوعالی بود که تصورنمیکنم نظیر آن پیدا شود. البته این‌ظرف گرانبهائی بوده که به ثروتمندان تعلق داشته است، اگر این تکه ظرف زبان داشت ومیتوانست تاریخ زندگانی خودرا نقل کند داستان بسیار شگفت آوری‌را برای‌ما حکایت میکرد. ما بسی مایل بودیم که ساختمانهای داخلی این بنای قدیمی را هم تماشا کنیم بنابراین ازراه باریکی که مانند لانهٔ روباه بود خزیده وارد ساختمان‌عمدهٔ آن شدیم سالون اول طرف دست راست بسه قسمت تقسیم شده بود. اطاقی که در آن بطرف حیاط باز میشد سقف کوتاهی داشت، اطاق مرکزی بوسیلهٔ روزنهٔ مربعی که درسقف آن دیده میشد باطبقهٔ فوقانی ارتباط داشت ودر عقب آنهم فضائی بود که سقف آن درروی ستونهائی قرار گرفته بود. ما نفهمیدیم که معمار این اطاقهای کوچك را برای چه‌منظوری ساخته‌است، شاید منظورش این بوده که اطاقهای کوچك زمستانی بسازد تامسافرین بتوانند زودتر آنهارا گرم کنند وهم میتوان فکر کرد که این‌اطاقهارا مخصوصاً برای منزل نگاهبان کاروانسرا وخانواده‌اش ساخته ویامخصوصاً آنهارا برای حفظ اشیاء بهادار ساخته است. بهرحال نمیتوان درست حدس زد که آنهارا برای چه مقصودی ساخته اند.

درمقابل این بنای عظیم باغچهٔ بزرگی دیده میشود ودرپائین باغچه استخری واقع است که ازدرختان احاطه شده است.

درطرف‌راست این کاروانسرا چندمحوطهٔ محصور دیده میشود که گوسفندان زیادی درآنها جای گرفته‌اند ودوچوپان پی درپی گوسفندی را گرفته ازسوراخی بمحوطهٔ دیگری داخل میکنند، دراین سوراخ یك حوضچهٔ مفرغی قراردارد که چوپان دیگری شیر این‌حیوانات را درآن میدوشد و آنها را بمحوطه دیگری میفرستد.

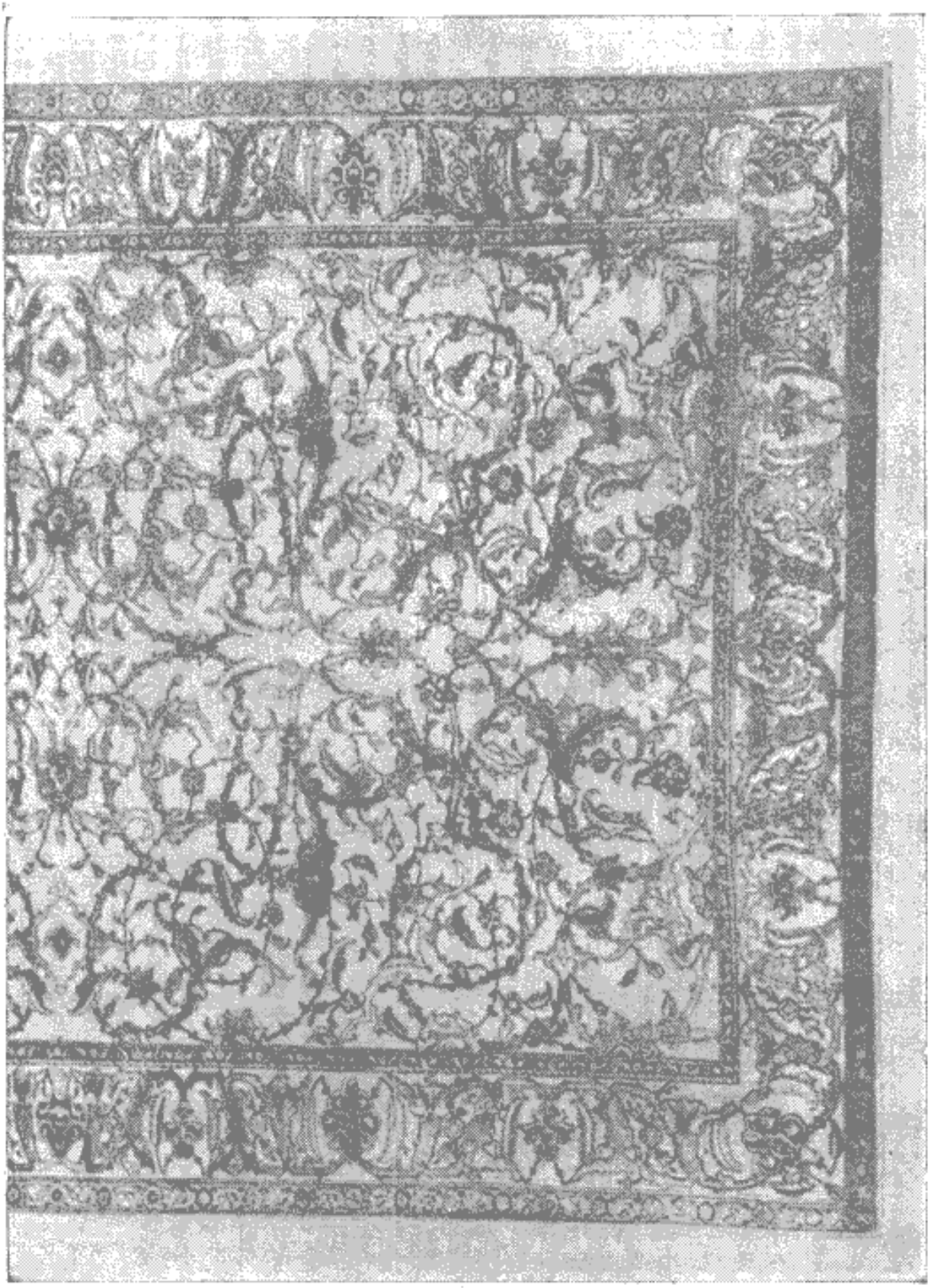

قسمتی ازیك فرش ابریشمی ـ کار ایران درقرن۱۷ـ چون این فرش‌ها مطلوب دربار پادشاه
لهستان گشته بود باین‌جهت آنهارا فرش لهستانی میخوانند

کاروان مغولان

خلاصه مادرموقع غروب آفتاب حرکت کردیم ودرراه بکاروانی برخوردیم که مردان آن گونه‌های پهن وچهره‌های زردی داشتند وزنانشان باروی باز مارا تماشا میکردند، اینها همه ازطوایف مغول بودند. کمی بعد بکاروان افغانی رسیدیم که مردان آن قوی‌البنیه بودند وریش سیاه انبوهی داشتند. راه از کنار رشته قناتی که درته دره حفرشده بود عبورمیکرد ، درطرفین دره صخره هائی دیده میشد که ازتابش آفتاب سوخته شده بود. درمیان این صخره ها مغاره هائی را میدیدیم که مسلماً منزلگاه سکنهٔ اولیهٔ این ناحیه بوده‌است . بیشتر این صخره ها دراثر باد وباران و حرارت آفتاب تبدیل بشن گردیده وبتدریج بطرف پائین دره سرازیر شده‌است. بخوبی محسوس است که سیل‌عظیمی دراینجا جاری شده ومعبری ایجادکرده است ، پاره سنگهای بزرگی ازدامنه جبال غلطیده و درته دره قرار گرفته وازدور بشکل قلاع دفاعی بنظرمیآیند ومثل این است که مخصوصاً کسانی آنها را باینجا منتقل نموده باشند .

سوکان

درمیان‌این‌دره قهوه‌خانه‌ایست که اسبان‌باید کمی‌درآنجاتوقف نمایند ونفسی تازه کنند. نام این‌محل سوکان است بطوریکه قهوه چی میگفت زمین این ناحیه درحاصلخیزی نظیر ندارد و با بهای زیادی مانند اراضی حوالی تهران خرید وفروش میشود وهرسال دومحصول میدهد . اشجارممتاز بهره آوری هم درکنارجویبار دیده میشد .

درموقع حرکت ازسوکان هوا تاریك شد وراه بدامنهٔ سراشیبی‌افتادکه اسبان بازحمت ازآن عبور میکردند ، قدری بعد بفلات لم یزرعی‌رسیدیم که هیچگونه گیاه حتی خارهم درآن دیده نمیشد .

بطوریکه راننده میگفت به سمنان نزدیك شدایم ولی‌راه شنزاراست واسبان بازحمت ازآن عبور میکنند . رانندهٔ ارابه کاملا درخواب بود واز تغیر وتشدد ما بیدارنشد، ناچار یکی از رفقا در پهلوی او نشست تا درموقع لزوم بامشت و سیلی

اورا ازخواب بازدارد .

سمنان

کاروانسرای منزلگاه دربیرون شهرواقع شده‌است، بنای تازه ساز قشنگی است اما هیچ روزنه‌ای در دیوارهای بیرونی آن دیده نمیشود ، گویا معمار سازنده خواسته است خودرا ازتابش اشعهٔ آفتاب کاملا

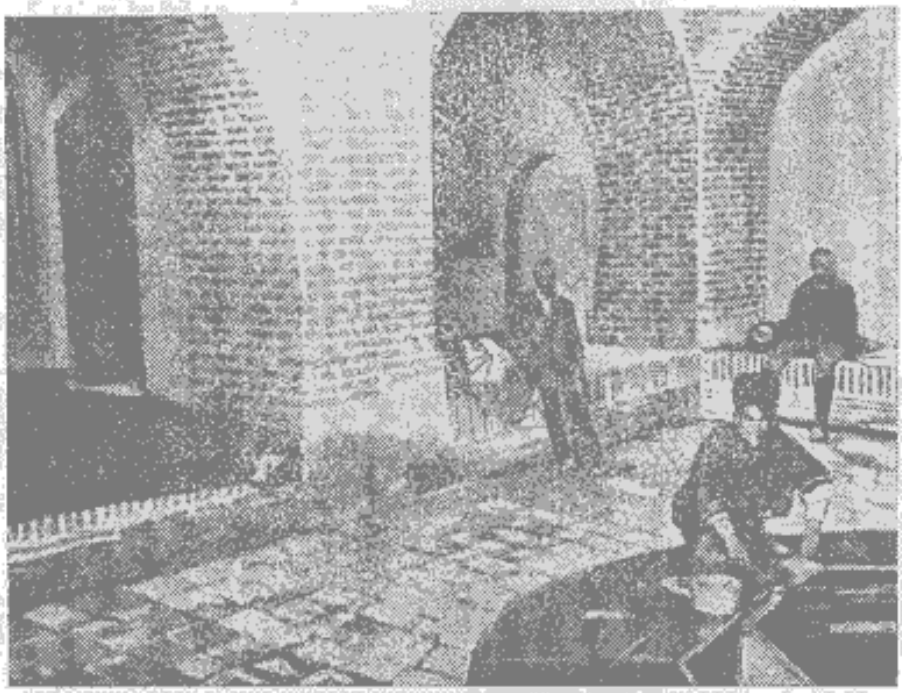

طالار بزرك کاروانسرای سمنان

محفوظ نگاهدارد . دواطاق که در آنها بطرف سالون مسقفی باز میشد دراختیار ما گذاردند، دروسط سالون حوضی بود که دائماً آب ازفواره‌ای در آن میریخت .

بااینکه منزلما وسیع بود رفیق من موسیو ونشن (M. Vinchon) میل کرد دربالای بام بخوابد تابتواند ستار گان درخشان را در آسمان صاف تماشاکند .

۲۴ سپتامبر

مقارن طلوع آفتاب رفیق‌من ازبام بزیر آمد، بطوریکه‌میگفت ازتماشای آسمان کاملا بهره مند شده ولذتی برده‌است وبسی آرزو میکرد که همیشه چنین خوابگاهی را داشته‌باشد اما شب از زوزهٔ شغالان وصبح ازهجوم مگسان وتابش آفتاب وصدای کبوتران کمی ناراحت بوده‌است.

دراین موقع درسالون جلوی اطاق ما هیاهو وجنب وجوشی پیداشد. قهوه‌چی لوازم چای را درروی سکوئی مرتب میکرد. سماور وقوری و استکان ونعلبکی از شدت پاکی وتمیزی براق شده ونظرمسافرین را بطرف خود جلب مینمود.

چنین مینماید که فخاران ایرانی اسرار ورموز ساختن کاشیهای فیروزه‌ای رنك را درطی قرون عدیده محفوظ نگاهداشته‌اند. حوض هشت ضلعی میان سالون راهم باهمین کاشیها که رنك آنها مانند رنك آسمان صاف وشفاف است وانعکاس مطلوبی دارد ساخته‌اند، آب حوض هم درمجاورت این کاشیهای ظریف درخشان رنك لاجوردی بخود گرفته وشعاع آفتاب که ازروزنهٔ سقف بدرون سالون تابیده بحوض پرآب و کاشیهای آن جلوهٔ مخصوصی داده است.

کلکسیون مجتهد بزرك سمنان

درآغاز مسافرت ما تعریف کلکسیون آنتیك مجتهد سمنان را شنیده بودیم واشتیاق فراوانی داشتیم که آنرا تماشاکنیم. خوشبختانه رئیس تلگرافخانه وسایل آنرا فراهم ساخت ووقتی ازاو خواست تا ما بمنزل اورفته گنجینهٔ گرانبهای اورا تماشاکنیم. البته این ملاقات باکوشش وزحمت زیاد صورت گرفت. مسافرین متعددی برای تماشای این گنج به سمنان رفته ولی نتوانسته بودند بدیدن آن موفق گردند، البته نفوذ موسیو سزاری مفتش کل گمرك خراسان هم برای حصول این ملاقات دخالت کلی داشت.

ما بهمراهی راهنمائی که دربازار انتظار مارا داشت از کوچه های پرپیچ وخم وازمیان دیوارهای بلند بطرف خانهٔ مجتهد رفتیم. راه پیمائی دراین کوچه‌های تنك که اشعهٔ آفتاب را کمتر می بینند خالی اززحمت نبود، هیچگونه پنجره‌ای در دیوارهای بلند دیده نمیشد فقط جابجا دری برای دخول بخانه ها دیده میشد. سرانجام راهنما قدری برسرعت افزود ودر خانه‌ای را زد. در بازشد وما وارد باغی شدیم که پرازدرختان میوه بخصوص تاك وانجیر بود.

مارا به اطاقی بردند که چند سکوداشت، مجتهد وچند نفرملا در روی آنها

نشسته بودند. پس از تبادل سلام و تعارفات معمول مجتهد جلو افتاد و مـارا دعوت کرد که بدنبال او برویم . ازخیابانی عبور کردیم که باآجرفرش شده بود وتپه‌های پر گلی ازهرطرف جلب نظرمینمود ، در آخر باغ عمارت اندرون دیده میشد که درهای آنرا کاملا بسته بودند • از پلکانی بالا رفتیم و بدهلیزی واردشدیم، دراین دهلیزصندوق آهنی بزرگی قرارداشت•مجتهد برروی فرشی نشست ومارا مفتخر نموده در پهلوی خود جای داد، چندنفرملاهم همراه ما آمدند. پس از آنکه قلیان دست بدست گشت یکی ازملاها گفت جناب آقا برای شما احترامی قائل شدند که لاك ومهرصندوق را میشکنند • مجتهد کلید را درقفل داخل نمود و سه دفعه پیچاند ، هر دفعه صدای موسیقی مطلوبی از آن شنیده میشد بعد درصندوق را بلندکرد واشیائی را که برای محافظت درمیان کاه گذارده بود بیرون آورد • درمیان آنها سه کوزه قلیان کاشی بود کـه انعکاس طلائی‌داشت ومسلماً کسانیکه طالب آنهـا باشند بـاید سه برابر وزن آنها طلا بدهند تابتوانند آنهارا مالك گردند. بعدهم چند ظرف چینی ساخت کشور آسمانی‌را بیرون آورد که مابانظرخوبی بآنها نگاه کردیم ، چند ظرف ساخت دمشق باچندقطعه کاشی که سابقاً روپوش بنائی بودند بما ارائه داد. کاشیها انعکاس و جلوهٔ خاصی داشتند ، پس‌از آنهم چند ظرف بما نشان داد که در ۳۰ یا ٤۰ سال قبل درانگلستان ساخته شده بود .

ما بهای این کلکسیون را پرسیدیم ولی پاسخ قطعی نشنیدیم وجلسه با صحبت زیاد خاتمه یافت وقرارشد ما دربازار دردکان یك ارمنی منتظرپاسخ قطعی باشیم•

برحسب قرارداد ما به دکان ارمنی مذکور رفتیم ومدتی‌هم منتظرشدیم ولـی کسی را ندیدیم وچون احساس خستگی کردیم بلند شدیم وبطرف منزل رفتیم •در بین راه قاصد مجتهد رسید و گفت بهای این کلکسیون‌را سه هزارتومان معین کرده‌اند ولی شما بهرقیمتی که مایل باشید میتوانید آنرا خریداری نمائید .

قاصدی که واسطه بود بما اطمینان میداد کـه من حق‌الزحمه نمیخواهم فقط

تفنك سه تیری را که همراه دارید اگـر بعنوان یادگار بمن مرحمت کنید متشکر خواهم شد .

تلگرافخانهٔ سمنان

من خواستم قبل‌از عزیمت ازسمنان تلگرافی بفرانسه بکنم و ازسلامت خود بخانواده‌ام خبر بدهم ، بنابراین به تلگرافخانه رفتم ، من درهیچ جا اداره‌ای بـاین سادگی ودرعین حال منظم وتمیز ندیده بودم . ادارهٔ تلگرافخانه درباغ قشنگی واقع بود، فرش بسیارممتازی روی زمین افتاده وسید محترمی روی آن نشسته بود ودرپهلوی او کیف کوچکی که دارای چند ورق کاغذ

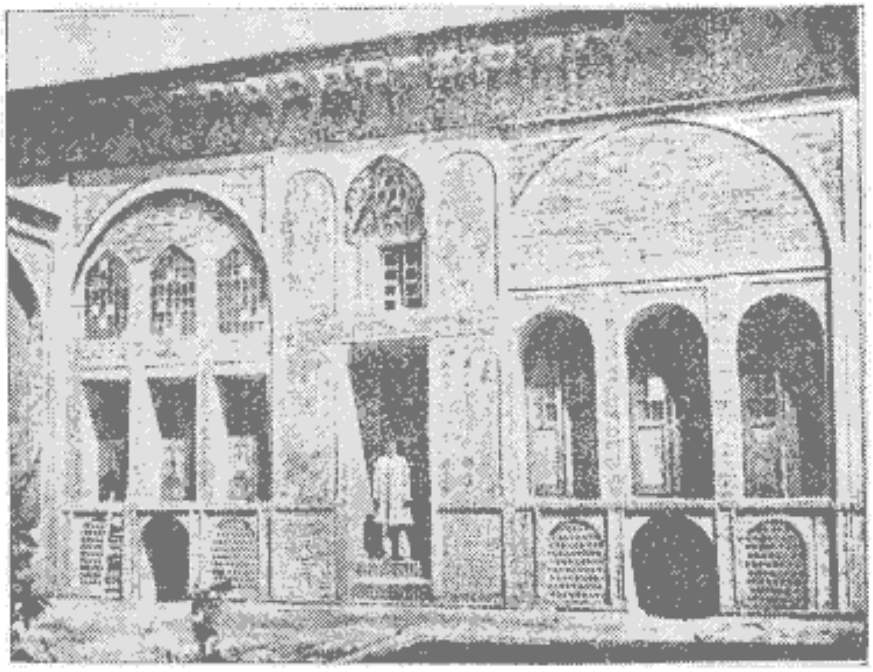

تلگرافخانهٔ سمنان

سفید وقلمدان ظریفی بود قرار داشت• سید تلگراف مارا با زبان فارسی قبول کرد و گفت ما عین این تلگراف را بتهران مخابره میکنیم تا درآنجا بزبان‌فرانسه ترجمه شود وبوسیلهٔ خط هند واروپا بفرانسه مخابره گردد .

باری چون بمنزل رسیدیم نایب چاپارخانه بما گفت که باید فوراً حرکت کنید زیرا ممکن است پستی ازتهران یا مشهد برسد وما مجبورشویم بموجب قانون اسبان

شمارا به پست بدهیم . ماهم آمادهٔ حرکت شدیم وازشهر سمنان بیرون آمدیم و بلافاصله در بیابان لم یزرعی افتادیم . مدتی در بستر یك دریاچهٔ نمك راه پیمودیم . این دریاچه مدت زمانیست خشك شده و جابجا از نمك هائی که از تابش آفتاب میدرخشد مستور گردیده است . بعد راه دردره‌ای افتاد که پرازصخره های آتش فشانی بود و بطوریکه راننده میگفت دراین راه تا لاسگرد آب وجود ندارد .

سرخه

درمحلی که سرخه نام‌داشت مختصر توقفی کردیم ، دراینجاچند بوقلمون قشنگ دیدیم که مانند طاوس چتر زده بودند، ما خواستیم یکی از آنهارابخریم، صاحب آنها نگاهی ازروی حقارت بما کرده و گفت مگر کسی‌هم این بوقلمون‌هارا میکشد ،کشتن این مرغان زیبا گناه‌است . معلوم‌شد همانطورکه ما طاووس‌را برای قشنگی پروبالش دربانهای‌خود نگاه‌میداریم بوقلمون هم دراینجا احترامی دارد وآن‌را فقط برای زیبائی نگاهداشته‌اند .

لاسگرد

مقارن غروب آفتاب به لاسگرد رسیدیم. گله های اغنام و احشام ازچراگاه بازگشته وبطرف منازل میرفتند. دهکده خاموش بود فقط چند نفر دهقان را دیدیم که مشغول آبیاری مزارع بودند ، چند نفری هم که برای تماشای هیکل ما آمده بودند بزودی پراکنده شدند . فقط یك گدای پیر باقی ماند که چشم ازچشم ما برنمیگرفت وبااینکه چند شاهی باو دادیم بازهم بعصای خود تکیه داده ومشغول تماشای ما بود .

درقهوه‌خانه‌ای‌داخل‌شدیم که چندنفری در آن‌مشغول کشیدن‌قلیان‌بودند، ماهم دوفنجان چای آشامیدیم ودرساعت ده ونیم براه افتادیم ودر بیابان براه پیمائی ادامه دادیم. گاهی صدائی اززیرچرخهای کالسکه شنیده میشد، بعد دانستیم که چرخهای آن ازروی اسکلت شتر یا الاغ مرده‌ای عبور میکند واستخوانهارا میشکند. ناگهان راننده اسبان را نگاهداشت وبادست اشاره کرد وما یکدسته گراز را درمقابل دیدیم

که با بی‌اعتنائی ازجاده میگذشتند، گویا میخواستند نقل مکان نمایند.

عبدالله آباد

تقریباً نصف شب بود که به عبدالله آباد رسیدیم و در مقابل قهوه خانه‌ای توقف کردیم . عابرین اشکالی درروی دیوار آن که باگچ سفید شده بود کشیده بودند. من بتماشای حاصل دست نقاشان پرداختم اما رفیق من موسیو ونشون ازشدت خستگی رفت درباغچه خوابید وسر خودرا بدرختی تکیه داد . تازه خواب رفته بود که مسافر تازه‌ای وارد شد والاغ خودرا بآن درخت بست ، موسیو ونشون ازصدای پای الاغ بیدار شد و شروع به تغیر کرد، خوشبختانه مسافر آدم نجیبی بود فوراً الاغ خودرا باز کرد وبدرخت دیگری بست .

دراین ایستگاه رفت و آمد زیاداست، لاینقطع کاروانهائی باینجاوارد یاازاینجاخارج میشوند. رانندگان دراینجاتوقف میکنند تاچند فنجان چای بیاشامند وتریاکی بکشند. قهوه چی برای اطرافیان خود سخنرانی میکرد. من ازفصاحت بیان وهوش اوتعجب کردم که بدون فکر تااین اندازه درسخنرانی ماهراست ولی بعد معلوم شد که اوفقط یك داستان را حفظ کرده و برای کسانیکه تازه وارد میشوند نقل میکند. درهرحال مسلم بود که مستمعین چیزی باو نخواهند داد و سرانجام ما باید حق‌الزحمهٔ او را بپردازیم .

۲۴ سپتامبر

ناحیه‌ای که امروز در آن راه می‌پیمائیم از تمام بیابانهائی که تاکنون دیده‌ایم خراب تراست ، هیچگونه گیاه خشکی‌هم در آن دیده نمیشود کرانهٔ آنهم پدیدار نیست، جابجا رسوبات نمك در آن دیده‌میشود که ازتابش آفتاب درخشندگی خاصی پیدا کرده است. درطرف افق جبال مرتفعی سر برآورده وزمین پرازسنك ریزه هائی است که درمیان آنها تکه‌های صدف حیوانات دریائی دیده میشود . مسیل خشك بسیارعمیقی‌هم درطرف راست جاده امتداد دارد. برجی‌هم مانند هرم‌مثلث‌شکلی در آنجاوجودداشت وبطوریکه‌میگفتنددرزمانهای‌پیش یکی ازرؤسای قبایل در آن منزل داشته ومشغول راهزنی بوده ومالیاتی بطوردلخواه

ازمسافرین بدبخت میگرفته است .

پس از عبور ازپیچی ، راه درحفرهٔ بزرك سراشیبی افتاد و ارابهٔ حامل لوازم سفر ما سرنگون گردید. ناچار توقف کردیم ومدتی وقت‌خودرا صرف محکم کردن بار آن نمودیم تا مبادا بار دیگر سرنگون شود و اشیاء گرانبهای ما شکسته و نابود گردد .

ده نمك

ایستگاهی که ما میبایستی‌در آن ناهارصرف کنیم موسوم‌است به ده نمك . واقعاً اسم بامسمائی است زیرا که در اینجا هیچگونه محصولی نمیروید ، فقط مختصرهندوانه‌ای در آن کاشته‌اند . دراینجا بما بسیار سخت گذشت حرارت به ٤٠ درجهٔ سانتیگراد رسیده بود ، ما چند لیوان آب شور وچند فنجان چای نمك دار آشامیدیم وبراه ادامه دادیم .

راه ازبیابان خشك یکنواختی عبورمیکند، فقط گاهی بمسیل های خشکی برمیخوریم که بستر آنها اززیادتی نمك در آفتاب میدرخشد. پس‌ازدوساعت راه‌پیمائی بجائی رسیدیم که فقط یك درخت گز در کنارجویبار کوچکی سربر آورده وملخ های سبزرنگی دربالای آن درپروازبودند . چشمه‌ای که درمیان صخره‌ها میجوشید نشان میداد که اینجا توقفگاه مسافرین است . درطرف افق دهکده هائی دیده میشد که‌در مرکز آنها یك تپهٔ مصنوعی مرتفعی واقع شده بود. ازقرارمعلوم سابقاً درروی‌اینگونه تپه های مرتفع دهکده را بنا میکردند تاازحملهٔ ترکمانان جلوگیری نمایند .

علی آباد

ساعت چهاربعدازظهر به علی آباد واردشدیم . راجع براهی که طی کرده‌ایم وراهی که درپیش داریم صحبت بمیان آمد ولی هیچکس اندازهٔ دقیق فرسخ‌ها را نمیدانست. اتفاقاً چای اینجا خوب بود وما تقریباً هریك ۱۵فنجان چای آشامیدیم .من چون بیکاربودم دوربین عکاسی‌را بدست گرفته وازسکنهٔ دهکده عکسهائی گرفتم. تمام تماشاچیان مرا ساحر وجادوگرمی‌پنداشتند وازاینکه من دست خودرا درکیسهٔ سیاهی فروبرده وعکس آنهارا بخودشان نشان

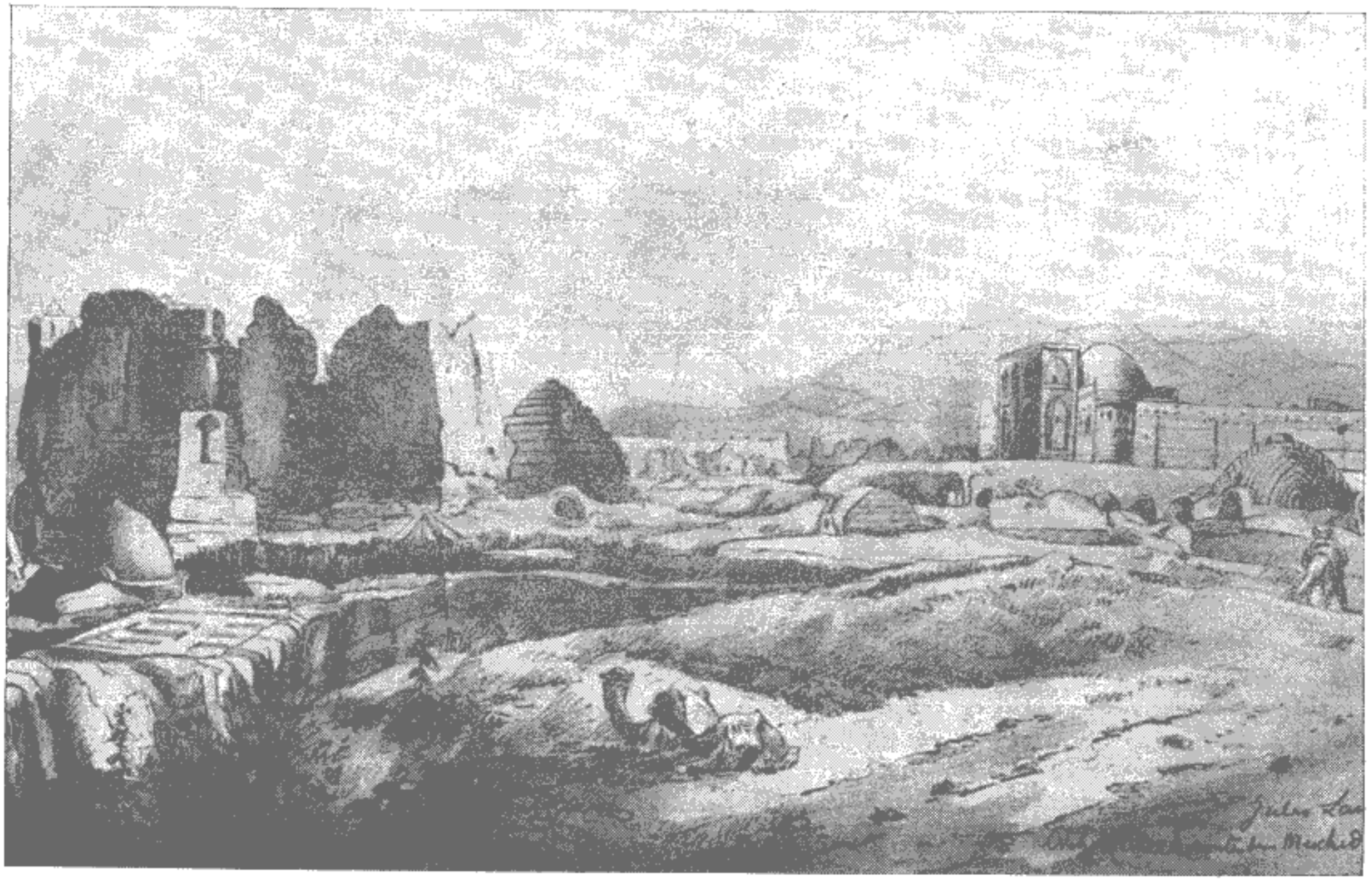

میدادم بکلی مات ومبهوت شده بودند. رانندگان هم که یك لحظهٔ قبل بیکدیگر دشنام میدادندو گلوی یکدیگررا میفشردند کینه‌های خودرا فراموش کرده وبرادروار

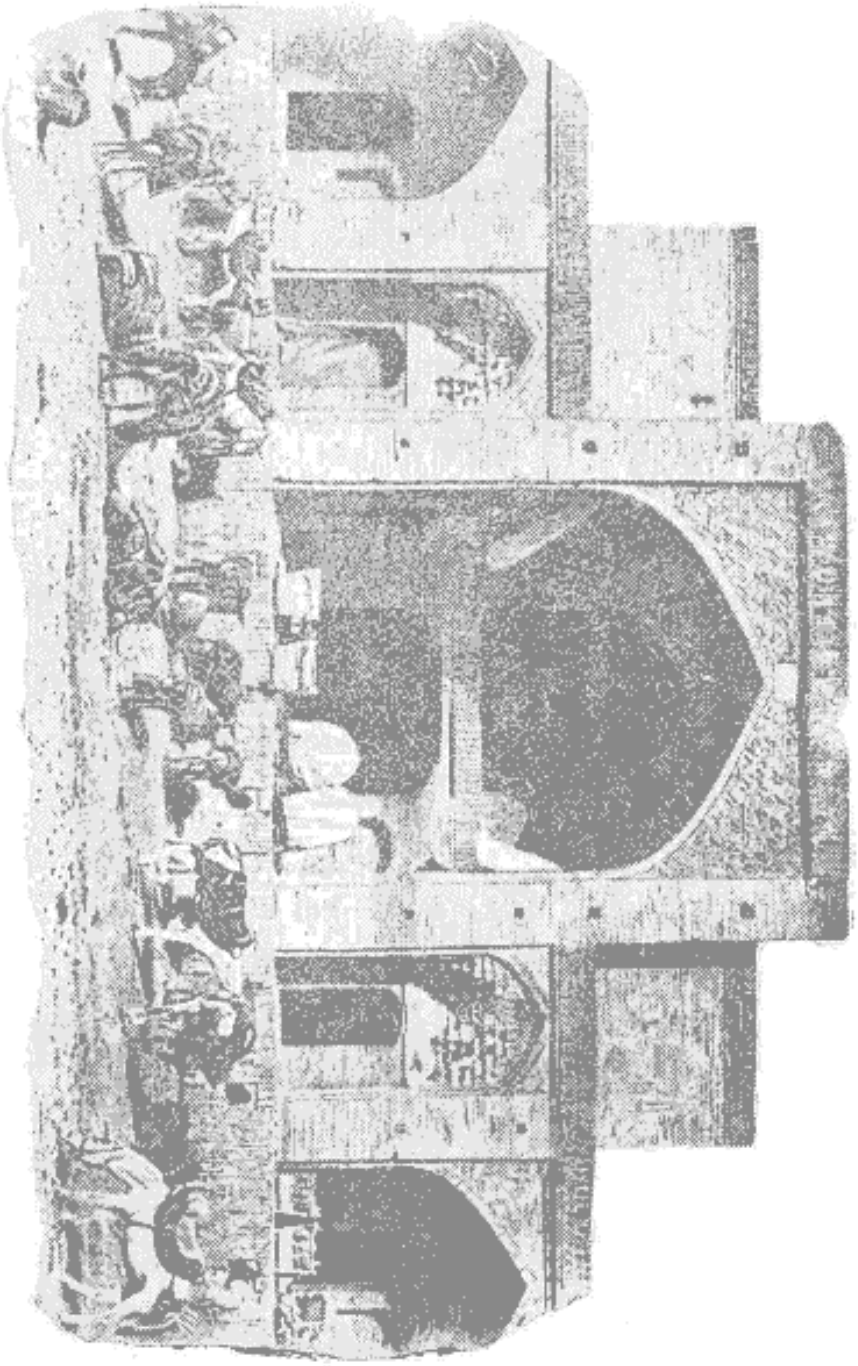

نمای بیرون کاروانسرای ده نمك

دراطراف من ایستاده وبتماشای کارهای من پرداخته‌بودند . دوصف تماشاچی بعضی نشسته ودیگران درعقب سر آنها ایستاده و کاملا متوجه من بودند . در پشت سر

آنهاهم مسافرین وزارعین بودند که بچوبهاوبیل‌های‌خود تکیه‌داده‌بودند، درروی بـام خانه‌ای هم خانواده‌ها جمع شده ومشغول تماشای عکسبرداری‌من‌بودند. خوشبختانه

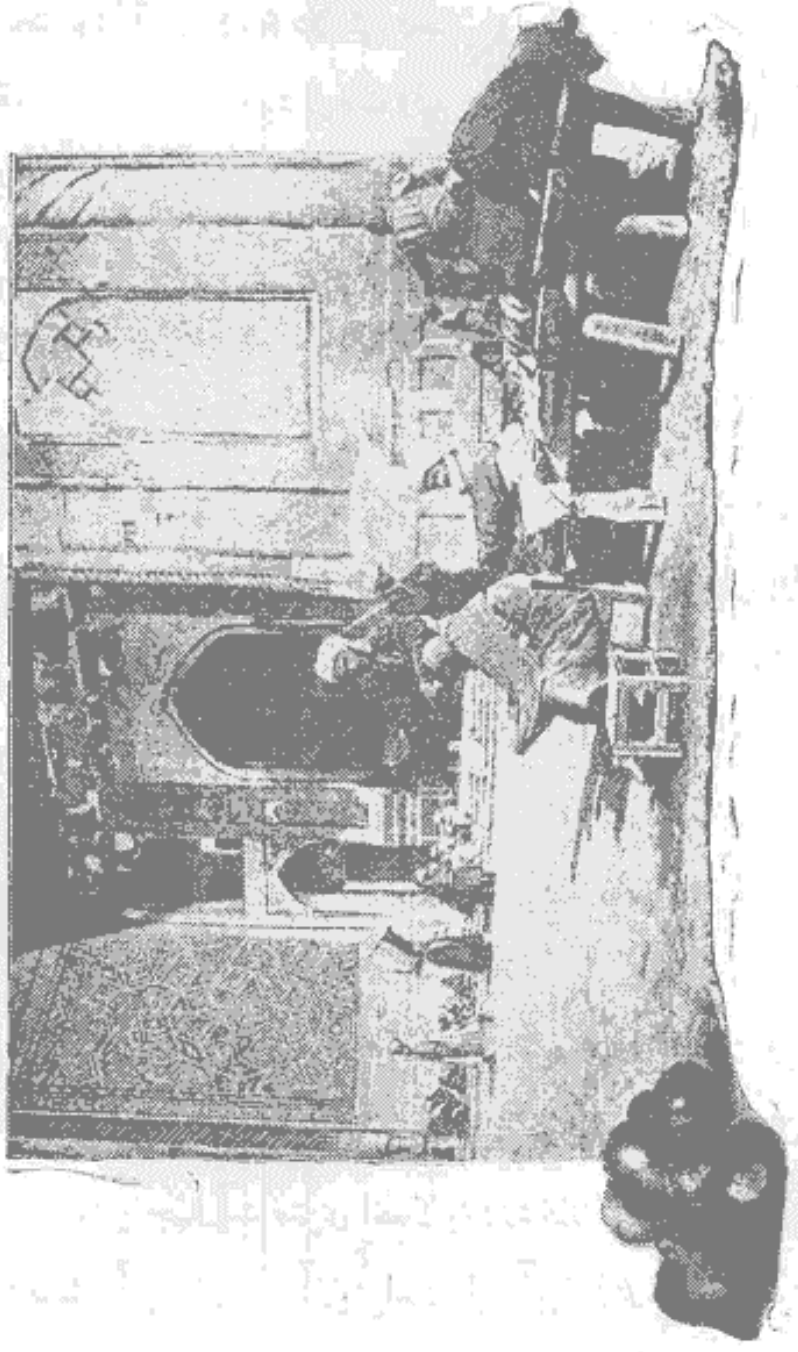

دلاك مشغول ریش تراشی است

عملیات من درخسوف واقع شد زیرا که دلاکی‌هم در گوشه‌ای مشغول کشیدن دندان مسافری شد وتماشاچیان برای تماشای کشیدن دندان ازدورمن پراکنده شدند .

دلاك دندان كش

دلاکی بمرد مسافری نزدیك شد و لنك قرمزی بدور گردن او پیچید ومشغول اصلاح ریش او گردید. این دلاك برهمکاران اروپائی خود امتیازی داشت زیرا که تمام لوازم کارخودرا بکمرچرمی کـه درکمر داشت آویخته بود، قیچی وتیغ دلاکی وسایر لوازم او درغلافهای چرمی جای داشت. ابتدا باقمقمه آبی دردست خود ریخت وزیرچانهٔ مشتری را خوب مالش داد وپس از مالش باتیغ زیرچانهٔ اورا تراشید و بامقراض ریش اورا اصلاح کرد وچون کارش تمام شد آئینهٔ کوچکی ازجیب خود درآورد وبمشتری داد تاصورت وریش خودرا به‌بیند مشتری هم بافرستادن صلوات روی خودرا در آئینه دید وچند شاهی باو داد.

دیانت قهوه‌چی

باری ما دوساعت قبل ازغروب آفتاب براه افتادیم ولـی ارابهٔ لوازم را باعلی قبلا فرستاده بودیم، همینکه سوارشدیم قهوه‌چی آمد ودرنهایت خضوع ازما مطالبهٔ پول چای کرد وچون گفتیم علی پول‌تورا داده‌است بامام رضا قسم خورد که نوکرشما چیزی بمن نداده است واصراری در گـرفتن پول داشت من باو گفتم بیادرر کاب کالسکه بایست تا به ارابه برسیم وازعلی بپرسیم که آیا تو طلبکارهستی‌یانه واگرثابت کردی که چیزی بتو نداده‌است من‌علاوه برپول انعامی هم بتو خواهم داد ، قهوه‌چی ازاین‌پیشنهاد من خودرا بعقب کشید و باگفتن چند کلمه دشنام رفت .

مازندران

اکنون‌بناحیه‌ای وارد میشویم که پرازسنك و باتلاق ودرنهایت سبزی وخرمی است، این ناحیه را مـازندران میگویند ودر فاصله های سیصد یا چهارصد متری اتصالا به رودخانه‌ای برمیخوریم که آب زیـادی درآن جاریست، آبهاصاف وبی آلایش‌است. این آبها ازدرهٔ حاصلخیزی که‌بکوهستان منتهی میگردد سرازیرمیشود ، دهکده ها تمام آباد وپرازمحصول است . ما تاکنون بچنین ناحیهٔ آبادی برنخورده بودیم ، رونق وآبادی این ناحیه ازفراوانی آب است، جابجابه‌نیزارهائی‌میرسیم که‌درآنهادرخت گزهم‌روئیده‌است. ملخ‌های‌درازسبزرنگی‌در

بالای این نیزارها که پراز گیاهان معطر میباشد درپرواز هستند ، اگر جابجا زمین مرتفع سنگلاخی دیده نمیشد ماتصورمیکردیم که دربهشت موعود وارد شده‌ایم ، درهمه جا زمین خوب شخم خورده وپنبه و کرچك زیادی در آن روئیده است .

ناحیه‌ای که‌ما در آن راه میپیمائیم سابقاً متعلق بخان مقتدری بوده‌است. هنوزهم قلعهٔ بلند و محکم مسکونی او دربالای تپه‌ای سر بآسمان میساید و مرور زمان‌هم نتوانسته است باین بنای مرتفع آسیبی برساند. درقسمت فوقانی دیوارقلعه روزنه‌هائی برای تیراندازی دیده میشود ونشان میدهد که صاحب این قلعه گاه بگاه با دشمنانی سروکار داشته است .

درحین عبور ازاین دشت پر آب ما افسوس خوردیم که چرا این آبها که ممکن است وسایل‌معیشت ملت بزرگی را فراهم سازد اینطور بیهوده در باتلاقها فرورفته و تلف میشود واگر این آب زیاد باوسایل وقواعد علمی مصرف شود ممکن‌است چند صد کیلومتر ازاراضی‌بایررانیزمشروب وحاصلخیز نماید ووسایل معیشت جمع کثیری را فراهم‌سازد. البته اینکار باسرمایهٔ مهمی‌باید انجام‌یابد ومسلماًنباید چنین انتظاری‌را ازدولت وملت ایران داشت .

قشلاق

مقارن غروب آفتاب بچاپارخانه قشلاق رسیدیم که ایستگاه باصفای خوبیست ولی‌ما مایل‌بماندن نیستیم ومیخواهیم زودتر حرکت کنیم. نایب چاپارخانه باميل ما مخالفت میکند ومیگوید قبل‌ازساعت یازده نمیتواند اسب برای ما حاضر کند بنابراین ما تختخوابهای خودرا دربالاخانه‌ای که روی سردرکاروانسرا بود مرتب نمودیم، امااین بالاخانه مانند فانوس بی‌پرده‌ایست که ازهرطرف باد بآن‌میوزد، نه‌در دارد ونه پنجره وبرای کسانی خوب است که‌مجبور باشند درهوای آزاد زندگانی کنند. خوشبختانه باچادرهائی که‌همراه داشتیم توانستیم سه طرف آنرا مسدود نمائیم .

قدم زنان در بالای بام بتماشای دهکده پرداختیم . اغلب سکنه درخواب بودند وفقط جابجافانوس روشنی دیده‌میشد. درانتهای دهکده هم بام مرتفع یخچالی‌پدیدار بود. قدری دورتر برجی بود که برای دیده بانی ساخته بودند وجبال مرتفعی‌هم در اطراف‌دهکده دیده‌میشد، ناگهان صدای‌داد وفریادی سکوت شبرا برهم‌زد ودرزیر دیوارمنزل‌ما هیاهوئی‌بلندشد، چون نگاه کردیم دیدیم که نایب‌چاپارخانه دورانندهرا تأدیب میکند وآنها داد وفریاد میکنند .

بیدارشدن سکنه ازخواب

۲۵ سپتامبر ـ دیروز درموقع ورود بقشلاق کاروانی را در آنجا دیدیم که دارای تخت روان و کجاوه وپالکی زیاد بود و زنان اعیان وثروتمندان در آن‌ها جای‌داشتند، چون‌هوا تاریك بود من نتوانستم ازاین کاروان عکسی بگیرم . امروزصبح قبل‌ازطلوع آفتاب خواستم این کاررا انجام دهم متأسفانه چون ماشین عکاسی را برداشته بسراغ آن رفتم معلوم شدکه شبانه حرکت کرده‌واز آنجا رفته‌است و بجای آن یکعده سواری را دیدم که تفنگهای خودرا بدیوار تکیه داده ودر کنار رودخانه مشغول وضو گرفتن هستند . بنابراین برگشته ودر روی‌بام بتماشای سکنه پرداختم که‌تازه ازخواب‌بیدارشده‌بودند، پاره‌ای اززنان آتش گردانی را بدور دست میچرخاندند تا آتشی فراهم سازند و در سماور بریزند . درجای دیگر اعضاء خانواده‌ای هنوز در خواب بودند وفقط زنی که گویا مادر این خانواده بود بلند شده وازبام بزیر میرفت تا صبحانهٔ خانواده را فراهم نماید. قدری دورتر دو دختر جوان ازبستر خواب برخاسته وچادر بسر انداختند وفرشی‌را که روی آن‌خوابیده بودند جمع کردند وآنرادرروی شانه بطرف پائین بردند .

عزیمت ازقشلاق

باری پس‌ازگفتگوی زیاد ما بارهای خودرا بارکرده وعازم حرکت شدیم اما متأسفانه نایب چاپارخانه بماگفت که یکی ازاسبان فرارکرده‌است وناچار باید صبر کنیم تاآنرا بیاورند . دونفر مهتر دو اسب

دیگررا بازکرده سوار شدند وبدنبال اسب فراری رفتند و پس‌از مدتی اورا گرفته آوردند وبکالسکه بستند.

رودخانهٔ شور

ما ازکنار رودخانه‌ای عبور کردیم که هیچگونه گیاهی در اطراف آن دیده نمیشد وبجای همه چیز پرازنمك بود. پس‌از عبور ازگردنه‌ای دوباره بدره‌ای سرازیرشدیم که نباتات باتلاقی و نی زیادی در آن روئیده بود وچشمه های کوچکی‌هم دردامنه کوه دیده میشدکه بهم پیوسته وازآنها نهری تشکیل یافته‌بود، ماهیان کوچك قشنگی دراین نهر مانندبرق درحرکت‌بودند، قدری دورتردره وسعتی پیداکرد، سنگهای بسیاربزرگی ازکوه غلطید، ودر ته دره ریخته‌بود. سنگ ریزه های الوانی‌هم که بعضی برنك زنگارمس وبعضی سبز یا زرد یا قرمزبودنددرکنار راه دیده میشد. ازدورهم بنای خرابی پیدا بود که شاید سابقاًقلعه یا کاروانسرائی بوده است.

ایوان کی

درمقابل قهوه خانه‌ای توقف کردیم تا اسبان نفسی تازه کنند. دراینجا زوار و گوسفندان ومرغان خانگی مخلوط شده‌بودند کمی بعد حرکت‌کرده به ایوان کی رسیدیم، اینجا دهکدهٔ بزرگی است که درکنار رودخانهٔ جاجرود واقع شده‌است. این رودخانه مانند رودخانه های مهم اروپا پراز آب‌است. یك پل آجری هم درروی آن واقع است که بنظرمیآید درچهار قرن پیش ساخته شده باشد. رانندهٔ ما عبور ازرودخانه را براین‌پل ترجیح داد. اکنون دراین رودخانه که درموقع بهار عرض آن به‌نیم کیلومترمیرسد فقط دو شعبه آب جاریست وچرخهای کالسکه تا محور درآن فرورفته است، یکدسته ازپسران روستائی نیز درآب مشغول شناوری هستند.

درطرف دیگررودخانه، چاپارخانه واقع است و ما بایستی ناهار را دراینجا صرف نمائیم. بالاخانهٔ تمیزی‌که دربالای سردر کاروانسرا بود دراختیارما گذاردند،

این اطاق به نایب چاپارخانه تعلق داشت وبدون آنکه شیاء ولـوازم خودرا بیرون ببرد آنرا بما واگذار کرد ومعلوم بود که بمااعتماد تامی دارد ولی ما دراطاق نمانده ودر ایوان کوچکی که مشرف بررودخانه بود ومنظرهٔ مطلوبی داشت منزل کردیم .

پس از استراحت مختصری چون اسبان هنوز جومیخوردند من درساحل رودخانه قدم زدم تا از سکنهٔ آنجا عکسی بردارم ولی زنان بومی ازدیدن ماشین عکاسی فریاد زدند « عکس » وروی خودرا پوشیده فرار کردند .

مؤلف کتاب وژان ونشون درنزدیکی ایوان کی

مقارن دوساعت بعدازظهر کالسکه حاضرشد. راننده سرداری قرمزی پوشیده بود وبچالاکی درجلوی کالسکه جای گرفت این راننده کاملا مسلح بود درپهلوی چپ یك کارد بزرك ویك روانـور آویخته ودر پهلوی راست قمهٔ پهن وبلندی داشت و تقریباً یکصد فشنك هم در کمر او دیده میشد و دعائی هم بوسیلهٔ زنجیری بگردن آویخته بود .

ابتدا باسرعت حرکت میکرد ونزدیك بود دختری راکه درکنار جاده مشغول شستن لباس بود درزیرچرخ اندازد اما دختر چون چشمش به اسبان و کالسکه افتاد جیغ کشید وچادر ولباسهای شسته را برجای گذارد وبسرعت فرارکرد و بمادر خود پناهنده شد .

یکی ازخانم های اعیان ایرانی دراندرون خانهٔ خود ـ ازروی نقاشی تانکوئینی ۱۸۱۷

اکنون ما ازتهران تقریباً ۱۷ فرسخ فاصله داریم ولی گمان نمیکنیم که امشب بتهران برسیم . موقع ظهر درقهوه خانه‌ای توقف کردیم که درروی نهر آبی ساخته شده بود ودراطراف آنهم مختصرزراعتی‌دیده میشد . قهوه‌چی درصورتیکه‌میدانست قدری پائین‌تر، ازاین آب میآشامند هرچه داشت دراین‌نهر می‌شست وتفالهٔ چای‌راهم درآن میریخت .

دراین محل بیك عده سوارهم برخوردیم که مسلح به تفنگهای مارتین بودند . یکی ازآنها مدتی درپهلوی کالسکهٔ ما اسب میراند وبارانندہ صحبت‌میکرد، بعدهم دسته های زوار رسیدند ودر پشت آنها یك قطار شتر میآمد که موقرانه حرکت میکردند ، اینجا آخرین بیابانیست‌که باید طی‌کنیم زیرا کمی بعد بجلگهٔ تهران وارد میشویم .

ورامین

کمی بعد وارد دشت ورامین شدیم درهرقدم نهرآبی بود که ازکوهستان سرازیرمیشد، بمزارع سبز وخرمی‌برخوردیم ، زارعین‌بسیار درمزارع مشغول کاربودند . ما بتماشای یك قرقی مشغول شدیم که در هوا پروازمیکرد وناگهان بزمین فرود آمد ومرغی را شکارکرد . دراینموقع ما از بیابان لم‌یزرعی‌بیرون آمده‌بودیم وازدیدن‌این ناحیهٔ پرحاصل لذت میبردیم . یکی از خصائص کشور ایران همین‌تغییرمنظرهٔ ناگهانی‌است ، مسافر ناگهان ازبیابان سوزان لم یزرعی وارد محلی میشود که پرازآب وسبزه و آبادانی است .

اکنون آفتاب قوس نزولی را طی میکند، شترانی را می‌بینیم که از افغانستان بایران آمده وبارخودرا درتهران گذارده وبراحتی مراجعت مینمایند . دشت مانند تابلوی‌دورنمائی‌است که بدست‌نقاشان ژاپنی‌بانقشهای برجستهٔ طلائی‌مطلوبی درزمینهٔ سیاهی ساخته شده‌باشد . ازدور دهکده‌ای دیده میشود که در دامنهٔ کوه واقع است واز تابش اشعهٔ آفتاب منظرهٔ مخصوصی دارد .

راه شوسهٔ رسمی

درطرف راست جاده ادارهٔ طرق وشوارع مشغول کشیدن یك راه شوسه رسمی است که باید درمدتی که طول آن معلوم نیست تهران را باین نواحی اتصال دهد ، مهندسینی که مشغول ساختن راه هستند چنین بنظر میآید که ازفن راهسازی اطلاعی ندارند، درجائیکه زمین سخت است واحتیاج به تعمیر ندارد خاك زیادی ریخته اند ومعلوم است که هرگز این تودهٔ خاك ماشین جاده کوبی را نخواهد دید ، یکی دیگر ازدلایل عدم اطلاع آنها این است که راه را ازپهلوی دوحفرهٔ بسیار عمیق امتداد داده‌اند . رانندگان احتیاط را ازدست نمیدهند وهرگزدرچنین راهی داخل نمیشوند زیرا که میدانند درصورت دخول دراین راه بزحمت خواهند افتاد. رفیق من موسیو نشون میگوید: «البته این راهی است که باید ازکنار آن عبور کرد زیرا که اگر درآن وارد شوند بمصیبت وبدبختی گرفتارخواهند شد».

شریف آباد نزدیك تهران

باری درساعت پنج ونیم بعدازظهر بشریف آباد رسیدیم ، ما مکرر درایران باین نام برخورده‌ایم . دراین دهکده یك عده آهنگر ونعلبند وپالان دوز وسراج مشغول کار هستند که زندگانی آنها ازعبورومرور مسافرین تأمین میگردد .

باغهای باصفای محصوری مسافرین را بسایهٔ درختان خود دعوت میکند . در اینجااسبان‌را فوراً عوض کردند ومابحرکت ادامه دادیم وتقریباً ساعت شش بعدازظهر بخاتون آباد رسیدیم .

خاتون آباد

این چاپارخانه آخرین ایستگاهی است که اسبان‌را درآن‌عوض میکنند، کاروانسرای بسیارخوبی دارد. ما بسی مایل بودیم که زودترحرکت کرده وشب به تهران برسیم ولی نایب چاپارخانه مخالفت کرد و گفت : شما باید ازرفتن صرفنظر کنید زیرا که درساعت ۳ یا ٤ بعدازنصف‌شب بتهران‌خواهید رسید ودرآنموقع دروازه ها بازنیست وشما مجبور میشوید که اقلا مدت سه ساعت

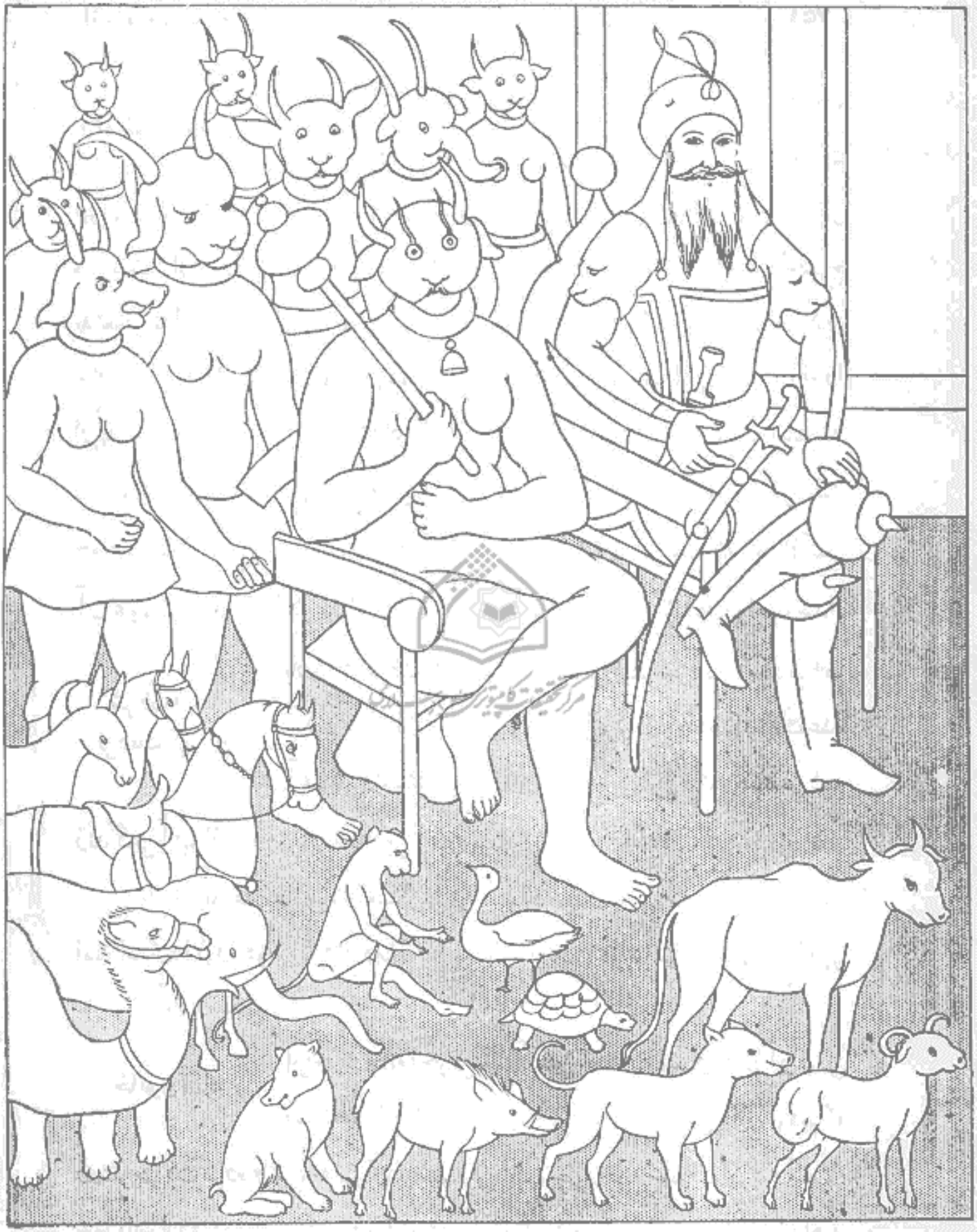

رستم درمیان دیوها وجن ها

درپشت دروازه معطل وسر گردان بمانید وبنابراین بشماسخت خواهد گذشت، بهتر آن است که درهمینجا بمانید وصبح زود حرکت کنید .

نصایح نایب تقریباً قانع کننده‌بود زیرا که بادلیل‌حرف میزد وماناچاربه‌پیشنهاد اوتن درادیم ودر آنجا ماندیم .

ما بسی مایل بودیم که بدانیم وجه تسمیه این دهکده چیست وچرا آنجارا خاتون‌آباد میگویند ولی کسی‌نتوانست پاسخ مثبتی بما بدهد. شب نایب چاپارخانه نزد ما آمد وبرای سر گرم‌کردن ما داستان دندانساز ناصرالدین شاه راکه یکنفر سوئدی بود برای ما نقل‌کرد .

داستان دندانسازشاه

او گفت : « ناصرالدین شاه بشوخی وتفریح میل‌زیادی داشت وبجراح دندانسازخود لقب رفیق‌الملك داده بود، البته هر کس چنین لقبی را می‌شنید بی‌اختیارخنده میکرد ولی این لقب برعکس سایرالقاب‌چندان بی‌مناسبت نبود . این هنرمند علاوه بر آنکه در دندانسازی تخصصی داشت از هنر یخ بازی‌هم بی‌بهره‌نبود ودرزمستان که معمولاً درتهران هوافوق‌العاده سردمیشود و آب یخ می‌بندد کفش یخ بازی فولادین‌خودرا بپا میکرد ودرروی یخها ببازی میپرداخت وهنرخودرا دراین فن نشان میداد، شاه‌هم ازتماشای بازیهای او بسیار سر گرم میشد ومهارت اورا دراین فن میستود .

روزی شاه بخیال تفریح افتاد وبه قفل‌ساز درباری امر کرد که چند جفت کفش فولادی مانند کفشهای‌دندانسازبسازد. پس‌از آنکه کفشها حاضرشد چند نفرازوزرای خودرا احضارکرد وآنهارا مجبورنمود که کفشهای فولادی را پوشیده و با دندانساز یخ بازی کنند. آنهاهم ناچار اطاعت کرده کفشهارا پوشیدند وبادندانسازقدم دردریاچهٔ یخ بسته گذاردند وچون خواستند بتقلید دندانساز درروی یخ حرکت نمایند همه یکی بعدازدیگری‌افتاده مانندنعش‌روی یخ نقش بستند ودندانساز که دراین فن‌ماهر بود با کفشهای خود ضربات سختی بآنها میزد .

شاه هم که میخواست باین وسیله تفریحی کـرده باشد وچند لحظه خودرا از افکار پریشان مملکت داری فارغ سازد این اوضاع‌را تماشا میکرد وقاه قاه میخندید. دندانسازهم مانند شکارچی ماهری که خرگوشانی را شکار کند دست آنهارا گرفته و کشان‌کشان ازدریاچه بیرون‌میآورد واین خرگوشان زنده را بشاه تقدیم میکرد.

۲۶ سپتامبر

اکنون بیش‌از چهار فرسخ ازتهران فاصله نداریم و چون شب راهم استراحت کرده‌ایم بشاشت وسروری داریم، تنها نگرانی ما این است که صبح ازخوردن شیرمحروم مانده‌ایم زیراکه شب شیربرای صبح تهیه کرده ودرظرفی ریختیم و سرپوش سنگینی بر روی آن گذاردیم ولی شبانه گربهٔ مجرب ماهری با سروکله و پنجه های خود سرپوش را بدور انداخته و تمـام شیر را خورده بود .

اسب سرکش

نظر باینکه فاصلهٔ زیادی ازپایتخت نداشتیم رانندگان برای حرکت فعالیتی بروزنمیدادند ولی ما آنهارا مجبور بحرکت کردیم وچون مقداری راه پیمودیم راننده توقف‌کرد تابچرخهای‌کالسکه نگاه‌کند و مطمئن شود که نقائصی درکار نیست وبما گفت : اسبان ارابه خوب هستند فقط یکی ازآنها سرکش و خطرناك است . اوپس‌از آنکه کارخودرا انجام داد حرکت کرد ، ناگهان صدائی‌ازعقب سرشنیدیم وچون‌برگشتیم دیدیم که تمام اسبان ارابه دیوانه‌وار بسرعت بطرف ما میآیند . رانندهٔ ماکه میرزای چاپارخانه بود و فقط زبانش مـانند قلمش‌تند کارمیکرد وازرانندگی‌اطلاع درستی نداشت ازدیدن اسبان اضطرابی‌پیدا کـرد وفوراً بزمین پرید ومهار اسبان را رهاکرد وآنهارا بحال خود گذاشت، مانیز فوراً پیاده شدیم اما ارابه مانند پاره یخی‌که ازقلهٔ کوه جدا شده باشد و بسرعت دردامنهٔ‌کوه بغلطد بطرف ما میآمد وراننده هم نمیتوانست اسبان را نگـاهدارد و نزدیك بودکه ارابه بکالسکه برخورده وهردو دستگاه خرد و شکسته شود ، امـا خوشبختانه نمیدانم چطورشدکه ارابه بدون برخورد باکالسکه ازپهلوی‌آن گذشت.

علی بیچاره هم ازوحشت بطرف بیابان فرارمیکرد . دراین ضمن رانندهٔ ارابه‌مهارتی بروز داد واسبان را درجادهٔ تازه ساز پرازخاك انداخت که درفاصلهٔ کمی چرخهای آن درخاك فرونشست واسبان دیگرنتوانستند بسرعت وسرکشی خود ادامه دهند و ما ازمخمصه خلاص شدیم .

خلاصه پس‌ازمدتی راه پیمائی گنبد شاه عبدالعظیم را ازدور دیدیم که درمیان واحهٔ سبزی سربرآورده بود .

درحوالی تهران

ما درددره‌ای راه میپیمائیم که درطرف راست آن جبال مرتفعی واقع شده ودامنه آن زرد رنك بنظر میآید اما درقلهٔ آن لکه‌های سیاه‌رنگی دیده میشود که‌ازسایهٔ ابرها تولید شده‌است. قلهٔ کوه دماوند هم که ارتفاع آن تقریباً به ۵۹۱۵ متر میرسد بخوبی نمایانست.

همینکه بانتهای دره رسیدیم جلگه تهران پدیدار گردید . شهر درمیان باغها واشجارزیاد سبزوخرم ناپدید شده بود. خیابانهای مشجری ازپایتخت بطرف کوهستان امتداد داشت . منزل ییلاقی‌شاه ودرباریان اودردامنهٔ همین کوهستانها واقع‌شده‌است، دهکده‌ای راهم بما نشان دادند که سفرای دول خارج درتابستان بآنجا میروند .

درطرف چپ ما قلعهٔ معروف خاموشی یا دخمهٔ گبران دردامنهٔ کوه کم‌ارتفاعی دیده میشود ، درنزدیکی تهران چاپارخانه‌ایست که باید درآنجا اسبان را عوض کنند این چاپارخانه ساختمان خوبی دارد وبرعکس نظایرش که دارای گنبدی بودند سقف آن مسطح و کمی سراشیب وبجای خشت خام تمام با آجر ساخته شده است و رویهمرفته منظرهٔ خوش نمائی دارد . چون اسبان درهوای گرم راه پیموده‌اند زیاد تشنه شده‌اند. آب را ازچاه با دلومیکشند وباسطل بحیوانات میدهند. خلاصه پس‌از مدتی توقف حرکت کردیم . درراه به لاشه های شتر والاغهای مرده برمیخوردیم که گوشت آنهارا شغالان و کفتارها وسگها خورده بودند وفقط دردست وپا وکلهٔ آنها پوستی برروی استخوان دیده میشد. دراین آخرین‌ایستگاه کالسکه مارا عوض کردند

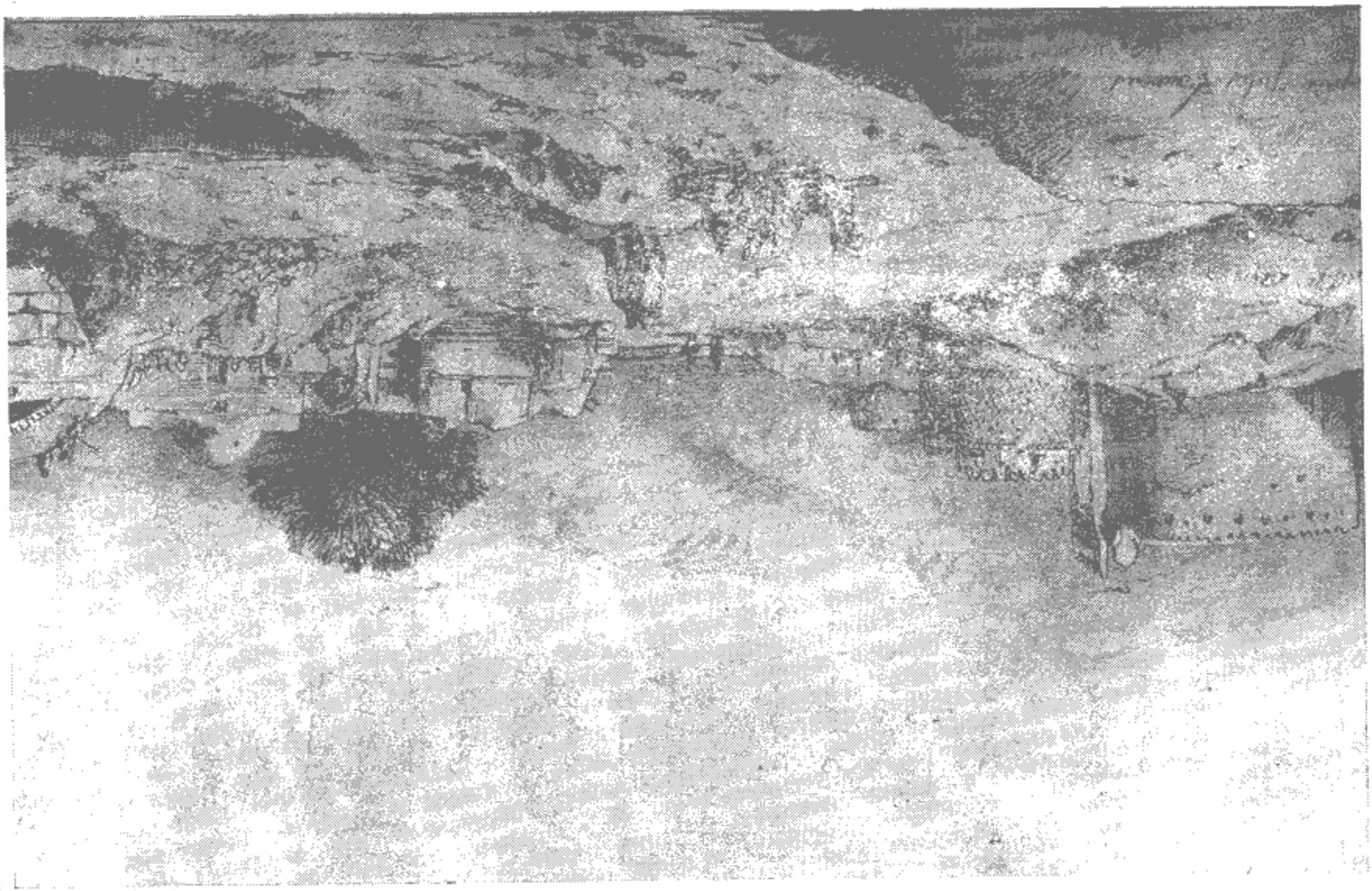

زیرا که دراین راه طولانی فرسوده وشکسته شده بود وبیم آن میرفت که مارا بمقصد نرساند . بااینکه این وسیله نقلیهٔ فنر ندارد محکم است . ازقراریکه میگفتند اینهارا یك کلنی آلمانی که درروسیه اقامت دارد میسازد و ازراه تفلیس و جلفا و تبریز به ایران میفرستد .

باری هرقدر بتهران وباغهای مشجر آن نزدیك میشدیم آثار حیات بیشتر محسوس میشد ، پروانه های درشت خاکستری رنك که چشمان بزرگ [illegible] بالهای خود داشتند درکنارراه درپرواز بودند. عدهٔ زیادی ازمرغان کوچك [illegible] فیروزه‌ای که خالهای طلائی بالهایشان جلوه‌ای داشت درروی سیم [illegible] وپر وبال آنها ازتابش آفتاب درخشندگی خاصی داشت ، این مرغان کوچك از عصابرین وحشتی نداشتند وبعضی هم که درپرواز بودند ازبالای سر اسبان ویاازمقابل دهان آنها عبور مینمودند .

قبرستان تهران

درپیچ وخمهای راه گاهی قسمتی ازشهر تهران دیده میشد ، کمی بعد بقبرستان وسیعی رسیدیم که کرانهٔ آن پیدا نبود و درآن گنبد های کم ارتفاع وچهار طاقی هائی بنا کرده بودند . درحال عبورازاین قبرستان روایات الف لیل بخاطرمان آمد که درهرصفحه میگوید: « مسافرین دیررسیده چون دروازهٔ شهررا بسته می بینند بمقابر بیرون شهر پناهنده میشوند » . دراینجا دستورهای بهداشتی مراعات نشده است ، ازبوی عفونتی که استشمام میشود میتوان حدس زد که قبرها عمقی ندارند .

درنزدیکی شهریخچالهائی را دیدیم که دارای دیوارهای بسیاربلندی بودند، در زمستان حفره هائی راکه درپهلوی این دیوارهاست ازآب پرمیکنند تا یخ ببندد ، بعد یخ هارا درانبارهای مسقفی میریزند و برای تابستان ذخیره میکنند . یخ بازان در هنگام زمستان میآیند ودر روی این حفره ها یخ بازی میکنند .

دروازهٔ خراسان

ما از دروازهٔ خراسان وارد شهرشدیم . سر در این دروازه و حواشی آن باکاشی زینت شده است. اما این کاشیها زرد رنك است وجلوهٔ کاشیهای قدیمی را ندارد . دیدن آنها مسافر را بحیرت میاندازد که

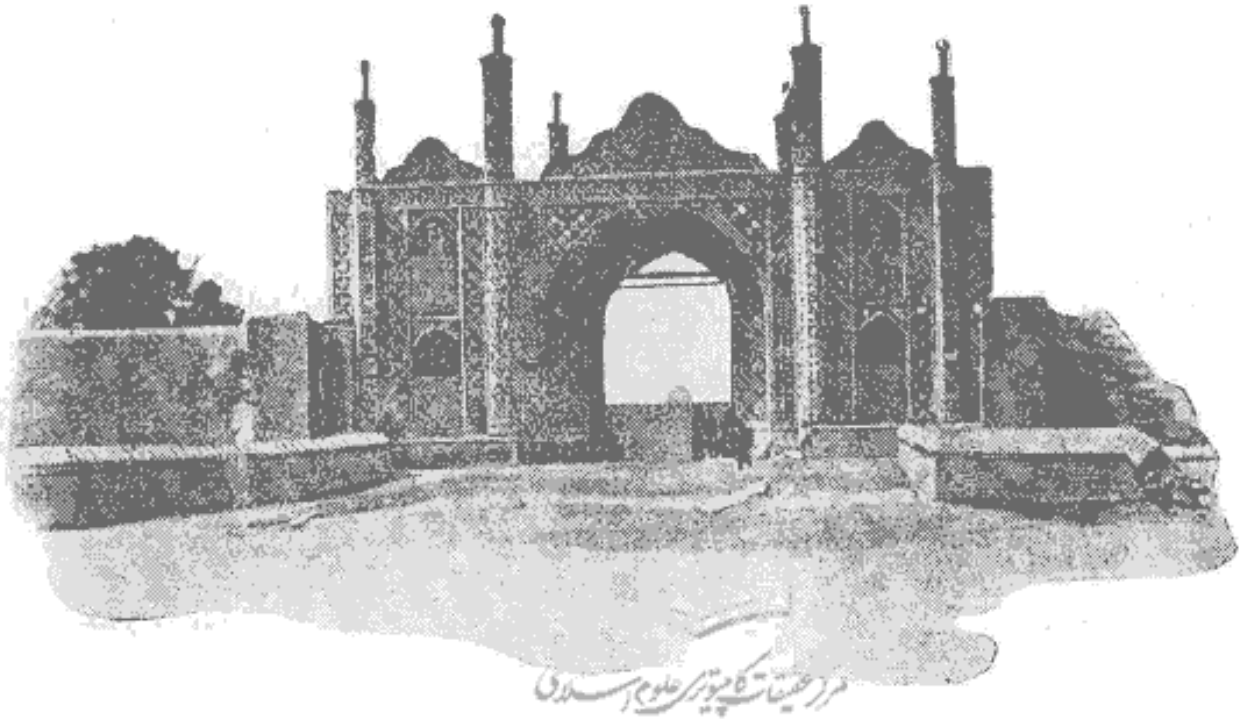

دروازهٔ خراسان

چگونه صنعتگران ایرانی بطور بی‌قیدی کارمیکنند واسرارورموزی‌راکه نیاکانشان درساختن کاشیهای ظریف بکارمیبرده‌اندفراموش کرده‌اند. رویهمرفته‌این کاشیها بسیار بد نما هستند وسلیقه ودقتی درفراهم نمودن آنها بکارنرفته است .

چون از دروازه وارد شهرشدیم بازهم آبادی درستی دیده نمیشد، ازهرطرف اراضی وسیعی را میدیدیم که مسافرین ازمیان آنها بطوریکه درخارج دیدیم عبور مینمودند .

نخستین آثارتمدن که جلب‌نظرمارا کرد کارخانهٔ گاز بود که دود کشهای آجری بلندی داشت . بعد بمحلهٔ پائین شهر وارد شدیم که در آن دکانها و قهوه‌خانه‌ای دیده میشد . دومین اثر تمدنی که بآن برخوردیم خط تراموای بود که دربعضی‌محلات‌شهر

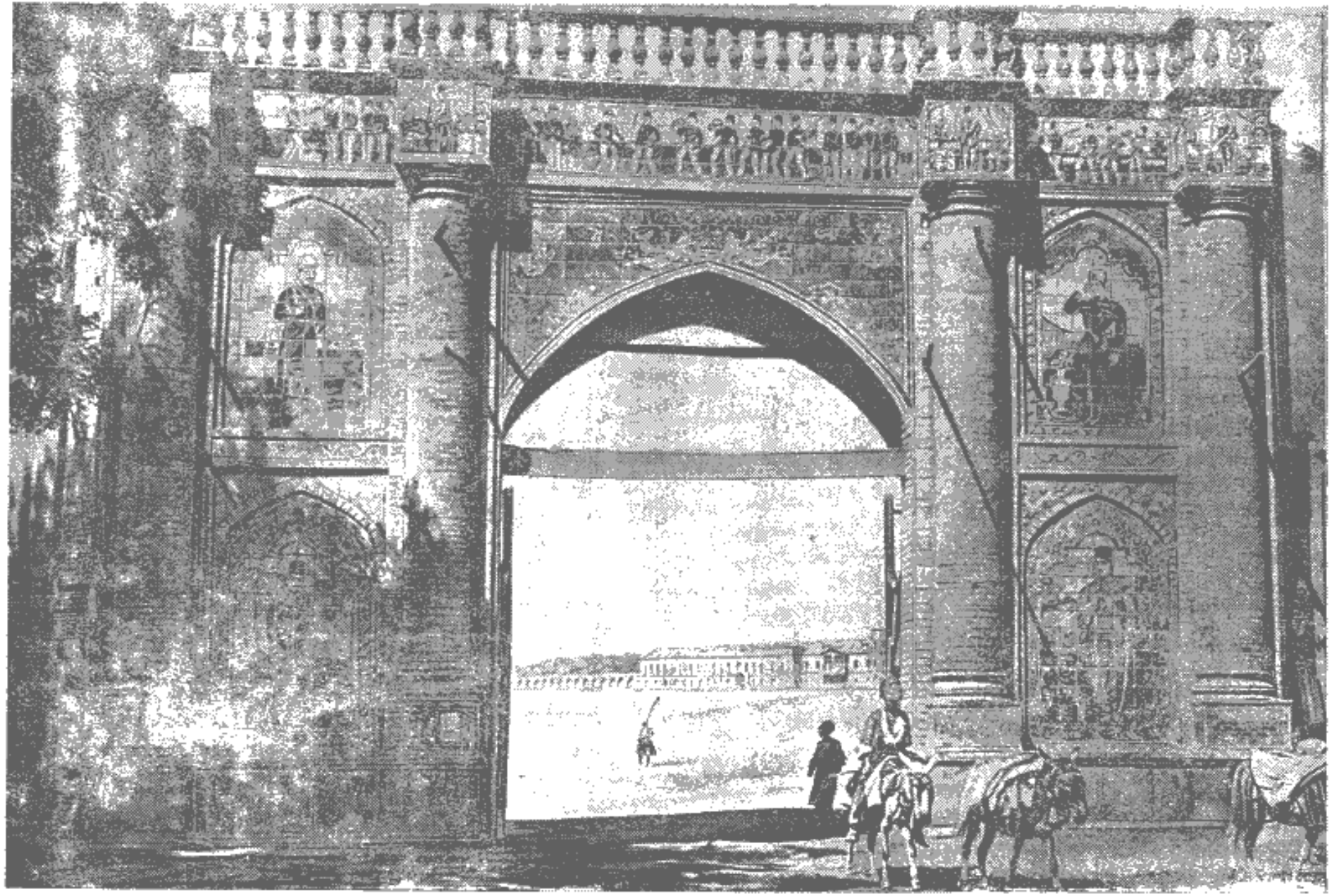

کشیده شده است . قدری بعد وارد محلهٔ یهودیان شدیم وازخیابانی عبور کردیم که دکانهای آهنگری واسلحه سازی ومسگری درآن دیده میشد . پس‌از آن بدروازهٔ دیگری رسیدیم ووارد میدان توپخانه شدیم . وزارتخانه ها وتلگرافخانه وبانك انگلیس و غالب ادارات درجنب همین‌میدان واقع شده اند ودر وسط این میدان معجری آهنی است که‌درچهارزاویهٔ آن چهارتوپ‌بزرك متعلق‌بقرن هجدهم قراردارد. یکنفر قوشچی تکیه بمعجر داده ودر خواب بود وچون سرش بطرف پائین میافتاد بمنقار قوشی که دردست داشت برمیخورد و قوش پرمیزد و صاحب خود را بیدار میکرد .

هتل فرانسه

پس‌از عبور از چند پیچ وخم بمحلهٔ اروپائیان وارد شدیم و رفتیم بهتل فرانسه . این هتل را مادام برنااوت Bernaout تأسیس کرده وازهموطنان خود باکمال مهربانی پذیرائی میکند .

ازپلکانی عبور کرده وارد اطاقی شدیم که بطرزاروپائی مرتب‌شده بود. پس‌از مدت سه هفته راه پیمائی دربیابانها اکنون بمنزل راحتی وارد شده‌ایم ، این منزل و اثاثهٔ آن تأثیرخاصی داشت وما ازاستراحت کردن درآن لذتی بردیم اما نظر باینکه مدتها دربیابان وهوای آزاد بسر برده بودیم چنین بنظرما میآمدکه هوای این اطاق برای تنفس ما کافی نیست. زندگانی در کاروانسراهای ویران کیفیت دیگری دارد ومثل این است که ماازترك یك چنین زندگی متأسف هستیم .

ملاقات در سفارت فرانسه

امروز برحسب وظیفه بملاقات سفیر فرانسه موسیو دولامارتینیر M. de la Martiniere رفتیم‌سفارت فرانسه دریکی ازمحلات خوب این‌شهر واقع شده‌است. ازخیابانهای عریض وطویل مشجری عبور کردیم وبدر باغ باصفائی رسیدیم . دروسط این باغ عمارتی است که نمایندهٔ رسمی ما درآن منزل دارد، دربان سفارت یکنفر ایرانی‌است که لباس یراق دار مجللی پوشیده ونشانهائی هم بسینه آویخته‌است ، او بما گفت

که زبان فرانسه را نمیداند وما نتوانستیم مقصود خودرا باوبفهمانیم . خوشبختانه مترجمی پیدا شد وما مقصود خودرا [illegible] جناب سفیر مدتی است که به ییلاق نقل مکان [illegible] بشهر میفرستد که اخبارلازم را باو [illegible] همین روز منشی میبایستی بشهر بیاید . بنابراین ما درروی [illegible] در بود مدت سه ساعت درانتظار بسر بردیم . خوشبختانه [illegible] شدیم . او درنهایت ملاطفت ازما پذیرائی کرد و گفت مراسلات شما که ازفرانسه آمده درنزد سفیر است و باید صبر کنید تا برای شما بفرستد .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل هشتم - تهران

میدان توپخانه ـ خیابان الماسیه ـ توپ مروارید ـ خیابان دولت ـ ارك سلطنتی وتالار ـ کاخ گلستان ـ تکیه دولت یا نمایشگاه سلطنتی ـ کرهٔ مصنوعی ناصرالدین شاه ـ موزه و کتابخانهٔ سلطنتی ـ تخت طاوس ـ اندرون شاهی ـ مساجد ـ آنتیك فروشان ودلالان ـ زندگانی درتهران ـ پست وتراموای ـ بازارزرگران ـ ملاقات با بهادرالدوله ـ کمیتهٔ مجازات ـ شب نشینی درتهران ـ پلیس تهران ـ چگونه یك بنای تاریخی را محو مینمایند ـ داستان مهر داریوش ـ ملاقات درادارهٔ کل پست ـ آنتیك فروش یهودی ـ برج خاموشی یا دخمهٔ گبران ـ گبران ومشاغل آنان ـ مراسم ازدواج زردشتیان ـ مراسم تدفین زردشتیان ـ ظرف مینائی متعلق بقرن ۱۴ ـ ساختمان بازار ـ سمساری ـ خرازی فروشی ـ پارچه‌های ابریشمی بافت یزد و کاشان ـ بازار سراجان ـ دلاکان ـ تجار فرش فروش ـ منزل ییلاقی سفارت فرانسه ـ خان بجنورد ـ تهیه مقدمات حرکت باصفهان ـ ملاقات ـ حمام ـ گردش درمحلهٔ یهودیان ـ لباس زنان ایرانی ـ کرسی ـ راه آهن ـ شهرقدیمی راجس یاری ـ برج ری ـ چشمه علی.

منشیان درباری در عبارت پردازیها تهران را پایتخت شاهنشاهی یا اقامتگاه

ظل‌الله نام میبرند . امروز این شهر قائم مقام راجس‌قدیم که اکنون آنرا ری میگویند شده است .

درقرن سیزدهم تهران فقط نامی داشت‌یعنی دهکده‌ای بود مرکب ازکلبه‌های زیرزمینی که شباهت بلانهٔ روباه داشت .

مورخ معروف یاقوت درتاریخ ۱۲۲۰ میلادی مینویسد : تهران قلعه‌ایست که دریك فرسخی شهر ری واقع شده وسکنهٔ آن دائماً مشغول جنك هستند .

درسال ۱۷۸۸ آقا محمد خان مؤسس سلسلهٔ قاجاریه تهران را پایتخت خود قرار داد .

درسال ۱۷۹۷ محیط این شهر از سه کیلومتر تجاوز نمیکرد و بیش‌از۱۵۰۰۰ جمعیت نداشت .

درزمان سلطنت فتحعلی شاه این‌شهر روبه ترقی و آبادی رفت وشمارهٔ جمعیت آن به۵۰۰۰۰ نفررسید. تهران در آنزمان فقط شش دروازه داشت ومهمترین‌عمارت آن همان ارك سلطنتی بودکه درقسمت شمالی شهر واقع بود. کاخ شخصی شاه و دیوانخانه و بیشترادارات دولتی درهمین ارك قرارداشت. تاسال ۱۸۷۰تغییرات‌عمده‌ای دراین شهر روی نداد تنها سفارت انگلیس دربیرون شهر در زمینی کـه متعلق بـه زنبورکچی باشی بود و بـامر شاه بدولت انگلیس واگذار گـردید سفارتخانه‌ای بنا کرد .

ناصرالدین‌شاه درصدد برآمدکه بروسعت پایتخت‌خودبیافزاید وآنرابصورت آبرومندی درآورد . بنابراین تمام برج وبارو واستحکامات دفاعی آنرا خراب‌نمود وخندق آنرا پر کرد وحدود آنرا عقب برد وخندق وباروی تازه‌ای دراطـراف آن ساخت ومحیط آنرا ازسه‌کیلومتر به۱۷ کیلومتر رسانید وخیابانهای عریض‌وطویلی درآن ایجاد نمود .

میدان توپخانه

میدان جالب توجه این شهر میدان توپخانه است که بشکل مربع ساخته شده ودراطراف آن حجراتی برای سربازخانه و قورخانه وانبار اسلحه وغیره وجود دارد اما این تجهیزات جنگی امروزه قابل استفاده نیست وفقط بعنوان یادگار در آنجا ذخیره شده است .

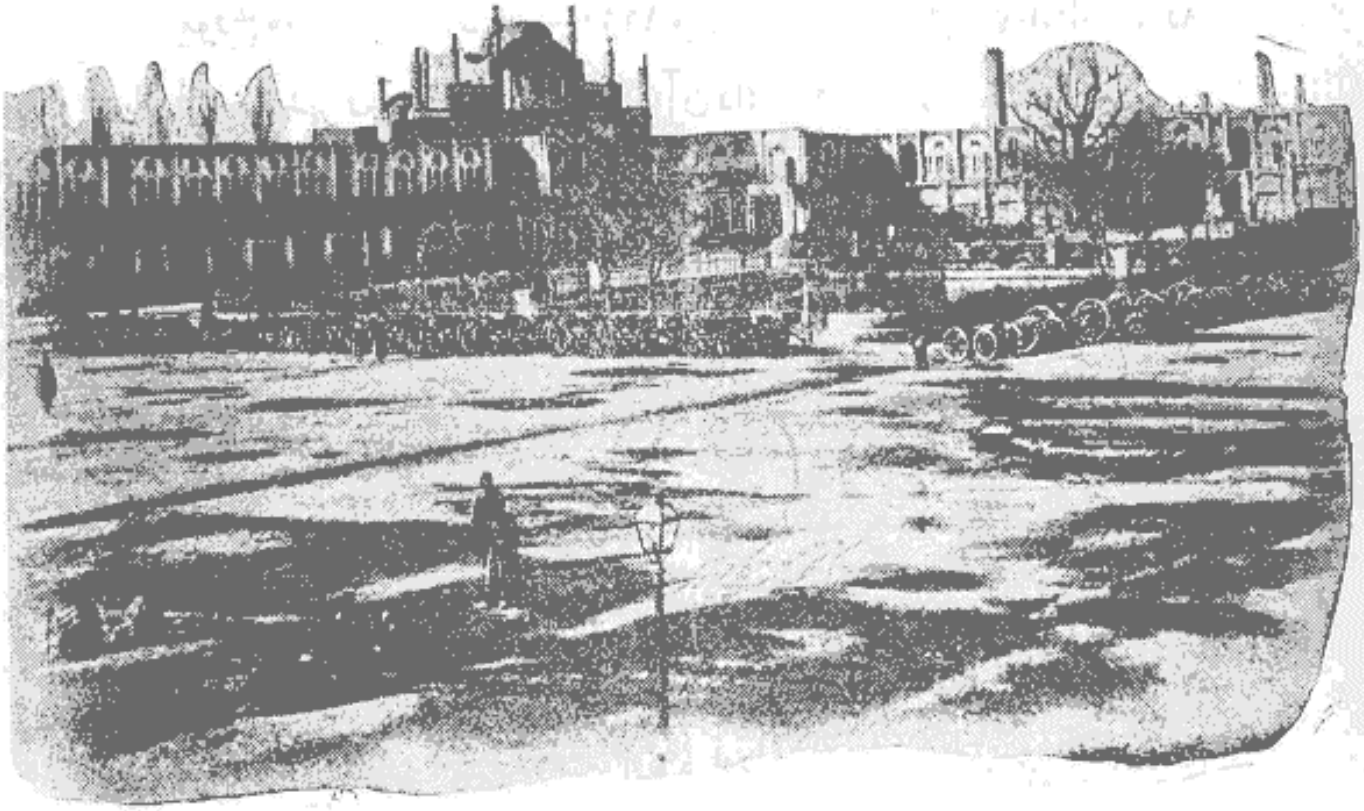

منظرهٔ میدان توپخانه

میدان توپخانه دروازه هائی داردکه ازدور مزین ومجلل بنظرمیرسد . سردر وحواشی آنها از کاشی پوشیده شده است و چون ازنزدیك بتماشای آنها پردازند بمعایب ونواقص کاشیها وساختمان آن برمیخورند . معمار سازنده دراین بناها سلیقه وذوقی بکارنبرده‌است .

مهمترین این دروازه ها دروازهٔ دولت است که درمدخل خیابان الماسیه واقع است ، این خیابان عریض است ولی طول آن زیاد نیست و منتهی به ارك سلطنتی میگردد .

خیابان الماسیه

خیابان الماسیه بسیار جالب توجه‌است. درطرفین آن درختان چنار بلندبالائی سربر آورده‌اند که‌درمیان آنها درختان گل‌سرخ وزرد آلو وهلو وغیره دیده‌میشود که بوسیله جویبارهای کوچکی مشروب میگردند.

دروازهٔ دولت دو تهران درمدخل خیابان الماسیه

درفاصله های مساوی حوضهائی واقع شده که دائماً آب ازفواره ها در آنها میریزد و برصفا وطراوت خیابان میافزاید.

درکنار این خیابان نیمکت هائی دیده میشود که مشتریان قهوه خانه در روی آنها نشسته ومشغول آشامیدن چای و کشیدن قلیان هستند.

دراین خیابان نیز دکانهائی شبیه بدکانهای بازار دیده میشود که صنعتگران درآنها مشغول ساختن اشیاء گرانبهای خاتم هستند. متأسفانه در دیك عظیم‌الجثه کشتی بخاری درمقابل در قورخانه افتاده وقسمتی‌ازچمنهای باصفای این‌خیابان قشنگ را اشغال کرده‌است. این‌هیولاهای زشت وبد ترکیب محصول‌صنایع جدید اروپائیست وهریك دارای ۱۵ تا۲۰ مترطول ودرروی ارابه هائی قراردارند که چرخهای آنهادر زمین فرو رفته واطراف آنهارا نباتات بی‌ثمر احاطه کرده است، چنین بنظرمیآید که

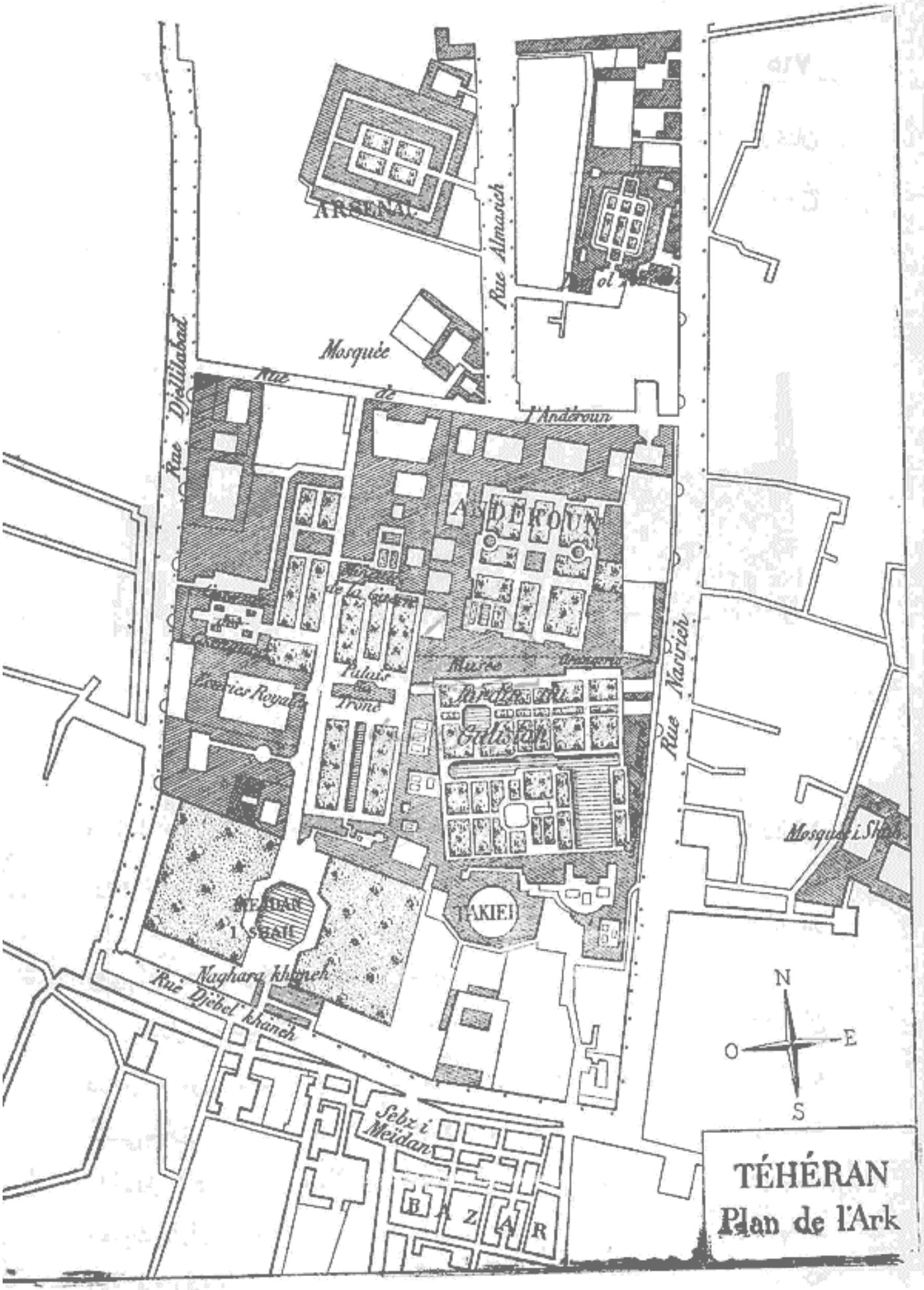

نقشه ارك سلطنتی تهران

مدت چندسالی است که دراینجا مانده وازرونق‌وصفای خیابان کاسته است و کسی‌هم دراین فکر نیست کـه این دیگهای کهنهٔ زنك زده را ازاین خیابان بجـای دیگر منتقل نماید.

توپ مروارید

علاوه برمیدان توپخانه دومیدان دیگر هم وجود دارد کـه اهمیت آنها باندازهٔ میدان توپخانه نیست. یکی‌از آنها میدان مشق سربازان است که در طرف شمال غربی میدان توپخانه واقع وپراز گرد وخاك است. دیگری که ابعاد آن زیاد نیست میدان شاه‌است که درجنوب کاخ سلطنتی‌واقع شده وتوپ مروارید معروف در آن جای دارد.

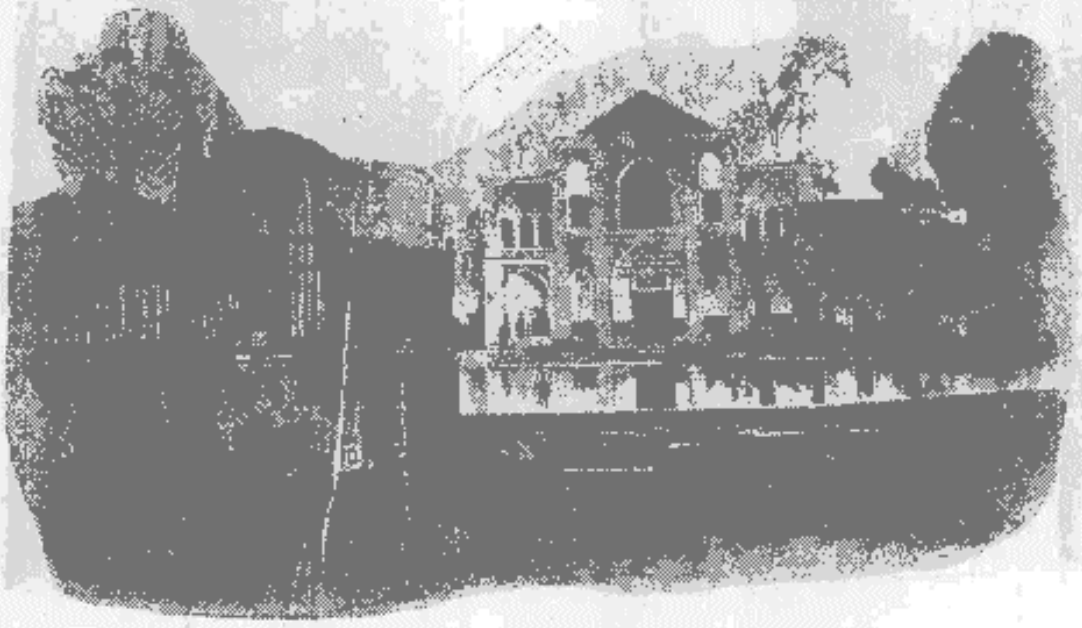

مدخل ارك درمیدان شاه وتوپ مروارید

توپ مروارید داستانی دارد و مانند بناهـای مقدس محترم است. پاره‌ای از مورخین نوشته‌اند که این توپ را نـادرشاه افشار ازدهلی بتهران آورد وچون در نزدیکی دهانهٔ آن چند رشته مروارید مانند گردن بندی آویخته بوده آنرا توپ مروارید نامیده اند.

بعضی‌هم عقیده دارند که این توپ را کریم خـان زند درشیراز ساخته وچون

مدتی درمقبرهٔ شخص مقدسی قرارداشته باین جهت جنبهٔ تقدسی پیدا کرده که تاکنون هم از آن زایل نشده‌است.

جمعی‌هم برآنند که این‌توپ متعلق‌به پرتقالیها بوده ودودولت‌ایران وانگلیس که باهم متحداً باآنها میجنگیدند درسال ۱۶۲۲ درجزیرهٔ هرمز ازپرتقالیها گرفته و وبتهران آورده‌اند.

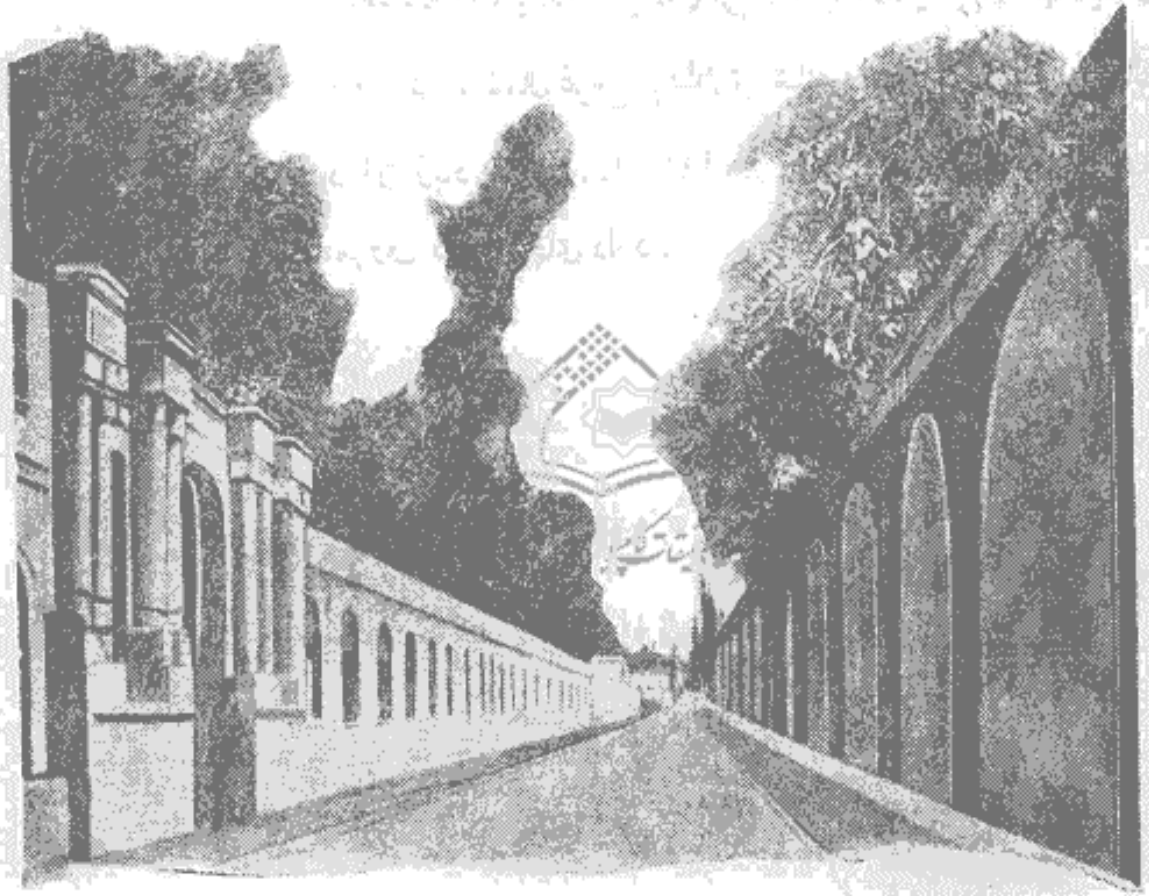

خیابان دراندرون

بهرحال اکنون این توپ درانظارعامه احترامی‌دارد وآثار خارق‌العاده‌ای بآن نسبت میدهند. نظر بهمین آثار است که زنان نازا اغلب برای پیداکردن فرزند بزیارت آن میآیند وسه دفعه ازمقابل دهانهٔ آن عبورمیکنند تا دارای اولاد شوند.

خیابان دولت درطرف غربی میدان توپخانه خیابانی ممتد است که سابقاً بخیابان سفارتخانه ها مشهور بود ولی اکنون آنرا خیابان

دولت مینامند سفارتخانه های انگلیس وعثمانی واقامتگاه اغلب نمایندگان دول خارج دراین خیابان واقع شده‌است .

کاخ سلطنتی و تالار در تهران بنای عالی قدیمی وجود ندارد . تنها قسمت قابل تماشای آن ارك سلطنتی است . ارك درجنوب میدان توپخانه واقع ومرکب است ازچندین کاخ وباغ ومساحت آن تقریباً ۱۶۰۰۰ مترمربع است

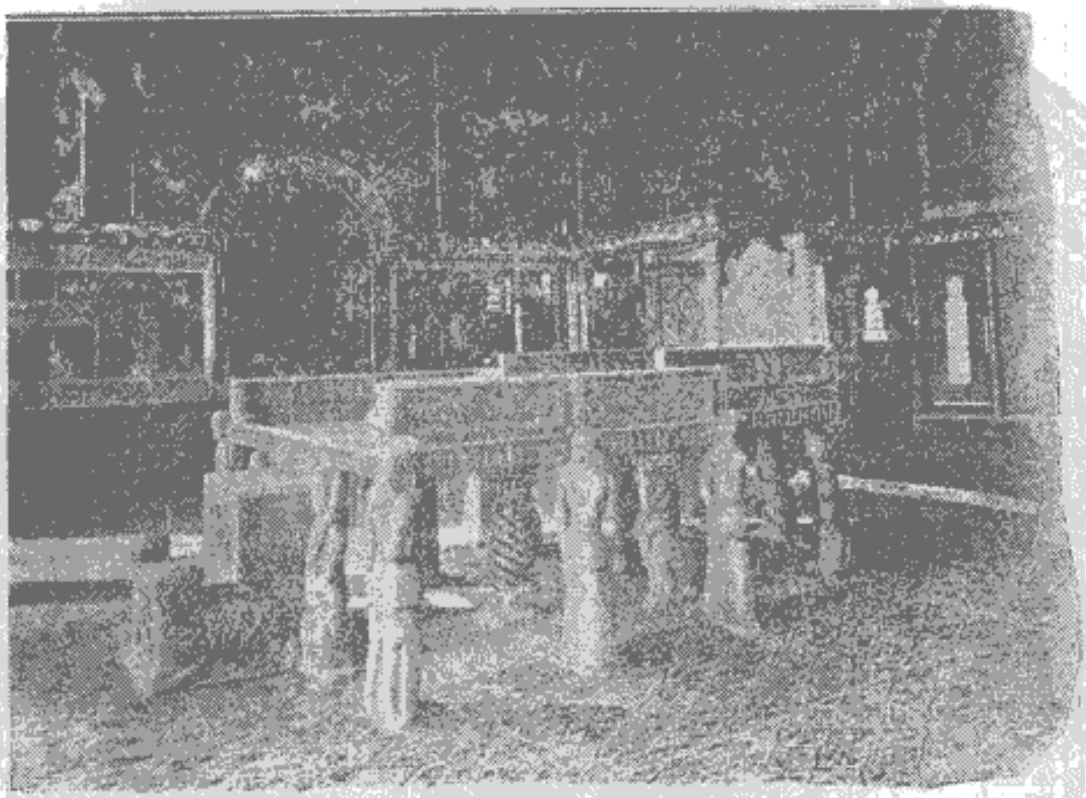

تخت مرمر

معمولا از دری که بکوچهٔ موسوم به اندرون بازمیشود به ارك وارد میگردند . این در بباغ بسیاربزرك وباصفائی بازمیشود . خیابانی درجلو آن امتداد دارد که در آن چنارهای بلند بالا وزیبائی سر بآسمان کشیده وبرخیابان سایه انداخته‌است . درعقب این درختان باغچه های قشنگ پر گلی دیده میشود . در وسط خیابان تالار وسیع تخت سلطنتی واقع‌شده که‌سقف آن بدوستون سنگی تکیه دارد. بطوریکه‌میگویند

این ستونهارا ازتخت جمشید بتهران آورده‌اند . تخت مرمر درهمین تالار قراردارد این تخت مانند صفهٔ بلندیست که بوسیله پلکانی که دوشیر رانمایش‌میدهد ببالای آن میروند. ده مجسمهٔ جن یا دیو که اشکال عجیب وغریبی‌دارند ولباس زنانه‌پوشیده‌اند

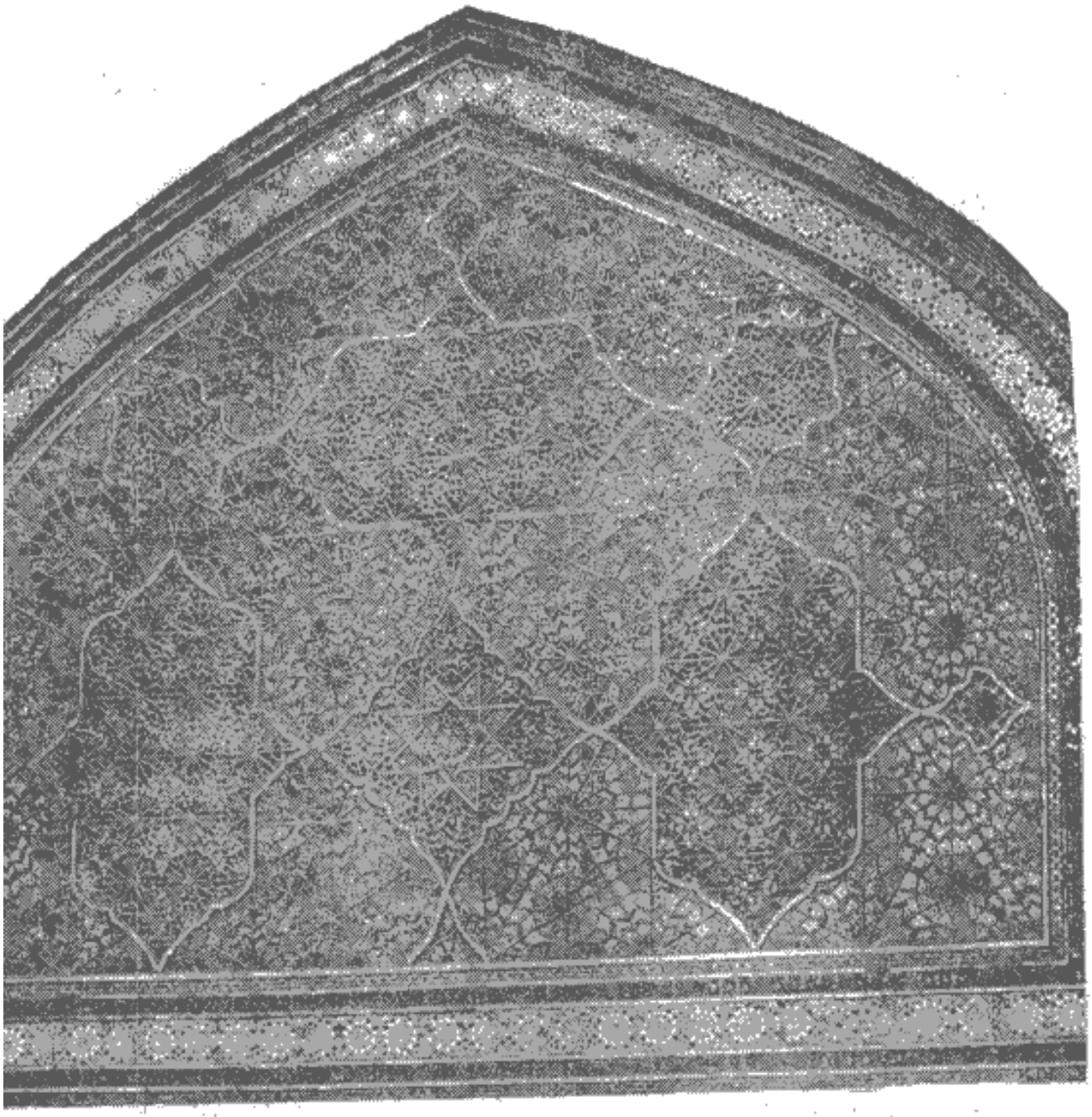

یکی ازپنجره های تالار تخت که باشیشه وچوب موزائیك شده

این تخت را روی شانه های خود گذارده‌اند . درمرکز آنهم ستونهائی برای استحکام

قرار دارد وتخت مرمر دارای دوصفه است. اولی وسیعتر وبمنزلهٔ رواق آن است. درجشنهای رسمی شاه درروی این تخت جلوس میکند وبمخدهٔ مروارید دوزی شده

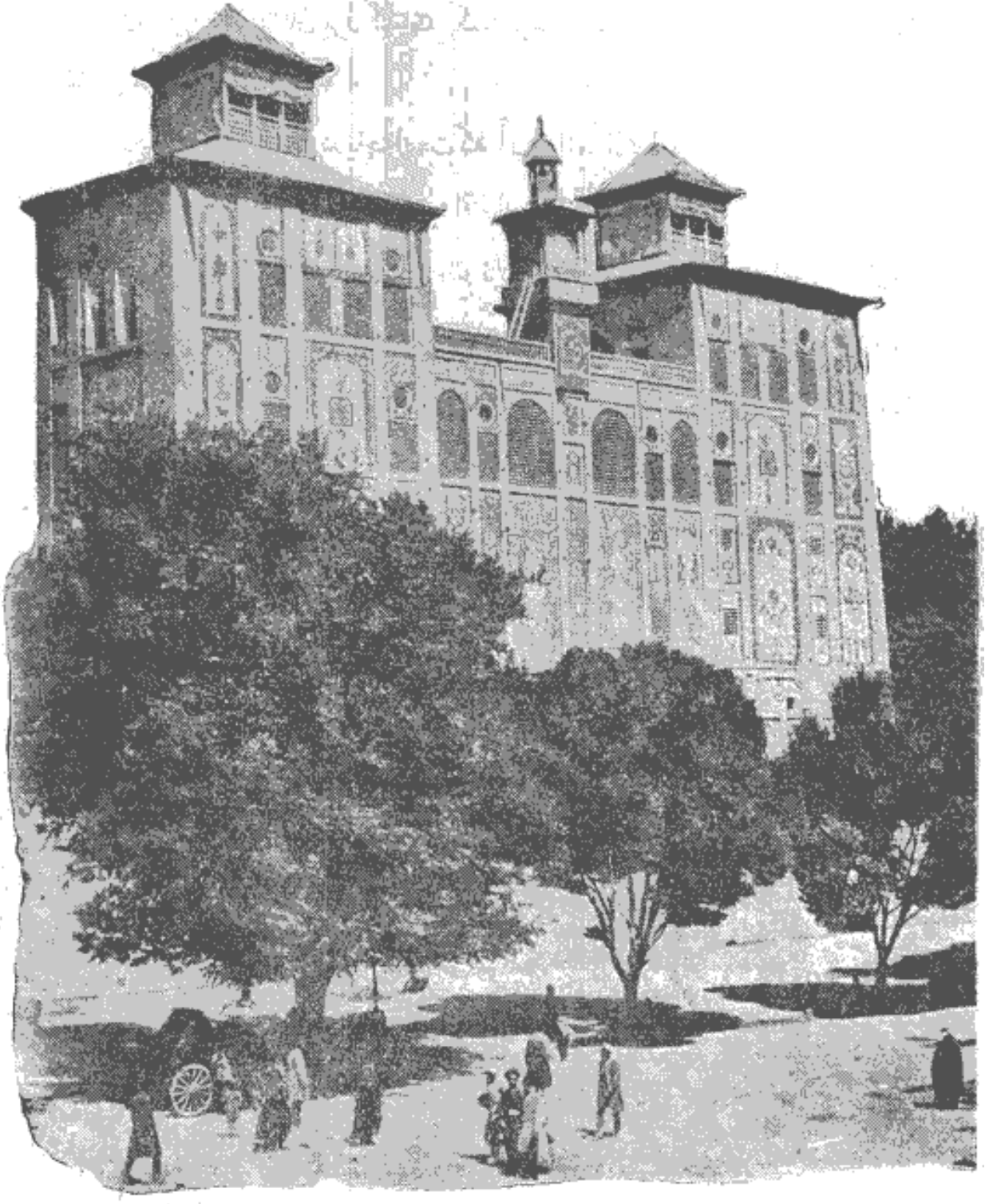

منظرهٔ شمس‌العماره درخیابان ناصریه

تکیه میدهد . دیوارهای این تالار باموزائیك بلور کـه مطلوب ایرانیان است زینت یافته ودارای تابلوهای قاب کرده‌ایست که سلاطین قاجاررا نمایش میدهد .

درته این تالار طاق بزرگیست کـه بوسیله دری مزین بشیشه هـای الوان روشنائی مختصری میگیرد .

درمقابل تالار تخت دریاچه‌ایست که آب دائماً ازفواره ها در آن میریزد. این دریاچه وتالار وباغ باصفا معرف ابهت واقتدار شاهنشاه میباشد .

کاخ گلستان

درطرف شرقی باغ تالار تخت عمارت مجلل وزارت خـارجه واقع شده که بوسیله معجر آهنی ظریفی ازباغ جدا میشود . درپشت این‌معجر کاخ معروف گلستان واقع شده ودارای چنددستگاه عمارت کوچك مختلف‌الشکل است که بیرونی کاخ سنگلجتی را تشکیل میدهد .

باغ گلستان مانند یك واحهٔ واقعی بسیار باصفا و معطریست . دراین باغ یك سلسله جدول دیده میشود که با کاشیهای فیروزه‌ای رنك درهـرجهت امتداد دارد وآب دائماً در آنها جاریست . جابجا درروی این جدولهای قشنك وخوش نما پلهای کوچك آهنی ظریفی برای عبور ومرور انداخته‌اند. راستی باغ بهشت آسائیست که انسان ازتماشای هرقسمت آن لذت مخصوصی میبرد . مرغان قشنگی با پروبالهـای پرنقش ونگار وخوش نما در این باغ گردش مینمایند مخصوصاً طاووسان و قوهـا وکبوتران بیشتر خودنمائی میکنند . درختان بلند بالا و آراسته‌ای مانند چناروسرو وکاج برخیابانها سایه انداخته وجابجا درمیان درختان وخیابانها تپه‌هائی پراز گلهای زیبا وکمیاب بارنگهای گوناگون فضارا معطر کرده وجلوهٔ خاصی دارد .

دراطراف باغ گلستان ابنیه وعمارات بسیارعالی وزیبائی واقع شده‌است یکی ازآنها بنای شمس‌العماره است که درطرف شرقی‌باغ واقع ومرکب از دوبنا میباشد. دروسط این دوبنا برج ساعت قرار گرفته‌است . این عمارت ازطرف شرقی بخیابـان ناصریه اتصال دارد . دیوارهـای آن تمام از کاشیهای فیروزه‌ای رنك متوسط پوشیده

شده است .

در کاخ گلستان پرده وفرشهای کارخانهٔ گوبلن(۱) دیده میشود که تاجگذاری فون(۲) وفتح وظفر ونوس(۳) را نمایش میدهد .

درسمت جنوب باغ عمارت بادگیر واقع است که درموقع تابستان ماشینها هوای عمارات مجاور را خنك میکنند .

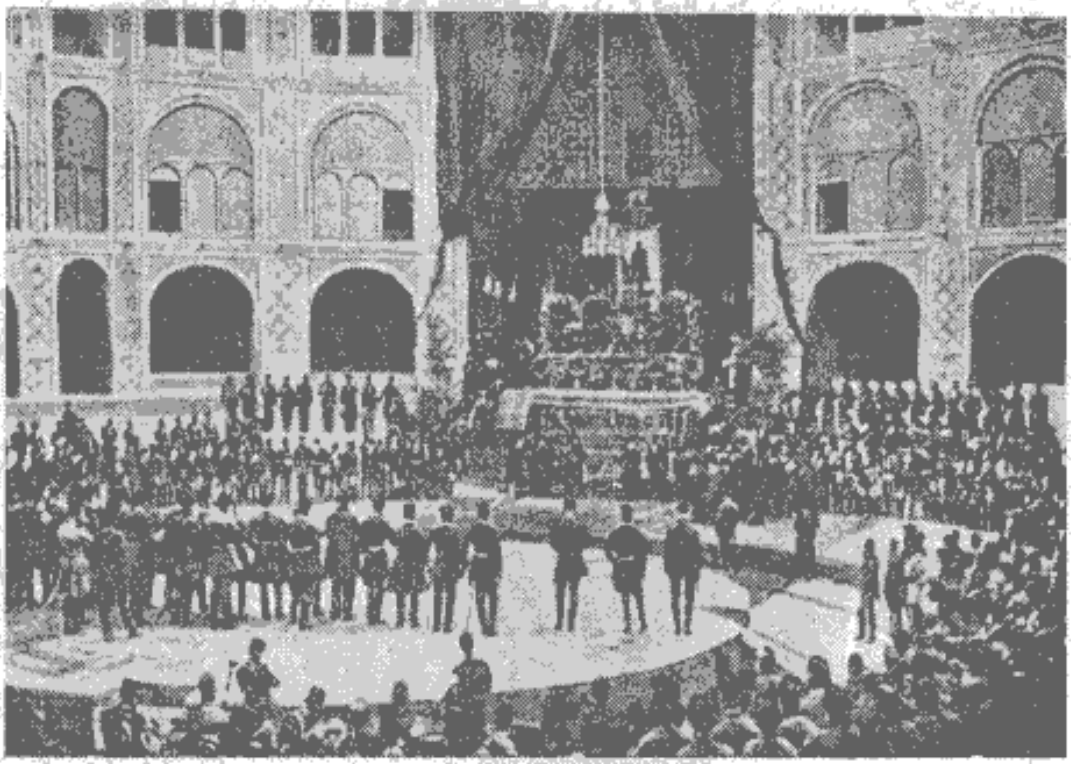

تکیهٔ شاه درروز تدفین ناصرالدین شاه

دراطراف عمارت بادگیر چند ساختمان دیگر دیده میشود که درآنها مرغان قشنك وخواننده‌را ازقبیل‌طوطی‌وبلبل‌وسهره درقفسهای طلائی‌محبوس نگاهداشته‌اند وبعضی‌هم انبارهائی‌است‌که زین‌ویراقهای گرانبهای سلطنتی را درآنها جای داده‌اند .

---

(۱) Gobelin یکی ازکارخانه های معروف پاریس است .

(۲) Faune لاتن ها اورا رب‌النوع حافظ مواشی وزراعت میدانستند .

(۳) Venus رب‌النوع وجاهت است .

تکیه دولت یا نمایشگاه

درسمت‌جنوب غربی گلستان درقرب میدان شاه ساختمانیست که فضای وسیع مدوری دارد . اینجا نمایشگاه سلطنتی است که بنام تکیه دولت معروف است. دراین محل همه ساله مجالس تعزیه نمایش داده میشود. سکوی بزرگی در وسط این فضا باسنك بنا شده که بمنزلهٔ صحنهٔ نمایشگاه است . دراطراف این‌محوطه صفه ها وطاقنماهائیست که تماشاچیان ، مخصوصاً زنان درآنها جای میگیرند . زنان حرم سلطنتی درحجرات فوقانی معجر داری می‌نشینند و بدون اینکه خود دیده شوند میتوانند همه چیز را ببینند .

کرهٔ مصنوعی ناصرالدین شاه

درطرف غربی عمارت کوچکی‌است که مطابق استیل لوئی۱٦ ساخته شده ومنزل‌خصوصی شاه است . گالری تابلوهای‌نقاشی ویك کالکسیون قشنگ ازاسلحهٔ قدیمی واطاقی که هدایای سلطان ترك درآن قرار دارد دراین قسمت واقع شده‌است . همچنین کره مصنوعی مشهور ناصرالدین شاه که ازطلا ساخته شده ومزین‌بجواهرات گرانبها میباشد دراین عمارت محفوظ است.

این کره با ۳۰ کیلوگرم طلا ساخته شده و تقریباً با ۵۱۳٦٦ پارچه جواهر زینت یافته است. بهای تقریبی این جواهرات به ۲۵ میلیون فرانك میرسد و تقریباً هشت‌میلیون فرانك هم خرج ساختن وترصیع آن شده‌است.

این کره از مصنوعات خارق‌العاده محسوب میگردد . استاد زرگر درترصیع آن نهایت‌دقت ومهارت را بکاربرده‌است ولی نقشه کشی آن مطابق باصنعت زرگری آن نیست ومعلوم است که زرگر ازفن نقشه‌کشی اطلاعی نداشته است . دریاها در روی این کره باقطعات زمرد که بهم اتصال یافته نمایش داده شده‌است ،کشورهای انگلستان وفرانسه را باالماس وافریقارا با یاقوت وهندوستان را بالعل‌کبود وکشور ایران را باسنك ملی‌خود یعنی فیروزهٔ خوش‌آب ورنك نمایش داده‌اند .

موزه و کتابخانه سلطنتی

موزهٔ سلطنتی درسمت شمال غربی قراردارد و بوسیله یک پلکان ممتازی در آن واردمیشوند، دربالای این پلکان درطرف راست اطاق کوچکی است براز کتابهای نفیس ونسخه های خطی بسیار اعلا، اینجا کتابخانهٔ سلطنتی است.

یکی از طالارهای کاخ سلطنتی که بطرز اروپائی آراسته شده

درطرف چپ این پله موزهٔ جدیدی است که ناصرالدینشاه درسال۱۸۷۲ پس از مراجعت ازسفراروپا ترتیب داده است.

تالاری که کلکسیون سلطنتی در آن جای دارد بشکل متوازی الاضلاع است وسقف آن دارای یکرشته گنبدهائی است که آنرا بچند قسمت تقسیم مینماید. دیوارها وسقف این تالاررا درنهایت ظرافت گچ بری نموده‌اند وبارنگهای سفیدو آبی وطلائی نقاشی وتزیین نموده‌اند. دردیوارها قسمتهای فرورفته‌ایست مانند دهلیز که درته آنها پنجره هائی بطرف باغ بازمیشود.

تماشاچی دربدو ورود باین تالار از زیادتی جارها وچهلچراغهای بلورتراش دار

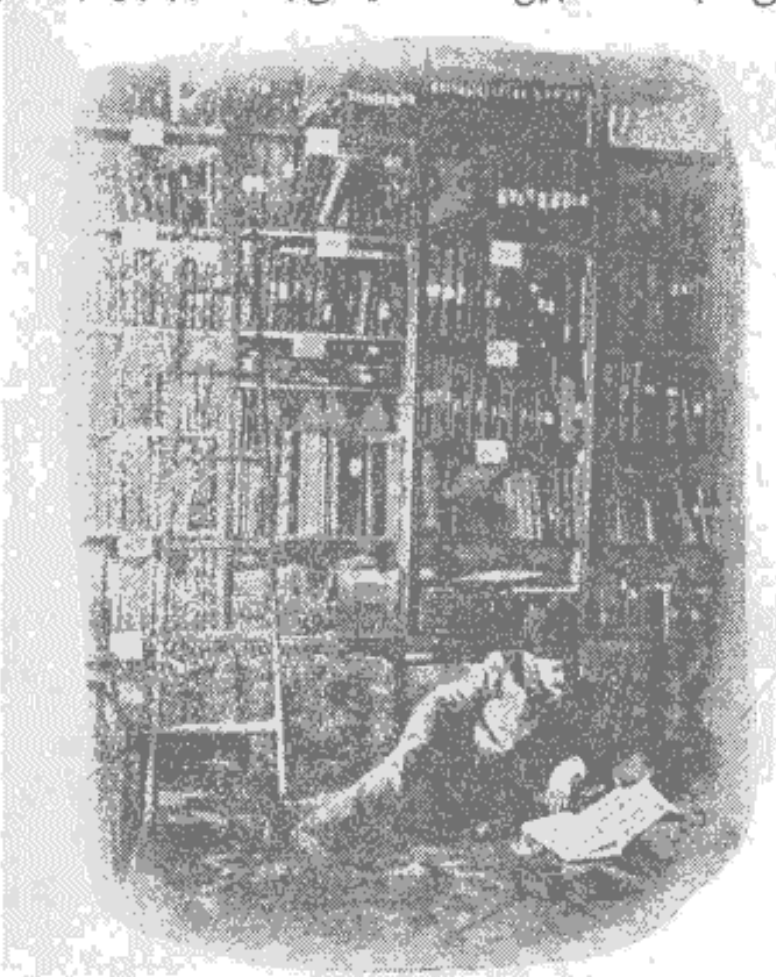

کتابخانه یکی ازدانشمندان ایرانی

که ازسقف آویخته شده مبهوت میگردد. محصولات کارخانه های سن لوئی و سن‌گوبن بیشترازمحصولات کارخانه های دیگر دراینجا وجوددارد بطور کلی آنطور که باید وشاید سلیقه وذوق مطلوبی درتزیین این تالار بکار نرفته است.

قفسه های شیشه داری که دردیوارها ساخته شده محتوی اشیاء گرانبهائی است که بطور بی‌نظمی درآنها جای دارند. پهلوی اسلحهٔ مینائی که باظرافت حکاکی

شده ومتعلق بسلاطین صفویه است تابلوهای [illegible] زیاد دیده میشود که چندان ذوق وسلیقه و هنرمندی درساختن آنها [illegible] است ، جعبه های موسیقی کار سوئیس و کلکسیون اشیاء عاجی ومسواکهای [illegible] مجاورت اشیاء عاجی حیرت آور ساخت چین قرار گرفته است .

خزانه

قسمتی ازموزه که بیشتر جلب توجه میکند خزانهٔ مخصوص سلطنتی است، در آنجا جعبه آئینه‌ای دیده میشود که ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر ارتفاع دارد وپراز مرواریدهای گرانبهای خاوریست . جعبهٔ دیگری هم هست که پرازقطعات یاقوت کوچك وبزرك است .

درمیان جواهرات سلطنتی تاج بزرگی است که دارای جیقه الماس درخشانی است . شاه فقط درهرسال یکبار این تاج زحمت آوررا بسرمیگذارد .

چنین بنظرمیآید که فتحعلی‌شاه عشق مخصوصی باین تاج داشته است زیرا درهرجائی که شکل او دیده میشود این تاج را برسردارد .

درانتهای تالار موزه تخت نادرشاه قراردارد که بدنه آن تمام از یاقوت وزمرد پوشیده شده‌است . این تخت مانند صندلی راحتی بزرگیست که‌دارای یك پله ویك پشتی برگشته است .

درخزانه سلطنتی چند پارچه جواهر بسیارعالی وممتاز دیده میشود یکی از آنها قطعه یاقوت بسیار درشتی است که سابقاً بـه اورنك زیب تعلق داشته است . دیگری انگشتری است که دارای نگین الماس درشتی میباشد و ژرژچهارم پادشاه انگلستان آنرا بعنوان هدیه برای فتحعلی‌شاه فرستاده است .

قطعه جواهری که ازهمه ممتازتر و گرانبهاترمیباشد الماس بسیاردرشتی است که آنرا دریای نورمینامند ازقرارمعلوم این‌قطعه الماس کوه نور که اکنون درتصرف دولت انگلستان است قرابتی داشته . متأسفانه فتحعلی‌شاه درنتیجهٔ فکربچه گانه‌ای نام خودرا درروی این قطعه الماس بی‌نظیر کنده وازقدرآن کاسته است .

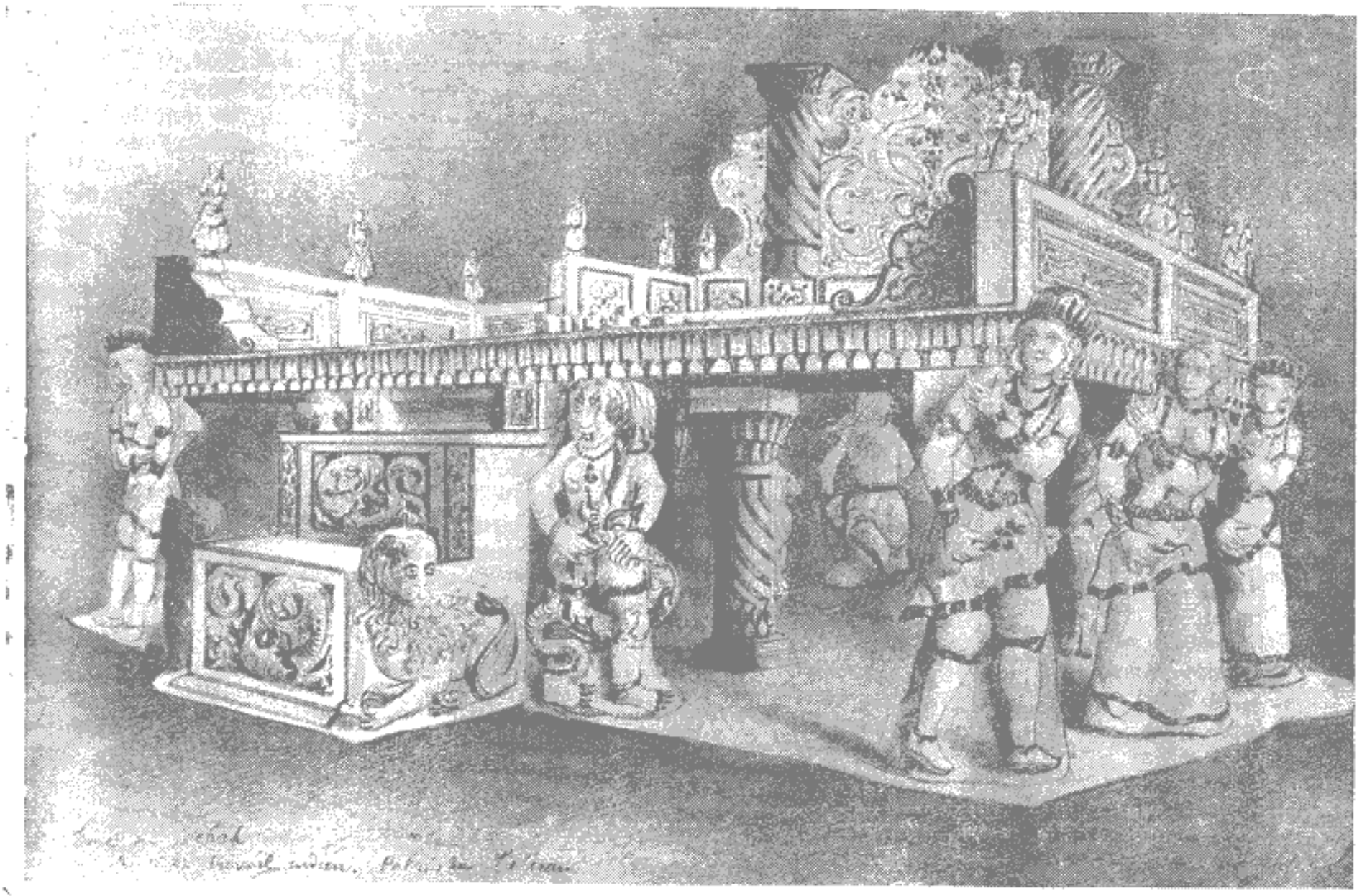

اشیائیکه سلاطین اروپائی برای شاه ایران فرستاده‌اند در چند انبار محفوظ است. یکی ازاین انبارها زیرزمینی است که پر از سرویسهای ظروف چینی کارخانه

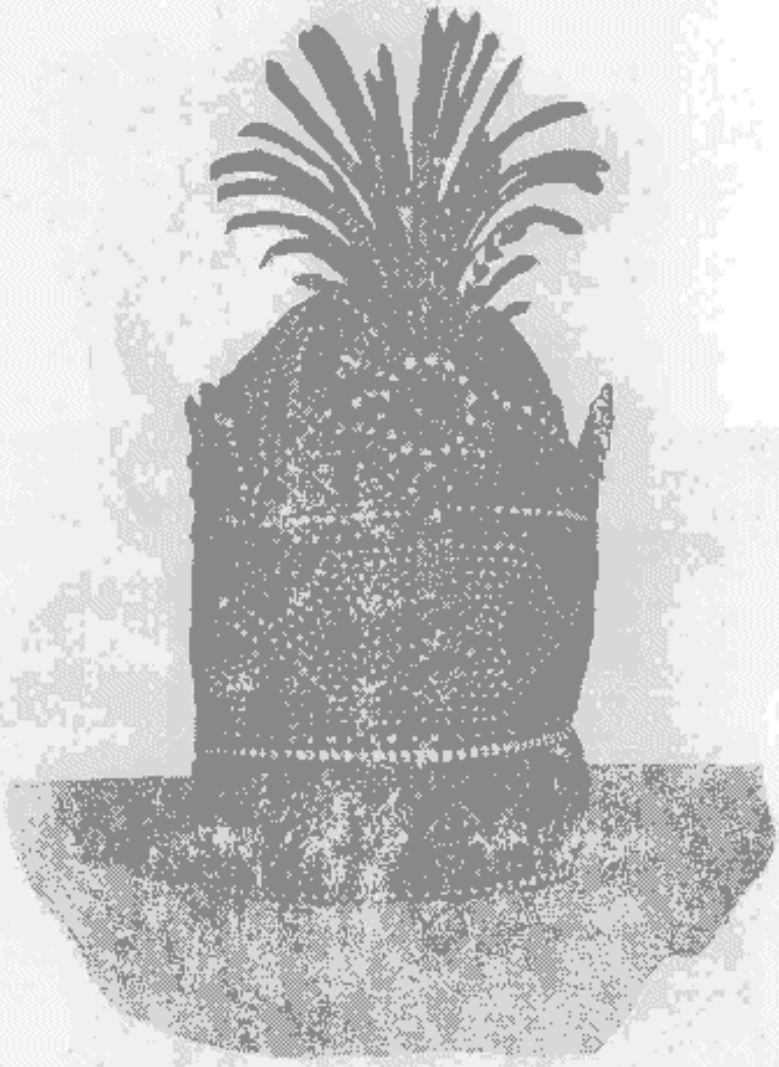

تاج شاهنشاهی ایران

سور(Sevres)میباشد وچینی های ساخت درسد(Dresde)وورسستر(Wercestre) درانباردیگری جای دارد.

تخت طاوس

تخت طاوس مشهور دراطاق‌شورای وزرا قراردارد، معروفست که نادرشاه‌این تخت را درتاریخ. ۱۷٤ ـ ۱۷۳۹ ازهندوستان بایران آورده‌است وبطوریکه میگویند سابقاً ازجمله اشیاء خزانهٔ دهلی بوده و به اورنك زیب تعلق داشته است.

مورخینی که راجع باین تخت تحقیقاتی کرده‌اند مینویسند که این تخت یکی از آثار صنعتی هندوستان است که صنعتگران ماهر دردهلی ساخته و بجای مبل بکار

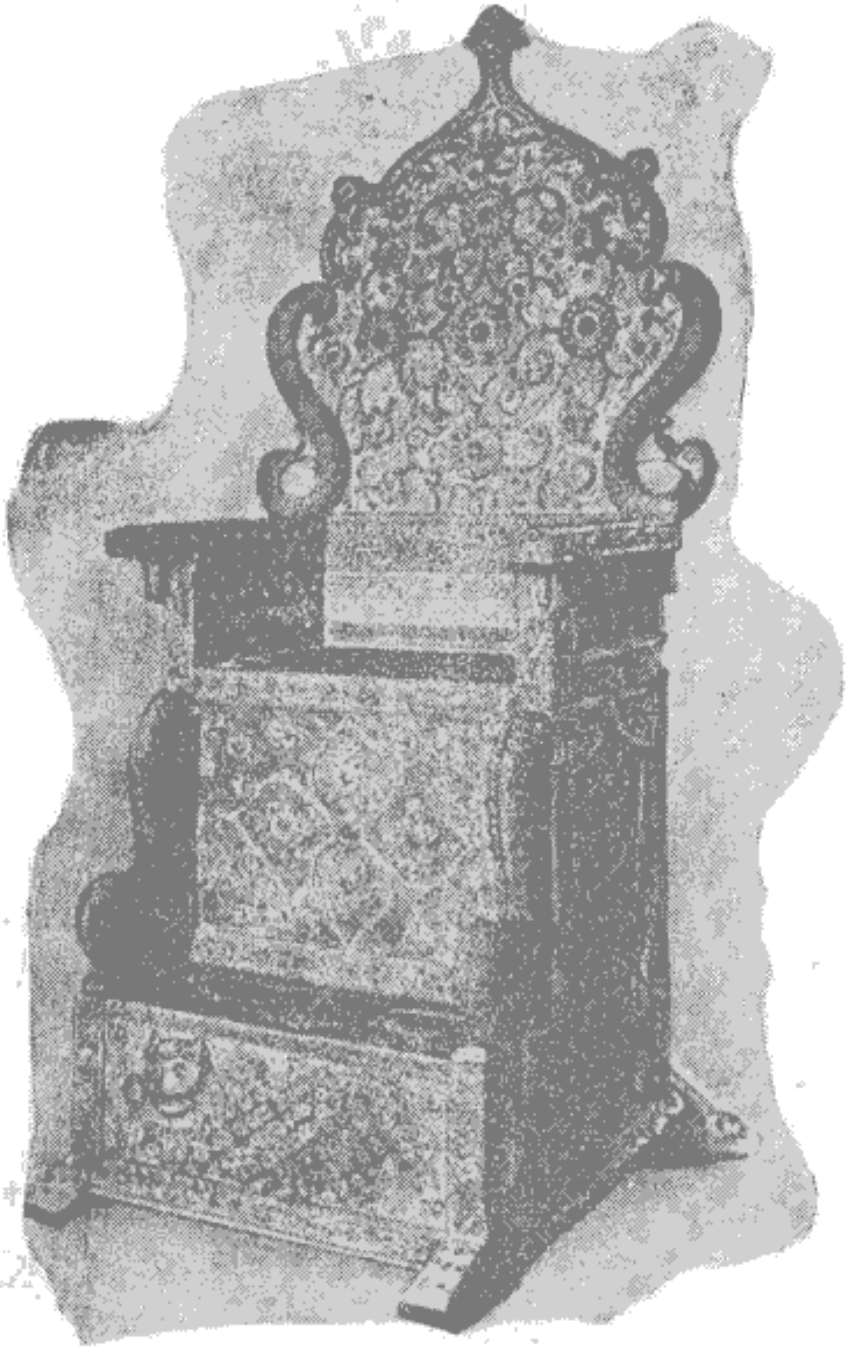

تخت نادرشاه

میرفته است . این تخت هم مانند تخت‌مرمر دارای نشیمنگاهی است که برروی هفت پایه قرار دارد . پایه ها وبدنه این تخت نیزمرصع بجواهر و دارای دو پله است که

باصور خیالی تزیین یافته‌است . بدنه تخت باورقه های طلائی که بااشکال مختلف بریده شده زینت یافته است ودرمیان این نقشهای طلائی قطعات زیادی ازیاقوت وزمرد نصب شده ودرپشتی آنهم ستاره های مدوری است که تمام باالماس ترصیع یافته وبرق آنها چشم را خیره میکند .

موسیو اوژن اوبن در کتابی که اوضاع ایرانرا بقلم میآورد راجع باین تخت جملهٔ ناشنیده‌ای مینویسد : بطوریکه او نقل میکند تخت طاوس را حاج میرزاحسین خان صدراعظم بفتحعلیشاه تقدیم کرده است تا طاوس خانم یکی‌ازسو گلیهای محبوب فتحعلیشاه درروی آن استراحت نماید .

باری درپشت اطاق شورا یك سلسله تالارهائی‌دیده میشود که تمام از گراورها وعکسهای باسمه‌ای اروپائی تزیین یافته است . دربهلوی لامپ نفتی که دارای آباژور توریست تابلوئی دیده میشودکه برج ایفل‌را نمایش میدهد .

دراینجا تابلوهای تصویرشاه ونقشه های جهان‌نما که شایستگی آرایش‌منزل شاهنشاه را ندارد بدیوار آویخته شده است .

اندرون شاهی

درسمت مشرق تالارموزه عمارت نارنجستان واقع است که مانند گرمخانه های اروپا پراز اشجارمرکبات ونباتات کمیاب است در وسط نارنجستان جدول سنك مرمر سفیدی است که آب اتصالا در آن جریان دارد .

درانتهای غربی گالری پلکان پهنی‌است که نار جستانرا بااطاق بریلیان مربوط میسازد . درپائین همین پلکان دراندرون یعنی محل تعیش وشهوترانی شاه واقع شده است، این‌قسمت ارك یحرمسرای شاه اختصاص دارد .

اندرون‌سلطنتی‌عبارت‌ازباغ وسیع وباصفائی است که دراطراف آن ساختمانهای کم ارتفاعی دیده‌میشود. هریك ازاین ساختمانها بینکی از زنان حرم شاه اختصاص دارد . دروسط این باغ عمارت بسیارعالی ومجللی است که مخصوص خوابگاه شاه

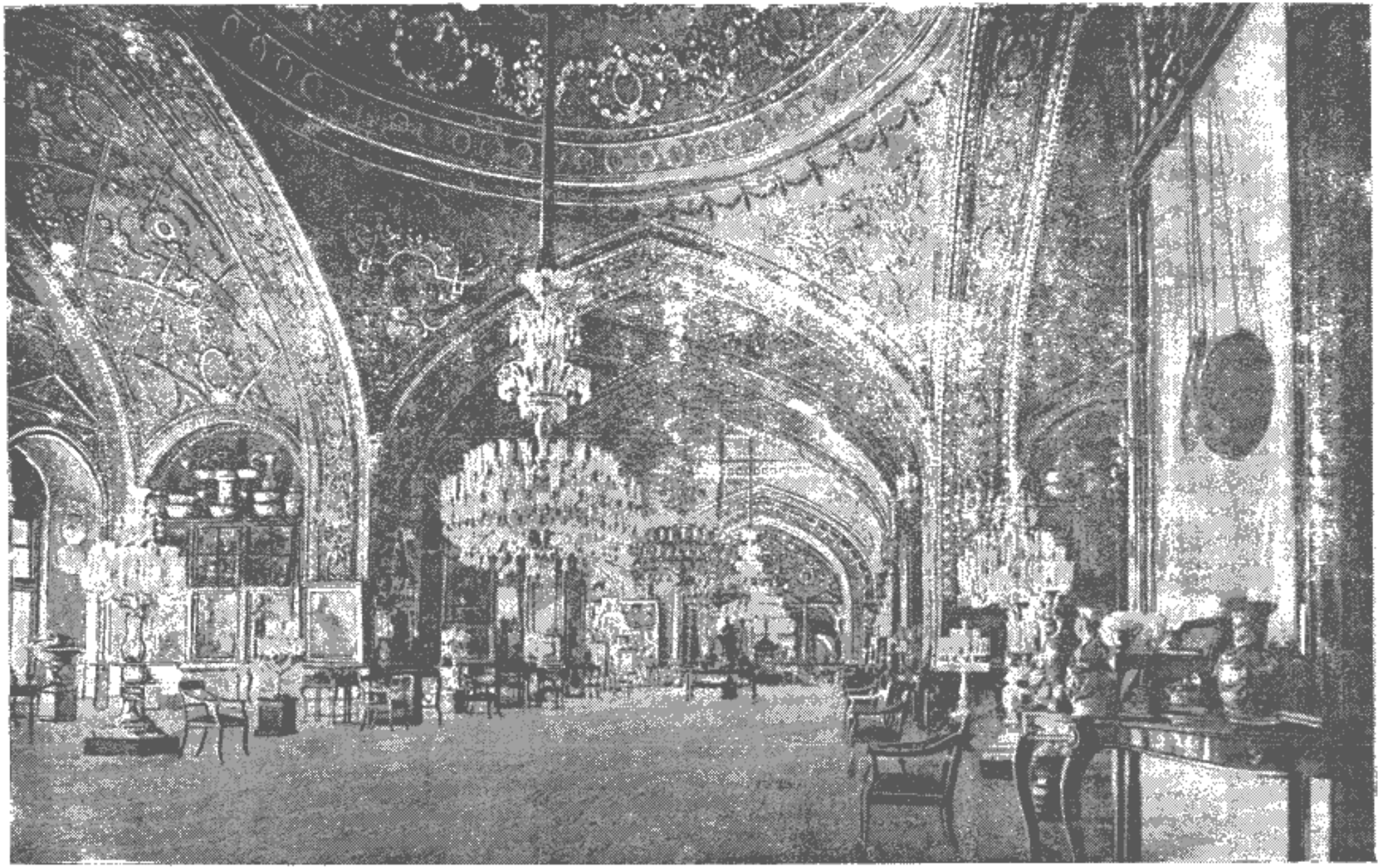

تالار موزهٔ سلطنتی تهران

است . هریك ازسطوح اصلی این عمارت ازقسمت برجسته‌ای تزیین یافته ودارای سه

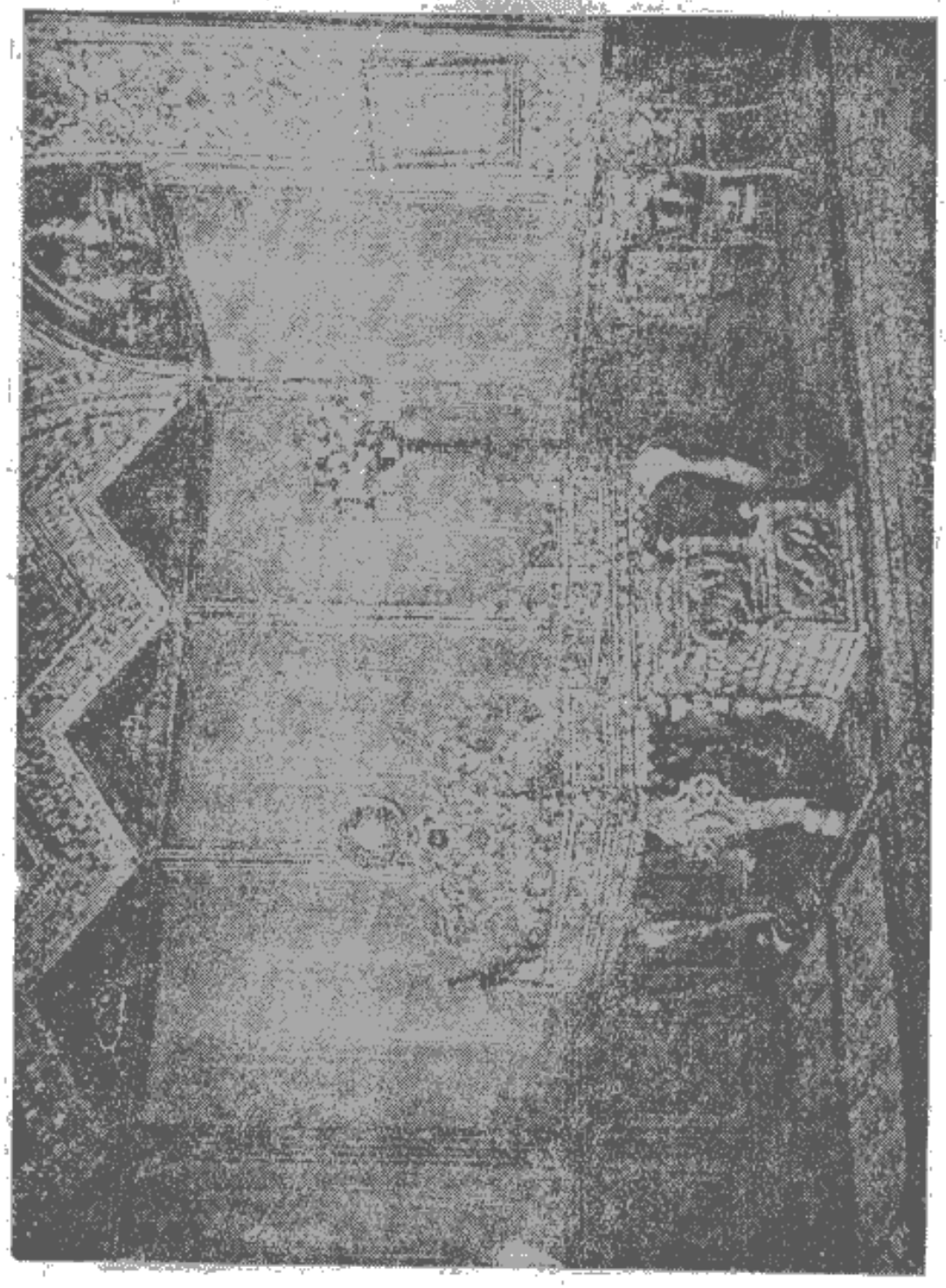

تخت طاوس

روزنه است وازهرطرف بوسیله پنج پنجره روشنائی میگیرد . هریك ازطبقات این عمارت دارای ۲۸ در میباشد .

دراطراف طبقهٔ تحتانی یك گالری وجود دارد کـه ستونهای آن بالکونی را نگـاهداری مینماید و بوسیله ۱۵ پله مرمر سفید بـاین بالکون وارد میشوند. در اطراف بام این عمارت معجری آهنی کشیده شده که درفاصله های منظم از گلدانهای پر گلی تزیین یافته است.

شاه شب را در همین کاخ در تحت حمایت خواجه هـا وزنان انتخـابی خود بسر میبرد.

در اندرون هم زنانی هستند که دارای مشاغل مـردان بیرونی میباشند. البته اینها زنان قابل اعتمادی هستند، یکی حافظ جواهـرات ودیگری رئیس تشریفات و دیگری صندوقدار وغیره وغیره است.

باستثنای شاه وخواجه ها هیچکس حق ورود به اندرون شاهی را ندارد. فقط گاهی شاه حکیم باشی ایرانی یا دکتر اروپائی خودرا به اندرون میطلبد.

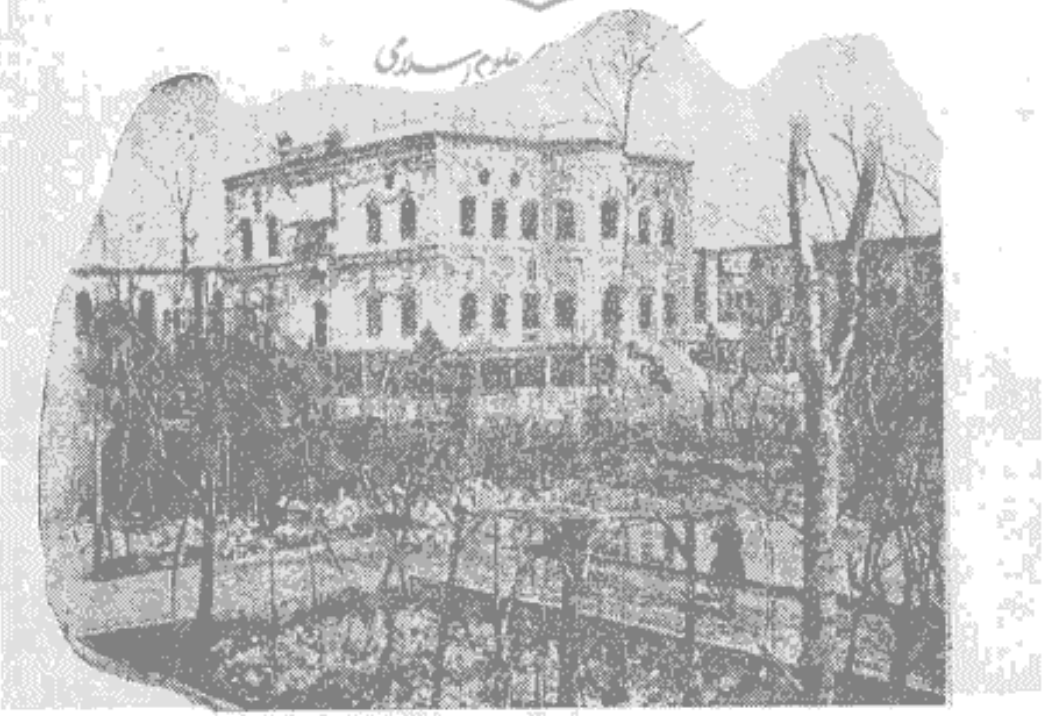

عمارت خوابگاه شاه در اندرون

هریك اززنان حرم در عمارت اختصاصی خود زندگی میکند واوقات خود

را صرف آرایش مینماید تامورد پسند شاه واقع گردد . این زنان درطنازی وعشوه گری باهم رقابت مینمایند . شاه درعید نوروز وعید مبعث جواهراتی بآنها میدهد که

اندرون شاهی درکاخ عشرت آباد

زیب پیکرخود نمایند ولی این عطیهٔ ملوکانه مانع آن نیست که این خانمها اززنان دلال که باندرون رفت و آمد مینمایند جواهرات دیگری خریداری کنند .

بانوان حرم شاهی بکارخانه های بومی سفارش لباس میدهند واز حریرهای رشتی وپارچه های زری یزدی ومخمل کاشان وشال های گرانبهای کرمان برای خود لباسهای خوش نمائی فراهم مینمایند. بعضی از آنها مایل بتجدد هم هستند. خانمهای خیاط پاریسی هم دراندرون شاهی رفت وآمد میکنند وپارچه های کارخانه های فرانسه را که ازمد افتاده است بزنان حرم وشاهزاده خانمها میفروشند.

عدهٔ زنان اندرون برحسب اراده وسلیقهٔ شاه تغییر میکند. دکترفوریه که مدتها دردربار ایران بوده بااطمینان میگوید که ناصرالدین شاه متجاوزازهزار زن دراندرون خود داشت. پسر او مظفرالدین شاه که آدم زاهد مسلکی بود بیش از ۱۲ زن عقدی وصیغه نداشت ولی باید خدمتکاران وکنیزان ومطربان ورقاصان ونقالان ومسخرگان وزنانی راهم که شاغل شغل خاصی هستند باین عده اضافه کرد. بدیهی است که تمام این زنان درموقع تفریح وتفنن شاه نمیتوانستند برخلاف میل وارادهٔ او رفتار کنند.

زنان حرم شاهی تمام در ارك تهران نیستند. عده‌ای از آنها در کاخهای نزدیك پایتخت منزل دارند. مهمترین این کاخها درنیاوران است که چند سالی است ساخته شده و با وسایل تازه‌ای مجهز است وحتی روشنائی آنهم با ماشین تولید برق فراهم میشود.

یکی ازاندرونهای بیرون شهرهم کاخ صاحبقرانیه است که تقریباً چهل دستگاه عمارت دارد وهرعمارتی دارای سه یاچهاراطاق ایوان دار است که درهای آنها بطرف باغ بازمیشود.

جالب ترین این باغ وحش‌ها کاخ عشرت آباد است. دراین کاخ یکعده عمارت دراطراف دریاچهٔ بزرگی ساخته شده که فاصلهٔ هریك ازدیگری باندازهٔ یك مترونیم است. این منازل مانند سلولهائی است که درحصار کلیسائی دیده میشود. مشرف براین منازل، عمارت سه‌طبقهٔ برجماننده ساخته شده که با کاشیهای الوان زینت یافته‌است. این عمارت بلند خوابگاه شاه است که درموقع توقف دراین کاخ شب را دراین بسر

میبرد وهریك اززنان را که مایل باشد بنزد خود میطلبد .

مساجد تهران

تهران مانند سایرشهرهای ایران دارای ابنیهٔ عالی مذهبی نیست فتحعلی شاه مسجدی ساخته که معروف به مسجد شاه است .

قدری دورتر بنائیست بنام مسجد مادرشاه . مدرسه بزرگی هم هست که آنرا مدرسه خان مروی میگویند .

مهمترین و زیباترین ابنیهٔ مذهبی مسجد ومدرسهٔ سپهسالار است . در موقع انقلاب تهران ودرخواست مشروطیت ملاها وبازاریان آزادیخواه دراین مسجداجتماع کرده بودند .

قسمتی ازکاخ عشرت آباد

آنتیک فروشان ودلالان

۲۷ سپتامبر ـ امروز پس ازصرف ناهار یکدسته ازدلالان وارد مهمانخانه شده واشیاء زیادی را برای فروش بما ارائه دادند . صدهاقالی وقالیچهٔ کهنه وپارچه‌های گلدوزی شده وپارچه‌های قدیمی واشیاء سفالی دراطراف ما ریختند . تمام فروشندگان هم صدا شده وجنب و

جوشی داشتند و پوسته مارا بخریدن آنها ترغیب میکردند . بقدری بازبان فرانسه دست و پا شکسته فریاد میکردند که‌مارا بکلی گیج کرده‌بودند، اینهاهم مانند سیاهان

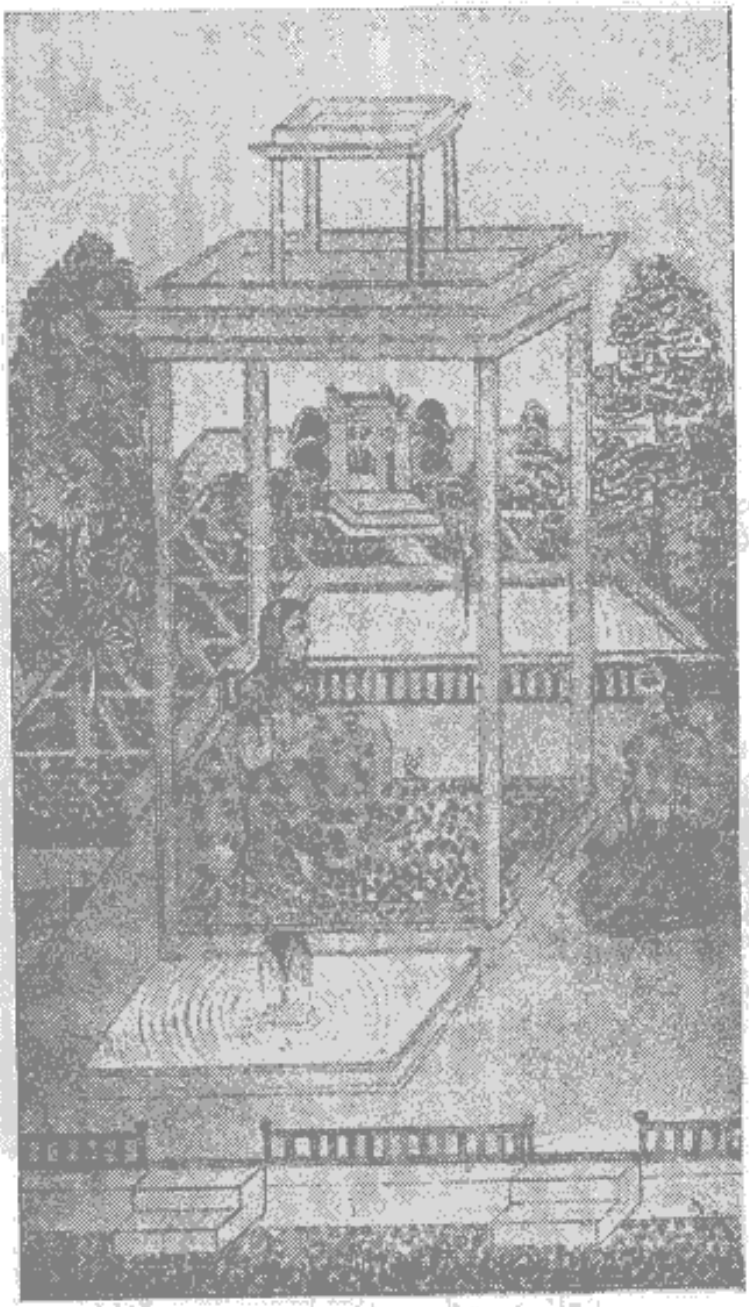

مینیاتور ایرانی که زنی را در اندرون نمایش میدهد متعلق بقرن ۱۸

افریقائی ازقواعد صرف ونحوزبان فرانسه آگاهی نداشتندوهرچه بخاطرشان‌میرسید بزبان میآوردند .

بمحض اینکه یکی از آنها چیزی را بما نشان میداد همه باتفاق ازخوبی آن تعریف میکردند . گویا قبلا هم پیمان شده بودند که بانواع وسایل ممکنه کیسه‌های مارا خالی کنند . ما تعجب کردیم که چگونه درروز جمعه که تعطیل عمومی است اینها به کسب وکار پرداخته‌اند ولی بعد معلوم شد که اینها همه یهودی هستند وفقط فرداکه روزشنبه است ازاشتغال بهر کاری جداً خودداری مینمایند .

دراین روز یکی ازمترجمین سفارت بملاقات‌ما آمد وچون صحبت ازمسافرت باصفهان کردیم او مارا بجای تشویق نگران نمود و گفت محققاً درراه گرفتار سارقین خواهید شد زیرا که مدتی است سارقین دراین راه مشغول‌سرقت شده‌اند وچندین‌بار به پست دولتی‌هم دستبرد زده‌اند .

زندگانی در تهران

بعضی‌از کارمندان عالیرتبهٔ دولتی‌مرتباً روزها برای صرف‌ناهار بمهمانخانه فرانسه میآیند . یکی از آنها نایب‌الحکومه است که بنابرعادت خود درصحبت داد وفریاد میکند ومزاحم سایرمهمانان میشود. مهمان دیگری‌هم هست که همیشه درهتل‌منزل دارد وشنل پوستی‌بسیارقشنگی‌پوشیده‌است ولی آمیزش بااو خطرناك است وآن رو باه ۱۸ ماهه‌ایست که شب دردهلیزمیگردد و اگر کفشی در جلوی درها ببیند بندهای آن را میجود. خلاصه این کارمندان دولتی گاهی‌هم صحبت ازسیاست بمیان میآورند وباکنایات وابهام ازعزل‌شاه گفتگومیکنند ولی صحبت‌های آنها مانند صدائیست که فقط درهوا پراکنده میشود و کمتر مقرون بصحت است .

پست و تراموای

۲۸ سپتامبر ـ امروز روزیست که معمولا بایستی پست اروپا بتهران‌واردشود بنابراین ماباشتاب به پستخانه رفتیم تانامه‌های خودرا دریافت کنیم ولی مباشرپست باکمال خونسردی بما گفت : کشتی حامل پست را درآستاراقرنطین کرده‌اند وشاید میخواهند محمولات آنرا ضد عفونی‌نمایند. این مطالب فقط بهانه‌ای بود زیرا که درموقع عبورما ازباد کوبه صحبتی از مرض وبا بود

ولی اکنون مدتی است که اثری از آن درروسیه باقی نیست .

چون ازپستخانه مأیوس شدیم بعزم گردش بطرف بازار رفتیم ازمیدان توپخانه درزیر اشعهٔ سوزان آفتاب عبور کردیم ودرترامواى نشستیم وزود ببازار رسیدیم . بازار که مرکز تجارت شهراست سقف بلندی دارد وبواسطهٔ روزنه هائی که در سقف

گوشه‌ای از بازار زرگران

آن است کمی روشن میشود. درنزدیکی بازار حوض بزرگی بود که مسلمانی درآن غسل میکرد واعتنائی بعابرین نداشت اما باید اعتراف کرد که دراینموقع کسی نمیتوانست متوجه او شود زیرا که عابرین همه دنبال کارخود میرفتند وفرصت تماشای چیزی را نداشتند .

بازار زرگران

عبور ازبازار زرگران خالی ازتماشا نیست . دراین بازارتقریباً ۵۰ دکان زرگری درپهلوی هم واقع شده و صاحب دکان

موقـرانه در پهلوی جعبه آئینهٔ خود نشسته است . دراین جعبه اشیائی ازقبیل قلاب روبند زنان وزنجیر وحلقه و گوشواره وانگشتری وقاب قرآن که ساخت همان دکان است جای دارد .

خرید اشیاء دراین بازار بسهولت صورت نمیگیرد . ابتدا زرگر میگوید که بهای یك‌مثقال این‌شیء فلان مبلغ است وبعد آنرا درترازو گذارده میکشد وپس‌از یك سلسله محاسبات میگوید فلان مبلغ باید بدهید واگر راجع به زیادی بها چیزی بشنود فوراً میگوید یکشاهی کمتراز مبلغی که گفتم نمیتوانم بدهم . چون ما بـاین اوزان آشنا نبودیم بتدبیری پرداختیم وبجای وزنه قران در ترازو ریختیم تـا تقریباً میزان وزن آن بدست آید .

خلاصه پس‌از گردش مختصری بمهمانخانه برگشتیم . پس‌ازصرف ناهارمجدداً یکدسته دلال مسلمان مارا احاطه کردند ولی ماهم بطوریکه درالف لیل اشاره شده از در مخفی دیگری فرار کردیم وبسیاحت شهر پرداختیم .

ملاقات با بهاءالدوله

امروز درساعت چهاربعدازظهر برحسب وعدهٔ قبلی بملاقـات بهاءالدوله بـرادرزادهٔ حاج علی قلیخان سردارا سعد رفتیم . نامبرده جوانیست ازهرحیث آراسته ودرنهایت مهربانی ازما پذیرائی نمود . اولقب بهاءالدوله را تازه ازشاه گرفته است ، زبان فرانسه را بسختی حرف میزند . باوضاع واخبار تازهٔ اروپا بادقت گوش میدهد . درکاخی منزل دارد که بطرز اروپائی مرتب شده وبافرشهای گرانبهای بسیارعالی مفروش گردیده است وچون صحبت از رفتن ما باصفهان وناامنی راه بمیان آمد گفت نگران نبـاشید من سه نفر سوار بختیاری در اختیارشما میگذارم که همه جا همراه شما باشند ومجبور نباشید کـه مالیـاتی بـه راهزنان بپردازید .

کمیته مجازات

درموقع بازگشت بمهمانخانه درخیابانها آثار وعلامات‌انقلاب بارزی را مشاهده کردیم بطوریکه شنیدیم در تهران کمیته‌ای

تشکیل یافته که درصدد است تمام اعیان واشراف متنفذ را ترور نماید، ازقرار معلوم ۹ نفر سردار ومارشال که حیات آنها درمخاطره بوده باعث این شورش‌شده‌اند وبملت اعلان کرده‌اند که ازاین ببعد طرفدار جدی پارلمان خواهند بود . این نهضت برضد اقتدار شاه ونفوذ روحانیان بوجود آمده‌است. اعلامیهٔ چاپی باحروف طلائی درروی ورق بزرك کاغذی که دربالای آن علامت شیروخورشید دیده میشود در شهر منتشر شده است .

خلاصه زبانها بشدت‌بحرکت درآمده وداستانهای موحشی‌برای ما نقل‌میکنند

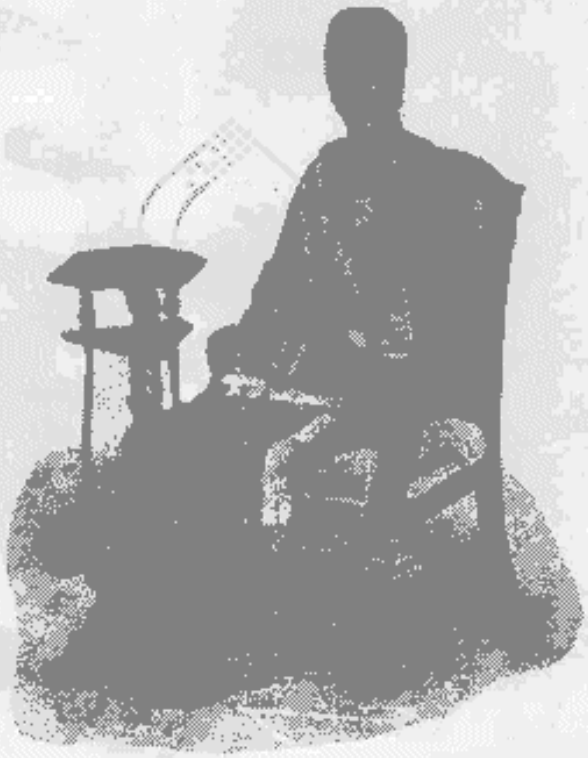

بهادرالدوله بختیاری بالباس رسمی

مثلا میگویند که تروریست های بادکوبه به بندر انزلی آمده ورئیس تلگرافخانهٔ آنجارا دستگیر وحبس کرده وازاومطالبهٔ پول میکنند وچون هیچکس درچنین‌موقعی حاضر نیست که این پست خطرناك را قبول نماید ناچار مطالب تلگرافی را بـا پست برشت میفرستند که خیلی دیر بمقصد میرسد . کارمند دستگیرشده هم بااینکه ازحیث تمول ومقام درآنجا مشهوراست حاضر نیست که برای استخلاص‌خود پولی‌بآنها بدهد.

این کارمند قابل ملامت است البته حقوق ناچیزی ازدولت میگیرد ولی با وسایلی عایدات سرشاری بدست میآورد . بعضی هم محرمانه میگویند که او با اشخاصی

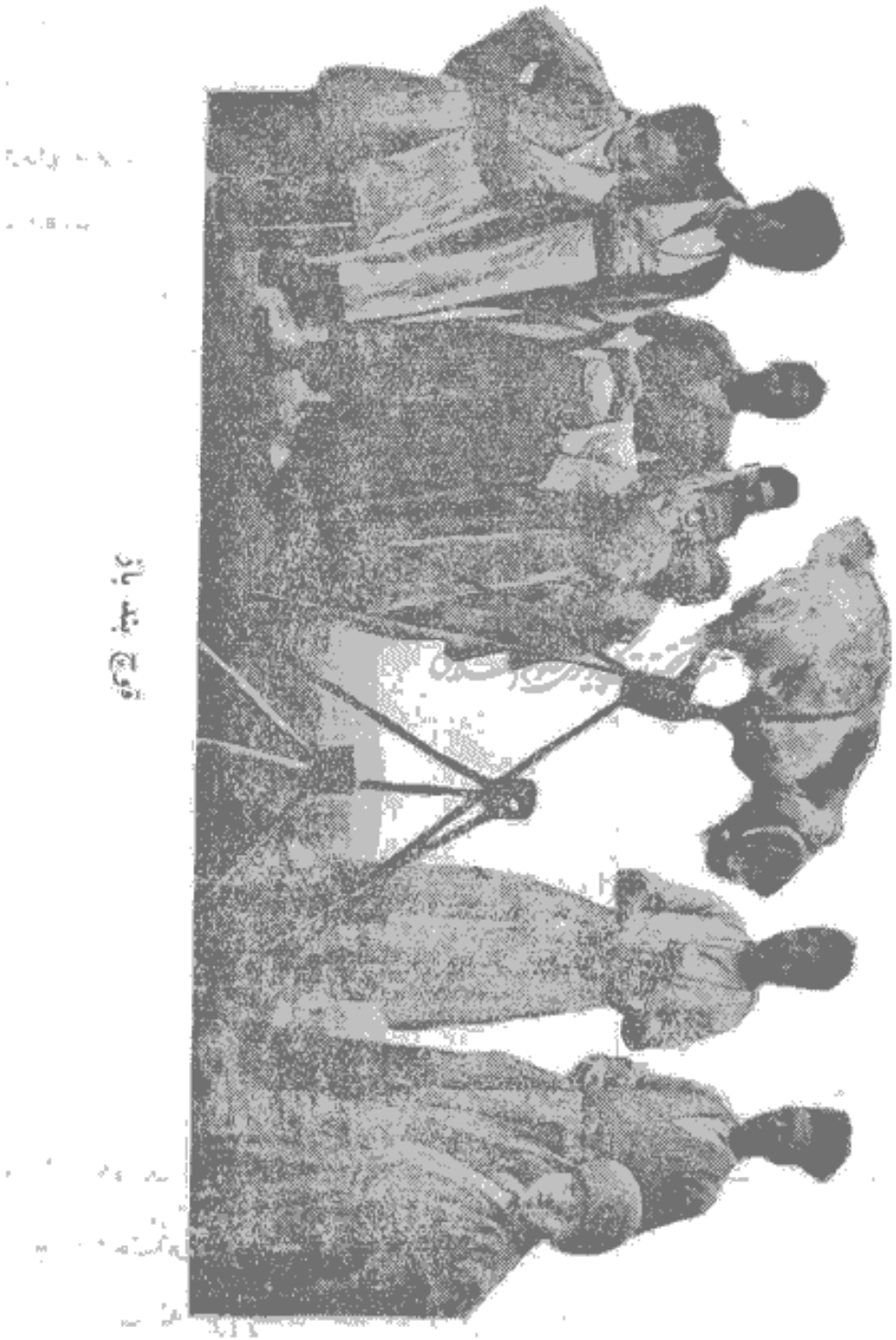

سازش کرده وتلگرافهائی راکه برای آنها سودمند یا زیان آور باشد قبل ازفرستادن برای صاحبان اصلی باین اشخاص نشان میدهد تادرموقع لازم ازسود استقبال نمایند و از

زیان دوری کنند واین یك کار معمولی است . تمام ادارات با کارمندان تلگرافخانه معاهده‌ای بسته‌اند که بولی بآنها بدهند تا ازاخباری که برای آنها سود وزیان داشته باشد بموقع آگاه شوند . همانطورکه آشپزهای ما چند شاهی برای دخل‌خودروی خرید میکشند این کارمندان هم چنین عایداتی را مشروع وحلال میدانند .

شب نشینی در تهران

مستوری و گوشه گیری زنان ایرانی وعدم‌حضور آنهادراجتماعات ملالت آور است . مخصوصاً اگریك‌نفراروپائی بایك زن بومی معاشرتی‌داشته‌باشد مرتکب جنایت‌بسیارموحشی‌شده‌است واگرچنین عمل‌نامشروعی اتفاق افتد بسا میشود که مرد وزن هردو بقتل میرسند . دراین شهر حزن انگیزشب نشینی کاملا ناشناس است . درساعت ۹ هرکس باید درمنزل خود باشد واگر در ساعات ممنوعه پلیس کسی را در کوچه و خیابان ببیند اورا بنزدکدخدا و داروغه میبرد که اجباراً باید تاصبح در آنجا بماند و پرداختن سختی‌ها بادادن جریمه‌رهائی یابد . درخیابانی که سفارتخانه‌ها در آن واقع شده‌است نسبت به اروپائیان چندان سخت گیری بعمل نمیآید اما بواسطهٔ خراب بودن خیابان وفقدان روشنائی نمیتوان مانند اروپاازشب‌نشینی بهره‌مندشد. گاهی اروپائیان کنسرتی تشکیل‌میدهندو یاسیرکی را موقتاً نمایش‌میدهند ولی‌دراین شهر نمایشگاه منظمی وجودنداردکه بتوانندمطابق معمول اروپا نمایش‌مطلوبی بدهند .

پلیس تهران

پلیس تهران مرکب از ۳۰۰ نفر است که یکنفر ایتالیائی‌موسوم به کنت مونتفورت (Montéforte) تشکیل داده‌است.پلیس دارای اونیفورم سیاهی‌است که بامخمل بنفش‌رنگی آرایش‌یافته‌است این‌پلیس‌ها شبها درقراولخانه های محلات‌وبازار پاسبانی میکنند .

علاوه برپلیس یکعده شاطر وفراش‌هم هستند که مستحفظ های موکب شاهی میباشند. وقتیکه کالسکه شاه یـا اعیان درباری درخیابان حـرکت میکند فراشان تماشاچیان ومردم عابررا باچماق ازمیان راه پرا کنده میکنند . شاطرها لباسهای‌قرمز

پوشیده و کلاه بلند یا کوتاه یراق دوزی شده‌ای بشکل تـاج خروس برسردارند و شبیه‌اند به پیشخدمتهای تآترهای اروپا وچماق نقره‌ای هم دردست دارند .

چگونه یک بنای تاریخی را محو مینمایند

شبها پس‌ازصرف شام مسافرین اروپائی برای گذراندن وقت بحکم اجبـار درسالون هتل جمع میشوند وبـاهم بصحبت میپردازند و گاهی‌هم مزاحم اشخاص مجاورخود میشوند .

صحبت های گوناگونی بمیان میآید وهرکسی داستانی میگوید . یکی ازداستانهائی که ما شنیدیم راجع بانهدام یك بنای تاریخی بود . گوینده نقل میکرد که یکی از کارمندان دولتی خراسان میخواست خواهرخودرا بشوهردهد ولی پولی‌نداشت کـه جهیزی برای اوتهیه نماید بنابراین بفکرافتاد که کاشیهای سردر یك شاهکار تاریخی مشهد را بردارد و بفروش برساند و بااینطریق پولی بدست آورد تـابتواند خواهر خودرا باجهیزی‌که شایسته شأن اوباشد بخانه شوهر بفرستد . بنابراین بهمراهی چند نفرازرفقای خود بآن بنا رفت وتمام کاشیهای نفیس‌سقف آنرا کند ودر همان‌حوالی در آب انبارخشکی پنهان کرد .

انهدام این بنای تاریخی هیچکس را متأثر نکرد وچون چند روزی گذشت این کارمند هـرشب ببهانهٔ مهمانی ازشهرخارج میشد ومقداری ازاین کاشیهارا بمنزل خود میآورد ، پس‌از مدتـی تمام آنها را بـا صندوق مخفیانه باروپـا فرستاد و بفروش رسانید .

بدبختانه چندی بعد دیگران هم بسرمشق او رفتار کردند وهمه بغـارت این شاهکارهای مهم صنعتی وتاریخی پرداختند وآنچه کاشی نفیس دراین‌بناها بود همه‌را بوسایل مختلف باروپا فرستادند . اکنون اگرکسی بخواهد این کاشیهای نفیس‌زیبا را ببیند باید باروپا مسافرت نماید زیرا که نمونه های این صنعت نفیس و گرانبها دیگر درایران یافت نمیشود .

داستان مهرداریوش

چون صحبت از آثار باستانی ایران وسرقت آن بمیان آمده بی‌مناسبت نمیداند که داستان مهر داریوش راهم در اینجا نقل نماید.

«گویند مدت چند قرن میگذشت که دریکی ازمساجد کرمان(۱) سنك هرمی

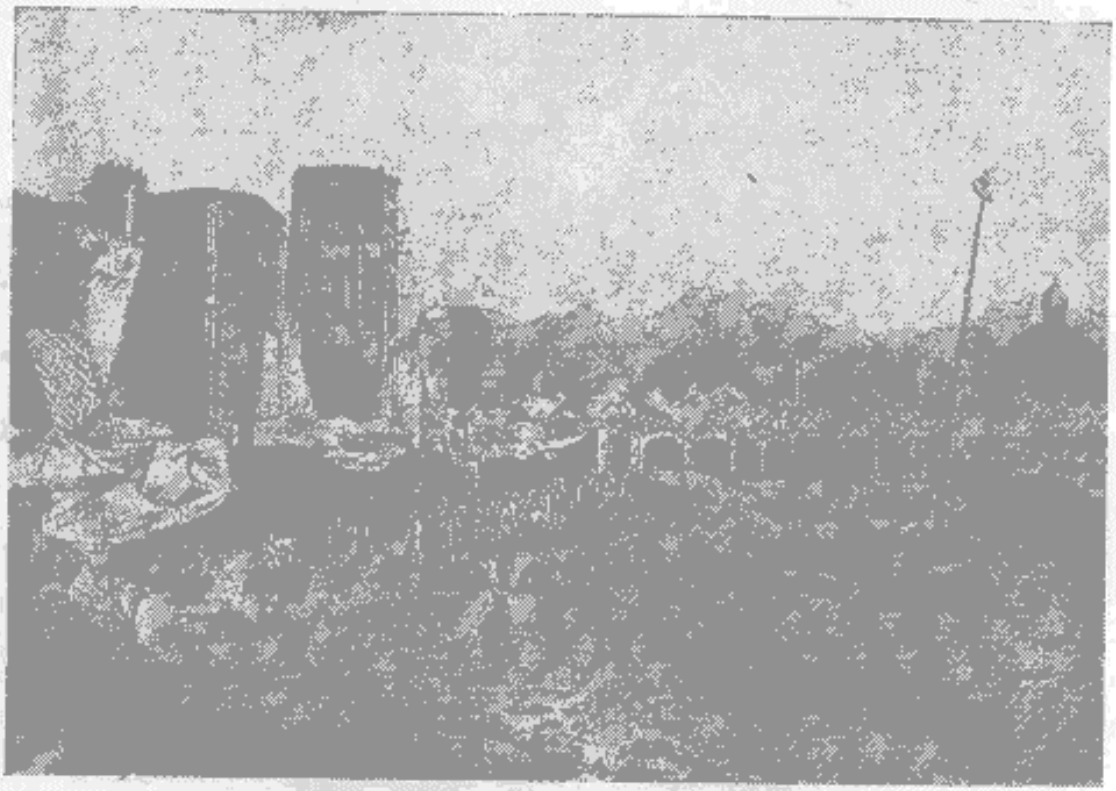

میدان تهران درسال ۱۸٤۱ ـ نقاشی ژول لورنس

شکلی وجود داشت که درسه طرف آن خطوط میخی به سه زبان فارسی و عیلامی و بابلی حك شده بود وبخطا یاصواب آنرا مهر داریوش میگفتند. یکی از کارمندان دولتی مأمور شد که این سنك را از کرمان بتهران بیاورد و بااینکه این سنك با مستحفظین زیاد از کرمان بتهران فرستاده شد معلوم نشد که چگونه درراه مفقود گردید وبچه علت بمقصد نرسید و بروسیه رفت. چند ماه بعد انجمن باستانشناسی

(۱) معروف است که این‌سنك درماهان کرمان درمقبرهٔ شاه نعمت‌الله بوده‌است(م)

پطرزبورغ راجع به پیداشدن این‌سنك وچگونگی آن مقالهٔ مفصلی انتشارداد. پس‌از انتشار این مقاله دولت ایران ازدولت روسیه تقاضای استرداد آنرا کرد واین سنك دوباره بایران بازگشت ، اما نمیدانیم که چگونه موقعیت اقتضاکرد که همان مأمور عالیرتبهٔ اولی دفعهٔدیگرهم درنقل وانتقال این‌سنك دخالت نماید. ماازتوضیح وتشریح این قضیه خودداری میکنیم وهمینقدر میگوئیم که بازهم به یستی که حامل این سنك گرانبها بود دستبردی زده شد ودوباره سنك ناپدید گردید ولی نه بطورکلی زیـرا که کمی بعد یك‌سنك تقلبی که بامهارت از آن تقلید شده بود بتهران وارد گردید و بطوریکه معروف است میگویند سنك اصلی بیکی ازکارمندان عالیرتبهٔ قابل اعتمـاد . دربـار ایران تحویـل داده شد ، امـا هیچکس نمیداندکه آیـا این همان سنك اصلی مهر داریوش است یا سنك قلب جدیدی است کـه ازآن تقلید شده و اکنون درنظر دانشمندان احترامی دارد .

سنك سیاه محکوك بخط میخی معروف بمهر داریوش

درهرحال ترجمهٔاین‌خطوط میخی‌بسه‌زبان پارسی وعیلامی وبابلی چنین‌است :

« من داریوش ، پادشاه بزرك ، شاه شاهان ، شاه ملل ، پادشاه زمین و پسر

ویشتاسپ هخامنشی هستم ».

ملاقات در ادارهٔ کل پست

۲۹ سپتامبر ـ امروز ما بادارهٔ کل پست رفتیم و با مسیو مولیتور (Molitor) بلژیکی ملاقات کردیم. این شخص باکمال درستی واز روی وجدان کارهای محوله را انجام داده ومیدهد. اگر کارمندان کشورماهم ازاین مرد شریف سرمشق بگیرند ووجدان وصحت عمل را درامور مربوط بخود منظور داشته باشند ما بسی سعادتمند خواهیم شد. درواقع مولیتوردررأس وزارتخانه‌ای قرار گرفته‌است وعلاوه برارسال مراسلات بامور بسته های پستی‌هم که‌تنها وسیلهٔ مبادلات مال‌التجاره های ایرانی واروپائی‌میباشد رسیدگی میکند.

ازوقتیکه نهضت های انقلابی دراین کشور افزایش یافته کارکنان ادارهٔ پست بزحمت افتاده‌اند زیرا که قبایل صحرا گرد مرکزی ایران بواسطهٔ بروز انقلابات به راهزنی پرداخته وبه پست های دولتی دستبرد میزنند و موجبات دلسردی کارمندان این اداره را فراهم‌میسازند. ارسال وجوه نقدی واشیاء گرانبها که عایدات مهمی‌برای پست دارد بکلی معوق مانده و بهمین علت است که مولیتر ازدولت تقاضا کرده که بیمهٔ پستی را لغو نماید زیرا که تا کنون مکرر وجوه نقدی پست بجیب راهزنان رفته است.

برطبق گزارش رانندگان در یکصد کیلومتری اصفهان درنقطه‌ای که راه از کوهستان عبورمیکند تقریباً پنجاه نفر سوار سارق بااسبان‌سریع‌السیر به گاری‌پست حمله میکنند ونظر باینکه این اصلزادگان با شمشیر وتفنگ سروکار داشته وبا قلم سروکاری ندارند یکنفر مرد باسواد را بنام میرزا همیشه همراه دارند که در موقع توقف گاری پست جلو میآید ومؤدبانه ازچاپار صورت محمولات پست را میطلبد و مطابق آن صورت، کیسه های محتوی وجوه‌نقدی بیمه شده را ازچاپارتحویل‌میگیرد وبسایر محمولات کاری ندارد وتنها پاکت‌هائی‌را بازمیکند که درآنهااسکناس باشد

وپس‌از برداشتن اسکناس پاکت را به غلام پست مسترد مینماید.

بواسطهٔ همین سرقتهای دائمی ادارهٔ پست ۸۰۰۰۰ تومان ازبابت بیمه به تجار وسایراشخاصی که باپست پول فرستاده‌اند مقروض شده است ومعلوم‌نیست که‌چگونه

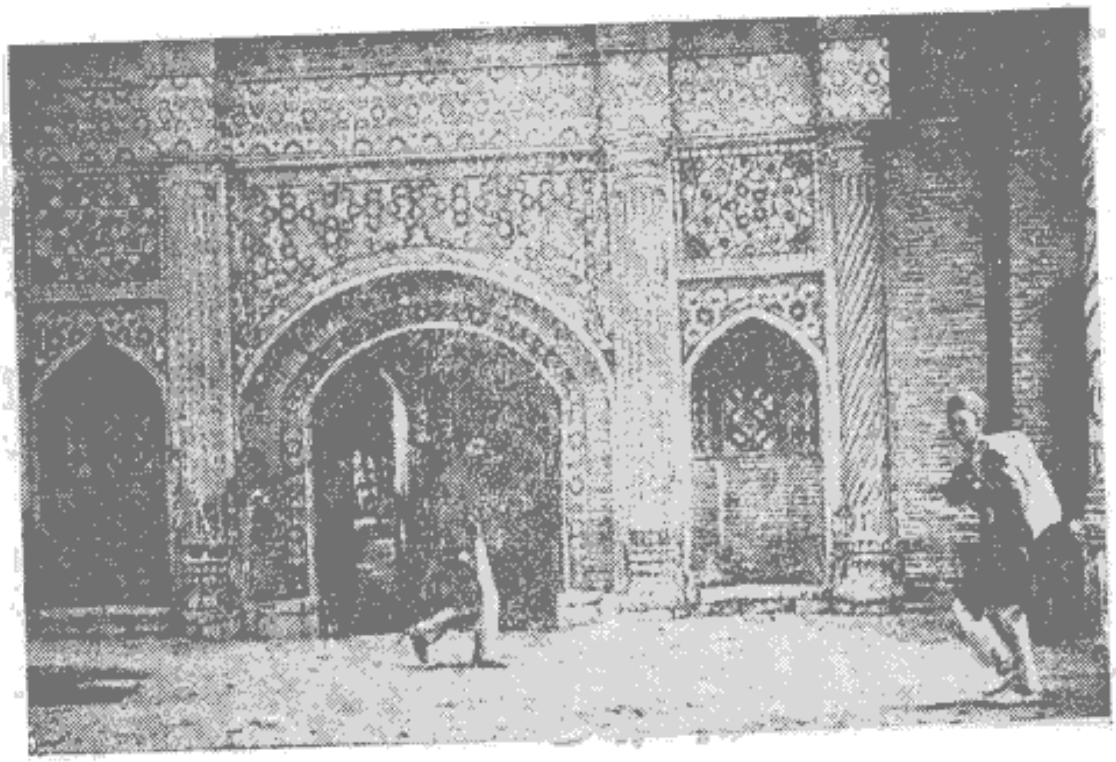

یکی از درهای ورودی بانك شاهنشاهی

باید این غرامت را بپردازد. آیا دست این بدبختان بپول خود که اکنون درلرستان است خواهد رسید یانه؟

آنتیک فروش یهودی

امروز یکنفر آنتیك فروش یهودی ما را بمنزل خود دعوت کرده‌است که برویم‌واشیاء گرانبهائی‌را که‌بقول‌خودش‌نمیتواند ازمنزل بیرون بیاورد تماشا کنیم.

پس‌از عبور از کوچه های باریك وپرپیچ وخمی بوسیلهٔ دالان تنگی باندرون خانه‌ای که وسیع ومشجر بود وارد شدیم. در گوشهٔ حیاط چادری بافرشهای کهنه و پارچه های قلمکار دیده میشد. صاحب خانه بامهربانی و گرمی ازما پذیرائی کرد شربت خنکی آوردند وعصرانه مفصلی‌هم باانواع مشروبات روی‌میزچیده بودند. در

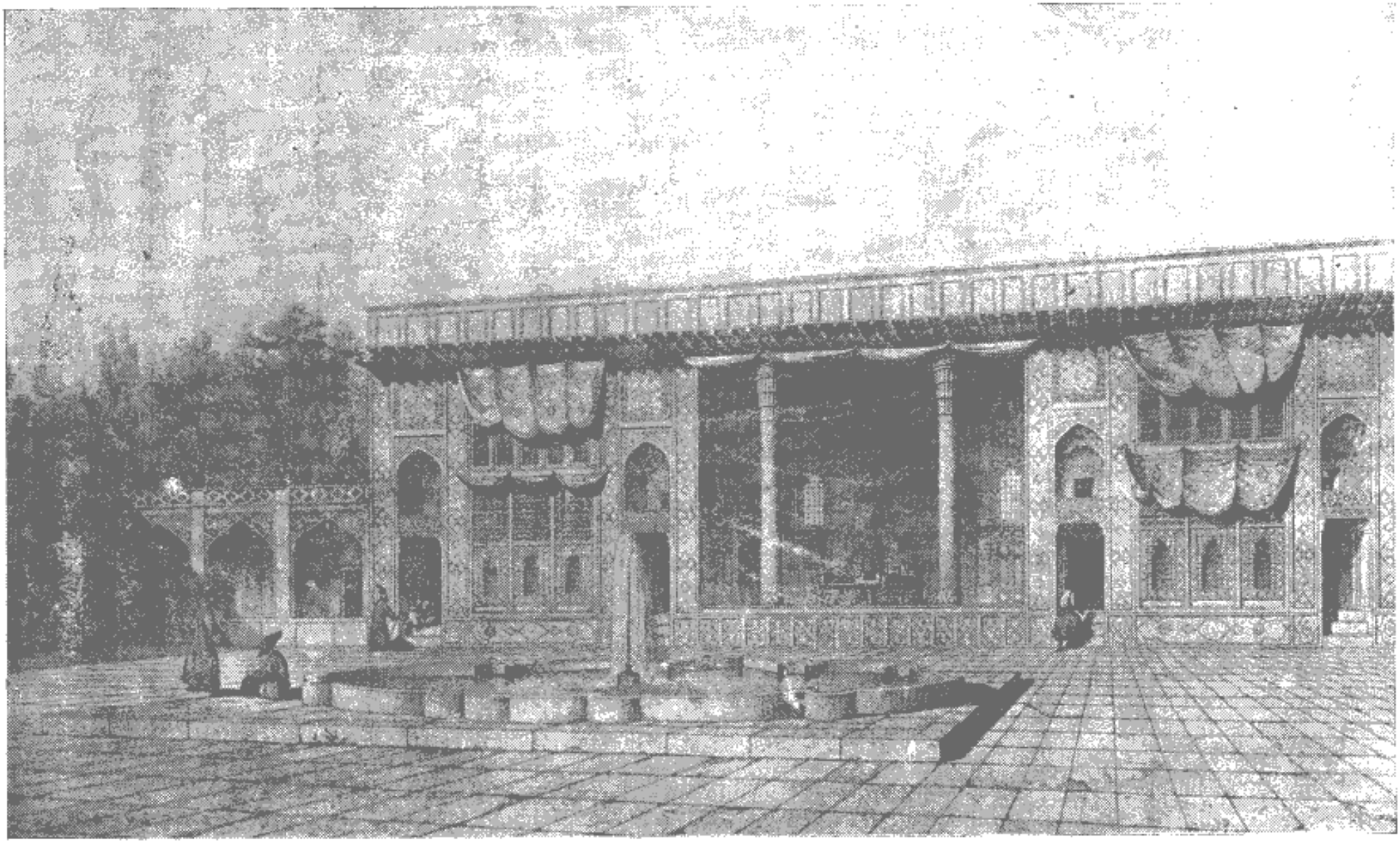

تنگهای بلوری که پرازمشروب‌بود خربوزه ونارنج و بالنك دیده میشد . طریقهٔ داخل کردن میوه درتنك آسان است، درموقع گل دادن درخت ، تنگی درمجاورت آن قرارداده وشاخهٔ گل‌داری‌رادر آن داخل‌میکنندتامیوه‌درداخل آن‌رشدنماید وهمینکه بزرك شد شاخه را ازدرخت جدا مینمایند وتنك را ازمشروبات الکلی پر میکنند تا میوه فاسد نشود وبحال خود بماند ومشروب را معطر نماید .

بهرحال این تشریفاتی که صاحب خانه برای ما فراهم نموده‌است ابداً نظرمرا جلب نمیکند وفقط متوجه اشیاء آنتیکی هستم که دربالای طاقچه قراردارد. من بتماشای این‌اشیاء پرداختم ولی‌چیزمهم وقابل توجهی درمیان آنها ندیدم وخلاصه آنکه باهمهٔ تشریفاتی که یهودی فراهم‌کرده بود نتوانست باندازهٔ یکقران هم پولی ازجیب ما درآورد .

برج خاموشی یا دخمهٔ گبران

امروز ما عازم سیاحت برج خاموشی یادخمهٔ گبران شدیم که قبل‌از ورود بتهران ازدور نظرمارا جلب میکرد . برای رفتن بدخمه ازجاده‌ای رفتیم که درموازات خط آهن تهران بشاه عبدالعظیم ممتدبود، پس‌ازمدتی درجادهٔ باریکی افتادیم که‌درطرف چپ امتدادداشت ورسیدیم بمعدن سنگی که کارگران مشغول‌استخراج سنك بنا بودند . دراینجادیوار قائمی است‌که درسنك تراشیده شده وباندازه ٤٠٠ تا ٥٠٠ متر ازسطح زمین ارتفاع دارد . کارگران معدن پس‌ازفراغت ازکارسخت روزانه ازجادهٔ باریکی ببالای کوه میروند ودرکلبه های خشت و گلی‌خود استراحت مینمایند .

کارگران باید دراین جاده مسافت زیادی را طی کنند. صعود آنها ببالای‌کوه خالی ازتماشانیست، هرقدربالاترمیروند هیکل آنها درنظرناظر کوتاهتر میشود وچون نزدیك قلهٔ‌کوه میرسند باندازه‌ای‌کوچك میشوندکه تقریباً نامرئی میگردند .

برج خاموشی مانند قلعهٔ بزرگی است‌که درروی کوه خرمائی رنگی واقع

شده واز نزدیك جرم عظیم سفیدی بنظرمیآید . درحوالی آن قطعات جمجمهٔ انسان یا تکه استخوانهائی دیده میشود که عقابان ومرغان بزرگ لاشه‌خوار از بدن مرده کنده وپس‌ازخوردن گوشت استخوان را درروی علفهای هرزه برجای گذاشته‌اند.

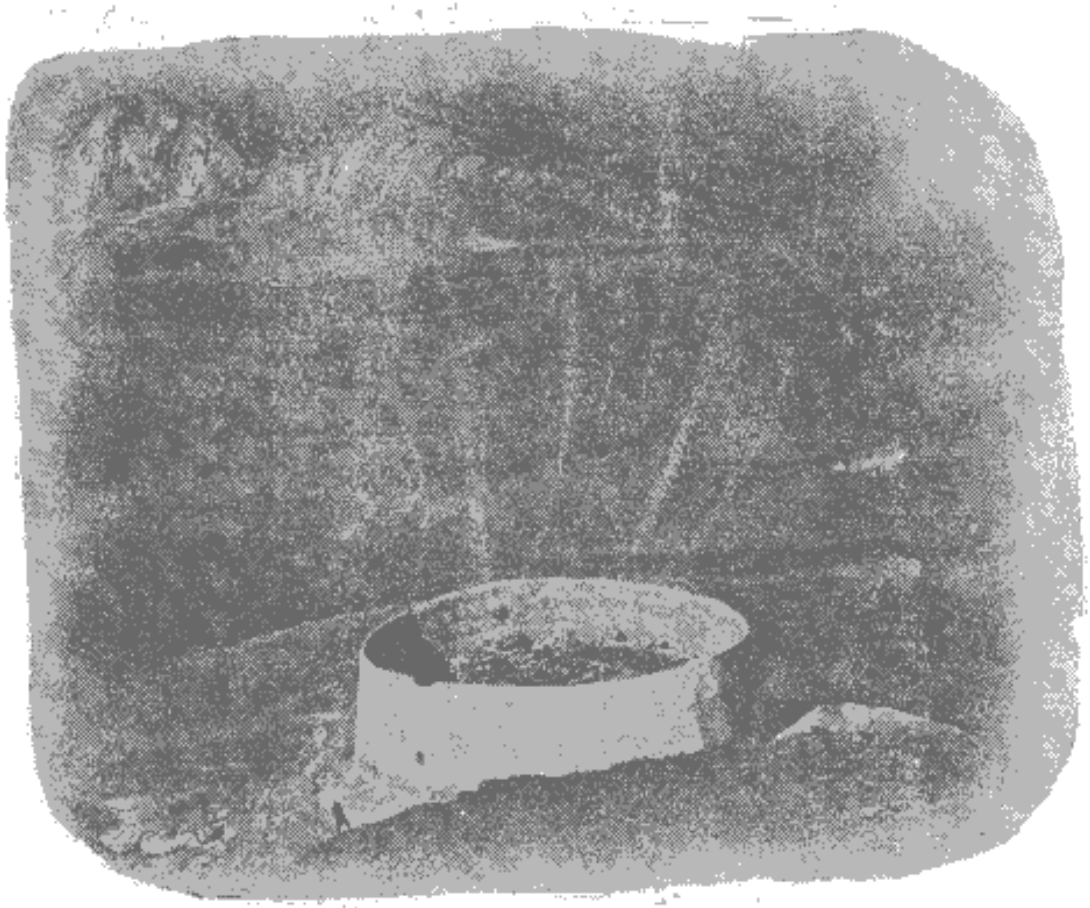

برج خاموشی

این برج خاموشی آرامگاه پیروان زرتشت است که آنهارا معمولا گبرمینامند زردشتیان آفتاب وآتش را مظاهرالوهیت میدانند و آتش را در انواع ظهوراتش پرستش مینمایند واحترام آنها نسبت بآن بحدی است که هرگز استعمال دخانیات نمیکنند وچنین عملی را مخالف شئون این عنصرمقدس میدانند .

جمعیت زردشتیان درتمام ایران به هشت تاده هزارنفر میرسد ومرکز مذهبی آنها درتهران است .

مشاغل زردشتیان

زردشتیان اخلاق ملایمی دارند و بسیارساده لوح هستند، بعضی از آنها بتجارت اشتغال دارند ولی اکثر به زراعت زمین میپردازند. درتهران شغل باغبانی را بخود انحصار داده‌اند. هیچکس مانند آنها نمیتواند گیاههای لطیف وظریف و گلهای سرخ قشنگ شیرازی واصفهانی را که شعرای

یکی ازبازرگانان زردشتی

قدیم ایران توصیف وتعریف آنهارا باعلی‌درجه رسانیده‌اند بپروراند ودر باغها بتوجه وپرستاری وتربیت آنها بپردازد.

زردشتیان ساکن یزد نظر بترقی پارچه های حریر گرانبها اغلب میل و رندهٔ

باغبانی وزراعت را رها کرده و ببافتن تافته های طلائی بی‌نظیر اشتغـال ورزیده اند. پارچه های دست بافت آنها درنظرشناسندگان پارچه‌قدر وارزش فوق‌العاده‌ای دارد وبا بهای زیادی بفروش میرسد.

وضع زندگانی‌زردشتیانی‌که درتهران اقامت دارند بهتراز آنهائیست که در سایر شهرها زندگانی میکنند.

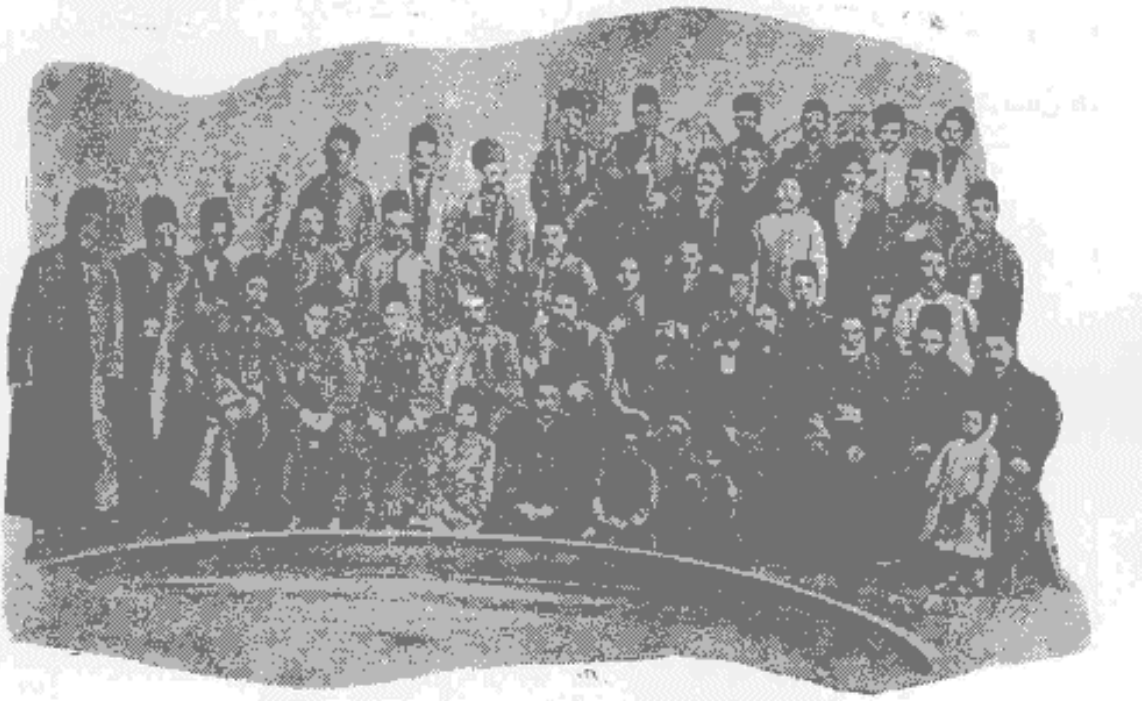

ارباب جمشید واعضاء جمعیت زردشتیان ایران

یکی ازافراد مهم آنهـا که درتهران احترامی دارد صراف ثـروتمندی است موسوم به ارباب جمشید بهمن‌که درخارج ازایران هم اعتباری دارد. بطوریکه نقل میکنند ثروت‌او بچندین میلیون فرانك میرسد ومقام او باندازه‌ایست‌که درجشنهای رسمی درباری هم دعوت میشود.

منزل شخصی ارباب جمشید درتهران بسیارعالی وباشکوه ومانند بناهای‌عالی ایـران ساخته شده‌است. حیـاط وسیع آن مانند بـاغ بزرگی پراز گلهـای رنگارنك واشجارمیوه‌آوراست ودارای‌جدولهائیست که پیوسته آب صاف وبی‌آلایشی

در آنها جریان دارد . دریکی از گوشه های این باغ سحر آمیز اطاق کوچکی دیده میشود که آتشکدهٔ زردشتیان است . زردشتیان دراوقات معینی باین آتشکده که بمنزلهٔ معبد است میروند و مراسم عبادت را برطبق دستور های آئین زردشتی بعمل میآورند .

مراسم ازدواج زردشتیان

زردشتیان بطور کلی بیش‌از یك زن اختیار نمیکنند . تعدد زوجات در آئین آنها ممنوع است . حتی اگر زنان آنهاهم عقیم باشند از گرفتن زن دیگری اجتناب میکنند . زنان هم

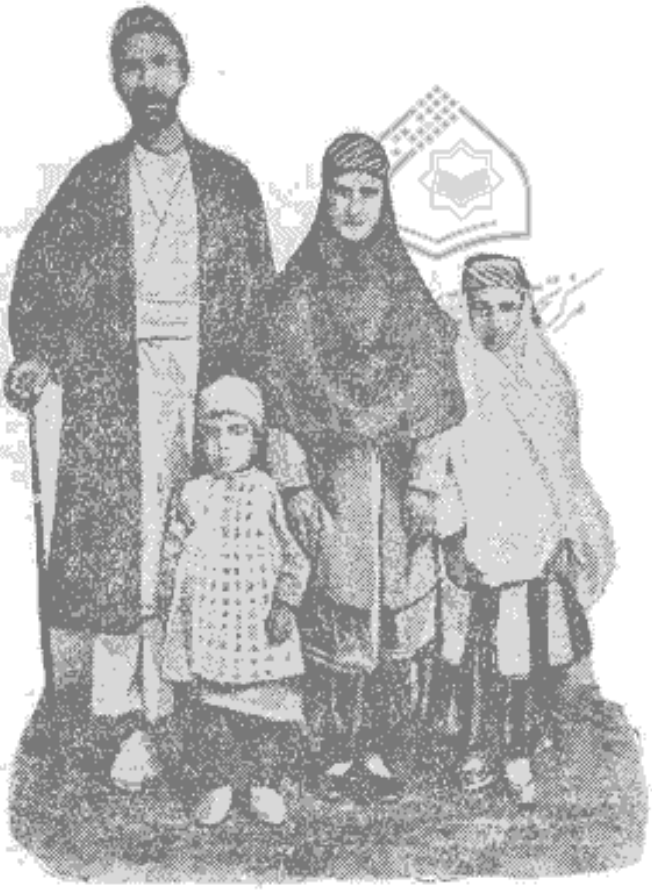

یك خانوادهٔ زردشتی

چنین می‌پندارند که اگر مردی زن دیگری اختیار کند مثل این است که زن اولی محکوم بمرك شده باشد .

این نکته راهم باید اضافه کرد که گاهی زردشتیان بواسطه سختی قانون ازدواج ازمذهب خود دست کشیده و مسلمان میشوند. متارکه یاطلاق دادن زن بندرت وبا شرایطی درمیان آنها روی میدهد ولی اشخاص بانفوذ مخصوصاً پیشوایان مذهبی نهایت کوشش را دارند که چنین پیش آمدی روی ندهد و پیوسته درصددهستند که این رسم مخالف مذهب را ازمیان ببرند. زردشتی باید همیشه سه اصل کلی را که عبارت است از «اندیشه نیك و گفتار نیك و رفتار نیك» درنظر داشته باشد تامرتکب گناهی نگردد.

سن تقریبی ازدواج زردشتیان مانند اروپائیان است. دختران درسنین ۱۶ تا

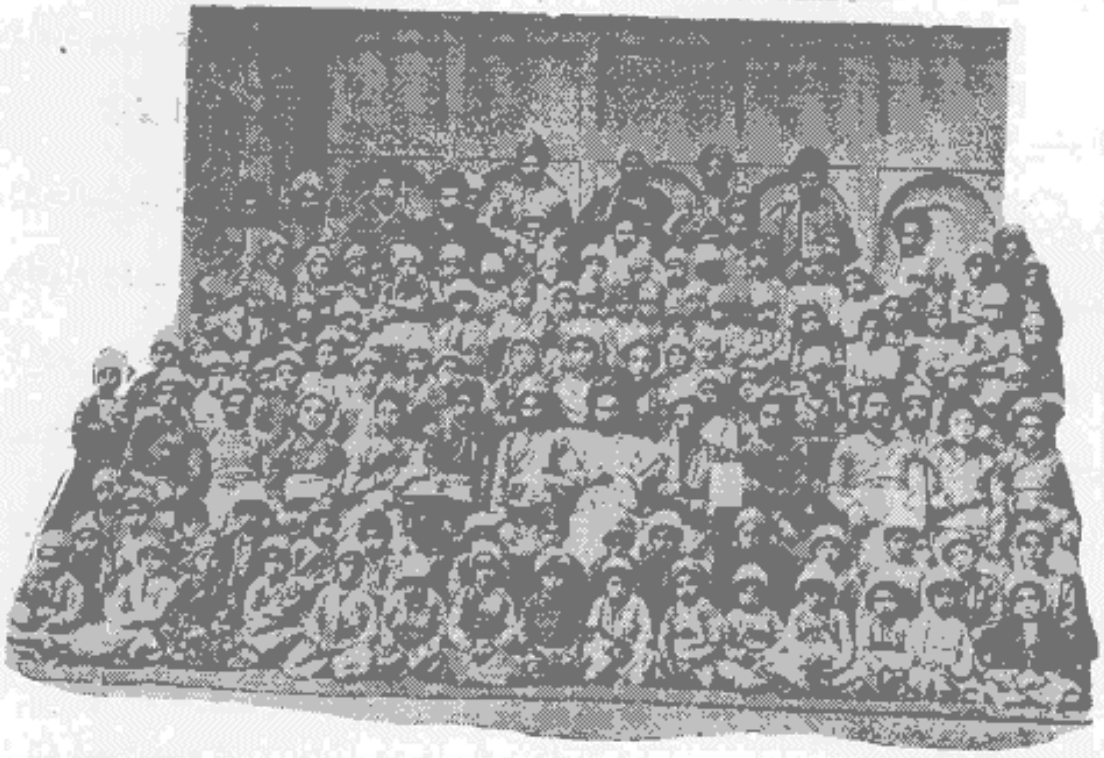

جمعی از زردشتیان

۲۰ سالگی وپسران درسنین ۲۵ تا۳۰ سالگی میتوانند پیوند زناشوئی ببندند معهذا گاهی اتفاق افتاده که مردان ۶۰ساله بادختران ۱۵ ساله ویا بابیوه‌زنانی که بیشتراز ۲۰ بهاررا ندیده‌اند ازدواج کرده‌اند. چنین بنظرمیآید که نامزدی اطفال شیرخوار که مرسوم برانیان مسلمان است درمیان آنهاهم معمول باشد.

وسیلهٔ ازدواج باید بدست پدرومادر فراهم گردد وپسران یـا دختران بدون رضایت واجازه والدین نمیتوانند ازدواج نمایند اما همینکه موافقتی حـاصل شد و مراسم نامزدی بعمل آمد پسر ودختر میتوانند جواهرات ومسکوکات طلا یا چیزهای دیگری بعنوان هدیه نامزدی بیکدیگر بدهند .

ساعت ازدواج را معمولا پیشوای مذهبی که اورا مؤبد میگویند معین میکند وبدون مراجعه باو امر ازدواج صورت نمیگیرد .

یکی از آداب ورسوم عجیب آنها این است که دوشیزهٔ زردشتی مستقیماً در جشن عروسی خود شرکت نمیکند مگر همان روز عروسی که نماینده‌ای ازطرف داماد بخانه عروس میآید تارضایت اورا درامر ازدواج جلب نماید .

درمراسم ازدواج فقط مردان حضور پیدا میکنند مؤبد یا دستور که پیشوای روحانیت است درجائی می نشیند. دامادو نمایندهٔ عروس درطرف راست اوجای میگیرند واقوام ودوستان عروس وداماد درطرف چپ او می‌نشینند پس از نشستن ، نمایندهٔ عروس شاخهٔ نباتی به داماد تقدیم میکند واو مجبوراست که این شیرینی را بگیرد. بعداز این عمل مؤبد شروع بگفتن شرایط ازدواج میکند وبازبـان دری جملاتـی میگوید « زبان دری زبان معمولـی زردشتیان است » وپس از آن از زند وپازند شرحی میخواند وبرای تازه دامادو نوعروس ازاهورامزدا طلب خوشی وسعادت مینماید.

پس ازتمام شدن تشریفات مذهبی هدایائی ازقبیل طاقه‌شال کشمیری وجواهرات وکله قند وغیره دربین اعضاء دوخانواده داماد وعروس مبادله میشود وبعد جشن بـا شکوهی میگیرند واشخاص زیادی که دعوت شده‌اند دراین جشن شرکت مینمایندو شیرینی واغذیه فراوانی صرف میشود .

وضع زندگی زنـان زردشتی بطورمحسوس بهترازسایرخواهران ایرانی آنها میباشد . باوجود عقیده باینکه مرتبه زنان پست ترازمردان است زنـان زردشتی از قوانین تساوی حقوق کاملا برخوردارهستند بلکه بعضی اوقات هم برشوهران برتری

وتسلط پیدامیکنند . وبدون دیدن حقارتی مقام واحترام آنها درخانواده محفوظ است.

مراسم تدفین زردشتیان

مذهب زردشتیان ساده وبی آلایش است و شباهتی بآئین کاتولیك دارد . وقتیکه یکی ازپیروان این مذهب احساس میکند که آخرین لحظهٔ زندگانی او نزدیك شده‌است مؤبد را بیالین‌خود میطلبد. مؤبد حاضرمیشود وچند جمله‌ای ازاوستا که نشانهٔ پشیمانی

جمعی از زردشتیان

از گناهان‌است میخواند وبرای اوطلب آمرزش‌مینماید ودرحال‌خواندن دعا چندقطره پادیاب « ادرار گاومقدس » هم بر روی لبهای محتضر میریزد وپس‌از آنکه محتضر آخرین نفس را کشید مؤبد بآتشکده میرود و برای آرامش وروان شادی او اوستا میخواند .

پس‌از اطمینان پیداکردن از مرك او جسد را در گوشهٔ اطاق میگذارند و

هیچکس حق‌دست زدن بآنرا ندارد مگر مرده‌شوی ودستیار او. بموجب دستورهای آئین زردشتی کسی نمیتواند بتنهائی درنزد میت بماند. مـرده شوی ودستیار او بایستی درموقع شست وشوی میت هر کدام یك سر نخی‌راکه کشتی میگویندبدست گیرند تاهردو در عمل تغسیل شرکت داشته باشند. مرده شوی دستکش چرمی از پوست گوسفندکه هنوز پشم آن باقی است بدست میکند ودستیار پادیاب برروی آن میریزد ومشغول شست وشوی میشوند.

شستن بدن مرده باآب ممنوع است زیرا آب یکی ازچهارعنصریست که‌نباید باچیزهای پلید آلوده شود.

پس‌ازاین‌عمل جسد را درپارچهٔ سفید مستعملی که تمیزوپاك باشد می‌پیچند و باهمان نخ کشتی مقدس می‌بندند وبعد مرده شوی و دستیارش چندین بـار خودرا میشویند تاازهر گونه آلایشی پاك گردند.

پس‌از کفن پوشاندن بمرده بلافاصله عمل دیگری را انجام میدهند که‌موسوم است بسك دید. این عمل اززمانهای بسیارقدیم‌تاکنون برجای مانده‌است وآن‌عبارت ازاین‌است که سگی‌راازکوچه‌میآورند تابجسدمرده‌نگاه کندوعقیده دارند که‌بواسطهٔ این عمل جن موذی و کثیف ازمرده دورمیشود. برای انجام این عمل چند تـکه نان برروی جسد مرده میگذارند وسك ولگردی را میآورند تاآن‌نانهارا بخورد وبرود بکوچه گردی خود ادامه دهد. پس‌ازاین اعمال جسد را میبرند بجائی که موسوم است به «زاد ومرك» این محل دارای دوقسمت ودو دراست کـه ازیك در جسد را داخل واز در دیگر آنرا خارج مینمایند این دو در تولد ومرك را نشان میدهد که دریك شعرفارسی خلاصه شده ومعنی آن این‌است:

«زندگانی جزتوقف مختصری درمیان دو در نیست»

وقتیکه جسد داخل زاد ومرك شد آنرا روی یك سکوی سنگی قرارمیدهند ومؤبد قسمت مخصوصی ازاوستارا میخواندکه مضمون آن طلب بخشایش وایمان و

وعقیدهٔ بزندگانی اخروی است وبازهم یکدفعه دیگر جسد را سك دید میکنند.

پس‌از انجام این اعمال جسد را بقسمت دیگر زاد ومرك انتقال میدهند و در تابوت فلزی میگذارند وجمعیتی ازمردان یا زنان برحسب اینکه مرده مرد یازن باشد میآیند. شمارهٔ آنها حد اقل باید ۲ وحد اکثر ۳۲ نفر باشد. این جمعیت جسد را از در خروجی بیرون میبرند. حاملین جسد هم باید یك کشتی که علامت اتحاد و شرکت درعمل است درمیان خود داشته باشند وپس‌از انتقال‌جسد بدخمه باید کاملا خودرا بشویند تا پاك وتمیزشوند وبتوانند دوباره دراجتماع وارد گردند. هرگاه مسافت تا دخمه زیاد باشد تابوت را درپشت اسب یا الاغ حمل میکنند.

پس‌ازرسیدن بەدخمه بازهم برای‌سومین‌دفعه عمل‌سك‌دیدصورت‌میگیرد وجسد را تحویل دونفرپیرمرد میدهند که مباشرین بردن آن دردخمه هستند. این دونفر از کسانی انتخاب شده‌اند که باخلاق وصفات پاك معروف میباشند اما این مباشرین‌از زندگانی کردن درمیان جماعت ممنوع [illegible] درخانه‌ای که مراسم مذهبی انجام میگیرد وارد گردند، حتی اززرعت زمین هم ممنوع میباشند.

همینکه این دومباشر جسد را تحویل گرفتند باز هریك یك سرنخ کشتی را بدست میگیرند وشرحی‌بزبان میآورند که «سروش‌باژ» نام دارد. بعد یکی‌از آنها بوسیلهٔ یك‌کلید فلزی یا قطعه آهنی عملیات سحرآمیزی انجام میدهد واز نزدیك گوش چپ مرده شروع کرده درحال خواندن جملاتی سه دایره دراطراف تابوت رسم میکند.

پس‌از انجام این عملیات این دومباشر جسد را بدرون دخمه میبرند وطوری آنرا میخوابانند که سرش بطرف جنوب باشد ودرحال خواندن جملاتی کفن را از بدن جدا میکنند وجسد را تحویل مرغان لاشه خوار میدهند وبرمیگردند. مرغان لاشه خوار البته دربالای دیوارهای دخمه در انتظار ورود مرده هستند وپس‌از ورود آن چند روزی بیشتر طول نمیکشد که تمام گوشت بدن آنرا میخورند و فقط

استخوانهایش را باقی میگذارند .

وقتیکه استخوانها بواسطه تابش آفتاب کاملا خشك وسفید شد مباشرین آنرا سائیده ودر گوشهٔ دخمه میگذارند تا باد و باران آنهارا پراکنده وناپدید نماید .

درجائیکه برج خاموشی عمومی نباشد جسد مرده را درروی تپه یـا کوهی دور از آبادی میبرند ودرجای محصوری میگذارند که کف آن سنگفرش شده باشد.

زردشتیان نسبت بمرده عقاید موهومی‌هم دارند مثلا اگرمرغان لاشه‌خوار یا کلاغان ابتدابچشم راست مرده‌حمله کنند علامت این‌است که‌مرده آمرزیده شده ودر زندگانی اخروی سعادتمند است(۱) .

باری درموقع مراجعت بتهران تماشای غـروب آفتاب که متوالیاً صحنه هـای نشاط انگیزی درافق نمایش میداد اوضاع حزن آورد خمه را که چندان بادستورهای بهداشتی موافقت نداشت ازخاطرما زدود .

ازبالای‌این بلندی چنین بنظرمیاید که شهرتهران بکلی درسبزه غرق شده‌است گاهی بام بلند خـانه ها ازخلال صفوف درختـان دیده میشد و خط غبـار آلود طلائی رنگی نشان میدهد کـه جمعیت زیادی درمحیط مه آلودی درجنب و جوش است . و هرکس بـاسرعت حرکت میکند تا قبل از غروب آفتـاب وظایف خودرا انجام دهد.

دراینجـا تقریباً شفق وفلقی دیده نمیشود ، در موقع غروب آفتاب فوراً هوا خنك میشود .

درموقع مراجعت ازمحلات پائین شهر عبورنمودیم که جابجا قهوه خانه‌ای دایر

---

(۱) ازقرارمعلوم نویسنده چیزهائی راجع بمذهب وآداب ورسوم زردشتیان از کـانی شنیده و بقلم آورده‌است اشخاصی که بخواهند اطلاعات کامل وجامعی راجع به مذهب و آداب وسنن زردشتیان حـاصل نمایند میتوانند بکتب زردشتیان و کتب‌استاد پورداود مراجعه کنند (م) .

بود . درقسمتهای عمدهٔ بازارچراغهای کم نوری دیده‌میشد ومعلوم‌بودکه الکتریسیته هنوز آنطور که باید درشرق جای خودرا نگرفته است ومانند چیزی بنظر میآیدکه برخلاف معمول زمان باشد .

یک ظرف مینائی ساخت قرن ۱۴

۳۰ سپتامبر ـ امروز دلالی مارا ببازار دعوت کرد تا ظرف آنتیك خوبی را بما نشان دهد . این ظرف متعلق بیك صراف ارمنی بود. ما بهمراهی دلال ببازاررفتیم، پس‌از مدتی گفتگو مارا بیك انبار زیرزمینی بردند . در میان صندوقهای خالی وسایر اشیاء بیفایده در گوشه‌ای یك کوزهٔ سفالی قدیمی که دارای دودسته بود قرار داده بودند . همانطور که دلال تعریف‌کرده بود این‌کوزه یکی ازظروف آنتیك بسیار ممتاز و عالی بود . لعاب فیروزه‌ای رنك وکتیبه برجستهٔ خوش‌نمائی داشت . دراین کتیبه اسبان قشنگ متعددی درحال حرکت دیده میشدکه بااشکال زیبا وخطوط برجسته‌ای در روی آن دایره وار ترسیم شده بود وچنین مینمود که نقاش علاوه برمهارت در حین کار اسبان عربی بسیارممتازی راهم درزیر نظرداشته است .

بلندی این ظرف بیك مترمیرسید اما متأسفانه طمع ارمنی مالك آن زیاد بود وبرای تحویل دادن آن مبلغ ۱۵۰۰۰ فرانك مطالبه میکرد البته برای‌ما مقدورنبود که چنین مبلغی را باوبدهیم وظرف را خریداری نمائیم .

ساختمان بازار

بازار تهران ازحیث‌بنا بسیار عالی‌است و خالی از تماشا نیست مدخل اصلی آن درخیابانیست که در زیر شمس‌العماره واقع است. دراین‌خیابان میدان بزرگی دیده میشود که بسبزه میدان موسوم است ازاین میدان میتوان داخل چند بازارمسقف گردید . درمرکز میدان حوض بزرگی است که اطراف آنرا درختان کهنسالی احاطه کرده است .

وقتیکه دراین خیابان سرپوشیده یعنی بازار داخل میشوند به پیچ وخمهائی میرسند که درآنجا میدانهای کوچکی بازارهارا ازیکدیگرجدا مینماید . در بازار

بزرك چند كاروانسرای تجارتی بسیارعالی دیده میشود که بانقشه های تازه‌ای ساخته شده‌است . کاروانسراها دارای بالکن‌ها و گالریها ونرده ها وپله های آهنی است... حیاط آنها بزرك است . ساختمانهای آجری رنگینی دراطراف آنهادیده میشود که درمرکز آنها سرپوشهای بلند فانوس مانند مدور ویا هشت ضلعی برای روشنائی قرار داده‌اند . پنجره ها وطاقهای کوچك وتزییناتی کـه مانند لانهٔ زنبور است همه درحد

پینه دوز دوره گرد

خود ممتاز وقابل ملاحظه است . سقف این تجارتخانه ها باخطوط هندسی ونقشه‌های مطلوبی باآجرهای مینائی زینت یافته ومنظرهٔ قابل تماشائی دارد .

بازارهای تهران‌هم مانند تمام بازارهای شرقی‌هریك بصنف مخصوصی تعلق دارد

یك بازار متعلق به بزازان است که در آن پارچه های پنبه‌ای روسی وانگلیسی بفروش میرسد . سکنه این پارچه‌هارا خریده بمصرف لباس واثاثهٔ خانه ها میرسانند .

سمساری

بازار سمسارها وسیعترین وپر جمعیت‌ترین بازارهای تهران است دراین بازار همه نوع لباسهای مستعمل وفرشهای کهنه وجعبه های گوناگون واثاث‌البیت ساخت اروپا یاایران که درحراج خریده‌اند بفروش میرسد.

خرازی فروشی

دکانهائی‌هم دیده میشود که در آنهااشیاء خرازی واسباب‌بازی اطفال بفروش میرسد . بیشتر آنها اشیاء وامانده ویا باصطلاح ایرانیان بنجل‌هائی است که ازاروپابایران‌واردشده‌وبابهای نازلی‌دراینجابفروش‌میرسد.

درجائی‌هم همه نوع اشیاء بلور وچینی مخصوصاً لاله وجار وچهلچراغ وقوری واستکان و نعلبکی وغیره بفروش میرسد . ایرانیان اغلب عاشق اشیائی هستند که درخشندگی داشته باشد . این اشیاء بلورکه ایرانیان بداشتن آنها افتخار دارند از کارخانه های بزرك کشور اتریش بروین آمده وبایران وارد میگردند.

پارچه‌های ابریشمی بافت یزد و کاشان

بندرت دکانهائی دیده میشود که در آنها منسوجات ابریشمی کار یزد و کاشان بفروش میرسد . این نوع منسوجات زیاد نیست زیرا که بافتن آنها بادست مشکل است . فروشندگان این پارچه ها برعکس سایرین درصدد جلب مشتری نیستند وقیمتی‌هم که میگویند قطعی وتخفیف گرفتن از آنها غیرممکن است .

در بازار دکان آنتیك فروشی مخصوصی وجود ندارد . غالب تجار و کسبه اشیاء آنتیکی دارند که بدون اشکال نمیتوان از آنها خرید . اینهامستقیماً چیزی‌نمیفروشند وصلاح خودرا چنین میدانند که بادست دلالان این اشیاء را بفروش برسانند . دلالان این اشیاء را به هتل‌هائیکه اروپائیان در آنها منزل‌دارند میبرند ولی معاملهٔ بادلال‌هم بسهولت انجام نمییابد .

بازار سراجان

بازاری که ازهمه بیشترجلب توجه میکند بازارسراجان است دراین بازار کار های دستی بومی زیادتر دیده میشود . نظر باینکه دراین کشور حمل ونقل مال‌التجاره ومسافرت بوسیلهٔ حیوانات صورت‌میگیرد سواران و ساربانان و چهارپا داران محض افتخار و خود نمائی حیوانات خودرا حتی‌الامکان آرایش میکنند ، زین اسبان باچوب وچرم ساخته‌میشود ودرزیر زین پارچه‌ای میاندازند که غالباً قالیچهٔ خوش نقشی است ومتأسفانه جلوی آنرا بریده‌اند . روپوش اسبان غالباً مخمل قرمز یا سبزاست که باابریشم و مفتولهای طلا بانقشهای جالب توجهی گلدوزی شده‌است ، اعیان وثروتمندان گاهی برای تزیین در روی این روپوشها مروارید دوخته ویا جواهراتی نصب کرده‌اند . زین ویراقهائی‌دیده میشود که بهای آنها به۲۰۰۰ تا۳۰۰۰ فرانك میرسد .

این نوع تجملات وتزیین‌ها برای شتران نیز بکارمیرود ونظر باینکه شترقوی هیکل وبلند قد است زینت کننده میدان عمل وسیعی دارد ونقشه‌های بسیار تماشائی وجالب توجه درروپوشهای آنها نمایش میدهد . ابلقهائی که ازپر مرغان خوش خط وخال درست کرده‌اند و افسارها وکله بند های آراسته برای آرایش کافی نیست . شتربانان افغانی دانه‌های فیروزه و گلوله های بلور آبی رنك و صدفهای خوش نماهم درگلدوزی روپوش شتران بکارمیبرند . درتشریفات جشنهای بزرك آئینه‌های کوچك متعددی که درقابهای فلزی قراردارندودرپرتو آفتاب درخشندگی خاصی پیدامیکنند درتمام طول گردن شتر میآویزند ، این نوع تزیینات ممکن‌است باسلیقه شهرنشینان توافقی نداشته باشد ولی باسلیقه وذوق شتربانان موافقت کامل دارد .

در بازار سراجان جعبه هائی برای جای دادن لوازم چای ولاله و غیره درست میکنند که آنهارا هزارپیشه میگویند ومسافرین اغلب آنهارا باخود میبرند . یکنوع کیسهٔ چرمی استوانه مانندی هم برای جای دادن قلیان میسازند که معمولا آنراچنتهٔ قلیان میگویند . خورجین‌هم یکی ازلوازم مسافرت است که در آن اغذیه ولباس و

غیره را جای میدهند. خورجین ها را باچرم یا قالیچه و یا پارچه های ضخیم پشمی و پنبه‌ای درست میکنند.

شترهای افغانی

دلاکان

صنف دیگر از کسبهٔ بازار دلاکان هستند که کارشان رونقی دارد ودرانظار محترم هستند. دکانهای آنان کاملا تمیز و دیوارهای آنها باگچ سفید شده‌است بردیوارها پارچه های سفید بمیخ آویخته‌اند که دلاك درموقع اصلاح سروصورت مشتری بگردن او می‌بندد مقدارزیادی تیغ ونشتر وکلبتین ومقراض ولوازم ختنه وشانه های چوبی که شکل مدوری دارد وبا نقشه های خوبی منبت کاری شده‌است درد کان جلب نظرمینماید.

ایرانیان سروپشت گردن را بالتمام میتراشند وفقط دودسته مو در طرفین سر

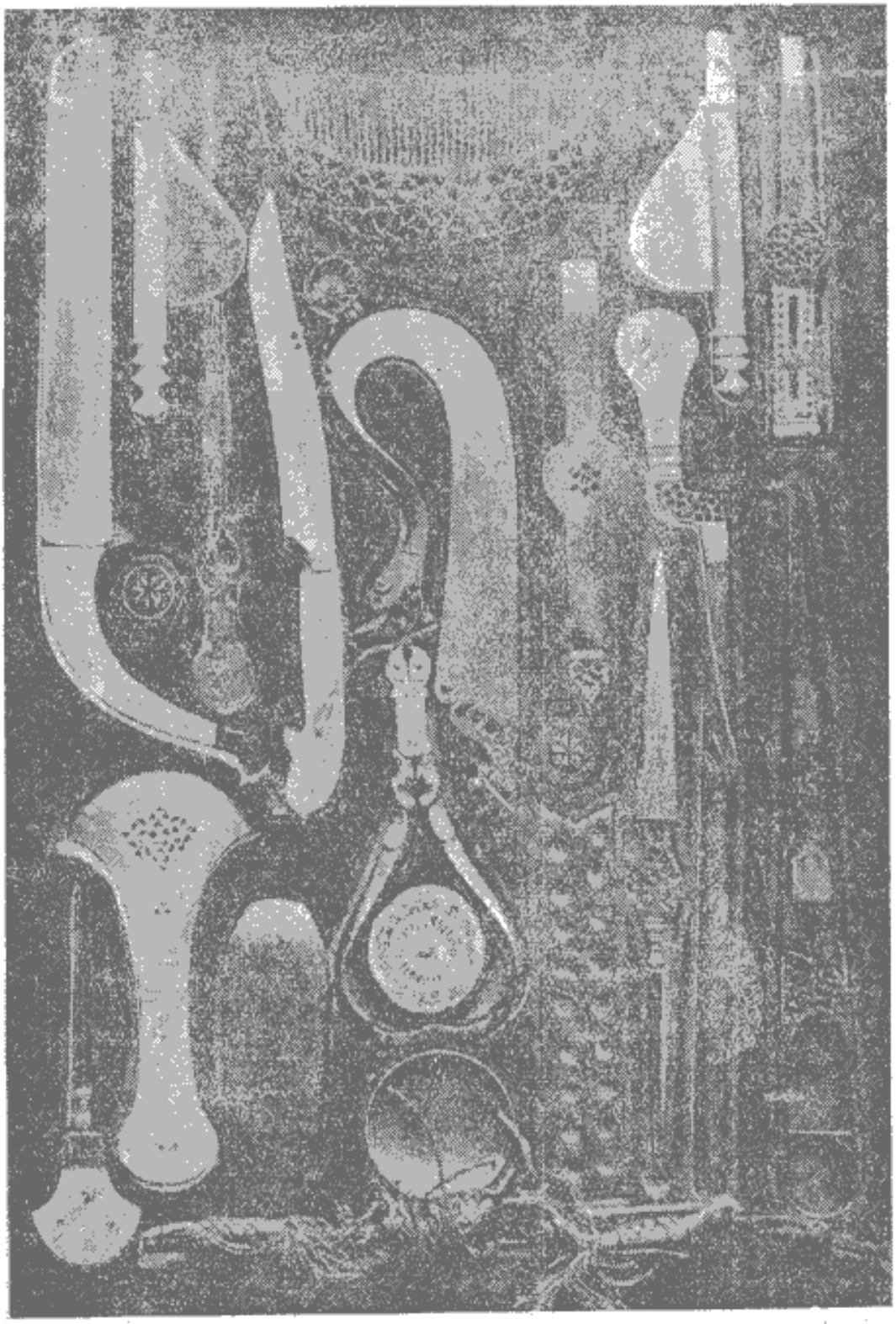

اسباب وآلات دلاکی

درپشت گوشها برای زینت باقی میگذارند وعقیده دارند که ستردن موی سر برای بهداشت لازم است . این نکته راهم نباید فراموش کرد که آنها هیچوقت کلاه را از سر برنمیدارند . دراین نوع آرایش یك خیال مذهبی‌هم دخالت‌دارد زیرا که‌بموجب خبرجبرئیل درروز قیامت میآید وموهای سراموات را میگیرد و آنهارا ازقبور بیرون میآورد تابه‌محل جاودانی ببرد .

تجار فرش‌فروش

خلاصه پس‌از تماشای این بازارها ببازار فرش فروشان وارد شدیم ، درحیاط کاروانسرا فرشهائی تاطبقهٔ دوم روی‌هم چیده شده بود . این فرشها همه تازه است وفرش کهنه در بازار تهران یافت نمیشود بلکه بیشتر دربازار های پاریس و لندن باید آنها را جستجو کرد ... بما گفتند که چند قطعه فرش عالی گرانبها در گالری فوقانی موجود است ومارابطرف گالری‌بردند، در حال عبور اشخاصی را دیدیم که سرپا نشسته ومشغول خوردن غذا بودند درجلو آنها قاپ بزرگی پراز انگور قرارداشت ودراطراف سفره هم نان زیادی دیده میشد،یك لیوان مسی بزرگی‌هم که در آن تکه یخی درآب شناور بود دست بدست میگشت.

برای اینکه احترامی بما نگذارند چنین وانمودکردند که مارا نمیشناسند . یکنفر ارمنی‌هم که در آنجا حجره‌ای داشت چند تکه کاشی شکسته‌بما نشان داد که درزیر گرد وخاك مانده بود معهذا بازهم درخشندگی داشت متأسفانه همه شکسته وناقص بود وما نتوانستیم درمیان آنهاچیزقابل ملاحظه‌ای انتخاب کنیم . دراین گالری چند قطعه فرش بسیارممتازی بما نشان دادند اما بهای آنها فوق‌العاده گران بود وما نتوانستیم آنهارا خریداری کنیم .

منزل ییلاقی سفارت فرانسه

امروز بعدازظهر برحسب تعیین وقت بملاقات سفیر فرانسه موسیو دولامارتینیر به‌زرگنده رفتیم . درشکه مدت یکساعت درخیابان مشجری راه می‌پیمود که جابجا قهوه خانه‌ای در آن دایر بود .

منزل سفیرما درباغ جنگل مانندی قرارداشت . قزاقان مستحفظ سفارت با لباسهای قرمز درمیان این باغ چادر زده بودند زنان واطفال آنهاهم درچادرهانشسته بودند وباکنجکاوی بما نگاه میکردند .

سفیر باگرمی ازما پذیرائی کرد ولی رفتارش رسمی بود وآن مهر وملاطفتی را که هم میهنان درخارج ازکشور خود نسبت بیکدیگر بروزمیدهند نسبت بمانشان نداد. پس‌ازپرسش ازاوضاع ماوراء خزر و مخصوصاً خراسان ووضع راه ها با اصرار زیادی بما توصیه کرد که درمسافرت باصفهان باید باکمال احتیاط رفتارنمائید وبایك لحن جدی گفت : « فکر کنیدکه اگر احیاناً بدبختی بشما روی دهد وسارقین بشما دستبرد بزنند تاچه اندازه زحمت ودردسر برای ما تولید خواهیدکرد . اگرراهزنان شمارا دستگیر کنند ما مجبورخواهیم شدکه بدواً شمارا از دولت ایران بخواهیم و پس‌ازآن بارها ولوازم مسافرت شمارا مطالبه کنیم واین کار برای مـا زحمتی خواهد داشت‌که شرح آن مفصل‌است‌ کاملا مقیدعلوم اسلامی

چون ازاو پرسیدیم که چگونه باید احتیاط کنیم بلند شد ودر حالیکه مـارا بطرف دفترخود میبرد گفت : « من دیگرمطلب لازمی ندارم‌که بشمابگویم همانطور که گفتم باید باکمال احتیاط بمسافرت خود ادامه دهید ... »

باری درمراجعت بتهران تفریحی داشتیم . چون اسبان بطـرف طویله میرفتند احتیاج بشلاق خوردن نداشتند وبقدری تند میرفتند که یکی ازآنهـا درراه بزمین خورد خوشبختانه حادثهٔ مهمی روی نداد . دیروز وقتیکه با درشکه درشهر گردش میکردیم درنزدیکی هتل یکی ازچرخها ازدرشکه جدا شد وما مجبورشدیم‌که بقیه راه را پیاده طی کنیم .

خان بجنورد

بهرحال ماسالم بمهمانخانه برگشتیم ورفتیم نزدمادام بارناوت درآنجا جمعی بودندکه باهم صحبت میکردند یکی ازآنهـا

داستانی راجع بخان بجنورد نقل کرد و گفت : «خان بجنورد معلمی بـرای تربیت اطفـال خود آورده بود، ازقرار معلوم این معلم یك کرهٔ جغرافیا از اروپـا وارد کرده بود تاتعلیمات جغرافیائی مختصری بشاگردان خودبدهد. بمحض اینکه کره رااز

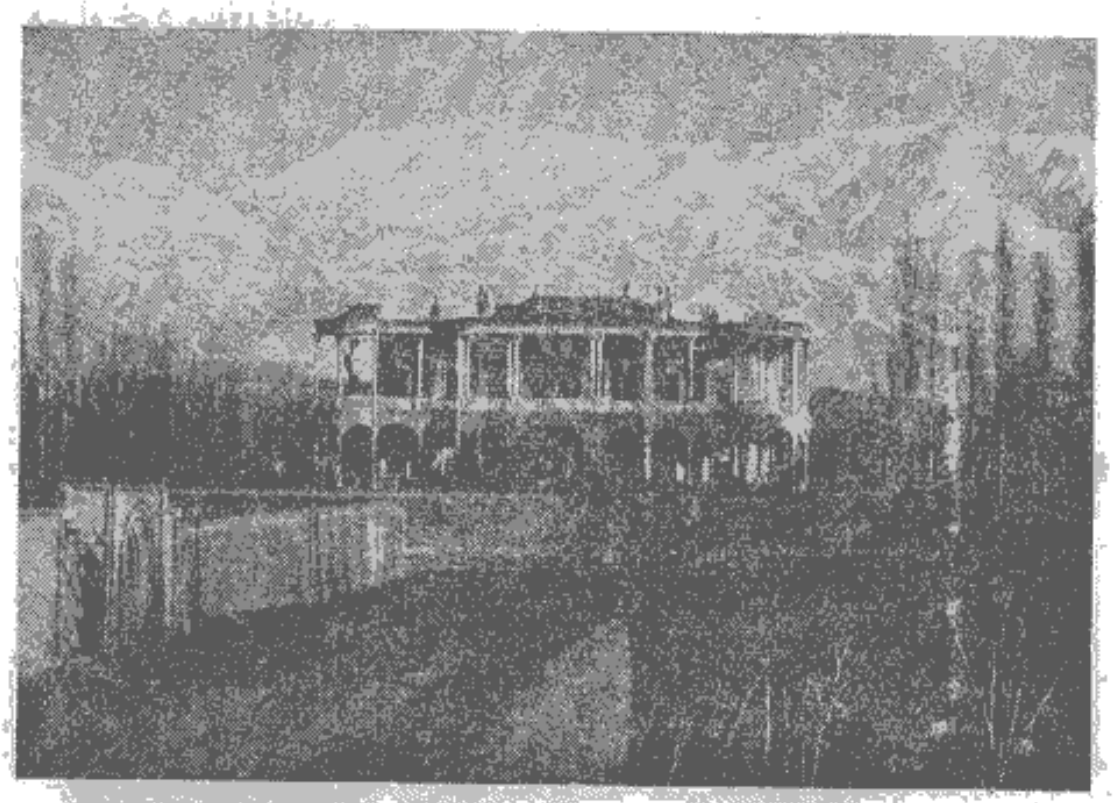

قصر سرخ حصار نزدیك تهران

صندوق درآوردند خان بمعلم فرمان داد که محوطهٔ حکمرانی اورا درروی این کره نشان دهد . معلم باشکال برخورد اما بدون اینکه پریشانی حواس بـاو دست دهد فوراًبحاکم چنین گفت: چگونه جناب اجل میخواهید که‌درروی چنین گلولهٔ کوچکی آنهمه ممالك پهناوری را که شما بر آنها حکمفرمائی میفرمائید بتوان نشان داد برای اینکار باید کره‌ای بسازند که راه‌آهن روسیه هم قادربرحمل آن نباشد . »

تهیهٔ مقدمات حرکت باصفهان

اول اکتبر ـ امروزهم ببازار رفتیم وچند قطعه فرش خریدیم تا بادست خالی باروپا مراجعت نکرده باشیم زیراممکن‌است هم‌میهنان ما چنین تصور کنند که مابایران نرفته ایم وخواهند گفت : اگراینها بایران رفته بودند ناچارچیزهائی ازصنایع آن کشور برای نمونه همراه خود میآوردند .

بهرحال ما فرصت را غنیمت شمرده وبازار سراجان رفتیم ولوازم مسافرت را بابهای زیادی خریداری نمودیم . ازسراج پرسیدیم که چرا چرم روسی بکار میبرید

خانم ایرانی در کنار کرسی مشغول آرایش است

جواب داد که دراینجا کسی نمیتواند چرم را خوب دباغی کند بنابراین ما پوست های دباغی شده را ازروسیه مخصوصاً ازشهرغازان وارد میکنیم .

خلاصه امروزما بتهیهٔ مقدمات‌مسافرتی که ممکن است فردا یاپس‌فردا صورت بگیرد پرداختیم‌ولی باید گفت انشاءالله، زیرادراین کشورروزقطعی مسافرت‌رانمیتوان

ازپیش معین کرد ازطرفی‌هم ادارهٔ پست بمااطلاع داد که قونسول‌روس خیال‌مسافرت موقت باصفهان را دارد واگر بخواهد حرکت کند حرکت شما غیرممکن‌خواهدشد زیراکه باید اسبان پست را دراختیاراو گذاشت.

ملاقات

طرف عصر دفتردار سفارت فرانسه بملاقات ماآمد، ما چنین انتظاری را ازسفیر خودمان نداشتیم که کسی را بسراغ ما بفرستد. ازطرفی‌هم باید اعتراف کنیم که نمایندگان ما ازملاقات هم میهنان خود میترسند که مبادا دچار زحمت شوند زیرا که بسا سیاحان هستند که از آنها مطالبهٔ مخارج مسافرت مینمایند ومیخواهند باحاصل دسترنج دیگران‌زندگانی کنند. بهمین علت است که نمایندگان اغلب در خانه خودرا بروی آنها بازنمیکنند تامبادامجبور شوند که درکیسهٔ خودرا برای مساعدت بآنها بازنمایند. بسی واگردان هستند که درموقع مسافرت شرط بندی میکنند که بدون داشتن یکشاهی مسافرتهای طولانی بکنند. بنابراین درممالك خارج سفرا ونمایندگان خودرا بزحمت میاندازند واز آنها خرج سفر میطلبند ویا بعنوان وام وجوهی ازآنها میگیرند. نظربهمین‌علت‌است که دراین ملاقاتها نمایندگان شکل جوجه تیغی بخود میگیرند تاملاقات‌کنندگان ازهرطرف باخارهای نوك تیز مواجه گردند ولی اگراطمینان حاصل کنند که مجبور بباز کردن‌درصندوق خود نیستند بانهایت مهروملاطفت ازهم‌میهنان پذیرائی‌مینمایند.

باری یکساعت بعدازغروب آفتاب برحسب وعده بهادرالدوله بملاقات ما آمد این جوان میل وافری دارد که‌باروپامسافرت کند، راجع بپاریس واوضاع آن‌استفسار میکردوماهم‌باوپاسخ میدادیم. اصرارزیادی داشت که ماپس‌ازسیاحت اصفهان باندازهٔ ۱۵۰ کیلومتر دورتر برویم وناحیهٔ بختیاری را سیاحت نمائیم. ایل بختیاری باستثنای معدودی که درمحل های ثابتی‌اقامت دارند متصل درحرکت است وازییلاق بقشلاق یا بالعکس نقل مکان مینماید وخانواده ها درچادر زندگانی میکنند. شماره چادر

های آنها به ٥ تا ٦ هزار میرسد . بمحض اینکه هوای ناحیهٔ مسکونی آنها سرد یا گرم وزحمت آورشد فوراً بناحیهٔ دیگری نقل‌مکان مینمایند . مثلا درموقعیکه هوای نواحی بختیاری سرد شود فوراً چادرهای خودرا اززمین‌برچیده وبااغنام واحشام‌خود بطرف نواحی سرحدی بین‌النهرین کوچ میکنند ودرحوالـی شوشتر ودزفول رحل اقامت میاندازند .

بهادرالدوله بما گفت که شمارهٔ افـراد طایفهٔ او به ٦٠٠ نفرمیرسد و ٦ برادر دیگرهم دارد که درمحل هستند ونام عمویش‌هم علی‌قلی‌است .

چون صحبت ازسیاست بمیان آمد بهادرالدوله گفت ایرانیان علاقهٔ تـامی به پارلمان خود دارند ومن اطمینان میدهم کـه اگر شاه باپارلمان همراه شود تمـام سردارهای ما که ۳٥ نفر هستند بدور او جمع میشوند وازاو حمایت میکنند و اگر برخلاف این ترتیب رفتار نماید همه بـراو خواهند شورید وهیچکس از او حمایت نخواهد کرد .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باری بهادرالدوله رفت وما باید بقضیهٔ کم اهمیتی که تازه در کارگزینی مـا روی داده رسیدگی‌نمائیم، توضیح آنکه نوکرما علی که تاکنون خیانتی ازاو ندیده بودیم امروزدستبردی بما زده وباندازهٔ یکتومان‌و نیم اختلاس کرده یعنی آنچه‌خریده بهای آنرا زیادتر بحساب ما آورده‌است وما یقین قطعی حاصل کردیم که اوبما زیانی رسانیده‌است . همسفران من چون ازخیانت او آگاه شده‌اند میخواهند بخدمت او خاتمه داده وبانخستین‌وسیله بمشهد تبعیدش نمایند ولی من عقیده دارم که باید برای اولین دفعه خطای اورا بخشید وباو فهماند که این کار بد است تا دیگرمرتکب‌چنین عمل‌ناپسندی نشود. ازطرفی‌هم باید اعتراف کرد که دراینجا غالب نوکران مرتکب چنین اعمالی میشوند واین کار منحصر به علی‌نوکرما نیست بلکه تمام آنهاحق‌النظاره را مشروع وحلال میدانند .

حمام

دوم اکتبر ـ ما هنوز برای حرکت تصمیمی نگرفته‌ایم، از پست پرسیدیم که در چه روز و چه ساعتی ما میتوانیم حرکت کنیم، در پاسخ شنیدیم که تا قونسول روس تصمیم قطعی خود را در حرکت باصفهان بما اطلاع ندهد ما نمیتوانیم وسایل حرکت شما را فراهم سازیم. البته چنین رفتاری پسندیده نیست، ملتی که مدعیست اخلاق و افکار تازه‌ای را پذیرفته باید از اینگونه رفتار ها دست بکشد.

نظر باینکه کاری نداشتیم میل کردیم که بحمام برویم ولی در تهران حمامی نیست که ما بتوانیم در آن وارد شویم. حمامهای عمومی فقط بمسلمانان اختصاص دارد و غیر مسلمان حق ورود بآنها را ندارد. خوشبختانه در مهمانخانه یکنوع قرع وانبیقی هست که میتوان در آن فرورفت اما باید نهایت احتیاط را بعمل آورد که بدن در آن جوشیده نشود زیرا که این ظرف شست وشو در [illegible] چند دقیقه بجوش میآید.

گردش در محلهٔ یهودیان

۳ اکتبر ـ بطوریکه از پستخانه بما اطلاع دادند موانع برطرف گردیده وما میتوانیم فردا در موقع طلوع آفتاب بطرف اصفهان حرکت کنیم وچون کاری نداشتیم بهتر آن دانستیم که بسیاحت محلهٔ یهودیان برویم شاید بتوانیم اشیاء آنتیکی خریداری کنیم. اتفاقاً دلالها ما را بخانهٔ ملای یهودیان بردند. مدت دوساعت مشغول تماشای اشیاء درهم ریخته‌ای شدیم وبعضی از آنهارا کنار گذاردیم که بعنوان یادگار مسافرت بایران همراه خود باروپا ببریم. درضمن تماشای این اشیاء مخلوط، من بچیز عجیبی برخوردم. درمیان اشیاء کهنهٔ مفرغی دستهٔ قلم تراشی را دیدم که ساخت فرانسه ومتعلق بقرن چهاردهم بود.

معامله کردن بایهودیان بسیار جالب توجه است. اشخاص متعددی در آنجا حضور داشتند. یکدسته طرفدار فروشنده ودستهٔ دیگر طرفدار خریدار بودند. این دودسته در گفتگو وچانه‌زدن حرارتی بروز میدادند، گاهی هم مشت گره کرده بیکدیگر

نشان میدادندبطوریکه مامیترسیدیم عاقبت وخیمی‌داشته‌باشد ولی‌بعد فهمیدیم که‌اینها جز بازار گرمی چیزدیگری نیست وزدوخوردی صورت نگرفت .

باوجود این صحنهٔ پرهیاهو باید اعتراف کنم که‌معاملهٔ بایهودیان بهتروسهلتراز معاملهٔ باارمنیان انجام‌میابد .

طرف عصر درموقع گردش درمیدان توپخانه بیکدسته سرباز برخوردیم که ازقرائن چنین استنباط میشد توپچی هستند . لباسهای مندرسی برتن وتفنگی بردوش داشتند، کلاههای آنها آفتاب گردان نداشت یك‌شیپورچی‌هم همراه آنها بود دسته‌های

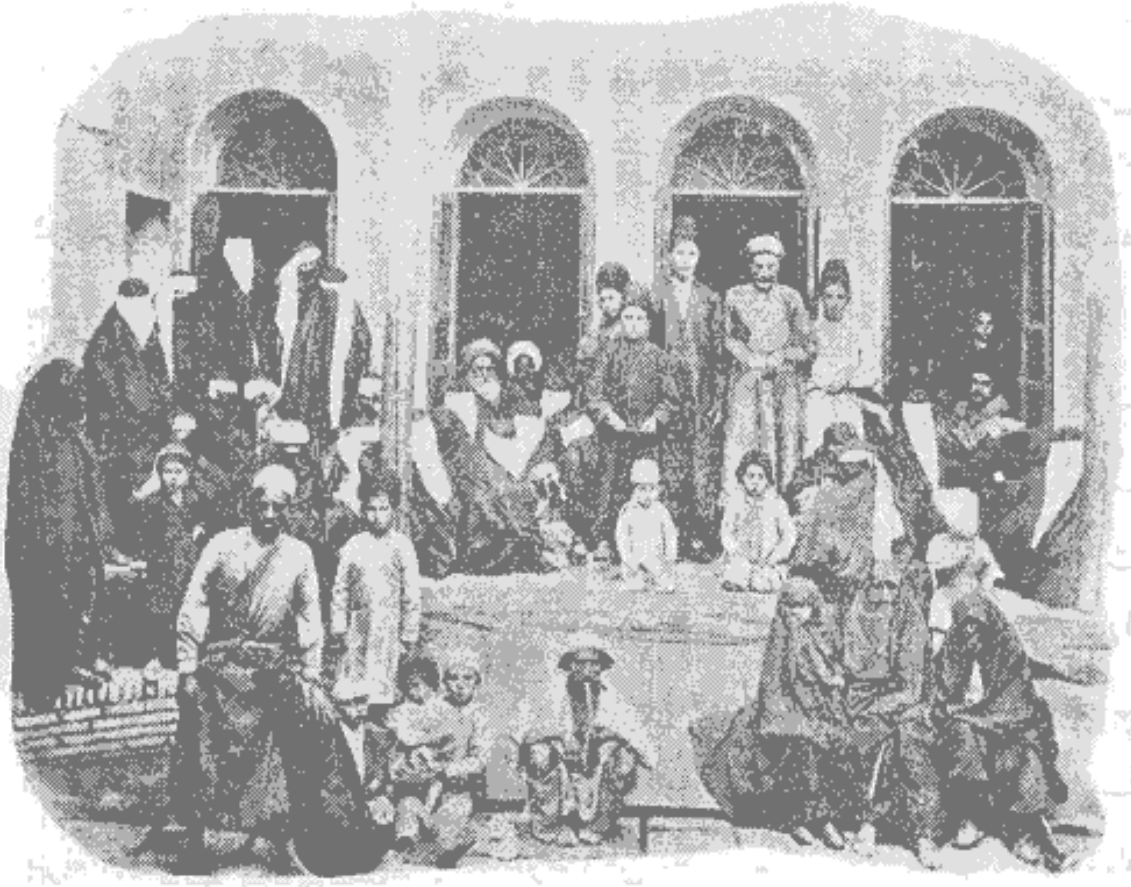

داخل منزل دکتر نورمحمود، طبیب یهودی

دیگری هم بتدریج بآنها ملحق شده و همه بطرف خیابان الماسیه که درانتهای آن سردر درخشان کاخ شاهی واقع است رفتند .

چون آفتاب درشرف زوال بود ما بمهمانخانه آمدیم وپس‌از صرف شام باسایر مسافرین بصحبت پرداختیم واز اوضاع ایران گفتگومیکردیم . دربیرون هتل‌پلیس‌ها باصدای بلند صحبت میکردند وهیاهوئی داشتند یکی ازحضار گفت این هیاهوبرای این است که دزدان صدای پلیس‌را بشنوند وازخیابان دورشوند .

لباس زنان‌ایرانی

مهماندار ما مادام بارنااوت که چندسالی‌است یك خیاطخانه‌هم برای خانمهای ایرانی درتهران دایر کرده است برای سر گرم نمودن ما راجع بلباس زنان ایرانی شرح مفصلی نقل کرد :

او گفت زنان درخانه شلوارتنگی بپا دارند ودرروی‌آن تنبان کوتاهی‌میپوشند که دامن آن تاسرزانو میآید وآنرا معمولا شلیته میگویند . بهترین آرایش آنها پوشیدن تنکه‌ایست شبیه‌به‌تنکهٔ رقاصه‌های اروپائی که چسبنده‌است ورنك تندی‌دارد ولی درموقع بیرون رفتن ازخانه شلوارسیاهی میپوشندکه شبیه است بپارچهٔ سرپوش کشیشان . این‌شلوارازبالا گشاد ودرساق پا تنك است وآنرا چاقچور مینامند . لباس عجیب خانگی آنها قدیمی‌نیست، ازوقتیکه ناصرالدین‌شاه درتاریخ ۱۸۷۳ ازسفراروپا مراجعت‌کرد این لباس را دراندرون خود معمول نمود . شاه ایران درمدت اقامت‌در اروپا به تآترها وسیرکها میرفت واز تماشای رقاصه ها باآن لباسهای مخصوص‌لذتی میبرد . بنابراین درموقع بازگشت امر کرد که تمام زنان حرمش بچنین‌لباسهائی‌ملبس گردند وبتدریج زنان اعیان و اشراف هم ازآنها تقلیدکردند و این لباس در ایران معمول شد .

همه روزه درحرمها برای لباس غوغائی برپا میشود ولی مرد صاحبخانه اقتدار غیرمحدودی نسبت بزنان دارد اعم ازاینکه زنان عقدی یا صیغه یا خدمتکارباشند او خودرا ذیحق میداندکه آنهارا بکشد یا ببخشد . سموم مهلکی که هیچ قانونی در سایر کشورها اجازه فروش آنهارا بدون اجازهٔ پزشك نمیدهد باسهولت در تمام خانواده ها یافت میشود وبرای مجازات یاانتقام بکارمیرود .

وقتیکه دراثرعمل خلافی یکنفر ایرانی صاحب مقامی محکوم بمجازات میگردد گاهی اتفاق میافتد که برای عبرت دیگران زنان ودختران اوراهم تسلیم مردان طبقهٔ پست اجتماع مینمایند تابسختی و بدبختی امرارحیات کنند.

زنان حرم بزرگان برای آرایش خود پول زیادی مصرف میکنند. پارچه‌های حریر گرانبهائی را ازفرانسه وسایر کشورهای اروپا واردمیکنند وپس ازدوختن بیشتراز ٤ یا ٥ دفعه نمیپوشند و بعد بخدمتکاران میبخشند.

کرسی

در اندرونها درفصل زمستان کرسی میگذارند و تمام اعضاء خانواده درزیر کرسی می‌نشینند. کرسی عبارت ازچهارچوب

خانوادهٔ ایرانی درزیر کرسی

مسقفی است که درکف اطاق قرارداده وروی آن لحاف وجاجیمی میاندازند ومنقل

پراز آتشی درزیر آن میگذارند. اشخاصی که احساس سرما نمایند درزیر کرسی خوابیده ولحاف را تاروی شانه های خود میکشند. کرسی‌هم معمولا باید زیاد گرم باشد یکی ازدکترها نقل میکرد که روزی بعیادت بیماری رفتم ومیزان‌الحراره را به زن بیماردادم که زیربغل بگذارد تا درجهٔ تبش معلوم شود پس‌از چند لحظه آنرا شکسته بمن پس‌داد، البته بواسطهٔ حرارت زیادکرسی شکسته بود.

خدمتکاران دراندرون اغلب باپای برهنه راه‌میروند، نیم‌تنهٔ تنگی میپوشند که به تن آنها فشار وارد میآورد وتنبان کوتاهی‌هم‌دارند که دامن آن تانیمهٔ ران میرسد وغالباً شلوار نمیپوشند. پاره‌ای ازخدمتکاران هم در اندرون ها خوشبخت میشوند زیرا که آقای خانه مختار است و میتواند درجهٔ اورا بالا برده بپایهٔ زن عقدی خود برساند.

راه آهن

تنها راه آهنی که در کشور ایران دیده میشود راه کوتاهی است که تهران را بشاه‌عبدالعظیم اتصال میدهد. طول این راه آهن از۶ کیلومتر تجاوز نمیکند، بنابرخبر شاه عبدالعظیم ازاعقاب امام حسن است که درنتیجهٔ آزاردیدن ازسنیان بایران آمده ودرناحیهٔ ری در مقبرهٔ سید حمزه پسر امام موسی پناهنده گردیده ودرسال ۸۰۱ بقتل رسیده ودر همانجا مدفون شده‌است وبعدها درروی قبر او بنای مجللی ساخته‌اند.

یك کمپانی بلژیکی درسال ۱۸۸۶ امتیاز رسمی ازدولت ایران برای ایجاد راه‌آهن وترامواى گرفت وبااشکالات زیادی ماشین ها و واگونهارا از اروپا بایران وارد کرد وپس‌از دوسال این وسایل نقلیه را بکار انداخت اما مسلمانان باین وسایل که بادست «سگان عیسوی» فراهم شده بود با نظر تنفر مینگریستند. پس‌از دایرشدن این‌وسایل کمپانی بااشکال‌مهمتری مواجه گردید توضیح آنکه‌روزی‌ترامواى زائرمقدسی راکه ازکربلا آمده بود زیر گرفت و اورا کشت. مرك این آدم باعث

شورش عمومی گردید وجوش وخروشی درمردم تولید شد که‌درنتیجه هرچه‌ترامواى درتهران بود شکسته ونابود کردند و کمپانی بدبخت بلژیکی ورشکست شد و

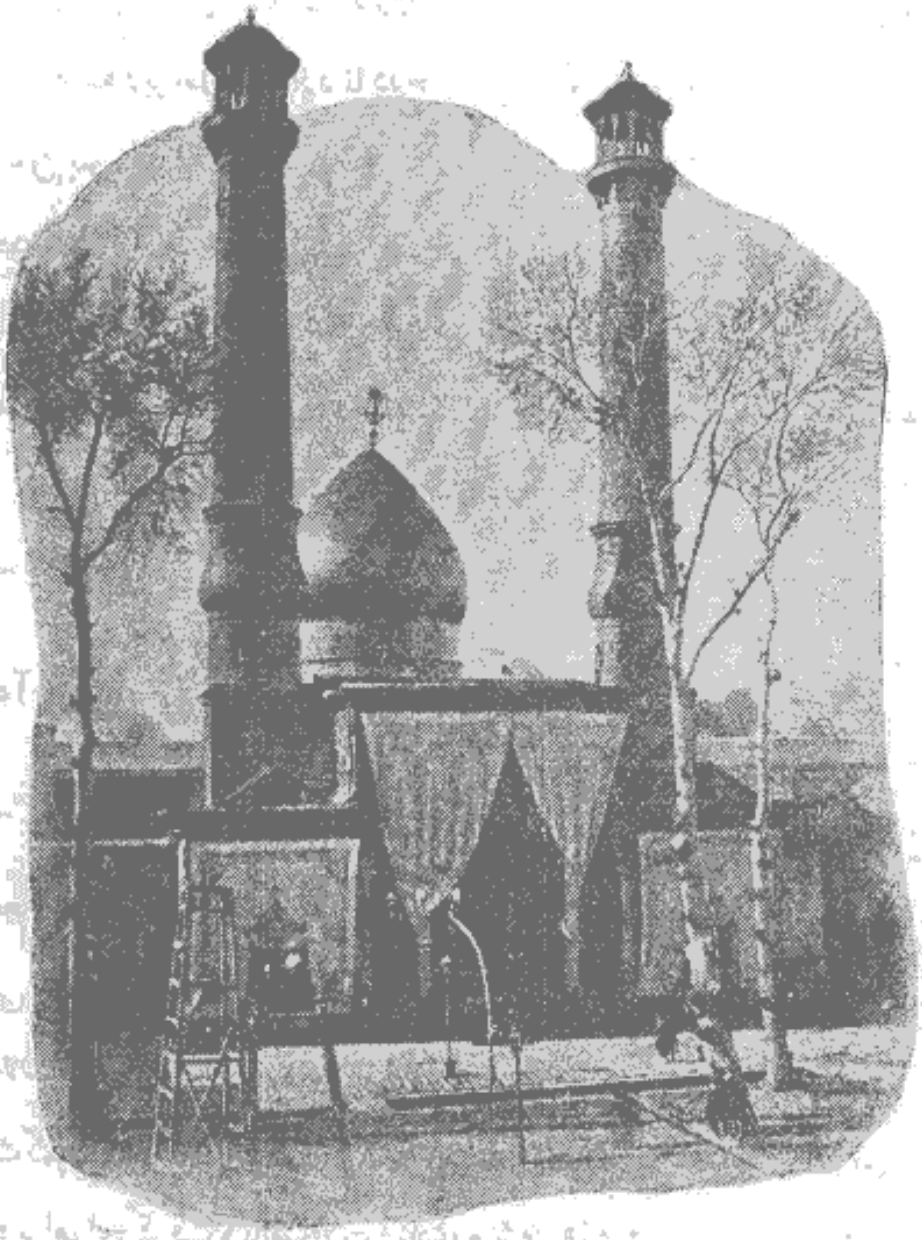

شاهزاده عبدالعظیم

نتوانست بکارخود ادامه دهد واجباراً آنچه داشت بابهای نازلی بیك کمپانی روسی فروخت ورفت . بعدها کمپانی روسی دوباره آنرا دایر کرد وعایدات سرشاری‌بدست آورد واکنون هم دایراست .

درتهران سه یا چهارخط تراموای کشیده شده که همه بمیدان توپخانه منتهی میگردد ومدتی است که تنفر عامه برطرف شده وهمه بااین وسایل تازه رفت و آمد

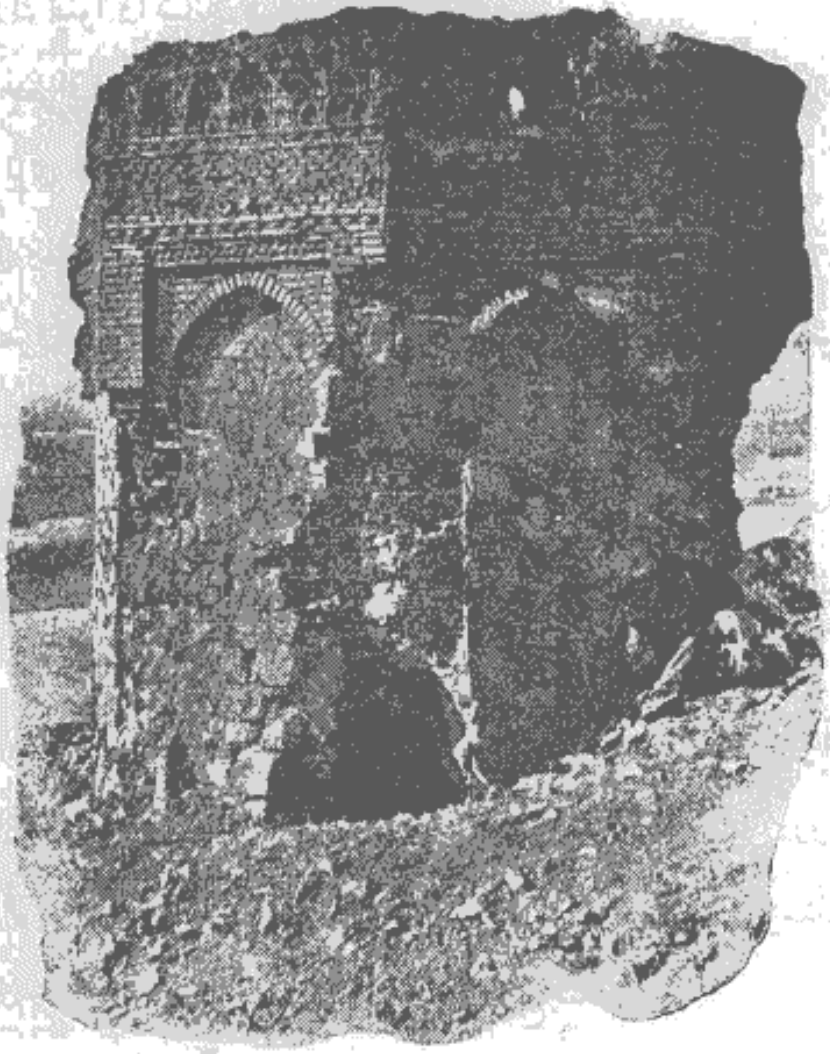

برج خراب درحوالی تهران

مینمایند، اطاق‌تراموای که مخصوص زنان‌است سرپوشیده ومحفوظ است .

شهرقدیمی راجس یا ری

قطار کوچك راه‌آهن در نزدیکی راجس قدیم مختصر توقفی میکند، این‌شهر که اکنون بکلی ناپدید شده یکی‌ازقدیم‌ترین ومشهورترین شهرهای ایران بوده‌است. بنای این شهر را به هوشنك که ازپادشاهان اولیه ایران بوده نسبت میدهند و بطوریکه نقل میکنند او

تقریباً ٤٠٠٠ سال قبل از میلاد مسیح براین سرزمین حکمرانی میکرده‌است . بنابر روایت توراة شهرراجس درقرون هفتم وهشتم قبل‌ازمیلاد بسیار آباد بوده ودرردیف شهرهای بزرك نینوا واکباتان قرارداشته است .

عالم جغرافیا دان مسلمان‌معروف باستخری که درقرن دهم‌میلادی‌درسلك‌حیات بوده راجع بری چنین مینویسد :

« ری وسیعترین شهرایران ودرشاهراهی که ازخاور بباختر میرود واقع شده است . درقلمرو اسلام باستثنای نیشابور شهری آبادتر وبزرگتر و پرجمعیت تر از ری یافت نمیشود .

شهر نیشابور وسعت زیادی دارد . دارای خانه های متعدد و قصر ممتازیست ولی شهرری بسی برآن برتری دارد طول این شهر هم مانند نیشابور بیك فرسخ ونیم میرسد. خانه‌ها عموماًازخشت وگل بنا شده معهذا گچ و آجر زیادی درآن بکار رفته است . این شهردارای چند دروازهٔ بزرك است. یکی ازآنهامعروف است بدروازه طاق که درطرف راه جبال وعراق واقع است . دیگری دروازهٔ بلیسان است که ازآن بطرف قزوین میروند . دروازهٔ کوهکین بطرف طبرستان ودروازهٔ حشام بطرف خراسان ودروازهٔ سین درطرف قم واقع شده است .

مهمترین بازارهای آن عبارت است ازبازارروذة وبلیسان ودهك نو ونصرآباد وساربانان وباب‌الجبل وباب‌حشام وباب سین ولی مهمترین آنها روذة است که کارهای عمده تجارتی درآن صورت میگیرد وکاروانسراهای وسیعی‌هم دارد. درواقع این بازار کوچهٔ عریضی است که دارای خانه‌ها وکاروانسراهای متعددی‌میباشد . ارك‌حکومتی دریکی ازمحلات شهرواقع ومسجدی هم دراین ارك ساخته شده‌است . قسمت عمدهٔ این شهر درشرف خرابی میباشد قصرحکومتی‌هم‌درروی خاکریزی‌واقع است. آب مشروب آن آب چاه است ولی قنوات زیادی هم بآن وارد میشود . یکی از دوقنات

که آب آنها قابل شرب میباشد موسوم است بسورقین که بطرف محله‌رودهٔ جاریست قنات دیگرموسوم است بقنات کیلانی که بطرف محلهٔ ساربانان جریان دارد . قنوات زیادی هم هست که شهررا مشروب نموده ومازاد آب را مالکین بمزارع خودتقسیم مینمایند. مسکوکات رایج دراین شهر درهم ودیناراست . سکنهٔ این شهرشبیه بسکنهٔ عـراق هستند واخلاق و رفتار پاك وپسندیده‌ای دارند وبکسب و تجـارت وصنعت مشغول هستند .

برج ری

درمیان شاهکارهای معماری کـه هنوزهم درمحوطه این شهر قدیمی باقی مانده یك برج قشنك آجری هم دیده میشود که بومیان آنرا « برج قدیم » مینامند اما هزارسال بیشتر ازعمر آن نمیگذرد . پاره‌ای‌از

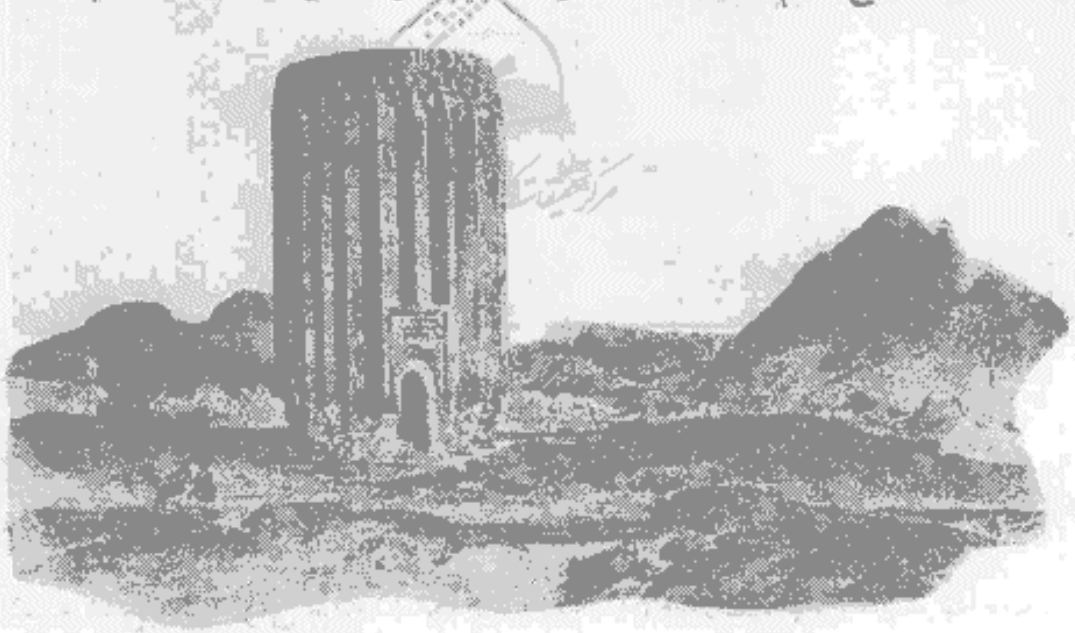

برج خراب معروف به برج طغرل ـ نقاشی ژول لورنس سال ۱۸۴۸

مورخین این برج را مقبرهٔ خلیل سلطان نوهٔ تیمورلنك وزن اوشادالملك میدانندکه درقرن پانزدهم درگذشته‌اند وبعضی ازآنها این بنارا مقبرهٔ طغرل‌بیك میدانند که درسال ۱۶۶۳ زندگانی را بدرود گفته است .

این برج مانند استوانه عظیم‌الجثه‌ایست‌که تقریباً ۲۰متر ارتفاع دارد وقطر آن

به ۱۵متر میرسد، آجرهارا طوری دراین بنا بکار برده‌اند که ازخارج بشکل ستونهای برجسته نمایش دارد ودربالای آنها طاقهای کوچکی که آنهارا طاقهای ربعی میگویند قرار گرفته است . قسمت بالای این برج چندی قبل خراب شد ومجدداً آنرا بشکل

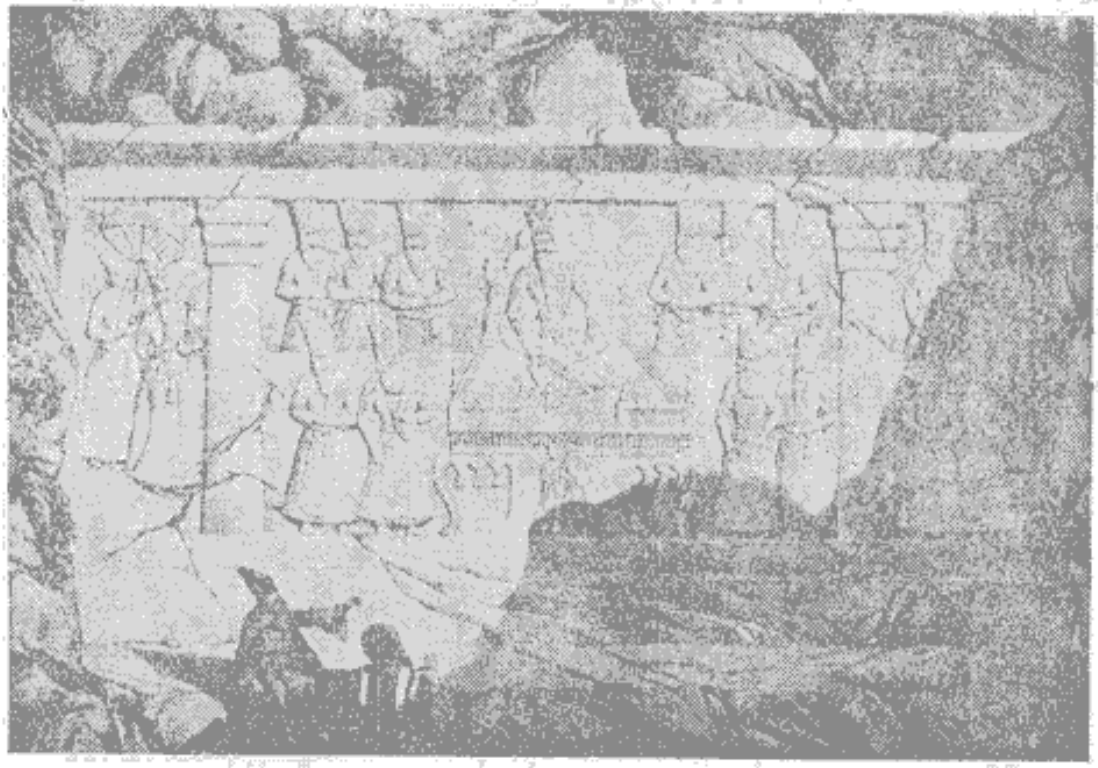

صخرهٔ حجاری شدهٔ چشمه علی

اولیه ساخته وتعمیر کرده‌اند . بعضی ازمورخین‌هم نوشته‌اند که این برج دربالادارای کتیبه هائی بخط کوفی بوده که معمار بواسطهٔ عدم مهارت آنهارامحو کرده‌است .

مدخل این برج در گاه بلندمستطیلی‌است که منتهی‌بطاق بیضی‌شکلی‌میگردد درسمت جنوب وجنوب غربی‌دشت ری یك سلسله تپه‌های بلند دیده میشود که‌فاصلهٔ آنها از یکدیگر بیك فرسخ میرسد و بطوریکه میگویند درروی آنها برجهای مخابره‌ای بوده که دیده‌بانان باعلاماتی خبر از رفت وآمد های مهم و زوار کربلا میداده اند .

چشمه علی درموقع سیاحت خرابه های ری بتماشای چشمه علی هم رفتیم این چشمه درموضع طرب‌انگیز وباصفائی درجوشش است و آب زیادی ازدهانهٔ آن بیرون میآید. چنار کهنسالی‌هم بر آن سایه انداخته‌است! در پهلوی این چشمه کوهی است که فتحعلی‌شاه بدنه آنرا تراشیده وصورت خودرا در حالیکه روی تخت جلوس کرده وپسرانش در طرفین او ایستاده‌اند در آن حجاری کرده است.

نقش فتحعلی‌شاه که بجای نقش سوار ساسانی بردامنهٔ صخره حجاری شده است

درسمت چپ این صحنه باز صورت فتحعلی‌شاه حجاری شده که قوشی هم بر روی دست دارد وغلامی سایه‌بان مدوری در بالای سر او نگاهداشته‌است. یکی از کارهای ناپسند او این‌است که درچند قدمی چشمه درقسمت فوقانی صخرهٔ حجاری برجسته‌ای‌را که یکی ازسلاطین ساسانی‌را درجنگ‌باشیر نمایش‌میداده بکلی‌محو کرده وصورت خودرا بجای آن نمایش داده است.

سر ویلیام اوسلی (Sir William ouseley) قبل‌از انهدام این شاهکار ساسانی عکسی از آن برداشته ودر کتاب خود برای ما بیادگار باقی گذارده است که ما آنرا عیناً دراینجا نقل میکنیم .

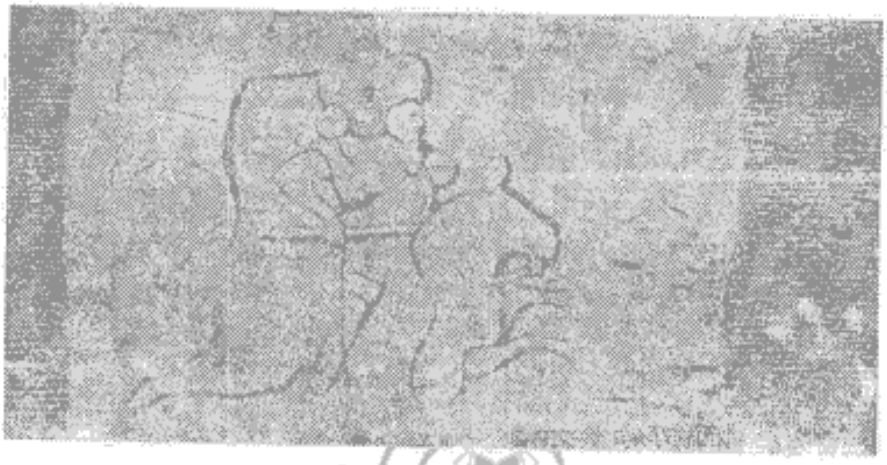

نقش سوار ساسانی که فتحعلی‌شاه آنرا محو کرده است (نقاشی سرویلیام اوسلی)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

پایان جلد سوم

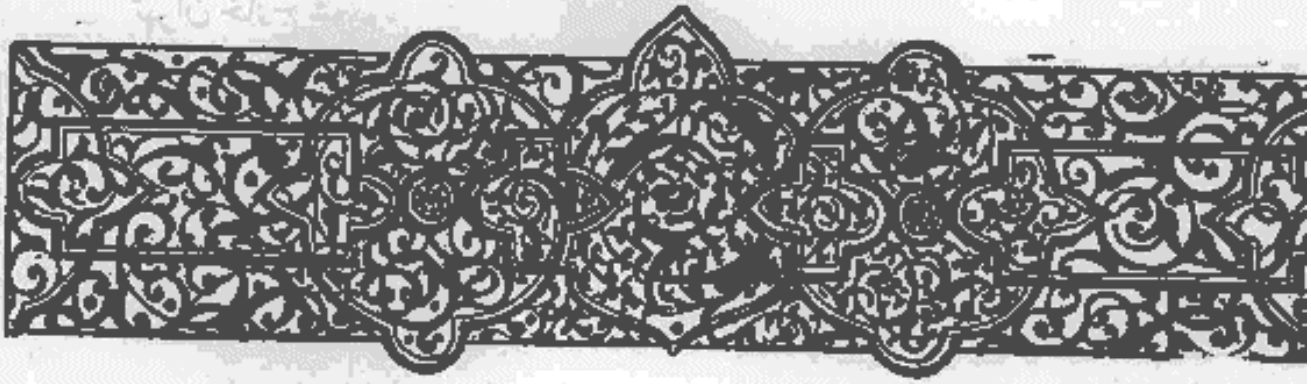

جلد چهارم

فصل نهم ـ از تهران بقم

کهریزك ـ داستان یك طبیب اروپائی و یك تاجر اصفهانی ـ قلعهٔ محمدعلیخان ـ درهٔ ملك‌الموت ـ علی آباد ـ دریاچهٔ قم ـ کوشك نصرت ـ ورود بشهر قم ـ بازار قم ـ یادگار زیارت ـ قبرستانهای قم ـ تاریخ شهر قم ـ تاریخ بنای مقبره ـ فتحعلیشاه و تعمیر مقبره ـ تجارت قم ـ ضمائم مقبره ـ عزیمت از قم.

٤ اکتبر ـ بنابر قرارداد باچاپارخانه ما بایستی امروز قبل از طلوع آفتاب از تهران بطرف قم حرکت کرده باشیم ولی نظر به بیقیدی و ندانستن قدروقت که عادت خاوریان است تقریباً در ساعت ده و نیم وسایل نقلیه برای حرکت حاضر شد.

اروپائیانی که همیشه باراه آهن مسافرت میکنند و در ساعت معینی بقطار راه آهن وارد میشوند نمیتوانند مانند ما تأخیر حرکت را تحمل نمایند ولی ما مدتی است که باین اوضاع عادت کرده‌ایم. کسانیکه بخواهند تحصیل تحمل و شکیبائی نمایند بهتر است که درخاور زمین مسافرت نمایند زیرا که در آنجا وسیلهٔ تمرین بدست آوردن شکیبائی بنحو کمال موجود است.

بهرحال مدتی طول کشید تا توانستیم از بازار پر ازدحام عبور نمائیم وازشهر تهران خارج شویم .

چند سالیست که یك کمپانی انگلیسی راه بین تهران وقم را شوسه کرده و درفاصله های معین کاروانسراهائی برای چاپارخانه ها ومنزل مسافرین ساخته است ولی ازوقتیکه این راه بتصرف دولت ایران درآمده درغالب جاها خراب ومحتاج به تعمیر شده است .

زمینهای اطراف تهران حاصل خیز است وزارعین سبزی وخیار و بادنجان و خربوزه وهندوانه وغیره را بمقدار کافی برای سکنه تهران بعمل میآورند .

کهریزك

نخستین ایستگاهی که بایداسبان عوض‌شوند دهکده کهریزك است . یك کمپانی بلژیکی دره یا ٦ سال قبل دراین دهکده کارخانه مهم قند سازی دایر نمود ولی درموقع عمل بموانعی برخورد ونتوانست از زحمات خود نتیجه‌ای بگیرد زیرا که ملاها مردم را بشورش تحریك کردند و اعلان کردندکه چون محصول این کارخانه بادست عیسویان بعمل آمده پاك نیست و مسلمانان باید ازمصرف آن پرهیز نمایند .

مدیر کارخانه مدتی درمقابل این شورش مقاومت کرد اما چون دولت روسیه برای رقابت بااین کمپانی مقدار زیادی قند با بهای نازل بایران وارد نمود کمپانی ورشکست شد وماشینها و آلات وابزار کارخانه را بقیمت آهن‌پاره فروخت ودست از کارکشید ، اکنون محل این کارخانه منزلگاه مسافرین شده‌است .

داستان یك طبیب اروپائی ویك تاجر اصفهانی

باری ما در کهریزك برای صرف غذا مختصر توقفی کردیم یکی از همراهان داستان زیر را که نشانهٔ سخاوت و علو همت اصفهانیان است برای ما نقل کرد و گفت :

« یکی از دکترهای اروپائی باصفهان وارد شد و بمحض ورود تاجر بسیار ثروتمندی برای معالجه باو مراجعه نمود دکتر هم چون شنیده بود که این بیمار

متمول است والبته حق الزحمهٔ خوبی باوخواهدداد درنهایت ملاطفت ومهربانی بمعالجه او پرداخت و روزی دو دفعه طرف صبح وعصر بعیادت او رفت وعلاوه بر دستورهای

اسکورت سواران بختیاری

بهداشتی دواهای لازم راهم باپول خود تهیه کرد وبرای اوبرد. متأسفانه چون بعادات مردم این کشور آشنا نبود مانند اطبای دیگر که تاحق القدم نگیرند ازخانه بیرون نمیآیند و بعیادت مریض نمیروند رفتار نکرد وبجای سود سرشاری که امیدواری حصول آنرا داشت بزیان برخورد، تاجر بیمار پیوسته ازطبیب خوداظهارامتنان مینمود و باو وعده میداد که پس از بهبودی زحمات اورا جبران خواهد کرد وپس از آنکه دکتر اجازه حرکت باوداد همه روزه بحجره خود میرفت وبدوستان و آشنایان واعضاء خانواده خود میگفت که این طبیب زحمت کشیده و درمعالجه من اعجاز نموده است ومن موظف هستم بهروسیله‌ای که باشد اورا ازخود خوشنود سازم پس از مدت طولانی

که‌وفای بعهد را بامروز وفردا میگذرانید عاقبت روزی‌تصمیم گرفت نزدطبیب برود و زحمات اورا جبران نماید . بنابراین برقاطری سوارشد و با نوکران خود باشکوه وجلالی بمنزل‌طبیب‌رفت وبرای نشاندادن علوهمت وسخاوت ابتدا بمستخدم طبیب که در را بروی اوباز کرد سه‌دانه‌تخم مرغ انعام داد وچون‌بمحکمهٔ طبیب‌واردشد پس‌از تشکر وعذرخواهی زیاد دو دانه نارنج از جیب خود درآورد وباو تقدیم نمود. البته هم‌میهنان مابسیار خوش اخلاق ومهربان هستند ولی‌متأسفانه نمیتوانند تحمل اهانت وحقارت را بنمایند، دکتر ازدیدن نارنجها روی درهم کشید وهردو را ازدست تاجر گرفت وازپنجره بکوچه پرت کردودرحالیکه اشاره‌بطرف درنمود بتاجر گفت بهتر آن است قبل ازآنکه من شمارابعنف ازخانه خود بیرون کنم زودتر تشریف‌ببرید و بیش ازاین مزاحم من‌نشوید، تاجر رفت ومعلوم نشد که آیا بعد ها ازاین عمل خود پشیمان گردید یانه ؟ »

باری پس از صرف غذا از کهریزك حرکت کردیم . علاوه برسه نفر بختیاری که اسکورت مابودند یکنفر بختیاری مریض هم دو گاری لوازم سفرماجای‌داشت . این مرد برای مـأموریتی بمازندران رفته ودرآنجا مبتلا بمرض مالاریا شده بود و اکنون باهم ولایتی‌های خودبه‌بختیاری میرفت تادرهوای آزاد وبی آلایش کوهستانهای آن نواحی رفع نقاهت نماید .

طرف عصر بچاپارخانهٔ حسن آباد رسیدیم میرزای چاپارخـانه درگوشه‌ای روی فرشی نشسته بود ، مستحفظین بختیاری ماهم که از ادبیات بی‌بهره نبودند نزد اورفتند ودوستانه بصحبت کردن و آشامیدن چای‌مشغول شدند.

حسن آباد محل باصفائی است، ازهرطرف مناظر زیبا و باشکوهی رامی‌بینیم، درختان خـرم و نشاط آورند و کوه بـادامنهٔ بنفش و قلهٔ سیاه رنك خود جلوهٔ خاصی دارد، لکه های ابردر آسمان، دریاچه ها و شبه‌جزایری را نمایش میدهند . خلاصه پس‌ازمختصر توقفی حرکت کردیم ودر دشت‌بیکرانی افتادیم . درراه‌بکاروان

بزرگی برخوردیم که در گرد وخاك منظرهٔ سحر آمیزی پیدا کرده بود . ذرات گرد وغبار ازتابش آفتاب مغربی مانند ریزه‌های گوهرهای گرانبها درخشندگی خاصی داشت. درطرف چپ منظره عجیبی دیده میشد آسمان در آب منعکس شده ومثل این بود که جویباری از یاقوت مذاب در جریان باشد . قدری بعد به نهر آبی رسیدیم که الاغان زیادی مشغول آشامیدن آب بودند وصاحب آنها چپقی در دست داشت ودرحال بلعیدن دود دعائی هم میخواند .

طولی نکشید که منظرهٔ آسمان مانند صحنه نمایش تغییر کرد ، ستاره های درخشانی بی درپی درسقف نیلگون آن پدیدار گردید مخصوصاً کهکشان جلوهٔ مخصوصی داشت ومثل این بود که ازمیلیاردها چراغ کوچك ترکیب یافته باشد .

قلعه محمد علیخان

خلاصه ما از تماشای مناظر گوناگون آسمان لذتی میبردیم اسبان هم آهسته حرکت میکردند وتقریباً نیمه شب بود که بقلعهٔ محمدعلیخان رسیدیم. متأسفانه چون دیر رسیده بودیم در آنجا چیزی برای خوردن نیافتیم ناچار از کاری لوازم سفر مختصر خوراکی بیرون آورده وسد جوع نمودیم .

ه اکتبر ـ امروز قبل از طلوع آفتاب براه افتادیم ودربیابان خشکی براه پیمائی ادامه دادیم، دراین بیابان چیزی که جلب نظر نماید دیده نمیشد فقط قله پر برف دماوند از پشت سر ما خودنمائی میکرد وشیئم مختصری هم سطح زمین را پوشانیده‌بود. اسبانی که دراین راه کار میکنند همه ضعیف ولاغرند ومانند اسبان‌راه خراسان قوی‌وخوش هیکل نیستندوچون‌مختصر توقفی بکنند ازشدت گرسنگی‌هر نوع خاری را درپیش پای خود به‌بینند باشتاب میخورند ، پس از مدتی راه پیمائی بکوهستانی رسیدیم که از سنگهای بلند آهکی تشکیل یافته بود وجا بجا درمیان رنك سفید آنها رگهائی از سنك سیاه دیده‌میشد.

درهٔ ملك‌الموت

اکنون از دره‌ای عبور میکنیم که عاری از هر گونه گیاه و بدرهٔ « ملك‌الموت » موسوم است . بعقیدهٔ عوام‌الناس این دره مسکن شیاطین متعدد وغولهای موحش وخطرناك‌است، عامه چنین تصورمیکنند که «میرغضب‌خدا» یعنی‌ملك‌الموت یا عزرائیل درروی زمین محل‌های استراحت‌عدیده‌ای‌داردویکی‌از آن محل‌ها همین دره ایست که ما اکنون از آن عبور میکنیم ، این میرغضب خدا در اینجا تنها نیست بلکه غولهای موحشی‌هم دراین‌جا بااو همراه هستند وبااو زندگانی مینمایند ، این غولان موجودات بسیارمهیب وخطرناکی‌میباشند و چون در اینجا عابری را دستگیر کنند فوراً جان اورامیگیرند ودر روی جسد او با شادی و سرور میرقصند اگرچه اینها بدترکیب هستند وهیکل موحشی‌دارند ولی‌میتوانند درموقع لزوم تغییر شکل دهند وبصورت حیوانات اهلی‌درآیند، گاهی‌هم درانظار مسافرین بشکل دوست مهربانی جلوه میکنند تابتوانندآنهارا فریب دهند وازجاده دورنمایند اینها معمولا فریادها ونعره‌های وحشت آوری میکشند ولی گاهی‌هم آوازوسرودهای خوش‌آهنك میخوانند و عابرین بی احتیاط را بااین ظواهرخوش‌نما اغفال میکنند وپس‌ازآنکه آنهارا کاملا مست ومدهوش‌نمودند فوراً بگرفتن جان‌آنها میپردازند

شکل زحل برطبق افسانه های ایرانی

اما ازموقع تولد پیغمبرا کرم ازتوانائی آنها کاسته شده است یعنی اگر عابرصلواتی بفرستد فوراً فرار اختیار میکنند ونمی‌توانند باو آزار برسانند.

علی آباد

باری پس ازعبورازاین تنگه مخوف بعلی آباد رسیدیم که دارای کاروانسرای بزرك قشنگی است. کاروانهای متعددی که از سمت جنوب بطرف تهران میآیند بارغبت دراینجا مدتی توقف میکنند. در طول ساختمان آن یك ایوان طولانیست که درهای حجرات بطرف آن باز میشود. در وسط حیاط آنهم شترهائی زانو زده و مشغول نشخوار کردن هستند.

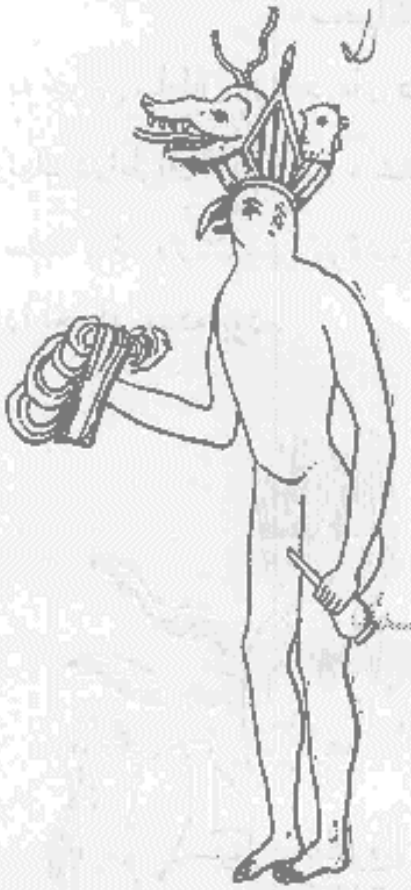

مشتری برطبق افسانه‌های ایرانی

این کاروانسرا دارای برجهائی است که تمام یك طبقه هستند وپنجره هائی هم دارند. درمقابل ما باغچه قشنك وبا صفائی است که دارای درختان خرزهره است وعکس آنها در آب حوض مربعی افتاده‌است.

ما خواستیم دراین باغچهٔ بهشت آسا استراحتی بکنیم اما همینکه بطرف آن رفتیم چند نفر دویده با خشونت مانع ورود ما بآنجا شدند و گفتند که این باغچه محل استراحت زنان است وهیچ مردی حق ورود بآنرا ندارد تاچه رسد بشما که فرنگی هستید. ما بی‌اندازه ازاین جلوگیری خوشوقت شدیم زیرا که اگر بآنجا وارد میشدیم خدا عالم است که بچه نوع بلاها گرفتار میگردیدیم. خلاصه علی آباد جای باصفائی است، جویباری از کوه سرازیرمیشود ودرحوض وارد میگردد وبعد از مجرای زیرزمینی بقهوه خانه‌ای میرود که تمام رانندگان درآنجا جمع شده‌اند ودر

حال تعریف کردن هنرها وقابلیت خود مشغول بلع چای هستند .

ازعلی آباد بآنطرف راه ازکوهستان عبورمیکند ودر طول چند فرسخ پیوسته دردامنهٔ کوه بالا وپائین میرود .

دریاچهٔ قم

پس‌از خروج ازپیچ وخمی منظره بکلی تغییر کرد وتابلوی سحرانگیزی درمقابل‌ما پدیدار گردید، دریاچه وسیع موسوم به حوض سلطان درته دره‌ای درمیان هوای مه آلود خودنمائی میکرد ، کمربندی از نمك دراطراف آن دیده میشد که مانند برف ازتابش آفتاب میدرخشید ، رنك سفید نمك بارنك سبز تیرهٔ نباتات باتلاقی مخلوط شده ومانند قاب قشنگی این تابلو را احاطه نموده بود .

خورشید برطبق افسانه های ایرانی

عطارد برطبق افسانه‌های ایرانی

این دریاچه شباهت زیادی بدریاچهٔ فلسطین دارد که آنرا بحر المیت میگویند. شنیدم وقتی چند نفر تهرانی قایقی را با زحمت زیاد بآنجا آوردند تا در آن نشسته ودراین دریاچه بشکار پردازند اتفاقاً هوا طوفانی شد وباد قایق کوچك

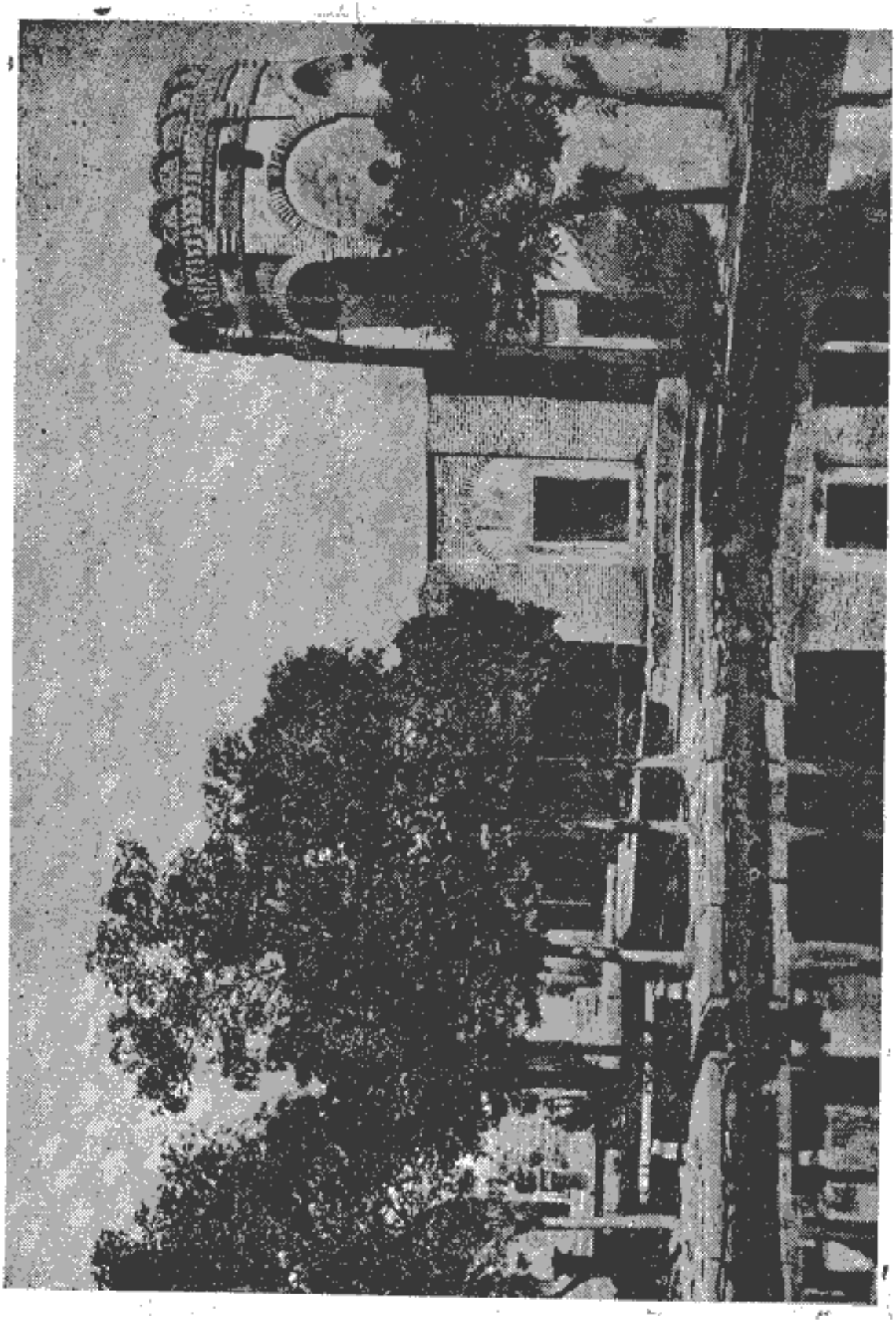

وسبك را بلند کرد وبساحل انداخت وشکارچیان هم جزغوطه‌ور شدن در آب شور

نتیجه‌ای ازعمل خود نگرفتند.

کوشك نصرت

خلاصه کمی بعد بچاپارخانهٔ موسوم بکوشك نصرت رسیدیم این چاپارخانه کاروانسرای بزرگی‌است.درختان کهنسالی‌دارد که میتوان در سایهٔ آنها استراحت نمود. جویبار کوچکی ازکوه سرازیر میشود ودر حوضی که دروسط حیاط است میریزد واز آنجابطرف انارستانی‌میرود وپس‌ازمشروب کردن انارستان مازاد آن بدریاچه میریزد.

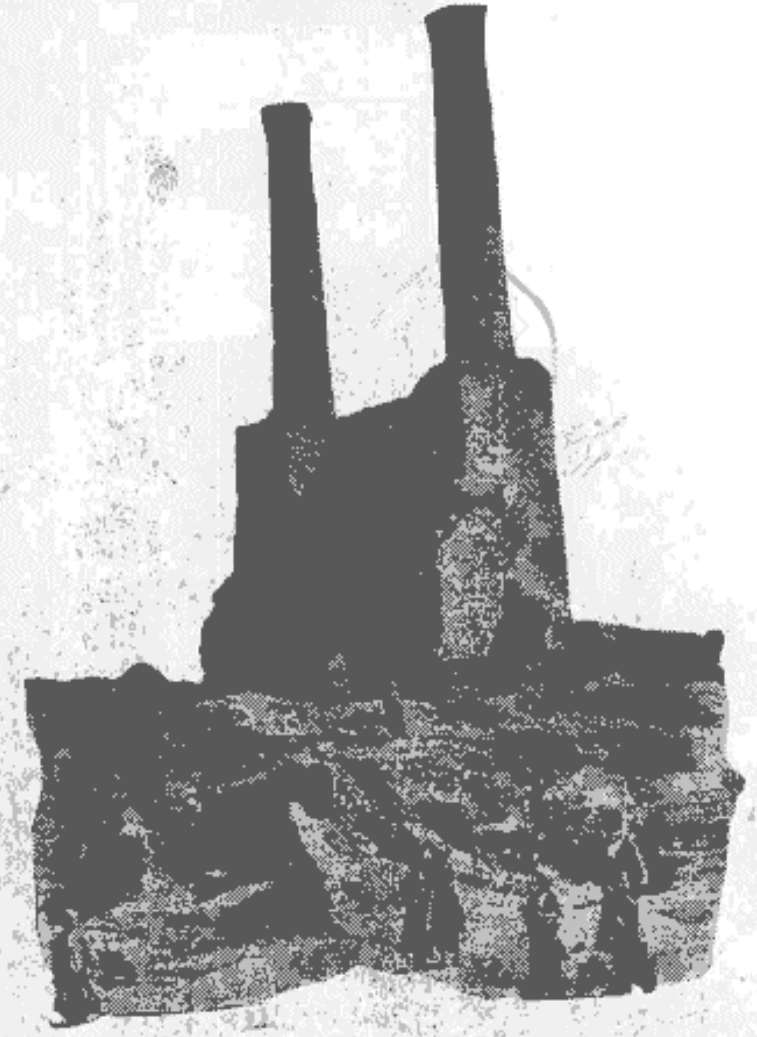

خرابه های یك مسجد درحوالی قم

معلوم‌است که‌این صخره‌های‌عظیم‌الجثه که‌دردامنهٔ کوه‌افتاده‌درطول‌زمان‌تحولاتی راتحمل‌نموده زیرا که‌عوامل‌طبیعی ازقبیل‌بادو باران ویخ‌بندان بتدریج‌قسمتی‌از آنهارا

شکسته وخرد کرده واز قله بطرف دامنه سرازیر نموده است وشاید این دریاچه هم باقیمانده یك دریای داخلی مانند بحرخزر باشد، ارتفاع این محل به ۱۰۳۰ متر میرسد.

ماپیوسته از کنار دریاچه عبور میکردیم وبتماشای آن مشغول بودیم مقارن ظهر بچاپارخانهٔ دیگری رسیدیم، دراینجا صاحب امتیاز رانندگی که ترك بود وریش انبوهی داشت موقرانه قدم میزد ومراقب اعمال رانندگان ومهتران بود آنهاهم چون ارباب خودرا دراینجا دیدند فوراً اسبان را عوض کردند وبرای حرکت آماده شدند. صاحب امتیاز مرد مهربانی بود واز راه خیرخواهی بما نصیحت میکرد که پس از غروب آفتاب بمسافرت ادامه ندهیم مبادا شبانه گرفتار سارقین شویم.

ورود بشهر قم

موقعیکه بقم وارد شدیم شب بود ونمیتوانستیم شهر را تماشا کنیم پس از عبور ازچند کوچه بکاروانسرای بزرگی رسیدیم قسمت عمده شهر درطرف چپ ما واقع شده و چراغها ومنارهٔ بلند مقبره مانند ستارگان درفضا درخشان بود.

بمحض ورود ما صاحب کاروانسرا چهار نفرسید وملا راکه دریکی ازاطاقهای خوب منزل داشتند بیرون کرد و آن اطاق راکه دارای صندلی ونیمکت هم بود در اختیار ما گذاشت ومثل این بود که ما دریك مهمانخانهٔ خوبی وارد شده‌ایم، غذای بسیار مطلوبی هم برای ما آوردند که مرکب ازپلو وگوشت جوجه بود.

در روی میدانی مقابل اطاق ماوهمچنین درپلکانها وجاهای دیگر عده‌ای از قزاقان ایرانی که برای استقبال ومحافظت قونسول روس بطرف اصفهان میرفتند دراز کشیده منتظر خوردن شام بودند که آشپز برای آنها طبخ میکرد، البته این غذا بهتر از غذای همیشگی آنها خواهد بود.

بازار قم

۶ اکتبر ـ پس از صرف شام چون خسته بودیم بلافاصله خوابیدیم. بامداد که چشم گشودیم واز تختخواب بزیر آمدیم

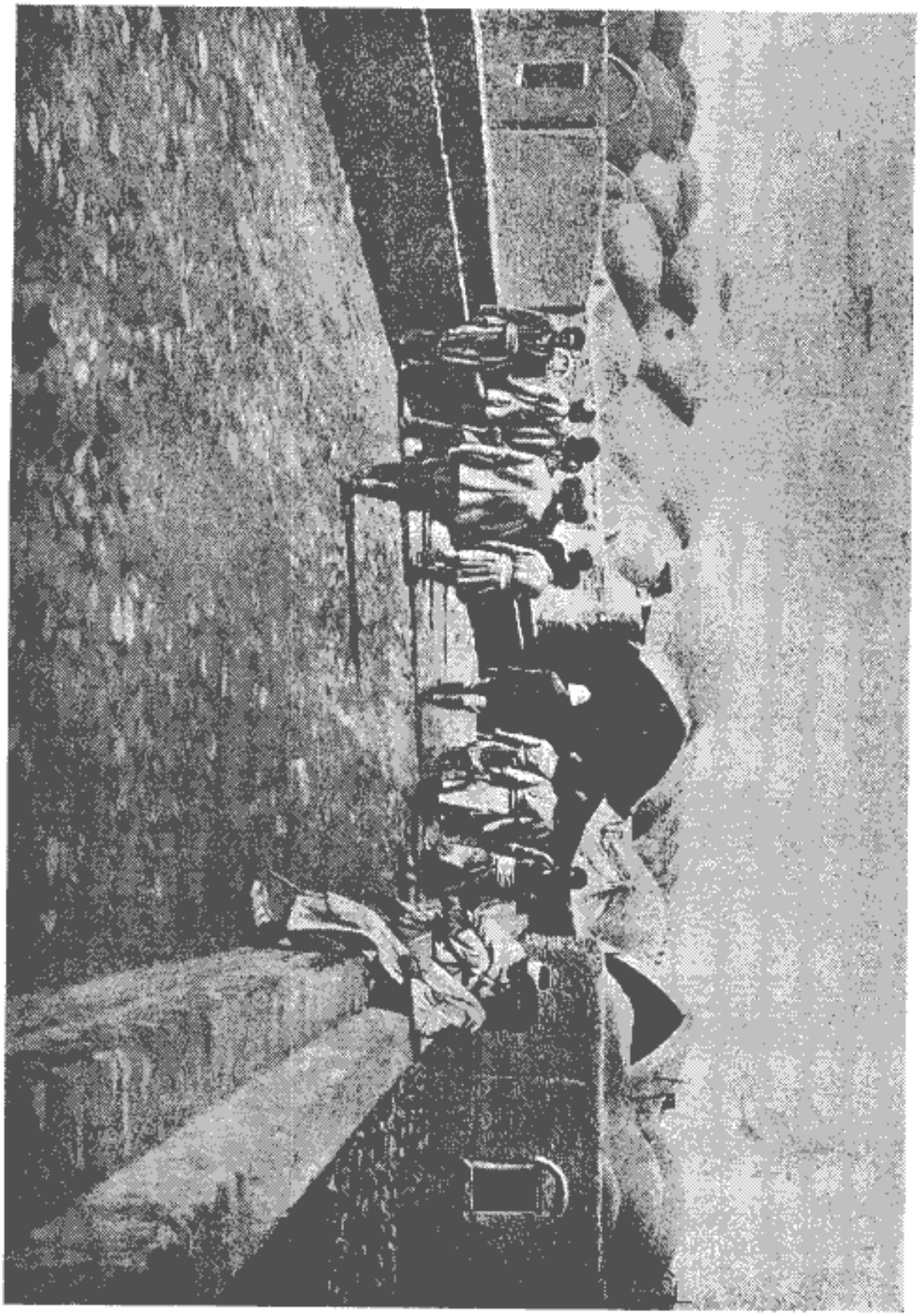

پل رود انارباد ومدخل بازار قم

نظرمان بمقبرهٔ باشکوه حضرت فاطمه افتاد که گنبد طلائی ومناره های آبی رنك آن

ابهت وجلوهٔ خاصی داشت. سردر مقبره وحواشی آن با کاشیهای نفیسی زینت یافته ودراطراف مقبره هم باغهای زیادی دیده‌میشد که رنك سبزاشجار بارنك کاشیها مخلوط شده وتابلوی زیبائی راتشکیل میداد.

پس ازصرف صبحانه ازکاروانسرا بیرون آمدیم تا درشهر گردش کنیم وبسی مایل بودیم کـه زوار را درمقبره درحال زیارت وعبادت ببینیم ولی اینکار برای ما امکان پذیر نبود زیرا که شنیده بودیم چند نفراروپائی درسالهای پیش بـرای تماشا خودرا درمیان زوارانداخته وبمقبره‌واردشدند اماهمینکه مسلمانان آنها را شناختند بقدری آنهارا زدند که تمام سروصورت وبدنشان مجروح گردید ومجبورشدند که با جراحات زیاد از شهر خـارج گـردند.

امروزهم که ماتنها نیستیم وراهنما و بختیاریهای مسلح همراه ماهستند مردم با نظر حقارت بمانـگاه میکنند.

خلاصه بازار قم هم مانند سایر شهرهـا پرجمعیت‌است، سواران و ساربانان پیوسته باصدای بلند بمردم خبردارمیگـویند، کسبه ومشتریان باهم سرگرم گفتگو میباشند وبرای چند شاهی‌چانه میزنند.

یادگار زیارت

شنیده بودیم که‌درقم اشیاء آنتیك‌زیاد پیدا میشود. یك ارمنی تلگرافچی‌مارابدفترخودبرد ویك‌تکه‌ازآفتابه‌شکسته‌ای‌رابما نشان‌داد وگفت چند روزدیگر بقیه آنرا هم‌برای شما فراهم خواهم کـرد. ماگفتیم آنرا تکمیل نماید تا درموقع مراجعت از اصفهان آنرا خریداری کنیم ولـی معلوم نیست که ارمنی بوعدهٔ خود وفاکند وتاآنوقت آفتابه‌را حاضر نماید.

پس‌از خروج ازتلگرافخانه بکنار رودخانه رفتیم وبتماشای‌دکانهائی‌پرداختیم که درآنها مهر و تسبیح هـای گلی میفروختند. زوار مقداری ازآنهارا میخریدند تا درمراجعت برای دوستان وآشنایان واقوام خودبعنوان ارمغان‌همراه ببرند.

چون ما از دست زدن باین اشیاء که برای عبادت بکار میروند ممنوع بودیم بختیاریها را وادار کردیم که مقداری از آنها را برای ما خریداری نمایند.

قبرستانهای قم

پس ازخرید این اشیاء بقبرستان بزرگی رسیدیم که درمجاورت مقبره واقع بود، دراین جا مانند اروپا دراطراف قبرستان دکانهائی دیده میشد که قبر کنان وسنگ تراشان در آنها منزل داشتند. اینها همه بخرج اموات زندگانی میکنند وعایدات خوبی دارند زیرا که از تمام ولایات وایالات اموات رابابن شهر میآورند تا درجوار مقبره دفن کنند. خوشبختانه مابدون مزاحمت توانستیم عکسی ازتشریفات دفن اموات بگیریم. دراین قبرستان هم آثار ثروت وفقر دیده میشود یعنی در بالای قبر مردگان ثروتمند گنبدهای کوچك وبزرك وچهار طاقیها ساخته شده است درصورتیکه در روی قبر فقرا جز چند آجر نیم پخته چیز دیگری دیده نمیشود.

در گوشه‌ای از این قبرستان بنائی است که ازشاهکارهای بسیار ممتاز وزیبا بشمار میرود ولی متأسفانه درشرف خرابی است واگرتعمیر نشود مسلماً پس ازچندی گنبد آراستهٔ آن باکاشیهای نفیس طلائی رنك ازمیان خواهد رفت.

مقبرهٔ حضرت فاطمه هم دارای دیوارهای زیبا ومناره های باشکوه و گنبد طلائی بسیار مجللی است. چون هوا فوق‌العاده گرم بود وماهم خسته شده بودیم بکاروانسرا مراجعت کردیم ودرراه پیوسته سواران وپیاده ها بما تنه‌میزدند واعتنائی بما سگان ناپاك که خاك این شهر مقدس راپایمال میکنیم نداشتند.

پل رودخانه

پس ازخروج ازبازار از روی پل رودخانه عبور کردیم ونظری برودخانه انداختیم که آب کمی در آن جریان داشت ودباغان مشغول شستن چرم بودند. این شهر باغهای زیادی دارد که درختان آنها اغلب انار یا توت است.

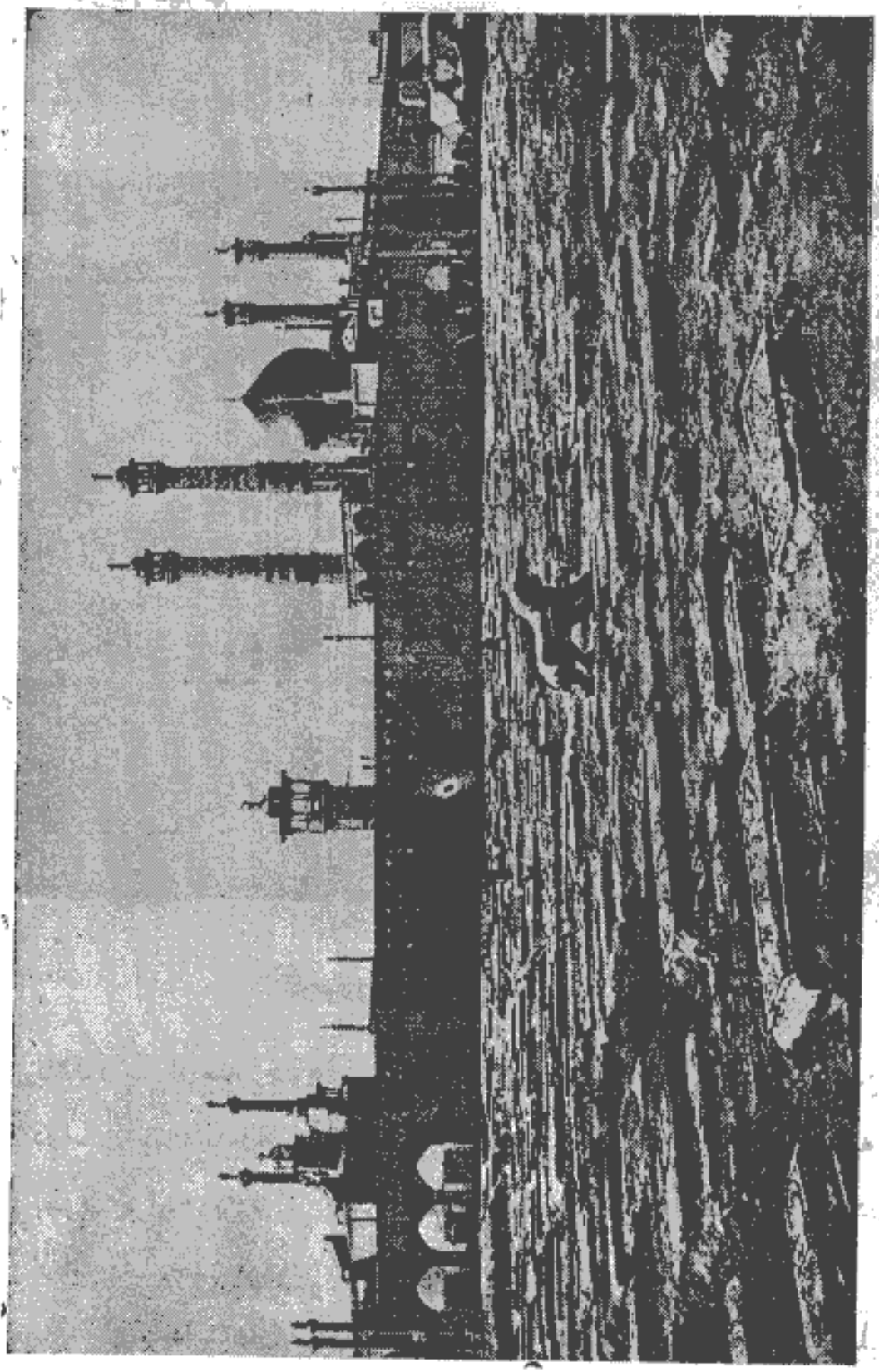

قبرستان قم

تاریخ شهرقم

شهر قم دومین شهرمقدس ایران است. مـردم زیادی برای زیارت مقبرهٔ حضرت معصومه خواهر امام رضا (ع) باین شهر میآیند . بنابر روایتی فاطمه معصومه از کربلا باین شهر آمده تااز آزارخلفا بر کنار

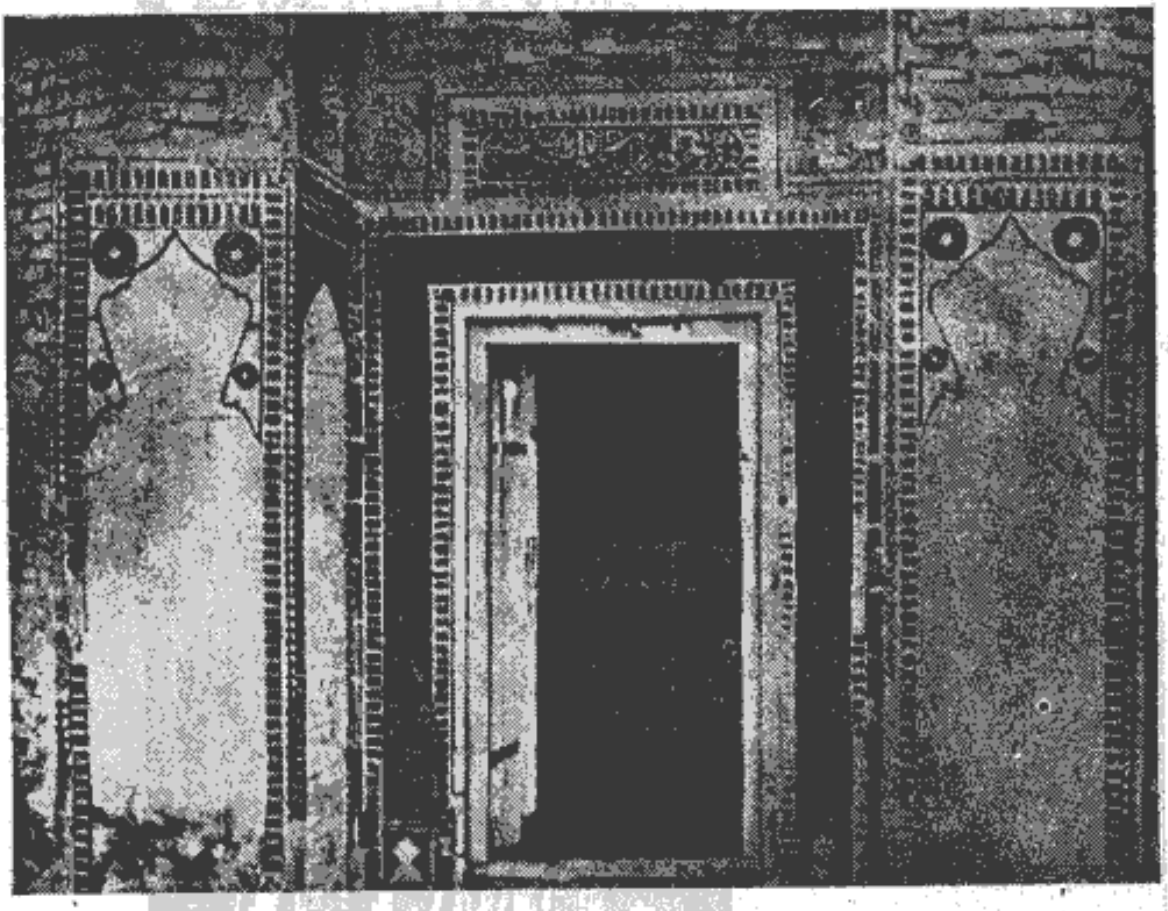

در ورودی یکی ازمقابر درقبرستان قم

باشد و پس از مدتی در همین شهر وفات کرده روایت دیگری میرساند که این حضرت در ساوه بیمار شد و بقصد ملاقات برادر خود حضرت رضا (ع) بقم آمد کـه از آنجا بطرف خراسان برود اما وقتیکه بقم واردشد بیماریش روبشدت گذاشت ودرهمانجا از این دنیا رحلت فرمود.

بنابر داستانهای تاریخی ایران این شهررا کیقباد بنا کرده است ولی معلوم نیست که این داستان صحت داشته باشد . درهر حـال شهرقم از شهرهـای بسیار قدیمی

ایران است. ازوقتی که حضرت فاطمه دراینجا مدفون گردید روزبروزعظمت وترقی آن روبافزایش رفت وشهرتی پیدا کرد.

تیمورلنك ایـن‌شهررا بکلی ویـران ساخت، خـوشبختانه در دوران سلطنت سلسلهٔ صفویه دوباره ازمیان خرابه‌ها سربلند کرد وروی آبادانی وتـرقی را دید. کاروانسراها وبازارهای وسیعی در آن ساخته شد وبتدریج تجارت آن رونق‌واهمیتی پیدا کرد، ازآن‌تاریخ اجساد اموات‌را ازتمام نواحی ایران برای دفن‌باین شهر انتقال دادند.

درسال ۱۷۲۲ افغانها مجدداً این‌شهر را غارت وخراب کردند شقاوت و بیرحمی آنها نسبت بسکنه بیشترازتیموربود. یکی‌ازسیاحان‌اروپائی‌موسوم به‌فرازر Fraser که یك‌قرن پس‌ازحمله افغانها ازاین شهر عبورکرده مینویسد:

«ازشهر آباد قم فقط توده خاکی برجا مانده است.»

درسال۱۸۷۲ جمعیت‌این شهررا بتقریب، ۴۰۰۰ ودرسال ۱۸۸۴ نزدیك‌به۷۰۰۰ نفرنوشته‌اند.

لرد کرزن درسال۱۸۹۰ چنین مینویسد: جمعیت ثابت قم۲۰۰۰۰ نفروغیرثابت آن ۱۰۰۰۰ نفر است.

اخیراً جمعیت ثابت آنرا ۲۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰نفر وغیر ثابت آنرا ۲۰۰۰۰بشمار آورده اند.

تاریخ بنای مقبره

بطوریکـه نقل میکنند قبر حضرت فاطمه در روی تپه‌ای در کنار رودخانه واقع‌بوده وبعدها زینب دخترامام محمد تقی که ازخویشان نزدیك حضرت‌معصومه بوده درموقع عبورازاین شهردرروی قبربقعه‌ای بنا کرده است وسادات مسافرهم این زیارتگاه رادرهمه جا معرفی کردند واز آن تاریخ ببعد مشهور گردید وشیعیان بزیارت آن مبادرت نمودند.

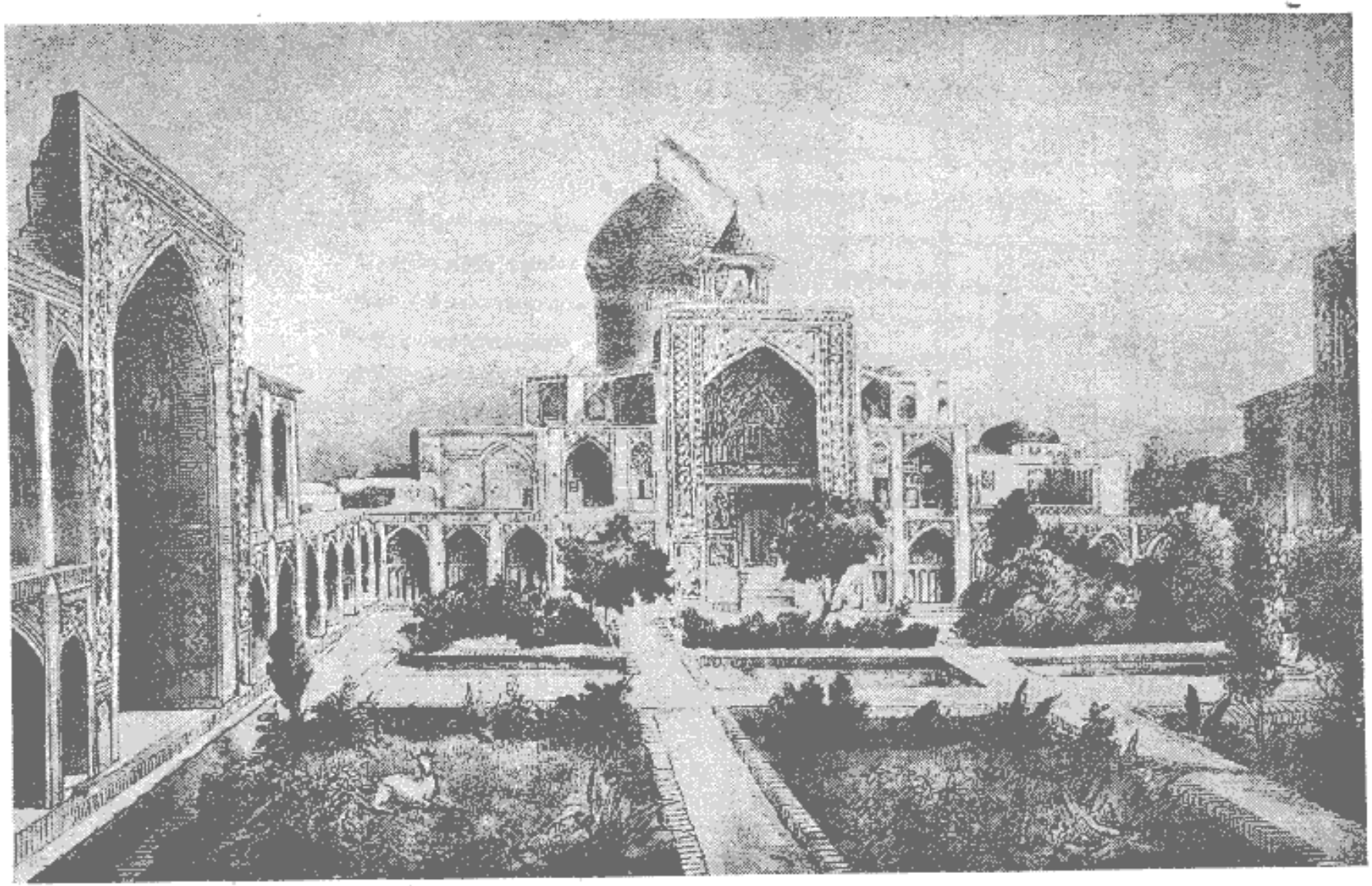

مقبرهٔ حضرت معصومه (نقاشی ژول لورنس)

بطوریکه میگویند درقسمت پائین [redacted] حمزه نامی که پس از فوت پدر وارث مکنت سرشاری شده بود تمام ارثیه خود را صرف تجلیل و تزیین این بقعه نمود و گنبد طلائی باشکوهی برروی آن ساخت که تاکنون هم برجای مانده است.

ازقرن هفتم ببعد قم مدفن سلاطین ایران گردید. ازسلسله صفویه صفی اول وشاه عباس دوم وشاه سلیمان وشاه سلطان حسین وازشاهان قاجاریه فتحعلی شاه و محمدشاه در آنجا مدفون شدند.

اشخاص بزرگ دیگری هم درقم مدفون هستند. بطوریکه نقل میکنند ۶۴۴ نفر ازاشخاص مقدس وشاهزادگان وده پادشاه دراین شهر بخاک سپرده شده اند.

این مقبره بسیار زیبا وباشکوه است قبررا با کاشیهای ظریف منقشی پوشانده ودر روی آن پارچهٔ زربفت گرانبهائی انداخته اند که حاشیهٔ آن برزمین میرسد. اطراف قبرنردهٔ مشبك نقره‌ای کشیده شده که ارتفاع آن به ۳ متر میرسد وازگنبد تقریباً ۳۰ تا ۳۵ سانتیمتر فاصله دارد ودرچهار گوشهٔ این نرده چهار گوی درشت طلا قرار داده‌اند

درمواقع معمولی پردهٔ بزرگی بدرمقبره میآویزند تاقبر ازانظار مستور باشد کسانیکه پول معتنابهی بمتولیان بدهند میتوانند گوشه پرده رابالا بزنند ونظری بدرون مقبره بیندازند.

نردهٔ قبردارای چند کتیبه است که باخطوط طلائی برجستگی دارد. دربالای قبرهم چراغهای بسیار عالی گرانبهائی آویخته‌اند.

وقتیکه زائری بخواهد بمقبره داخل شود باید اسلحه را ازخود دور کند وبا پای برهنه ازپله های سنگ‌مرمر بالا برود ودرحین ورود بمقبره تعظیم نماید.

فتحعلیشاه و تعمیر مقبره

بطوریکه نقل میکنند فتحعلیشاه درجوانی نذر کرده بود که اگر بسلطنت برسد این مقبره رابطور شایسته‌ای تعمیر نماید و برشکوه وابهت آن بیفزاید وسکنهٔ شهرقم را از ادای مالیات معاف نماید. هنگامیکه بآرزوی خود رسید بشرط دوم عمل نکرد ولی شرط اول را انجام داد یعنی تمام پوشش

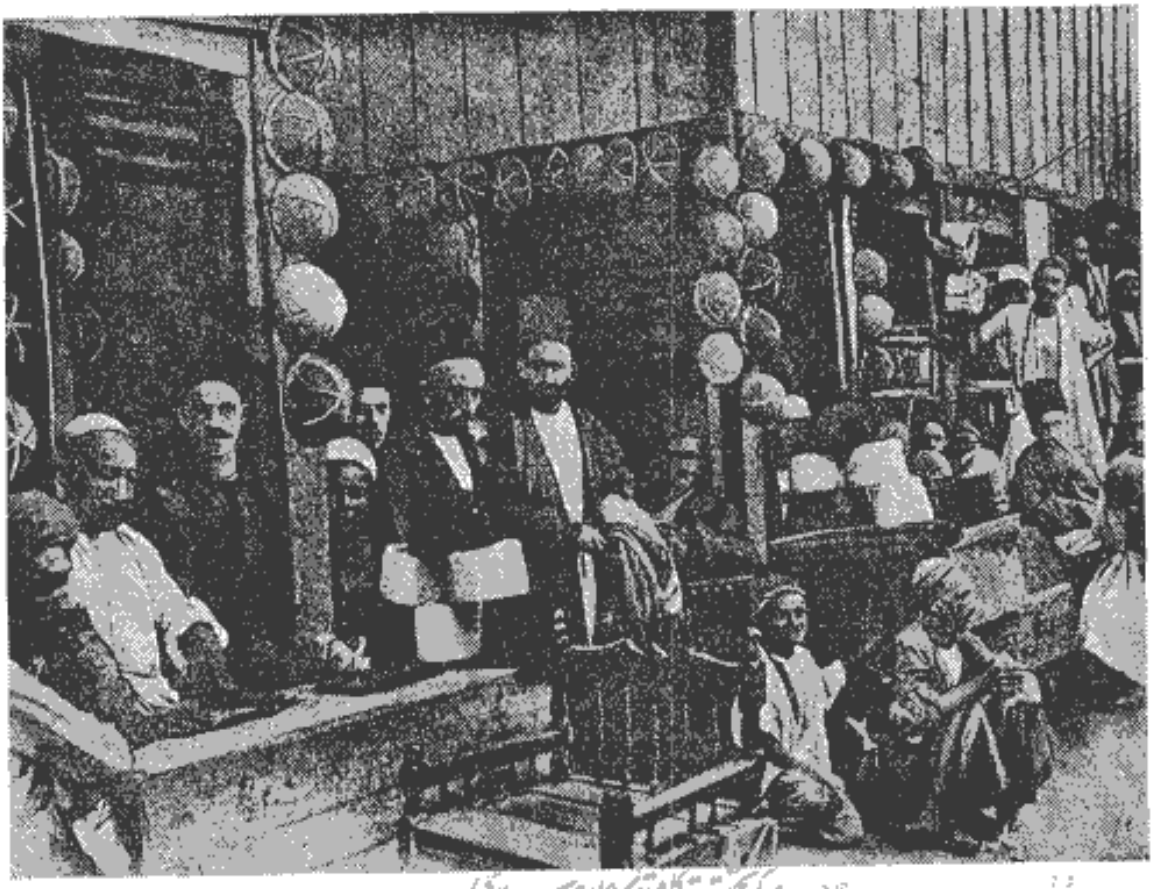

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کلاه فروشی

های سفالی درون مقبره را برداشت و بجای آنها صفحات مس مطلا گذارد ومدرسه‌ای هم درجنب آن ساخت که گنجایش یکصد نفر طلبهٔ علوم دینیه را داشت بعلاوه یك مریضخانه ومهمانخانه هم دراین‌شهر ساخت وسالیانه ۱۰۰۰۰۰ تومان برای‌تعمیر وتزیین مقبره ونگاهداری ابنیه و آبادی شهرقم معین کرد ومادامیکه حیات داشت مرتباً این وجه راهمه ساله‌بقم میفرستاد .

تجارت قم

شهرقم دارای موقعیت خاصی است که ازهرحیث‌بهتر ازتهران است این‌شهر در کناررود انار بارواقع شده‌ومحل تلاقی جاده‌های تهران وقزوین‌وسلطان آباد وبروجرد وهمدان‌ویزد و کاشان واصفهان میباشد . پلی که برروی رودخانه زده‌اند دارای ۹ طاق است .

عدهٔ زیادی از سادات دراین شهر اقامت دارند که لرد کرزن آنها را چنین معرفی میکند : «اینان اشخاص متعصبی هستند کـه چون هیچوقت مجازات نمی‌بینند بآزار رساندن سایرین عادت نموده‌اند.» اقامت بیگانگان مخصوصاً اروپائیان دراین شهر امکان پذیـر نیست ونظر باینکه سکنه این شهر تعصب مذهبی فوق‌العاده‌ای دارند ممکن‌است کوچکترین جرقه‌ای کینه‌های دیرینهٔ مذهبی را تحریك نماید وشورشی تولید کند.

این شهررا معمولا دارالامـان میگویند ولـی این کلمه نسبت بعیسویان یـا پیروان سایرمـذاهب صدق نمیکند بلکه فقط دارالامان بزهکاران وجانیان است که برای فـرار ازمجازات باین‌شهر میآیند ودرزیر دیـوارهای مقبره پناهنده میگردند ونظر بفراوانی همین اشخاص فاسدالاخلاق وفتوذی است که گفته‌اند : «سك کاشی به ازاکابرقم باوجودیکه سك به‌از کاشی‌است» بطوریکه‌قبلاهم ذکر کردیم‌غیرمسلمانان ازقبیل یهودی‌ها وارمنی‌ها وپارسیان‌نمیتوانندد‌راین شهر اقامت کنند وبکسب‌وتجارت پردازند، بطوریکه شنیدم درچند سال‌قبل چندنفرازخانمهای انگلیسی‌مأمورشدندکه درتلگرافخانهٔ هند واروپائی‌این‌شهر کار کنند. این‌خانمها محض احتیاط مجبور بودند که‌درموقع‌حرکت در کوچه وبازارلباسی ازخواهران مسلمان خـود بعاریت بگیرند وباروی پوشیده ومستوردرچادرحرکت نمایند تاازآزارسکنه محفوظ باشند.

ضمائم مقبره

دربالای گنبد طلائی مقبره میله‌ای کـه دارای چند گلـوله طلائیست قـرار دارد. حـواشی درهـا با کـاشیهای آبی تیره رنك زینت یافته است. منارهای کم ارتفاع مقبره ازکاشیهای سفید وآبی کـه بشکل شطرنجی وبطورقرینه بکاررفته پوشیده‌شده است. درپائین‌مقبره‌باغ‌مشجریست که منزلگاه متولیان مقبره‌است. چون ازبیرون باین‌باغ نظـری انداختیم خیابانهائی رادیدیم که‌باغ‌را بقسمت‌هائی تقسیم کرده ودرختان گل سرخ خارستان نفوذ ناپذیری را تشکیل‌داده بود.

عزیمت از قم

پس ازعبوراز دروازهٔ بلندی بمحلات خارج شهر وارد شدیم که همه خراب وحزن‌انگیز بود، درمیان‌جاده حفره‌های عمیقی دیده میشد که خاك آنها را برای‌ساختن بناهای‌تازه یا قوت دادن بمزارع برده وموجبات زحمت عـابرین‌را فراهم نموده بـودند .

دکان یك داروفروش ایرانی

بطور کلی درایران هرکس بفکرسود شخصی‌است وقانونی‌در کار نیست. تمام افراد در هرج ومرجی زندگانی میکنند وفکر تعمیر جاده وتأسیس ابنیه‌عام‌المنفعه ازخاطرایرانیان عبور نمیکند .

خلاصه درطـرف راست ما مسجد قشنگی دیده میشود که سردروحواشی آن

باکاشیهای نفیس و کتیبهٔ خوش‌خطی تزیین یافته ومعلوم است که در آغازقرن‌نوزدهم ساخته شده است.

درطرف‌چپ بناهای متعدد برج‌ها[illegible] که سر آنها مانند هرم ساخته‌شده ودر رأس آنها لکلک‌ها آشیانه‌های بلندی ساخته‌اند.

بطور کلی شهرقم بواسطه قبرستانهای وسیع متعدد بسیارحزن آوراست ودرهمه جای آن آثارمرگ مشاهده میشود. بهای اراضی قبرستان هم برحسب اینکه نزدیکتر یا دورتراز مقبره باشد متفاوت‌است. هرقبری‌را حداقل ۶تومان وحداکثر ۱۰۰ تومان خریداری میکنند، درد کانهای سمساری انواع‌لباس ماتم بفروش میرسد وچهارپا داران هم برای نقل اموات بقم پول زیادی از بستگان مرده میگیرند.

فصل دهم

ازقم بطرف اصفهان

کاروانسرای پاسنگان ـ داستانهای موحش ـ ازدواج غریب ـ یادگارهای مسافرت سردارحاج علی‌قلیخان به تصویر آباد ـ کاروان ـ ورود بکاشان ـ نام کاشان ـ برج خمیده ـ کاشیهای کاشان ـ مختصات کاشان ـ کم دلی وضعف نفس کاشانیان ـ عقربهای کاشان ـ عزیمت‌از کاشان ـ محمدیه ـ خالدآباد ـ دهکدهٔ خضر ـ پیش آمدبد ـ قصر گبرآباد ـ قصبهٔ طرق ـ نظام‌آباد ـ قزاقان قونسولخانهٔ روس ـ مورچه خورت ـ کاروانسرای مادرشاه ـ دهکدهٔ گز ـ عبور ازشهر ـ چاپارخانه .

همینکه از آخرین خانه های شهرقم گذشتیم بلافاصله دربیابان افتادیم . جاده در درهٔ عریضی امتداد داشت ودرطرفین این دره دورشته جبال سر بـآسمان کشیده بود . رشته‌کوه طرف راست دارای قلل متعددکم ارتفاعی بود که مانند دندانهـای انیاب وطواحن فك تحتانی غول عظیم‌الجثه‌ای خودنمائی‌میکرد .

آفتاب درشرف زوال بود ولکه های ابرسفید مانند تکه های پنبه‌ای که بـاد آنهارا درفضا بلندکرده باشد ، درآسمان پراکنده ومتحرك‌بود ومانند مینیاتورهای

قدیمی نمایشی داشت.

کاروانسرای پاسنگان

ساعت شش بعدازظهر بکاروانسرای پاسنگان رسیدیم و شب را دراطـاق محقری بسربردیم. درساعت سه بعداز نیمه شب مهتری برای گرفتن سطل آبی که سرشب بما داده بود بطوری باخشونت بدر کوبید وفریادکشیدکه ما دیگرنتوانستیم بخواب ادامه دهیم، بنابراین مشغول بستن لوازم شدیم تابرای حرکت آماده باشیم.

نقاشی عامیانه ـ سید واسب او

۷ اکتبر ـ پس‌ازحرکت دربیابان لم‌یزرعی افتادیم که‌هیچگونه گیاهی در آن دیده نمیشد فقط ازدور دردامنهٔ جبال کلهٔ گوسفندی نمایان بودکـه بواسطهٔ فـاصلهٔ

زیاد گوسفندان مانند لکه های خاکستری رنگی بنظرمیآمدند .

داستانهای موحش پس از آنکه بکاروانسرای دیگری رسیدیم داستانهای موحشی از ناامنی راه وسرقت های عدیده شنیدیم . چند نفرسید که درآنجا بودند نقل کردند که دیروز سارقین دونفر کشیش عیسوی را لخت کردند اما علوهمتی بخرج داده و مبلغی پول برای آنها باقی گذاشتند تابتوانند خودرا بشهری برسانند. دیگری میگفت ازقرارمعلوم سارقین پست دولتی راهم زده‌اند. یکی از آنها چهارپاداری را ازدور بما نشان داد و گفت دیروزسارقین ازاین بدبخت چهار قاطر ویك گوسفند گرفته‌اند .

خلاصه ما بگفته های آنها اعتنائی نکردیم وبمسافرت ادامه دادیم وپس ازطی چند فرسخ بباغ شاه رسیدیم . بطوریکه نقل میکردند فتحعلیشاه دراینجا یك باغ ییلاقی ساخته بوده است .

اتفاقاً دراین ایستگاه بیکنفر اروپائی برخوردیم و بزبان فرانسه بااو صحبت کردیم. پس ازمعرفی دانستیم که اوموسیوالمر (Olmer) فرانسوی معلم فیزیك وشیمی مدرسه جدید طب تهران است . ما ازملاقات بااین هموطن دانشمندمان بسیار خوشوقت شدیم وقرار براین شد که پس ازمراجعت ازاصفهان بازهم درتهران بملاقات او نائل گردیم. خلاصه موسیو المر ازشیرازمیآمد وناامنی راهها وسرقتهارا که دراینجا شایع شده بود همه را تکذیب میکرد ومیگفت من ازشیراز تااینجا باینگونه‌حوادث برنخورده‌ام وچون گفته های اورا برای سادات نقل کردیم پاسخ دادند درآنچه ما گفتیم تردیدی نیست ممکن است این هموطن شما ازراه دیگری آمده و بدزدان برنخورده باشد .

بهرحال ماصلاح خودرا درحرکت دیدیم وموقع ظهر بیك کاروانسرای قدیمی رسیدیم که ازبناهای شاه عباس وباسنك ساخته شده‌بود . دراینجا چیزی برای خوردن

یافت نمیشد ناچار جعبهٔ شیر کنسروی‌را که‌همراه داشتیم باز کرده ومقداری‌ازآنرا در آب حل‌نمودیم وغذائی‌فراهم کردیم . بختیاریهابانظرتحیر بمامینگریستند وشاید هم عمل مارا برسحر وجادو حمل میکردند . ما خواستیم ازاین غذا بآنهاهم بدهیم ولی آنها ازخوردن آن جداً امتناع ورزیدند .

باری پس‌ازصرف غذا دوباره براه‌پیمائی‌ادامه دادیم، دربین راه بچندکلبه‌خشت وگلی برخوردیم که درکنارجویباری واقع شده ودراطراف آنها مزارع سبزی ازپنبه وکرچك دیده‌میشد .

ازشنیدن داستانهای موحش سرقت مختصراضطرابی درخاطرما تولید شده‌بود

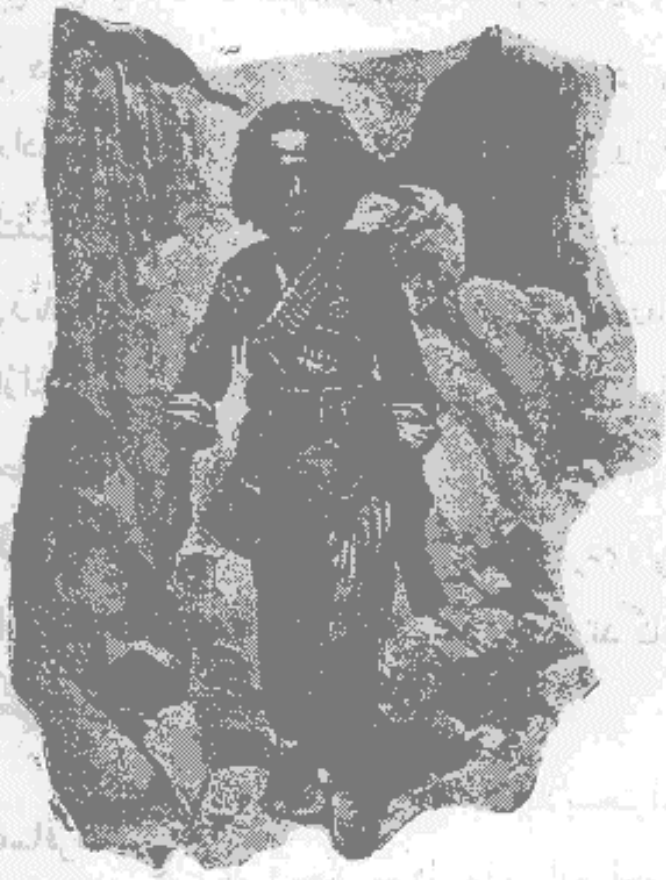

راهزن ایرانی

وفکرمیکردیم همانطورکه‌دررمانهای تاریخی‌وداستانهای افسانه‌ای ممکن‌است گاهی مطالب واقعی پیدا شود شاید این شایعات هم بکلی بی‌اساس نباشد . بنابراین محض

احتیاط یکی ازبختیاریهای مسلح را دعوت کردیم که دردرشکه پهلوی ما بنشیند زیرا که فرض میکردیم کلاه سفیداو بیشتر ازتفنك مارتینش درنظردزدان تأثیرداشته باشد، اوهم درعوض این ملاطفت شروع بداستان سرائی کرد ومارا مدتی سرگرم نمود.

ازدواج غریب

نخستین داستانی که برای ما نقل کرد شرح ازدواج نامطلوب خودش بود. غالباً دیده‌ایم که اشخاصی ازناسازگاری وبداخلاقی زن خود شاکی هستند ولی شرحی که این لر بختیاری نقل میکرد ازاین قبیل شکایات نبود وغرابتی داشت.

او چنین نقل میکرد: دوشیزه‌ای در ایل ما بود که در زیبائی اندام ووجاهت صورت شهرتی داشت. من بازحمات و تحمل خسارات زیاد توانستم بـااو ازدواج نمایم یعنی بادادن یکصد تومان پول نقد اورا ازپدرش خریداری کردم. متأسفانه در شب زفاف ملتفت شدم که زوجهٔ من ازجنس زنان معمولی نیست بلکه فقط لباس او ازجنس لباس زنان است، یعنی پسرجوانیست که درنتیجهٔ حادثه‌ای که تجزیه وتحلیل آن خـالی ازاشکال نیست دوشیزه‌ای محسوب گردیده وبآن لبـاس درآمده‌است. بهرحال برای حفظ شرافت وحیثیت خود وپدرش بدون سروصدا اورانزدوالدینش فرستادم وصد تومانی را که داده بودم محرمانه ازپدرش مطالبه کردم ولی نتوانستم بوصول آن موفق شوم. از آن ببعد باخود عهدکردم که بطور مجرد زندگانی کنم ودیگر خیـال ازدواج را درسرنپرورانم.

یادگارهای مسافرت سردارحاج علی‌قلیخان

پس‌ازتمام شدن این داستان بازبسخنرانی ادامه داده گفت. حاج علی‌قلیخان سردار ما پس‌ازمراجعت ازاروپا چیزهـائی نقل میکرد که باورکردن آنها مشکل بود. ازجمله روزی که سران قبیله در جونقون بدیدن او رفته بودند چیزهائی از اوضاع اروپا نقل کرد و گفت: درپاریس برجی ساخته‌اند که ارتفاع آن بـاندازه بلندترین کوههـای

بختیاریست . کسانیکه بخواهند برای تماشا ببالای این برج بروند در اطاق کوچکی می‌نشینند و باماشین مخصوصی فوراً ببالای برج میرسند . حضار مجلس نتوانستند چنین برج بلند و وسیلهٔ بالارفتن با آنرا باورنمایند و بااینکه اعتماد زیادی بگفتار سردار داشتند و با نظر احترام بشخص او مینگریستند ایندفعه علامت تردیدی در چهرهٔ آنها پیدا شد و در باور کردن چنین چیزهائی تأمل‌نشان دادند وازجمله اعمال‌محال‌پنداشتند. سردار چون تردید وتأمل آنهارا استنباط کرد متغیرشد وازجای خود برخاست و باصدای بلند گفت : «شما یك مشت الاغ هستید. حیف‌است که چنین مطالبی را برای شما احمقان شرح داد . » و بطرف اندرون خود رفت .

خانم ایرانی درلباس خانه

خلاصه بازهم‌این‌مرد بختیاری به پرچانگی‌ادامه داده و گفت : سردار ازاروپا چراغهای غریبی همراه‌آورده بود، این چراغها بانفت میسوخت ولی شعله‌آنها مانند بخار بود . درجلوی عمارت خودهم تیری نصب کرد که درسر آن شبها لامپ بزرگی بانور سفید رنك تمام اطراف را روشن مینمود . افراد قبیله دسته دسته بتماشای آن میآمدند وآنرا خورشید تازه‌ای تصورمیکردند وبانظراحترام بآن مینگریستند ودر روشنائی آن بنماز وعبادت میپرداختند .

نصرآباد

باری ما ازکاظم آباد گذشته وپس‌ازطی چند فرسخ به‌نصرآباد رسیدیم یعنی همان جائی که‌قبلا شنیده بودیم سارقین کشیشان عیسوی را لخت کردند . دراینموقع قطرات درشت باران از آسمان ریزش میکرد و

سوراخهای سیاه رنگی درمیان زمین پراز گـرد وخاك تولید مینمود ولی آفتـاب از خلال ابرها بجبال تابیده وقلل آنهارا روشن کرده بود. دراطراف دهکده مزارع سبز پنبه دیده میشد. مسافر بحیرت فرومیرود که چگونه درقسمتی ازاین بیابان لم یزرع وپراز سنك ریزه یکدفعه بمزارع سبزی برمیخورد.

کاروان

دراینجا بیك قطارشتر برخوردیم که بارآنها صندوقهای چای بود. این کاروان ازبندر بوشهر میآمد تامحمولات خودرا بقم وتهران برساند.

نظر باینکه دولت روسیه ترانزیت را ممنوع کرده‌است اکنون مال‌التجاره‌اروپا ازبنادر خلیج فارس بایران وارد میگردد واین‌خلیج قائم مقام بندرترابوزان شده‌است که‌سابقاً محل‌ورود مال‌التجارهٔاروپائی وصدور آن‌بایران بود وچون راه آهن ووسایل نقلیه دیگری درایران وجود ندارد ناچار باید مال‌التجاره را باشتر وقاطرحمل‌نمود وبشهرهای مرکزی ایران رسانید بنابراین خیلی دیر بمقصد میرسد وبهای آنهم بنسبت قابل ملاحظه‌ای روبافزایش میرود.

درسال ۱۹۰٦ نرخ باربری ازبندرعباس تا کرمان برای یك خـروار یعنی صد من تبریز درماه آوریل ۱٤ تومان بود ولی درماه ژوئن همان سال ترقی کرد وبمبلغ ۱۹ تومان رسید بعلاوه ۲۰روزهم طول میکشد تا مال‌التجاره ازبندربکرمان برسد.

ازبندرعباس بمشهد نرخ باربری برای یك خروار ۲۸ تومان بود ولی درمـاه دسامبر ۱۹۰٦ تا مارس ۱۹۰۷ نرخ بالا رفت وبه ٤۲ تومان رسید. ازبندرعباس تـا مشهد تقریباً ۱۵۰۰ کیلومتر فاصله است وشتران این فاصله را درمدت ۷۰ تا۷۵روز وقاطران در٤۰ تا ٤۵ روز طی میکنند.

ورود بکاشان

مقارن غروب آفتاب ما بشهر کاشان واردشدیم. دربیرون شهر کاروانسرای عالی ومجللی بود که اطاقهای بسیارخوبی داشت بمحض اینکه وارد اطاق شدیم صاحب قهوه خانه‌ای که ظهر درآن‌ناهارخورده بودیم

وارد اطاق شد تا وزنهٔ چدنی را که نوکرما برای شکستن قند ازاو گرفته وازروی بی وجدانی باخود آورده بود پس بگیرد . این مرد همت عجیبی داشت زیرا که ۵۰

جلوخان کاروانسرای بزرگ کاشان

کیلومتر راه را پیاده برای پس گرفتن یك وزنهٔ کم بهـا طی کرده بود وپس‌ازآنکه وزنه را ازنوکرما پس گرفت بدون اینکه حـرفی بزند یاشکایتی بکند مجدداً راه خودرا درپیش گرفت وپیاده‌برگشت، مسلماً باید تمام‌شب را پیاده دربیابان راه برود تا فردا قبل ازطلوع آفتاب بقهوه‌خانهٔ خود برسد .

۸ اکتبر ـ ما دواطاق درطبقهٔ اول کاروانسرا دراختیار داریم، ازاین‌اطـاقها بازار ومیدان عمومی را خوب می‌بینیم .

کاشان شهرجالب توجهی است وما میل داشتیم که یکی دوروزبـرای سیاحت آن توقف نمائیم ولی نایب چاپارخانه بما گفت که اگر بلافاصله حـرکت نکنید من نمیتوانم تا چهار روز دیگر اسب برای شمافراهم کنم زیرا که‌دستگاههای نقلیه‌زیادی

درراه هست که بمحض ورود باید اسبهای آنهارا عوض کرد ما نیز ازروی ناچاری بحرکت راضی شدیم وتا درشکه آمادهٔ حرکت گردد ببالای بام رفتیم ویك نظر اجمالی بشهر کاشان انداختیم . این شهرمنظرهٔ قشنگی دارد . گنبد هـای مجلل سر بآسمان افراشته‌اند . درروی این گنبدها ازدوطرف پلکانهائی‌است که میتوان‌ببالای آنها رفت وازطرف دیگر پائین آمد .

نام کاشان

بنا برروایتی این‌شهر را زبیده زن هارون‌الرشید بناکرده‌است بطوریکه نقل کرده‌اند این ملکه درموقع مسافرت بخراسان باین ناحیه آمد وچون دراین محل باوخوش گذشت فرمان دادکه درآن شهری بنا کنند ولی‌چون معماران وسیله‌ای دردسترس‌خود نداشتند باکاه خرد شده نقشه‌شهررا درروی زمین طرح نمودند که بعد بساختن آن مشغول گردند و نظر باینکه درایران کاه خرد شده را « کاه افشان » میگویند این‌کلمه بعداً تخفیف یـافته و تبدیـل به کاشان شد .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مورخین دیگری نـام این شهررا ازدوکلمه « کی آشیان » یعنی مقر شاهـان مأخود دانسته‌اند .

برج خمیده

دراین شهر یکی ازشاهکارهای ممتاز معماری وجود دارد که بنام منار کج معروف شده‌است . بطوریکه نقل میکنند سابقاً زنان بدعمل راکه بشوهران خود خیانت میکرده‌اند ببالای این برج برده و بزمین پرت مینموده وبجهنم میفرستاده‌اند . یکی ازسیاحان که چند سال قبل بکاشان رفته ازنگاهبانان این برج‌پرسیده‌بود که‌آیا هنوزهم چنین‌رسمی در کاشان معمول‌است یانه؟ نگاهبان مسلمان بانهایت غرور باوپاسخ داده بود : «چنین عمل زشتی دراین‌شهرروی نمیدهد زیراکه عموم زنان کاشان نسبت بشوهران خود وفادارهستند وهیچوقت عمل منافی عفت ازآنها سرنمیزند، اینها ابداً شباهتی بزنان فرنگستان ندارندکـه پیوسته بشوهران خود خیانت میکنند وتن به بی‌عفتی میدهند . »

بطوریکه نقل میکنند این منار خمیده را که یکی از شاهکارهای معماری است شخص متمولی ازاهالی کاشان موسوم بخواجه زین‌الدین بنا کرده‌است واکنون ازعمر آن هشت قرن میگذرد .

کاشیهای کاشان

درزمانهای پیشین دراین شهر کاشیهای بسیارنفیس وممتازی میساختند وبهمین‌جهت است که این آجرهای لعابدار بکاشی مشهورشده‌است، بعدهادرشهرهای دیگر هم بتقلید کاشانیان ازاین آجرها بانواع مختلف ساخته ودر ابنیه بکاربرده‌اند. کاشیهائی که در این شهر ساخته شده همه دارای انعکاس فلزی هستند و در آفتاب مانند صفحهٔ طلائی میدرخشند .

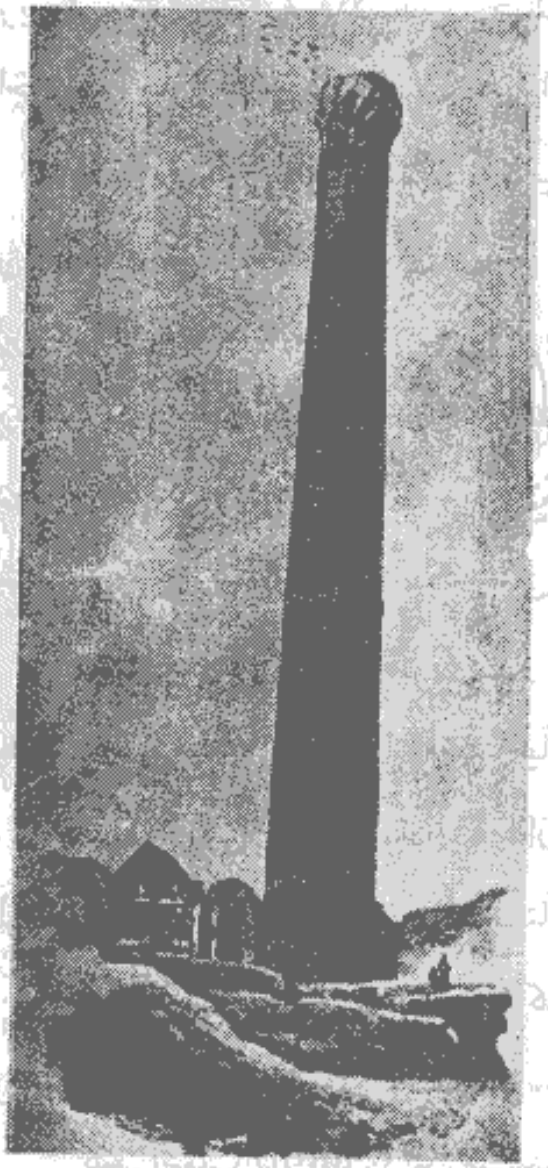

منار کج کاشان

تمام مساجد وابنیهٔ عمومی ایران پوشش‌های مینائی وطلائی ممتازشان را مدیون این‌صنعت کاشان‌هستند

این کاشیهای نفیس بی نظیر که سابقاً موجبات شکوه و جلال‌ابنیه عمومی‌را فراهم میکرد ونسل‌های بسیاربوجود آنها افتخار مینمودند اکنون باعث انهدام شاهکارهای معماری ایران شده است زیرا که چون کلکسیونرهای اروپائی بااشتیاق طالب خریداری آنها هستند کمتر کسی پیدا میشود که درکمین ربودن آنها

نباشد. اشخاص ناپاك و بی وجدان محرمانه و در موقع مقتضی آنها را از ابنیه عمومی کنده و بوسیلهٔ ارمنیان بخارج میفرستند وابنیهٔ مجلل‌را اززینت های باشکوه خود عاری مینمایند.

مختصات کاشان

شهر کاشان بدارا بودن پنج چیز مخصوص ضرب‌المثل شده است. نخست استعدادصنعتی سکنه آن. دوم کارخانه های حریربافی. سوم مسگری وذوب‌مس. چهارم آجرهای‌لعابی وظروفی که مانندظروف ساخت چین جلوهٔ خاصی دارد. پنجم عقربهای خطرناك ومهلك آن.

سابقاً درنواحی‌اطراف کاشان به تربیت کرم ابریشم میپرداختند واین عمل در این ناحیه اهمیتی داشت. علاوه بر ابریشم بومی مقدارزیادی ابریشم هم از گیلان باین شهر وارد میگردید و در کارخانه ها بمصرف بافتن پارچه های دیبا و زربفت میرسید. پارچه های تافته ومخمل کاشان درزمان قدیم در تمام دنیا شهرتی داشت. پارچه های دیگری هم مخلوط ازکاپریشم وپنبه میبافتند مخصوصاًیکنوع شال‌ممتازی میبافتند که شاید بنام مخترع آن حسینقلی‌خانی‌معروف شده بود.

مخمل های زربفت وپرنقش ونگار که اکنون نمونه های آنها دراروپا یافت میشود بادست صنعتگران کاشانی بوجود میآمد.

مسگران کاشان سابقاً مواداولیه‌را ازترکیه ازراه تبریز بکاشان واردمیکردند ولی اکنون ورقه های مس ساخت انگلستان را بکارمیبرند.

یکی ازشاهکارهای معماری عمدهٔ کاشان مسجد میدان است که محراب‌جالب توجهی دارد، این محراب را باکاشیهای بسیار ممتازی تزیین کرده‌اند.

کلنل اسمیت (Smith) نقل میکند که شهر کاشان درتاریخ ۱۸۷۰ دارای ۲۴ کاروانسرا و۳۴ حمام عمومی و۱۸ مسجد و۹۰ مأمن داشت که درآنها تحصن اختیارمیکردند.

کم‌دلی وضعف‌نفس کاشانیان

بااینکه مردمان کاشان ازحیث تجارت وصنعت در درجه اول قرار گرفته‌اند به کم‌دلی وضعف نفس مشهور وضرب‌المثل شده‌اند وداستانهای مضحکی برای آنها جعل کرده‌اند. از جمله میگویند ۳۰ هزار نفر کاشانی واصفهانی درقشون نادرشاه بودند، موقعیکه فاتح

تصویر عامیانه یك سید

دهلی بایران مراجعت کرد بآنها اجازه داد که باوطان خود مراجعت نمایند ولی آنها ازترس دررفتن تأمل نمودند وازشاه درخواست کردند که یکصد نفرسرباز همراه آنها بفرستد تابسلامت باوطان خود بازگشت‌نمایند.

عقربهای کاشان

درکاشان عقرب زیاد و سم آن خطرناك ومهلك است. این حیوان موذی در قرن دهم نیز دراین ناحیه فراوان بوده‌است

زیراکه استخری در آن تاریخ نوشته است: باندازه‌ای سم عقرب کاشان مهلك است که ایـرانیان در موقع نفرین کردن بکسی میگویند : « امیدوارم گرفتار عقربهـای کاشان بشوی. »

یکی ازسیاحان هلندی موسوم به جان استروئیس (Struys) مینویسد کـه سکنهٔ کاشان برای اجتناب ازعقرب شبها در تنو میخوابند و بـرای تریاق این سم مطبوخی‌ازبرادهٔ مس که درسرکهٔ تندخیسانده وبا کمی عسل آمیخته باشندمیخورند و نیز روغنی از عقرب درست میکنند که موسوم است بروغن عقرب و آنرا درمحل گزیده شده میمالند .

عزیمت از کاشان

درساعت ۹ بامداد ازکاشان بطرف اصفهان حرکت کـردیم و پس‌از عبور ازمحلات خارج شهر دربیابان براه پیمائی ادامـه دادیم . این بیابان برعکس سایر بیابانها منظرهٔ عجیبی داشت . درطرف راست وچپ هزاران تپه های شن دیده میشد که یکرشته بلندی وپستی‌هائی تشکیل داده بود و مانند گله‌ای از گوسفندان عظیم‌الجثه بنظرمیآمد ، گاهی هم درجای دوری دریاچه و اشجاری خودنمائی میکرد ومثل این بود که شکل اشجار در دریاچه منعکس شده است ولی چون نزدیك میشدیم بکلی ناپدید میگردید . این‌صور فریبنده دربیابانهای ایران زیاد دیده میشود وآنهارا سراب مینامند .

درساعت یازده ونیم بقهوه خانه‌ای رسیدیم که هیچگونه خوراکی در آن یافت نمیشد ناچار باچیزهائی که همراه داشتیم سد جوعی کردیم ودرموقع حرکت دوقران بعنوان انعام بقهوه چی دادیم ولی او باخشونت بما گفت که این‌مبلغ کم است وچون باو گفتیم که چند دقیقه توقف دراین جای تاریك وپراز دود تـریاك بیش‌ازاین ارزش ندارد متغیرشد وبما لعنت ونفرین کرد .

دراین‌قهوه خانه پردود جزچند سکوی خاکی که‌عابرین‌درروی آنهاخوابیده وپاپوشهای خودرا بجای بالش زیرسر گذاشته بودند چیزدیگری دیده نمیشد .

محمدیه

مقارن ظهر به محمدیه یامحمد آباد رسیدیم، دراینجا دو گاری پست توقف کرده بود ومعلوم شد که مسافرین ازترس راهزنان

سر علم برنزی

نتوانسته‌اند حرکت کنند و بما گفتند مدتی است که سارقین باین نواحی آمده و مسافرین را لخت میکنند اما برطبق آخرین خبری که رسیده برادر سردارحاج علی‌قلیخان باسرازان بختیاری آمده وراهزنانرا پراکنده کرده است. بختیاریهای همراه ما ازشنیدن این خبر نشاطی پیدا کردند. در اینموقع ابر های سیاهی در آسمان پدیدار شد و باران سیل آسا شروع بریزش کرد اما طولی نکشید که باران قطع‌شد وهوا روشن گردید وما حرکت کردیم. اسبان ما نیرومند بودند و با سرعت راه میپیمودند».

بختیاریها هم نشاطی داشتند و گاهی با تفنك مارتین خود باسکلت شتر مرده‌ای که درراه افتاده بود تیراندازی میکردند و استخوانهای این سفینهٔ بری را متلاشی مینمودند.

درهنگام غروب صحنهٔ آسمان تغییر کرد وباشکال گوناگون در آمد. درطرف مغرب پرده های خاکستری رنگی برروی آفتاب کشیده شد ولی تپه‌های شن ازدور روشن بنظرمیآمد وازتابش اشعهٔ آفتاب بارنك زرد خوش نمائی جلوه گری میکرد. کوهستان هم لحظه بلحظه تغییررنك میداد، گاهی رنك سرخ بخود میگرفت و بلافاصله برنك بنفش خودنمائی میکرد. دره هارا تاریکی فرامیگرفت وچنین‌مینمود

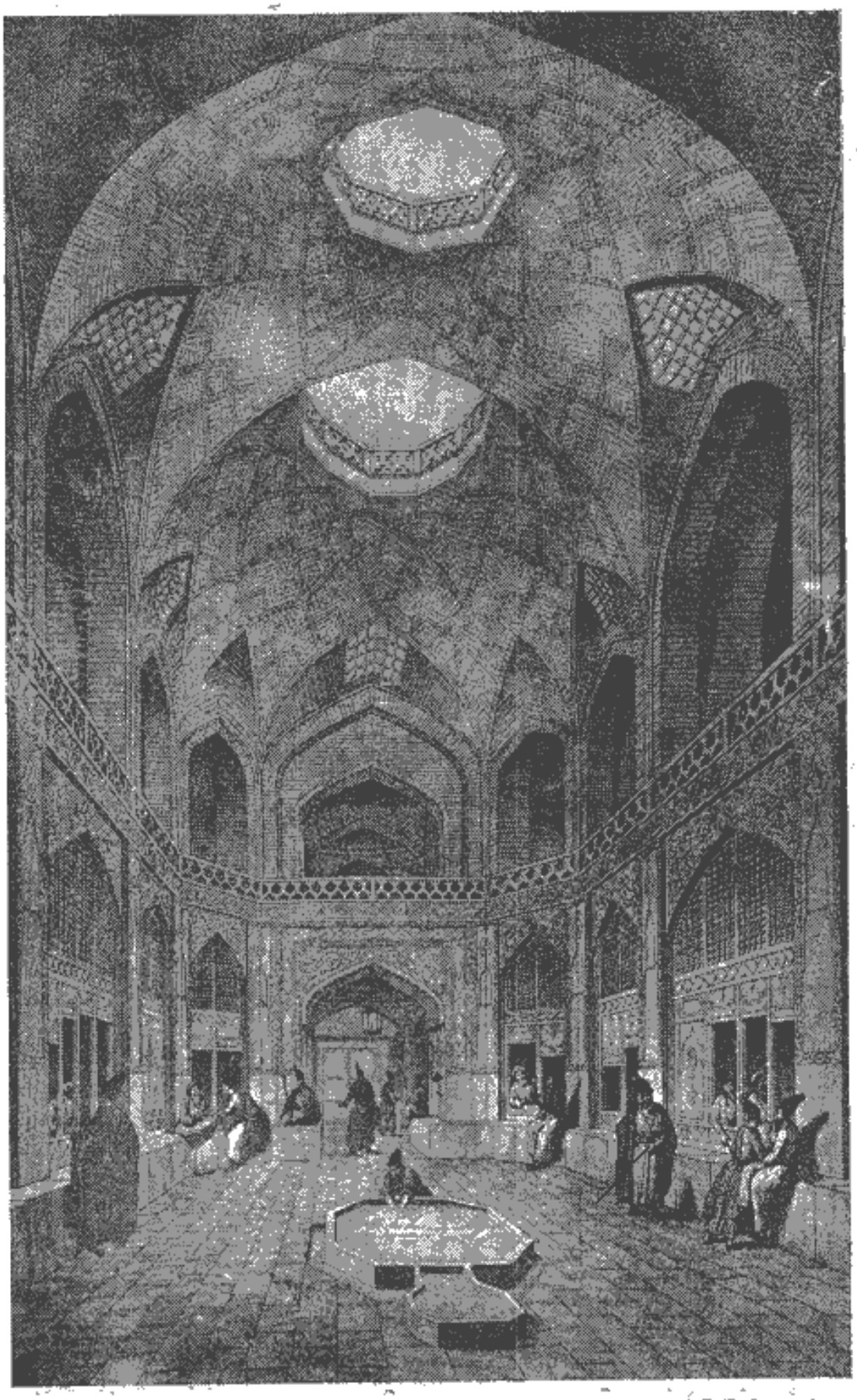

بازارحاج سیدحسین درکاشان- اقتباس از کتاب ابنیه جدید ایران-پاسکال کوست (۱۸۶۷)

که میخواهد با رنگ ظلمانی خود رنگ سفید درخشان برفها را محو نماید.

خالد آباد [illegible] که یکی از دهکده های آباد [illegible] که میبایستی شب را در آن بسر بریم وضع نامطلوب [illegible] اطاق آنرا که در روی سردر واقع شده بود در اختیار ما گذاشتند [illegible] پنجره‌ای نداشت و ما مجبور شدیم که با پارچه و تکه های [illegible] و اینکار هم خالی از زحمت نبود زیرا که باد تندی میوزید و فوراً [illegible] های ما را خراب میکرد و زحمت ما بهدر میرفت ولی ما از کوشش دست نکشیدیم و روزنه ها را مسدود کردیم و شب را در این اطاق بسر بردیم.

امروز آخرین روز ماه قمر [illegible] فردا ماه رمضان شروع میشود و اسکورت ما قبل از طلوع آفتاب تا غروب از خوردن و آشامیدن ممنوع میگردد و مجبور است محرومیت‌های سختی را تحمل نماید و از همه بدتر این است که بختیاریها باید از کشیدن سیگار و چپق که [illegible] بکلی دست بکشند.

۹ اکتبر - [illegible] هوا روشن شد ما از منزل بیرون آمدیم قطارهای طولانی شتران که از ناامنی راه در اینجا توقف کرده بودند همه امروز براه افتادند اسبان ما هم تغییر شکل داده‌اند زیرا که تمام زخمهای بدن آنها را با حنا رنگین کرده اند.

قلل جبال یکی بعد از دیگری از تابش اولین اشعهٔ آفتاب روشن میشود. برفی که دیروز در سر آنها دیده میشد امروز بشکل دنباله های سفید طویلی در آمده است. در پایهٔ جبال دهکده هائی نمایان است که از درختانی احاطه شده و در مه غلیظ بامدادی غرق شده‌اند. آفتاب [illegible] مه را پراکنده میکند و دیوارهای گلی را روشن مینماید سنگریزه هائی که در میان دیوارها با گل مخلوط شده اند از تابش اشعهٔ آفتاب مانند جواهر میدرخشند.

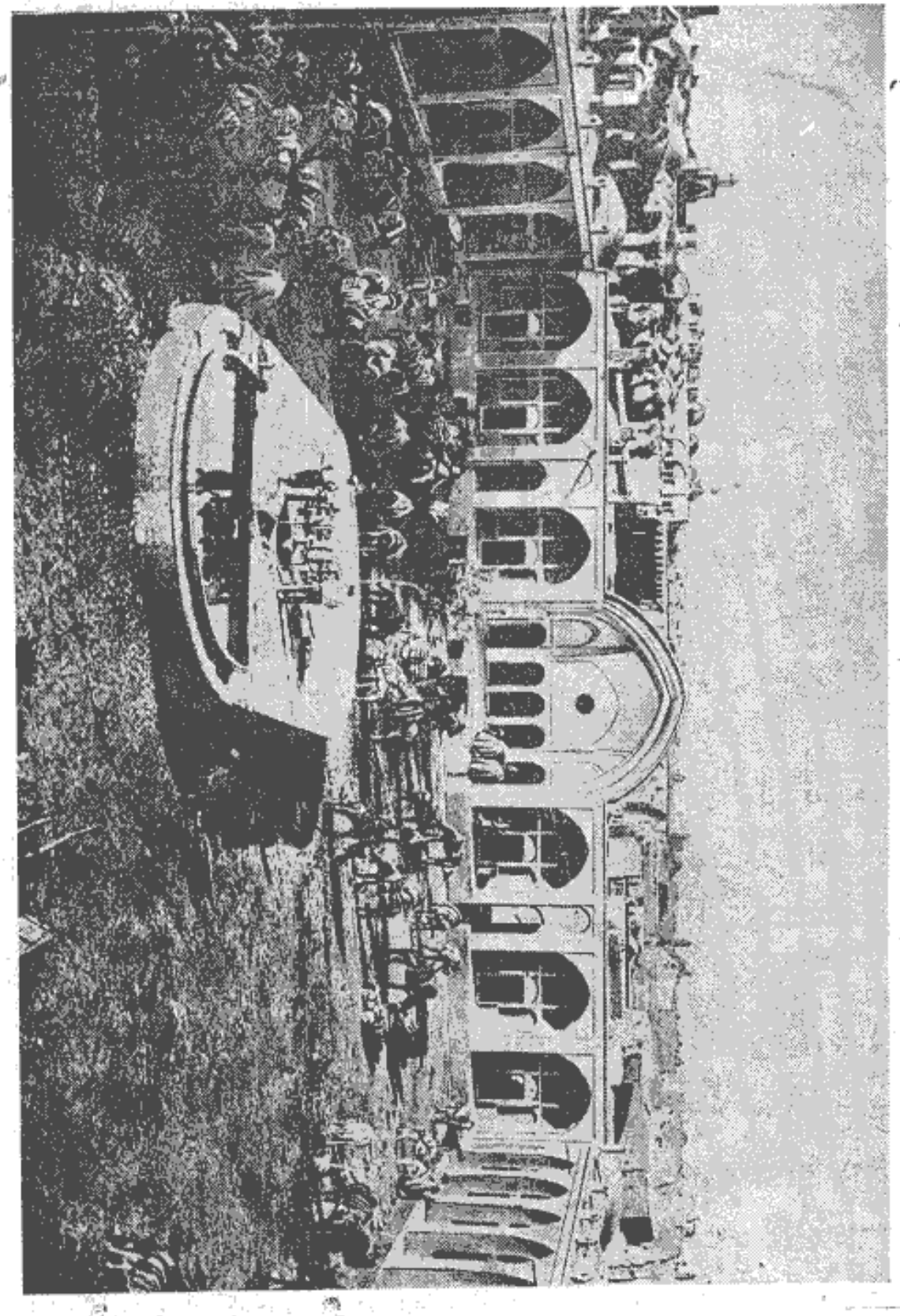

صحن کاروانسرای بزرگ کاشان

دهکدهٔ خفر

خلاصه آفتاب بتدریج اوج گرفت، قطارهـای ممتدشتران از دور با بارهای گوناگون خود مـانند یك رشته نقاط سیاه و سفید بنظر میآید. پس از آنکه دو ساعت ونیم درمیان شنهای بیابان راه پیمودیم در کوهستانی داخل شدیم کـه دارای پیچ وخمهـای متعددی بود وبدهکدهٔ فقیرانه‌ای رسیدیم که آنرا خفر مینامیدند. دراینجا مختصر توقفی کردیم تاغذائی بخوریم. این دهکده منظرهٔ غریبی دارد. دربالای خانه های پست دهقانان بنای بسیارمرتفعی واقع شده که دارای چهار یا پنج طبقه میباشد واکنون متروك مانده است.

در هنگام صرف غذا بختیاریهای اسکورت ما تقاضا کردند که بآنها زبان فرانسه بیاموزیم. چندکلمه‌ای‌راکه بآنها یاد دادیم خوب تلفظ کردند ومابسی مسرور شدیم که اینها میتوانند درمدت کمی بازبان ما آشنا شوند.

این دهکدهٔ کـوچك منظرهٔ خوش‌نمائی داشت. سکنه درروی بام خانه هـا مشغول خشك کردن دسته های ارزن بودند. مـا درشرف حرکت بودیم که ناگهان صدای عجیب وغریبی بگوشمان رسید، چون نگاه کردیم دیدیم جمعی تابوتی‌رابدوش میبرند ودرجلوی‌تابوت‌هم شخصی دهل میزند. دهل‌طبل بزرگی‌است که بادوچوب باریك آنرا بصدا درمیآورند. درعقب دهل زن هم یکنفر علم‌بلندی‌را دردست‌داشت که سابقاً باپارچه‌های قرمز آرایش‌یافته بوده واکنون آن پارچه ها بصورت تکه‌های بد نمائی درآمده که با جنبش نسیم درحرکت است. درعقب طبال وعلمداریك دسته ازمردان‌نیرومند تابوت را حمل میکنند، جسدمیت‌را درنمدی پیچیده وپارچهٔ قلمکاری برروی آن کشیده بودند. تمام سکنهٔ دهکده مرده‌را مشایعت‌میکردند و اورا بآرامگاه ابدی خود میبردند. مردان باصف فشرده‌ای درعقب تـابوت حرکت میکردند وپشت سرآنهاهم زنان وبچه ها شیون کنان میرفتند. زنـان در نزدیکی قبرستان توقف نموده ودراطراف جاده پراکنده شدند واز دور مانند رنگهائی بنظر میآمدند که نقاش روی تخته‌رنك خود گذاشته باشد تابه‌تکمیل تابلوئی خودبپردازد.

مردان بقبرستان رسیدند وتابوت را برزمین گـذاشتند وصف منظمی تشکیل دادند ملائی‌هم درجلوی آنها ایستاد وبه‌نماز مشغول گردید . پس‌ازادای نماز مردان متفرق شدند و زنـان در اطراف مرده حلقه زدند و صدای شیون و گریه وآه وناله آنهـا بلند شد .

پیش‌آمد بد

درحینی که زنان‌مشغول گریه کردن بودند طبال‌وعلم‌دار بطرف درشکه‌ما آمدند. اسبان ازصدای دهل‌وحشت کرده رو بفرار گذاشتند ، رانندهٔ گاری بامهارت خاصی اسبان سر کش را نگاهداشت ولی دراثنای این عمل ، گاری بدرشکه برخورد وآنرا سرنگون کرد، مسافرین گاری‌هم بزمین افتادند وداد وفریاد وآه وناله‌مجروحین بلند شد ولوازم سفرماهم روی زمین‌پراکنده گردید . لکه های خون برروی لباس مسافرین پدیدار گردید . علی نوکر ما بنابر تنبلی که عادت همیشگی‌او بود روی زمین مانده‌بود وچنین‌بنظرمیآمدکه مرده است . خوشبختانه چون من ورفیق سفرم درکناری ایستاده وبتماشای تشریفات مرده مشغول بودیم آسیبی ندیدیم وبلافاصله ببازرسی همراهان رفتیم . لباسهای دونفرازآنها پاره شده وبعضی‌هم پیچش‌مفصلی‌پیدا کرده‌بودند ورویهمرفته‌جراحات آنهاچندان مهم‌نبود. خربوزه بزرگی بوزن ۱۰ کیلوگرم همراه داشتیم که درزیر پای اسبان لگدمال‌شده وشیرهٔ آن بصورت ولباس همراهان ریخته بود .

خلاصه رانندگان‌با کومك روستائیان درشکه و گاری‌را بلندکردند وبسته‌ها را درآن جای دادند وروستائیان بقایای خربوزه را ازروی زمین برداشته وباسرعت بخوردن آن مشغول شدند .

پس‌از یکساعت معطلی حرکت‌کردیم ، دربیابـان یك گله آهو بچرا مشغول بود ، بختیاریها بطرف آن شلیك کردند ولی نتیجه‌ای ازتیراندازی خود نگرفتند .

قصرگبرآباد

یکساعت و نیم بعداز ظهر بکوهستان رسیدیم و از گردنه تنگی‌عبور کردیم ، درمیان این گردنه خرابه های قلعهٔ بسیار

بزرگی را مشاهده نمودیم که سابقاً متعلق بگبران بوده‌است(۱).

کجاوه

این بنای قدیمی بشکل مربع مستطیل است که اکنون خراب شده وسنگهای زیادی مخلوط باساروج درپایهٔ آن ریخته است. درجلوی این قلعهٔ خراب برجی‌است که تا اندازه‌ای محفوظ مانده و درون قلعه نیز سقف های شکسته‌ای دیده میشود.

قصبهٔ طرق

سه ساعت بعد به قصبهٔ طرق رسیدیم، درشکه در میان راه توقف کرد زیرا که راه‌قصبه از کوهستان عبورمیکند ودرشکه

(۱) لرد کرزن مینویسد: گمان میکنم که این خرابه باقی‌ماندهٔ کاروانسرائی باشد که گبران ساخته بوده‌اند زیرا که سابقاً یك کلنی گبر دراین ناحیه سکونت داشته است.

نمیتواند بآنجا برود . دراینجا عابری را دیدیم که مدت چهارروز درانتظارپیداکردن وسیلهٔ رفتن باصفهان است زیرا که ازترس سارقین نتوانسته‌است بتنهائی مسافرت نماید. این شخص ازما اجازه خواست که در گاری سوارشود ولی‌چون نمیخواست چیزی بعنوان انعام باسکورت ما بدهد بختیاریها روی موافقی باو نشان ندادند .

نظر باینکه‌اکنون باید ازمنطقهٔ خطرناکی‌عبورکنیم چندمرد مسلح دیگرراهم باردوی خود اضافه نمودیم وحرکت کردیم . بطوریکه نقل میکردند این قسمت کوهستانی اطمینان بخش نیست . پس‌ازطی سه یا چهارکیلومتر یکی ازهمراهان اثر چرخهای درشکه‌ای را درخارج جاده بما نشان داد و گفت دزدان این درشکه را ازراه خارج کرده وبه‌پشت صخره‌ها برده‌اند تا بافراغت خاطر اشیاء آنرا غارت‌نمایند. اسبان ماهم مایل بودند که دراین راه داخل شوند . یکی از همراهان گفت چون چندین بار سارقین این حیوانات را ازاین راه برده‌اند بنابرعادت میخواهند دراین‌راه داخل گردند تامالیات معمولی را بسارقین بپردازند .

باری پس‌ازیکساعت راه پیمائی بکله های گوسفندی برخوردیم که چوپانان آنهارا بطرف مغاره های کوه میبردند . چوپانان همه مسلح بودند وبانظر خوبی بما نمینگریستند . ازدورهم دردامنه کوه شعلهٔ آتشی دیده‌میشد که دراطراف آن اشباحی درحرکت بودند وما نفهمیدیم که آنها چوپان هستند یا سارق .

نظام آباد

درساعت هشت ونیم بدون تصادف بدی بکاروانسرای‌نظام آباد رسیدیم که حصار آنرا باگل‌ساخته‌بودند، کلبه‌ای‌رادراختیارما گذاشتند که بطویله حیوانات‌شباهت داشت وحشرات موذی درآن حرکت‌میکردند. طاقچه های تاریك آن پراز کثافات نفرت‌آوری بود . درهرحال ما ناچاریم که شب‌را دراین‌کلبهٔ پرازکثافت بسر بریم وامیدواریم که اگرخدا بخواهد فردا شب دراصفهان یعنی شهری که تمام سیاحان اشتیاق دیدن آنرا دارند وشیفتهٔ زیبائی آن هستند خواب راحتی بکنیم .

این کاروانسرا در کوهستانی واقع شده کـه ارتفاع آن به ۱۷۹۰ متر میرسد هواهم سرد است وچون کلبهٔ ما عفونتی دارد ناچاریم در آنرا بازبگذاریم.

۱۰ اکتبر ـ صبح قبل ازساعت ۵ درموقعیکه هنوز هوا روشن نشده بود بما خبردادند که آماده حرکت شویم ولی دوساعت‌طول کشید تاوسایل نقلیه آماده شد. دراین ضمن کاروانسرادارجوان ازمن‌خواهش کرد که عکسی‌ازاو بگیرم، نظربااینکه نمونهٔ سرگرم کننده‌ای بود وعکس لباس چیت رنگی او هم خوب میافتاد من اورا وادار کردم که در کنارتنوری بایستد وعکسی ازاو برداشتم وهمراه آوردم.

قزاقان قونسولخانه روس

یکساعت بعدازحرکت بیك گاری برخوردیم که پراز قزاقان روسی بود، اینها تقریباً ۱۵ نفربودند که بازحمت در گاری مسافرت میکردند. چون ماراد یدند همه پیاده شدند و نزد ما آمدند. صاحبمنصبی که همراه آنهـا بود راجع بـاوضـاع راه پرسش های زیادی از من کرد وضمناً پرسید که آیا شاهزاده آبیجا (Abidja) قونسول روس بـزودی خواهد آمد یـا نه؟ من بـاو پـاسخهای اطمینـان بخشی‌دادم. چنین‌بنظر میآمد که‌این صاحبمنصب پول‌زیادی همراه دارد ومیترسد که سارقین آنرا بعنوان‌مالیات

شاگرد قهوه خانهٔ نظام‌آباد

ازاو بگیرند اما پس‌ازاینکه اطمینان حاصل کرد به پیشروی خود ادامه داد .

مورچه خورت

ایستگاه بعدی‌ما قصبهٔ مورچه‌خورت است. درجلوی کاروانسرا نهر بزرگی جاریست که ۳ مترعرض و ۵۰ تا ۶۰ سانتیمتر عمق دارد . ماهیگیر پیری بنابرتقاضای ما پس‌از یکساعت کوشش یك دوجین ماهی‌ازاین نهر گرفت وبرای ما آورد وما خوشوقت‌شدیم که امشب یافردا غذای‌مطلوبی‌خواهیم داشت . دراینجاهم داستانهای اغراق آمیزی راجع بسارقین وناامنی طرق شایع بود .

قصبهٔ مورچه خورت تقریباً ۲۵۰ تا ۳۰۰خانواده سکنه دارد ودور آن‌حصاری کشیده شده‌است. درطرف چپ مدخل آن گنبد آبی رنگی واقع شده که میگویند مقبرهٔ سید علی برادرزادهٔ امام موسی میباشد .

علیمراد خان در سال ۱۷۸۵ پس‌از مرك کریم خان زند یعنی قبل‌از آنکه طایفهٔ قاجار تخت سلطنت را تصاحب کنند مدت‌چهارسال برقسمتی ازایران‌فرمانروائی میکرد ودرهمین حصار منزل داشته‌ند .

این دشت درسال ۱۷۲۰ ناظرجنك نادرشاه با افغانها بود که منتهی بشکست قطعی افغانها گردید .

مقارن ظهر بود که بایستگاه قراولخانه رسیدیم وچون غذائی در آنجا یافت نمیشد اجباراً آذوقهٔ ذخیرهٔ خود را بمصرف رساندیم . قهوه چی آدم کوتاه قد باسلیقه‌ایست . دیوار های قهوه خانه را با عکسهای روزنامه های انگلیسی زینت نموده است .

کمی قبل ازحرکت ما کالسکه‌ای ازطرف اصفهان رسید و مرد چاقی از آن بیرون آمد وهمینکه بما رسید بزبان فرانسه بما سلام داد . این شخص میرزا احمد خان ملقب بفاتح‌الملك ویکی ازاعضای عالیرتبهٔ وزارت خارجه ایران بود . پس‌از سلام وتعارفات لازم یك قاچ خربوزهٔ شیرین از کالسکهٔ خود بیرون آورد وبماداد بطوریکه میگفت قصد دارد بقسطنطنیه وازآنجا بمکه وبعد برای گردش بپاریس و

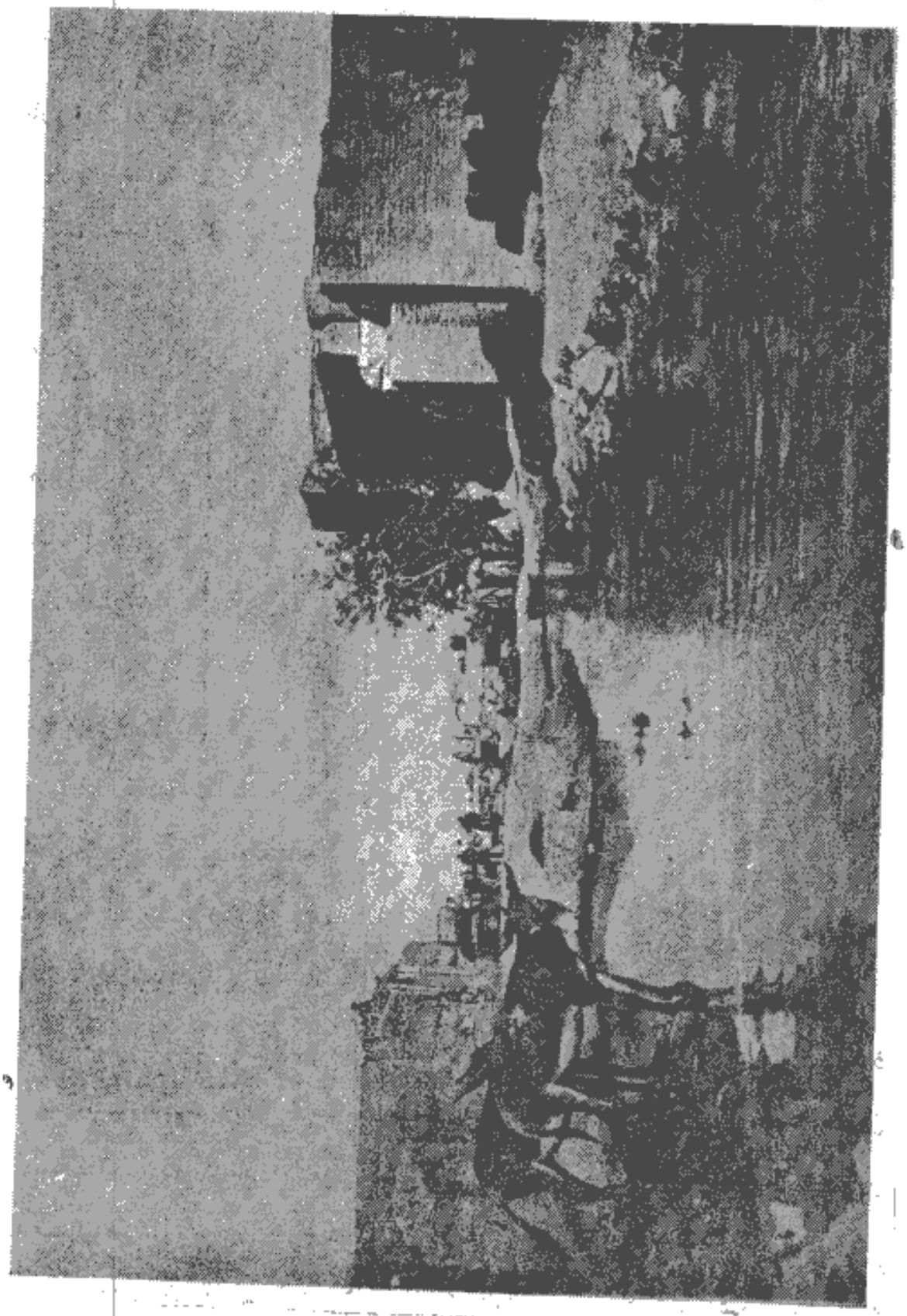

دهکدهٔ مورچه خورت

انگلستان برود. ازاوضاع پایتخت‌ما اطلاعات کاملی‌داشت، بسیارخوش‌محضرومهربان

بود وما بازهم درپایان مسافرت خود اورا ملاقات کردیم .

کاروانسرای مادرشاه خلاصه ازاینجاحرکت کردیم وبکاروانسرای مادرشاه رسیدیم که ازبناهای مادرشاه عباس ویکی ازشاهکارهای بسیارممتاز است وتزیینات قابل ملاحظه‌ای دارد .

بطوریکه نقل میکنند سلاطین صفویه پولی را که بعنوان مالیات از مردم میگرفتند مشروع و حلال نمیدانستند و آنرا مستقیماً برای معیشت خود صرف نمیکردند بلکه قسمتی ازآنرا صرف ساختن کاروانسرا وابنیهٔ عمومی مینمودند و بعد آنها را باشخاصی اجاره میدادند ومال‌الاجارهٔ آنها را که مشروع وحلال میدانستند بمصرف احتیاجات خودمیرساندند مخصوصاً مخارج سفرهٔ شاه و حرم و سایر بستگان اومیبایستی ازچنین عایداتی فراهم شود .

رقاصهٔ ایرانی

بهرحال تمام کاروانسراها و ابنیهٔ عمومی که در دوران سلسلهٔ صفویه بوجود آمده بسیارمحکم وبطرزخاصی ساخته‌شده‌است یعنی‌سنگهای بزرگی‌را درساختمان دیوارهابکاربرده‌اند تادرموقع تابستان حرارت نتواند بدرون حجرات نفوذ کند ودر زمستان هم باآتش کمی گرم شود .

بطوریکه نقل میکردند کف اطاقهای کاروانسرای مادرشاه برعکس سایرابنیه باسنگهای‌تراشیده مفروش گردیده است. متأسفانه مانتوانستیم بدون این کاروانسرا

که درقرن‌شانزدهم ساخته‌شده‌است برویم وساختمانهای درون آنرا تماشاکنیم زیرا که اکنون در آن بسته و متـروك مـانده است .

رقاص دایره زن

بطوریکه نقل میکنند متروك ماندن آن باین علت بوده که سابقاً غلامان سوار ظل‌السلطان برای تفریح و تعیش بـاین محل میآمدند و غذاهای خوب میخوردند و بجـای دادن پول با کاروانسرادار با خشونت رفتار میکردند .

دراینجاهم داستانهای اغراق آمیزسارقین بین راه شیوع داشت . ازجمله میگفتندقزاقان روسی که ما چند ساعت قبل آنهـا را ملاقات نمودیم شبانه بدونفرچهارپادار مسلح برخورده وبخیال‌اینکه سارق‌هستند بطرف آنهاتیراندازی کرده وبآن دونفر بیگناه سخت آسیب رسانده اند واین قضیه موجب تنفرمسلمانان از روسهـا شده است .

دهکدهٔ گز

درساعت ٤ بعدازظهر بدهکدهٔ گزرسیدیم که آخرین‌ایستگاه قبل از اصفهان است . دراینجا کاروانسرای شاه عباسی‌متروك مانده ودرنزدیکی آن یك بنای خشت و گلی تازه سازی را چاپارخانه قرار داده‌اند. نایب چاپارخانه برای حرکت ما اشکال تراشی‌میکرد ولی ماچون مایل بودیم کـه شب را درشهراصفهان بسربریم اورا مجبور کردیم که وسایل حرکت‌مارا فراهم‌نماید وشبانه براه افتادیم . طولی نکشید که هوا طوفانی شد و بـاران سیل‌آسائی شروع بریزش کرد ، راه هم فوق‌العاده خراب و خطرنـاك بود درهر قدم به پلهای خرابی میرسیدیم که راننده بانهایت احتیاط از آنها عبور میکرد . طی‌آن ۲۰ کیلومتر راه

در چنان هوای طوفانی خالی از اشکال نبود ، بطوریکه راننده میگفت اقلا شش ساعت طول میکشید تا مـا بشهر وارد شویم . ما برانندە توصیه کردیم کـه آهسته حرکت کند و اسبان را بحال خود گذارد مبادا گرفتار خطری بشویم . باد بتدریج برشدت خود افزود وطوفانی تولید کرد ، جاده هم مانند دریاچه‌ای پر از آب شد و اسبان بازحمت در آن پیشروی میکردند .

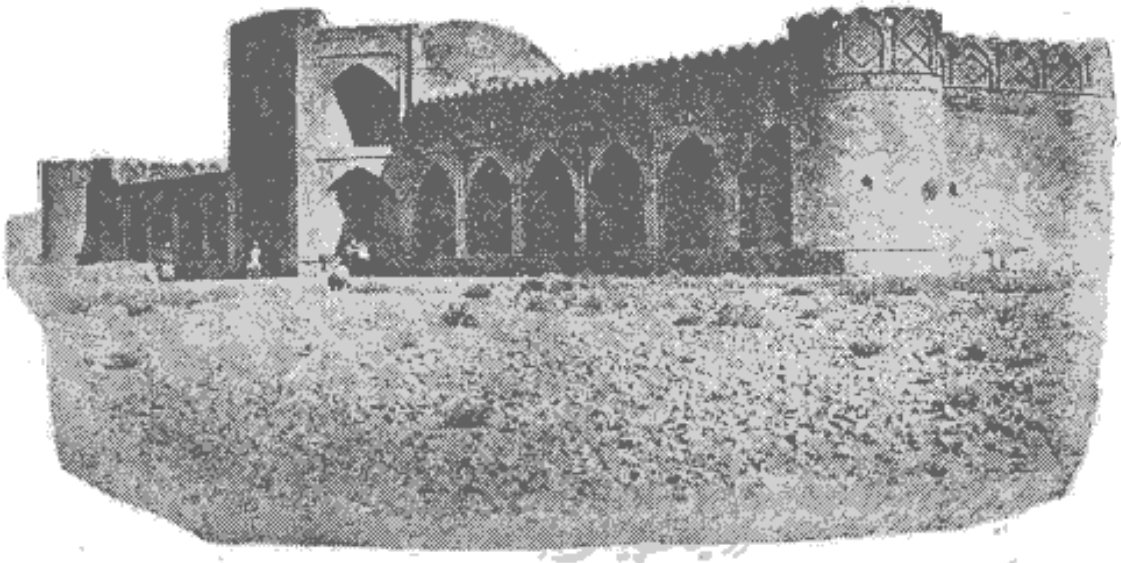

کاروانسرای مادرشاه

درموقع حرکت از گز دونفر سواران حکومتی هم با مـا همراه شدند ، یکی از آنها کـه بردیگری ریاست داشت نیم تنهٔ مـاهوت قرمزی پوشیده بود که یراق های طلائی داشت ودیگری بالباس ماهوت سادهٔ خاکستری رنگی مؤدبانه دردنبال او راه می‌پیمود. ازقرارمعلوم اینها باستقبال شخص بزرگی بگزرفته وچون ازورود او مأیوس شده بودند با ما همراه شدند اماهمینکه باران شروع بریزش کرد با بختیاریها خداحافظی کرده وباشتاب رفتند .

عبور ازشهر

بهرحال ما باکمال احتیاط راه می‌پیمودیم ، مقـارن نیمه شب بود که همراهان بما مژده دادندکه بشهررسیدیم ، از دروازهٔ بلندی عبور کردیم وخوشوقت شدیم که بزودی بمنزلی میرسیم واستراحتی میکنیم .

متأسفانه درخواندن آیهٔ فتح وظفر شتاب کرده بودیم زیراکه پس‌از عبور از دروازه بازهم مدت زیادی راه پیمائی درخرابه ها ادامه داشت . این خرابه هـا سابقاً جزء محلات بیرون شهر بوده که اکنون بکلی ویران و باراضی زراعتی تبدیل گردیده‌است.

پیوسته از کوچه باغهـا میگذشتیم و از یك رشته نقب های خـراب عبور میکردیم . این نقب ها باقیمانده بازار های قدیمی هستند که پس‌از انهدام محلات خارج شهر هنوزهم قسمتی ازسقفهای آنها برجای مانده است .

عبور از این خرابه ها داستانهای کتاب الف‌لیل را بخاطرمیآورد که میگوید مسافرین درمیان شهرهائی راه میروند که قرنها است بخواب ابد فرو رفته‌اند .

چون بزیر سقف بازار خرابی میرسیم صدای پای اسبان و چرخهـای درشکه

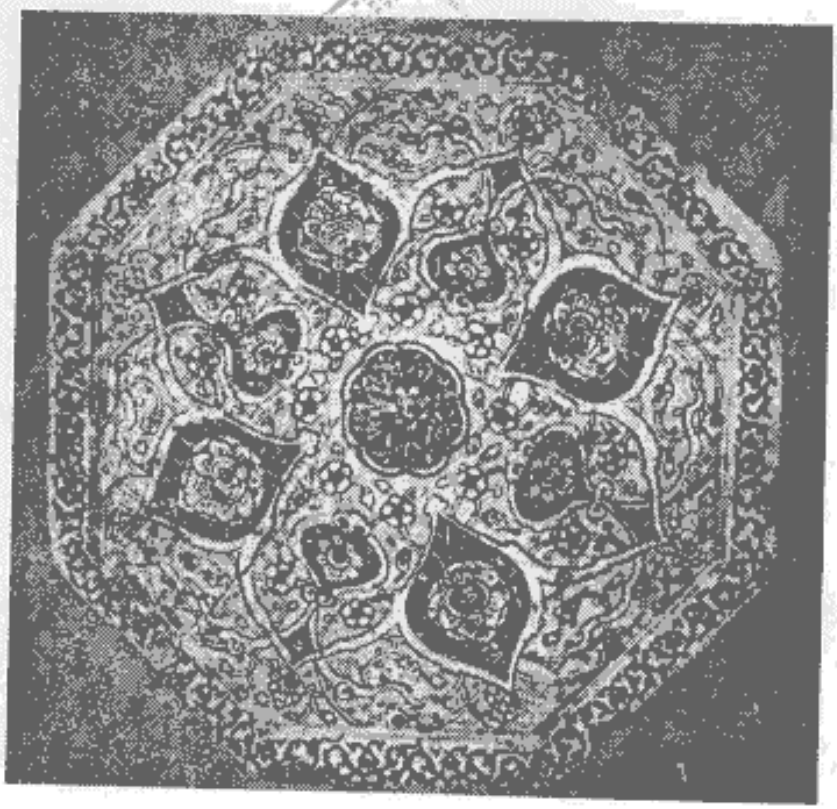

یك قطعه کاشی متعلق بقرن۱۷ که‌ازمسجدحاجی ربیع بدست‌آمده‌است (کلکسیون مؤلف)

انعکاسی پیدا میکند وهمینکه از آن گذشتیم یکدفعه صدا قطع میشود . بدیوارهای

. بلند عمارات خراب شده‌ای برمیخوریم که گویا میخواهند برروی سر مسافری که سکوت آنهارا دراین موقع شب برهم زده‌است فرود آیند ، جابجا ازدور روشنائی ضعیفی دیده میشود که چون ازمقابل آن میگذریم تاریکی شب موحش‌تر میگردد .

کارگرانی در کنار راه دراز کشیده وبخواب عمیقی فرو رفته‌اند وصدای نفیر آنها نشان میدهد که این بدبختان بضاعت پرداخت چندشاهی کرایه منزل‌را ندارند .

اکنون ما درمیان این شهر قدیمی راه می پیمائیم ، سکوت و خاموشی کاملا بر آن حکمفرما شده‌است ، دروازه های محلات بسته شده ومدتی باید درپشت آنها داد وفریاد کرد تا دررا بروی مسافر باز کنند .

پس‌از عبور ازدروازه‌ای ناگهان بفضای وسیعی وارد شدیم که دراطراف آن درختان کهنسالی سربآسمان کشیده بود معلوم شد که این‌فضای بیکران میدان شاه مشهور اصفهان است که دردنیا نظیر آن یافت نمیشود .

دراین‌میدان بدرشکه‌ای برخوردیم که‌جمعیت زیادی ازمستخدمین بافانوسهای روشن درجلووعقب واطراف آن پیاده حرکت‌میکردند ومعلوم بود که شخص بزرگی ازمیهمانی برگشته وچون ازمقابل‌ما گذشت دوباره درتاریکی فرورفتیم .

چاپارخانه

خلاصه پس‌از زحمت زیاد بکاروانسرای چاپارخانه رسیدیم و خوشوقت شدیم که غذای خوبی خواهیم خورد واستراحتی خواهیم کرد . بدبختانه دراین وقت شب نتوانستیم بآرزوی خود نائل گردیم . نایب چاپارخانه که اورا دراینموقع بیدار کرده بودند ازما پذیرائی شایسته‌ای نکرد و برای منزل پلکانی‌را بما نشان‌داد و گفت بروید بالا ...

همراهان چند در را زدند که از درون آنها فقط صدائی شنیده میشد که میگفت : « بالا » یعنی بروید روی بام ...

دربالای بام در اطاقی بازبود وماخواستیم بدرون آن برویم متأسفانه یك تکه فرش ویك جفت کفش نشان میداد که این اطاق هم متعلق بمسافر دیگری است .

آخرالامرمارا بدهلیزی بردند که ازهردوطرف آن باد طوفانی تولید کرده بود ومنزل کردن در آن برای ما امکان پذیر نبود. خوشبختانه مهتری نسبت بما ملاطفت بروز داد واطاق کوچك خودرا دراختیارما گذاشت. این اطاق کوچك وپاك بود کف آن با کاشیهای مینائی فرش شده وکتیبه های قشنگی هم بر دیوارهای آن دیده میشد. پس از ورود باین اطاق بلافاصله وسایل طباخی خودرا بیرون آورده ومشغول فراهم نمودن غذائی شدیم زیرا که ازساعت ۲ بعدازظهرتاآنوقت دراین آخرین منزل طولانی چیزی نخورده بودیم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل یازدهم ـ اصفهان

قسمت اول

منارجنبان اصفهان ـ قبر شیخ عبدالله ـ آتشگاه ـ قصبهٔ جلفا ـ لباس ارمنیها ـ پرپاسکال و پردموت ـ تغییرمنزل ـ کاخ عالی قاپو ـ ایوان بزرك یاتالارتخت ـ دهلیز ورودی عالی‌قاپو ـ ویرانی کاخهای عالی بدست ظل‌السلطان ـ حاکم اصفهان ـ قشون ظل‌السلطان ـ حکومت ظل‌السلطان ـ کاخ چهل ستون ـ تقسیمات کاخ ـ تالارتخت ـ کاخ سرپوشیده وعمارت اشرف ـ کاخ هشت بهشت ـ خیابان چهارباغ ـ مدرسهٔ شاه سلطان حسین ـ میدان شاه ـ جشنهای باستانی وتفریحات ـ مسجد شیخ لطف‌الله ـ برج ساعت ـ مسجدشاه ـ نقاره‌خانه ـ بازارها وقلمکارسازی ـ منبت کاران وزرگران ـ آهنگران واسلحه‌سازان ـ بازارقنادان ـ بقالان ـ سراجان ـ کفاشان ـ فرش بافان ـ طناب فروشان وقفل‌سازان ـ مال‌التجاره های اروپائی ـ دست فروشان دوره گرد ـ معابر ـ واردات اصفهان ـ صادرات ایران ـ ساختن ظروف بطرز قدیم .

۱۱ اکتبر ـ امروزصبح دیرازخواب بیدارشدیم، بختیاریهای همراه که دراطاق مجاور منزل داشتند زودتر ازما ازخواب بیدارشده وبسراغ میرزا حاج یعقوب که

پیشکار معتمد سردار اسعد بود ودراصفهان اقامت داشت رفته بودند .

منارجنبان اصفهان

چون کار واجبی نداشتیم تصمیم گرفتیم کـه بسیاحت اطراف اصفهان بپردازیم. ساعت سه و نیم بعدازظهر وسایل حرکت فراهم شدو بادرشکه بطرف دهکدهٔ کلادان رفتیم که درشش کیلومتری شهر واقع شده است . از راه پرپیچ وخمی دردنبال نهر بزرگی راه می‌پیمودیم که در کنار آن درختان چنار و تبریزی سر بآسمان برافراشته بودند. رودخانهٔ زاینده رود هم که آب کمی در آن جاری بود ازدور دیده میشد . نهرهای بزرگی درفاصله های معینی ازاین رودخـانه جدا میشوند و اراضی اصفهان را مشروب مینمایند . جـابجا ازبازارچه های خراب عبور

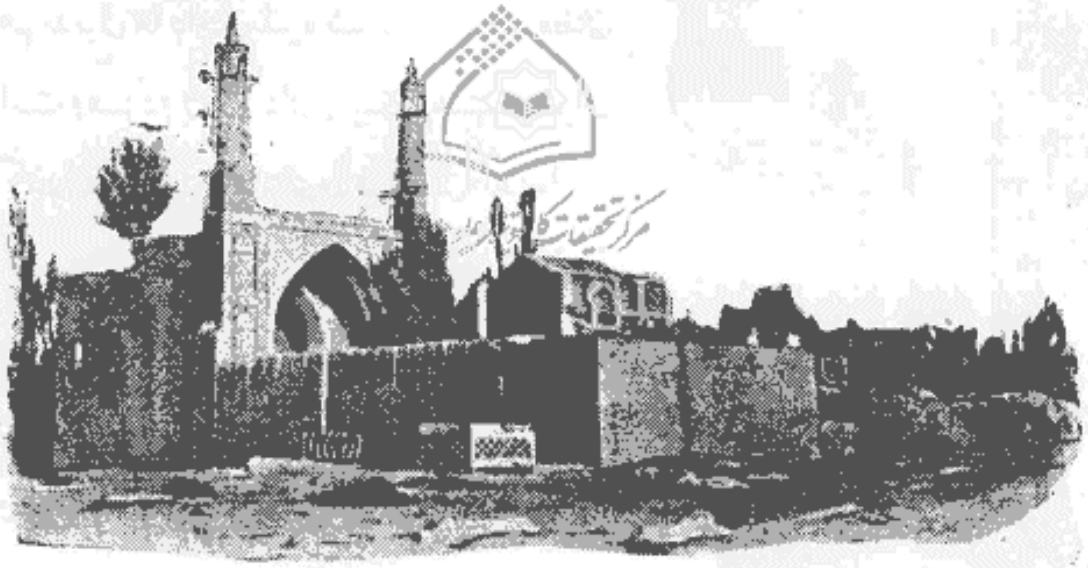

منظرهٔ خارجی منارجنبان اصفهان

میکردیم و گنبد های مقبره هارا میدیدیم که قسمتی از آنها ویران شده ودر مقابل درآنها پردهٔ کهنه‌ای آویخته بودند ومابسی متأسف بودیم کـه هیچکس درفکر تعمیر این ابنیهٔ عمومی که ازشاهکارهای معماری قدیم محسوب میشوند نیست .

امروز روزجمعه وتعطیل عمومی است دکانهای بقالی وعطاری دربین راه دیده میشود که درهای آنها نیم باز است وصاحبان آنهاهم ازبیکاری تسبیحی بدست گرفته

ومشغول جابجا کردن دانه های آن هستند.

ازمیدانی‌هم عبور کردیم که درویشی در آن معرکه گرفته وجمعی دراطراف‌او بودند. وسیلهٔ گدائی این درویش یك پردهٔ نقاشی بود که‌بدیوار آویخته ومشغول شرح‌دادن صورتهای آن بود.

یك درویش

خلاصه پس‌از طی مسافت زیادی بمقبره رسیدیم و مدتی در انتظار بسربردیم تـا ملای متولی آمد ودرآنرا بروی ما بازکرد. جمعیتی هم بدنبال ما داخل‌مقبره شد. چون ماه‌رمضان است ومـردم روزه دار و بیکار هستند بـرای گذراندن وقت بتماشای‌ما فرنگیان آمده‌اند.

قبر شیخ عبدالله

درداخل‌حیاط این‌مقبرهٔ کوچك‌دیوارهای آجری را بـا کاشیهای ستاره مانند که دارای رنك آبی وسبزهستند زینت نموده‌اند. قبرشیخ عبدالله یا باباعبدالله که نام ونشان اودرتاریخ دیده‌نمیشود بشکل مکعب مستطیلی در ایوانی واقع شده است درطرفین این ایوان دومنار کوتـاه دیده میشود که آنها را منارجنبان میگویند. دربـالای قبرهم شمعدانها وقندیلهای مسین آویخته‌اند درحیاط مقبره هم سنگهای چند قبر دیده میشود که درفواصل آنها علفهای بی ثمری روئیده است.

دونفرازجوانان نیرومند دهکده ازپله‌های باریك بالا رفتند وباشدت بحرکت

دادن منارها مشغول شدند، تماشای حرکت آنها چندان جالب توجه نبود و جای افسوس است که برای چنین تماشای بی ارزشی موجبات انهدام یك بنای قدیمی را فراهم مینمایند.

سکنه دهکده حرکت این مناره های کوتاه و باریك را حمل بر اعجاز میکنند

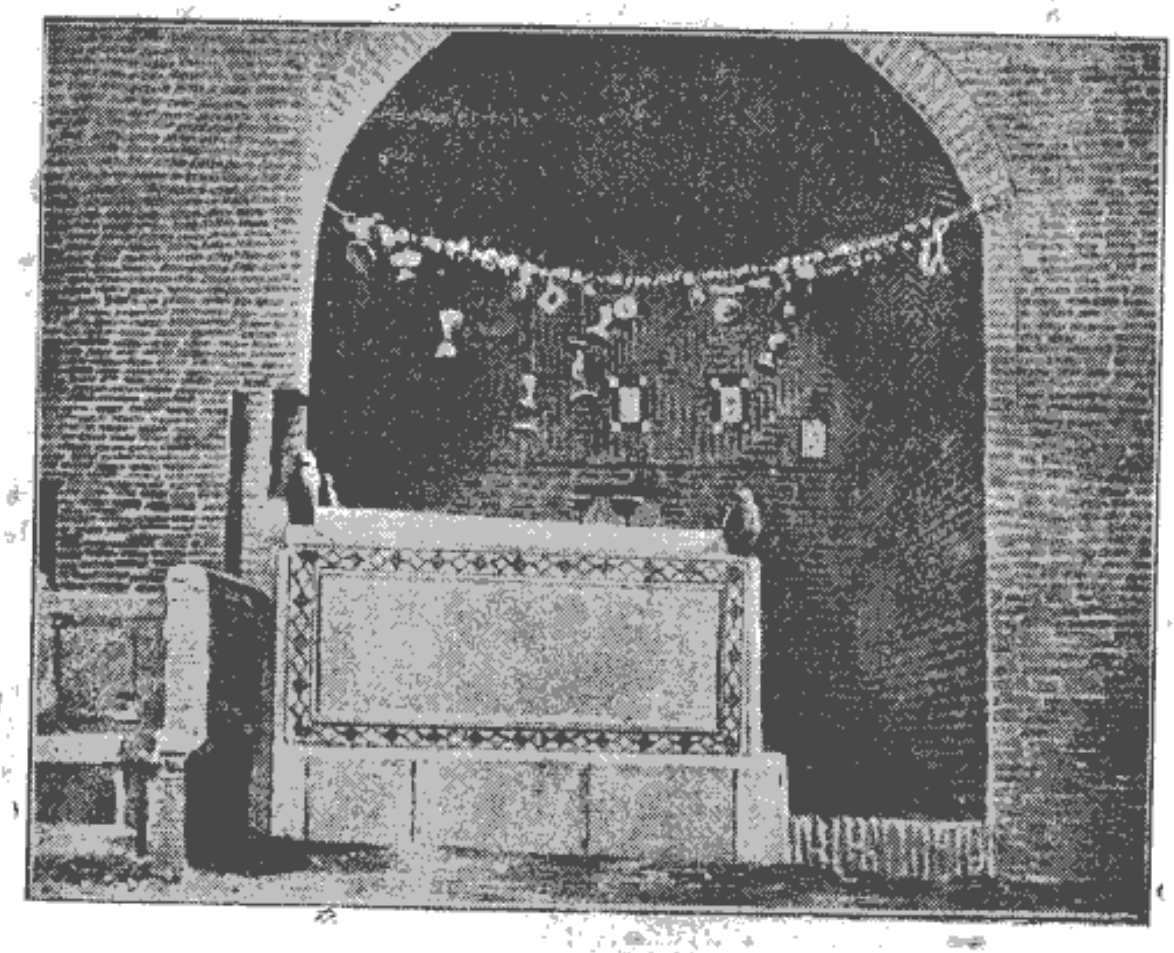

مقبرهٔ شیخ عبدالله

و معتقدند که این بنا درروی حفرهٔ پر از جیوه‌ای قرار دارد و بهمین جهت است که منار حرکت میکند وتمام بنا را بجنبش درمیآورد.

دلیل جنبش آنها بسیار ساده است. نظر باینکه این بنا کهنه و فرسوده شده و چوبهائی هم که درساختمان آن بکاررفته حالت ارتجاعی پیدا کرده منار بافشار زیاد بجنبش درمیآید و اگر درحرکت دادن آنها افراط کنند ممکن است موجبات خرابی این بنای قدیمی را فراهم سازند زیرا که امروز درضمن عمل قسمتی ازبالای مناره ها

که تقریباً ۱۵ تا ۲۰ کیلو وزن داشت بواسطهٔ حرکت زیاد جدا شد ودر پیش پای ما بزمین ریخت .

آتشگاه

درفاصلهٔ کمی ازاین مقبره کوه کم ارتفاعی است که دربالای آن خرابه‌هائی‌دیده‌میشود. این‌محل‌راآتشگاه مینامند وچنین نقل میکنند کـه اردشیر ساسانی در دوران سلطنت خود در اینجا آتشکده‌ای بنـا کرده است .

تعیین تاریخ بنای این خرابه ها مشکل است . درموقع ورودباصفهان این‌خرابه ازدور عظمت وابهتی نشان میدهد وازجمله زینت های شهرمحسوب میگردد .

قصبهٔ جلفا

بااینکه درشکه‌چی مایل‌بود بشهر بر گردد ماراورا وادار کردیم که بطرف قصبهٔ ارمنی‌نشین جلفا برود . مقارن غروب آفتاب بقصبه جلفـا رسیدیم . نهرهـای عریضی را دیدیم که در کنار آنها درختان بلندی سربر آورده بود . کوچه‌ها بازوایای قائمه یکدیگر را قطع کرده و خانه هـا درعقب شاخ وبرگ درختان پنهان شده بودند . چون قدری پیشتر رفتیم بچند دکان قصـابی و نـانوائی و بقالـی و عطاری برخوردیم کـه جلوخان وبساط مرتبی درآنها دیده نمیشد .

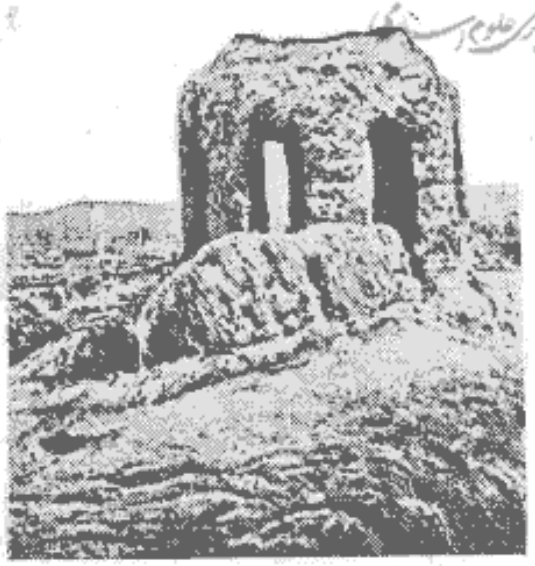

خرابه های آتشگاه برروی کوه گبران

لباس ارمنیها

ارمنیان برحسب ظاهرشباهت مختصری باروپائیان دارند ولی هنوزهم لباس چند قرن پیش را که در جلفای نزدیك قفقـاز

زنان ارمنی درلباس مهمانی

داشته‌اند ازخود دورنکرده‌اند . این کلنی را شاه عباس اول اجباراً باینجا آورد .
زنان ارمنی چادرسفیدی بخود پیچیده‌ودر زیـر آن لباسهای رنگارنك زرد و

قرمزی دارند واغلب در آستانهٔ خانه ها ایستاده‌اند وبرعکس زنان شهر اصفهان صورت آنها پوشیده نیست معهذا سرخودرا بـا کلاه نازکی پوشیده و بر روی کلاه پارچهٔ سفیدی انداخته و در اینموقع که آفتاب درشرف زوال است، درپشت درختان مـانند اشباح خیالی بنظرمیآیند.

لباس آنها بیشتر برنگ قرمزاست وساق پارا باشلوارهای رنگین گشادپوشانده‌اند روپوشی ازپارچهٔ پنبه‌ای قرمز یاسفید برتن دارند که دارای چین‌های زیـادی است و دامن آن تازانو میرسد اما جلوی سینه بازاست. عموم زنان ازغنی گرفته تافقیر تمام دارای همین لباس هستند فقط جنس پارچهٔ گرانبها وجواهراتی که بـرای زینت بکار برده‌اند موجب تشخیص زنان ثروتمند میشود. زنـان ارمنی هرقدر هم فقیر بـاشند کمربند نقره‌ای که ازحلقه های بزرگ تشکیل یافته بکمر بسته‌اند وبندرت دیده‌میشود که زنی کمربند نداشته باشد. این کمربند ها بمنزلهٔ جواهراتی‌است که نسل اندر نسل بوراث آنان میرسد ومعمولاً آنهارا طوری می‌بندند که قسمت جلو درزیرشکم واقع میگردد.

زنان ارمنی کلاه ظریفی ازماهوت یاپارچهٔ ابریشمی گلدوزی شده برسردارند وزینت های طلا ونقره که بیشتر مسکوکات است بآن آویخته ودستمال سفیدی از ململ سفید برروی کلاه انداخته‌اند. درپائین صورت هم پارچه‌ای بسته‌اندکه دهان و چانه آنهارا پوشانده است.

پرپاسکال وپردموت

پس‌ازمختصر گردشی بمنزل پرپاسکال (Pascal) رفتیم کـه مدت چهل سال است در جلفا زندگانی میکند. این کشیش پیر عالیمقام واسطهٔ ارتباط ما با پردموت (Demoths) گـردید. پردموت یکی از هموطنان ما میباشد که بازحمات زیادی بتأسیس مدرسهٔ متوسطه‌ای در جلفـا موفق گردیده وبهترین مدرسه‌ایست که ما درمرکز ایران دیدیم.

چون شب شده بود ما با پرها تودیع کـرده بطرف شهر رفتیم وبآنها وعده

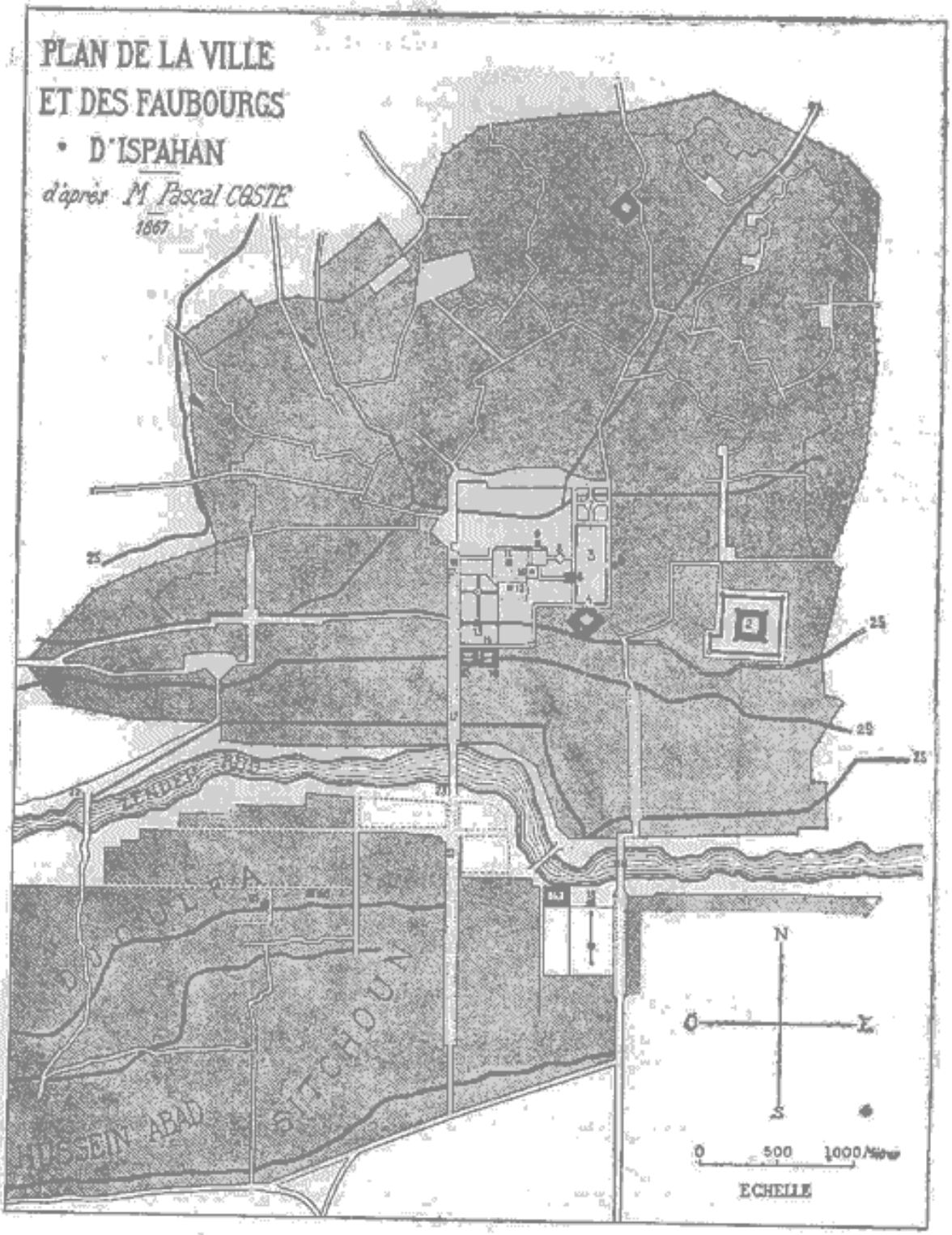

نقشه شهر وقصبات اطراف اصفهان ـ ترسیم پاسکال کوست ۱۸۶۷

دادیم که روزیکشنبه مجدداً نزد آنها برویم .

درموقع مراجعت بمنزل فانوسهای کوچکی را دیدیم که بدیوار بازار آویخته

وفضای آنرا کمی روشن کرده بودند .

تغییر منزل

امشب راهم مجبوریم درکلبهٔ کوچکی که مهتر کاروانسرا از روی لطف ومهمان نوازی دراختیار ما گذاشته‌است بسربریم .

روزبعد بفکرافتادیم منزلی که متناسب باشئون ما باشد تهیه نمائیم . بنابراین بملاقات شاهزاده مدیر پستخانه رفتیم وازاو تقاضاکردیم که منزل آبـرومندی برای ما فراهم نماید . تشریفات بدست آوردن چنین منزلی کمتراز تشریفات اداری وزارت امورخارجه نبود . شاهزاده پس‌ازمدتی فکر بماپاسخ داد که درمحوطهٔ قصرحکومتی یك منزل عالی هست ولی‌لازمست که عریضه‌ای بحکومت بنویسیم وازاو استدعاکنیم که آنرا برای اقامت چند روزه دراختیار مـا بگذارد و گفت شاردن سیاح مشهور فرانسوی هم درزمانهای پیشین چنین پیشنهادی را کرد وحکومت وقت کاخی را در اختیار او گذاشت .

خلاصه ما مطابق پیشنهاد شاهزاده عریضه‌ای بجا کم نوشتیم و بسی خوشوقت شدیم که خانهٔ تازه سازی را دراختیارما گذاشتند . ازقرارمعلوم این عـمارت را برای خواهرظل‌السلطان ساخته بودند ولی‌نظربعللی که‌مانمیدانیم شاهزاده خانم بسکونت درآن راضی نشده بود .

کاخ کوچك ما دارای حیاط وسیع وباغچهٔ پرازگلی بود ایوان مسقفی هم در جلو عمارت وجود داشت که ما میتوانستیم شب درآنجا نشسته وقرص نقره فام ماهرا که درآسمان شفاف وخالی از ابرحرکت میکرد بخوبی تماشا نمائیم .

درعقب ایوان اطاقهای بزرگی بودکه میبایستی کف آنهارا باحصیر فرش‌کرد وروی حصیر قالی‌انداخت. آشپزخانهٔ بزرگی‌هم درسمت‌راست‌عمارت بودکه آنرا بـا کاشیهای افتاده یا کنده شدهٔ ازعمارت عـالی قاپو تزیین نموده بودند . متأسفانه این کاشیهای نفیس‌الوان‌را نامنظم وبی‌قرینه درآن بکاربرده‌بودند. چاهی‌هم درآشپزخانه بود که میبایستی باچرخ ودلو ازآن آب کشید .

بهرحال ما باکمال خوشوقتی لوازم خودرا باین منزل انتقال دادیم ولی فرش و پرده نداشتیم خوشبختانه یهودیان وارمنیان آنتیك فروش قالی وپرده آورده واطاقها را بنحومطلوبی آرایش دادند .

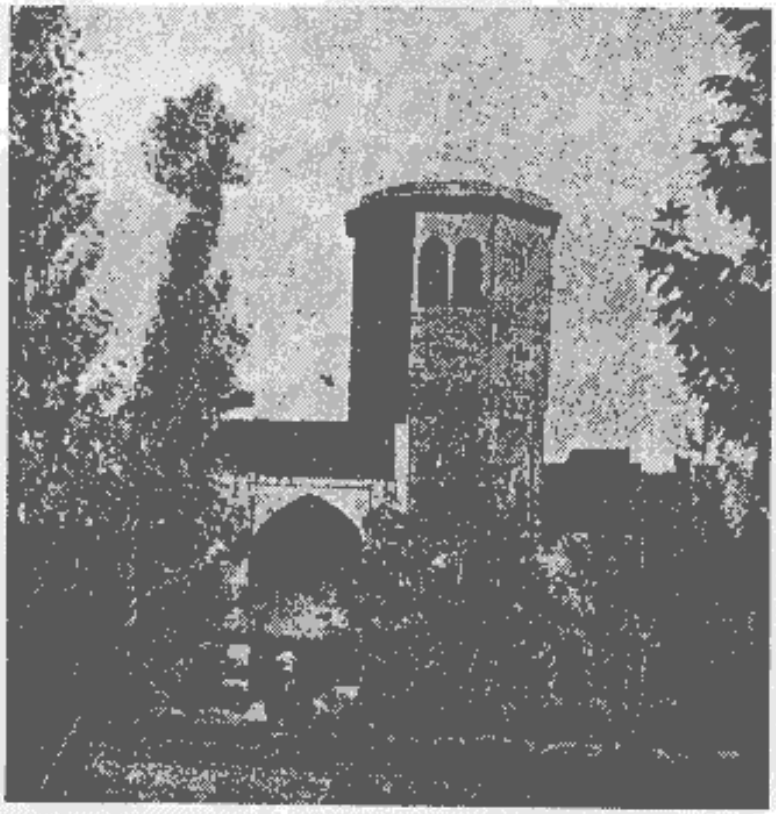

مدرسهٔ نزدیك کاخ چهل ستون

کاخ عالی قاپو

درموقع مراجعت ازبازار میبایستی ازمیدان شاه عبورکنیم و ازجلوی سر در کاخ عالی‌قاپو کـه مهمترین بنای باشکوه طرف غربی میدانست بگذریم .

کاخ عالی قاپو ازجمله شاهکار های ممتاز معماری و مرکب ازسه طبقه است . سردر بلند وباشکوه آن بطرف میدان واقع شده ودر بالای آن ایوان وسیعی است که ستونهای چوبی متعددی سقف آنرا نگاهداری مینماید .

نام این بنا مرکب از دوکلمه عربی وترکیست وبسه نوع تلفظ میشود . بعضی

الله قـاپو (درخدائی) و بعضی علی قاپو (درعلی) و عده‌ای عـالی قاپو (دربلند) تلفظ میکنند .

بنابرخبری این دررا شاه عباس محض تیمن وتبرك ازمقبرهٔ علی (ع) ازنجف باصفهان آورده‌است . دردوران سلطنت صفویه این سردر احترامی داشت وکسی با

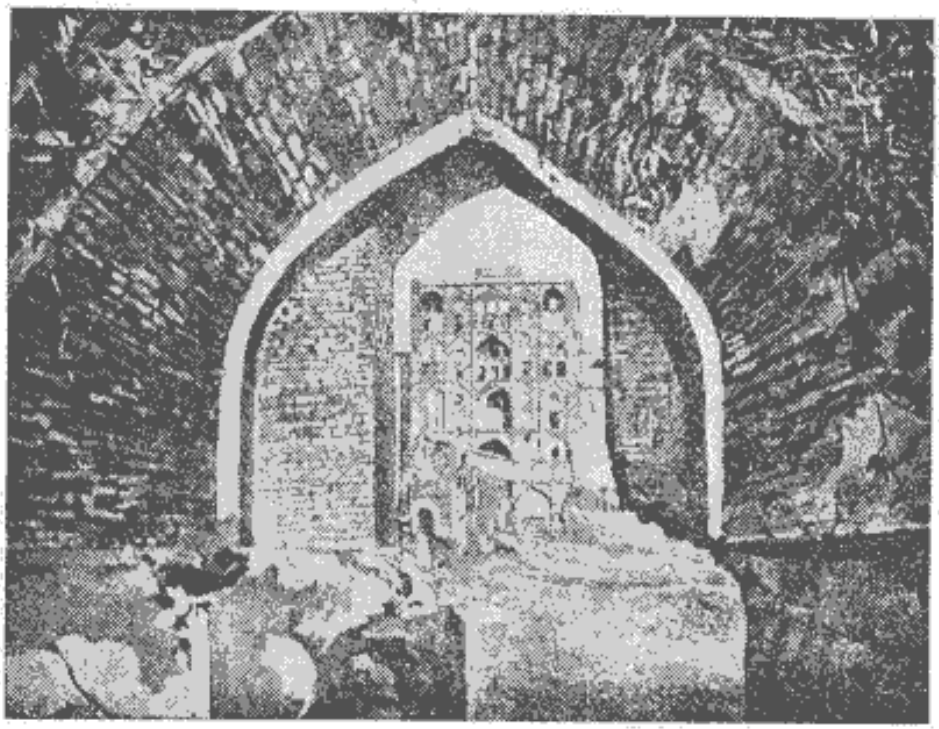

منظرهٔ قسمت درونی عالی‌قاپو که ازیکی ازپنجره های کاخ ویران حکومتی گرفته شده است

کفش درآن وارد نمیشد حتی شخص شاه هم سواره ازاین سردر عبورنمیکرد بعلاوه محل تحصن مقصرین‌هم بود زنجیری که درجلوی آن کشیده شده ازتکه های کهنه‌ای که مردم برای طلبیدن مراد بآن بسته‌اند پوشیده شده‌است .

ایوان بزرك یا تالارتخت

ایوان چوبی سردر این کاخ که بطرف میدان واقع شده سابقاً محل سلام بوده‌است یعنی شاه درجشن بزرك نوروز و سایـر اعیاددر آن جلوس‌مینموده وسفرای‌دول‌خارجه واعیان واشراف

برای تبریك گفتن باو دراین ایوان که بمنزلهٔ تالاربزرگیست حضور پیدا میکرده‌اند. دروسط آن حوض قشنگی ازسنك مرمر دیده میشود. در مواقع سلام و پذیرائی از سفرای خارجه دیوارهای آنرا باپارچه های زربفت نفیس زینت میکرده ودر جلوی آنهم پردهٔ گرانبهائی میآویختند که فقط درهنگامیکه شاه میخواست چوگان بازی و اسب دوانی وکشتی گیری پهلوانان وجنك حیوانات را درمیدان تماشا کند این پرده را بالا میزدند. بطوریکه شاردن سیاح معروف نوشته است محیط کاخهای سلطنتی در دوران صفویه متجاوزاز۷ کیلومتربوده ودر آن کاخهای متعددی وجودداشته‌است.

دهلیز ورودی عالی‌قاپو

دیوارهای دهلیز عالی قاپو باگچ سفید شده و بر روی آنها یك سلسله نقاشیهای جالب‌توجه وممتازی دیده میشود. انواع حیوانات وطیور خوش پرو بال وغزالان دربدنهٔ دیوارها نمایش داده شده‌اند. درسقف آنهم زمینهٔ قرمزرنگی است که روی آنرا باشکوفه های درخت هلو وطیور خوش خط وخال درحال پرواز تزیین نموده‌اند. نقاش هنرمند بارنگهای خفیف سایه روشنهائی بوجود آورده که بطرز مطلوبی بارنك آسمان و مجموعهٔ بنا هم آهنگی دارد.

درگوشه‌ای ازاین دهلیز چند قبر دیده میشود که درجلوی آنها نردهٔ آهنی کشیده شده ومردم در روزهای زیارتی بآنجا میآیند ونرده را میبوسند. دربالای‌این قبرهاهم بطوریکه درمنارجنبان مشاهده کردیم قندیلهائی بسقف آویخته شده‌است.

دراین‌سردرعالی که یکی ازشاهکار های بسیار ممتاز معماری ایرانی محسوب میگردد احجار گرانبهائی مانند سنك سلیمانی و یشم و مرمرهای صیقلی خوش نما برای تزیین بکار رفته است. درآستانهٔ آن یك قطعه سنك سلیمانی بـرنك شیر دیده میشودکه بواسطهٔ کثرت آمد ورفت مؤمنین برای زیارت قبور بکلی درزیر پا سائیده شده است. پنجره های چوبی منبت کاری هم داردکه روی آنهارا نقاشی کـرده‌اند. حواشی سردرازصفحات کاشی بسیارنفیس باطرز ونقشه‌های ممتازی پوشیده شده‌است

بدبختانه باد ورطوبت ومخصوصاً دست ناپاك نگاهبانان این کاشیهای ممتازرا درپاره‌ای ازجاها درآورده وحفره های بد نمائی ایجاد کرده است واگرچندی این رویه ادامه داشته باشد ودرفکر تعمیر ونگاهداری آنها نباشند ازاین پوشش مینائی که چشم از دیدن آن خیره میشود چیزی برجای نخواهد ماند .

ویرانی کاخها بدست ظل‌السلطان

ظل‌السلطان بسیاری ازاین کاخهای عالی وشاهکارهای ممتازرا که موجب حیرت ناظرین مخصوصاً سیاحان خارجی بوده منهدم کرده است .

درواقع آخرین سالهای حکومت ظل‌السلطان دراصفهان بمنزلهٔ طوفان انهدام کننده‌ای بوده‌است . زیرا که بیشتر این شاهکارهای ممتاز را که دردنیا بی‌نظیر بوده خراب کرده ومصالح آنهارا فروخته است . ازقصور متعددی که شاردن دراصفهان دیده و شرح مبسوطی راجع بآنها در کتاب سفرنامهٔ خود بقلم آورده‌است اکنون بجز دوسه بنای خراب چیزی باقی نمانده وتقریباً ۲۵ الی ۳۰ سال میشود که همه را ظل‌السلطان ویران کرده است .

حاکم اصفهان

سلطان مسعودمیرزا ملقب بظل‌السلطان که مدت مدیدی بر اصفهان حکومت میکرده آدم بسیار عجیب وغریبی بوده‌است این شاهزاده درسال ۱۸۵۰ متولد گردید و نظر باینکه مادرش ازطایفهٔ قاجار نبود ، ناصرالدین شاه مجبورشد که پسر کوچکتر خود مظفرالدین را که مادرش از نسل قاجار وملقب بشکوه‌السلطنه بود بولیعهدی انتخاب نماید . ظل‌السلطان باوجودعدم اقبال توانست باکوشش خود درتمام امورسلطنتی دخالت نماید . آزادی واختیار تامی که پدرش باو داده بود چنان حس خودخواهی وجاه طلبی اورا برانگیخت که منتهی به تنزل مقام وسقوط او گردید .

این شاهزاده درسنی بحکومت اصفهان منصوب گردید که درآن سن اطفال عموماً درفکربازی وسرگرمی میباشند ولی او در کوچکی بوظیفهٔ مهم خود پی برد

وتوانست با کوشش ورفتار جابرانه ومجازات هـای سخت درقلمرو حکومتی خود امنیتی برقرار سازد.

یکی ازعلل حکومت ممتد ومحبوبیت او دردربار قاجار این بود که مالیات را بقوه قهریه وصول میکرد ومرتباً بتهران میفرستاد.

مسعودمیرزا ظل‌السلطان سومین فرزند ناصرالدین‌شاه که درژانویه ۱۸۵۰ متولدشده‌است

این رفتار که درعمال دولتی کمتر دیده میشود موجب اعتبار و محبوبیت او در نزد شاه گردید ودراثر همین رفتاربود که شاه حکومت تمام ایالات وولایات جنوبی‌را باو واگذار نمود. درسال ۱۸۸۸ تقریباً برنیمی از کشور ایران حکمرانی مینمود و باوج عظمت واقتدار رسیده بود.

قشون ظل السلطان

ظل‌السلطان نخستین‌شاهزاده‌ای‌بود که بفکر افتاد قشون‌منظمی دراصفهان تشکیل دهد و برای عملی کردن فکرخود چند نفر صاحبمنصب اروپائی را استخدام نمود تا سربازان ایرانی را تربیت نمایند . این صاحبمنصبان بمحض ورودباصفهان شروع بکار کردند ودرمدت کمی ۲۴ فوج پیاده نظام و ۸ فوج سوار و ۱۰ باطری توپخانه بطرز نظام جدید اروپابرای‌او فراهم نمودند .

سربازان سواره‌نظام ظل‌السلطان

شماره پیادگان به ۱۵۸۰۰ و سواران به ۵۷۰۰ میرسید. تمام سربازان او نیفورم متحدالشکل داشتند و با اسلحهٔ سیستم جدید مجهز بودند .

ظل‌السلطان بداشتن قشون منظم و تربیت شده‌ای افتخار میکرد و با غرور و تکبری تشکیلات خودرا بدرباریان و وزرائی که از تهران باصفهان میرفتند نمایش میداد .

این قشون که نسبت بتشکیلات نظامی دول بزرك باختری بسیار ناچیز بود وسلاطین مقتدر اروپائی بانظر استهزا بآن مینگریستند ناصرالدین شاه را بوحشت انداخت . توضیح آنکه درهمان اوقات وزیر امورخارجه ایران برای ملاقات با ظل‌السلطان باصفهان رفت . شاهزاده غافل‌هم برای نشان دادن شکوه و ابهت خود وزیرخارجه را بمیدان شاه برد وازقشون منظم‌خود سان‌دید، وزیر امورخارجه‌ظاهراً اعمال اوراتمجید وتحسین کرد امادرمراجعت بتهران شاه‌را ازنیرومندی ظل‌السلطان وقشون جدید او آگاه نمود . شاه هم متوحش شده تصمیم گرفت که تشکیلات

نظامی اورا منحل نماید . بنابراین ظل‌السلطان را برای ملاقات بتهران دعوت کـرد اما شاهزاده بیهانه‌هائی در آمدن تعلل نمود وچون شاه براصرارافزود وپی درپی اورا احضارکرد ازبیم آنکه مبادا پدرش ظنین گردد ونیامدن اورا حمل برشورش وطغیان

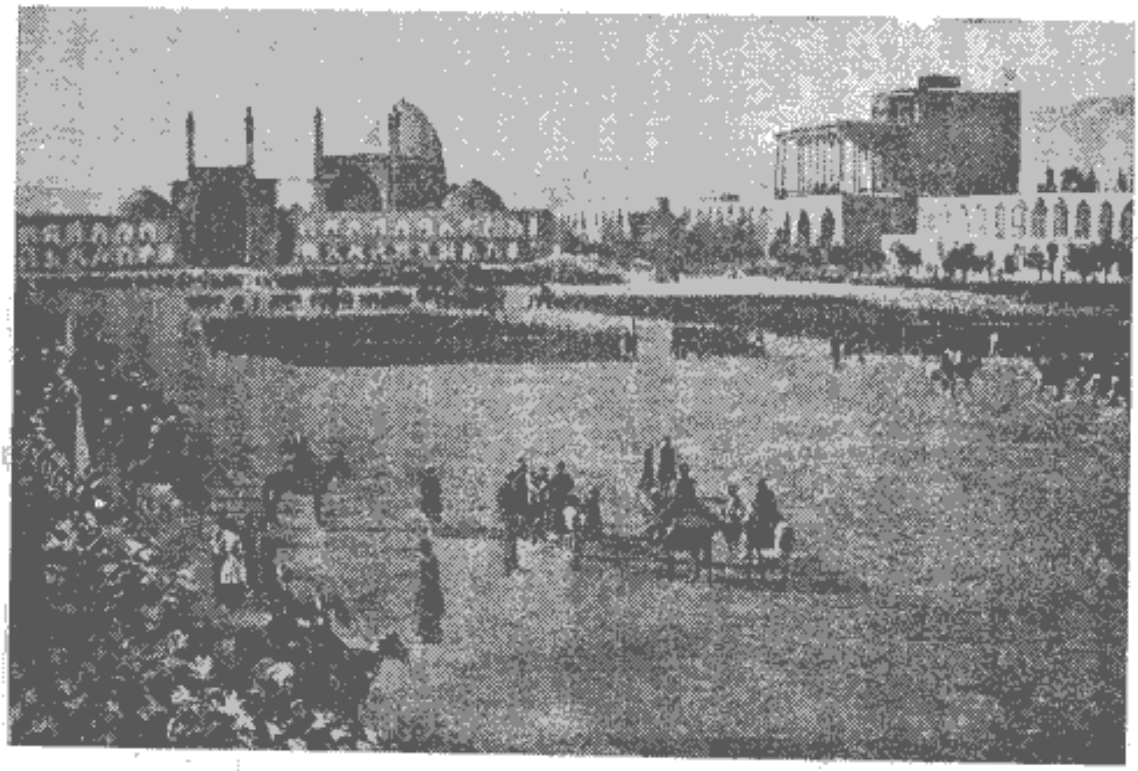

میدان شاه اصفهان درموقع رژه قشون ظل‌السلطان

نماید درسال ۱۸۸۸ بتهران آمد وبلافاصله فهمید کـه شاه نسبت باو سوء ظنی پیدا کرده وبهمین علت بودکه اورا بمرکز احضارنموده وتحت نظر گرفته است .

خلاصه ناصرالدین‌شاه پس‌ازآمدن ظل‌السلطان‌بتهران فرمان انحلال‌تشکیلات اورا صادر کرد و سربازان اصفهان را بسرحدات کشور پراکنده نمود وپس‌ازآنکه کاملا اطمینان حاصل‌کرد که دیگرقشونی در اصفهان نیست مجدداً اورا بـا خلعتی بحکومت اصفهان فرستاد و سایر ایالات وولایـات ازقبیل فارس ویزد وعربستان و لرستان را ازاو گرفت وبحکام دیگر سپرد .

حکومت ظل السلطان از آنزمان ببعد ظل‌السلطان فقط در اصفهان حکمرانی میکرد ودرزمان سلطنت برادرخود مظفرالدین‌شاه وپسرش محمدعلی شاه نیز بحکومت اصفهان باقی بود .

خلاصه ظل‌السلطان دردوران اقتدار خود بـابیرحمی وقساوت قلب بـا مردم رفتـار میکرد و چون بحکومت فارس منصوب گردید وبشیرازرفت شیرازیان شورش کـردند و اورا مجبور بفرار نمودند .

سربازان قسمت توپخانهٔ ظل‌السلطان

ظل‌السلطان در تعدی وغارت اموال مردم تنها نبود بلکه پسران وعمال اوهم در آزاررساندن بمردم و گرفتن دارائی آنها فروگذاری نمیکردند .

یکی از اعمـال وحشیانه ظل‌السلطان این بود کـه درسال ۱۸۸۲ ایلخانی بختیاری راکه مردی دلیروبااقتدار بود ومحبوبیت عمومی‌داشت باحیله وغدر بقتل رسانید . نسبت به بابیان نیز قساوت قلبی بروز داد ودونفر آنهارا کـه‌از تجارمعتبر شهراصفهـان بودند درسال ۱۸۷۸ بوضع فجیعی کشت .

این شاهزاده درتمام دوران زندگانی خیال سلطنت را درمغز خود میپروراند وعقیده داشت که برادرش مظفرالدین شاه شایسته مقام سلطنت نیست وخود او ازهر حیث برای مملکت داری لایق تراست . پس‌ازآنکه برادرش تاجگذاری کرد وامید او مبدل به یأس گردید سبعیتی دراو پیدا شد وباشهر اصفهان مانندکشورفتح شده‌ای

معامله کرد یعنی تمام آثار و ابنیهٔ این پایتخت قدیمی را کـه معرف شکوه و عظمت دیرین ایران بود بکلی ویران نمود ومصالح آنها را فروخت . مساجد وسایـر ابنیهٔ عمومی راهم که نتوانست خراب کند تسلیم سارقین آثار عتیقه کرد تا کاشیهای نفیس وظریف وسایر تزیینات آنهارا کنده وبخارجیان بفروشند .

پسران اوهم در ویران کـردن این شاهکارهای بی‌نظیر فرو گذاری ننمودند و

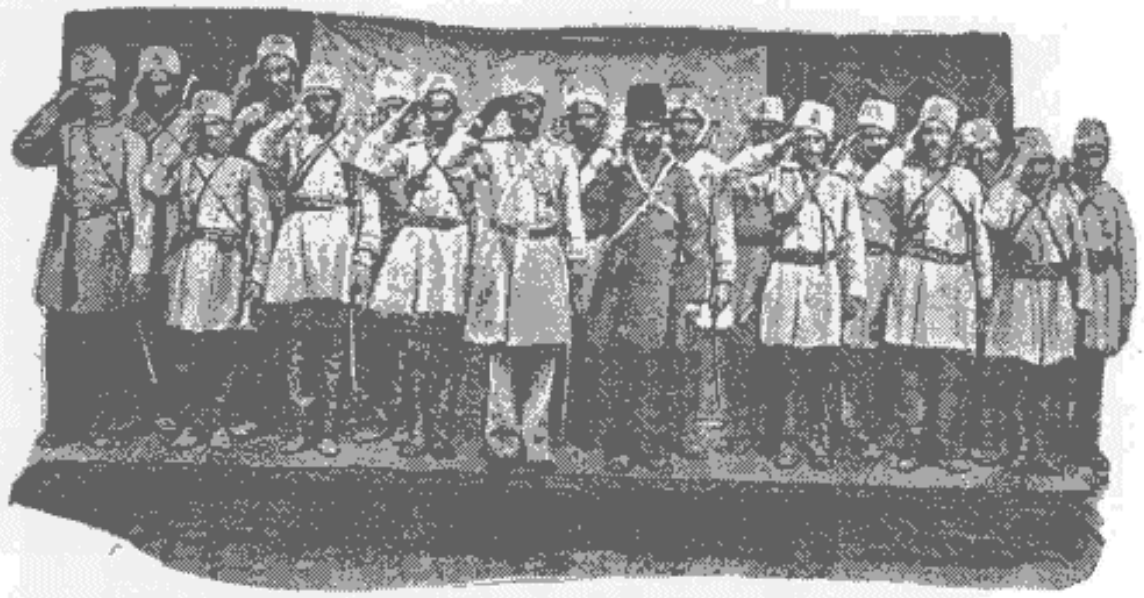

سربازان گارد ظل‌السلطان

مکرر اظهـار تأسف میکردند که چرا نقاشیهای قصر چهل ستون را درروی پـرده نکشیده‌اند تابتوانند آنهارا ازجای‌خود درآورده و بموزه‌های باختری ومیلیاردرهای امریکائی وکلکسیونرهای ثروتمند بفروشند وبدینوسیله خزانهٔ طلائی بدست آورند.

لقب این شاهزاده مرکب از دو کلمهٔ عربی ظل وسلطان یعنی سایه شاه است . شاید هم شاه این‌لقب را محض استهزاء باو داده باشد زیرا کـه این شاهزاده ازحیث شکل وترکیب اندام بسیار بد نما میباشد . قدش ازقد آدمهای متوسط هم کوتاهتر است . فربهی زیاده ازاندازه هم موجب افزایش بد ترکیبی او شده‌است . پلك چشم

چپش پائین افتاده و نشان میدهد که دارای تقلب و حیله و احساسات درونی ناپسندی است .

این شاهزاده فوق‌العاده ثروتمند است زیرا که اموال واملاك مردم را با جبر و زور تصرف کرده وپول‌زیادی دربانکهای اروپا احتکار نموده‌است بطوریکه نقل‌میکنند علاوه براملاك آبادی که دریزد واصفهان وسایرجاها دارد وهمه ساله مبالغ عمده‌ای ازمباشرین ومستأجرین‌خود میگیرد تقریباً ۱۵۰ میلیون فرانك هم در بانکهای اروپا

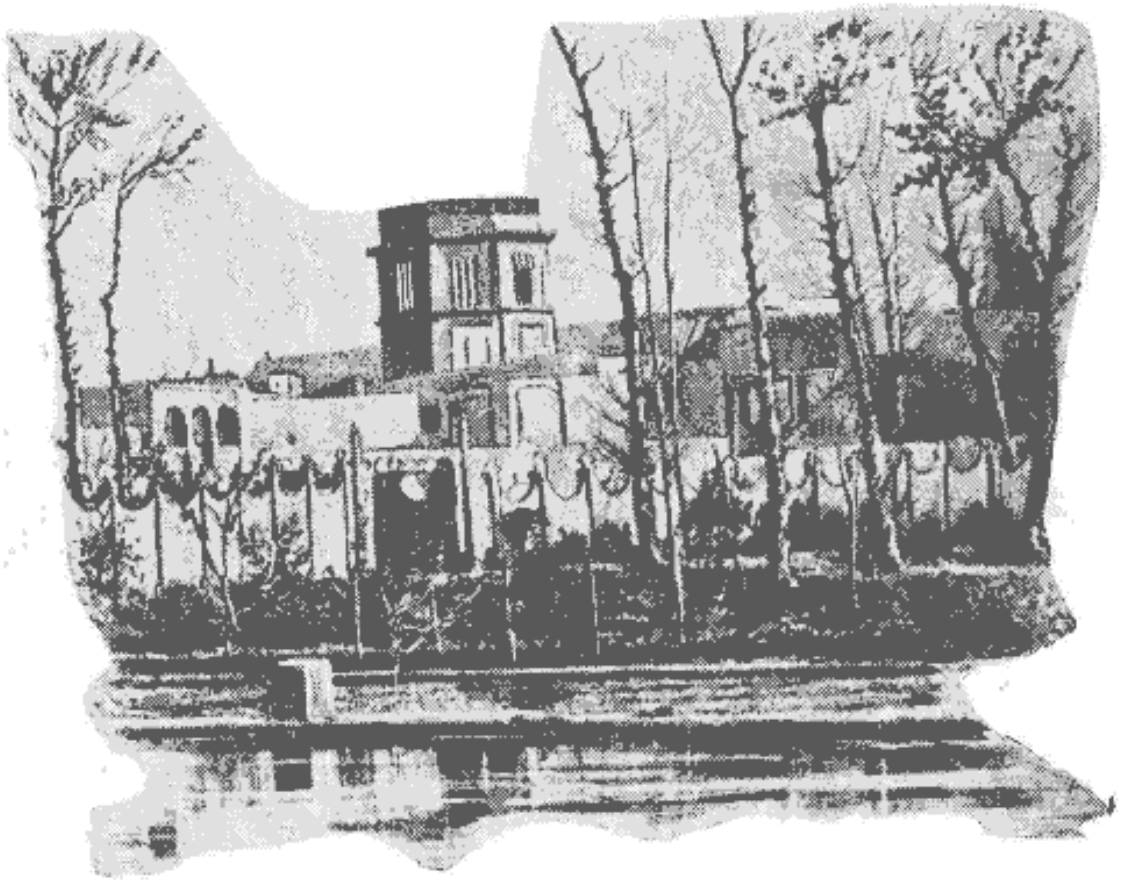

کاخ ظل‌السلطان در اصفهان

ذخیره نموده و کاخهای مجلل وباشکوهی‌هم دراصفهان وتهران بنا کرده است .

اکنون مدتی‌است که دراثر نارضایتی وشکایات‌مردم‌اصفهان ازحکومت معزول شده ودرکاخ خود که یکی ازبهترین کاخهای تهران است امرارحیات مینماید وناظر حوادثی است که برادرزادهٔ اورا تهدید میکند وچنین‌بنظرمیآید که میخواهد ازموقع

استفاده کرده وبآرزوهای دیربن خود برسد.

ظل‌السلطان اخیراً برای اشتغال خاطر موزه‌ای تشکیل داده ومخصوصاً بجمع آوری انواع کلاهها پرداخته تا از آنها کلکسیونی ترتیب دهد. اشخاصیکه بملاقات

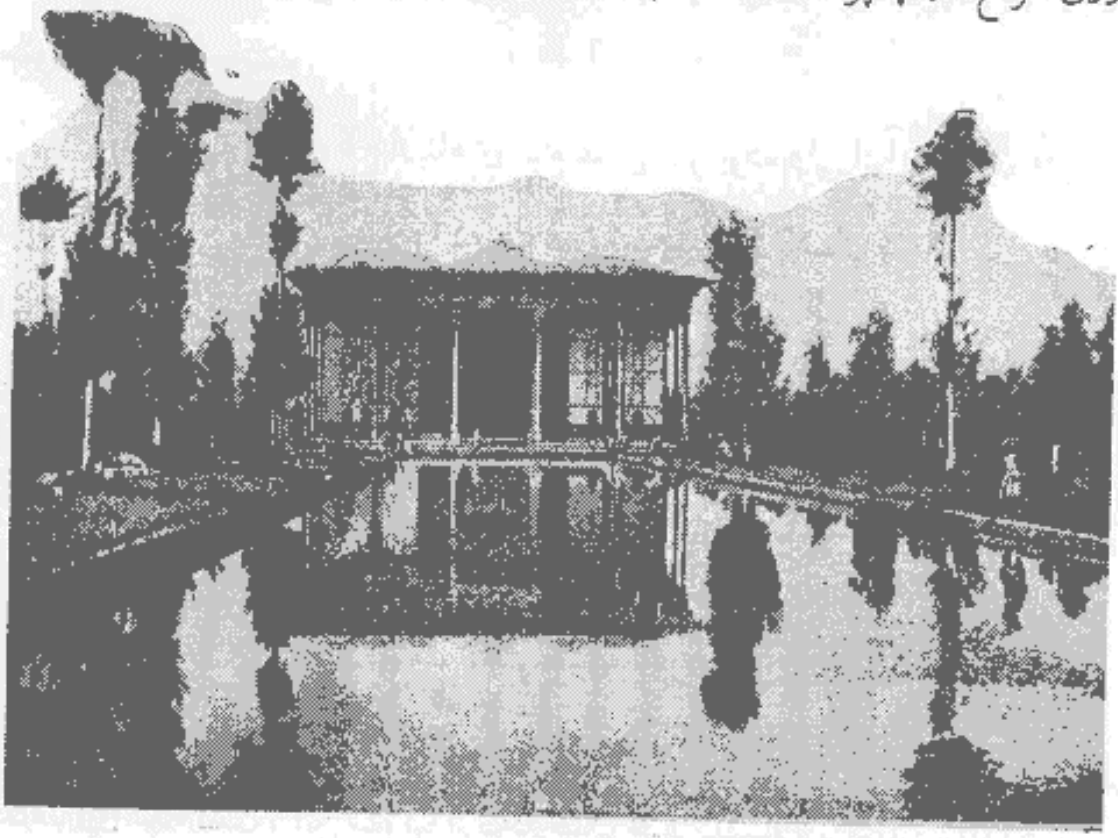

کاخ چهل ستون

او میروند اگر کلاهی برسر داشته باشند که درموزهٔ او یـافت نشود آن کلاه را در مقابل وجه نقدی از آنها خریداری میکند ودرموزهٔ خود میگذارد.

کاخ چهل ستون

یکی ازکاخهای مجلل وجالب توجه اصفهان بعللی که برای ما مجهول است توانسته است ازدست مخرب ظل‌السلطان جـان بدربرده وتاکنون باقی بماند. این کاخ معروف بکاخ چهل ستون است. نظربـاینکه منزل ما درنزدیکی این کاخ واقع شده میتوانیم بسهولت بتماشای آن بپردازیم.

کاخ چهل ستون درباغ بسیار بزرگی واقع شده‌است ولـی بطوریکه شهرت دارد دارای چهل ستون نیست بلکه دارای ۲۰ستون است که سقف جلوخان ورودی

آنرا نگاهداری میکند . پاره‌ای ازسیاحان چنین تصور کرده‌اندکـه سابقاً این کاخ جلوخان دیگری هم داشته که قرینهٔ جلوخـان کنونی بوده وآنهم دارای ۲۰ ستون بوده‌است اما چنین فرضی بحقیقت نزدیك نیست وشاید برای عظمت وابهت نام چهل ستون بآن داده باشند .

مسلم است که این کاخ ازبناهای شاه عباس کبیر بوده ولی ازآن بنـای قدیمی نباید چیزی باقی مانده باشد زیرا که یك قرن بعد یعنی در زمـان شاه سلطان حسین این کاخ طعمهٔ حریق گردید وسلطان حسین نظربه بی‌قیدی یـاخیالات موهوم مـانع خاموش کردن آتش شد وپس‌از آنکه کاملا تبدیل بخاکستر گردید امـر بتجدید بنای آن نمود .

تقسیمات کاخ

برای تشریح وتوصیف این بنای عالی بهتر آن است که آنـرا بچهارقسمت تقسیم نموده وهرقسمتی را جداگانه شرح دهیم.

نخستین قسمت جلوخان ورودی آن میباشد که سقف آن بوسیلهٔ ۲۰ ستون نگاهداری شده است . این ستونها ازتنهٔدرختان چنارکهنسالی تراشیده شده وهریك تقریباً ۷۵ سانتیمتر قطردارد . بدنهٔ این ستونها باقطعات آئینه های قلع دار مطـابق ذوق وسلیقهٔ ایرانیان بـادست استادان هنرمند زینت یافته و بـاصطلاح معمول آنان آئینه کاری شده است . اکنون هم مقداری از آن قطعـات آئینه درروی ستونهـا دیده میشود .

چهارستون مرکزی درروی مجسمهٔ شیرهائی قرار گرفته است . شیرها پشت بهم داده ودهان خودرا کاملا باز کرده‌اند . سابقاً ازدهان این شیرهـای سنگی آب فوران میکـرده ودرحوض مستطیلی میریخته است . اکنون ازحوض اثری برجـای نمانده ودرجای آن حصیرضخیمی افتاده که معمرین‌شهر درروزهای معینی میآیند در روی آن می‌نشینند وراجع بامور عام‌المنفعه بحث وشورمینمایند .

قسمت پائین ساختمان که در عقب این جلوخان واقع شده بارتفاع یك متر ونیم دارای هزاره‌ایست از سنك مرمر سفید که بقسمتهائی تقسیم شده

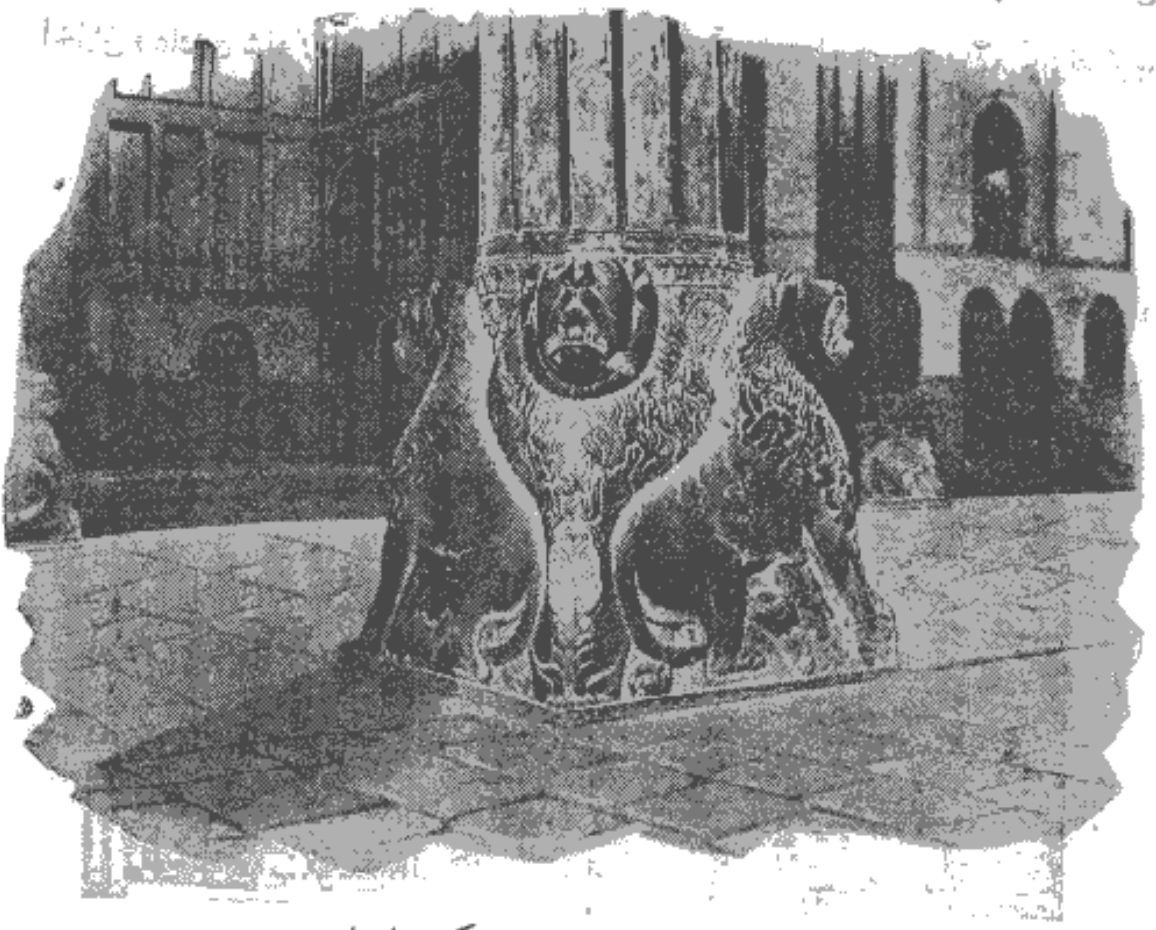

پایهٔ یکی از چهارستون مرکزی ایوان

وبادست نقاشان هنرمند با گل وبته‌های قشنك طلائی رنك تزیین‌یافته است. قسمتهای بالای هزاره را آئینه کاری نموده‌اند.

تالار تخت

قسمت سوم تالار تخت است که در عقب فضای مسقف واقع شده ودارای صفه‌ایست که محل نشیمن شاه بوده‌است. لرد کرزن در سال ۱۸۸۹ این تالاررا دیده وازتزیینات ممتاز آن تمجید کرده است اما امروز از آن تزیینات چیز جالب توجهی باقی نمانده است.

قسمت چهارم که بیشتر از سایر قسمتها جلب نظرمیکند سالن بزرگیست که در عقب تالار تخت واقع شده وبوسیلهٔ چهار درب بااطاق اول ارتباط دارد. طول این سالن

باندازهٔ تمام عرض بنا میباشد ودارای سه گنبد است . در روی دیوار های این سالن شش قسم نقاشی دیده میشود که ازشاهکارهای صنعتی قدیم محسوب وبرای شناسائی اخلاق وعادات شاهان وبزرگان ایران بمنزلهٔ مدارك مثبتی است . درواقع این نقاشیها

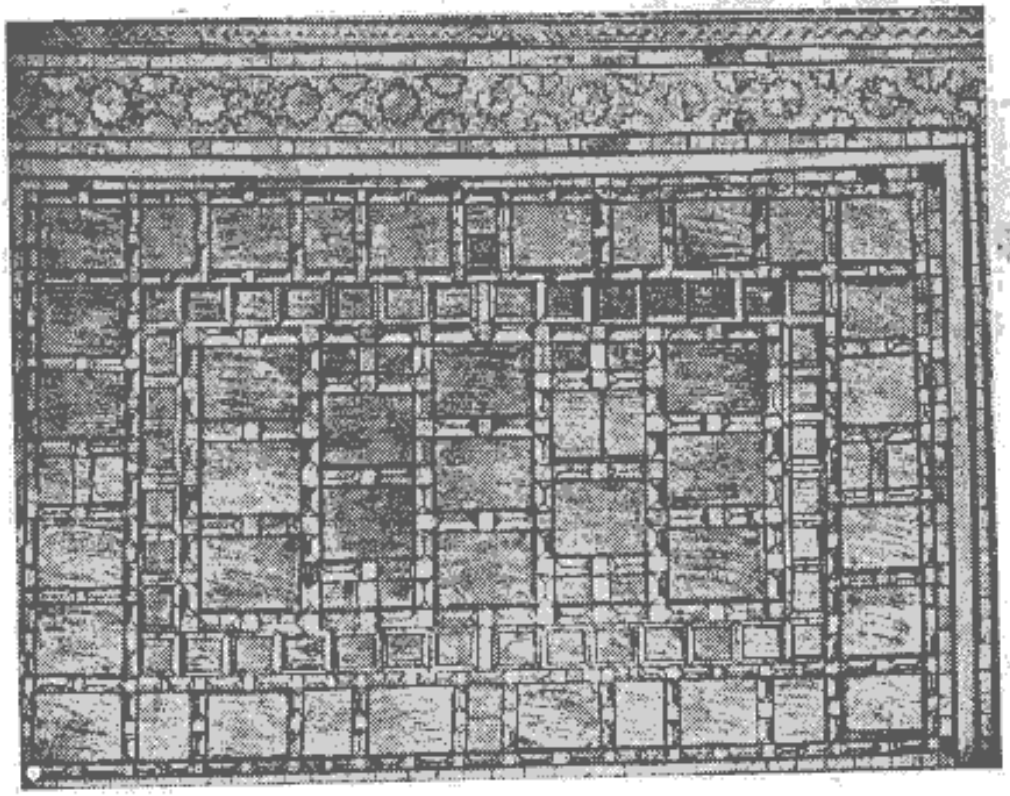

قسمتی ازسقف چوبی چهل ستون

مانند صفحات تاریخی است که طرز رفتار وزندگانی شاه‌عباس وجانشینان اورا بخوبی نشان میدهد .

اکنون ما درمقابل پادشاهانی قرار گرفته‌ایم که به تعیش وتفریح پرداخته و سرگرم باده گساری وتماشای فوجی ازرقاصه های طناز و دلربا هستند . این تصاویر زیبافوق‌العاده تماشائی وجالب‌توجه‌است ومثل‌این است که‌مناظرفرح‌انگیزبهشت‌موعود را بناظرین نمایش میدهد .

پاره‌ای ازاین تابلوها جنگها ووقایع تاریخی را نمایش میدهد . یکی ازآنها

که درمقابل مدخل واقع شده جنك شاه اسمعیل را باقشون سلطان سلیمان عثمانی نمایش میدهد . نقاش هنرمند دراین تابلو افسانهٔ شمشیر آبدار و نیرومندی پهلوانی که بایك ضربت سواری را ازفرق تاروی زمین بدونیم کرده مجسم نموده و با خط قرمزی عبورشمشیر شاه‌اسمعیل‌را که سردارترکان‌را باینوضع کشته بخوبی نشان داده ومینمایدکه این ضربت بطوری بامهارت زده شده که خود سوار احساس این عمل جراحی را نکرده وناراحت نشده است .

درپهلوی این تصویر تابلوی دیگری دیده میشودکه شاه طهماسب را درموقع پذیرائی از شاهزادهٔ هندی موسوم به همایون نمایش میدهد . این شاهزاده در سال ۱۵۴۳ بدربار شاه طهماسب صفوی پناهنده گردید . رویهمرفته این تابلو با تزیینات متناسبی ترکیب یافته است . شاه وشاهزادهٔ هندی در روی صندلی جلوس نموده اند ودراطراف آنها نوازندگان وخوانندگان وسربازان وقوشچیان که قوشهائی برروی دست دارند نمایش‌داده شده‌است . صف اول این تابلورا یکدسته ازرقاصه های زیبا روی تشکیل داده که حرکات آنها شبیه بحرکات رقاصه های کنونی ایران نیست .

تابلوی سوم نیزجشنی را نمایش میدهدکه شاه‌عباس کبیر با عبدالمحمد خان ازبك درمرکزآن دیده میشود . وضع اطرافیان یعنی نوازندگان و خوانندگان و قراولان وقوشچیان شبیه بوضع تابلوی اول است بااین تفاوت که نقاش‌دراینجا افراط درعیش ونوش را بطور واضح نشان داده‌است . شاه متوالیاً جام خودرا پر میکند و مهمان اوهم کاملا مست شده است .

سه تابلوی دیگرکه درمقابل تابلوهای فوق‌الذکر قرار دارد یکی‌شاه‌اسمعیل را نمایش میدهدکه باسواران خود با تاتارهای ازبك میجنگد ودیگری شاه عباس‌دوم را درموقع پذیرائی از سفیر بزرك مغول نشان میدهد . تابلوی سوم جنك نادر شاه را در هندوستان باسلطان محمد که برپشت فیلی‌نشسته‌است نمایش میدهد .

گنبدهای این سالن هم با نقاشیهائی ازشاخ وبرگها باسلوب عربی تزیین یافته

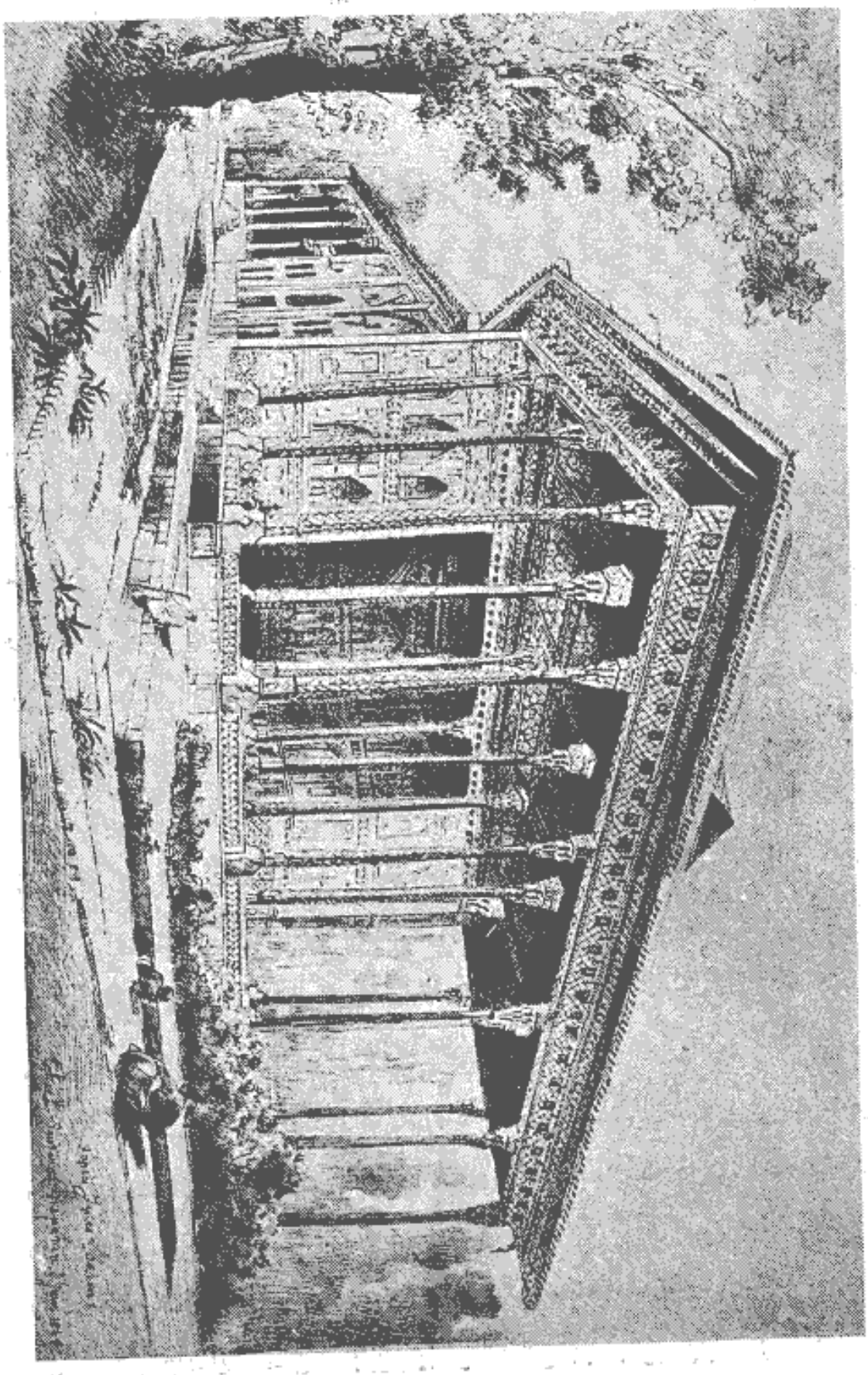

کاخ چهل ستون درسال ۱۸۴۸ نقاشی ژول لورنس

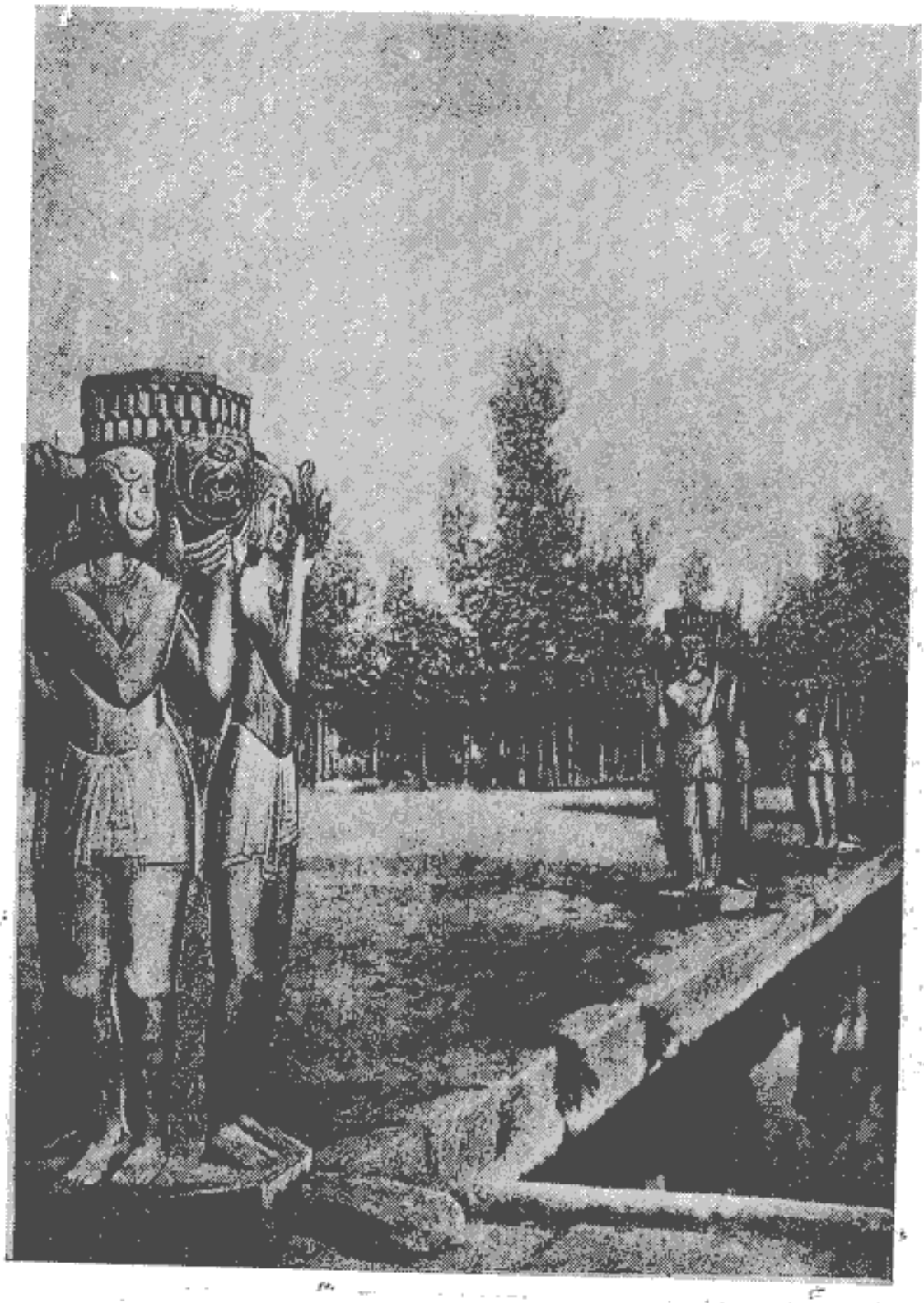

ته ستونهای کاخ قدیمی سرپوشیده که درکاخ چهل ستون باقی مانده است

است متأسفانه رطوبت بـاران در آنها نفوذ کـرده و این قسمتهای جـالب توجه را

خراب نموده است .

درزیر یکی از گنبد هاهم تصویر یکی‌ازشاهان بعدی بالباس نظام دیده میشود ومعلوم است که نقاش آن باندازهٔ نقاشان قبلی مهارت نداشته واز حیث ظرافت مانند تصاویر قبلی نیست .

تمام نقاشیها و کتیبه های عمارت چهل ستون درروی گچ ترسیم شده و جـای

هزارهٔ مرمری و منقوش کاخ چهل ستون

بسی خوشوقتی است که بهمین‌جهت ازدستبرد سارقین آثارعتیقه محفوظ مانده‌است .

بنا برروایتی که من ازیك شاهزادهٔ ایرانی شنیدم درددوران سلطنت صفویه کف این سالون ازفرش بسیارممتازی مفروش بوده که تاروپود آن ابریشم خالص مخلوط بامفتولهای طلا بوده است .

ظل‌السلطان که دشمن علم وهنر وصنعت بوده بمرور ایام این فرش بی‌نظیر را بقطعات کوچك وبزرك بریده وآنها را به بهای گزافی بسیاحانی که ازاصفهان عبور میکرده‌اند فروخته واکنون کوچکترین نمونهٔ آنهم درایران باقی نمانده است.

معلوم نیست معماری که این کاخ آراستهٔ بی‌نظیررا بنا کرده بنابـرچه فکری درطول دیوار راهرو چهارشکل بخاری بوجود آورده‌است که درواقع بخاری نیست ونمیتوان در آنها آتشی افروخت.

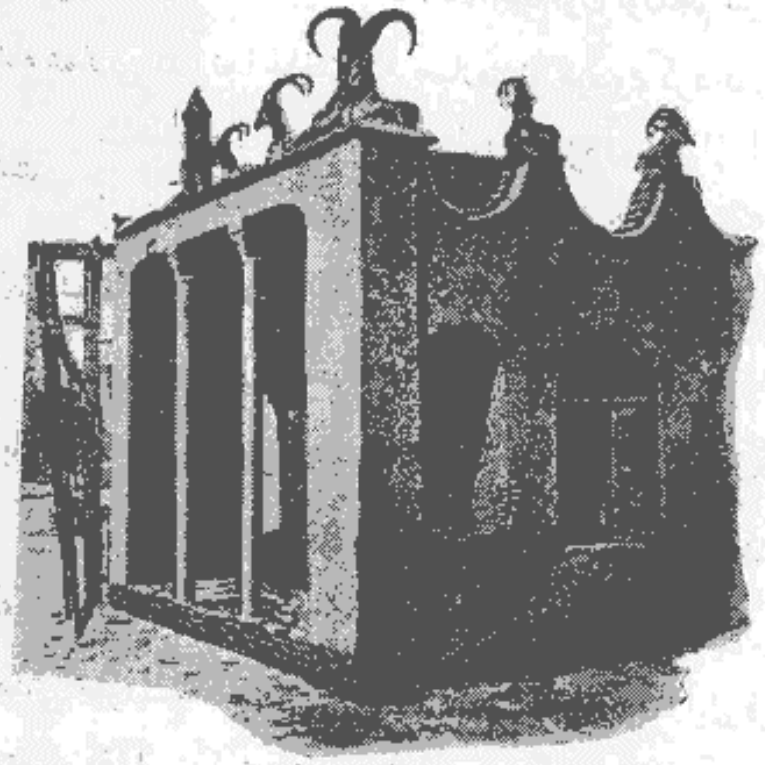

عمارت کوچکی درمدخل چهل ستون که با کلهٔ آهو وقوچ کوهی زینت یافته است

کاخ سرپوشیده وعمارت اشرف

تقریباً تا ۲۰ سال قبل درهمین باغ بزرك دو کاخ عالی دیگر هم مانند چهل ستون وجود داشته که سیاحان قدیمی آنهارا دیده و بشرح آنها پرداخته‌اند. یکی از آنها عمارت سرپوشیده نام داشته. دروسط آن فضائی بوده که سقف آن بوسیلهٔ ستونهای هشت ضلعی مزین بآئینه ها نگاهداری میشده است. ستونهاهم درروی پایه های سنك مرمر که دارای

مجسمه هائی اززنان زیباروی بوده قرار داشته است . درفاصله میان سرهای زنان هم چند سر شیربطور برجسته حجاری شده بوده‌است . اکنون ازاین‌عمارت اثری برجای نیست‌فقط معدودی‌ازمجسمه‌های آن‌باقیمانده که آنهارادراطراف‌حوض‌بزرك‌چهل‌ستون قرارداده‌اند وچون آنهارا ازجای‌خودمنتقل نموده‌اندومواظبتی‌هم‌ازآنها نشده شکل خوش نمای اولیهٔ خودرا ازدست داده اند .

کاخ دوم بعمارت اشرف معروف بوده وبطوریکه میگویند آنرا غاصب تخت وتاج ایران یعنی اشرف افغان ساخته بوده‌است . درآغاز قرن نوزدهم نیز امین‌الدوله بدستور فتحعلیشاه عمارتی درآنجا ساخت که بعمارت نو موسوم گردید .

کاخ هشت بهشت شاهکار ممتازدیگری که بطور معجزه‌آسائی از آسیب مرور زمان ودست ناپاك ظل‌السلطان وسایرمنهدم کنندگان محفوظ مانده کاخ معروف هشت بهشت است . این کاخ زیبارا شاه سلیمان صفوی در تاریخ ۱۶۷۰ درباغی که آنزمان بباغ بلبل موسوم بوده بنا کرده است .

این کاخ بالتمام باسنگهای مرمرصیقلی نفیسی بنا شده و بطوریکه مورخین قدیمی نوشته‌اند گنبد آن بطور برجسته باطلا تزیین شده بوده‌است . اکنون هم بر روی‌دیوارها تابلوهای بزرك نقاشی دیده‌میشود که عملیات پهلوانان ایرانی‌را نمایش میدهد. این کاخ مدتی متروك ماند وخرابی‌درآن راه یافت ولی‌دراوایل قرن‌نوزدهم فتحعلی‌شاه آنرا تعمیر وقابل سکونت نمود . تابلوی بزرگی بردیوار آن دیده‌میشود که این شاه را درحالیکه ازدرباریانش احاطه شده نمایش‌میدهد . تابلوی دیگری‌هم هست که فتحعلیشاه را درحال شکارشیر نشان میدهد .

این بنا بشکل هفت ضلعی منظمی ساخته شده‌است . سابقاً حاکم اصفهان آنرا دراختیارخارجیانی که مایل بودند چندی دراصفهان بمانند میگذاشت .

کاخ هشت بهشت را ظل‌السلطان بخواهرخود بخشید و اوهم درنگاهداری و محافظت‌آن فروگذاری نمیکرد. درموقعیکه شاهزاده دست بویرانی عمارات صفویه

زد خواست این کاخ راهم ویران نماید و کاشیهای ظریف وسایر زینت های قابل توجه آنرا بغارتگرانی که مدت چندسال‌است ایرانرا ازتمام آثارصنعتی باستانی‌خودمحروم مینمایند بفروشد ولی شاهزاده خانم درمقابل میل برادرخود مقاومت کرد و بویرانی آن تن درنداد و برای محافظت آن فکرخوبی کرد یعنی آنرا درمقابل پولی دربانك انگلیس وثیقه گذاشت تااز آسیب دست برادرش مصون بماند .

خیابان چهار باغ

چون منزل ما درنزدیکی خیابان چهار باغ واقع است اغلب اوقات میتوانیم نظری باین خیابان که سابقاً شهر اصفهان را

خیابان چهار باغ

زینت میداده وبرشکوه وعظمت آن میافزوده بیندازیم . این خیابان بسیارعریض و طویل است وازمرکزشهر بطرف پل‌الله‌وردیخان ممتداست ، طول آن تقریباً به ۱۲۵۰ متر وعرض آن به ۵۰ مترمیرسد .

در دوران سلطنت سلسلهٔ صفویه کاخ دوطبقه‌ای در میان این خیابان وجود داشته که بوسیلهٔ دهلیزی باحرم شاهی‌مربوط بوده‌است ولعبتان طناز محبوس درحرم میتوانسته‌اند ازخلال درها وپنجره های آن ازمناظرخوش نمای اطراف شهر بهره مند گردند ونظری هم بکسبه و مشتریان که دراین خیابان سرگرم داد وستد بودند بیندازند.

درطرفین این خیابان جدولهای عریضی باسنك وساروج ساخته بودند که آب اتصالا درآنها جریان داشت ودرحوضهای قشنك سنگی چهارضلعی که درمحل تلاقی کوچه های عمومی واقع بود میریخت.

درختان چنار آراسته‌ای درطرفین آن سربآسمان کشیده و عابرین را در سایهٔ خودازحرارت آفتاب‌حفظ میکرده‌اند ونیز درطرفین آن دیوارهای بلندی باطاقنماهای قشنك نقاشی‌شده جلب نظر مینموده‌است. جابجا درمقابل حوضها در کنار خیابان سردرهای مجلل وباشکوه باغهای متعدد دیده میشده که هریك نام مخصوصی ازقبیل باغ تخت وباغ بلبلان وباغ تاکستان و باغ درویشان وباغ کاج وباغ توتستان وغیره داشته است.

درروی بعضی ازاین سردرهاهم ایوان وسیعی بوده که در آن رستوران یا قهوه خانه‌ای وجود داشته وسکنهٔ شهر پس‌ازفراغت از کارروزانه درآن جمع میشده وبآشامیدن قهوه و کشیدن قلیان میپرداخته‌اند.

متأسفانه ظل‌السلطان ازاین خیابان خوش منظر وفرح‌آورهم مانند سایر آثار باستانی‌چیزی باقی‌نگذاشته‌است. جداول‌سنگی را پر کرده وسنگهای حواشی آنهارا فروخته ونقاشیهای طاقنماها ودیوارهاراهم محو کرده است.

ازهمه بدتر آنکه این شاهزادهٔ منهدم کننده خسارت جبران ناپذیری باین خیابان وارد ساخت یعنی‌درختان چنار کهنسال سیصدساله راکه موجب ابهت وشکوه این خیابان قدیمی بود وبرزمین آن سایه میانداخت همه را ازریشه درآورد وبه بهای

نازلی فروخت. بطوریکه نقل میکردند چندماه قبل ازورودما باین شهرشاهزاده تمام این درختانرا بریده وهریك را بمبلغ ناچیزی یعنی ۲۰ تومان فروخته است.

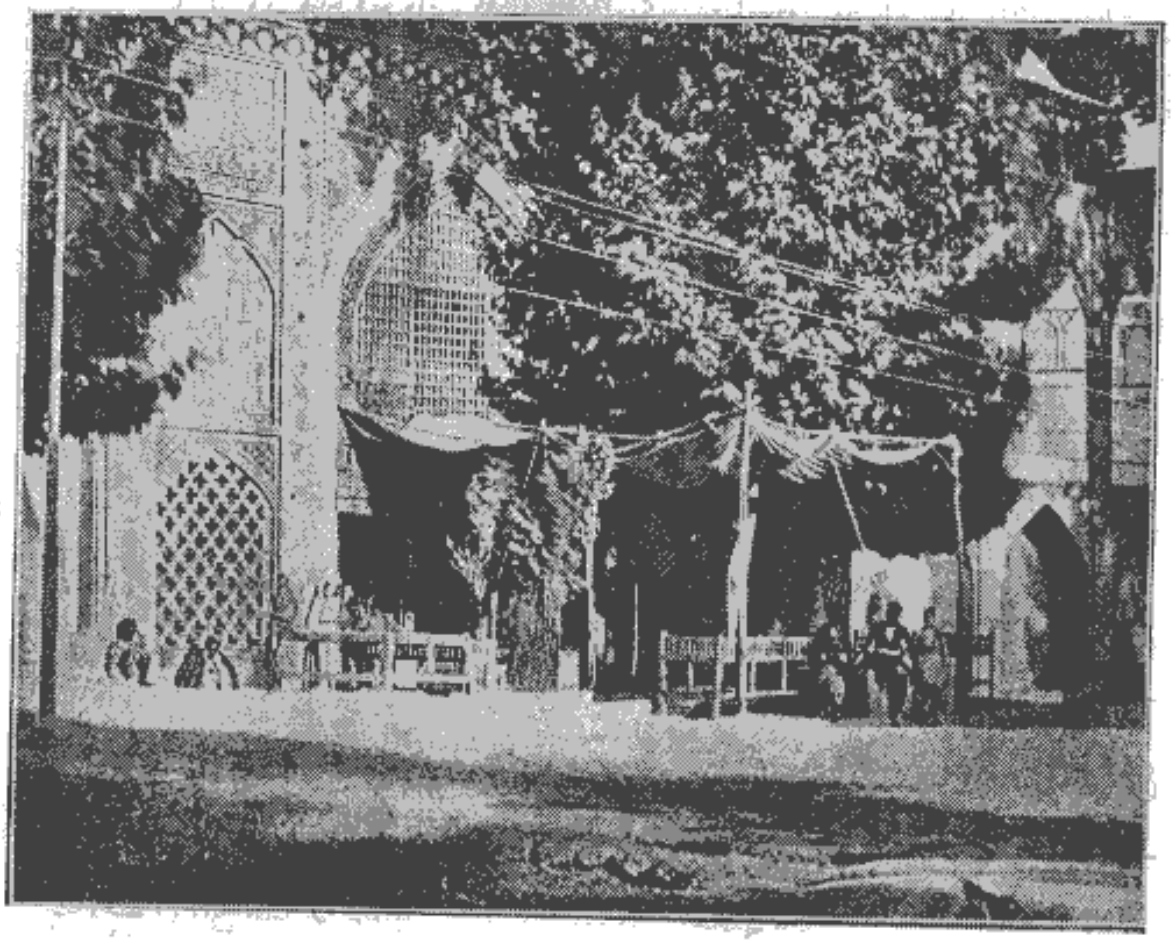

یك قهوه خانه درخیابان چهارباغ نزدیك مدرسهٔ شاه سلطان حسین

وقتیکه انسان باین فکر بیفتد که باچه زحمات وباچه توجهاتی درمدت چندین قرن بپرورش چنین درختانی موفق گردیده‌اند تاخیابان عریض وطویل این شهررا که محل عبورومرورساکنین وسیاحان خارجی بوده آرایش شایسته‌ای دهند، آنوقت باهمیت این انهدام وخرابیهای جبران ناپذیر که بواسطهٔ طمع بی پایان ظل‌السلطان حاکم اصفهان بعمل آمده پی خواهد برد.

مدرسهٔ شاه سلطان حسین یکی ازشاهکارهای معماری بی‌نظیری که تاکنون درخیابان چهارباغ باقی‌مانده وسیاحان اروپائی‌را ازمنظرهٔ زیبا وباعظمت

خود مبهوت مینماید مدرسهٔ چهارباغ است کـه بنای آنرا به شاه سلطان‌حسین یا مـادر او نسبت میدهند. تاریخ این بنای با شکوه سال ۱۷۱۰ بوده است.

یکی‌از کشیشان لهستانی‌بنام کروزینسکی (Kruzinski) که‌مطالعاتی‌راجع باصفهان وبناهای مهم آن نموده مینویسدکه درمدرسهٔ چهارباغ بالتمام ازنقره ساخته شده است. محققاً این کشیش بدقت بمشاهدهٔ این در نپرداخته زیرا کـه بسهولت میتوان فهمیدکه این در ازتخته های چوبی ضخیم ساخته شده وفقط روپوش آن نقره است وهنوزهم جابجا اثری ازتزیینات نقره درروی‌آن باقیست.

ملائی که اکنون رئیس این مدرسه است آدم بسیارباهوش و روشنفکریست او بدون ترشروئی بسیاحان اروپائی اجازه میدهدکه در حیاط مدرسه وارد شوند و آزادانه بسیاحت این شاهکار بی‌نظیر بپردازند.

درمدخل آن هشتی وسیعی‌است که سقف آن مانند لانهٔ زنبوران بطرز بسیار زیبائی‌مقرنس کاری شده است ولی‌دستورعیسی که گفته‌است: «کسب درمعابد ممنوع است» دراینجا مراعات نمیشود زیرا که دراین مدخل بقالان ومیوه فروشانی‌هستند که احترام این محل‌را رعایت نکرده وبکسب مشغولند.

درحیاط وسیع مدرسه حوض مستطیل ممتدیست‌که آب صافی در آن جریان دارد. مؤمنین بوسیلهٔ پله‌های سنگی پائین رفته وازآب حوض وضومیگیرند. حیاط مدرسه مانند باغچهٔ بزرگیست که در آن گلها و درختانی کاشته شده و در اطراف آن حجرات‌دوطبقه‌ای واقع است. درچهارطرف آنهم چهاربنای‌مرتفع بشکل‌جلوخان دیده میشود.

پس از ورود بحیاط در سمت دست راست نمازخانه واقع شده که دارای گنبد مرتفع ومناره هائی میباشد.

حجرات تحتانی وفوقانی سابقاً بطلابی تعلق داشته که شبانه‌روز دراین‌مدرسه

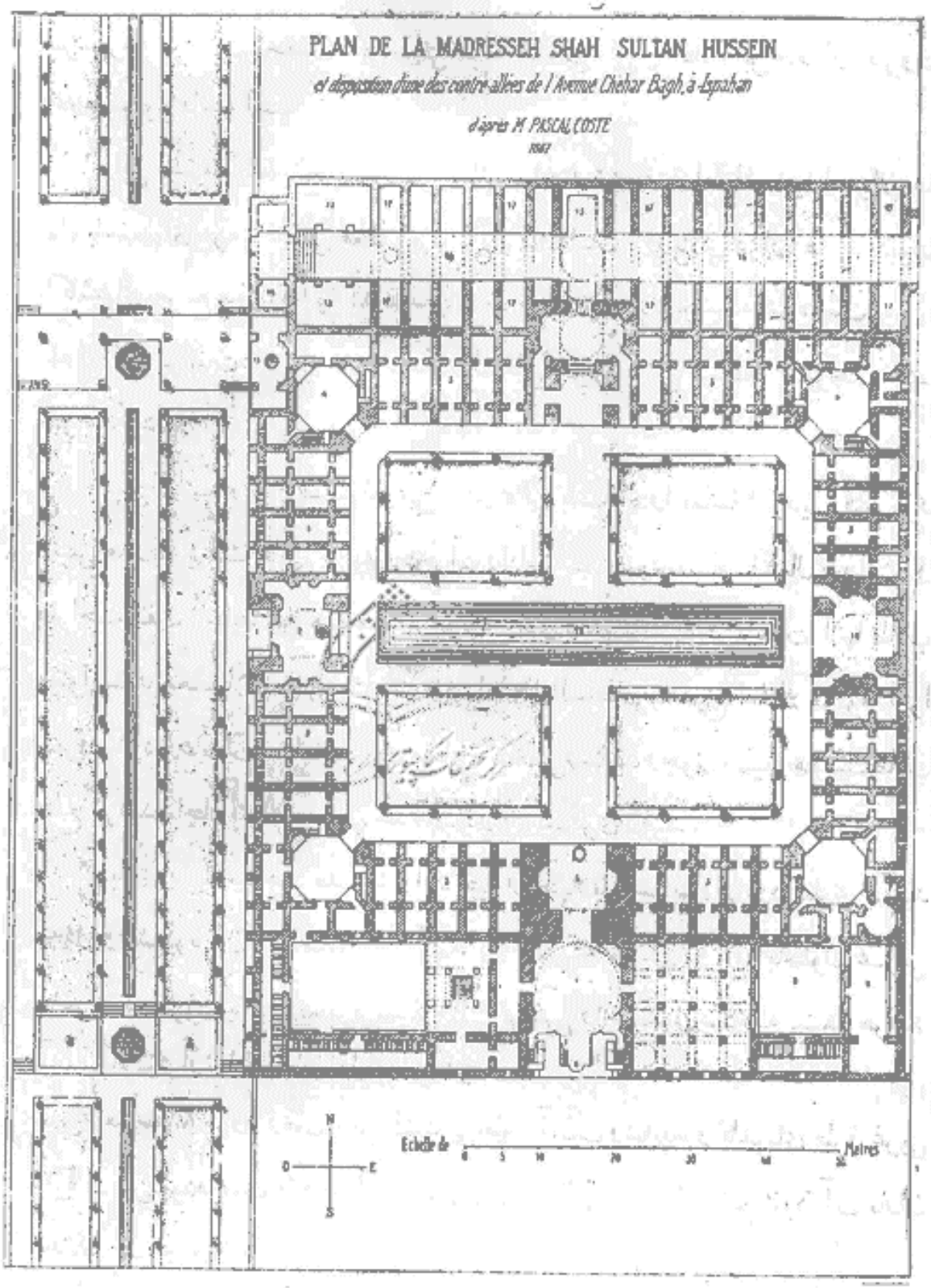

نقشهٔ مدرسه شاه سلطان حسین

۱ـ دروردی ۲ـ هشتی ۳ ـ حجرات طلاب ٤ ـ حیاط ٥ ـ مسجد و تالار زیر گنبد ٦ـ محراب ۷ـ منبر ۸ ـ حیاط مبرز ۹ ـ آشپزخانه ۱۰ ـ نماز خانه ۱۱ ـ مدخل مدرسه ازطرف بازار ۱۲ ـ حوض بزرك ۱۳ ـ قهوه‌خانه ۱٤ ـ مدخل بازار ۱٥ـ اطاق دربان ۱٦ ـ بازار مسقف ۱۷ ـ دکانهای بازار

بسرمیبرده ومشغول تحصیل علوم دینی بوده‌اند ولی اکنون اغلب این‌حجرات متروك وغیرمسکون‌مانده است .

این مدرسه بامصالح بسیار گرانبهائی ساخته شده ودر اطراف حیاط هزاره ها تمام باسنگهای مرمر صیقلی معادن یزد تزیین یافته‌است . دربالای هزاره ها تمام‌دیوار باکاشیهای مربع سفید وآبی که نقاشیهای خوش نمائی دارد پوشیده شده است .

این تزیینات از دور بارنك متحدالشکلی خود نمائی میکند و موجب حظ نظر میگردد .

پس‌ازآنکه تمام قسمتهای این بنای عالی باشکوه را تماشاکردیم رفتیم نزد رئیس مدرسه وعلت خالی ماندن حجرات را استفسار نمودیم . او باکمال صداقت و صراحت گفت : سابقاً این مدرسه موقوفات زیادی داشت که از عایدات آنها طلاب میتوانستند بتحصیلات خود ادامه دهند اما ظل‌السلطان بتدریج املاك موقوفه آنرا تصرف کرد وعایدات آنهارا بمصرف مخارج شخصی‌رسانید وچون وسیلهٔ معیشت‌طلاب قطع گردید ناچار بترك تحصیل شده ودنبال کار دیگری رفتند .

باری پس‌ازسیاحت مدرسه وارد خیابان چهارباغ شدیم واز دور نظری بگنبد مجلل وباشکوه آن انداختیم . این گنبد باکاشیهای نفیسی که همه باسلوب عربی نقاشی شده تزیین یافته ومنظرهٔ بسیارجالب توجهی را تشکیل داده که بیننده هرقدر بآن نگاه‌کند ازتماشای آن دل برنمیگیرد .

متأسفانه مرور زمان باین گنبد بی‌نظیر آسیب رسانده و کاشیهای طرف‌غربی آنرا از بین برده است و فقط آجر های قرمزی باقی مانده که مانع نفوذ آب باران بدرون آن میباشند .

میدان شاه

خلاصه ما ازباغهای بزرگی که کاخهای سلطنتی درآن واقع شده عبور کردیم وبمیدان شاه رسیدیم که‌نظیر آن دردنیادیده نمیشود . این میدان که بشکل مربع مستطیل وبطرف شمال وجنوب ممتد است در

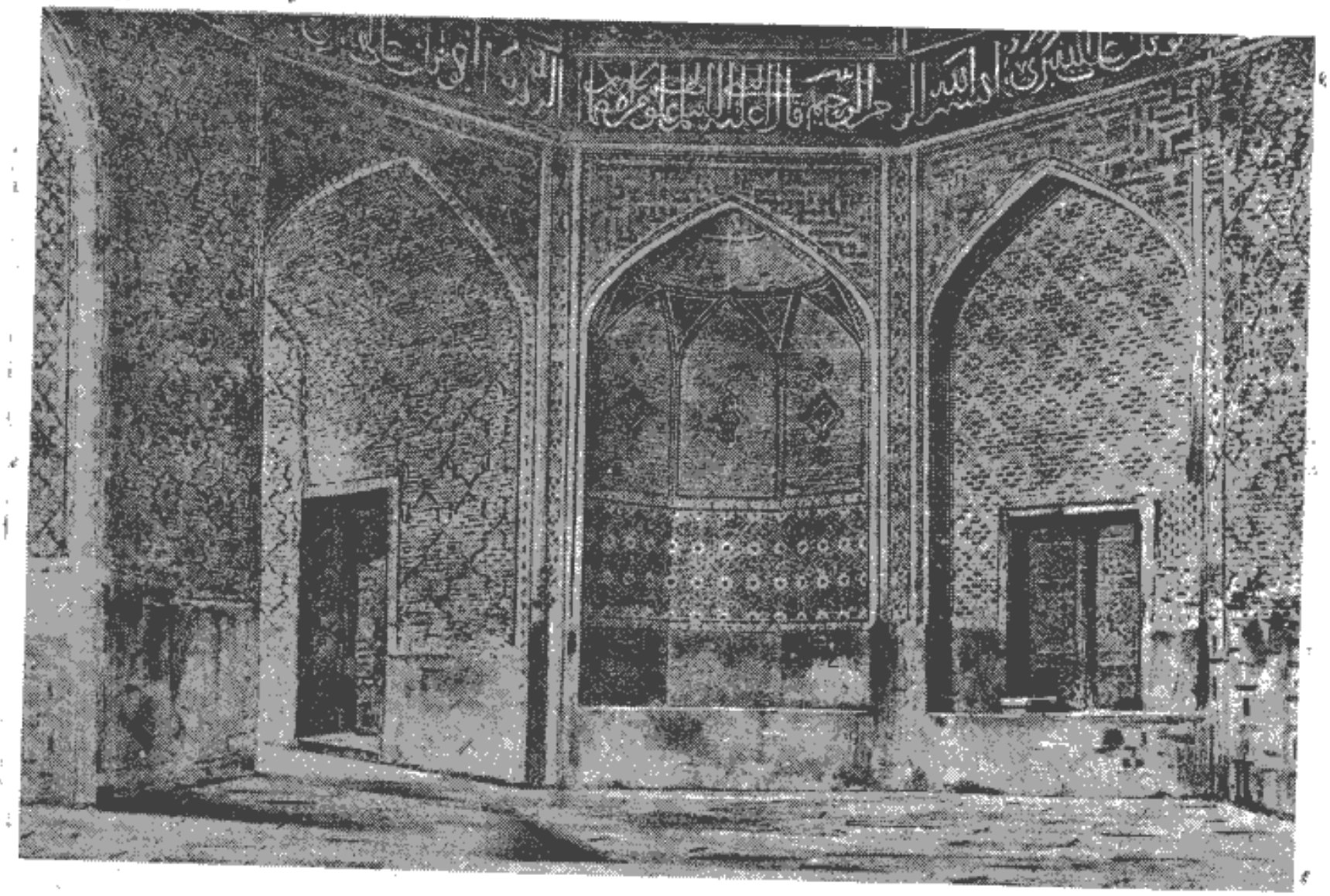

مدرسه‌شاه سلطان حسین ـ نمای داخلی محوطهٔ کوچکی که در طرف چپ حیاط واقع شده

مرکزشهرواقع شده وطول آن تقریباً ۳۸۶مترو عرض آن ۱۴۰متراست. درچهارسمت این میدان بزرك چهار جلوخان مجلل دیده میشود. درسمت جنوب جلوخان مسجد شاه ودرسمت شمال جلوخان بازار است که ارتفاع آن زیادتر ازدیگران میباشد ودر سمت مشرق جلوخان مسجد شیخ لطف‌الله با گنبدبلند وباشکوهی خودنمائی‌میکند ودرسمت مغرب جلوخان عالی‌قاپو واقع است که مدخل قصور سلطنتی بوده وما در فوق بشرح آن پرداختیم.

این چهارجلوخان یا سردرهای مجلل زیبا وخوش نما تقریباً بطور قرینه در چهار طرف میدان دو بدو درمقابل یکدیگر واقع گردیده‌اند. در اطراف میدان هم حجرات بزرك دوطبقه ای دیده‌میشود که‌پاره ای از آنها مسدود و با گچ‌سفید شده‌و طاقنماهائی را تشکیل میدهد و پاره ای هم بازاست که برای انبار یا طویله و یاقهوه خانه از آنها استفاده میکنند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دردوران سلطنت صفویه درهای تمام این‌حجرات بطرف میدان باز میشده و تجار و کسبه در آنها مشغول کار بوده‌اند. درجلو این حجرات جدولی از سنك مرمر درمیدان دورمیزده که اتصالا آب در آن جریان داشته ودرختان چنار آراسته صفوفی تشکیل داده وبرشکوه وابهت این میدان میافزوده است. اکنون اغلب این حجرات خراب ومتروك مانده وازدرختان هم اثری برجای نمانده است. ظل‌السلطان درزمان اقتدارخود تمام این حجرات را سربازخانه کرده بود.

در آغاز قرن نوزدهم یعنی درسال ۱۸۰۹ یکی ازسیاحان اروپائی موسوم به موریه (Morier) این میدان را دیده ومینویسد که تمام درختانرا ازریشه درآورده وبجای آنها درختان چنار وتبریزی تازه‌ای نشانده‌اند که سایهٔ مطلوبی‌ندارد ومیدان دارای آن نظم وترتیب ومنظره‌ای‌که شاردن شرح میدهد نیست.

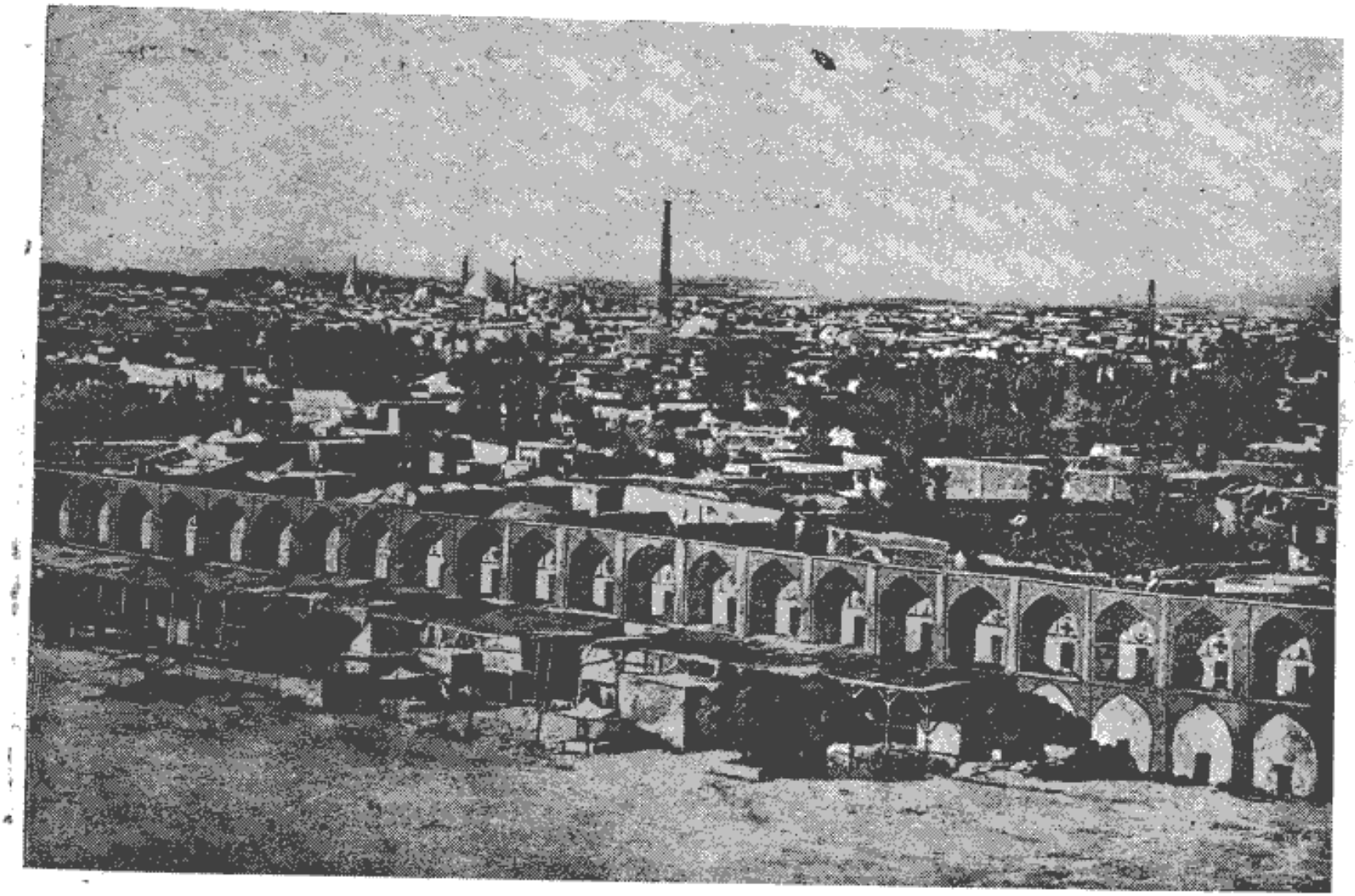

گوشه‌ای ازمیدان شاه اصفهان و منظرهٔ شهر

جشنهای باستانی و تفریحات

دردوران سلطنت سلسلهٔ صفویه جشنهای باشکوهی در این میدان برپامیشده که سلاطین‌هم در آنها حضورپیدامیکرده‌اند تمام حجرات فوقانی و تحتانی را جمعیت تماشاچی اشغال میکرده است . درمرکزمیدان تیری قرارداشته که بلندی آن به ۱۲ متر میرسیده و درمواقع جشنهای بزرك جام طلائی دررأس آن قرارداشته که چابك سواران درحین تاخت وتاز باتیرو کمان آنرا هدف نموده و هنرمندی خودرا نمایش میدادند و در مواقع غیر رسمی سواران برای تمرین سیب یا به و یا خربوزه‌ای در رأس آن قرار میدادند .

مقصرین وسارقین را نیزدراین میدان مجازات میکردند . دروسط آن تیری که آنرا قاپوق مینامیدند برای اعدام مجرمین نصب کرده بودند . گاهی‌هم برای تشدید مجازات پای مقصررا بطناب بسته سرازیر ببالای تیر میکشیدند ویکدفعه طناب را رها میکردند تامجرم بسختی بزمین افتد وسرش متلاشی گردد .

در دو انتهای شمالی وجنوبی میدان دوحوض بزرگ است که سابقاً حواشی آنهاباسنك سماق تزییناتی داشته ولی‌اکنون بوضع خراب وبدنمائی درآمده است .

مسجد شیخ لطف‌الله

مسجد شیخ لطف‌الله دارای گنبد بسیارقشنگی‌است که باکاشی های‌زمینه قرمزونقشه های آبی‌رنك تزیین یافته‌است . متأسفانه کاشیهای مینائی سردر آن ازبادهای غربی آسیب دیده وتزیینات آنها محوشده‌است.

برج ساعت

درقسمت جنوبی مسجد شیخ لطف‌الله که تقریباً درمقابل‌عمارت عالی قاپو واقع شده سابقاً برجی بوده که سیاحان فرانسوی آنرا برج ساعت نامیده‌اند . این برج را برای سرگرمی شاه عباس دوم ساخته بودند ودرون آن ماشینهای مکانیکی قرارداشته که ساعات شبانه روز را نشان میداده‌است. هروقت که این ساعت زنك میزد فوجی‌ازمجسمه ها مانند عروسکهای خیمه‌شب‌بازی

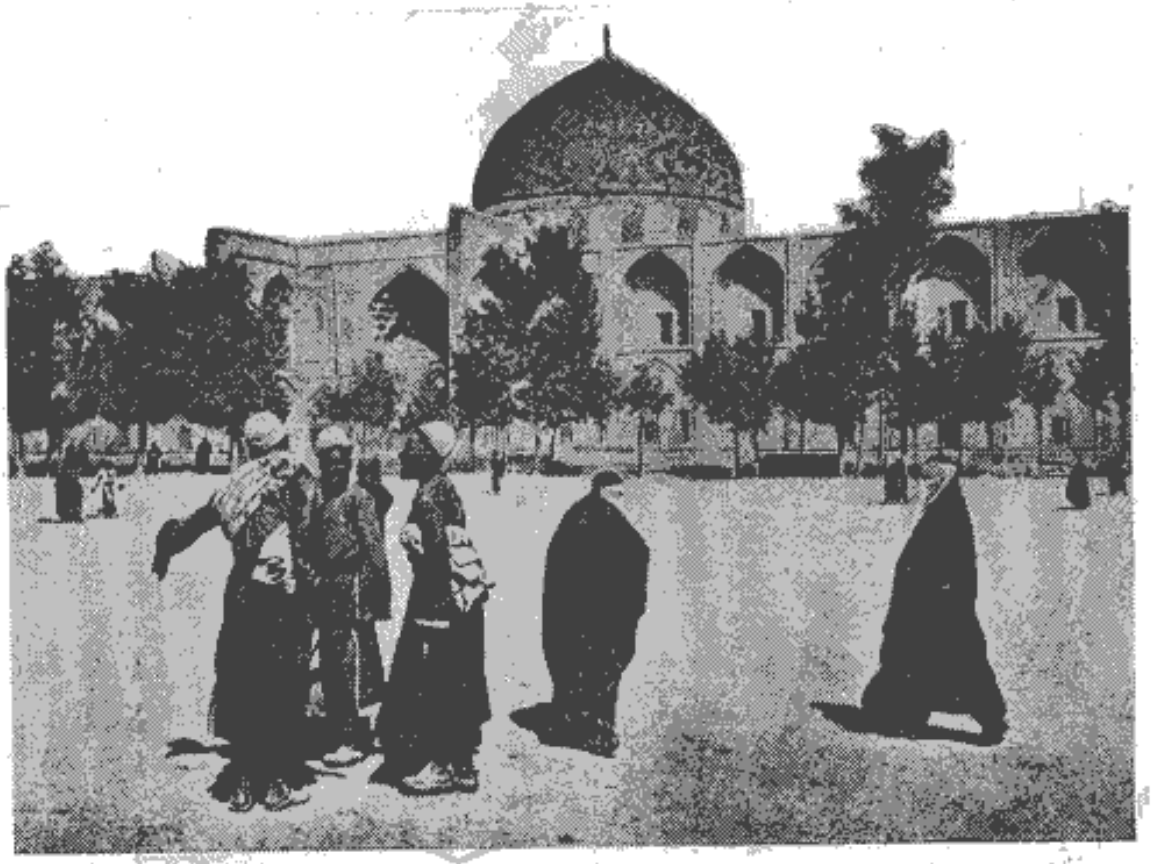

مسجد شیخ لطف الله

وحیوانات گوناگون از آن بیرون آمده ومانندسربازان بتمرینهای نظامی میپرداختند. این ساعت را صنعتگران اروپائی که در دربار شاه عباس دوم اقامت داشتند برای او ساخته بودند.

مسجد شاه

مسجد شاه کـه درسمت جنوبی میدان واقع است بامر شاه عباس کبیر در فاصله سنوات (۱۶۱۳ ـ ۱۶۱۲) ساخته شده و مدت زمانی بنام مسجد جمعه موسوم بوده است.

ساختمان این مسجد ازنظر جهات یابی بااشکال مواجه شده‌بود زیراکه محور میدان تقریباً درامتداد شمال وجنوب قـراردارد ومیبایستی مسجد را طوری بسازند که محراب آن درست بطرف مکه واقع گردد بنابراین بـرای رفع اشکال جلوخان مدرسه‌را درمحورمیدان قرارداده وحیاط آنرا طوری طراحی کردند تابنای نمازخانه درست درسمت قبله باشد.

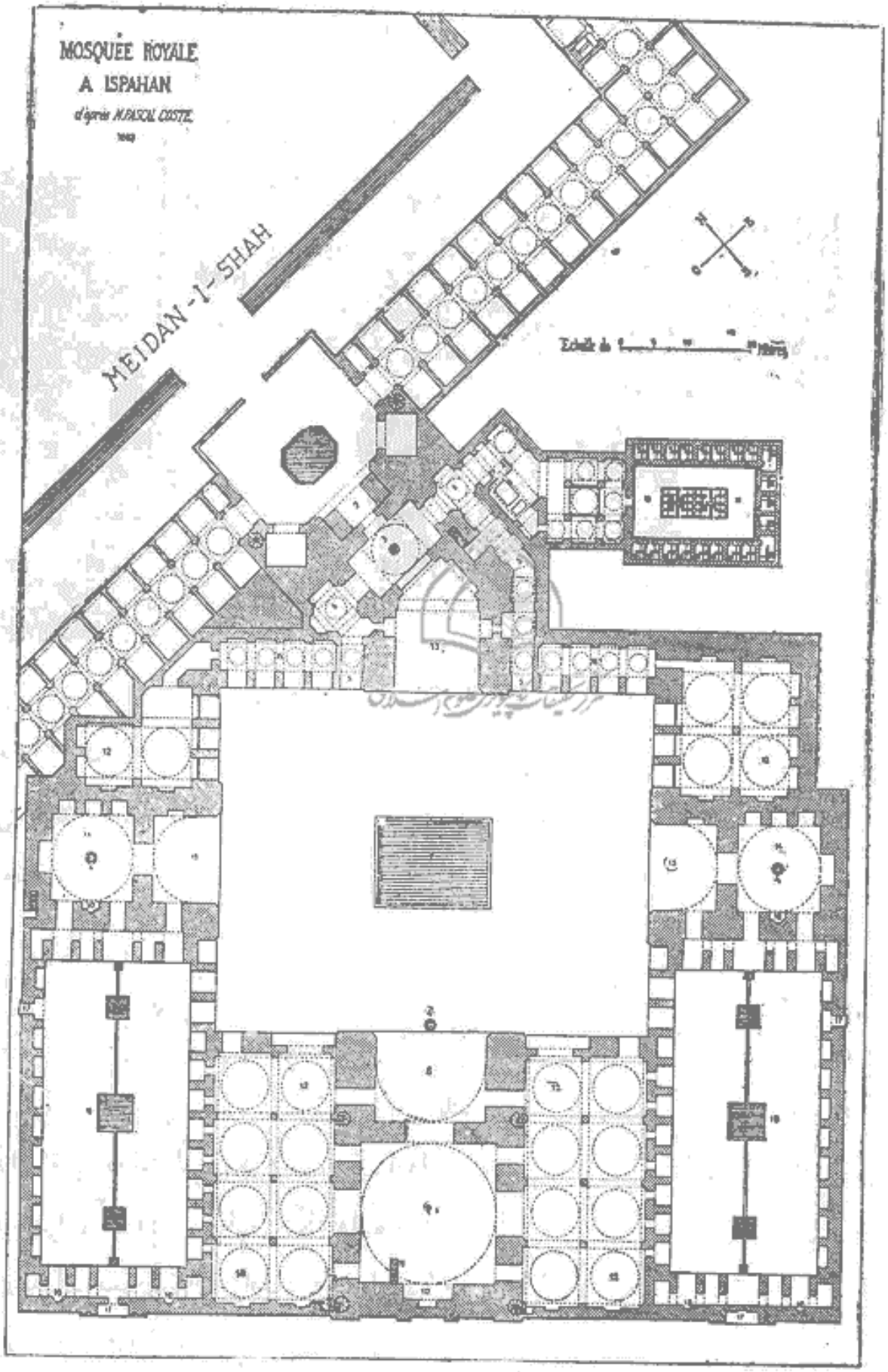

نقشهٔ مسجد شاه

برای تزیینات این مسجد دقت و توجه خـاصی بکار رفته وتقریباً یك میلیون تومان آنزمان صرف ساختمان آن شده‌است . درهای آنرا ابتدا بـاچوب ساخته و روپوشی ازورقه های مس روی آنها کشیده بودند ولی شاه صفی اول سطوح آنهـارا بانقره بطور برجسته تزیین نمود .

بطوریکه نقل میکنند پیراهن حضرت سیدالشهدا کـه از خون گلگون شده با قرآنی که بخط حضرت رضانوشته شده بود دراین مسجددرجای مخصوصی‌محفوظ بوده است .

ازجلوخان باشکوه بلندی‌که سقف آن مانند لانهٔ زنبوران بطرزبسیار زیبائی باکاشیهای ظریف الوان مقرنس کاری شده ودرروی آنها آیات قـرآنی دیده میشود عبورکرده و وارد حیاط میشوند . کف حیاط با قطعات سنك مرمر مفروش و حوض بزرگی هم دروسط آن است که مؤمنین باآب آن قبل ازادای نمـاز وضو میسازند .

عمارات اطراف حیاط دوطبقه وديوارهايم باكتيبه های خط کوفی تزیین یافته است . درچهارطرف حیاط جلوخانهای مرتفعی دیده میشود که باکاشیهای مینائی‌رنك پوشیده شده‌است . درمقابل در ورودی جلوخانی است کـه ازآن وارد نمازخـانه میشوند . سقف این جلوخان باکاشیهائی که برنك آبی تیره وسبز درزمینهٔ لاجوردی باسلوب عربی‌نقاشی‌شده زینت یافته است. درجنبین جلوخان مناره هائی‌سربرافراشته است ولی هیچوقت مؤذن مجاز نبوده که برای گفتن‌اذان ببالای آنهابرود مبادا ازاین رصد خانه نظرش باندرون شاهی که درمجاورت مسجد واقع بوده بیفتد .

نقاره خانه

درانتهای شمالی میدان سردر بلند ومجللی است کـه ازآن وارد بازار بزرك موسوم بقیصریه میشوند . دربالای این سردر عمارت نقاره‌خانه واقع‌است که سابقاً دستهٔ موزیك شاهی‌همه روزه موقع عصردر آنجا بآفتاب که درشرف زوال بوده سلام میداده‌است . دربالای این سردر نقاشیهائی دیده میشودکه شاه عباس‌کبیر رادرجنگ‌باطوایف ازبك نمایش میدهد. متأسفانه بعدهـا

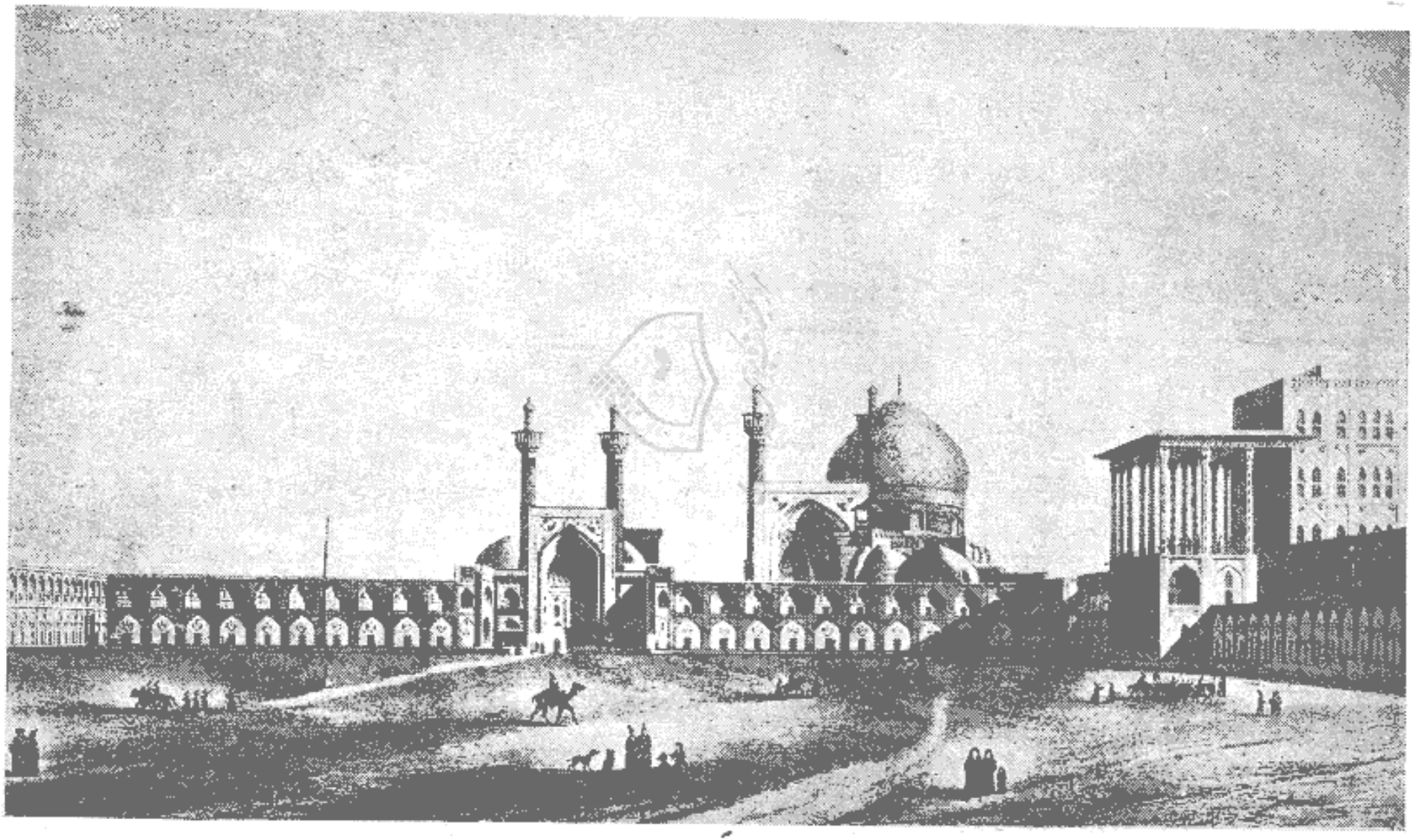

میدان ومسجد شاه‌اصفهان ـ اقتباس از کتاب ابنیه جدید ایران ـ پاسکال کوست ـ۱۸۶۷

چند جای این سردررا سوراخ کرده واین تابلوی باستانی خوش‌نمارا خراب کرده‌اند.

بازارهاوقلمکارسازی بازارهای اصفهان باوجود خرابیهائی که بمرورزمان بآنها وارد آمده هنوزهم شکوه‌وابهت خودراازدست نداده وتجارو کسبه

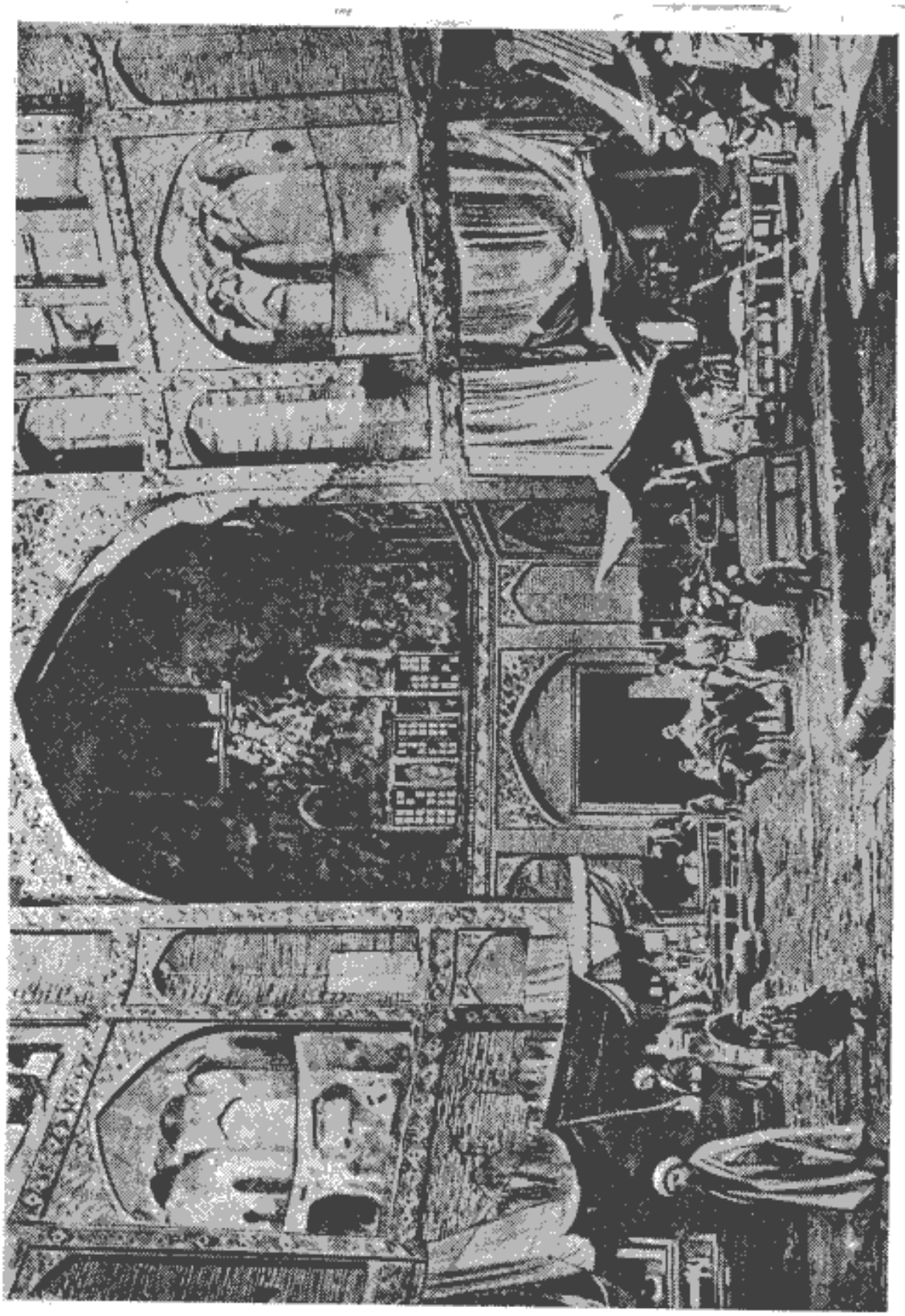

مدخل بازارو قسمت شمالی میدان شاه اصفهان

در آنها مشغول کار ومعاملات میباشند . بطوریکه مورخین نوشته‌اند بجز بازاری که کریم خان درشیراز ساخته دردنیا نظیر بازارهای اصفهان دیده نشده‌است . کسانیکه دراین خیابانهای مسقف تاریك یعنی بازارها نرفته بـاشند نمیتوانند جنب وجوش و معاملاتی را که ازطلوع تاغروب آفتاب در آنهاصورت میگیرد بتصور آورند .

چون ازاین سردر بلند وارد شویم ابتدا بـازار قلمکارسازان را می‌بینیم کـه صنعتگران باقالبهای مخصوص نقشهائی درروی پارچه‌های سفید بوجودمیآورند یعنی

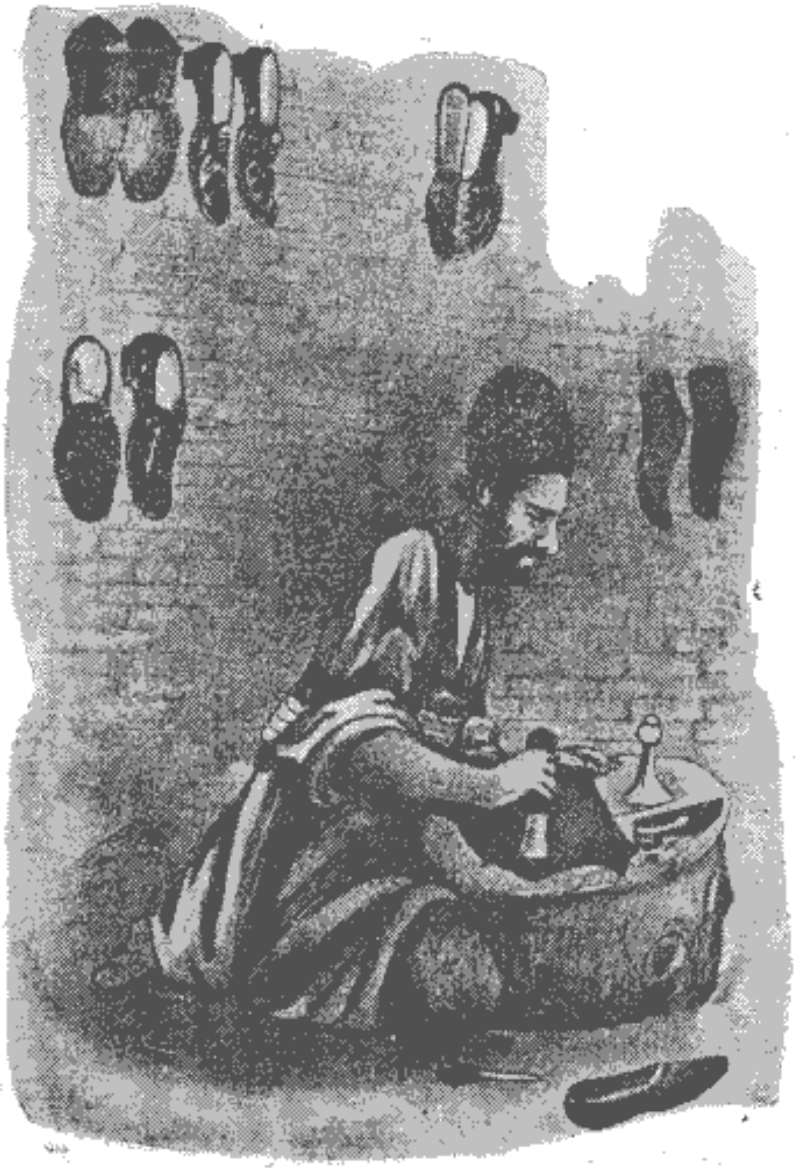

کفاشی

پارچه های موسوم بقلمکار را درست میکنند که درایران برای لباس وپرده وسفره وغیره بمصرف میرسد . شهر اصفهان درقلمکارسازی شهرتی دارد و کارخانه‌های زیادی برای ساختن این نوع پارچه دراین شهردیده میشود . نظر باینکه در زمانهای پیشین این پارچه ها را باقلم مو نقاشی میکردند آنها را قلمکار مینامند ولی اکنون با قالبهای چوبی بترتیبی که سابقاً دراروپا برای درست کردن کاغذ های الوان معمول بود نقشهائی درروی پارچه‌سفید بوجود میآورند. اغلب این پارچه های سفید از کارخانه های منچستر بایران وارد وبصورت قلمکار درمیآید .

پارچه های قلمکار را پس از رنگ آمیزی چندین بار در کنار زاینده رود برده وباآب میشویند وپس ازشست وشو لعابی بآنها میزنند تاسخت ودرخشنده شود وبعد بطرزمخصوصی تا کرده وبمعرض فروش میگذارند .

اکنون قلمکارسازی چندان رونقی ندارد زیراکه سازندهٔ آن زیاد و خریدار آن کم ومانند سابق بممالك خارج صادر نمیگردد وفقط باندازهٔ احتیاجات کشور ایران ساخته میشود .

منبت کاران وزرگران

پس از عبور ازاین بازار ببازار نجاران ومبل سازان و منبت کاران وارد میشویم . صنعتگران اصفهان در ساختن اشیاء چوبی مهارت قابل ملاحظه‌ای دارند وآنها را باسلیقهٔ خاصی منبت کاری میکنند و لعاب میزنند وبامفتولهای‌فلزی زینت مینمایند وبساخته‌های خود صورت بسیارمطلوب وخوش نمائی میدهند .

بازار سنگ تراشان نیز درمجاورت بازارنجاران واقع است ، پس‌ازعبورازاین بازارهابیازارزرگران میرسیم . درجلوی هردکان جعبه آینه‌ایست که در آن قلابهای روبند وبازوبند وقاب قرآن دیده میشود. قلابهای روبند را بااشکال قشنگی‌میسازند زیراکه تنها زینتی هستند که زنان میتوانند درموقع کوچه رفتن پشت سر خود را

با آنها آرایش دهند. قابهای قرآن راهم بانقره باشکال مدور وبیضی ویا هشت ضلعی میسازند وبانقشهای برجسته‌ای درزمینهٔ میناثی مزین مینمایند.

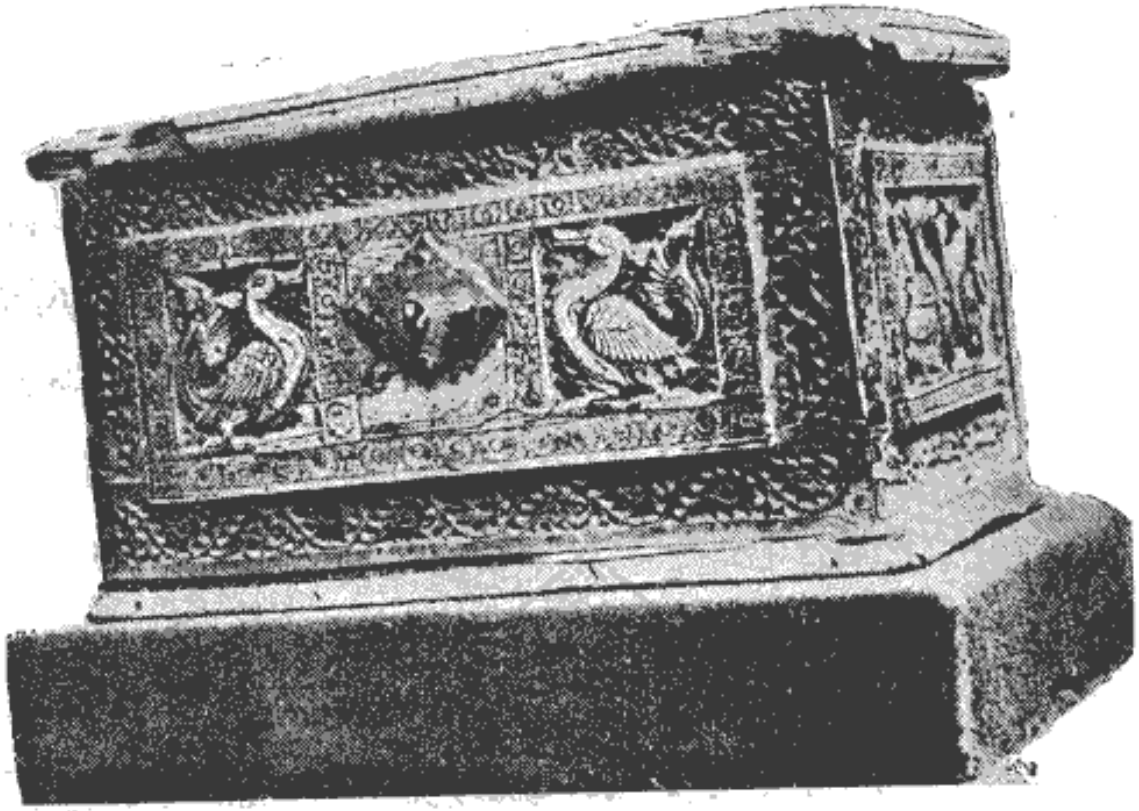

صندوق عاج منبت کاری شده بسبك هندوایرانی کار قرن یازده

آهنگران و اسلحه سازان

بعد ببازار آهنگران و اسلحه سازان میرسیم، در اینجا صنعتگران هنگامه‌ای برپا ساخته‌اندکه گوش خارجیان تاب شنیدن آنرا ندارد. اینها بوسیلهٔچکش‌وسندان ازآهن‌اشیائی ازقبیل خرگوش وقرقاول وشتر وغیره میسازند وبامفتولهای سیم وزرآنها را تزیین میکنند. ازاین اشیاء باندازه‌ای در بازارهای اروپا وارد شده که دیگر چندان خریداری ندارد.

دراین بازار علاوه براسلحه زره وکلاه خود وسپر وغیره بطرزقدیم میسازند و تجار آنهارا بکشورهای خارج‌صادرمینمایند ومیتوان بامبلغ ۲۰ تا۲۵فرانك یکدست اسلحه که باکمال ظرافت ساخته شده دراینجا خریداری کرد.

قسمت جالب توجه این بازار جائی‌است که صنعتگران مشغول ساختن تفنك

میباشند وتفنگهائی بشکل تفنگهای مارتین‌میسازند که فوق‌العاده محکم وخوش‌ترکیب است وتعجب دراین است که در روی این اسلحهٔ ظریف دست ساز علامات اروپائی میگذارند تاخریداران زیادی پیدا کند. متأسفانه مصالحی که بکارمیبرند خوب‌نیست.

بازار قنادان

پس‌از بازار آهنگران بازار قنادان میرسیم که پراز انواع شیرینی است . ملل خاوری علاقه مفرطی بانواع حلویات دارند . این شیرینی‌هارا قنادان باشیرهٔ نی‌شکر ویاقندی که از چغندر استخراج شده درست میکنند و مانند امریکائیان آنها را رنگین مینمایند تا نظر خریداراترا جلب نمایند . بهترین ومطلوب ترین این شیرینیها سوهان است که باعسل و مغز بادام درست میکنند .

بقالان

بقالان‌نیز دکان‌خودرا باسلیقه وبطرزشایسته‌ای تزیین‌نموده‌اند وانواع میوه هارا درسبد چیده وبانظم وترتیب خاصی دربالای

بساط یك میوه فروش

یکدیگرقرارداده اند . ظروف پایه دار مسین و ظروف گرانبهای قدیمی ساخت چین نیز دربساط آنها دیده میشود .

بدبختانه اروپائیان نمیتوانند درایران ازاین ظروف خریداری نمایند زیرا که صاحبان آنها خوب‌میدانند که نظیر آنهابسهولت پیدا نمیشود وازفروش آنها خودداری میکنند وبیش‌ازطالبین لندنی وپاریسی برای آنها ارزش قائلند .

سراجان دراین کشورکه تنها وسیلهٔ نقلیه منحصر باسب وشتر و الاغ است صنعت سراجی رونقی دارد . علاوه بر زین ویراق وسایر لوازم ازچرم هرنوع ظروف ازقبیل آبخوری وقوری وغیره نیزبرای مسافرین‌میسازند که درراه نمیشکنند .

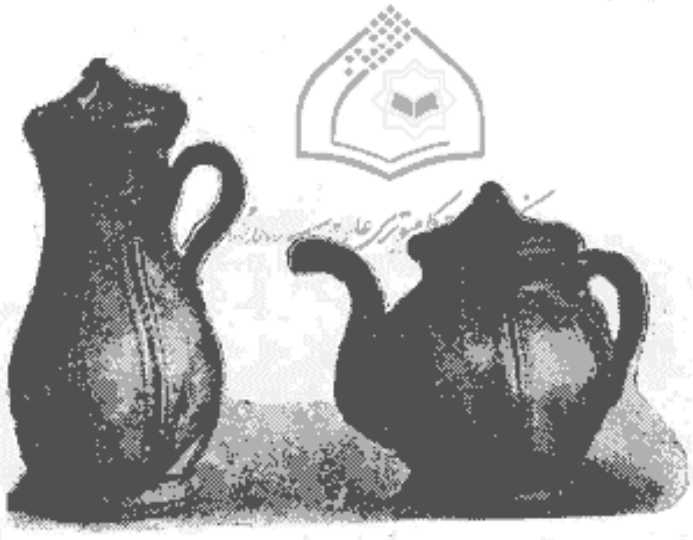

قوری‌وقهوه خوری که ازچرم قرمزرنك ساخته‌شده است

کفاشان کفاشان برای زنان ایرانی که پیرلوتی Pierre Loti آنها را اشباح خیالی مینامد کفشهائی درست میکنند که همه متحد الشکل‌است. این کفشهاتمام بی‌پاشنه ونوك آنهابرگشته است. قسمتی که درزیرپاشنه پاقرارمیگیرد ازچوب تراشیده وباچرم پوشیده‌شده وباقطعات استخوان یامفتولهای مسی زینت یافته است . این نوع کفش بسیارناراحت است‌وزنان بسختی با آن راه میروند و اگربخواهند تند بروند ناچارند آنهارا ازپادرآورده وباپای برهنه بدوند .

فرش بافان

فرشهای قدیمی گرانبها یعنی آنهائیکه دارای رنگ‌نباتی‌محو نشدنی میباشد دیگریافت نمیشود. اکنون رنگهای جوهری بکارمیبرندکه دوام وثباتی‌ندارد. از ۲۰تا ۲۵ سال پیش آنچه‌فرش‌قدیمی درایران‌بوده همه را باروپا انتقال داده‌اند و کسانیکه طالب آنهاباشند بایدزحمت بخود داده ودر

دختران ترك درحال قالی‌بافی

فلاتهای ایران در طلب آنهابر آیند بلکه باید دراروپا مخصوصاً در شهر های لندن وپاریس بجستجوی آنهابردازند. دراصفهان بازارفرش فروشی‌مخصوصی وجود ندارد فقط درمجاورت مسجدجمعه چند دکانیست که‌فرش میفروشند وممکن‌است گاهی‌در آنجابفرشهای کهنه قدیمی‌برخورداما‌فرش‌فروشها قدرآنهارابخوبی‌میدانندوبرایگان از دست نمیدهند.

بازار طناب فروشان وقفل سازان

در اصفهان برای بستن عدلهای مال‌التجاره طنابهائی از پنبه درست میکنند که رنگ آنها سفیداست ولی دوام و استحکام طنابهائی‌را که ما از الیاف شاهدانه درست میکنیم ندارند.

درجنب دکانهای طناب فروشی دکانهائی دیده میشود که در آنها صنعتگران مشغول ساختن کلید و قفل و دستگیرهٔ در و چاقو و مقراض وسایر لوازم هستند و ممکن‌است گاهی اشیاء آهنی قدیمی نزد آنها یافت شود.

مال التجاره های اروپائی

دراین بازارهای متعدد کالاهای‌اروپائی‌هم‌بفروش میرسد. اشیاء خرازی‌ساخت آلمان و انواع بلورهای اطریشی وپارچه‌های پنبه‌ای یا پشمی انگلیسی و روسی وغیره زیاد است متأسفانه مصنوعات فرانسه بسیار قلیل و بندرت درمیان آنها دیده میشود زیرا که متحدین‌ما امتیاز صدور مال‌التجاره خودرا ازشاه گرفته ومصنوعات کشور های خودرا مانند سیل بایران وارد مینمایند.

دست فروشان دوره گرد

دراصفهان هم مانندخیابانهای بزرك اروپادست فروشانی‌هستند که مصنوعات بی دوام و ارزان قیمتی را بروی دست یا دوش

کلاه بچه ازپارچه ابریشمی قرمز که بامفتولهای طلاونقره تزیین‌یافته
متعلق بقرن ۱۹ (کلکسیون مؤلف)

انداخته وباصداهای گوش خراش مشتری میطلبند.

زنانی هم هستند که با لباسهای مندرس وچرکین در کوچه و بازار گردش میکنند و مقدار زیادی از انواع کلاهها مانند ستون بر روی سر و دستها دارند اروپائیان بایداز تماس بااین زنهای روپوشیده اجتناب نمایند زیرا که گفتگوی زیاد ومعامله با آنها خطرناك است.

معابر

بازارهای اصفهان عموماً وسعت کافی دارد، سواران وحتی درشکه وارابه‌هم میتواندبسهولت در آنها رفت‌و آمدنماید معهذا گاهی اتفاق میافتد که‌بواسطه ازدحام جمعیت حوادثی روی میدهد و بساط دکانداران بهم میریزد. این‌نوع‌حوادث برای اشراف واعیان چنین‌اهمیتی نداردولی‌برای اروپائیان خالی ازاهمیت نیست واز وقایع تاریخی محسوب میگردد. درخاطر دارم که روزی برای دیدن فرشهای قدیمی بخانه سیدی رفتیم. در موقع رفتن حادثه ای پیش نیامد ولی درموقع باز گشت درشکه مابدسته الاغی برخورد که‌خاك حمل‌میکرد. ازاین تصادم چندالاغ‌بزمین افتادوبارهای خاك در بازاردرمقابل دکان میوه فروشی‌سرنگون گردید ومقداری از خاك ها درروی بساط میوه فروش ریخته شد وماناچار شدیم که مبلغی بعنوان‌غرامت بصاحب دکان‌بپردازیم. ناگاه ملائی با عمامهٔ‌بزرك سفیددرسید وبما پرخاش‌کرد وهرقدرکه میتوانست بماسگهای عیسوی‌فحش‌و ناسزا گفت. البته قصدش این بود که مردم بازاری را بر ضد ما بشوراند. خوشبختانه شخص مقدسی که ماباومعرفی شده بودیم ازآنجا عبور میکرد وچون مارا دیدچندکلمه‌ای بملا گفت وحرارت اورا فرونشانید وبه غائله خاتمه داد.

واردات اصفهان

باستثنای مال التجاره روسیه که از راه تبریز یا رشت باصفهان وارد میشود سایر مال‌التجاره های باختری ازبندر بوشهر باین شهر وارد میگردد. پارچه های پنبه‌ای کارخانه‌های منچستر و گلاسکوبحدوفور باین

شهر واردمیشود ورقه های مس‌را ازلندن وارد میکنند وباآنها ظروف وآفتابه وسایر لوازم خانه را میسازند ورقه های روی وقلع ازهندوستان وارد میشود . انواع پارچه های پشمی هم از اطریش و آلمان بایران وارد میگردد .

سابقاًقند کارخانه های‌مارسی که‌مخروطی شکل‌بودوهریك۳ تا٤ کیلو گرم‌وزن داشت ازفرانسه ببازار های ایران وارد میشد این کله قند ها در کاغذ آبی رنك پیچیده ودارای مهر طلائی بود ولی مدت‌چند سال‌است که آلمانهااین‌علامت مارا تقلید کرده وقند خودرا بجای قند ما درایران بمصرف میرسانند وتقریباً صدور این مال‌التجاره رابخود انحصار داده‌اند .

چای درایران زیاد مصرف میشود و تنها مشروب معمولی ایرانیان است . در بازارهای جنوب ایران‌چای هندی وچینی وجزیره‌جاوه بمصرف میرسدولی درایالات شمالی بیشتر چای روسی مصرف میشود .

ظروف‌رنگین ساخت انگلستان زیاد بایران وارد میشودولی ایرانیان بظروف بلور اطریشی که‌با رنگهای گوناگون تزیین یافته بیشتر علاقه دارند .

وسایل روشنائی ازقبیل نفت و شمع گچی بالتمام ازروسیه بایران وارد میشود .

صادرات ایران

در ایران پنبه خوب بعمل میآید ودرهندوستان مخصوصاًدر شهر بمبئی خریدار زیادی دارد .

همه‌ساله مقدار زیادی ازمیوه های خشك مخصوصاً بادام ازایران باروپا صادر میگردد. سابقاً ابریشم خام مخصوصاً کلافهائی که رنك زرد طبیعی داشت ازایران بشهرهای بزرك اروپامخصوصاًبشهرلیون‌صادرمیشدورقم‌عمدهٔ صادرات‌ایران راتشکیل میداد ولی‌چند سالیست که‌بجای ابریشم فقط‌پیله های تازه یاخشك شده را صادر مینمایند و متأسفانه بواسطه رقابت و هزینه سنگین ترانزیت بهای پیله صادره با حقوق گمرکی تناسب ندارد وبهمین جهت است که بتدریج تربیت کرم ابریشم در ایران متروك وبجای آن‌تریاك کاری معمول شده است .

دراصفهان کارخـانه‌ای که با ماشین کار کند دیده نمیشود و بوسایل مکانیکی اروپـائی آشنائی ندارند امـا چون دستمزد کارگران کم‌است وصنعتگران هم‌فوق ـ العاده بامهارت میباشند اشیاء مسی‌زیادی میسازند ودرنهایت ظرافت‌حکاکی مینمایند وبوسیله تجار ارمنی ببازارهای اروپا میفرستند ومقابلا بشرح آنهاپرداخته‌ایم .

اشیائی هم مانند قلمدان وجعبه های‌لاکی‌وجلد کتاب‌و غیره‌ازمقوامیسازند که درداخل کشور زیاد طالب دارد . این نوع‌مصنوعات اگر قدمت تاریخی داشته باشد دراروپا بابهای زیادی بفروش میرسد .

ساختن ظروف بطرز قدیم

ازمو قعیکه طـالبین کاشیهای فلزی رنك قـدیمی زیاد شده صنعتگران اصفهانی بساختن آنها مشغول گردیده وطوری‌از آنها تقلید میکنند که‌بسهولت نمیتوان آنها راشناخت .

موسیو المر معلم شیمی دارالفنون تهـران اطلاعات جالبی راجـع باین اشیاء مصنوعی آنتیك بما داد .

نقاش‌کاشیکار درحال اشتغال بکار

اومیگفت : « درتهران من یك کارخانه کاشی سازی رادیدم که در آن اشیائی بطرز قدیم میسازند و بخارجیانی که بایران وارد میشوند میفروشند .

صنعتگران پس از پختن این کاشیها درزهائی در اطراف وته آنها ایجاد مینمایند و بعد آنها رادریك بوته سنگی قرارمیدهند ودور آنها ماسه میریزند ومدت چندین روز آنهارا تحت فشار میگذارند تامینا درغالب جاهاتر کهای نازکی پیدا کند . پس از این عمل ظرف را پراز روغن میکنند ومدت چند هفته درمحلی میگذارند و بعد آنرا درخمیر رقیقی ازمردارسنك و سیلیس وقلیا وسفید آب فرو میبرند ویك باردیگر آنرا میپزند . من نمیدانم چه عکس العملی ازاین لعاب وروغن تولید میشود که ظرف درپاره‌ای از جاها دارای انعکاس فلزی میگردد .

پس از این عمل هم مجدداً درزهائی در آن بوجود میآورند ومدت چند هفته در روغن مخلوطی قرار میدهند و بعد درشیرهٔ انگور تخمیر شده میگذارند تابآنها رنگهای گوناگونی بدهد وپس ازانجام یافتن تمام این اعمال ظرفرا مدت یکماه در روی کوره‌ای که ۶۰ تا ۸۰ درجه حرارت داشته باشد درودباقی میگذارند تابصورت مطلوب درآید . یهودیان ودلالان این ظروفرا ازصنعتگران خریده وبرحسب بدی یا خوبی از ۱۰ تا ۱۰۰ فرانك بخارجیان میفروشند .

ظروف سفالی معمولی را فقط لعاب مختصری میدهند تاخلل وفرج آنها مسدود گردد گاهی هم لعابرا فقط برای تزیین بکار میبرند . مخصوصاً کوزه‌های قلیانرا بالعاب‌های رنگین زینت مینمایند . رنك این لعاب ها غالباً سبز زنگاری یا آبی ویازرداست گاهی ظرف را تانیمه دریك نوع لعاب فرو میبرند وبنیمه دیگر لعابی که رنك دیگری داشته باشد میزنند تاظرف دارای دورنك باشد .

درتهران کوزه قلیانهائی درست میکنند که فقط دارای یکرنك استو بعد با قلمهای موئی بارنك های دیگری بدنه آنها را تزیین مینمایند .

درمیبد که در ۴۰ کیلو متری شمال شهر یزد واقع شده خمره‌های بسیار بزرگی

میسازند که لعاب آنها برنگ بنفش است و من راجع بطریقه عمل آنها اطلاعی ندارم.

در قم هم چراغها و اشیاء دیگری دیدم که دارای لعاب ضخیم گندم گونی بود و درخشندگی و استحکامی داشت. در این شهر کوزه قلیانهائی هم میسازند که فقط درون آنها لعاب دارد و سطح خارجی آنها از گل رنگینی مخلوط با روغن کتان پوشیده شده است و ظاهر درخشنده‌ای دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل دوازدهم

اصفهان ـ قسمت دوم

جمعیت اصفهان ـ درجهٔ امساك اصفهانیان ـ یهودیان اصفهان ـ زنان یهودی ـ وضع یهودیان از نظر اجتماعی و سیاسی ـ زاینده رود ـ باتلاق گاوخانی ـ پلهای زاینده‌رود ـ پل الله‌وردیخان ـ کاخ آئینه خانه ـ پل خواجو ـ بنای قصبهٔ جلفا ـ مهاجرت ارمنیان ـ منفور بودن ارمنیان ـ کلیسای بزرگ جلفا ـ مراسم عبادت و قبرستان ارمنیان ـ خرس باز در میدان شاه ـ تماشای خرابکاریهای ظل‌السلطان ـ تجار و دلالها ـ یکی از کاخهای ویران شاه عباس ـ نقاشیهای زمان شاه عباس کبیر ـ مسجد علی ـ بازارهای محلات خارج شهر ـ دعوت بشام در قونسولخانه روس .

جمعیت اصفهان

تعیین جمعیت اصفهان در زمانهای مختلف ولو آنکه تقریبی هم باشد بسیار مشکل است . شاردن که ما غالباً بنوشته‌های او مراجعه میکنیم مینویسد : زمانی که من در اصفهان اقامت داشتم جمعیت این شهر بطور دقیق معین نبود ، در نوشته های مورخین هم اختلافاتی دیده میشود که حداقل ۶۰۰۰۰۰ و حداکثر یك میلیون است . اولئاریوس (Oléarius) مینویسد که جمعیت شهر اصفهان ۵۰۰۰۰۰ نفر است و در داخل حصار شهر ۱۸۰۰۰ خانه وجود دارد .

فریه‌سووبوف (FerrièreSauvebœuf) درسنوات ۱۷۸۵ـ۱۷۸۱ جمعیت

این شهر را ۳۰۰۰۰۰ نقل میکند وملکم مؤلف تاریخ ایران درسال ۱۸۱۵ این رقم را به ۲۰۰۰۰۰ تقلیل میدهد .

زن زرتشتی و زن مسلمان اصفهانی

میتوان فرض کرد که علت این نقصان فوق‌العاده جمعیت شورشها و بی‌نظمیهائی بوده که درطول قرن هجدهم درایران تولید شد مخصوصاً از آغاز طغیان افغانها تا سال ۱۷۹۵ که تخت سلطنت ایران بتصرف سلسله قاجار درآمد .

قحطی های پیاپی هم کـه در اواسط قرن هجدهم در ایران رویداده موجب نقصان جمعیت شهرها شده است امروزه هم جمعیت این شهر بطور تحقیق معلوم نیست زیرا که هنوز هم درایران ادارهٔ احصائیه وسرشماری بطوریکه دراروپا دیده میشود وجود

پیدا نکرده است که بتوان جمعیت هرشهری را بدقت معین نمود. بطوریکه عمال دولتی میگویند اکنون جمعیت شهر اصفهان به ۷۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ میرسد.

ملکم نسبت بسکنهٔ این شهر خوشبین نیست ومینویسد دروغگوئی در ایران بطور خارق‌العاده‌ای رواج یافته است اما سکنه اصفهان دراین فن بدرجه استادی رسیده اند و اگر بخواهیم میزانی برای صداقت آنها معین کنیم باید بگوئیم بهمان اندازه که در مخارج قناعت وصرفه جوئی میکنند در راستگوئی هم امساك دارند.

امساك وصرفه‌جوئی اصفهانیان امساك وصرفه جوئی اصفهانیان مشهور است و برای آنها داستانهائی درست کرده اند که ما برای نمونه یکی از آنها را درزیر نقل میکنیم:

گویند تاجر پیری که تازه رخت بسرای دیگر کشیده و ثروت قابل ملاحظه‌ای برای بازماندگان خود باقی گذارده است درزندگی باندازه‌ای درامساك وصرفه جوئی درخرج میکوشید که در تمام عمر بجز یك قرص نان درشبانه‌روز چیز دیگری نمیخورد و به پسرخود فقط یکقرص نان میداد روزی یکی از آشنایانش بحجرهٔ او رفته و از پنیری که درهمان روز خریده وخورده بود بی‌اندازه تعریف و توصیف کرد وتاجر را بهوس انداخت که اقلا طعم آنرا بچشد، تاجر نامبرده هنگام عصر حجرهٔ خود را بست وبدکان پنیر فروشی که آشنایش باو معرفی کرده بود رفت و با پول مختصری مقدار بسیار کمی از پنیر خرید و بمنزل برد ولی قبلا زاینکه بمنزل برسد پشیمان گردید وبخود ملامت کرد که چرا دست باتلاف مال زده و باسراف و تبذیر پرداخته است. پس از آنکه بخانه رسید شیشه ای طلبید و پنیر را در آن جای داد و درآنرا محکم بست و در گنجه گذارد و به پسر گفت بتوقول میدهم که ازاین ببعد در موقع نهار و شام بنان تنها اکتفا نخواهیم کرد پسر نیز از شنیدن این خبر بسیار خوشوقت گردید چون موقع خوردن شام رسید پدر با نهایت سرور ونشاط در گنجه

را باز کرد وشیشهٔ پنیر را برداشت ودرمیان سفره گذاشت ونـان خود را بشیشه مالیده خورد و به پسرخودنیز امر کرد که چنین کندو شام با نشاط و سرور بی اندازه ای بر گزار گردید ، روزهای بعدهم درموقع نهار وشام همین عمل تکرار میشد . یکروز تاجر دیرتر ازمعمول بخانه آمد و پسرخود را دید که نان خود را بدر گنجه میمالد ومیخورد ازمشاهده این عمل بر آشفت و باتغیر و تشدد به پسر گفت : چه میکنی ؟ مگر دیوانه شده‌ای . پسرپاسخ داد مرا ببخشید وعذرم را بپذیرید چون شما ازموقع معمول همیشگی دیرتر بخانه آمدید و منهم فوق‌العاده گرسنه بودم و شیشه پنیر هم حاضر نبود ناچار نان خود را بدر گنجه مالیده ومیخورم ، مرد تاجر لگدی بشکم پسر خودزد و باو گفت : ای بچه‌شکم پرست آیا نمیتوانستی صبرو شکیبائی کنی ویـك‌روز نـان را بدون پنیر بخوری ؟ با این افتضاح وتبذیر که تودرپیش گرفته‌ای عنقریب من‌ورشکست خواهم شد .

باری در این شهر تعصب مذهبی بیشتر از شهرهای مقـدس مشهد وقـم وجود داردو بطوریکه درقرون وسطی در فرانسه نیز معمول بوداصفهانیان مسلمان پیوسته به‌پیروان سایرمـذاهب آزار میرسانند . مخصوصاً یهودیان بیشتر قربانی ایـن تعصب خارج‌ازاندازه میشوند. بابیان‌نیز گاهی‌ازملاها، کـه‌دشمنان سرسخت آنها میباشند آزارمی‌بینند . ارمنیان هم‌بنوبه خود گرفتار آزارمسلمانان میگردند .

یهودیان اصفهان

یهودیان درزمانهای بسیارقدیم باین‌شهرمهاجرت کرده‌اند ، در قرن دهم شهر اصفهان بدوقسمت بزرك‌متمایز تقسیم شده بود که‌یکی رایهودیـه‌ودیگری راشهرستان‌مینامیدند. بنجامن تودلا(Benjamin tudola) درقرن دهم نقل‌میکند که‌جمعیت یهودیان‌ساکن‌اصفهان تقریباً به ۱۵۰۰۰ نفر میرسد ولی‌امروزه جمعیت یهود باندازه ثلث‌رقم‌فوق است .

در این شهر هم یهودیان مانند سایـر شهرهای عالم‌تجارت‌جـواهرات‌وفلزات

گرانبها واشیاء آنتیك رابخود انحصار داده‌اند یعنی افـراد ثروتمند این قوم بچنین تجارتی اشتغال دارند و افرادبی بضاعت با مشاغل پستی مانند مطربی ورقاصی وحتی کناسی امرار معاش‌مینمایند .

داستانی‌میرسـاند که‌حقارت یهودیان‌اززمان‌سلطنت‌تیمورلنك‌شروع‌شده‌است . توضیح آنکه روزی این فاتح بزرك سواره ازمقابل‌معبد یهودیان‌عبور میکرد . چون یهودیان در آنجا هیاهوئی بر پا کرده بودند اسب تیمور رم کرد واورا چنان بسختی برزمین زد که پایش شکست‌ودر تمام عمرلنك ماند .تیمور دراثراین‌حـادثه امربقتل وغارت‌این‌قوم‌دادوجمع کثیری از آنهارا کشت وفقط افراد قلیلی که‌در گوشه‌وکنار مخفی شده بودندباقی مـاندند .

بـــاری یهودیان‌اصفهان‌نیزدارای‌همان‌شکل‌وقیافه‌وصفات‌طبیعی‌یهودیان‌ساکن اروپاهستند . صورت کشیده‌ای دارند که‌درمیان آن‌بینی‌منقاری‌پرحجمی نمایان‌است .

خانوادهٔ دکتر نورمحمود کلیمی

چنین صورت وبینی بزرگی درسایر نژادهادیده نمیشود واگـر بندرت پیداشود غیر طبیعی بنظر می آید.

یهودیان عموماً عشق وعلاقه فوق العاده ای بجمع آوری ثـروت دارنـد و برای حصول ثروت بهر گونه پستی وردالت تن درمیدهند ودرمقابل تعدیات و آزارهائی که بآنهاوارد میاید مقاومت وتحمل غریبی ازخود بروزمیدهند.

زنـان یهودی

اغلب زنان یهودی خوش صورت وزیباهستند ومانندسایرزنان ایـرانی اجباری در پوشیدن صورت ندارند معهذادر مـوقع بیرون آمدن از خانه برای اینکه از آزار مسلمانان مصون باشند چادر بسرمیاندازند وروی خودرا میپوشانند ،نسبت بشوهران خودوفادارهستند وبآنها خیانت نمیکنند واغلب بشغل قابلگی اشتغال دارند.

اسرائیلیان درتمام شهرهای ایران درمحله مخصوصی زندگانی میکنند ودکان های نانوائی وقصابی جداگانه ای دارند وازخوردن غذائی که بدست مسلمانان فراهم شود پرهیز مینمایند.

زنان یهودی مشغول خوردن غذا هستند

وضع یهودیان از نظر سیاسی و اجتماعی اگرچه ازسال ۱۹۰۲ یهودیان درایران نسبة آزادی وتأمینی پیدا کرده‌اند بااین حال هنوزهم اطفال و جوانان آنها در دبستانها ودبیرستانهای مسلمانان پذیرفته نمیشوند.

بطور کلی یهودیان نمیتوانندثروت‌زیادی‌ذخیره نمایند زیراکه‌حاصل دسترنج آنها رامأمورین دولتی بعنوان مالیات ازآنها میگیرند. مأمورجمع آوری مالیات سرمایه داراست ومالیات آنهارا مستقیماًدرتهران یکجا بخزانه دولت میپردازد وبعد مبالغی باندازه طمع خوداز آنهامیگیرد واگر احیاناً کسانی فقیرباشند و قادربرادای مبلغ دلخواه اونباشند آنها رابکار وامیدارد ودستمزد آنهارادرعوض مالیات میگیرد. اقتدار این مامور مالیات‌بگیرنامحدوداست ومیتواندخانه وحتی‌لباس‌یهودیان رابرای اخذمالیات بفروش رساند.

یهودیان بقدری درایران پست‌وحقیرهستند که آنها رابرای‌سربازی وکارهای اداری استخدام نمیکنند وبیشتر بامشاغل پستی امرار معاش مینمایند.

زاینده‌رود تنها رودخانه‌بزرگی که در مرکزایران دیده میشود زاینده روداست که ازجبال بختیاری سرچشمه میگیرد کسانیکه باوضاع طبیعی‌ایران آشنائی‌نداشته و بیابانهای خشك وبیکران آنرا ندیده باشند نمیتوانند آنطوری که‌بایداهمیت و ارزش رودخانه هارادراین کشوربتصور آورند.

محلی که بیشتر ازآب زاینده رود استفاده میکند ناحیه‌ایست که در سرحد خاك‌بختیاری یعنی‌در نزدیکی پل‌سامان‌واقع وفاصله آن تااصفهان تقریباً ۱۲ تا ۱۵ فرسخ‌است. دراین‌محل آب زیادی درروخانه جاریست و درسواحل آن‌محصول زیادی بعمل‌میاید. رودخانه‌پس‌ازمشروب نمودن این ناحیه‌اززیرپل‌مرتفعی‌مانند آبشار های متعددی عبور کرده بطرف اصفهان سرازیر میشود وهمینکه بجلگه لنجان که‌در جنوب غربی اصفهان واقع است رسید بستر آن عریض میگردد. ازاین نقطه انهار

متعددی از آن منشعب شده و آب را در نواحی دیگر بمصرف زراعت میرساند .

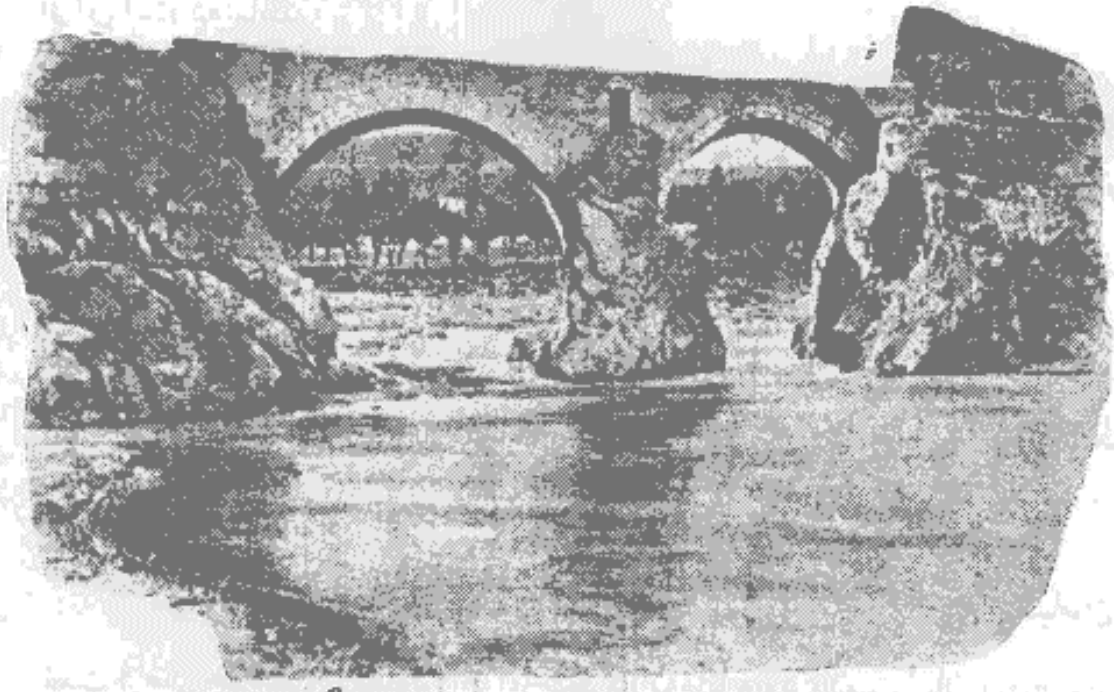

پل سامان

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

زاینده رود ازجنوب شهر اصفهان میگذرد وقصبه جلفا رااز شهر اصفهان جدا میکند . درخود شهر مخصوصاً درتابستان رودخانه آب زیادی ندارد فقط جابجا مختصر آبی در بستر آن جریان دارد که گازران در کنار آن مشغول شستن پارچه های قلمکار وسایر چیزها هستند .

درموقع بهار یعنی درماههای مارس و آوریل که آب بمصرف زراعت نمیرسد این رودخانه خالی ازتماشانیست زیرا که دراینموقع برفهای جبال بختیاری ذوب میشود وزاینده رود درجنوب شهر مانند دریائی بنظر میآید که باسرعت زیادی دربستر خود میغلطد.

با اینکه بستر رودخانه عمیق است گاهی آب بقدری زیاد میشود که تا زیر سقف پلها بالامیآید .

زاینده رود پس ازعبور ازشهر اصفهان هم جلگه های متعددی را ازقبیل رودشت و بهاران و غیره مشروب می نماید . در آنجا آب بوسیله سدهای معروف بسد

علی قلیخان وسد مروان وغیره بادقت تقسیم‌میشود تانمام زارعین آن نواحی بتوانند از آن استفاده‌نمایند .

باتلاق گاوخانی متاسفانه درموقع بهار تمام آب زاینده رود درفاصله کمی از نواحی نام‌برده در باتلاقی فرومیرود که به گاوخانی‌معروف است. دولت ایران میتواند بامخارج کمی‌بسترودخانه‌را تغییردهدتاآب آن در اینموقع‌بنواحی گرمسیر برود وبمصرف زراعت برسد .

راجع بناپدید شدن آب‌در باتلاق گاوخانی داستان‌افسانه مانندی نقل‌میکنند که بابنای‌شهر اصفهان ارتباط دارد :

گویند حضرت سلیمان پیغمبر بسیار مقتدری بود که‌تمام اجنه و شیاطین را تحت فرمان خوددر آورده‌بود وهرامرمهمی‌را که‌مایل بود بادست آنان انجام میداد . یکروز که‌باوزیر خود آصف درروی قالیچه سحری نشسته ودیوان حامل آن بودند ودرهواپرواز میکرد بمحلی رسید که زاینده رود ازکوهها سرازیر شده و ازمیان دو صخره‌عظیم عبورمینمود ودر آن‌محل دریاچه بزرگی تشکیل‌داده بودکه آب آن در موقع ذوب برفها بطورقابل ملاحظه‌ای افزایش مییافت. سلیمان ازمشاهده‌این‌دریاچه وسواحل خرم ونشاط انگیز آن بسیار محظوظ گردید وبوزیرخود گفت : چه‌خوب است دراین محل شهری بناشود آصف درپاسخ‌او گفت : طغیان آب‌رودخانه مانع است که‌شهر بزرگی‌دراین محل‌بناشودوجمعیت زیادی بتواند در آن‌ساکن گرددو براحتی و آسایش خاطر زندگانی نماید .

یکی‌ازاجنه که‌ملتزم رکاب آنها بودو گناوخونی‌نام‌داشت‌این‌سؤال‌وجوابراشنید وبرای خوش‌آمد سلیمان در زمین فرورفت‌و شکافی پدید آورد که آب دریاچه در آن فرو ریخت و زمین خشکی پدیدار گردید و دیوان بامر سلیمان شهری بنام اصفهان دراین‌محل بناکردند .

پلهای زاینده‌رود

رودخانه بزرگ زاینده رود درجنوب اصفهان اززیرپنج‌پل‌عبور مینماید که هریك از آنهارا درزمان معینی ساخته‌اند.

اولین آنها موسوم است به‌پل مارنون که سابقاً محلات خارج‌ازمرکزشهررابا محله یهودیان که مارنون نام‌داشته «مارنون‌در سمت غربی‌قصبه جلفاواقع است» مربوط مینموده است. این پل را شاه طهماسب‌در اواسط قرن‌شانزدهم ساخته است. قسمت زیرین این پل‌باتخته سنگهای تراشیده وقسمت بالای آن باآجرساخته شده است. ارمنی‌هااین پل را پل سرفراز مینامند وساختمان‌آنرا بیکی ازارمنیان نسبت می دهند.

پل الله وردیخان

بعد ازپل مارنون پل‌بزرگ دیگری است که آنرابنام بانی آن پل‌الله وردیخان میگویند. الله‌وردیخان یکی ازسرداران‌بزرگ شاه عباس کبیربوده که شمایل او درنقاشیهای دیوار کاخ چهل ستون دیده میشود. این پل‌که ازبناهای جالب توجه اصفهان محسوب میگردد در انتهای خیابان قشنگ چهارباغ واقع شده وموجب شکوه وزیبائی‌این‌خیابان‌است. طول آن ۳۵۵متروعرض

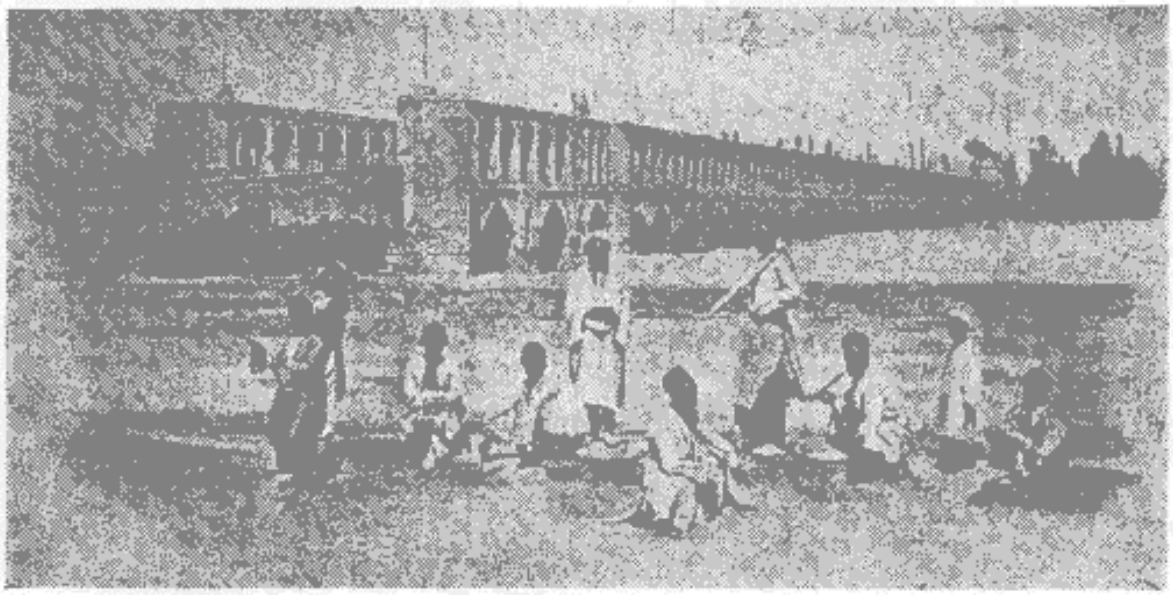

پل الله وردیخان

آن ۱۰ متراست وروی آن سنك فرش شده و درابتدای آن دروازه ای است که بوسیله آن واردپل میشوند . در طرفین این پل در بالا ۹۰ طاق کوچك گالری مانند وجود دارد که دیوارهٔ پل راتشکیل میدهد وعابرین ازروی این پل بوسیله این طاقها که از هردوطرف بازهستند میتوانندرودخانه راتماشاکنند. درمیان این طاقهادرامتداد پل راه باریکی است که عرض آن کمتراز یك متر و بوسیله طاق ها براه شوسه پل ارتباط دارد . این گالری دروسط پل کمی وسعت پیدا میکند و اطاقهای کوچکی راتشکیل میدهد تامسافرینی که دیر بشهر رسیده اندبتوانند شب را در پشت دروازه بسته بسر برندودر آنهامنزل نمایند . این اطاقهای انتظار بادقت وسلیقه خاصی که کمتر درایران دیده میشودساخته شده و بوسیله ۲۵ تا ۳۰ پله با رودخانه ارتباط دارند و مسافرین میتوانند ازاین پله‌ها پائین رفته وازرودخانه آب بردارند . چنین بنظر میآید که این اطاقها درزمان شاه‌عباس دوم دارای نقاشیهائی بوده‌است .

درزیر پل هم سکوهای سنگی درجنب پایه طاقها ساخته شده که میتوان در موقع کم آبی درروی آنها گردش کرد . چهار برج‌مدور نیز درچهار انتهای پل ساخته شده که دارای پلکانهائیست وهیتوان بوسیله آنها پائین رفت وبآب رسید .

در زیرپل یك‌سلسه سقف‌هائی با نظم وترتیب خاصی باآجرساخته شده‌است، عکسی که ما زاآن نشان میدهیم تا اندازه‌ای این شاهکار باعظمت رانشان میدهد .

قسمت تحتانی این پل نیز مانند پل‌مارنون باسنك ساخته شده‌بااین تفاوت که در اینجا قطعات بزرك سنك را بطرز مطلوبی تراشیده و بکاربرده اند .

طاقهای متوالیه هریك ۳متر ارتفاع و۳٫۳۰ مترعرض داردومجموعاً دارای ۳۳ طاق‌است که هریك‌ازدیگری ۷متر فاصله دارد. ارتفاع طاقهااز کف رودخانه ۵ متر وضخامت دیوارهای آنها ۲متراست .

خلاصه اینکه این پل طوری ساخته شده که‌میتوان هم اززیر وهم‌از رو در

میان ساختمانهای آن بسهولت عبور نمود . درطرفین رودخانه اشجار زیادی سربرافراشته وجنگل خوش منظری را تشکیل داده است . در میان این جنگل نشاط انگیز خیابانهای کم عرضیست که همدیگر را با زوایای قائمه قطع میکنند و سکنه شهر در موقع فراغت دراین خیابانها بگردش و تفریح میپردازند .

بطوریکه مورخین نوشته‌اند خیابان چهارباغ در آنطرف پل هم امتداد داشته ودارای جداول واشجار بوده وبباغ بسیار بزرگی منتهی میگردیده که هزارجریب نام داشته ودارای یك کاخ مجلل بسیارعالی هم بوده است .

پل جوبی

بعدازپل الله وردیخان درفاصله کمی پل دیگری است که بالتمام باآجر ساخته شده وسابقاً ازروی آن جوئی عبورمیکرده و آب رابکاخ مشهورهفت دست میرسانده است . کاخ هفت دست درزمان سلطنت صفویه

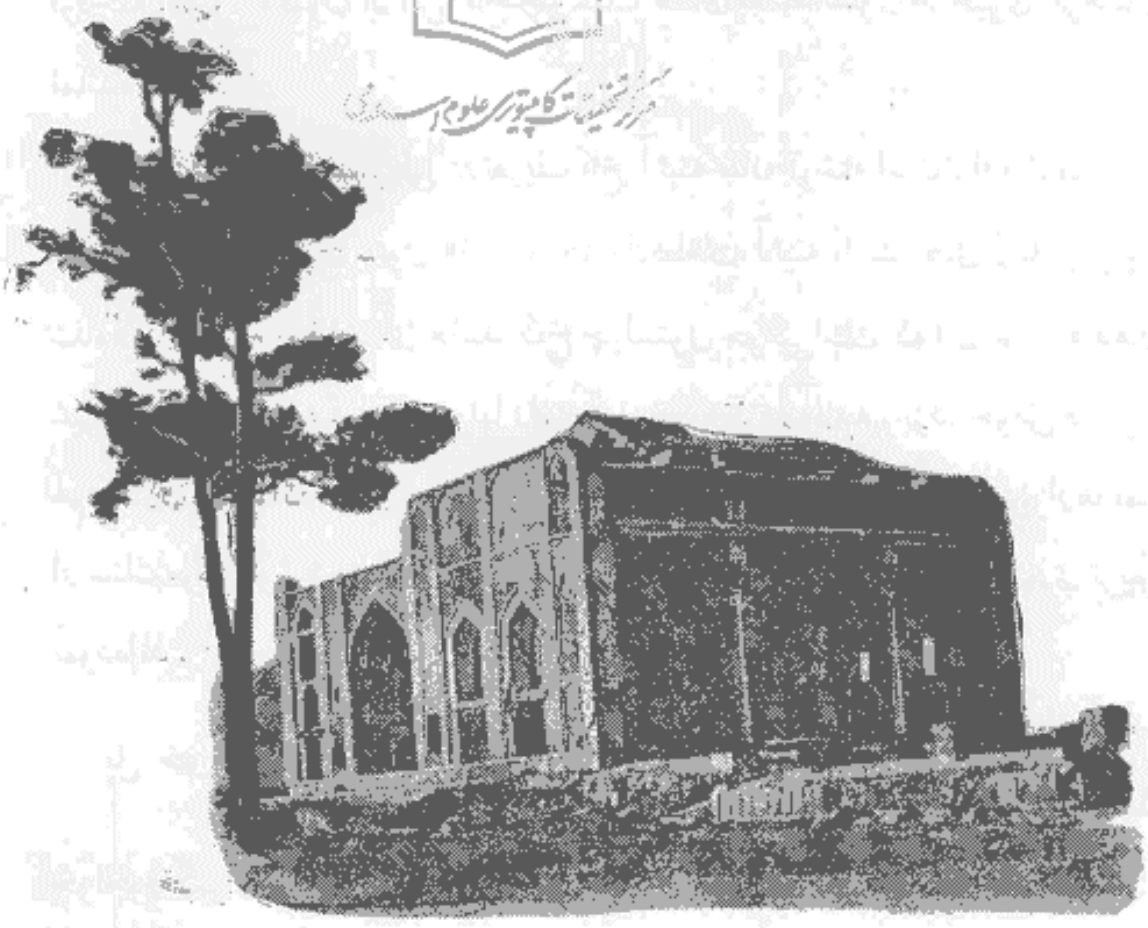

ویرانهٔ کاخ آئینه خانه دراصفهان

بحرم‌سرای‌شاهی‌اختصاص‌داشته‌است . فتحعلیشاه درسال ۱۸۳٤ درهمین کاخ‌در گذشت وازآن تـاریخ ببعد این کاخ‌متروك ماند وظل‌السلطان درموقع‌حکومت‌خود بکلی آنرا ویران نمود ومصالح آنرافروخت .

کاخ آئینه خانه

درنـزدیکی کاخ هفت دست کاخ دیگری بوده کـه آنرا کاخ آئینه خانه مینامیده‌اند . این کاخ نیز جلوخانی داشته کـه سقف آنرا دوازده ستون قطورچوبی نگاه میداشته و ازقطعات آئینه های تراش دار مزین بوده است .

این کاخ‌مجلل وزیباراهم‌ظل‌السلطان مانندسایر کاخهای متعدده که‌هریك درحد خود شاهکاری بی‌نظیر بوده ویران‌نموده و تزیینات وتابلو های ممتازآنرا بخارجیان فروخته است . اکنون از این کاخ جز سنك هـای قواعد ستون ها چیزی برجـای نمانده است .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شاردن شرح مبسوطی درتعریف کاخ آئینه خانه نوشته است : اومینویسد که تمام دیوار ها وسطوح ستون های جلوخان ازقطعات آئینه بانقشه های زیبائی تزیین شده و درمیان جلوخان آن مانند کاخ چهلستون حوضی‌است که‌آب بوسیله دهان شیرهای سنگی کـه قواعد ستونها راتشکیل میدهند درآن میریزد. حوض دیگری هم‌درتالارتخت که‌درانتهای جلوخان و اقع‌است دیده میشود. هزاره‌های دیوارها تمام از سنك مرمر پوشیده شده و دیوارهـا را با تابلو هـای نقاشی بسیار ممتازی تزیین نموده‌اند .

پل خواجو

درفاصله کمی از قصر آئینه خانه پل بزرك بسیار باشکوه و خوش منظردیگری دیده میشود ونظر باینکه سابقاً دو محلهٔ خواجوو گبران‌درقرب این‌پل واقع‌بوده به‌پل خواجویاپل گبران معروف‌شده است . بطوریکه نقل میکنند این‌پل راشاه عباس دوم ساخته تا زردشتیان ازپل‌الله وردیخان

عبـور ننمایند. چنین بنظر میآید که این شاه نسبت به پیروان زردشت نظر خوبی نداشته زیرا که پس از ساختمان این پل زردشتیانرا ازمحلهٔ خود بجای دیگری انتقال دادومحله قدیمی آنهاراخراب کرد ودرجای آن کاخ باعظمتی بنام سعادت آبادبنانمود.

طول پل خواجو بیش از ۱۴۰ مترنیست زیرا که دراین جا رودخانه ازمیان دو صخره عبورمیکند وپایه های پل رابرروی این صخره هاقرارداده اند. سلاطین صفوی ازاین صخره هااستفاده کرده وسدی در آنجا ساخته بودند تا آب بالاآید وباغهای کاخ هفت دست را مشروب نماید.

این پل دارای ۲ چشمه یاطاق است. درروی این پل یعنی درمرکز آن چهار عمارت دو طبقهٔ شش ضلعی بسیار مجللی دیده میشود که سابقاً بدنـه دیوار هـای درونی آنها باتابلوهای نقاشی ممتاز وکتیبه های خوش خط بسیار زیبا تزیین یافته و طلای زیادی در آنها بکاررفته بوده است. سقف طاقهای پـل را نیز باکاشیهای نفیسی آرایش داده بودند. متأسفانه اکنون از این تزیینات و آرایش ها چیزی باقی نمانده ودیوار های درونی منظرهٔ حزن آوری پیدا کرده است.

در قسمت زیرین این پل هم مانند پل اللهوردیخـان معبریست که درمواقع کم آبی رودخانه میتوان درزیر پل گردش کرد واز یك انتها بانتهای دیگر آن رفت.

دردوران عظمت وشکوه اصفهان لعبتان زیباروی حرم شاهی که عاشق آزادی بودند باین جا میآمدند ودر روی این پل بی نظیر کـه شباهتی بگالری معروف کاخ سلطنتی پاریس دارد بگردش میپرداختند واز گالری فوقانی آن که ازهرطرف بـاز است رودخانه وسواحل خرم ونشاط آور آنرا تماشا میکردند. اکنون این پل مناظر زیباوخوشنمای خودرا ازدست داده است، درموقع بهار که رودخانه طغیـان دارد و آب ازچند سکوی سنگی مانند آبشاری ریزش می کند اصفهانیان روی این پـل میآیند وبتماشای ریزش آب میپردازند.

بنای قصبه جلفا

قصبهٔ جلفا اکنون تقریباً متروك‌مانده وصفای قدیمی خودرا از دست داده‌است. درمحلات مرکزی آن خرابه های‌حزن‌انگیز زیادی دیده میشود .

شاه عباس کبیر نظربسیاست‌مخصوصی که داشت درسال۱۶۰۴هزاران خانواده ارمنی راازجلفای آذربایجان کوچ داد وبپایتخت خود آوردودرجنوب‌اصفهان جایداد وابنیه زیادی برای‌سکونت آنهاساخت‌وبرای خوش آمد آنان این محل‌راجلفانامید .

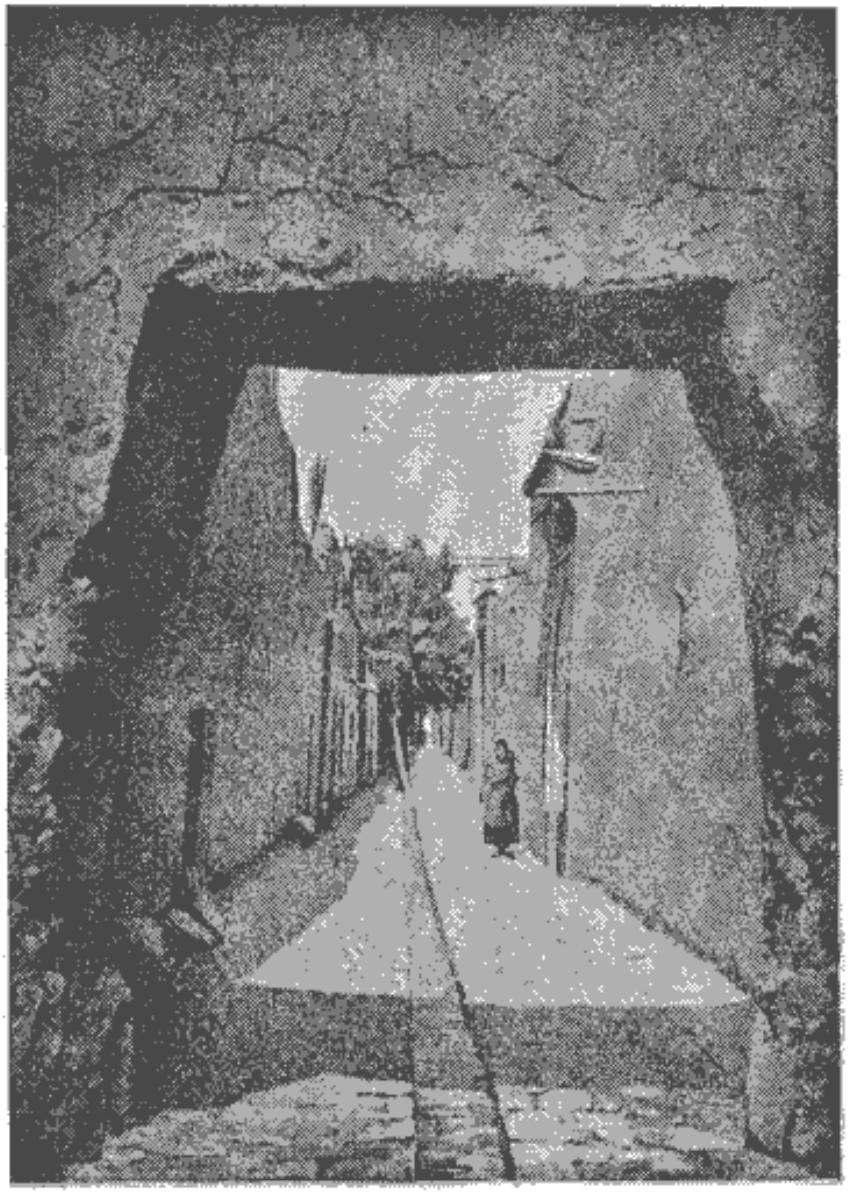

یکی از کوچه های جلفا ودربند آن

شاه‌عباس درمدت حیات خود،موجبات آسایش وخوشی‌افراد این کلنی رافراهم نمود. حکومت آنهارابخودشان واگذارد یعنی یکی ازافرادبالیاقت آنها رابعنوان کلانتر مأمور حکومت و پرستاری آنها کرد. این کلانتر دردر بسارشاهی احترام فوق العاده ای‌داشت. نظر باینکه ارمنیها بتجارت‌علاقه داشتندسرمایهٔزیادی ازخزانه خودبآنها داد تامشغول کسب وتجارت شوند وموجبات آبادی‌وترقی‌اصفهان رافراهم سازند وبرای مسلمانان که‌بمرورزمان‌به تنبلی‌ور کودخو گرفته‌بودند سرمشق واقع شوند وخلاصه آنکه این شاه بزرك مادام‌الحیات ازمهربانی‌ومساعدت‌وتشویق‌ارمنیان فروگذاری‌نمیکرد.واگریکی‌از آنهاشکایتی‌داشت بشخصه‌رسیدگی‌مینمود وباعدل‌و انصاف‌بشکایتش‌خاتمه میداد. ارمنیان نیزبااین اوضاع مساعدبفعالیت پرداختندوبسی زودترازمدتی که‌انتظار آن‌میرفت موجبات ترقی‌اصفهان‌رافراهم نمودندوازراه تجارت ثروت زیادی بدست آوردند. جانشینان شاه‌عباس‌نیز تامدتی‌بسر مشق اوبا ارمنیان خوش رفتاری مینمودند. متأسفانه دردوران سلطنت شاه سلطان‌حسین که مرد ضعیف‌النفسی بوددرسنوات ۱۶۹۴تا۱۷۲۲وقایع ناگواری‌در کشورایران‌روی‌دادواوضاع بکلی‌تغییر کرد ودرنتیجه ارمنیان هم به‌مصیبت وبدبختی گرفتار شدند. عمال‌دولتی دست تعدی بطرف آنهادراز کردند وملاهانیزبآزار واذیت آنها پرداختند و علاوه براینکه دارائی آنهارابعناوین مختلف میگرفتند درتحقیروآزار رساندن بآنها هم فروگذاری‌نمیکردند. شاه سلطان‌حسین‌بنابتقاضای ملاها حکمی‌صادر کرد که‌اگر مسلمانی‌یك‌نفر ارمنی رابکشد قاتل‌را نباید مجازات کردبلکه باید او را مجبور کرد که‌یك‌قرص نان بخانواده مقتول بدهد.

خلاصه آنکه با این پیش آمد ها زندگی در اصفهان برای ارمنیان تحمل ناپذیرشد. ملکم انگلیسی‌داستان غریبی‌نقل میکند. اومینویسدکه چون مسلمانان ازارمنیان اندیشناك‌بودندکه مبادا شورشی‌بکنندباتدبیرشرم آوری آنهارا خلع‌سلاح

نمودند یعنی شاه سلطانحسین بتحریك اطرافیان خودچند نفرمتنفذین ارمنی رااحضار کردوبآنها گفت : من اعتمادی باطرافیان خودندارم ومیخواهم ارمنیان رامستحفظ خود

یك خانوادهٔ ارمنی درجلفا

قراردهم بنابراین لازم است تمام ارمنیانی که دارای اسلحه هستند فردا با اسلحه خود بدربار حاضر شوند تا من عده‌ای را که لازم میدانم برای گارد مخصوص خود انتخاب نمایم ارمنیان هم بگفته او اعتماد کرده وبخیال اینکه بخت بآنها روی آورده وبامید آنکه روزگار بهتری نصیبشان خواهد شد ازاین ابرازمهربانی وملاطفت شاه تشکر کرده و روز بعدعده زیادی رابااسلحه بدربار فرستادند اماپس ازساعتی درباریان بامر شاه به بهانه پوچی همه را خلع سلاح کردند وبادست خالی بجلفا فرستادند.

این واقعه کمی قبل ازورود افغانها باصفهان بوقوع پیوست وپس ازآنکه

افغانها باصفهان واردشدند ارمنیان ازشاه تقاضای اسلحه کردند تاازخوددفاع نمایند ولی شاه‌از دادن اسلحه امتناع کرد وچون‌افغانها بجلفا حمله‌ورشدند ارمنیان بدفاع پرداختند ودر جنك اول فاتح گردیدند ولی [illegible] از تاریکی شب استفاده نموده ودرحصارجلفارخنه‌ای‌ایجاد کردندوداخل [illegible] وغارت ارمنیان‌پرداختند این هانیز نظربه‌نداشتن وسیله دفاع [illegible] شرایط سنگین وننگینی‌با افغانها صلح نمایند .

محمود افغان بآنها پیشنهادکرد [illegible] ازقتل وغارت درامان باشید باید فوراً ۷۰۰۰۰ تومان پول نقد با [illegible] دوشیزگان و زنان زیبا روی نزد من بفرستید تا قشون خود را از [illegible] و باشما صلح کنم . ارمنیان هم از روی ناچاری شرایط اورا پذیرفتند و [illegible] را با زنان و دوشیزگان بقصر فرح‌آباد نزد محمود فرستادند . محمود [illegible] دوشیزگان را برای خود انتخاب کرد وبقیه را بین‌سردارانخود تقسیم نمود .

افغانهای وحشی از فتح جلفا شجاعتی پیدا کرده و بر جسارت خود افزودند و بزودی تمام قصور و باغهای بیدفاع خارج شهر را تصرف نمودند وشهر را از هرطرف محاصره‌کردند تاقحطی شدیدی درآن بروزکرد وشاه سلطانحسین مجبور شد که شخصاً بقصر فرح‌آباد رفته و تاج سلطنت را بدست خود بمحمود افغان تقدیم نماید .

در زمان سلطنت نادر شاه هم ارمنیان گرفتار سختی وبدبختی شدند زیراکه آنها را متهم بهمدستی با افغانها کرده بودند و بنابراین مسلمانان از آزار رسانیدن بآنها خودداری نکردند وحتی آنها را از مراسم عبادت و رفتن بکلیسا هم‌ممنوع نمودند .

مهاجرت ارمنیان

ارمنیان جلفا در اثر دیدن ناملایمات و تعدیات پس از مرگ نادرشاه تصمیم بجلای وطن گرفتند و درسال ۱۷۴۷ جمعی به

قفقاز وبعضی به عربستان و عدهٔ کثیری بهندوستان مهاجرت نمودند .

یکی ازسیاحان فرانسوی که‌در آغاز قرن هفدهم جلفای اصفهانرادیده‌مینویسد:

نادر شاه ۱۷٤۷ ـ ۱۷۳٦

اکنون بیش از ۱۰۰۰۰ نفر ارمنی در جلفا سکونت ندارد در صورتیکه شاردن در زمان توقف خود دراصفهان مینویسد که جمعیت ارمنیان جلفا ۳۰۰۰۰ نفر است و۱۲ کلیسا با ۱۰۰ نفر کشیش دارند .

درسال ۱٦٤٥ پرریگوردی (Père Rigourdy) که عضو مجمع ژزویت ها بوده بجلفا مسافرت نموده ویك مؤسسه مذهبی در آنجا تأسیس کرده است و پادشاه فرانسه وپاپ ازاین کشیش حمایت میکرده‌اند .

درسال ۱۸۰۳ جمعیت ارمنیان‌جلفارا پانصد خانوار برآورد کرده‌اند ، درهمین

تاریخ کشیشی از ارمنیان ساکن ایران سرشماری کرده ومینویسد که‌جمعیت آنهادر تمام ایران ۱۲۳۸۳ نفر است درصورتیکه قبل ازشورش افغانها شماره آنها به۷۵۰۰۰ نفر میرسیده است .

اکنون که ما دراصفهان هستیم جمعیت جلفا ۲۵۰۰ نفر است که بیست درصد آنرا هم میسیون های فرانسوی و انگلیسی و آمریکائی و کارمندان تلگراف هند و اروپائی و تجار اروپائی تشکیل داده اند. درمیان این میسیونها هم همیشه ضدیت و نقار موجود است وهریك ازآنها کوشش دارد که اطفال ارمنی را بمدرسه خودجلب نماید و دراین عمل باهم رقابت فوق‌العاده‌ای میکنند .

سیاحی کـه بجلفا وارد میشود ازمشاهدهٔ عده کـم مردان سالم و پیرزنـان و ودوشیزگانی که‌درآستانه‌درخانه هانشسته وبرای امرار معاش مشغول بافتن‌جوراب هستند بشدت متأثرمیگردد ، زنان ارمنی‌درفن‌طباخی هم‌مهارتی‌دارند .

لباس مـردان ارمنی بسیار نا جـور است و نمیتوان نمونهٔ کاملی‌ازآن نمایش داد زیرا که‌اقلادونفردیده نمیشود که‌ازحیث لباس‌یکسان‌باشند . مردان‌ارمنی‌بیشتر بباغبانی وشراب سازی‌اشتغال دارنـد زیرا که مسلمانان بـا وجودنهی‌اکید مذهبی مشروبات الکلی زیادی مصرف مینمایند .

منفور بودن ارمنیان

ارمنیان عموماً درتمـام شهرهـای ایران منفور وحقیر هستند ومعلوم نیست که علت این نفرت چیست . آیا بواسطه حس حسادت است یاراستی‌رفتار وصفات بد ارمنیان باعث آن شده‌است ؟ در هرصورت ما نمیتوانیم دراین موضوع‌داخل شویم‌وباستدلال بپردازیم . آنچه‌مسلم شده وبه‌تحقیق رسیده این‌است که اروپائیانی که‌باارمنیان درتماس بوده‌اند دل خوشی‌ازآنها ندارند وآنها رامتقلب وفریب‌دهنده میپندارند .

یکی ازمؤلفین انگلیسی موسوم به‌ساواژ لاندر (Savage Landor) کتابی

راجع به‌اوضاع ایران نوشته ودر آن کتاب نسبت‌با رمنیان قضاوت غریبی کرده‌است . او مینویسد : « من بارمنیانی برخوردم که‌صداقت آنها مـوجـب تعجب من‌شد . . . . »

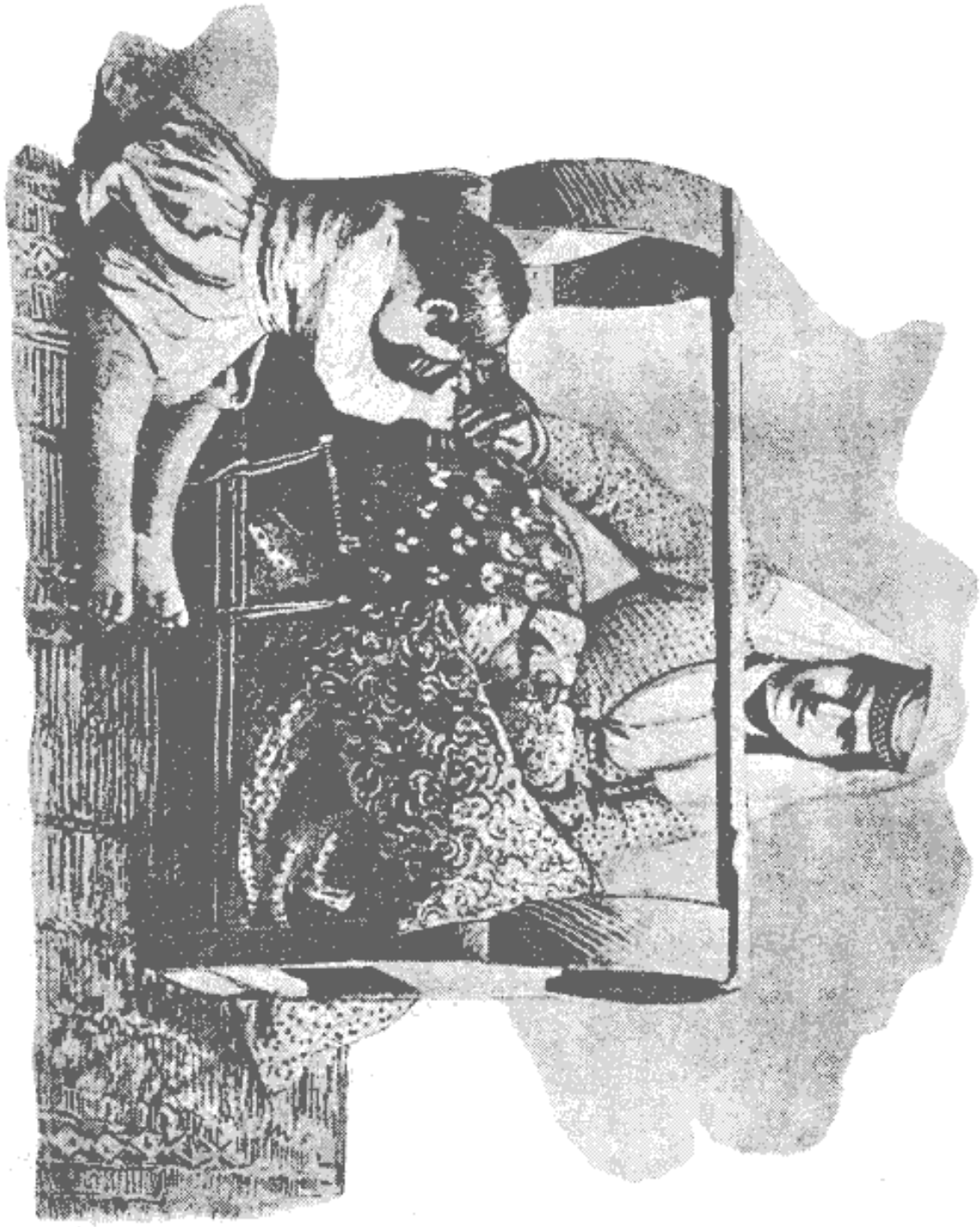

زن ارمنی در کنار کهوار .

این نویسنده کلمه تعجب رابسیار بمورد استعمال نموده‌است زیرا که‌اگر ارمنی از معاشرین خود چیزی ندزدد بسیار تعجب‌آور است .

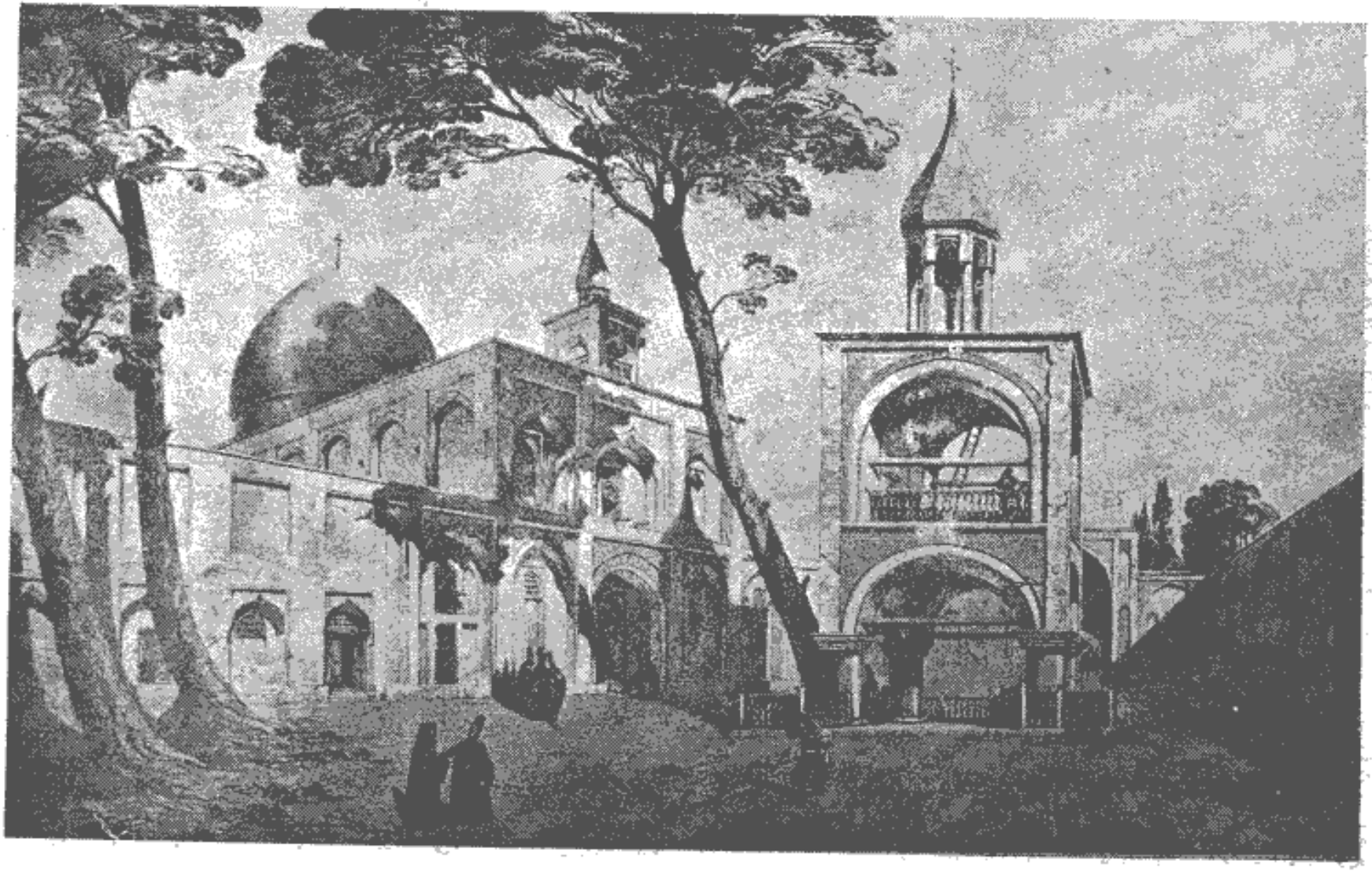

حیاط و برج ناقوس کلیسای جلفا ـ از آلبوم فلاندن و کوست ۱۸۴۱

اصفهانیان بعلل عدیده ازارمنیان متنفر میباشند. دکتر ویلس (wills) راجع باین تنفر چنین مینویسد: «اصفهانیان معتقدند که ارمنیها مسبب معایب آنها شده‌اند زیرا که آنها مشروبات الکلی را برای سکنه اصفهان فراهم میسازند و آنها را مست کرده وعقل وشعورشان را زایل مینمایند و نیز میگویند که ارمنی بلباس کاذب ترکان و اروپائیان در آمده ومدعی است که از انگلیسها اخلاق یاد گرفته است در صورتیکه پیوسته آنچه بتواند ازانگلیسها میدزدد. مردارمنی نه احترامی بکشیشان خود دارد و نه از میسیونرهای اروپائی که مجاناً بآموزش وپرورش آنها پرداخته‌اند پیروی میکند. علاوه بر این ارمنی همیشه مانند آدم مستی است که رفتار او ازروی تعقل نیست وازمقام آدمیت تنزل کرده وبمقام حیوانی رسیده است.

همین نویسنده راجع بصفات ناپسند ارمنیان داستان حیرت آوری نقل میکند ومینویسد: یك روز عصر آشپز ارمنی من پس ازاتمام کار روزانه نزد من آمد و گفت: «آقاشام شما راتهیه کرده‌ام خواهشمندم اگر امر دیگری ندارید بمن اجازهٔ مرخصی بدهید تا بملاقات کشیش خود بروم وباهم چند پیاله عرق بنوشیم ومست شویم واز دنیا بیخبر گردیم.»

کلیسای بزرك جلفا کلیسای بزرك جلفا بنای آراسته وقشنگی است که درزمان شاه عباس بزرك یعنی درموقع ورود این کلنی باصفهان ساخته شده است. سقف عبادتگاه با طلا در زمینهٔ آبی رنك تزیین یافته و تقریباً ۲۰ متر ازسطح زمین ارتفاع دارد، مشاهده این نمازخانه خالی ازتأثیر نیست ویکی ازبهترین نمونه های ابنیه مذهبی اروپائی است که درمرکز ایران دیده میشود. محوطه داخلی آن بشکل مستطیل وبدوقسمت مربع تقسیم شده است. قسمت اول بمنزله رواق و قسمت دوم نمازخانه است که درزیر گنبد واقع شده ودرانتهای آن صفهٔ مدوری دیده میشود. هزارهٔ دیوارها با کاشیهای زمینه آبی پوشیده شده است که درروی آنها برك خرما

و گلها را بـا رنگهای گوناگون نمایش داده‌اند .

در بالای این هزاره در تمام دیوارها تا جائیکه سقف گنبد شروع میشود نقاشیهای مطلوبی در زمینهٔ طلائی رنگ دیده میشود که تماشای آنها خالی از تأثیر نیست .

محراب بزرگ کلیسای ارامنه در جلفا

بطوریکه شاردن مینویسد این نقاشی ها با دست یك تاجر ارمنی آودیس نام

که‌مدتها درایتالیا اقامت داشته ودرفن نقاشی ماهربوده صورت گرفته‌است ومـوجب افزایش کینه مسلمانان‌نسبت بارمنیان شده‌است زیرا که‌نمایش صورت آدم درمذهب اسلام ممنوع است .

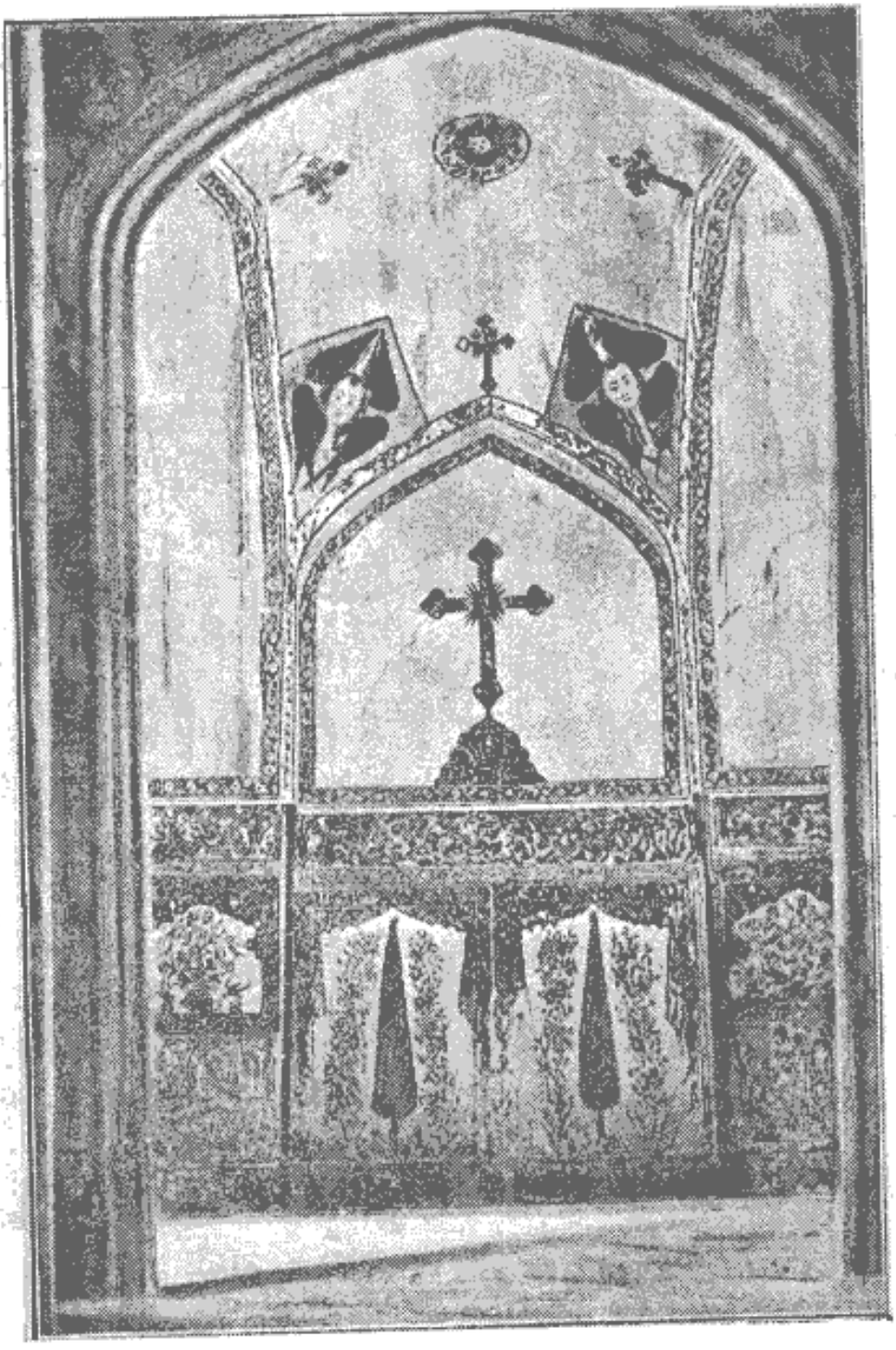

قسمتی از نماز خانهٔ کلیسای جلفا

بیشتر این تزیینات مربوط به وقایع مذهبی است وصحنه هـای حزن انگیز شهادت اشخاص مقدس رانمایش میدهد . نقاش‌زبر دست چنان جزئیات این وقـایع را بادقت مجسم نموده که‌در بیننده‌خالی ازتأثیر نیست .

دربالای درورودی ودرطرفین آن تـابلوهای بزرگیست کـه وقایع قیامت و

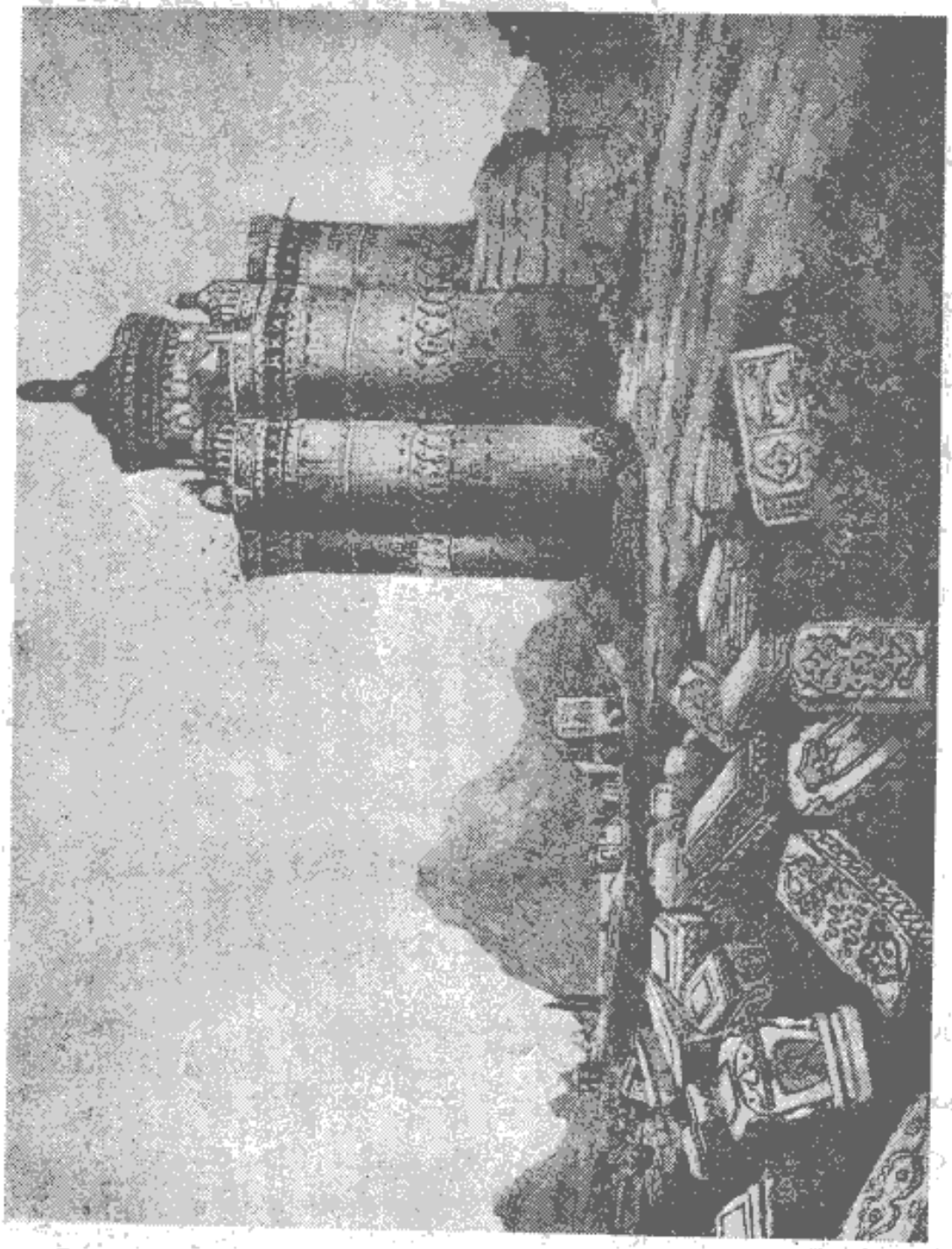

برج کبوتران و قبرستان ارمنیان نقاشی ژول لورنس

انواع زجرهاو شکنجه هائی که گناهکاران محکوم باید تحمل نمایند در آن مجسم شده است .

درانتهای محوطهٔدوم صحنهٔعبادتگاه است که با کاشیهای نفیس درخشانی تزیین یافته ویك فرش بسیار ممتاز گرانبها هم در روی میز مقدس افتاده است و بطور کلی هم آهنگی کاملی دراین بنا موجود است .

مراسم عبادت و قبرستان ارمنیان کشیشان مراسم عبادت را بازبان ارمنی قدیم انجام میدهند اغلب مستمعین معنی عباراتی را که کشیش بزبان میآورد نمیفهمند .

قبرستان وسیع آنهادر دامنهٔ کوه صفه واقع شده است در آنجا سنگهای قبر مستطیلی دیده میشود که با خط ارمنی نام و کارهای نیك شخص مدفون درروی آنها با صلیبی حك شده است . درسر سنك هم گلدان یا حفره ایست که در آن گل میگذارند ،

در میان این قبورقبریست که میگویند متعلق به رودلف استادلر Rodolphe Stadler است . مدفون نامبرده ساعت سازی ازاهالی سوئیس بوده که شاه صفی اول او رااستخدام کرده و بایران آورده است . این شخص مدت زمانی دردربار شاهی اقامت داشته و طرف توجه بوده است امادر سال ۱۶۳۷ در اثر امتناع ازقبول مذهب اسلام بحکم شاه بقتل رسید . ارمنیان اوراشخص مقدسی دانسته وجسد او را بااحترام درقبرستان خود دفن کرده اند .

در جلفا تقریباً ۶۰ خانوادهٔ ارمنی کاتولیك ساکن است که بوسیله کشیشی موسوم به پر پاسکال آرا کلیان اداره میشود .

خرس باز در میدان شاه ۱۳ اکتبر ــ امروز در میدان شاه نزدیك بازار بزرك خرس بازی رادیدیم که صحنه نمایشی تشکیل داده وجمع کثیری را بدور خود جمع کرده بود . خرس بدبخت به پشت در روی خاك میغلطید وحرکاتی راکه صاحبش بضرب چوب باو آموخته بود انجام میداد. خرس بازعلاوه بر نمایش بازیهای خرس

داستان سرائی هم‌میکرد . آهنگ‌صدایش گاهی ملایم‌و گاهی‌بسیار بلندبـودوپیوسته ازمردم درراستی گفتاردروغ خود تصدیق میخواست ، ما از کنار این جمعیت‌بازحمت راه‌عبوری پیدا کرده وداخل بازار شدیم اماجمعیت زیادی برای‌تماشا بدنبال ما افتاد ومارا ناراحت کردبطوریکه برای استخلاص ازاین اسکورت بزرك ما مجبور شدیم بداخل دکانها برویم ومدتی وقت خودرا تلف نمائیم‌تا این جمعیت پراکنده شودولی این ولگردان بیکار ازتماشای ما دست نمیکشیدند وهمینکه‌از دکان خارج میشدیم دوباره دنبال ما میافتادند .

تماشای خرابکاری های ظل‌السلطان درمراجعت‌از بازار بتماشای‌خرابه هائی که بادست ظل‌السلطان صورت گرفته بود رفتیم . درپشت سردر عـالی‌قـاپو محوطهٔ وسیعی رادیدیم که‌پرازتپه‌های خاك‌ودیوارهای نیمه خراب بودوجابجادر آنهانقاشیهای

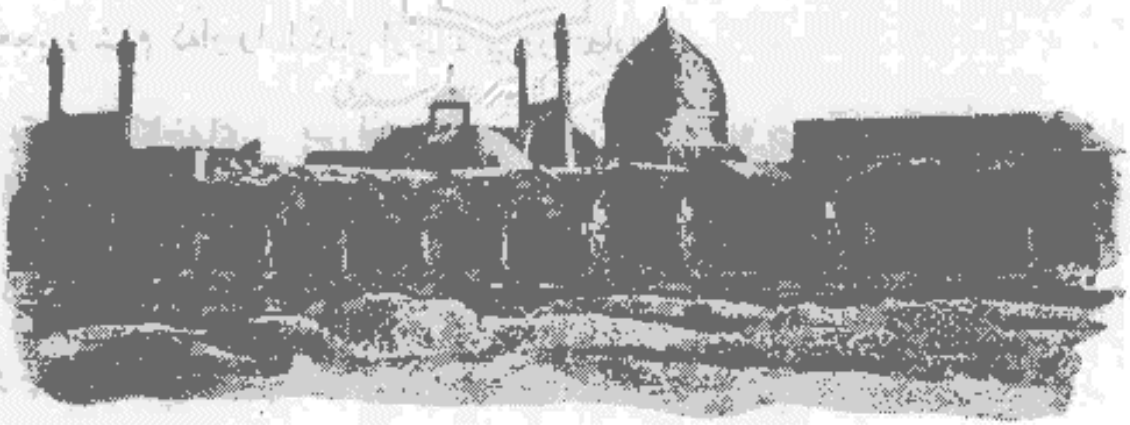

ویرانهٔ ضمائم‌کاخ حکومتی‌دراصفهان ـ گنبد مسجد شاه‌درعقب عکس‌دیده میشود

جالب توجهی دیده‌میشد . درجائی میدان جنگی نـمایش داده‌شده بودکـه سواران جمعی‌راباتیر کمان کشته‌وبخاك‌انداخته‌بودند.درجـای‌دیگر نقاشیهائی رامشاهده کردیم که‌در زمان شاه‌عباس کبیر ترسیم شده‌بود . دراین جا طوطیان زیادو مـرغ انجیر خوار وانواع طیور خوش پروبال دیده‌میشد که‌درمیان تزیینات بسیار قشنك مشغول تفریح وبازی بودند.مرور زمان باین تزیینات‌رنك مطلوب‌وهم آهنگی‌جالب توجهی داده‌است .

دریکی ازدیوارهای کاخ ویرانی نقاشیهائی بطرزاروپائیمایان بود که اشخاص لباسهائی بمدقرن شانزدهم پوشیده و گل لاله‌ای در دست داشتند . این صحنه تجار کشور هلند را نمایش میداد .

از وضع این خرابه‌هاخوب معلوم میشود که تمام این کاخهای عالی وممتازدرهنگام خشم وغضب ظل‌السلطان وفقط بقصد یك عمل وحشیانه سرنگون شده‌است واین شاهزاده که مبادرت بچنین عمل شرم آوری نموده مخصوصاً خواسته است افتخارات سلاطین سلف و امتیازات این پایتخت قدیمی را عمداً ازمیان ببرد .

تجارو دلالها

۱۴ اکتبر ـ امروز اوقات بامداد ما بالتمام صرف پذیرائی تجار و دلالان آنتیك فروش مسلمان ویهودی وارمنی شد یکنفر یهودی جوان که کمی فرانسه میدانست نسبت بما خشونتی بروزدادومن مجبور شدم که‌او رابالگدی ازخانه بیرون‌اندازم .

یکی از کاخهای ویران شاه عباس

پس ازصرف ناهار باتفاق راهنمائی باز بتماشای کاخ ویرانی رفتیم دراینجاکاخ مجللی بوده که‌سه‌ربع آنرا ظل‌السلطان ویران کرده‌است ، مدتی درمیان خرابه های ویران‌سر گردان ماندیم تاراه عبوری پیدا کنیم و چون راه‌عبوری نبود ناچار بالای دیوار خرابه ای رفته وبطرف دیگر فرود آمدیم وبحیاط کوچکی واردشدیم که‌چند درخت چنار و مخزن آبی‌داشت و بعدبحیاط بزرگتری‌داخل شدیم که‌در گاه‌هاوطاقچه هائی‌در آن‌باقی‌مانده‌وبالای آنهاباکاشیهای مربع‌تزیین یافته بود ودرحیاط هم چهارباغچه پراز علف هرزه دیده میشد . در وسط این‌حیاط حوضی بشکل‌چهار برك‌باقی‌مانده که دیوارهٔ آن‌باسنك مرمر بسیارقیمتی ساخته‌شده‌است درانتهای حیاط هم‌یك عمارت سه‌اطاقی‌دیده میشد .

نقشهٔ اصلی این کاخ بشکل صلیب یونانی بوده وبه پنج دستگاه عمارت تقسیم‌میشده که‌سه‌تای آنها درمحورصلیب‌واقع شده‌و دو تای دیگر بازوهای آنرا

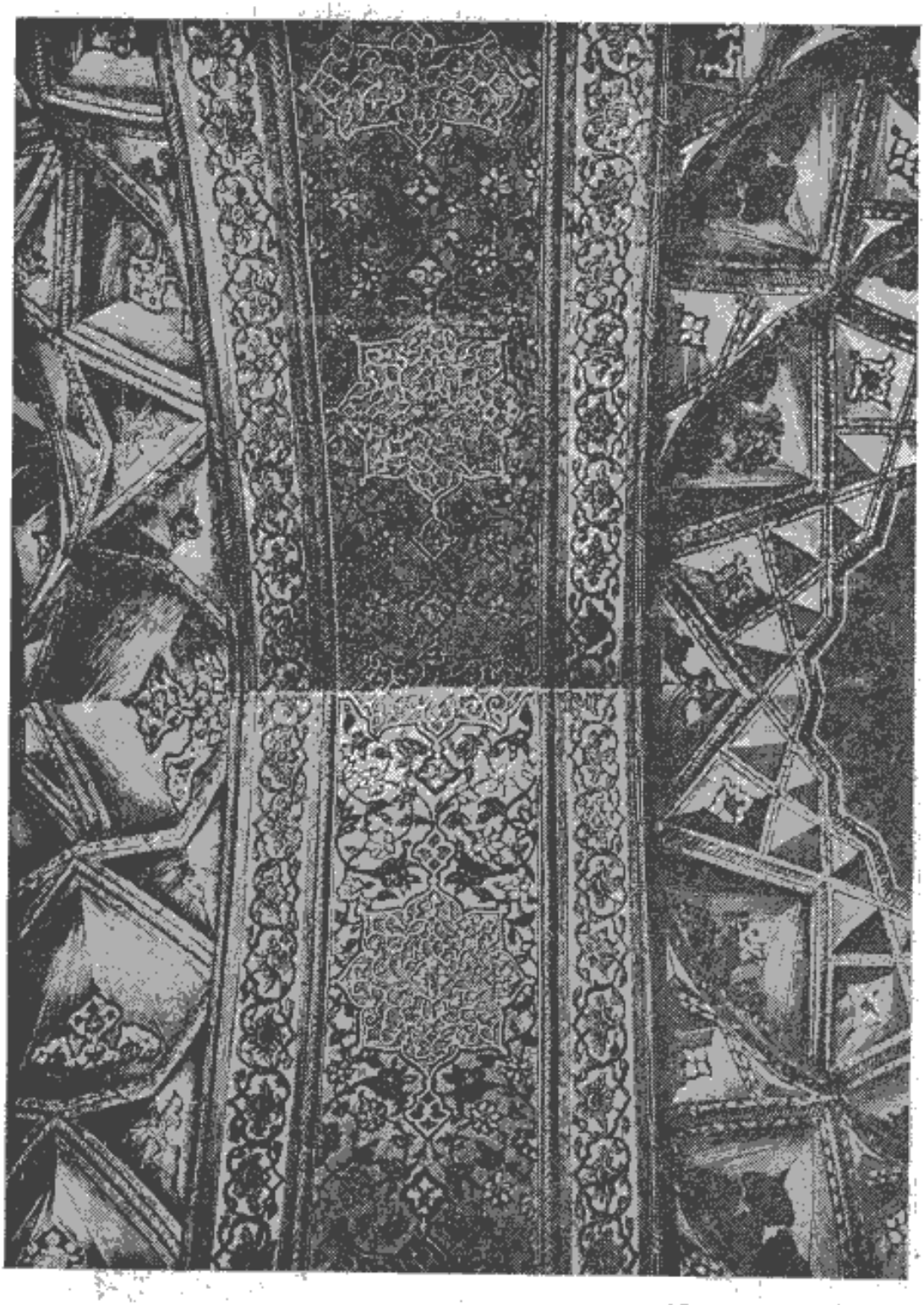

تزیینات سقف مقوسی که‌دو گنبد سالن پذیرائی کاخ حکومتی اصفهان را ازهم جدا میکند

تشکیل میداده‌است . زیر قسمت های‌مختلف گنبدمانندی که‌باقی مانده بامادهٔ مرمر نمائی‌درنهایت ظرافت بشکل‌لانه‌زنبوران‌مقرنس کاری‌شده‌است، سطح‌این‌لانه‌ها بعضی مربع وبعضی مدوراست . هریك از این گنبدها بـوسیله طاق قوس‌مانندی که دارای

زینت های برجسته ایست از گنبد مجاورجداشده است. درمرکزاین‌طاق قوس‌مانند تصاویرممتازی‌درقابهای قشنگ خوش‌نمائی‌دیده میشود وقابهاهم درزمینه‌ای که‌باسلوب عربی‌نقاشی شده جای گرفته است.

ارتفاع‌دیوارها به‌۳٫۵ متر میرسد وهر یك‌دارای طاقنمای کوچکی است که بامقرنس کاری تزیین‌یافته‌است‌افسوس که‌اکنون روی‌این‌تزیینات راباگچ پوشانده‌اند وازروی قسمتی از آن که‌درمجاورت سالون شاه نشین باقی‌مانده میتوان دریافت که تمام آنها مانند این‌قسمت تزییناتی مرکب ازشاخ وبرك‌و گل داشته‌است.

تالارشاه نشین درارتفاع ۳ تا ٤متر دارای لژهای مزینی است که درموقع عظمت این پایتخت قدیمی نوازندگان و خوانندگانی‌در آنها مخفی میشده ودرمواردلازم باشارهٔ

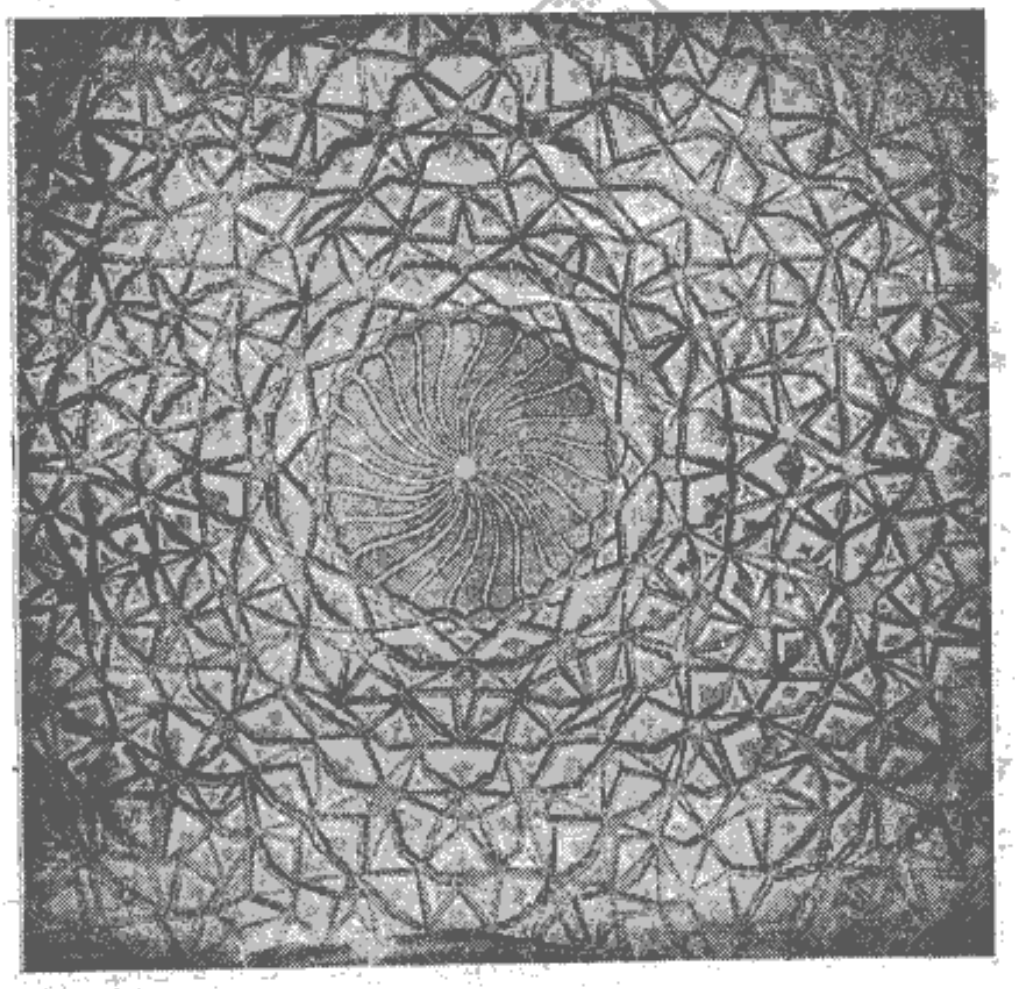

تزیینات یکی ازسقفهای‌سالن بزرك کاخ‌حکومتی اصفهان

شاه یکدفعه ارکسترخودراشروع میکرده وموجبات تفریح وسرور مدعوین رادراین مکان نشاط انگیزفراهم مینموده اند . ماتوانستیم عکسی ازیکی‌ازاین لژهای کوچك برداریم .

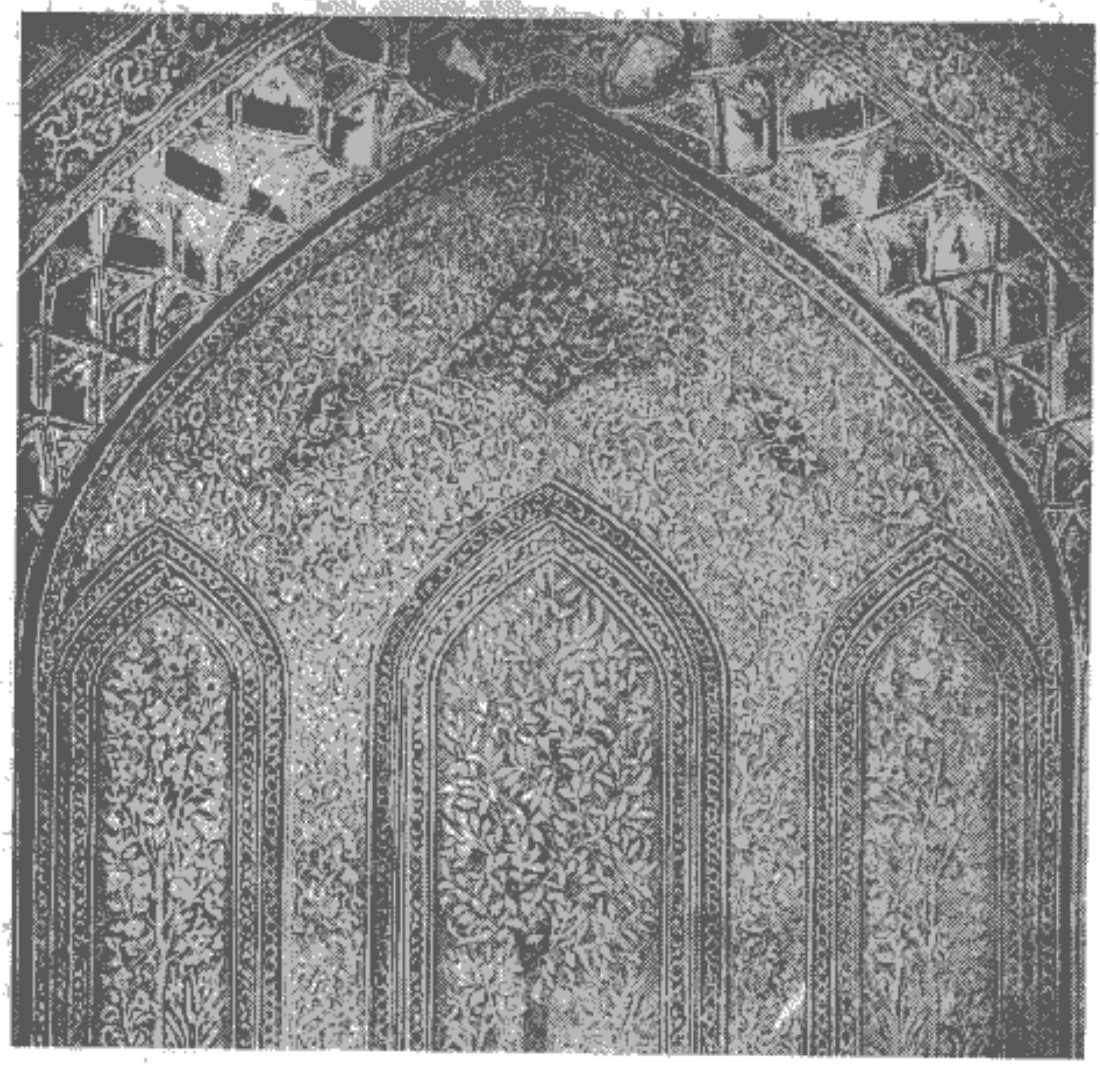

تزیینات وگچ بریهای یکی از دیوارهای کاخ حکومتی‌اصفهان

درپهلوی این تالار بزرك اطاقی است با ابعادکـم کـه شباهت باطاق پذیرائی زنان دارد ونسبت بسایر اطاقها کمتر آسیب دیده است .

در تالار بزرك درد یواری که مقابل مدخل است برای تزیین سه طاقنما ایجاد کرده‌اند که بزرگترین آنهادروسط ودوتای دیگردرجنبین آن واقع شده است، در

زمینه دیوارها نقاشیهائی ازشاخ و برگ و گلهای برجسته‌دیده‌میشود که‌با نقره و کمی طلا تزیین‌یافته و نظم‌و ترتیب مطلوبی ندارند.

درداخل طاقنماها درختانی نمایش داده شده که پراز گل ومیوه است. نقاشی آنها ازروی دقت صورت گرفته ونقاش زبردست توانسته‌است باوجوددرهم ریختگی تزیینات، هم آهنگی پسندیده‌ای‌ایجادنمایدویکنواختی آنهارا ازبین ببردتاچشم بیننده ازتماشای آنها خسته نشود.

دربیرون تالاردربالای سه‌در گاه‌ورودی سردرهای‌مزینی‌با کاشیهای‌قشنگ‌الوان وجودداشته که تاچندی‌قبل‌هم‌ازدستبردمحفوظ مانده ولی‌بعدهااین‌تزیینات‌رایکپارچه ازجای‌درآورده وباروپا فرستاده‌اند اکنون‌هم‌دوقطعه مستطیل کاشیکاری بسیارزیبائی دربالای‌سردرها باقی‌مانده ونگهبان کاخ که‌من‌عکسی ازاو برداشتم باکمال بی‌شرمی ووقاحت بمن پیشنهاد کرد که‌من‌میتوانم آنهارا ز جای‌درآورده‌درمقابل یکصد تومان انعام بمنزل شما بیاورم وبشما تقدیم کنم.

بدبختانه ما اروپائیان هنوز هم عادات قدیمی خودرا ازدست نداده وبادیده احترام بدارائی کسانیکه از ماپذیرائی میکنندمینگریم وهمان‌طور که‌اگربخانه‌ای دعوت شویم ننك میدانیم که ازمنزل میزبان خود چیزی همراه بیاوریم در اینجاهم نجابت و شرافت ما مانع است که بچنین اعمال ننك‌آوری مبادرت نمائیم و بهمین جهت بود که‌از پذیرفتن پیشنهاد این‌مرد عاری ازشرافت خود داری کردیم واورااز آوردن دو کتیبه گرانبها که‌اتفاقاً ازغارتگری‌ظل‌السلطان‌مصون مانده‌بوددر مقابل مبلغ ناچیزی منع کردیم.

خلاصه‌ازحیاط این کاخ‌خارج شده ووارد‌باغ کاخ چهل‌ستون شدیم که درزمین آن‌ارزن کاشته‌بودندواین‌مزرعه که‌تازه ایجاد شده‌بود محصول‌بسیارخوبی ببار آورده بود، علت‌خوبی محصول هم‌این‌بود که درزمینی بذرافشانده شده که‌خاك آن ازانهدام

کاخهای قدیمی فراهم شده است ومرك این ابنیه با شکوه موجب حیات وسرسبزی و نیرومندی محصول باغ گردیده است.

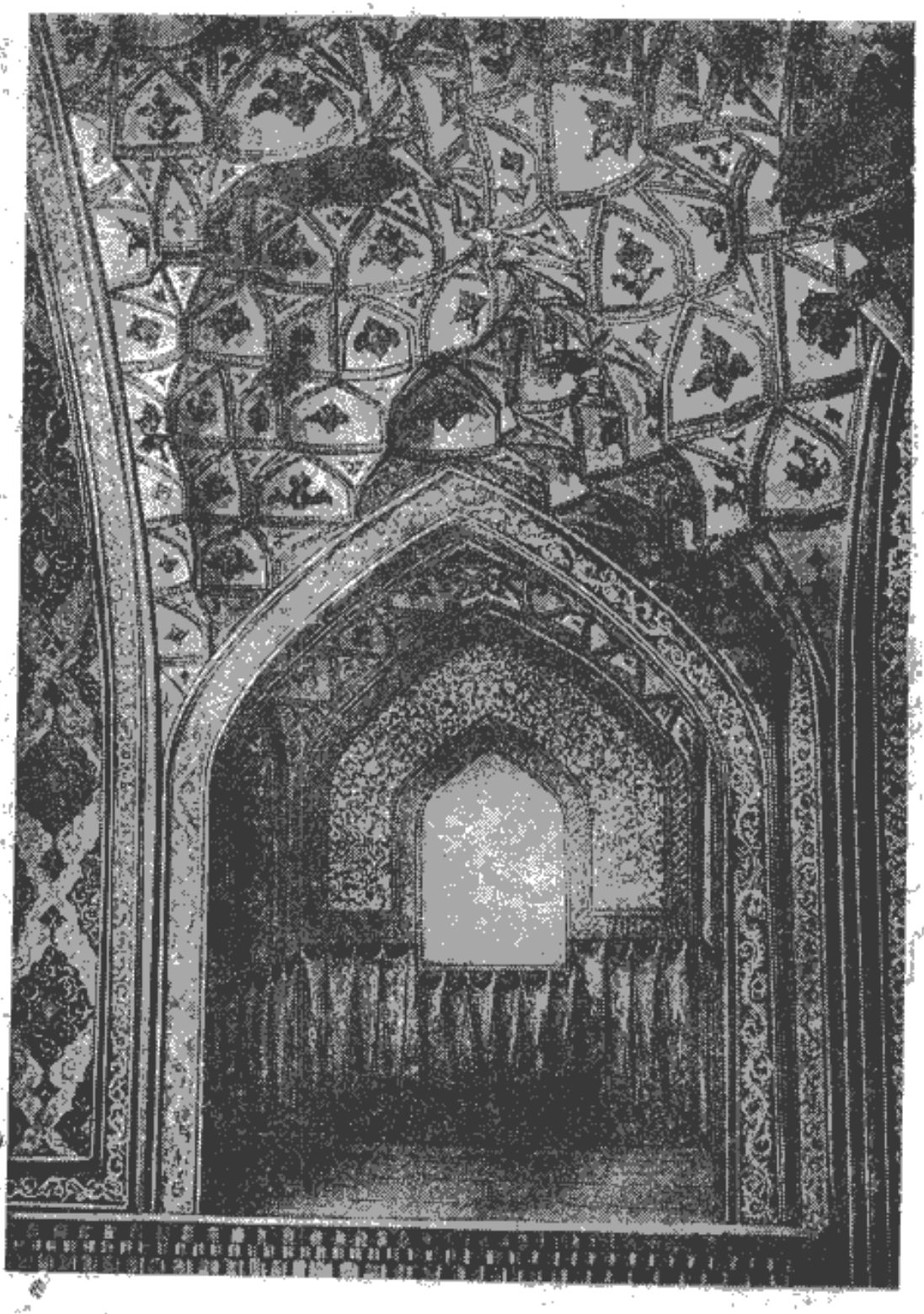

قسمتی ازسقف مرکزی وگوشه ای از سالن کاخ حکومتی اصفهان

درجلوخان چوبی کاخ چهلستون حصیر بزرگ لوله‌شده‌ای افتاده بود. این حصیر بجای فرش انجمن اصفهان بکار میرود که درهنگام انعقاد جلسه مشورت اعضاء انجمن

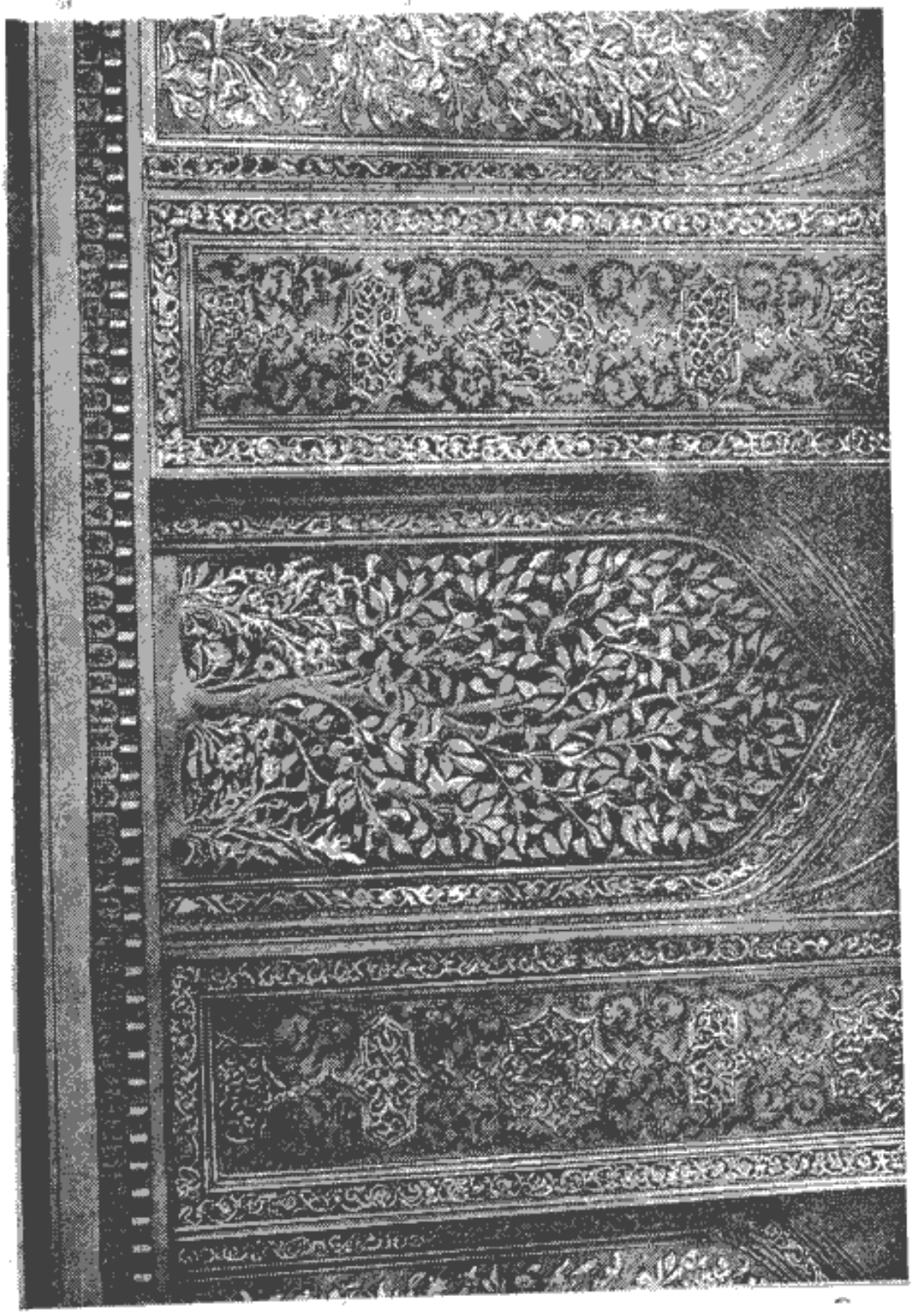

قسمتی از گچ بری دیوار های کاخ چهلستون اصفهان

برروی آن جلوس مینمایند. چقدرخوب است که نمایندگان پارلمان ماهم بانجمن شورای اصفهان تأسی کرده ودر هنگام انعقاد جلسات رسمی از چنین فرشی استفاده نمایند زیراکه اولا باتنبلی که خوی نمایندگان است مساعدمیباشدوثانیاً درموقع گستردن آن صدای گوش خراش مرتب کردن میز ونیمکت ها شنیده نمیشود.

نقاشیهای زمان شاه عباس کبیر

۱۵ اکتبر- امروزحاج یعقوب خان پیشکارسردارحاج علی قلیخان نزد ما آمد وبما پیشنهاد کرد که باهم برویم وپاره‌ای ازجاهای قابل ملاحظه راتماشا کنیم. ازاظهارملاطفت اوممنون شدیم وبدنبال اوحرکت کردیم ابتدا ازمیدان شاه عبور کرده وارد معبرمستفی شدیم که اکنون تقریباً غیر مسکون است. بعد رسیدیم بچهارراهی که مسقف بود ودردیوارهای آن نقاشیهائی دیده میشد یکی ازاین نقاشیهاشاه عباس کبیررادرحالیکه ازپهلوانان خوداحاطه شده‌است نمایش

پهلوانان ایرانی

میداد، این پهلوانان درزمان قدیم درهمین محله ساکن بوده‌اند . بعددر میان بازارهای مسقفی که کم و بیش خراب شده‌اند براه خودادامه داده وبخیابان عریض وطویلی وارد شدیم که‌قرینه خیابان چهارباغ‌است. متأسفانه‌اکنون این خیابان ازراه جلفا خرابتر و حزن انگیزترشده است زیرا همان دستی که چنارهای صد ساله راغارت کرده یعنی دست ظل‌السلطان بطوری درختان این خیابان را ازبین برده کـه‌اکنون یك شاخـه سبز هـم در آن پیدا نمیشود و مانند بیابان بـی‌آبی است کـه از حرارت آفتاب سوخته‌بـاشد .

این خیابان به‌پل زیبای خواجو منتهی میگردد که سابقاً کاخ آئینه خـانه‌در نزدیکی آن واقع برده وامروزاثری ازآن برجای‌نمانده است .

مسجد علی

درمراجعت بتماشای مسجدی پرداختیم کـه هزارهٔ دیوارهای آن بـا سنگ یشم تزیین یافته بود . درجنب جلوخان این مسجدسقاخانه ایست که‌دور آن‌نرده چوبی‌شبیه به‌مشربیهای مصری کشیده شده‌است.

پس ازتماشای این‌مسجد ازحاج یعقوب خان خواهش کردیم مسجددیگری را که تعریف‌آ نرا شنیده بودیم ودریکی ازمحلات دور دست اصفهان واقـع است بما نشان بدهد. حاجی بدبخت با اینکه زیاد خسته شده‌بود تقاضای ما راپذیرفت و راه سنگلاخی رادرپیش گرفت وما هم بدنبال او میرفتیم ولی حـاجی بیچاره ازشدت خستگی گاهی برروی‌سکوی درخانه هامینشست تانفسی‌تازه کند وماهم‌مجبورمیشدیم که چند لحظه توقف نمائیم .

بازارهای‌محلات خارج شهر

در اثنای راه ببازار های خرابه ای برمیخوردیم که چند دکان فقیرانه‌درآنهادیده میشد. دکان داران باپول سیاه‌مسی‌معامله میکردند و مثل این بودکه دراین محلات پول نقره وجود ندارد .

دراین بازارهاآدم والاغ زیادی دررفت وآمدبودند و ازاجتماع آنها بوی بد

زنده‌ای بمشام ما میرسید . کسانیکه‌درخاور زمین مسافرت کرده‌اند همه‌دراجتماعات چنین بوئی را استشمام کرده ویادگار آن درخاطرشان باقی مانده است .

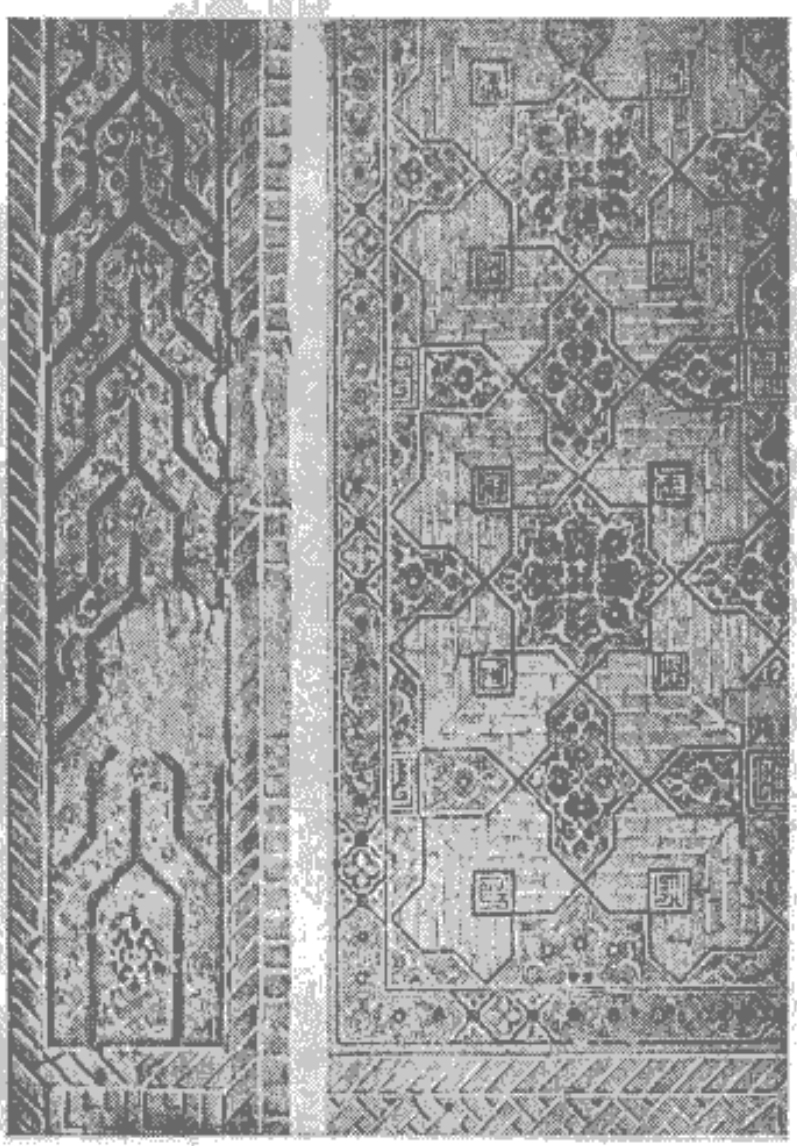

قسمتی از کاشیکاریهای مسجد علی

پس ازمدتی بمیدانی رسیدیم که در آن خربوزه‌های رسیده زیادی بارنك طلائی ریخته بودندوشامهٔ ماازعطرمطلوب آنها کمی‌راحت‌شد. درمیان‌این‌خرمنهای خربوزه سبدهای پرازانار هم دیده میشد که شیرهٔ آنها جریان پیدا کرده وبوی‌خوشی‌داشت .

دراین میدان مردی را دیدیم که صفحات تصاویرچاپ‌شده‌ای را میفروخت .

بچه ها این کاغذهارا میخریدند تادیوارهای گلی کلبه‌های خودرا باآنها زینت نمایند.

خلاصه وارد کوچه‌تنگی شدیم و گنبد قشنگی رااز دور دیدیم و خوشوقت شدیم که بمقصدنزدیك شده‌ایم. این‌جا محوطه‌ای‌بود که‌چندین درداشت ودرجلوی درها زنجیر کشیده بودندتا اشخاص کافر، مانند مـا سگهای عیسوی نتوانند در آن داخل شوند. متأسفانه اینجا آن مسجدی نبود که‌مـا قصددیدن آنرا داشتیم ومعلوم

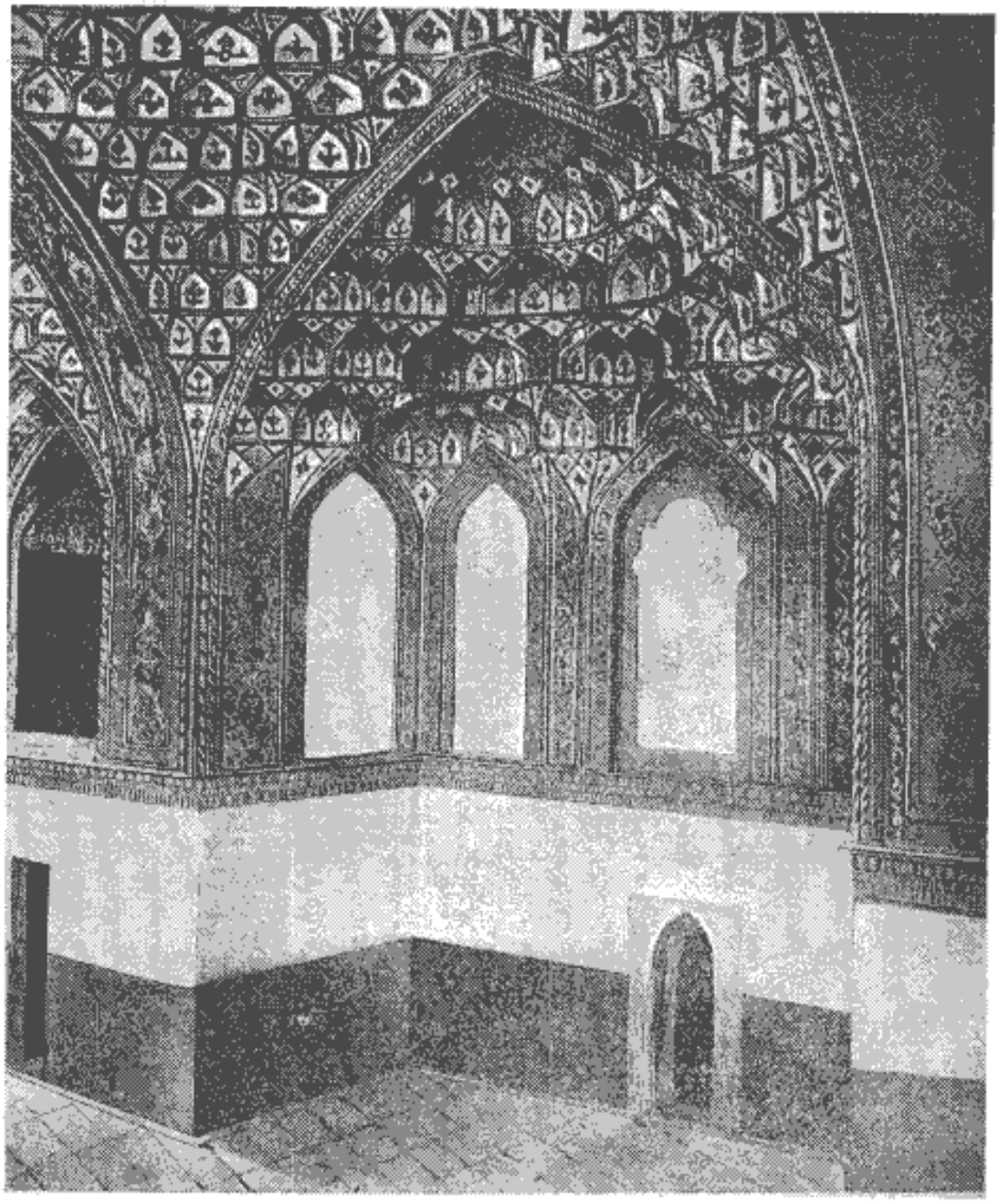

گوشه ای ازسالن کاخ حکومتی اصفهان

شد که‌اشتباه کرده‌ایم وزحمت بیهوده ای‌بخود داده‌ایم بنابر این باسرعت مراجعت کردیم تابتوانیم قبل‌از تاریك‌شدن هوابمنزل برسیم، درضمن‌راه‌پیمائی نظری‌هم‌بدکان های بقالی وعطاری میانداختیم . درموقع عبور ازمقابل دکانهای عطاری بوی‌تندی‌از فلفل ودارچین وغیره بمشام ما میرسید ولی‌این بوچندان اهمیتی نداشت ومانندود تریاك که سم مهلك است ودرخاور زیادمصرف میشود بما آزار نمیرسانید .

درراه بچندنفرفرش فروش برخوردیم که فرش‌های نومیفروختند . چون‌از آنها سراغ فرشهای کهنه ومستعمل . اگرفتیم در کمال صراحت بماپاسخ دادند که مدتی است چنین فرشهائی‌درشهرونواحی‌اطراف آن یافت نمیشود و اتفاقاً راست میگفتند زیراکه فرش های کهنه راارمنیها ویهودیان بخریده‌وباروپا فرستاده‌اند .

دراین محلات مردم روی‌خوشی بمانشان نمیدادند ومثل این‌بود که از ملاقات ما کراهت دارند و مانند دلالانی که بمنزل ما میآیند و مهر و ملاطفتی‌نسبت بما بروزمیدهند نیستند .

خلاصه مادیگر وقت گردش نداریم زیراکه فردا عازم خاك بختیاری هستیم و مجبوریم باسرعت بارهای خود را ببندیم و اشیاء خوب یابدی را که در این شهر خریداری کرده‌ایم درصندوقها جای دهیم .

دعوت بشام در قونسولخانه روس

علاوه براین کارهای لازم ، شب را هم باید بقونسولخانه روس برویم . شاهزاده آبی‌جا مارا بشام دعوت کرده است . پس از رفتن بقونسولخانه بسیار خوشوقت شدیم که پس از مدتی در یك منزل اروپائی وارد وباخانمهای زیبا ودلربای باختری آشنا شده‌و صحبت میکنیم ودراطراف میز بطرزاروپائی‌شام صرف مینمائیم ، مانمیتوانیم ازاین منزل مهمان نوازدل برکنیم زیرا که فوق‌العاده بما خوش گذشته است ولی ناچاریم بمنزل برگردیم و بتهیه مسافرت بپردازیم .

فصل سیزدهم

از اصفهان به جونقون

مسافرت بطرف بختیاری ـ نجف آباد ـ باب و مذهب او ـ قتل باب ـ مرام باب ـ طرز حکومت ـ عزیمت از نجف آباد ـ حاجی آباد ـ برجهای کبوتران ـ لباس روستائیان ـ میسن آباد ـ پل زاینده رود در دهکدهٔ سامان ـ ورود بسامان ـ ملاقات باکدخدا ـ عزیمت از سامان ـ تریاکیان ـ چاله‌شتر ـ منزل خدا رحم خان ـ تماشای کاخ ـ عزیمت ازچاله‌شتر ـ دهکدهٔ شور کچیان ـ افکار فتح‌الله خان ـ قصر شور کچیان ـ بطرف جونقون ـ ورود بجونقون ـ پذیرائی سالار.

۱۱۶ اکتبر ـ سحر گاهان ازصدای طبل ونقاره بیدارشدیم زیرا که ماه رمضان است ومسلمانان باید قبل از دمیدن سفیدهٔ بامداد از خواب بیدار شده و غذائی بخورند تابتوانند باگرسنگی روزبعد مقاومت نمایند مانیز موقع رامغتنم شمرده ازتختخواب پائین آمدیم وبه‌بستن لوازم سفر مشغول شدیم.

مسافرت بطرف بختیاری

درساعت ده وربع وسایل نقلیه که چند روزپیش کرایه کرده بودیم رسیدوحمالان بارهای‌ما رادر آنهاجای‌دادند وماحرکت کردیم. مدتی درمیان دیوارهای گلی باغهای خارج شهرراه‌پیمودیم وچون ازشهرخارج شدیم مختصرتوقفی نمودیم تاسواران بختیاری که بدیدن دوستان وآشنایان خودرفته بودند بیایند وبما ملحق شوند. پس ازورود آنهاحرکت کردیم وازدامنه کوهی که

بکوه گبران موسوم است عبور نمودیم . دراین کوه جابجا صخره های قرمزی دیده میشود که رنك آنها مانند رنك خون است ومثل این است که میخواهند آثار جنگهای خونین وحوادث هولناکی را که مکرر دراین نواحی بوقوع پیوسته بمانشان دهند .

در این جا مزارع خرم و پرمحصولی دیده میشود که کرانهٔ آن پیدا نیست ونهرهای پر آبی در کنار راه جاری است ورویهم رفته مناظر بسیار مطلوب ونشاط انگیزی رادراطراف خود می بینیم . ناگهان جاده در کنار مسیل خطرناکی افتاد ، اسبان هم سر کشی میکنند ومسافرین را بزحمت می اندازند . درمیان راه حفرهٔ بزرك پراز آبی بود وراننده با کوشش زیاد وسیلهٔ نقلیه رااز آن عبور داد .

دراین راه پیوسته بمزارع ونهرهای پر آبی برمیخوریم . زارعین درزمین های خالی از محصول با گاوان مشغول شخم زدن هستند و زمین را برای بذر افشانی آماده مینمایند .

درطرفین راه درختان بادام وبید وتارون سر برافراشته وما در خیابان قشنك باصفائی طی مسافت میکنیم . چنین مینماید که مادرخیابانهای پارك بسیاروسیعی در انتظار رسیدن بکاخ عالی مالك آن گردش کنان پیش میرویم ولی بجای رسیدن بکاخ عالی بدهکده هائی برمیخوریم که همه آباد وساکنین آنها هم برخلاف دهکده هائی که تاکنون دیده ایم بانشاط میباشند درجلو دکانهائی که شاخ وبرك درختان کهن سال بر آنها سایه انداخته ، بهترین میوه ها راخرمن کرده اند مخصوصاً خربوزه های طلائی رنك وانارهای دهان باز که مانند حقه یاقوت نظر عابرین رابطرف خود جلب میکنند .

نجف آباد

قدری بعد بقصبهٔ نجف آباد رسیدیم که قصبهٔ آباد و پرجمعیت و مرکز بابیهای اصفهان است .

دراینجا آسمان بتدریج ازابر پوشیده شد وهوا تاریك گردید وباران هم شروع

بریزش کرد ومابخیال افتادیم که اگردراین مسافرت اوضاع جوی بهمین نحو ادامه داشته باشد گرفتار زحمت و سختی‌خواهیم شد .

خلاصه راننده‌درمقابل کاروانسرائی‌توقف کرد تا اسبان نفسی‌تازه کنند مانیز ببالاخانه ای که درروی‌سردر کاروانسرا بود رفتیم تامختصر استراحتی بکنیم .

باب ومذهب او

چون در قصبهٔ نجف آباد پیروان باب زیاد هستند بی مناسبت نمیدانم که مختصری از اصول ودستور های این مذهب جدید را بقلم آورم . میرزا علی محمد مؤسس‌این‌مذهب درشهرشیرازمتولد گردیدودرسال۱۸۴۳درحالیکه ۱۹ساله‌بودشروع بتبلیغات تازه‌ای نمود . اودرآغاز جوانی عشق وعلاقه زیادی نسبت بافکار مذهبی‌نشان میداد ودر همان اوان ازشیراز بقصد زیارت مکه عزیمت نمود ولی‌چون بآن شهرمقدس رسید ومراسم زیارت را بجای آورد بجای اینکه علاقه وارتباطش بمذهب اسلام محکمتر گردد برعکس از آن دوری اختیار نمود وباین فکرافتاد که‌درصدداصلاح قوانین ودستورهای‌اسلامی برآید .

پس از بازگشت اززیارت در شیراز بنشرافکار تازهٔ خودپرداخت واعلان کردکه من«باب» هستم یعنی دری‌که فقط بوسیله آن میتوان بشناسائی خدای یگانه پی‌برد وجمع کثیری پیرو اوشدند . درسال ۱۸۴۵ یکی از پیروانش موسوم بملاحسین بشرویه‌که بمنزلهٔ بازوی راست او بود بتبلیغ افکار او همت گماشت و بمسلمانان اعلان کرد که باب امام دوازدهم است و ازطرف خدا آمده تا وحدت و یگانگی درمیان فرق مختلفه یهود ونصارا ومسلمانان بوجود آورد .

ملاحسین ازطرف باب مأموریت داشت که‌بسفارت نزدشاه برود واو را دعوت نماید که دررأس این نهضت جدید مذهبی‌قرار گیرد و باووعده دهد که بدون دخالت درامورسلطنتی باتمام نیروی معنوی خودپشتیبان اوخواهدشد . ولی ملاها که‌مراقب

اعمال باب بودند برضداوقیام نمودند وشاه راوادار کردند که‌ازپیشرفت این مذهب جلوگیری نماید .

ملاحسین پس ازورود بتهران نزد شاه رفت وسفارت خوددرا انجام داد امامشاه بجای اینکه روی خوش باونشان بدهد باو گفت : اگرعلاقه ای‌بحیات خودداری‌باید هرچه زود ترپایتخت راترك کنی .

خلاصه فرستادهٔ باب اجباراً ازتهران خارج شد وچون پیش ازپیش شیفتهٔ پیشرفت این مذهب جدید بود راه خراسان رادر پیش گرفت ودر آن‌ایالت موفقیتی بدست آورد و جمعی را پیرو این آئین جدید نمود .

علاوه برملا حسین که در ایالت شمال شرقی ایران سرگرم تبلیغ بود دو مبلغ دیگرهم درایالات غربی وشمالی این کشور مشغول تبلیغات بودند .

یکی ازآنها زنی بود موسوم بهزرین تاج وملقب‌بقرةالعین که‌درعلوم اسلامی تبحر وشهرت زیادی داشت وخود را ازحیث مقام از همهٔ روحانیان بالاتر میدانست و میگفت من « قبله » هستم .

دیگری ملا محمد علی بارفروشی بود که چندی بعد در رأس مدافعین مذهب جدید قرار گرفت .

این مبلغین پیشرفت های قابل ملاحظه‌ای نائل گردیدند واشخاص زیادی را بآئین خود دعوت نمودند وآنها رابرای جنگی که بعد ها میبایستی‌بوقوع پیوندد آماده کردند .

از طرفی هم چون روحانیان احساس کردند که در معرض تهدید واقع شده‌اند درصدد برآمدند که ازاقدامات وپیشرفت بابیان جداً جلوگیری نمایند بنا براین مبارزه شروع شد و بابیان باکمال شجاعت بدفاع پرداختند و در این جنگها مخصوصاً در مازندران که عدهٔ آنها زیادبود جمع کثیری ازطرفین کشته شد .

صدراعظم وقت برای جلوگیری ازاین وقایع موحش باین فکرافتاد که‌مؤسس این مذهب یعنی شخص باب را دستگیر کرده ودرقلعه چهریق محبوس نمایدو بعدهم اورا ازمیان بردارد وباین‌غائله خاتمه دهد .

سیدی درحال کشیدن قلیان

قتل باب

درسال ۱۸۵۰ باب رابادونفرازپیروانش ازچهریق به‌تبریز آوردند یکی ازاین دونفر بانکار اوپرداخت وجان‌بدربرد ولی‌دیگری بانکار تن‌درنداد بنابراین اورا بابا‌ب بوسیله طناب درپهلوی هم بدیواری آویختند وبفوجی ازسربازان ارمنی فرمان دادند تا آنهارا تیرباران کنند . پس‌ازشلیك

مشاهده کردند که باب ناپدید گردیده وفقط تابع او کشته شده‌است . بعدمعلوم شد که گلوله بطناب خورده وباب ازشدت وحشت وپریشانحالی یکی از اطاق های قراولخانه رفته وبدست سربازان کشته‌شده‌است .

اگردراین موقع نیروی فکر خود را ازدست نداده بودوبجای پنهان شدن بطرف جمعیت تماشاچی میرفت مسلماً اهالی تبریز بهواخواهی او قیام میکردند و شورشی تولید میشد که بزیان‌سلسلهٔ قاجار منتهی میگردید .

عجب این است که‌مرگ باب برخلاف تصورصدراعظم موجب تخفیف‌این نهضت نگردید بلکه‌بر عکس سبب‌پیشرفت آن شد وبابیان بلافاصله جانشینی برای باب معین کردندو او میرزا یحیی پسر میرزا بزرگ نوری وزیر حاکم تهران بود که‌با لقب حضرت ازل بادارہ کردن آنها مشغول شد .

درسال۱۸۵۲ که عدهٔ زیادی ازبابیان رادرتهران بقتل‌رسانیدندباب‌دوم ازایران ببغداد رفت وعده کثیری از مریدان او نیز ازایران مهاجرت نموده باوملحق شدند. برادراومیرزاحسینعلی‌ملقب به بهاء که ازمادر با اوجدا بود نیز ببغداد رفت ودرآنجا سمت نیابت وپیشکاری برادر کوچکترخودراداشت. پس‌ازده سال‌اقامت درشهربغداد دولت عثمانی آنها را باسلامبول برد وبعد بادرنه منتقل نمود .

درهنگام اقامت درادرنه بهاء درسال ۱۸۶۶ازپیروی حضرت ازل دست کشید وادعاکرد که من « من‌یظهره الله موعودباب اول هستم» ، مشاجرات ومباحثاتی میان این دوبرادر وهواخواهان آنها تولیدشد و کاربمبارزه کشید بنا براین دولت عثمانی بهاء الله را بعکا و ازل را بجزیره قبرس منتقل نمود و آنها را از هم جدا کرد . حضرت ازل تا چندی پیش درقبرس زندگی میکرد و دولت انگلیس که آنجزیره راتصرف کرده بود وجهی بطور استمرار برای امرار معاش باومیداد .

بهاء الله درسال ۱۸۹۲ در عکا درگذشت و اکنون پسر بزرگ او عباس‌ملقب

بعبدالبها بر بهائیان ریاست داردودرعکا زندگانی میکند ونوشته هائی بنام « الواح » برای پیروان خود میفرستد .

مرام باب

مرام ومقصودباب این بود که آزادی افکار کاملی درایران بوجود آورد وبافساد اخلاق وتعدیات وتعصبات مبارزه کند .

نخستین چیزی که دراین مذهب جلب توجه میکند آزادی زنان وخلاص شدن آنها از قیمومت مردان وسایر قیودات است . طلاق دادن زن و تعدد زوجات و صیغه کردن زنان در این مذهب ممنوع است وحجاب را که موجب بدبختی زنان مسلمان ایرانی است منسوخ مینماید .

استعمال توتون وتنباکوومخصوصاً تریاك و مشروبات الکلی راکه سموم مهلك وموجب فساد اخلاق وتباهی جسم وروح است بشدت نهی میکند .

بنا بدستورباب پیروان او نباید خودرا ازچیزهای نشاط آور محروم نمایند، هرکس میتواند حتی المقدور لباس خوب بپوشد وپیکرخود رابا حریر وجواهرات آرایش دهد .

بابیان بوحدت قائلند وخدارا واحد و ازلی ولم یتغیر میدانند وبه تثلیث وشرك عقیده ندارند .

بابیان معتقدند که خداوند برای خلقت « قول » و ظهورات مختلفه آنرا بکار برده است و این ظهورات عبارت ازهفت حرف یا هفت کلمه است که بترتیب چنین نامیده میشود : مشیت ، اراده ، قدر ، قضا ، اذن ، اجل ، کتاب .

خلاصه آنکه عالم ازهفت حرف یا کلمه تشکیل یافته که همه مانند قول سرچشمه ومنبع چیزهای معنوی وادراکی ومانند حروف منبع اشیاء مرئی میباشندولی کلمهٔ « احی » رابایددرفوق این هفت کلمهٔ قرارداد یعنی کلمه‌ای که حیات میبخشد وارقام عددی آن بحساب ابجد نوزده است وباب ازاین بیانات نتیجه میگیرد که این رقم نوزده عبارت عددی خدای واحد وخالق است .

باب راجع به بهشت‌وجهنم تفسیر ابتکاری خاصی‌دارد . اومیگویدچون‌مخلوق بروزوظهوروتجلی خدائیست بنابر این کسانیکه بواسطه‌بروز فضیلت وتقوی مستحق پاداش ابدی باشند بطرف خداباز میگردند وبا‌و محلق میشوند ودراو زندگانی میکنندودرسعادت ازلی اوشریك میشوند زیرا که خود « او » میباشند وبر عکس کسانیکه ازفضائل‌وتقوی دوری‌اختیار کرده‌و مرتکب‌معاصی شده‌اندبرای‌همیشگی در عدم وفناکه از آن بدترچیزی بتصور نمیآید فروخواهند رفت بنا براین بالاترین اجری که‌باب به‌پیروان خودبشارت میدهد الحاق‌بخدای یگانه است .

بابیها نماز نمیخوانند و بعدم طهارت پیروان سایرمذاهب عقیده ندارند و همه راپاك میدانند .

طرز حکومت

ازبیانات باب چنین استنباط میشود که سلطنت‌با وضع کنونی باید ازمیان برود مگراینکه شاه از دستهٔ الهام شدگان باشد وبا اقتدارات محدودی سلطنت نماید . شاه‌باید مروج‌مذهب باشد و از آن دفاع کند ومالیات رابرطبق‌قوانین عادلانه ازمردم‌بگیردولی‌مردم هم‌درپرداخت مالیات اجباری ندارند . میگوید : « ازمردم نباید مطالبه پرداخت مالیات کرد مبادا کسی محزون گردد زیرا که آنها بوظیفه خود آشنا هستند و میدانند چه باید بکنند و اگر از آنچه برطبق قانون مکلف هستند که‌بخزانه دولت بپردازند سرپیچی نمودند محققاً موردمؤاخذهٔ‌خدائی واقع میگردند . »

آیا این قسمت را از دستور های مذهبی‌عیسویان اقتباس نکرده است ؟ و آیا نمیتوان قبول کرد که‌این عبارت‌عیناً‌همان عبارت عیسی‌باشد که‌درهنگام ملاحظه‌سکهٔ پولی که صورت یکی‌ازامپراتورهای رم بر آن نقش‌بسته بود یکسانیکه راجع‌بادای مالیات ازاوپرسش کردند گفت : « آنچه متعلق بقیصر است باو بدهید و آنچه متعلق بخدا میباشد بخدابپردازید . »

درمذهب باب یك‌روح اجتماعی دیده میشود که کمال مطلوب تمام مذاهب

است بشرط آنکه مطابق فکرمؤسس آن عمل شود .

درسال ۱۸۸۹ درنجف آباد صحنهٔ خونینی نمایان گردید ، دراین سال ملاها دررأس جمعی از مسلمانان بشورش پرداختند و سکنهٔ بابی این قصبه رااز خانه‌های خود بیرون کردند . عدهٔزیادی ازتبعیدشدگان دراصطبل ظل‌السلطان حاکم اصفهان بست اختیار نمودند و جمعی هم بطرف تهران رفتند تابشاه‌شکایت نمایند ولی شاه بشکایت آنها ترتیب اثری نداد وامر کرد که ازتهران خارج شوند .

پس از چندی‌تبعید شدگان بفکر بازگشت بمنازل خود افتادند ولی‌مسلمانان بامر امام جمعه بآنها حمله کردند وعده زیادی‌از آنها رامقتول ومجروح نمودندو یکی از آنها راکه زنده دستگیرشده‌بود نفت آلودنموده وسوزاندند . (۱)

از آن تاریخ ببعد بابیان تااندازه‌ای از آزار مسلمانان مصون مانده ومشغول کسب وکارخود هستند وممکن است‌درنتیجه این نهضت آزادیخواهی که مقدمات آن‌درایران فراهم شده ومطابق آمال آنها میباشد مصونیت بیشتری پیدا کنند .

عزیمت از نجف آباد

اروپائیانی که‌بسیاحت شهر اصفهان آمده‌اند کمتربنجف آباد رفته اند . بهمین جهت است که درموقع عزیمت مابیشتر از ۱۵۰ نفربرای تماشا دراطراف ماحلقه زدند . موقع‌خارج شدن‌ازقصبه ازبازاری‌عبور کردیم که سقف آن‌باشاخ وبرگ درختان پوشیده‌شده وآفتاب تابستانی‌رنگ گندم گونی بآنها داده بود .

پس ازخروج ازبازار ازخیابانی گذشتیم که در طرفین آن درختان کهن سالی سر برافراشته ودرزیر آنها هم‌نهر آبی جاری بود . درطول این‌نهر جابجا از تنهٔ درختان وشاخ وبرگ آنها محوطهٔ محصوری درست کرده بودند تادرمیان‌آن زنان بدون اینکه‌دیده شوند مشغول شستن لباس گردند .

خلاصه پس‌ازعبورازباغها ومزارع‌دربیابانی افتادیم‌وهواهم‌روبتاریکی گذاشت

(۱) ازقرار معلوم این قضیه درسده اصفهان روی داده ومربوط به نجف‌آباد نیست (م)

بچه های نجف آباد

در راه حفره‌ها وبر که های پر آب ومسیل های خشکی دیده میشد که عبور از آنها خالی اززحمت نبود .

حاجی آباد مقداری ازشب گذشته واردکاروانسرای حاجی آباد شدیم که آخرین کاروانسرای این ناحیه است . صاحب کاروانسرا عدهٔ زیادی ازمسافرین را ازاطاقی بیرون کرد تاما درآن منزل کنیم . این مردم بانظر حیرت بمامینگریستند ومعلوم بود که فرنگیان راندیده ویابندرت دیده اند . یکی از کاخهای متعددظل السلطان هم درهمین دهکدهٔ حاجی آباد واقع است و ممکن است مسافرین درآن منزل نمایند ولی چون ما مدت زیادی دراینجا توقف نخواهیم کرد ازرفتن بکاخ صرفنظر نموده و در همین اطاقی که باختیار ما گذاشتند باستراحت پرداختیم .

۱۷ اکتبر ـ من ازاسبان اطمینانی ندارم زیرا که‌این‌حیوانات پس‌ازیکروزراه ـ پیمائی بکلی‌خسته و وامانده شده‌اندوممکن است ماراازادامهٔ مسافرت‌بازدارند . متأسفانه‌در موقع خروج‌ازکاروانسراهم‌سینه‌یکی‌از آنهابمیخ های درشت درکاروانسرا برخوردوجراحتی پیدا کرد که‌بوسعت۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر مربع‌میرسیدوپوست‌سینه‌اش کنده شد . برای‌پانسمان آن‌تکه نمدی‌را سوزاندند وخاکستر آن‌را با خاك قند مخلوط نمودند وروی جراحت گذاشتندو بستند وما براه افتادیم .

منظرهٔ بامدادی‌مابسیار تماشائیست‌درمقابل‌ما کوه‌مرتفع بنفش‌رنگی دیده میشود که‌جابجا ازسایه لکه های خوشنمائی پیدا کرده است‌ودرامتداد آنهم یك سلسله کوههای کم‌ارتفاع وتپه های‌سراشیبی دیده میشود .ابرهای تیره بتدریج ازافق دور شده‌وبشکل لکه های کوچکی‌درآمده است‌وخلاصه آنکه‌ازاین‌مجموع منظرهٔ بسیار فرح آورونشاط انگیزی تشکیل یافته‌ومارا بتماشای خودسرگرم نموده است .

برجهای کبوتران

کمی بعد ازدرهٔ سبز وخرمی عبور کردیم که درسمت راست و چپ آن مزارع خوش نمای پنبه دیده میشد. دهکده های کوچکی که کلبه‌های آنها با گل خاکستری رنگ ساخته شده در دامنه کوه ازدور خودنمائی میکنند. جابجا برجهای مرتفعی دیده میشود که مخصوصاً برای کبوتران ساخته اند. ارتفاع این برجها به ۲۰ تا ۲۵ مترمیرسد، شکل آنها مدور ودارای قطر زیادی است. غالباً در بالای آنها برجهای کوچکتری واقع شده که مشبك است تا کبوتران بتوانند ازسوراخها بدرون برج رفته یاازآن خارج گردند.

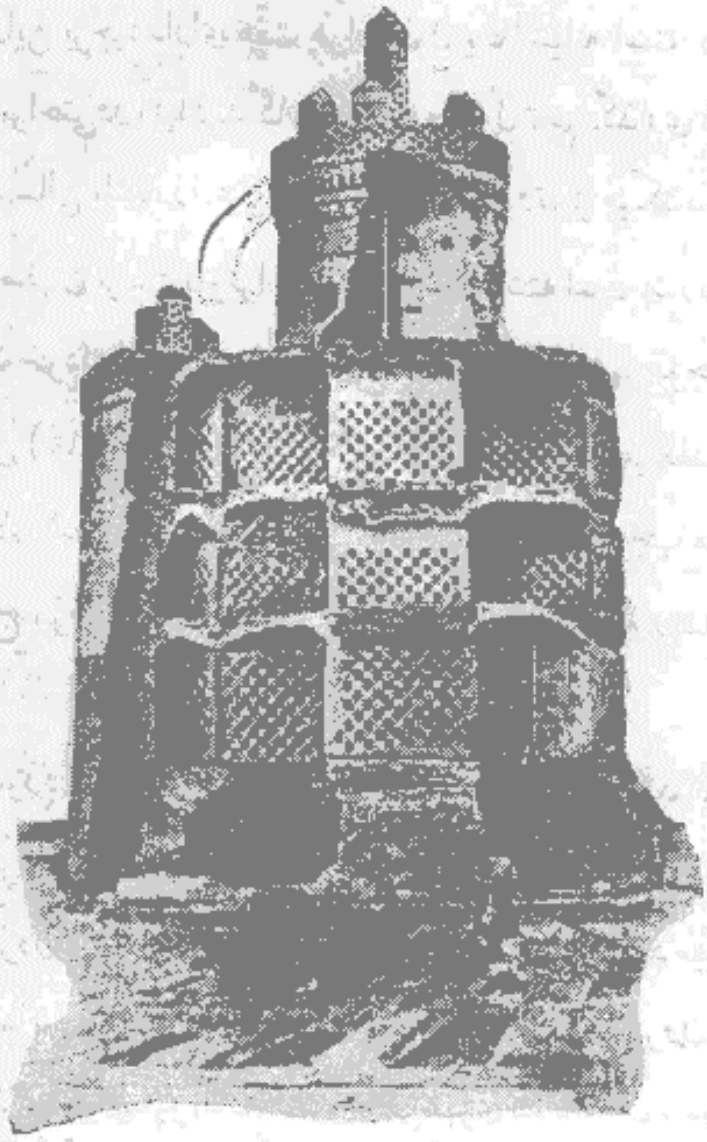

نمای داخلی یك برج کبوتر

اغلب درمحوطهٔ محصور باباغی چهار باشش برج پهلوی هم قرار گرفته وازدور مانند قلاع مرتفع دفاعی بنظرمیآیند . اصفهانیان این برجهارا باین منظور ساخته اند که کبوتران در آنها منزل نمایند و ازفضولات آنها برای زراعت استفاده کنند .

درداخل این برجها سلولهای متعددی برای آشیانه کبوترا نساخته اند ، داخل برج بشکل اطاق مدوری است که فضولات کبوتران در آن ریخته میشود وزارعین در موقع معینی ازسال دربرج را باز کرده و فضولات رابرای قوت دادن بمزارع ومخصوصاً برای زراعت خربوزه بکار میبرند .

پاره‌ای ازاین برجها دارای هفت هزار سلول یاآشیانه است و چهارده هزار کبوترمیتوانند براحتی در آنها زندگانی کرده ومشغول تخم گذاری وپرورش جوجه های خودباشند . سالی یك بارزارعین این سلولها راپاك وتمیز میکنند .

سابقاً دراصفهان تربیت کبوتران رونق زیادتری داشته است .شاردن نقل میکند که در زمان اقامت خوددراصفهان سه هزار برج دراطراف این شهر موجودبوده است .

الئاریوس (Oléarius) در شرح مسافرت خود نقل میکند که شاه گاهی برای تفریح بشکار کبوتران میپردازد یعنی ببالای یکی ازاین برجها میرودوهمینکه کبوتران ازبرج بیرون میآیند بطرف آنهاتیر میاندازد و عدهٔ زیادی ازآنها را شکار میکند .

درموقع سرزدن آفتاب اغنام واحشام ازقلعه هابیرون میآیند تا بصحرا روند وبچرا مشغول گردند ، درموقع بیرون آمدن از قلعه بسیار تماشائی هستند ، بزها ومیش ها برای بیرون آمدن از قلعه شتابی دارند وبهم فشار وارد میآورند ومدتی طول میکشد تا تمام آنها ازدرقلعه بیرون آیند وباندازه ای دربیرون آمدن شتاب دارندوبر یکدیگرسبقت میگیرند که مانند اهالی شهری که بانقلاب وشورش پرداخته باشند بنظر میآیند .

لباس روستائیان

دراین نـواحی روستائیان درفصل زمستان شنل نمدی خشنی روی دوش میاندازند که دارای آستین های کـوتاهی است انتهای آستین مسدود استوروستائیان غذای روزانه ولوازم کم حجم خودرا در آن جای میدهندو بطرف مزرعه میروند . این‌روپوش نمدی‌یکپارچه درست‌شده‌و بطوری

جوان روستائی بختیاری که نمدی بردوش دارد

خشن وسخت است که نمیتوان آنرا تا کرد آستین های آن بر شانه عمود است و کسانیکه آنرا میپوشند باسکلت لباس داری که برای ترساندن کلاغان و گنجشکان که درمیان بستانها قرار میدهند شباهت دارند .

این روپوش نمدی باوجودبدتر کیبی برای روستائیان مفید است زیرا که آنهارا ازباران و برودت هوامحفوظ مینمایدو بمنزلهٔ شنل هائی است که دراروپا از کائوچو میکنند تا باران در آن نفوذ نکند .

پس ازپیمودن فلات وارد کوهستان شدیم . دراین کوهستان اثری ازجاده دیده نمیشد ، بختیاری های اسکورت مابرای پیدا کردن راه باطراف پراکنده شدند ویکدیگر را گم کردند . کسانیکه نزد مابودند باتفنك مارتین شروع بتیراندازی نمودند تا گم شدگان بطرف مابیایند ولی صدای تفنك دراین وسعت بیکران مانند ترکیدن چاشنی طپانچهٔ کوچکی بود و بگوش پراکندگان نمیرسید . پس از مدتی توقف آنها آمدند وبا کثریت آراء راهی رااختیار نمودیم که پیوسته در فراز و نشیب بود وهمراهان در سرازیری ها مجبوراً پیاده میشدند و عنان اسبانرا بدست میگرفتند تاآهسته قدم بردارند و وسایل نقلیه را سرنگون نسازند .

میسن آباد

در موقع ظهر از دور دسته درختی پدیدار گردید ومابطرف آن رفتیم تا مختصر استراحت و تجدید نیروئی بنمائیم اما چون دیروز دراین ناحیه باران زیادی باریده خاك را تبدیل به گل کرده و راه پیمائی رامشکل نموده‌است .چرخهای وسایل نقلیه اتصالا گل پاشی میکنند و لباس و سرو صورت ما کاملا گل آلود شده‌است . دراینموقع سواران بما مژده دادند که بدهکده‌ای نزدیك شده‌ایم . ما دردرهٔ عمیقی راه می‌پیمائیم که دارای پستی وبلندیهای زیادی است وبزحمت پیش میرویم بعلاوه باران دیروزی هم در معبر مارودخانه‌ای ایجاد کرده ومارا مجبور نموده که مانند زمانهای قدیم برروی دوش چوپانان از آن عبور کنیم .

طولی نکشید که مجدداً هوا طوفانی شد و باران بشدت شروع بریزش نمود، دراین بیابان که لحظه‌ای بیش خالی از سکنه بنظر میآمد روستائیان وچوپانان زیادی را دیدیم که در تلاش وجنب وجوش بودند، آدمها وحیوانات همه بطرف کـوه میرفتند تـا در مغاره ای پناهنده شوند واز آسیب طوفان مصون مانند. و سایل نقلیه مادر گل فرو رفت واز کار افتاد. خوشبختانه گاوچرانان بما کومك کرده و آنهارا از گل بیرون آوردند وما با زحمت زیادی ببالای گردنه ای رسیدیم که در زیر آن زاینده رود غرش کنان عبور میکرد.

طرفان هوا را فوق العاده سرد کرده ودر حفره هاخرمنی ازتگرك های درشت تشکیل یافته است و بیم آن میرود که بزودی هوا افزایش یابد وما را بزحمت و سختی بیشتری گرفتارسازد.

پل زاینده رود در دهکدهٔ سامان

خلاصه پس ازمدتی بازحمت زیادبه پل زاینده رودرسیدیم که بایداز آن‌عبور کرده واردده‌کدهٔ سامان بشویم. این پل‌بسیار محکم ساخته شده ویکی‌ازشاهکارهای ممتاز معماری محسوب میشود. قبل از ورود باین پل ناچاریم ازپل کوچکتری عبور کنیم که برشعبه‌ای از این رودخانه قرار دارد. این شعبه رابرای بکارانداختن آسیابی از رودخانه جداکرده اند ولی مدت مدیدی است که این آسیاب‌از کارافتاده است.

بدتر ازهمه آنکه در اینجاراه درطـول ۵ تا ۶ متر بطوری خراب شده که ارابه نمیتواند از آن عبور نماید. بنا بـر این همراهان رفتند بـدهکدهٔ تا وسایل وکومکی بیاورندوارابه هاراازاین قسمت‌خراب عبور دهند و چون فاصله دهکده تا اینجا باندازهٔ سه کیلو متراست ما هم از این فرصت استفاده‌کرده در بیابان بکندن خار مشغول‌شدیم وآتشی افروختیم تالباس های خود را خشك کنیم.

درزاینده رود وبعضی‌ازشعب‌رود کارون ماهی قزل‌آلای ممتازی‌یافت میشود و

روستائیان درجاهائی که آب سرعتی ندارد با قلاب وتور بصید آنها میپردازند .

خلاصه ساعت یازده همراهان ازدهکده بر گشتندودوازده‌قاطر همراه آوردند وبارهارا با آنهاحمل کردند.اسبانی‌هم آوردندکه مابر آنهاسوارشده وحرکت کردیم. اگرچه راه باریك و سنگلاخ است ولی پای قاطرهاو اسبها محکم است وهمه بقطار دنبال یکدیگر میروندو بااینکه‌شب‌وهوا تاریك‌است‌ما راازپل های کوچك‌وجویبارها بدون آسیب عبور میدهند.

ورود بسامان در نزدیکی دهکده صدای زمزمهٔ آب که‌از سنگی بسنك دیگرمیریخت شنیده میشد و ماه هم گاهی‌ازخلال‌ابرهانور افشانی‌میکرد . درکوچه های تنگی‌داخل شدیم ودرمقابل منزلی که متعلق‌بکدخدا بودپیاده شدیم .

سامان اولین دهکدهٔ ناحیه بختیاری است و کدخدای آنهم نمایندهٔ حاج علی‌قلیخان سردار اسعد میباشد.

خلاصه‌فاصله پل‌تادهکده رابدون حادثه‌ای طی کردیم‌ولی‌من‌دراین‌فکرهستم که چگونه میتوان فردا بااین‌راه‌خراب بمسافرت ادامه داد ،درهر حال‌اکنون‌شادو خرسندیم که خوشبختی غیر مترقبه‌ای نصیب ما شده است زیرا که دوساعت پیش در این فکر بودیم که چگونه بایدشب رادر بیابان‌با رنج و زحمت‌بسر بریم ولی‌اکنون‌در عمارت عالی وبرروی فرش بسیار ممتازی‌که میزبان مهمان نواز عالی‌همت دراختیار ما گذارده است نشسته‌ایم .آنچه بیشتر موجب سرور ونشاط ما شده‌آتشی است‌که دربخاری‌مشتعل است ، شاخه های خشك‌درختان باصدای مخصوصی میسوزدودرهم می‌پیچد و بر خوشحالی‌ما میافزاید و مثل این است‌که در عالی ترین و ممتازترین مهمانخانه های دنیا وارد شده ایم .

ملاقات باکدخدا ۱۸ اکتبر ـ میزبان مهربان یعنی کدخدا گاهی بملاقات ما میآید ، کلاه بلندی بسرسر وعبای نوی بردوش‌و عصائی در

دست دارد .افسوس که ما نمیتوانیم آن بیانات شیرین فارسی را کـه در موقع ملاقات بین‌طرفین مبادله‌میشود بزبان آوریم و آنطور که شایسته است‌از ملاطفت ومهربانی او سپاسگزاری کنیم ،فقط با چند کلمه فـارسی دست و پـا شکسته از او تشکر مینمائیم .

نزدیك ظهر یکی ازهمراهان بمامژده داد که وسایل نقلیه را از راه دیگری برده اند و مـا میتوانیم حرکت نمائیم . راجع بـه خرید فرش بـا کدخدا صحبت کردیم او گفت فرش خوبی دراینجا پیدا نمیشود . اگر مایل باشید من میتوانم فرش هـای خود را بشما تقدیم نمایم ولی چون بهـای آنها را زیاد گفت ازخرید آنهـا صرفنظر نمودیم.

دراینموقع سکنهٔ دهکده ازبزرگ و کوچك وپیر وجوان بتدریج برای‌تماشای ما فرنگیان آمدند و بطوری مزاحم شده بودند که ناچار شدیم در تالار را که بطرف حیاط بازمیشد بروی خود ببندیم.

کمی بعد نوکران مقدمات ناهار را فراهم کـردند . سفره ای برروی فرش انداختند ویك مجموعهٔ بزرك مسی آوردند که پر از غذا های گوناگون بود. این مجموعه بسیارسفید و زیبا بود وبا حکاکیهـای ظریف وجالب توجهی تزیین یافته و تـاپاکی سفره را جبران مینمود .

در روی ظروف غذا سرپوشهای مخروطی شکلی گذاشته بودند تـامحتویات آنها سرد نشود البته تشریفاتی که مطابق شئون میزبان ومهمانان باشد فراهم نموده بودند . درمرکز مجموعه ظرف بزرگی پراز برنج پخته بشکل مخروط دیده میشد . در اطراف آنهم چند ظرف کوچك از جوجه هـای پخته مخلوط بـا سیب زمینی وجود داشت . در ظرفی هم برنج برشته شده بود که آنرا تـه دیك مینامند . قدح بزرگی هم پرازشربت قندبود که قاشق منبت کاری چوبی بزرگی‌در آن جای‌داشت . این قاشق بمنزله لیوانی است که‌همه مهمانان‌بنوبت‌بایدپر ازشربت کرده ویاشامند .

چون میز و صندلی در این تالار وجود نداشت ماناچاردر کنارمجموعه نشسته و تحت نظر میزبان کـه در گوشه ای نشسته وباما درغذا خوردن شرکت نکرده بود مشغول خوردن شدیم . در اینجا لازم است عادلانه قضاوت نمائیم و اعتراف کنیم که میزبان بانظر کنجکاوانه ای بغذا خوردن ما نگاه نمیکرد .

عزیمت ازسامان

پس‌ازصرف ناهارازمیزبان‌محترم خوداجازه مرخصی‌خواستیم واز پذیرائی اوتشکر نمودیم . اسبان ممتازی‌با زین‌و برگهای عالی وروپوشهای گلدوزی شده دربیرون خانه حاضر بودند ، ما برآنهاسوارشده با اسکورتی بطرف وسایل نقلیه که در بیرون دهکده، بود رفتیم . درطول‌راه ازپل‌ها وپستی‌وبلندیهائی عبورمیکردیم . دربالای‌بامها که ازشاخ وبرگ درختان پوشیده‌شده بود دوشیزگان قشنگ خوش اندام با چهره‌هـای گندم گون جمع‌شده وما را تماشا میکردند وبرعکس دوشیزگان شهرنشین بادوی باز بما مینگریستند . درحین عبور ازکوچه ها نیز جمعی از پسران و دختران بدنبـال ما میدویدند تابما نزدیك شوند و مارا خوب تماشا نمایند .

اینان اززیردست وپای اسبان بچالاکی‌عبور میکردندوبصورت مامینگریستند و بلباس هـای ما دست میزدند . بمردانی هم بر میخوردیم کـه شلوار هـای بسیار گشادی‌پوشیده بودند .

دراطراف دهکده مزارع سبزوخرمی دیده میشود ونشان میدهدکه‌بختیاری ها درزراعت‌فعالیتی بروز میدهند وبرعکس دهقانان خراسانی که‌فقط‌خراشی بزمین میدهند، اینهاشخم عمیقی‌باراضی زراعتی‌میزنندودرپرورش محصول‌بسیار ساعی‌هستند

دهکده های‌این نواحی برعکس ایالات وولایاتی که ما ازآنهاعبور کرده ایم همه آباد و دارای خانه های خوبی است .

ترياكيان

ماخیال میکردیم کـه بمحض رسیدن بوسیلهٔ نقلیه همه چیز مرتب شده وفوراً حرکت خواهیم کرد اما بـرخلاف انتظار بمنظرهٔ عجیبی برخوردیم. اسبان وقاطران ونوکران همه‌باهم مخلوط شده‌و بازهاروی زمین افتاده‌ورانندگان با کمال بی قیدی دراطراف آتشی‌مشغول بلعیدن دود تریاك بودندو با اینکه فاصله زیادی از آنها داشتیم باندازه‌ای هوا اززیادی دود تریاك خراب شده بود که قابل‌تنفس نبود .یکی‌از رانندگان تریاکی غریبی‌است صورتش ازفرط استعمال‌این سم مهلك زرد شده ونیروی جسمانی خود را بکلی ازدست داده است . مکرردرطی راه مشاهده کردم که دست خودرا بالامیبرد تا شلاقی بـاسبان‌بزند ولی بواسطهٔ ضعف و ناتوانی فوراً دستش بپهلویش‌میافتد . این بدبخت چنان شرافت و لیاقت آدمیت را از دست داده که گاهی از سایر رانندگان و نوکران‌ضربات سیلی ولگد میخورد و درنهایت بی‌قیدی این ضربات را تحمل‌میکند وابداً درفکردفاع از خود نیست .

باری پس‌ازمدتی‌معطلی‌واتلاف وقت‌توانستیم‌حرکت کنیم ابرتیره‌ای‌در آسمان پدیدار شد وما بیم آنرا داریم که مبادا مانند روز قبل گرفتاربارران وطوفان شویم . با این حال مناظرباشکوه طبیعی‌مارا بخود مشغول میدارد ، ازدور گله گوسفندی را دردامنه کوه می‌بینیم که‌در راه باریکی بقطار در حرکت است .

چوپانان با کلاه های بلند درحالیکه شنل نمدی که‌قبلابتوصیف آن‌پرداختیم برروی دوش انداخته وچوب بلندی در دست و چنته ای در پشت دارند بدنبال آنها میروند واز دور مـانند صورتهائی بنظر میآیند کـه اطفال با ذغال در روی سنك سفیدی ترسیم مینمایندوبرای اینکه بتوانند بسهولت‌راه روندپاچهٔ شلوار گشاد خود رابکمر زده‌اند وساق پای آنها که‌ازتابش آفتاب سوخته شده نمایان است .

اکنون ازدرهٔ تنگی عبور میکنیم که‌رود خانه کوچکی درمیان آن جاریست ودرطرفین آنهم مزارع خرم وپرمحصولی دیده‌میشود

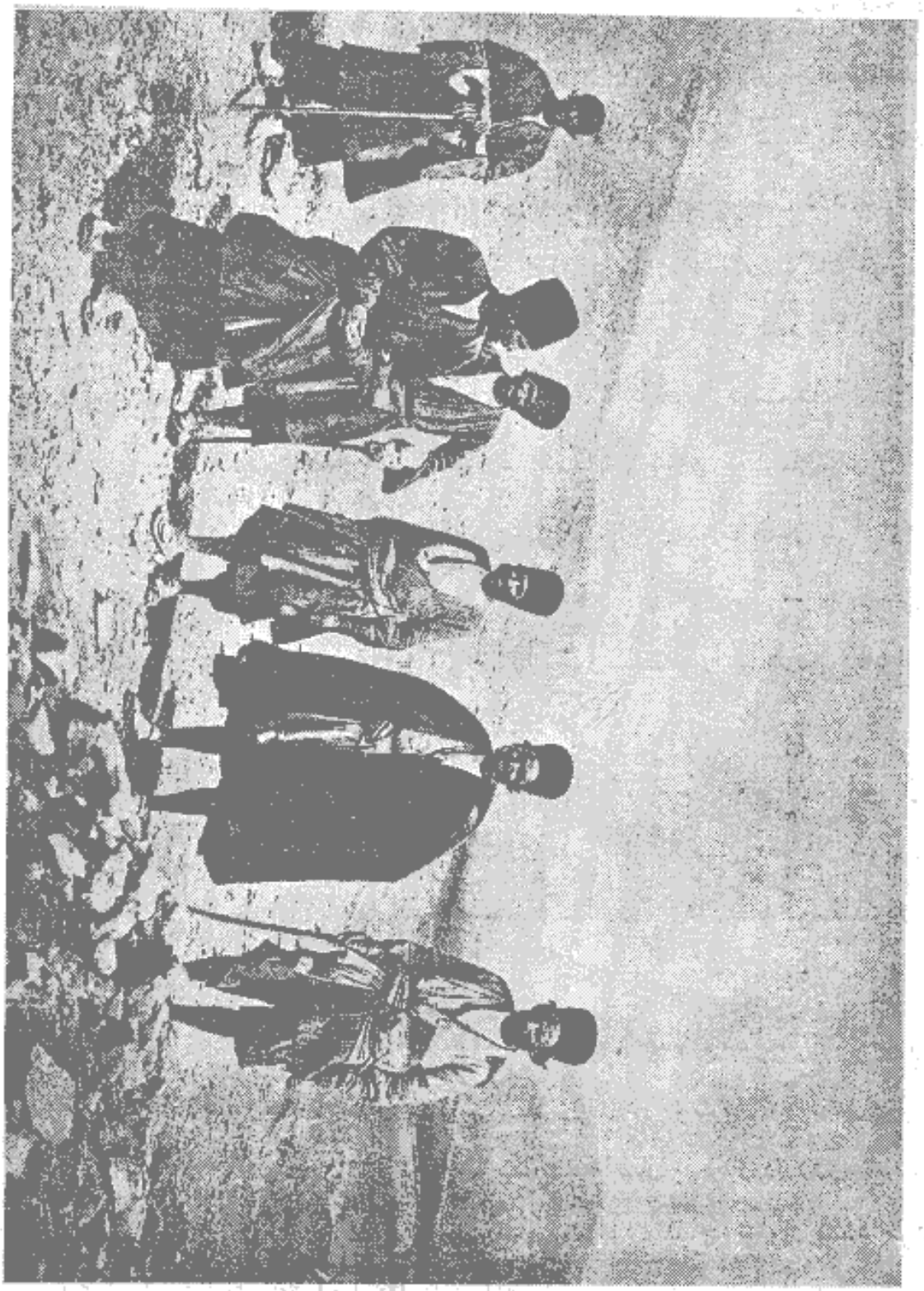

چوپانانی که در بالای کوه نزدیک چاه‌شتر بکاروان ما کمک کردند

چاه‌شتر

امروز مانتوانستیم بیشتر ازیکفرسخ راه طی کنیم ، البته‌این مقدار راه برای یکروز مسافرت بسیار کم است ولی نظر

باینکه فرداباید درراه سخت تری طی مسافت نمائیم ناچاریم کـه شب رادر دهـکدهٔ موسوم بچاله شتربسر بریم . این دهـکده دارای حصارمحکمی است ، دربالای حصار کنگره های خوش نمائی دیده میشود ودرطرفین در ورودی آن دوبرج مدورقطوری واقـع شده است . در بیرون دهـکده روستائیان مشغول کـوبیدن خـرمنهای گندم هستند .

بـرای اینکه وسایل نقلیه بتوانند ازدرقلعه داخل شونددواسب راباز کردند و ماازکوچه های تنگی عبور کردیم .

منزل خدارحم خان

درطول راه حفره‌هائی برای آب دادن بدرختـان چنار ایجاد کرده‌اند.. همراهان درمنزل دربزرگی توقف نمودند که‌سر درآن با کتیبهٔ مدوری ازانواع گلها و طیور مخصوصاً از بلبل ها تزیین یافته و دو فرشته بابالهای گشوده‌این کتیبه‌رابا دودست نگاهداشته بودند . پس‌ازمدتی انتظاربامر مالك دهـکده یعنی‌خدارحم خان منزل‌عالی ومجللی‌رادر اختیارما گذاشتند که دارای دواطاق وحیاط آن هم مشجر وبانواع گلهای قشنك زینت یافته بود ، درمرکزحیاط هم حوض بزرگی وجود داشت .

دراطراف حیاط عمارات‌دوطبقه دیده میشود ،درزوایای‌این‌عمارات‌دومعبراست که‌بوسیلهٔ پلکانهائی میتوان بطبقات‌فوقانی‌رفت . دربـالای‌این‌معابرشعاررسمی‌ایران یعنی شکل شیرو خـورشید نقاشی شده است . نقاش هنرمند تفننی بروز داده ودر گوشه‌ای‌شکل‌خرگوشی‌را کشیده که‌در مقابل شکارچی نشسته وچپقی‌دردست دارد ومشغول کشیدن آن است .

درآخراین حیاط بیرونی سر در مجلل سالون پذیرائی‌دیده میشود که‌بطرز قدیم ساخته شده وسایبانی دارد . در زیـراین سایبان یـك سلسله تابلوهای نقاشی مختلفی دیده‌میشود . مثلا دریکی‌ازآنها شکار آهـو نمایش داده شده ودر دیگری شکارچی‌خرگوشانرا تعقیب‌مینماید . درجای‌دیگر قوشچی سوازبراسبـد قوشی‌بروی

دست دارد و بدنبال ارباب خود که بر اسب عربی شکیلی سوار است حرکت میکند .

در درگاه‌ها و داخل سالون نیز نقاشیهای گوناگونی وجود دارد . اطاق دیگری هم هست که بطرز قشنگی آئینه کاری شده و سقف آنهم بشکل لانه زنبوران مقرنس است و در سطوح لانه‌ها نقاشیهائی مانند ظروف چینی قدیمی دیده میشود .

خلاصه آفتاب غروب کرد و هوا بتدریج رو بتاریکی گذاشت و ما مجبور شدیم که از تماشا دست کشیده و بطرف اطاقهای خودمان مراجعت نمائیم .

میزبان شام بسیار عالی برای ما فراهم کرده بود اما آتشی که در بخاری دیواری مشتعل بود و شاخه‌های خشکی که با پیچ و تاب و صدای مخصوصی در آن میسوخت بیش از هر چیز لذت بخش بود .

مطابق معمول مجموعهٔ پر از غذائی در مقابل ما گذاشتند که متأسفانه با معدهٔ ما تناسبی نداشت . خرگوشی را بریان کرده و در ظرف بزرگی گذاشته بودند . در اطراف این ظرف هم ظروف دیگری که پر از گوشت مرغ و با آلوچه ورب آنار چاشنی زده بودند دیده میشد . انواع سبزیها و ماست و پنیر هم در بشقابها و ظروف چای داشت .

در اینجا ما مهمان شخص بزرگی هستیم که مطابق برنامهٔ معمول بزرگان رفتار میکند و منتظر است که بعد از صرف شام بملاقات ما بیاید و خیر مقدم گوید .

خدا رحم خان تقریباً چهل سال دارد، ریش و سبیل را نمیتراشد ، کلاه پوست بلند حاجی طرخانی بر سر گذاشته و عبای بسیار ممتازی بر شانه انداخته و در زیر آن لباسی پوشیده که یقهٔ آن از پارچه مخمل زینت یافته است ، او با ناظر خود بدیدن ما آمد پیشخدمتش هم دنبال او بود که قلیان کوزه بلوری در دست راست داشت ، سر این قلیان از نقره ساخته شده و دارای حکاکیهای بسیار ظریفی بود .

در دست چپ او هم میز کوچکی بود که قلیان باید در موقع کشیدن در روی آن گذاشته شود . خلاصه میزبان ما با این تشریفات وارد اطاق شد و با ناظر خود پهلوی ما نشست و پس از تعارفات لازم شروع بکشیدن قلیان نمود، گاهی با ناظر خود صحبت

میکرد و گاهی بوسیلهٔ مترجم از ما پرسشهائی مینمود و پاسخی میشنید. پس از چند لحظه سرقلیان را برداشت و دود آنرا خارج کرد و بناظر خود داد اما قبل از دادن بناظر محض مراعات ادب آنرا بما تعارف کرد ولی ما با اظهار امتنان از کشیدن آن معذرت خواستیم.

مدتی از پاریس و اوضاع آن پرسشهائی کرد و بعد گفت نظر باینکه من مبتلا به بیماری قند شده‌ام بی میل نیستم که مسافرتی باروپا کرده و مدتی در ویشی که دارای آب معدنی است اقامت کنم.

باری پس از صحبت زیاد بلند شد و با گرمی دست ما را فشرد و مانند یک دوست صمیمی از ما جدا شد و ما با کمال تعجب مشاهده کردیم که پس از ورود بحیاط رفت کنار حوض و دست خود را با آب شست مسلماً در این خیال بود که نا پاکی دست ما عیسویان بدست او هم سرایت کرده است.

پس از رفتن میزبان ما نیز بعزم قدم زدن وارد حیاط شدیم. هوا ملایم و آسمان کاملا شفاف و پرتو ماه و ستارگان باندازه‌ای صحن این کاخ قدیمی را روشن کرده بود که عکس گلهای سرخ پیوندی بخوبی در حوض دیده میشد و خلاصه آنکه شب شکوه خاصی داشت که ما کمتر نظیر آنرا مشاهده کرده بودیم.

تماشای کاخ

۱۹ اکتبر ـ امروز صبح میزبان محترم ما بوعدهٔ خود وفا کرده و قبل از حرکت بملاقات ما آمد تا سالنی را که روز گذشته نظری بآن انداخته بودیم بما نشان دهد. این ساختمان چندان قدیمی نیست و چنین بنظر میآید که در زمان سلطنت فتحعلیشاه ساخته شده باشد و چیزیکه بیشتر جلب توجه میکند این است که در این ناحیه دور از مرکز سبک معماری ایرانی کاملا محفوظ مانده و سبک و سلیقهٔ تنفر آور معماری اروپائی که اغلب بناهای زیبا و خوش نمای ایرانی را خراب کرده باین کاخ قدیمی سرایت نکرده است. بنظر ما این عمارت مانند صلیب لاتین و دارای سه اطاق میباشد. در ورودی آن در یکی

از شعب صلیب واقع شده است . اطاق وسط بـزرگتر و مساحت آن سه برابر دو اطاق جنبین است ، در اطاق آخری تخت خواب ستون داریست که بالای آن عرشه‌ای دارد واطراف آن باچوب منبت کاری شده است .

نظر باینکه درحرکت شتابی نداشتیم با دقت جزئیات این عمارت و تزیینات آنرا تماشا کردیم . درحاشیه درها نقاشیهائی از گلها وانواع طیور دیده میشود ودر وسط آنها مردان وزنان در مقابل‌هم ایستاده اند .

در بدنه دیوارها آئینه های کوچك ایتالیائی درقابهائی قرار گرفته که‌اطراف آنها را بطرز برجسته‌ای باطلا نقاشی کرده اند .

در بالای دیوارها بارتفاع دو متر ونیم کتیبه‌های قشنك منقوشی است که صحنه های تاریخی وشکار رانمایش میدهد . در بالای در هـا درجائی صحنه هـای جنك با

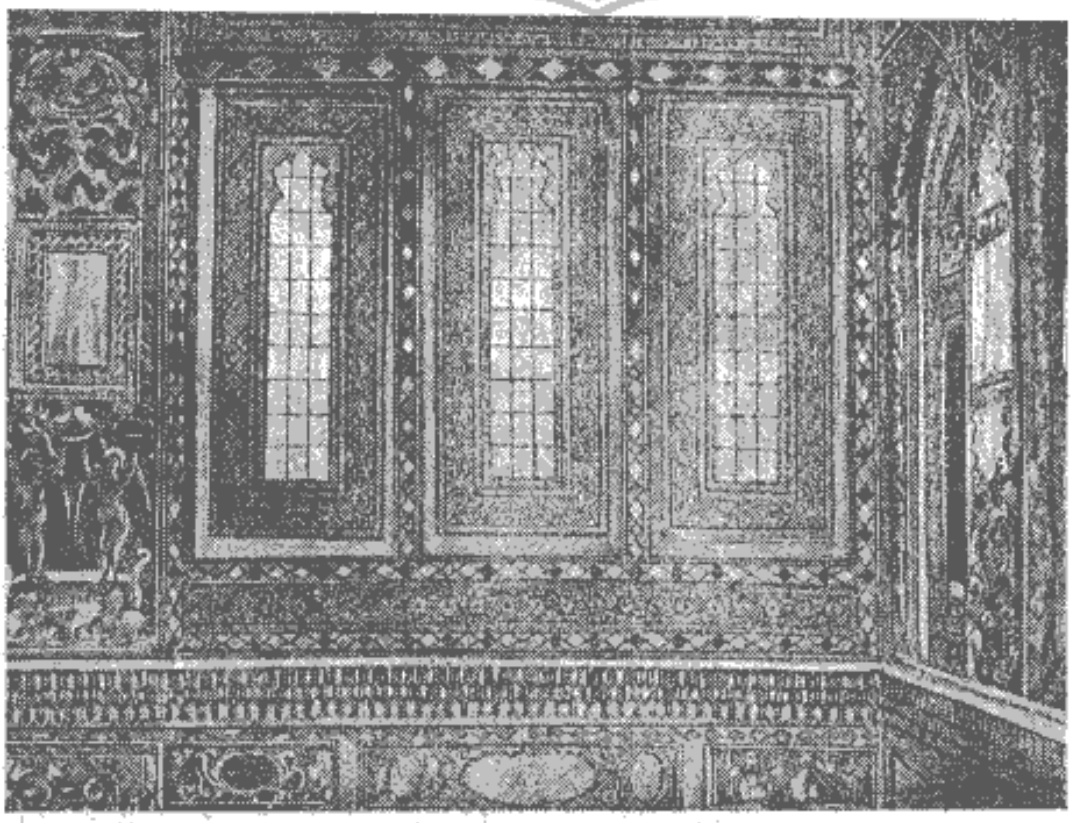

پنجره ها وتزیینات سالن کاخ خدا رحم خان در چاله شتر

توپها و سواران دیده میشود ودر جا های دیگر شکارغزال یـا پلنك و یا شخصی که با تفنك خرگوشی را تعقیب مینماید نمایش داده شده است .

چیزیکه موجب تعجب ما شداین بود که درقسمت مرکزی سقف سالون صورت مریم باعیسی در قابی دیده میشد و قابهای دیگری هم بود که جمعی از رب النوعهای زن ومرد را عریان نمایش میداد .

پنجره های مرتفعی هم بطرف حیاط بازمیشد که حواشی آنها راباکمال ظرافت از قطعات کوچك چوب و شیشه منبت کاری کـرده‌اند . صنعتگر ایرانی در ساختن این پنجره ها مانند کارگران مملکت آسمانی حوصله ودقت زیادی بکاربرده است .

در طاقچه هاصورت اشخاص مقدس مذهبی ویـا شخصیت های برجسته کشور دیده میشود که درموقع ساختن ایـن عمارت درسلك حیات بـوده‌اند .درجائی صورت فتحعلیشاه رابا آن ریش قشنك بلندکه شباهتی بسلاطین آشور داردترسیم نموده اند و در جای دیگر صورت دراویش و اشخاص مقدسی دیده میشود کـه مورد احترام مؤمنین میباشند .

تصویر ناصر الدین شاه هـم دراینجا هست و نشان میدهدکه ساختمان ایـن کاخ دردوران سلطنت این شاه بپایان رسیده است .

عمارتی که مادر آن منزل داریم بسبك قـدیم است و مـالك در نزدیکی آن عمارت دیگری بسبك جدید بنا کرده است .

دوست من مسیو ونشن بهمراهی یکی از بختیاری های اسکورت ما بتماشای این کاخ تازه ساز رفت . بطوریکه نقل میکرد پیوسته ازاطاقی باطاق دیگر میرفته وسرانجام بقسمت غیرقابل عبوریعنی باندرون رسیده‌ودر آنجا باشورشی مواجه شده است.حضوریك مرد اجنبی خصوصاً فـرنگی در اندرون خـان موجب تولید آشوب گردیده و همان طور که اگر احیاناً شکارچی در بیابانی از روی بی احتیاطی لانه

مورچگانرا پایمال نماید انقلابی در آن روی میدهد زنان و خدمتکاران جیغ کشیده و بسرعت فرار اختیار کرده، باطاقها پناهنده شده و پرده های در اطاق هارا پائین انداخته ودرها رابا عجله و باصدای غریبی بسته اند. در این اثنا پیرزنی بجلو آمده تاراه رابرفیق بی احتیاطمانشان دهد.

در موقع مراجعت از کارخانهٔفرش‌بافی عبور کرده که در آنجا زنان زیادی مشغول بافتن فرش‌بزرگی بوده وبمحض دیدن او صورتهای خودرا پوشیده اندو بعد هم بغزالی برخورده که مانند گربه‌ای که در عمارت مامشغول بازی است درجست وخیز بوده است.

عزیمت از چاله شتر

چند لحظه قبل از حرکت پسر خوش آب‌و رنگی که لباس آبی رنگی دربرو عبای گندم گونی بردوش داشت برای مشایعت ما آمد. این پسر ازاقوام یکی ازسواران اسکورت مابود، اگرچه نسبت‌بما مؤدبانه رفتار میکرد و ملاطفتی نشان میداد و پیوسته میخندید و دندانهای سفیدش نمایان میشدولی‌من گمان میکنم که باطناً باستهزای ماپرداخته بود. درموقع‌حرکت هم گاهی اسب خود را جولان میداد ودرروی رکابی که ازطلازینت یافته بودراست می‌ایستاد ولی باتفنگی که برپشت انداخته بودبتیراندازی که موجب تفریح سواران است مبادرت نمیکرد.

سواران ایرانی نسبت باسبان‌بیرحمانه رفتارمیکنند. دهانه های خشن بآنها میزنند وپیوسته آنها رابسختی تکان میدهند ودهان حیوان رامجروح مینمایند.

اکنون ما در کوهستان براه پیمائی مشغول هستیم. عبور از گردنه باوسایل نقلیه بسیار مشکل است اما اسبان عربی ممتازی درزیر پا داریم که بدون زحمت ما را ببالای گردنه میرسانند. خوشبختانه ما در چاله شتر برادرشخصی‌را که بما اسب کرایه داده‌بود ملاقات کردیم واواسب خود ونوکرش را بجای‌اسبان خسته ووامانده

دراختیارما گذاشت . برای رساندن وسایل ثقلیه سنگین ببالای گردنه متوسل بعده‌ای ازچوپانان شدیم . بعضی مهاراسبان را ازجلو میکشیدند وجمعی ازعقب بوسایل ثقلیه فشار میدادند و بازحمت آنها رااز گردنه بالا آوردند، پس ازرسیدن بقله کوه ناچاریم ازدامنهٔ سراشیب آن نزول کنیم که اشکال آن چندان کمتر ازصعود نیست . ما از وسایل ثقلیه جداشده وسواره بپائین کوه رسیدیم . پس ازمدتی توقف آنهارادیدیم که بسرعت از دامنه پائین میآیند . چون راه سنگلاخ وصعب العبور بود واسبان هم تند میآمدند نوکربدبخت ماازگاری پرت شدوروی زمین افتاد ومدتی بیهوش ماند ومایقین کردیم که استخوانهایش بکلی خردشده است اما پس ازچند لحظه معلوم شد که ازچالاکی ونرمی اندام نیاکان خود بی بهره نیست زیرا ازدوردیدیم که اززمین بلند شد ومجدداً خود رابپالای گاری رسانید . خلاصه مادو باره براه افتادیم ودر حوالی ظهر بدهکدهٔ موسوم بشور کچیان رسیدیم .

دهکدهٔ شور کچیان

قبل از ورود بدهکدهٔ شور کچیان از گردنه ای عبور کردیم . در پشت گردنه دره عمیقی پدیدار گردید که دهکده درمیان آن واقع شده بود . درپهلوی این دهکده قلعه بزرگی دیده میشد که چهاربرج داشت وروستائیان درنزدیکی آن مشغول کوبیدن خرمن بودند .

مالك دهکده هم در درشکه ای نشسته بود که چهاراسب آنرا میکشید و پنج نفر سوار هم اسکورت او را تشکیل میدادند و با این وضع درمیان مزارع خود گردش میکرد . خان مقتدر چون ازدور ما رادیدسواری رابعنوان تفتیش بطرف ما فرستاد تا بداند که ما کیستیم و برای چه باین نواحی آمده ایم و معلوم شد که این خان یکی ازاقوام نزدیك سردارحاجی علیقلیخان و نام اوفتح‌الله خان است ولقبی هم دارد . چون باو نزدیك شدیم باکمال ملاطفت ازما پذیرائی کردوما رابقصر خود برد . فتح الله خان مرد قوی‌هیکلی است که سبیل انبوه اویك قسمت ازصورتش را

پوشیده است . صحبت ازپاریس بمیان آمد ومعلوم شد که ازاوضاع پایتخت ماچندان بی‌اطلاع نیست و مایل است مسافرتی باروپا بکند وچندی در پاریس اقامت نماید . پسرده ساله‌ای هم داشت که او را بمامعرفی کرد . این پسرلباس یراق داریقه مخملی برتن داشت. ازقراریکه پدرش‌میگفت این‌پسرهم درمسافرت بپاریس‌همراه اوخواهد بود وخیال دارد مدت یکسال در پاریس اقامت نماید .معمولا ایرانیانی که بخواهند برای تعیش و تفریح باروپا مسافرت نمایند همه یك بیماری را بهانه قرار میدهند وبعنوان معالجه رهسپار کشورهای باختری میگردند .

افکار فتح‌الله‌خان

فتح الله خان افکار عجیب و غریبی داشت مثلا ازمامیپرسید که آیا درپاریس میتواند آزادانه بتفریح وتعیش بپردازد؛ و آیا کشیشان مزاحم اونمیشوند ؛ ما بمیزبان خود اطمینان دادیم که در پایتخت ما آزادی کامل برقراراست بشرط اینکه برخلاف قوانین کشوری رفتاری‌نشود که مخل آسایش دیگران باشد و مخصوصاً باید باآداب و رسومی که یادگرفتن آنها چندان اشکالی ندارد آشنا شد

خلاصه ناهاری آوردند مرکب از انواع شیرینیها و گزاصفهان که شیرینی بسیارممتازی است وچند قسم خوراك ومقداری‌تخم‌مرغهای آب پز . رفیق من‌به تخم مرغها دست نزد مبادا برخلاف نزاکت رفتار نماید و مورد استهزای حاضرین واقع شود ولی‌من اعتنائی بآداب و رسوم معمولی نکردم و تقریباً یکدوجین تخم مرغرا در حالیکه حضار بانظر حیرت بمن مینگریستند خوردم . بعد از ناهارخان میل کرد که هنرمندی خود را بمانشان دهد . تفنك مارتین خودرا خواست وسنگی راکه در چند صد قدمی دربالای‌کوه قرار داشت نشانه‌کرد وچنان با مهارت تیر انداخت که گلوله سنك رامتلاشی کرد . مدتی‌هم بتماشای اسبان فتح‌الله خان سرگرم بودیم که مهتران آنها رابگردش میبردند بعد بفکر حرکت افتادیم ومترجم خود را فرستادیم

که وسایل حرکت مارافراهم نمایدولی تا او برگشت ما درپهلوی میزبان وهمراهان او ایستاده و ساکت بودیم بدون اینکه بتوانیم یك کلمه حرف باهم مبادله نمائیم. سرانجام یکی از سواران اسکورت مـا آمد و بمـا خبرداد کـه وسایل حرکت فراهم شده است بنا بر این مـا از میزبان محترم خـود توديع بعمل آورده و براه افتادیم.

قصر شورکچیان

پس‌از جدا شدن از میزبان بتماشای قصربرداختیم، این قصر مانند قلاع باستحکام قرون وسطی میباشد. شکل آن مربع وحصار آن کنگره دارو در چهار زاویهٔ آن چهار برج قطورو بلند واقع شده که همه دارای سنگرهاوسوراخهای تیرکش‌هستند. در بالای این سنگرهاهم تنبوشه‌های بزرگی دیده میشود که دهانهٔ آنها بطرف زمین است ما خیال کردیم که تدابیر جنگی اروپا باین جا هم سرایت کرده واین تنبوشه هارا مخصوصاً در بالای سنگرها قرار داده اند که در موقع محاصرهٔ قلعه بتوانند قیر یا روغن داغ کرده بطرف دشمن بریزند ولی بعد معلوم شدکه این مجاری را برای ریختن برف بامها درست کرده اند.

کارگران در داخل کاخ مشغول تعمیر بودند و حوض بزرگی راکـه بشکل صلیب است صاروج میکشیدند.

در بالای سردر قصر یك ردیف کلهٔ قـوچهای کوهی نصب شده که مالکین قدیمی کاخ آنها را دراین ناحیه شکار کرده بوده اند.

داخل عمارت ازستونهای سنگی تزیین یـافته وکف اطـاقهاهم از فرشهای بزرگی که تازه بافته شده ونقشه های آنها چندان مطلوب نیست مستورشده‌است.

بخاریهائی‌هم‌درديواراطاق‌هادیده میشود که‌زمستان‌در آنهاهیزم‌میسوزانند.حواشی وبالای این بخاریها را درنهایت ظرافت گچ بری کرده وبا اشکال قابل توجهی‌ازقبیل شاخ وبرك وگل وطاووسان وسایرطیورخوش خط وخال تزیین نموده‌اند.

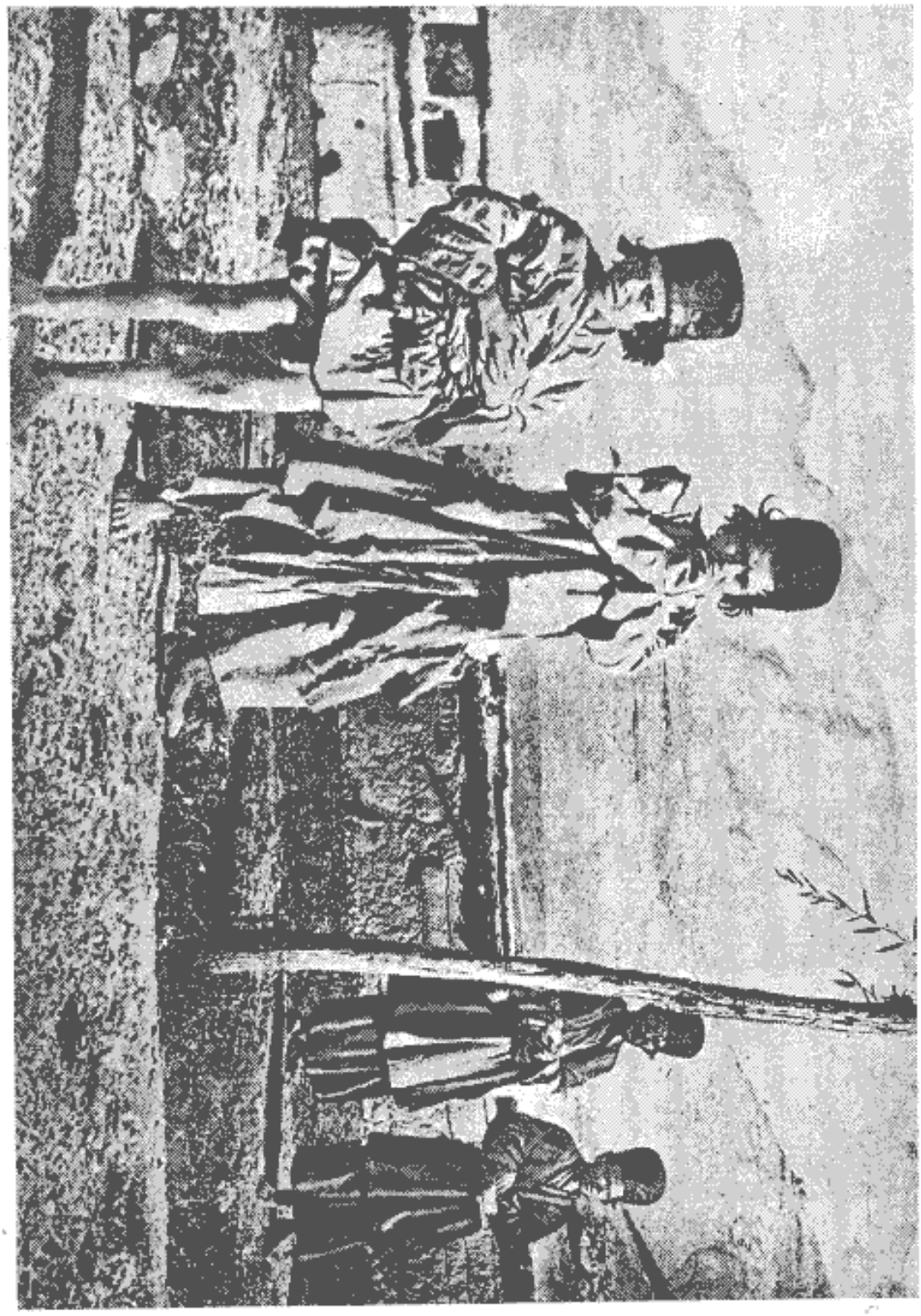

ساکنین دهکدهٔ شور کجیان

بطرف جونقون

عبور ازدهکده مدتی طول کشید . درروی بامهای پوشیده شده از شاخ و برگ زنان و دوشیزگان روستائی جمع شده وبتماشای ماپرداخته بودند . پسران ودختران کوچك در کنار نهرها صف کشیده و با خنده بما مینگریستند . مردان هم دنبال ما افتاده بودند ولی با نظر احترام بما مینگریستند ومعلوم بود که سکنهٔ این دهکده هرگز فرنگیان را ندیده‌اند .

درموقع حرکت خبرخوشی بمادادندو گفتند که راه را ازاینجا تاجونقون اصلاح کرده اند وما میتوانیم براحتی باوسایل نقلیه آنرا طی کنیم .

نظر باینکه جاده باریك بود و چهار اسب نمیتوانستند در پهلوی هم حرکت کنند آنها را دوبدو قطار کرده وبدرشکه و گاری بستند و رانندگان و شاگردان آنهابراسبان سوارشدندوماباوضع بسیارمجلل و باشکوهی مانندسلاطین حرکت کردیم

مدتی در کناررودبزرگی که درمیان دره جاری بودراه پیمودیم، آب رودبواسطهٔ بارندگی زیاد گل آلود شده بود . در طرفین ما همه جا دردامنهٔ کوه آثار زراعت دیده میشد وما تعجب کردیم که چگونه گاو آهن را باین اراضی که تقریباً بردره عمودست برده و آنجا را شخم زده‌اند .

کوهستان رنك آبی مایل بخاکستری دارد وچین خوردگیهای زیادی در آن هست که پراز مواد سفید رنك متبلوری است .

اکنون موقع غروب آفتاب است، هوابتدریج روبه تاریکی میرود وشب نزدیك میشود . ماه در آسمان مشغول بازی و تفریح است گاهی از خلال ابرها خودنمائی میکند وزمین را ازپرتو خود روشن مینماید و گاهی درپشت ابرها پنهان میگردد راه از دامنه بسیار سراشیبی عبور میکند وما از بیم سرنگون شدن دردره پیوسته بدن خودرا بطرف کوه متمایل مینمائیم . پس ازمدتی راه مسطح شده وابر های غلیظ وتیره در آسمان پراکنده گردید ، آسمان شنل جواهر نشان خود را در بر

کرد، اشعهٔ سیمگون ماه بر آب رودخانه افتاده ومنظرهٔ بسیار باشکوه وخوش نمائی تشکیل داده‌است . درطرفین رودخانه جابجا سدهائی برای انشعاب آب ایجاد کرده‌اند که آب مانند آبشاری از بالای آنها ریزش میکند و صدای ملایم ومطبوعی دارد که مانند آهنگ خوش موسیقی گوش نواز است .

خلاصه ایـن راه پیمائی سرور آورشبانه بسیار شاعرانه و مطلوب بود ومدتی طول کشید . عده‌ای ازسواران اسکورت ما ببهانهٔ خبر ورود ماوتهیه منزل از ماجدا شده‌وبسرعت رفتند، پرواضح است که‌پس‌ازدوسال اقامت درتهران برای دیدن‌اهل و عیال واقوام وخویشان خود بی‌تـاب هستند وبهمین جهت در رفتن بخانه هـای خود شتاب دارند .

ورود به‌جونقون

در نزدیـکی جونقون جاده هـای متعددی دیده میشود و رانندگان سرگردان شده اند ، سرانجام براه نمائی یکی از همراهان راهی‌را درپیش گرفته ورفتیم ماه هم‌مثل اینکه ازبازی خسته شده درزیر افق پنهان گردید وما درتاریکی کاملی فرو رفتیم ولی طولی نکشید که‌بقلعهٔ مرتفعی رسیدیم که درآنرا بروی ما باز کردند وما پیاده شده بدرون آن رفتیم . ناگهان‌مثل اینکه جـادو گری عمل سحر آمیزی انجام داده باشد صحنه بکلی تغییر یافت و ما بباغ بزرك بسیار مرتبی داخل شدیم که در مرکز آن استخر بزرگی دیده میشد . لامپ بسیاربزرگی که درسرتیری آویخته بودصحن‌باغ را کاملاروشن کرده بود . ما بدنبال راه نمایان میرفتیم . پس از عبور از چند پـلهٔ سنگی بـایوان قشنگی وارد و بلافاصله داخل کاخی شدیم که از زیادی چراغ مثل روزروشن بود. ازطرف راست بسالون بسیاربزرگی‌داخل شدیم که تمام دیوارهای‌آن از آینه‌های تراش دارپوشیده شده بود وکاملا شبیه بسالون آینهٔ کاخ سلطنتی بود کـه ما در تهران بتماشای آن رفته بودیم .

لامپهای بزرگی از سقف آویخته وعدهٔ زیادی هـم درروی فرش روشن بود .

این اوضاع باشکوه ومجلل ابهت وعظمتی داشت که مشاهدهٔ آن خالی از تأثیر نبود و مثل این بود که تمام داستانهای کتاب هزار و یکشب واقعیت پیدا کرده و دسته دسته از مقابل ماعبور مینمایند .

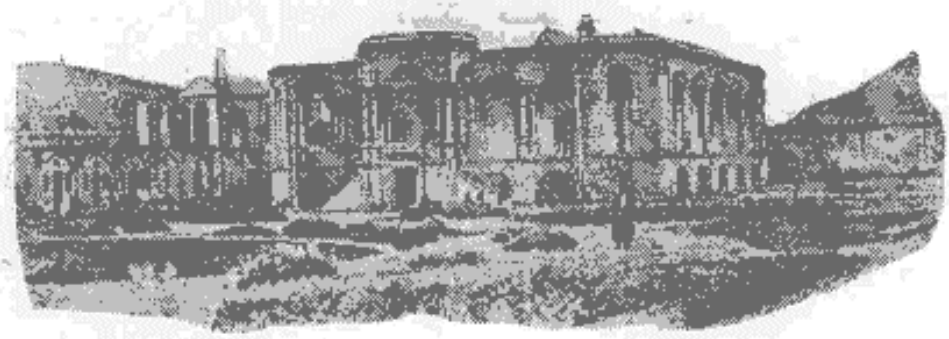

کاخ جناب اجل حاج علیقلیخان سردار اسعد بختیاری درجو نقون

پذیرائی سالار

ما ازمشاهدهٔ این اوضاع کاملا خیره ومبهوت شده وحال عادی خود را ازدست داده بودیم، خوشبختانه راهنمایان رفتند و ما را چنددقیقه دراانتظار ورود سالارحاجی خسروخان برادرجناب اجل حاجی علیقلیخان تنها گذاشتند . دراین مدت ماتوانستیم بخود آمده و کمی ازحال غیرعادی بدر آئیم .

سالارمردی مؤقر ومؤدب و بسیارمهمان نوازاست. اوچندی درپاریس اقامت داشته و باوضاع پایتخت کشور مـا آشنائی کاملی دارد . پس از مبادلـه تعارفات معمولی صحبت شروع شد . سالاردر ضمن صحبت گاهی هم چند کلمه فرانسه بزبان میآورد که شنیدن آن در این نـواحی دور افتاده از دهـان یکنفر ایرانی برای مـا بسیار مطبوع است .

مخاطب مادرمدت اقامت درپاریس طرز معاشرت و آداب ورسوم ما راباد گرفته و مصاحبت او دلچسب ونشـاط آور است . درتمام شئون زنـدگانی مـا مطالعات دقیقی کرده ودربارهٔ وضع محیطی که ما ازبدو تولد درآن زندگانی کرده ایم بسیار خوب قضاوت مینماید .

با این حال مصداق ضرب المثل معروف که میگوید: «شکم گرسنه گوش شنوائی ندارد» چندین بار در ما تحقق پیدا کرد، سرانجام میزبان محترم پس از یك ساعت صحبت از ما اجازه خواست که برود وما وخودرا آزاد گذارد. ما هم با کمال میل بمفارقت او تن در دادیم تا زود تر از خوان نعمتش متنعم گردیم.

اگرچه مابخوردن غذاهای ایرانی عادت کرده‌ایم، خوشبختانه دراینجا بآشپز باسلیقه ای برخورده‌ایم که کم وبیش درفراهم کردن خوراکهای اروپائی دستی دارد. مخصوصاً بجوجه های کباب شده، بطوری کـه معمول خوانین این نواحی است که باید با شکر آمیخته شود شیرینی کمتری زده است.

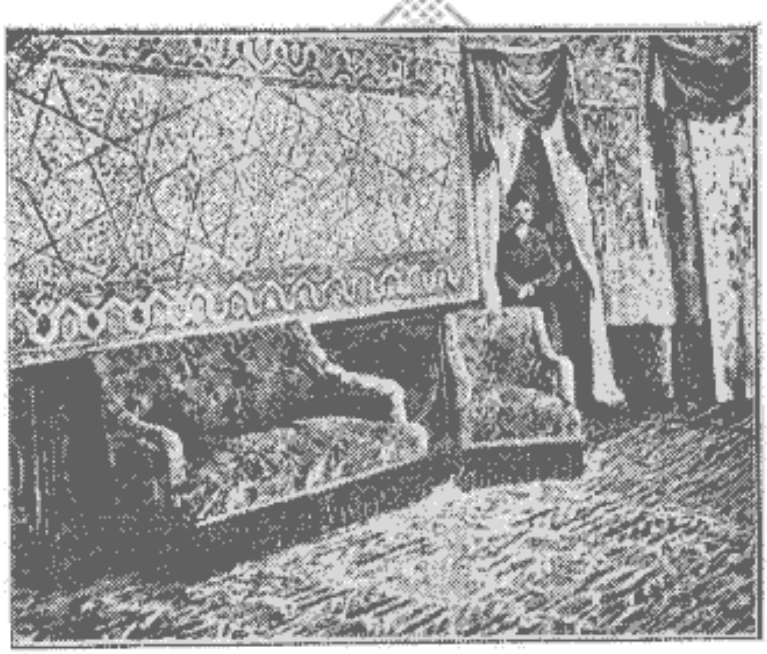

سالن آئینه‌کاری کاخ جناب حاج علیقلیخان درجو نقون

باری پس از صرف شام خواستیم تخت خـوابهای سفری خود را مرتب نموده استراحتی کنیم ولی متحیر ماندیم که درمیان اینهمه اطاقهای متعدد کدام یك برای خواب مناسبتر است. سرانجام یکی را انتخاب کرده و در حالیکـه صدای طوفان شدیدی از بیرون شنیده میشد وداستانهای شهرزاد زیبا و شیرین سخن ازخـاطر مان

عبور میکرد بخواب رفتیم و مخصوصاً نظر باینکه این گاخ بزرك را در اختیار ما گذاشته بودند و ما بایستی تنها و بدون سروصدا تا طلوع بامداد در آن بسر بریم بیشتر آن‌داستانهای کهن بیادمان میآمدحتی هنگامیکه پلك‌های چشمهایمان روی‌هم قرار گرفتند باز هم آن داستانها را درخواب میدیدیم .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل چهاردهم

قبایل بختیاری

اوضاع جغرافیائی ـ نباتات ـ زودبخانه ها ـ آب و هوا و درجات گرمی و سردی ـ جمعیت بختیاری ـ بیابان گردی ومهاجرت سالیانه ـ تربیت مواشی ـ سواران بختیاری ـ زنان بختیاری ـ طرز تغذیه بختیاری ـ لباس آنان ـ بهداشت و نظافت ـ مراسم ازدواج ـ مراسم عروسی ـ اطفال بختیاری ـ زنان و طبابت ـ مذهب ـ جعفر قلیخان ـ حسین قلیخان ـ ایلخانی وایل بکی وخان ـ مالیات شاه ـ جانشینان حسین قلیخان ـ ناحیهٔ چهار محال.

اوضاع جغرافیائی

قبایل بختیاری در نواحی کوه رنك ودره هائی که دربالای رود کارون ودراطراف شعب این رود واقع است زندگانی مینمایند. اراضی زراعتی ومراتع ییلاقی وقشلاقی آنها بوسیله دو خط محدود میگردد:

خط شمالی از بروجرد شروع شده و بنواحی مجاور اصفهان منتهی میگردد وخط جنوبی از دزفول وشوشتر شروع شده وبطرف رامهرمزو بهبهان ممتد میگردد. چندین رشته جبال تقریباً بطور متوازی دراین ناحیه امتداد یافته است و جابجا کوههای مرتفع منفردی هم مانند کوه رنك وشاه کوه واشتران کوه وغیره وجود دارد.

بطور کلی خاك بختیاری را میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم کرد: قسمت اول

دارای کوههای مرتفعی است که شطوط ورودخانه‌های بزرگ از آنها سرچشمه میگیرد. این قسمت ییلاق قبایل است ومراتع زیادی برای احشام واغنام دارد.

قسمت دوم از فلاتهای متعددی تشکیل یافته که جابجا ارتفاع آنها به هزار تا دوهزار مترمیرسد .دراین قسمت دهکده‌هائی دیده‌میشود که عده‌ای ازبختیاریان تمام سال در آنها مسکون ومشغول زراعت هستند .

نباتات در ماههای مه و ژوئن جابجا گلهای زیاد لاله‌وزنبق‌ونرگس مناظر بسیار زیبائی تشکیل میدهد. در موقع بهار دامنهٔ جبال از گلهای شقایق قرمز رنك مستور میگردد ورنك تیرهٔ صخره ها رابرنك آتش درمیآورد ودردامنهٔ جبال مجاورشط کارون گلهای میخك و قرنفل وانواع گل خطمی دیده میشود . بعلاوه نباتات طبی زیادی هم دراین نواحی یافت میشود.

چوبهای ساختمانی و سوزنی در نواحی کوهستانی زیاد است و باستثنای نواحی مجاور بحرخزر درهیچ یك ازایالات وولایات ایران جنگلی مانند جنگلهای این ناحیه دیده نمیشود . اشجار این جنگلها بیشتر بلوط وزبان گنجشك و گردو و چنار وصنوبر است ، درخت بادام نیز دراین ناحیه زیاد است و بادام ازصادرات عمدهٔ این ناحیه محسوب میشود .

حاصل خیزی این ناحیه بواسطهٔ چشمه های آب متعددیست که از میان صخره های آهکی بیرون آمده ودامنهٔ جبال وتپه هارا مشروب مینماید .

رودخانه ها مهم ترین رود خانه قابل استفاده که از این ناحیه عبور میکندرودخانه بزرگ‌زاینده روداست که درمعبرخودمخصوصاً در اصفهان پلهای قابل ملاحظه ای بر روی آن ساخته شده است . این رودخانه از قسمت شمالی خاك بختیاری عبور میکند و شعب متعددی برای آبیاری مزارع از آن جداکرده اند .

در طرف غربی هم رودخانه آبدیز جاریست که قبل ازملحق شدن بشط کارون شعب کوچك آن در دره های مجاور باشتران کوه جاریست و برای آبیاری اراضی مزروع از آنها استفاده میشود .

شط کارون نیز ازقسمت مرکزی خاك بختیاری عبور کرده و بسمت جنوب میرود ، این شط ازشعب مهمی مانند تنك درکش ورکش و آب سبزو ودینا رود تشکیل میبابدو شعب آن برای زراعت قابل استفاده است .شط کارون پس ازعبوراز خاك بختیاری مستقیماً بطرف جنوب میرودو وارد دلتای فرات ودجله میشود.

راهها

در خاك بختیاری جاده های کاروان رو متعددیست،که غالباً از ته دره ها عبور مینماید . این جاده ها در طول قرون عدیده بوسیلهٔ کاروانها و عبور احشام واغنام درموقع انتقال به ییلاق وقشلاق ایجاد شده است ودر واقع مهندسین آنها حیوانات بوده اند .

برای طی کردن این جاده ها حیوانات قوی لازم است که پاهای محکمی داشته باشند زیرا که اغلب آنها صعب العبوروخطرناك میباشد وحیوان با بارسنگین نمیتواند از آنها عبور نماید .

آب وهوا ودرجات سرما و گرما

هوای ناحیه بختیاری در فصول مختلفه بمنتها درجه سردو گرم میشود ولی بسیارسالم است . در آغازماه ژوئن هوا گرم میشود وبتدریج رو بشدت میگذارد وتا آخر ماه اوت دوام دارد . یك مسافر انگلیسی ملاحظه کرده است که در طول این مدت میزان الحراره فارنهایت ۱۰۲ درجه را در سایه نشان میدهد که مطابق است با ۴۰ درجه میزان الحرارهٔ سانتیگراد . معهذا حرارت بندرت زحمت آور میگردد وشبها معمولا هوا ملایم وخنك است ،برعکس در زمستان هوا فوق العاده سرد میشود و گردنه ها بطوری از برف مستور میگردد که عبوراز آنها غیرممکن میگردد .

ناحیه بختیاری در ازمنه گذشته شاهد و ناظر وقایع تـاریخی قابل‌ملاحظه‌ای بوده که اکنون آثار بسیار قلیلی از آنها بـاقی مانده است ، باستثنای پایه های چند پل‌خراب که میگویند برای عبورسپاهیان اسکندر بر روی رودخانه ها ساخته شده بوده‌دیگرچیزی از آثار تاریخی در این ناحیه باقی نمانده است .

بطوریکه اشخاص موثق مکرر برای من نقل کـردند کتیبه هائی بـا خطوط میخی‌در پاره‌ای از کوهها موجود است‌ولی‌مشاهدهٔ این آثار تاریخی برای ماممکن نیست زیرا کسانیکه‌مدعی‌راهنمائی‌هستند‌اطمینان ندارند که‌بتوانند مستقیماً‌بآنجاها بـروندو ممکن است راه را گم کنند و نتوانند بسهولت این یادگاریهای قدیمی‌را بما نشان دهند .

جمعیت بختیاری

اغلب نویسندگان موافقت دارند که جمعیت قبایل بختیاری به ۳۰۰۰۰ خانوار میرسد و برفرض اینکه اعضاء هرخانواده را بطورتقریب ۵ تا ۸ نفر بحساب آوریم‌جمعیت این ناحیه حد اقل به۱۵۰۰۰۰ و حد اکـثر بـه ۲۴۰۰۰۰ نفر میرسد . از این عده ۳۰۰۰ خـانـوار در محل سکونت دارند و بقیه بـا احشام واغنام خود متحرك وسیار هستند وپیوسته ازجائی بجای دیگر نقل مکان میکنند .

جمعیت‌ثابت دردهکده‌هائی که‌درقسمت‌های پست‌این ناحیه‌واقع‌شده‌سکونت داردوبزراعت مشغولست . دهکده هاهم تماماً از خشت و گل‌ساخته شده و بام آنها مسطح واز شاخ وبرك درختان پوشیده و از گل انـدود شده است . در حوالی این دهکده ها مزارع حاصلخیزی دیـده میشود کـه محصول فـراوانی بـرای سکنه فراهم مینمایند .

بیابان‌گردان و مهاجرت سالیانه

بیابان گردان درزمستان در دشتهای شوش درحوالی شوشترو دزفول‌چادرمیزنندودربهاروپائیز بطرف‌مشرق‌نقل‌مکان‌مینمایند ودر حوالی کوهستانها منزل مینمایند وچون هوا بشدت گرم شود ببالای کوههائی

که بین بروجردواصفهان واقع شده میروند .

در نواحی منزلگاه بهاری وپائیزی زراعت هم میکنند یعنی قبل از اینکه از ییلاق بقشلاق بروند در پائیز زمین را شخم زده وبذر افشانی میکنند ودر بهار که مراجعت کردند بآبیاری و پرستاری مزارع خـود میپردازند وقبل‌ازآنکه به ییلاق بروند محصول آنرا برمیدارند .

مهاجرت سالیانه بگرمسیر و سرد سیر از بـدو ورود ایـن قبایل باین ناحیه معمول بوده و تاکنون هم باقیست زیرا که شغل اصلی آنها پرورش‌اغنام واحشام بوده وهست، بعد هاقسمتی‌ازآنها در اراضی حاصلخیز ثابت مانده ومشغول زراعت وکسب وکار شده اند .

در محل هـای گرمسیر و سرد سیر هـر قبیله مرتع معینی دارد ودر قسمت مخصوص بخود چادر میزند و حدود هرقسمت بوسیلهٔ سنك های سفیدی از زمانهای بسیار قدیم معین شده و بنا برسنت قدیمی نقل مکان دادن یا برداشتن این سنگها ممنوع است .

بطوری که در پیش گفتیم شغل اساسی طـوایف بختیاری پـرورش مواشی مخصوصاً گوسفند است که عایدات سرشاری دارد . اکنون شمارهٔ گوسفندان این طوایف به ۳۰۰۰۰۰میرسدکه همه ساله عدهٔ زیادی ازآنهاراباصفهان برده‌وبقصابان میفروشند. بختیاریها درمحل‌های ییلاقی تنباکو هم زراعت میکنند .

تربیت مواشی

پرورش اسب اززمانهای بسیار دور دراین قبایل معمول بوده‌و نژادی را بوجودآورده اندکه خون آن با خون اسبان عربی مخلوط است . اسبان بختیاری بسیارچابك وپرطاقت هستندومسافات زیادی را بدون احساس خستگی طی میکنند .

بزهای بختیاری بلند قدودارای‌موهای طویل قابل استفاده ای هستند . پوست

آنها را برای لباس وسایر لوازم زندگانی بکار میبرند، مخصوصاً از آن مشك‌هائی درست میکنند که‌برای آب آوردن و کره گرفتن ازماست بکار میرود روغن وشیره انگور رانیزدر این کیسه های پوستی ریخته وبجاهای دور حمل ونقل مینماید .

سواران بختیاری

بختیاری ها در فن اسب سواری شهرتی دارند اینها از بدو طفولیت بتمرین اسب سواری میپردازند ودرروی زین بازی میکنند و هنر مندی قابل ملاحظه ای نشان میدهند . درحینیکه اسب‌بتاخت میرود با تفنك تیر میاندازند و کمتر اتفاق میافتد که تیرشان بنشانه نخورد . عشق و علاقه زیادی بشکار دارند وبهمین‌جهت است که‌شکاردراین‌نواحی کمیاب‌شده است .

بختیاریها بقشنگی وزیبائی آرایش زین وبرك ویراق اسبان خود علاقه زیادی دارند ،دهنه ورکاب اسب درنهایت ظرافت حکاکی شده وبا سیم وزرزینت یافته‌است هنوز هم دراین ناحیه زین‌وبرك های‌مجلل ویراقهای‌طلاونقره وروپوشهای گلدوزی شده زیاد دیده میشود .پاره‌ای ازاین زین هارا با دانه‌های درشت فیروزه تزیین نموده اند .

بختیاریها نژاد خوش ترکیبی هستند ، اندام آراسته وبینی مستقیم و منخرین وسیع ودهان خوشنمائی دارند . چهرهٔ آنها کمی تیره است ولی در عین حال قیافه گیرنده وجذابی دارند ، دست وپای آنها کوچك وظریف است .

زنان بختیاری

نظر باینکه زنان بختیاری لباس فراخی پوشیده اند راجع بترکیب اندام آنان نمیتوان آنطوریکه باید مطالعه دقیقی کرد بااین حال هیکل آراسته ای دارند دست و پای آنان مانند مردان کوچك و ظریف وچشمان درشتشان جذاب وقابل توجه است . متأسفانه صورت آنها بواسطه ازدواج قبل از وقت زود از ترکیب میافتد و خوش نما نیست وپوست بدن اززیادی کار کردن در مزارع و پرستاری گله خشونتی پیدا میکند . اینان نیز مانند سایر

زنان ایرانی اغلب از خطر آبلـه مصون نمانده وچهره زیبائـی ندارند وچون بسن دختران قابل ازدواج اروپائی برسند مـانند پیره زنان میشوند بعلاوه هیچوقت در صدد آرایش خود نیستند .

طرز تغذیه بختیاری‌ها بااینکه غذا هـای بختیاریان ساده است و همیشه هوای آزاد استنشاق میکنند بندرت اشخاص‌معمردرمیان آنها دیده‌میشود ومرد٦٥ ساله پیر بنظرمیآید . غذای معمولی آنهاعبارت است از لبنیات و تخم مرغی که‌در زیر خاکستر گرم پخته ویـا بـابرنج مخلوط شده است .

غذای مقوی آنها گوشت گوسفند است کـه بـا پیاز سرخ کـرده وآب لیمو بآن میزنند ویـا آنرامخلوط با برنج و ادویه میخورند .

نان را هم از آرد گندم وجو ویا مخلوط فراهم‌میکنند، میوه های نا رس‌هم‌زیاد مصرف مینمایند .

خوشبختانه با مشروبات الـکلی آشنائی ندارند،مشروب معمولی آنها دوغ وآب گوارا وشربتی است که کمی آب لیمو بآن مخلوط کرده اند .

چای و قهوه بطور کلی در نزد این طوایف نـا شناس است . یکی از رؤسای قبایل بما میگفت : ما حتی‌الامکان ازاستعمال چای وقهوه وقندپرهیز میکنیم‌تامجبور بپرداخت‌مـالیات به‌بیگانگان‌نشویم‌امااز ظرفی‌ظروف چینی‌و بـلورساخت‌اروپائیان‌را زیادخریداری کرده وبکار میبرند .

شیرینی معمولی آنها حلوای بسیار مطبوعی است کـه از عسل ومغز بادام و گلاب فراهم میکنند .

لبـاس بختیاری‌ها اگر بگزارشها وعکسهائی کـه سیاحـان اروپائی در اواسط قرن نوزدهم از افـراد این طوایف گـرفته اند مراجعه کنیم خواهیم دید که طرزلباس آنهابکلی‌تغییریافته‌ولباس های دراز بلباس‌های‌تنك اروپائی

و کلاه نوك تیز بلند بکلاه نمد بدنمائی تبدیل شده است.

علامت تشخیص و امتیاز مردان بختیاری پیراهن کوتاه پنبه ای خشنی است که در زیر لباس دارند و بر روی آن لباس مواجی از ماهوت قهوه ای رنك که آنرا سرداری مینامند ویا شنل آستین درازی میپوشند.

شلوار مردان پارچه آبی یا سیاهی است که ما قبلا بذکر آن پرداخته ایم برای تهیه این شلوار بسیار گشاد پارچه زیادی لازم است این شلوار را بوسیله کمربند آبی یا سیاهی بکمر میبندند و کمربند هم دارای جیب هائیست که در آنها چاقو و چپق و سایر لوازم خود را جای میدهند.

لباس زنان طبقه ممتاز مانند لباس سایر زنان ایرانی است باستثنای تنبان که بسیار بلند و دارای چین های متعدد یست، اما زنان روستائی شلواری دارند که پاچه آن در مچ پا چین خورده و در بالای آن پیراهن و نیم تنه ای پوشیده اند که قسمت جلوی آن باز است، بعلاوه پارچه بزرك سیاه یا رنگین بدور سر پیچیده اند که گوشه های آن روی شانه افتاده است وچون بمرد بیگانه ای بر خورند فوراً بتقلید زنان شهر نشین باهمین گوشه هاصورت خود را میپوشانند.

زینت زنان عبارتست از گردن بند و قاب قر آن نقره یاچرمی که ببازو می بندند و حنای زیادی برای رنگین کردن گیسوان و ناخن های دست و پا استعمال مینمایند.

در نواحی مجاور اصفهان مردان و زنان غالباً گیوه پا دارند که تخت آنرا

بهادرالدوله درلباس بختیاری

از پارچه های کهنه درست کرده و رویه آنرا بانخ سفید بافته اند . بهای یك جفت گیوه ٦ تا ۱۰ قران است .

بهداشت و نظافت بطور کلی افراد قبایل بادستور های بهداشتی آشنائی ندارند وبا اینکه درپاره ای از شهرهای ایران کارخانه های صابون سازی زیادی دایر است در دهکده های بختیاری صابون وارد نمیشود ومصرفی ندارد وقتی من یك قالب صابون ساخت اروپا بیکی از بختیاریها دادم او آنرا برای زینت درطاقچه اطاق گذاشت ویقین دارم که اوهیچوقت آنرا برای شستشو بکار نبرده است .

اشخاص ثروتمند هر هفته بحمام میروند و پیراهن عوض میکنند و زنان خدمتکار آن پیراهن را بدون استعمال صابون در آب جاری شستشو داده ودر آفتاب خشك مینمایند .

شست وشوی روزانه منحصر است بوضو گرفتن که در موقع ادای نماز صورت میگیرد ولی اینکار عمومیت ندارد وفقط اشخاصی که مقید بعبادت هستند چند قطره آب از آفتابه در کف دست میریزند وتقریباً مانند گربه دست وصورت خود را شستشو میدهند، بعضی هم دهان را باآب و گیاه معطری میشویند .

مراسم ازدواج بختیاریها مراسم ازدواج قبایل تابع قانون ثابت ومعینی نیست، نظر باینکه استخدام زن در میان آنها معمول نیست مرد میتواند باندازه توانائی خود با چند زن ازدواج نماید زیرا که کارهای زراعتی وخانه داری وپرستاری احشام واغنام رازنان بایدانجام دهندودرمواقع بیکاری هم بایدبفرش بافی بپردازند.زنان در قبیله احترامی دارند ومردان حتی الامکان احترام آنها را رعایت میکنند واگر مردی هتك احترام آنها را بنماید مورد ملامت واقع میگردد .

زنان ایل هرگزمرتکب عمل منافی عفت نمیشوندواگراحیاناً کوچکترین عمل

خلافی از آنها دیده شود محکوم بمرگ میگردند .

ازدواج پسران و دختران بوسیله والـدین انجام میابد و همینکـه در میان دوخانواده موافقتی حاصل شد بستگان پسر مقداری شیرینی بخانه دختر میبرند و بین اعضاء آن خانواده تقسیم مینمایند بعد اشخاص محترمی از طرف والدین پسر بخانه دختر میروند وپس از آنـکه پـارچه سفیدی بسر دختر پیچیدند دست والـدین او را بعلامت نامزدی میبوسند .

پشت آئینه برنزی متعلق بقرن ۱۵ (کلکسیون مؤلف)

نقض پیمان نامزدی درمیان آنها معمول نیست وا گـر کسانی پیمان شکنی کنند تمام افراد قبیله بانظر حقارت بآنها مینگرند .

مراسم نامزدی پسرودختر ممکن است قبل از سن بلوغ انجام یابد وهمینکه دختر بسن ۱۲ وپسر بسن ۱۵ سالگی رسید عمل ازدواج صورت میگیرد .

مراسم عروسی بختیاریان

جناب اجل حاج علیقلیخان شرحی راجع به مراسم عروسی بختیاریان برای ما بیان نمود که‌در زیر بنقل آن میپردازیم :

« عروسی درقبایل دارای مراسم وتشریفات مخصوصی است که‌نظیر آن کمتر درشهرها دیده‌میشود . نکته قابل‌توجه اینست که درمیان قبایل حجاب معمول‌نیست وزنان آزادانه زندگانی میکنند واز مردان روی‌نمیپوشند، بنابراین پسران ازدیدن دختران ممنوع نیستند ومیتوانند اخلاق ورفتار دختری راکه درنظر گرفته‌اند کاملا آزمایش‌نمایند. مراسم نامزدی درقبایل بیشتر ازشهرنشینان معمول است وبر حسب اینکه ازدواج در یك قبیله ویا در میان قبایل مختلف صورت گیرد این مراسم تغییر پذیر است و تشریفات آن در میان دو قبیله مفصل تر است زیرا که این قبایل میخواهند برتری وتوانائی خود را بیکدیگر نمایش دهند .

همینکه نامزدی انجام یافت بستگان داماد موظفند که در موقع عید نوروز هدیه ای برای عروس بفرستند وچنین هدیه ای باید مطابق توانائی و ثروت وشئون والدین داماد باشد . معمولا جواهرات یا مسکوکات طلا ویا گردن بند یا پارچه های گرانبها میفرستند .

این نکته را هم باید اضافه کرد که ازدواج درمیان کسانی باید صورت گیرد که ازحیث مقام یکسان باشند ودر میان کسانیکه هم‌شأن نباشند بندرت صورت میگیرد . مقصود ازشأن‌ومقام‌ثروتمندی نیست بلکه اصالت‌ونجابت وشرافت خانوادگی‌میباشد. یکنفر ثروتمند ولو آنکه دارائی زیادی هم داشته باشد نمیتواند بطوریکه در شهرها معمول است با شریف تر از خود پیوند نماید حتی قبایلی هم هستند که دختران خود را بافراد قبیله دیگر نمیدهند ، کسانی هم که چندان مقید باین عقاید نیستند از گرفتن زنان شهری طبقه پست وبطریق اولی از زنان ده‌نشین اجتناب مینمایند .

بهرحال وقتیکه موقع عروسی رسید جشنهای مفصلی میگیرند ووسایل سور وسرور فوق‌العاده ای فراهم مینمایند و بسا میشود که جشن عروسی چندین روز

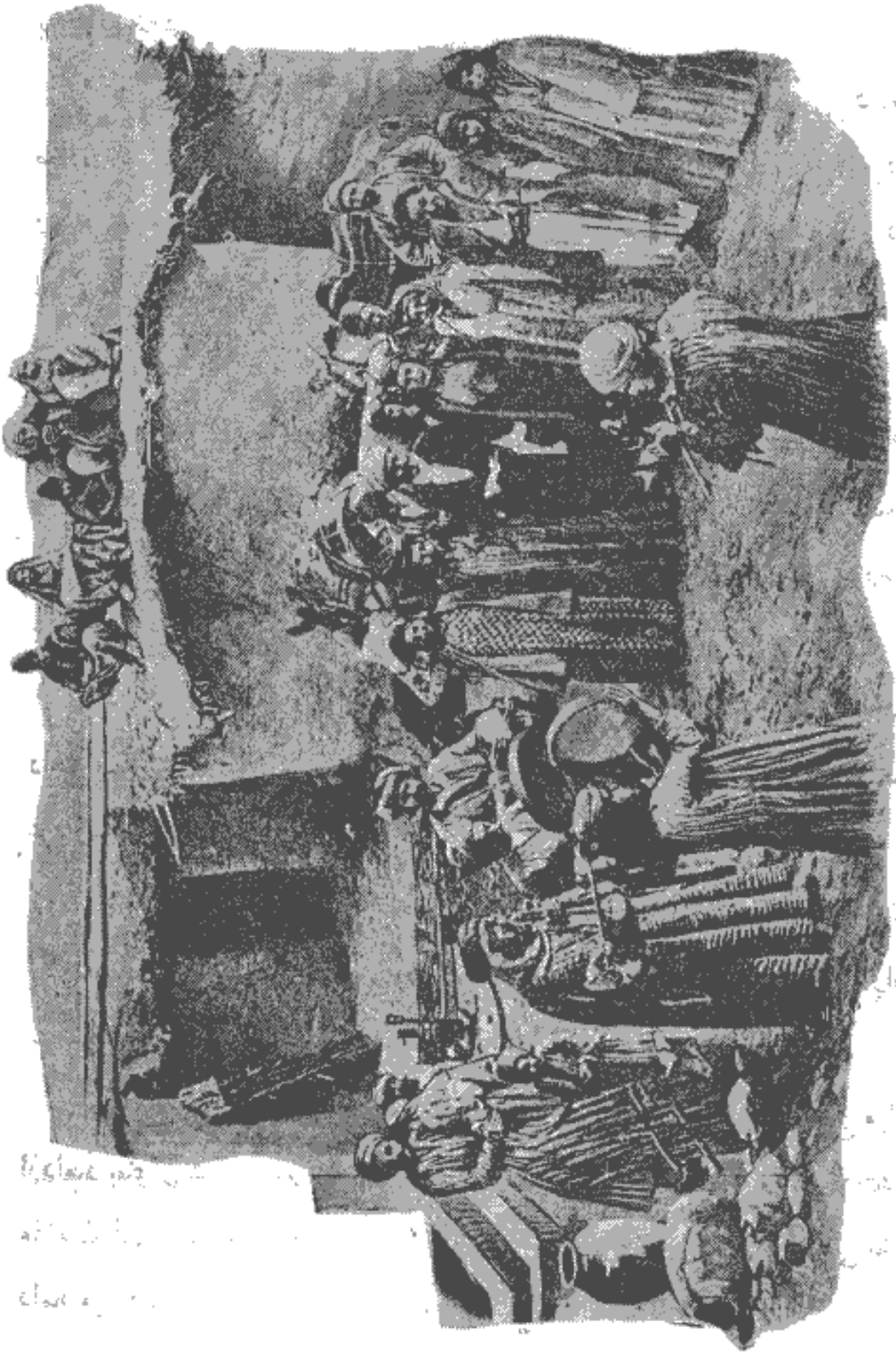

مطربان و رقاصان دربکی از دمکده های کردنشین

که حداقل آن ۱۰ وحداکثر ٤٠ روزاست دوام پیدا میکند. این جشنها باید باساز و آواز ورقص هـای دسته جمعی کـه همه افـراد قبیله در آن شرکت میکنند بر گزار شود .

رقص های دسته جمعی توسط مردان و زنان که دایره وار دست بهم داده اند صورت میگیرد ، گاهی مردان و زنان جداگانه حلقه های رقص را تشکیل میدهند و گاهی‌هم مردان وزنـان دست یکدیگررا گرفته وبا آهنك ساز پای کوبی و دست افشانی مینمایند .

تمام مدعوین ناهار وشام را برحسب فصل در زیر چـادر و یا در هوای آزاد صرف میکنند . جـوانان بر روی اسبان در حین تاخت و تاز بازیهای حیرت آوری کـرده و هنرمندیهای خود را درحال جنك و گریز نمایش میدهند و مدتی قبل از عـروسی بتمرین اسب سواری میپردازند تـابتوانند در موقع عروسی عروس را با شکوه وجلال بخانه داماد ببرند.

درروز پاشیبی که باید عروس بخانه داماد برود ، مردان وزنان زیادی ازقبیله داماد بـر اسبان سوار میشوند و بهمراهی دسته ای از نـوازندگـان بطرف قبیله عروس میروند .

مدت راه‌پیمائی بسته به‌بعدمسافت دوقبیله‌است، ممکن‌است یك یادوساعت اگر مسافت زیاد باشد چند روز طول بکشد ، در ضمن راه پیمائی ساز و آواز و سر گرمیها وبازیهای روی اسب ادامه دارد .

یکی‌از مراسم ازدواج هم این است که پدر دخترقبل از وقوع ازدواج مبلغی ازداماد بعنوان شیر بها میگیرد ودرصورتیکه دختران متعدد داشته باشد ثروت‌قابل ملاحظه ای بدست میآورد اما عروس برعکس‌مراسم شهرنشینان جهیز کمـی بخانه داماد میبرد .

تشریفات قانونی و مذهبی ازدواج روزی انجام میپابد که عروس بخانه داماد واردشده باشد، بندرت اتفاق میافتد که مراسم عقد قبل از ورود عروس بخانه داماد انجام یابد ، هر گاه ساعت برای عقد مناسب نباشد ممکن است عروس بدون اینکه خود را بداماد نشان دهد چند روزی درخانه او بماند. پس از آنکه مراسم قانونی انجام یافت همان شب عروس را با سازو آواز ورقص باطاق یا چادری که آنرا حجله خانه میگویند میبرند .

داماد در هیچیك از این تشریفات مقدماتی نباید شرکت کندوفقط روزی‌حضور پیدا میکند که همهٔ بستگان او سوار بر اسب میشوند تا باستقبال عروس بروند . سواران جوان اسکورت دامادبدودسته تقسیم میشوند. یکدسته نزد داماد میماند و دسته دیگر بسواران اسکورت عروس ملحق میگردد .

همینکه عروس نزدیك شدداماد باید شجاعت و هنرمندی از خود بروزدهدو باوجودمقاومت وممانعت‌سواران اسکورت‌عروس‌اسب‌خودرا بجولان‌اندازدوپارچه‌ای راکه‌برسرعروس‌افتاده‌است برباید . دراین‌موقع مانندهنگام جنك، سواران‌اسکورت عروس داماد را تعقیب میکنند تا پارچه روسری را از اوبگیرند ، بنابراین هیاهو و سر وصدای زیادی تولید میشودکه خالی ازتماشا نیست. این دو اسکورت پیوسته بکشمکش میپردازند، اگراسکورت داماد اورا ازاین کشمکش خلاص نماید و او بتواند فرار نماید بحصول عرافتی موفق شده زیرا که در این جنك فاتح گردیده است، برعکس اگراسکورت عروس موفق بگرفتن روسری شود بافتخاری نائل‌شده و اسکورت داماد شرمنده وسرافکنده میگردد .

تمام‌این‌تمرینات برای‌تحصیل هنرمندی‌ومهارت‌در فنون جنگی‌است ،بنا براین در چنین موقع بهترین اسبان قبیله را انتخاب میکنند که بهای هریك بچند هزار فرانك میرسد .

اگر چه این عادات ورسوم در این اوقات از رونق افتاده ،معهذا کاملا از میان نرفته است و گاه بگاه در میان قبایل دیده میشود .

اطفال بختیاری

عاطفه ومهر پدری نسبت بفرزند در میان بختیاریها بحد کمال است .درمسافرتهائی که برای کارهای لازم ویا زیارت میکنند مرد همیشه طفل را در آغوش خود میبرد ومرکوب را دراختیار زن میگذارد که بر آن سوار میشود و گاهی هم طفل خود رادر بغل میگیرد امـا شوهر پیاده وچوب بدست بـا زن همقدم است وازاو وطفلش مواظبت مینماید .

اطفال بختیاری در صغرسـن سیمای زیبا و انـدام نیکوئی دارنـد، متأسفانه در سن شش یاچهار سالگی چهرهٔ آنها منقبض میگردد وشکمشان بر آمـدگی پیدا میکند و بد ترکیب میشوند . پدران نسبت بتندرستی اطفال تـوجه بیشتری دارند و درموقع لزوم اورانزد طبیب میبرند .اطفالی که برای معالجه نزد ما آوردند اغلب دچار ورم امعاءوسوء هاضمه مبتلا بودند واین مرض بواسطه خوردن برنج زیاد بآنها عارض میگردد،خوشبختانه اکنون بادستورهـای بهداشتی آشناشده ومقدار زیادی مـاست ببرنج مخلوط مینمایند .

دختران بختیاری و طبابت

یکی از خصایص نیك زنان بختیاری توجه بامور بهداشتی و طبابت است وعده‌ای از آنهادراین فن مهارت زیادی دارندو آنهارا معمولا حکیم مینامند. شغل طبابت درمیان زنان قبایل تقریباً مـدروئی است .هر گاه پدر یا مادری دوای تازه ای پیدا کند طریق استعمال آنرا بدختر بزرگتر خود میآموزدو به پسران یاد نمیدهدزیرا که آنها را برای چنین عملی لایق نمیپندارد . زنان درعمل زخم بندی وشستشوی جراحات و بیرون آوردن گلوله تفنك از بدن مهارتی دارند .

حق الزحمه‌ای که درصورت بهبودی مریض بحکیم داده میشود مبلغ قابل ملاحظه‌ای است ،گر جراحتی که ازاسلحه آتشی تولید شده خوب معالجه شود اشخاص فقیر

۱۵ تا ۲۰ تومان واغنیا سه برابر این مبلغ را بزن حکیم میپردازند.

این زنان ادویه لازم را خودشان تهیه میکنند و با حوصله خستگی ناپذیری به پرستاری ومعالجه مریض میپردازند ودر صورتیکه از معالجه مأیوس شوند ومریض درشرف مرك باشد بینی اورا باخمیری که‌از گیاهان معطردرست کرده اند پرمیکنند

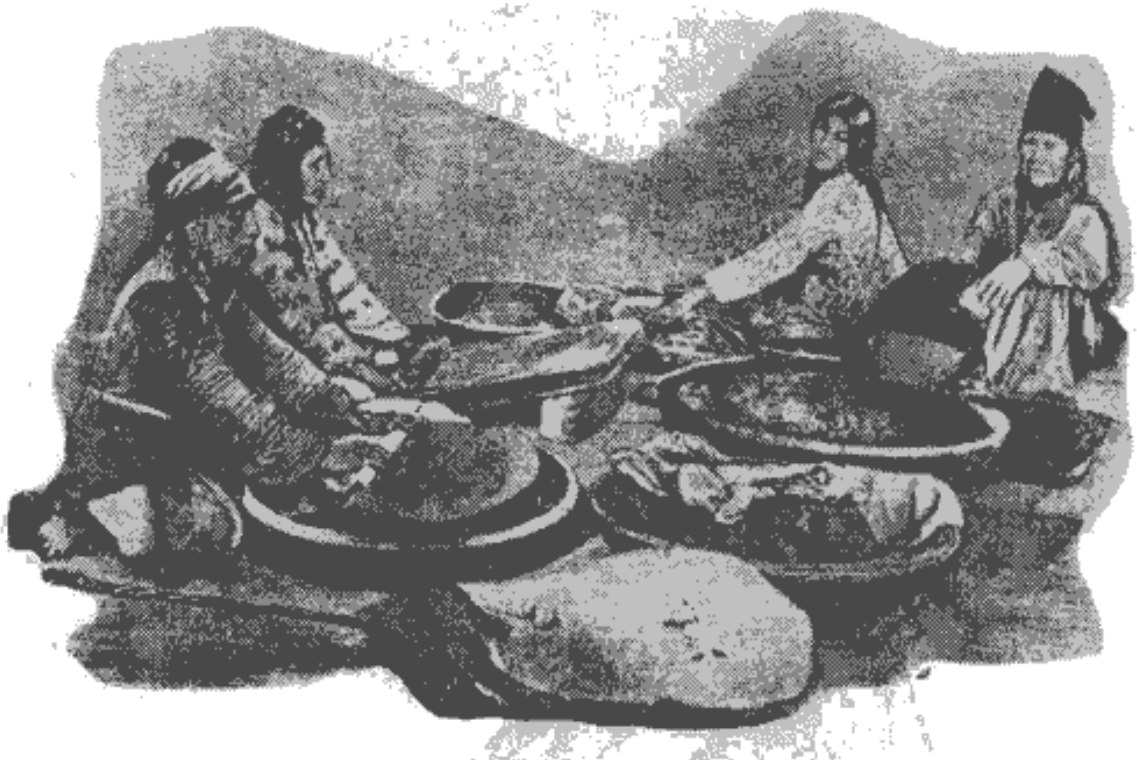

زنان مشغول پختن نان هستند

ادویه ای که بکار میبرند گیاه هائی است که خاصیت آنهابتجربه رسیده است برای معالجه جراحات مازو را که‌از درخت بلوط بدست میآید بکار میبرند وبرای سوء هاضمه قیر بمریض میدهندوبرای‌معالجه اورام نخاعی ودماغی‌شکم‌حیوانات زنده را پاره کرده و روی موضع‌متورم میاندازند تابا حرارتی که دارند عمل‌مشمع هـای طبی راانجام دهند وبرای‌دفع تب مطبوخ پوست بید بمریض میدهند.

مارهای بیابانی‌غالباًچوپانها وزارعین رامیگزند زن حکیم برای دفع‌این سم‌مهلك مار گزیده رامجبوربه حرکت‌وجنبش‌میکند وبعد مقعد مرغ زنده یا امعاء بزی‌را که تازه ذبح کرده باشند بـرروی محل گزیده شده میگذارد.

این زنان حکیم‌علاوه بر استعمال ادویه گاهی هم با تلقین مریض را معالجه میکنند مثلا دعائی در روی‌جراحت‌قرار میدهندو به‌مریض تلقین میکنند که بااین عمل حتماً معالجه خواهد شدو خلاصه آنکه‌تمام انواع‌واقسام‌اعمال‌جادو گری را بکار میبرند وبسا میشود که‌این تلقینات‌در روح بیمار تأثیر کرده معالجه میشود .

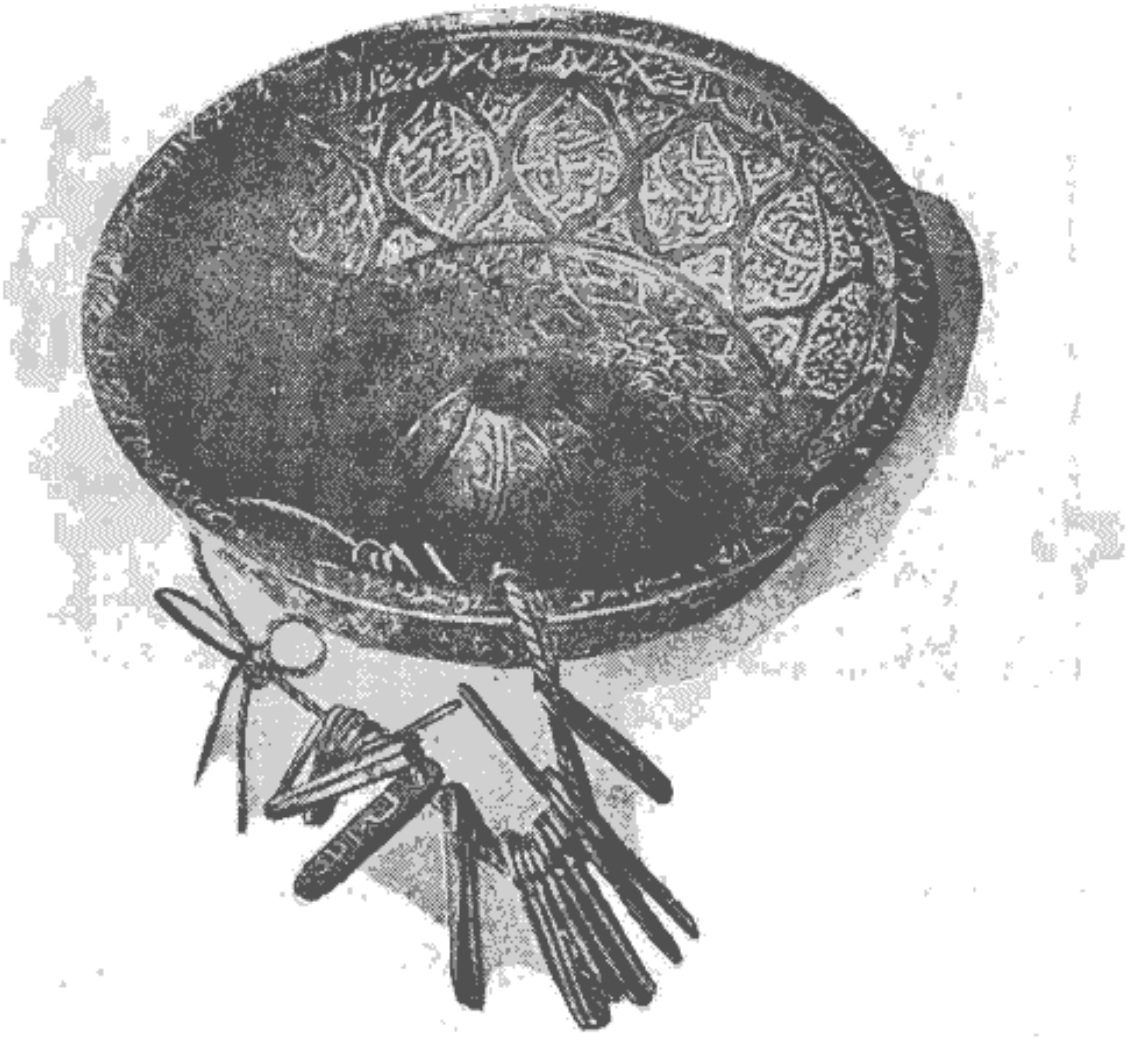

جام سحری از برنز محکوك متعلق بقرن ۱۹ (کلکسیون مؤلف)

نظر باینکه در این ناحیه آفتاب روی شنها میتابد تشعشع آن باعث درد چشم میشود،از طرف دیگر مسافرین و زائرین هم غالباًامراض مقاربتی‌و مسری‌را با خود بارمغان میآورند که بدیگران هم سرایت میکندواگراین‌امراض بدقت‌معالجه نشود بمرورزمان مزمن میگردد و باعث خرابی چشم میشود .

امراض جلدی که از عدم نظافت و آمیزش با اشخاص مریض تولید میشود در میان افراد قبایل زیاد است .

نظر باینکه افراد ایل در موقع بیابان گردی غالباً در زمین های مرطوب زندگانی میکنند مرض رماتیسم مهمان دائمی آنها میباشد .

قابله تحصیل کرده هم درمیان این طوایف پیدانمیشود وعمل مشکل زایمان را غالباً زنان همسایه انجام میدهندبعلاوه احتیاطهای لازم هم مراعات نمیشود واغلب زن تازه زا پس از یك یا دوروز از بستر استراحت بلند میشود وبکارهای لازم میپردازد و مریض میشود،مادرانی هم که اجباری بکار کردن نداشته باشند بیش از یکهفته استراحت نمیکنند .

بختیاری ها بیکاری وتنبلی را یکنوع بیماری بشمار میآورند و کوشش دارند که با تمام وسایل ممکنه این بیماری را رفع نمایند و برای معالجه آن گاهی دعائی در سینه اشخاص تنبل و بیکاره قرارداده و یا بگردن آنها میآویزند واگر این معالجه مفید واقع نشد شخص تنبل را مجبور میکنند در شبهائی که ماه در حالت بدراست بقبرستان برود وهفت دفعه اززیر بدن شیر سنگی که برروی قبر یك مرد جنگی باشد عبور نمایدولی مانتوانستیم بفهمیم که آیااین معالجه اخیرمؤثرواقع میشود یا نه و فقط بضرب المثل خودمان معتقدیم که میگوید در چنین مواقع فقط عقیده پیدا کردن بکار موجب علاج است .

مذهب بختیاری ها بختیاریان بطوریکه‌مشهوراست‌چندان‌ازمذهب فراری‌نیستند. نظربفقر عمومی و مخصوصاً بسیار بودن وعدم ثبات دریك‌محل مسجدقابل ملاحظه‌ای ندارند و برای عبادت کلبه های خشت و گلی بنا کرده‌اند که با حصیر فرش شده است، بدون اینکه بدانند ایمان و عقیده چیست بطوراجمال به بهشت‌وجهنم وقیامت‌وزندگی بعد ازمرك و وجود خدای واحد معتقدند وچنین

میپندارند کـه خـدا تجسم دارد وبـرروی تختی نشسته و بـاء مال دنیوی آنها رسیدگی میکند .

آنها عقیده دارند که اگر کارهای نیك کرده‌اند به بهشت میروند ودرعکس این حالت بجهنم سرازیر میگردند ، بعضی هم عقیده دارند که‌در میان بهشت وجهنم محلی است که‌آن را برزخ میگویند وروح کسی کـه شایسته دخول در بهشت یا سزاوارجهنم نیست در آنجا سختی ها ورنجهائی‌می‌بیند وممکن است پس ازمدتی که کم وبیش طولانی‌است از آنجا رهائی یابد .

برای پیغمبر اسلام احترامی قائلند و محمد وعلی را بعد از خدااز حیث مقام در ردیف اول قرار میدهند . موسی را قانون گزار وعیسی را معالج امراض میدانند

آنچه درنزد آنها خطا و ناپسند محسوب میشود ترس وفرار از میدان جنك ونا فرمانی برؤسای خود وتهمت زدن یکی از افراد ایل وآدم کشی میباشد .

فضائل وصفات نیك درنظر آنها عبارتست ازشجاعت ودفاع ازایل‌وابرازمهربانی بیکدیگرو دستگیری از بینوایان .

بزیارت اماکن مقدسه راغبند واین عمل راواجب میدانند .

مراسم تدفین

جناب اجل حاج علی قلیخان سردار راجع بتدفین اموات و مراسم سوگواری اطلاعات جالب توجهی بما داد کـه‌در زیر بنقل آنهامیپردازیم :

« مراسم‌سوگواری‌قبایل با مراسم شهرنشینان تفاوت‌داردودرایل هم برحسب شأن‌ومقام‌اشخاص‌تغییر میکند‌ومادراینجا فقط بمراسم‌سوگواری طبقهٔ ممتازمیپردازیم. وقتی که یکی از بزرگان ایل در شرف مـردن باشد تمام اقوام ودوستان‌وشخصیت های بر جسته وحتی افراد قبایل مجاور بمنزل محتضرمیآیند وشبهاوروز هادر آنجا میمانند . بمحض اینکه محتضر نفس آخر راکشید زنان‌جیغ میکشندوشیون میکنند

واین عمل نشان میدهد که بیمار با حیات بدرود گفته است

دراین موقع مردان نیز با زنان شرکت مینمایند و با صدای بلند گریه و زاری میکنند وکمی بعد از اطاق بیرون میروند وفقط زنان در آنجا میمانند وبا خواندن اشعار حزن انگیز بگریه وشیون ادامه میدهند .

تمام مخارج لازم وشام وناهار حضار بعهدهٔ اعضاء خانوادهٔ متوفی میباشد .

پس از آنکه ملا برای حرکت دادن جنازه حاضر شد میت را در روی تختخواب آهنی خودش یا تخت دیگر ممتازی میگذارند ویك طاق شال کشمیری روی آن میاندازند وتجملات لازم را فراهم مینمایند .

تمام حضار از زن ومرد بالباس سیاه که علامت عزاداری است برای تشییع جنازه حاضر میشوند ،مردان یقه پیراهن را باز میکنند وشال های کشمیری بگردن میاندازند وآنهائی که شال کشمیری نداشته باشند شال کمر خود را باز کرده بگردن میبندند زیرا که اغلب مردان ایل بجای کمر بند شالهای ابریشمی یا پنبه ای بکمر میبندند .

اسبها را بازین وبراقهای ممتاز دردنبال جنازه حرکت میدهند، درمیان این اسبان یکی از بهترین اسبهای میت هم باید باشد که اسلحه میت را بعلامت عزا وارونه بر روی زین آن قرار میدهند . مشایعین همه گریه کنان آهسته بدنبال جنازه میروند .

زنان شیون کنان گیسوان خودرا میکنند ولباس های خودرا پاره میکنند و صورت خودرا باناخن چنان میخراشند که خون از آن جاری میگردد، دراین موقع موزیك هم آهنگهای حزن انگیزی مینوازد ، خلاصه باین ترتیب میت را بکنار رودخانه یا نهر نزدیکی میبرند وبرزمین میگذارند ، مرده شوی جسد را میشوید و کفن باو میپوشاند . پس ازانجام این عمل دوباره جنازه را بهمان ترتیب حرکت میدهند و بقبرستان میبرند ، ملا درجلو وجمعیت باصف در عقب او میایستند و همه مشغول ادای نماز مخصوصی میشوند و چون تشریفات تمام شد جسد را در قبر میگذارند و روی

آنرا باخاك میپوشانندا سلحه میت را روی قبر میگذارند .پس ازانجام این اعمال مردان جنگی ایل دست یکدیگر را گرفته دایره‌ای تشکیل میدهند ویکنوع رقص مخصوصی میکنند.دراین موقع زنان ازمردان فاصله گرفته وبطور دسته جمعی شیون مینمایند .

درپاره‌ای از مواقع زنـان متوفی گیسوان بلند خود را بریده بزمین میریزند و پایمال میکنند. این گیسوان بریده شده را بعدها به بنای روی قبر می‌بندند .

معمولا در روی قبر آتشی روشن میکنند که باید سه شبانه روز درحال اشتعال باشد ولی درروی قبر بزرگان ایل چراغهای متعددی روشن میکنند وچند نفرقاری درمدت سه شبانه روز در کنار قبر قرآن میخوانند .

پس از انجام این تشریفات جمعیت مشایعین بمنزل متوفی برمیگردندوصاحبان عزا درخانه و یا درچادر ازتمام مشایعین پذیرائی میکنند وشام وناهار بآنهـا میدهند

این پذیرائیها و تشریفات باموزیك عزا و آواز های حزن انگیز زنان انجـام می‌یابد ومعمولا چهل روز طول میکشد .

در آخر هفته اول و در روز چهلم و آخر سال وفات نیز همین تشریفات تجدید میشود و جمعی برای خوردن شام و ناهار درمنزل صاحبان عزا حاضر میشوند .

اشخاصی که نتوانسته اند درمراسم تشییع جنازه حاضرشوند میتوانند تا مدت چهارماه برای اظهار تأسف و تسلیت گفتن بصاحبان عزا بمنزل آنها بیایند .

اقوام و بستگان نزدیك متوفی تایکسال لباس عزارا ازتن درنمیآورند .

اموات را با کفن دفن میکنند و چیز دیگری در قبر نمیگذارند و فقط سنك صافی مانند بالش زیر سر آن قرار میدهند و قبرهم باید درامتدادی واقع شود کـه چشم میت بطرف مکه باشد .

قبرستانهای بختیاری برحسب رسمی که درقدیم معمول ایرانیـان بوده بختیاریهـا در روی قبور بزرگان شجاع خود مجسمهٔ شیری راکـه از

سنك تراشیده باشند قرار میدهند و برای علامت شجاعت متوفی نقش شمشیر وطپانچه و دراین ایام رولور را دربدن شیرحکاکی میکنند .

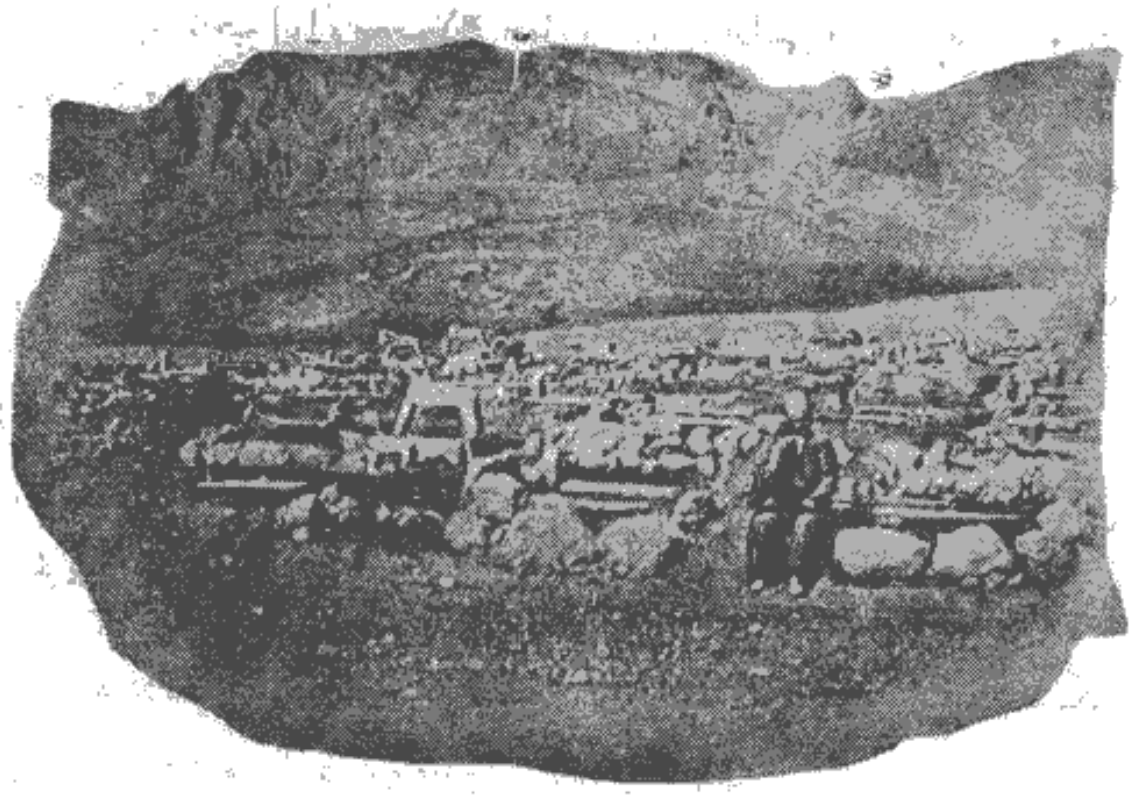

گورستان جونقون

در روی قبر زنان نقش شانه یا دوك نخ ریسی درسنك حك شده است .

قبرستان عموماً دریك انتهای دهکده در سرراه کثیرالعبوری قرار دارد وغالباً پاك و بی آلایش است و کسانیکه از زیارت و یا مسافرت برمیگردند قبل از ورود بدهکده لحظه‌ای روی قبرستان ایستاده و فاتحه‌ای برای اموات میخوانند .

بختیاریها برای طلب مراد و بخشش گناهان خود با رغبت بزیارت اماکن مقدسه می روند .

زراعت در بختیاری

حاصل خیزی زمین در این ناحیه مرهون زحمت و کوشش زارع است ، درپائیز زمین را باگاوآهن شخم میزنند و در بعضی جاها بابیل این عمل را انجام میدهند تاشخم عمیق تر گردد ، شخم زدن بابیل

بدینطریق است که سه یا چهار نفر زارع پهلوی هم ایستاده بیل های بلند را بافشار پا بزمین فرو میبرند وخاك را برمیگردانند .

دراین ناحیه انواع محصولات بعمل میاید در اراضی مرتفع گندم و جوودر جاهای پست ومرطوب برنج میکارند. بهترین اراضی برای کشت خربوزه وهندوانه وخیار و خشخاش اختصاص دارد .

ناحیه بختیاری درمیان قبایل تقسیم شده وهرقبیله قسمت متعلق بخود را بین خانواده ها تقسیم کرده است. معمولامالك زمین کسی است که با خرج خود آب برای آن تهیه کرده است .

طریق آبیاری

دراین ناحیه آب فراوان است وفقط در فصل تابستان کهمعمولا آب درهمه جاکم میشود . میر آبی آب رابنوبت بدهکده ها میرساند.در بعضی دهکده ها هم کدخدایان در کار آبیاری دخالت میکنند زیرامکن است میراب رشوه بگیرد وبجاهائی آب زیادتر بدهد .

تقسیم آب بوسیلهٔ طشت انجام میگیرد یعنی پیالهٔ مسی که در ته آن سوراخی بقطر سوزن استروی طشت پرازآبی میگذارند تا از آب پر شودودرطشت فرورود وتقریباً در ۱۱ دقیقه این عمل انجام میبابد که آنرا یك طشت میگویند وبدین ترتیب هر زارعی یك یا چند طشت آبی که باو تعلق دارد بمزرعه خود میبرد .

هر زارعی میتواند در فاصله ده روز مزرعه خودرا آب دهد، آبیاری شبانه مفید تر است زیرا که هم آب خنك بمزرعه میرسد وهم کمتر تبخیر میگردد .

تصرف زمین

مادامیکه زارع حق ارباب رابپردازد حق دارد که زمین خود رادرتصرف داشته باشد، معمولا باید دوثلث محصول را بارباب بدهد واگرارباب یازارع بذرلازم را بدهد این ترتیب تغییر پیدا میکند . برای چراگاههای احشام واغنام نیزقوانینی هست که ازقدیم معین شده وهرقبیله مرتع

مخصوصی دارد . شترداران درحال عبور ازاین ناحیه آزاد هستند که روز ها شتران خود رادر این مراتع بچرانند . شتران شبداه می پیمایند و عدلهای مال‌التجاره را از خلیج فارس باصفهان میبرند .

تقسیمات سیاسی ناحیهٔ بختیاری

درزمان قدیم دو ایل عمده در این ناحیه زندگانی میکرده که یکی هفت لنك و دیگری چهار لنك نام داشته و این دو ایل اتصالا باهم در کشمکش بوده اند .

بطوریکه نقل میکنند ابتدا دو خانواده ازشام بایران مهاجرت نموده واین خانواده هارا تنها یك رئیس اداره میکرده است ، در یکی از این خانواده ها هفت پسر ودر دیگری چهار پسر بوده است .پس ازمرك رئیس ،این دوخانواده برسر ریاست باهم کشمکش داشته وبمرور زمان بدو طایفه تقسیم شده اند که آنها راهفت‌لنك و چهار لنك مینامند .

مورخین دیگر عقیده دارند که این نامها از اختلاف پرداخت مالیات پیدا شده است، قبیله ای که فقیر تر بوده اراضی حاصلخیزی را در تصرف نداشته است و بنا براین یك هفتم محصول خود را بعنوان مالیات برئیس خود میپرداخته و قبیله دیگر که اراضی بهتری را درتصرف داشته و محصول بیشتری بدست میآورده یك چهارم حاصل خود را بعنوان مالیات میداده است .

در هرحال این دوطایفه متصل باهم درجنك وکشمکش بوده و محصول و دارائی ، احشام واغنام یکدیگر را غارت میکرده اند .

محمدتقی خان

رئیس یك قسمت از چهار لنك هادرمدت ده سال بین سنوات ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ نظر بقابلیت وصفات نیکی که داشت بریاست تمام قبیله چهار لنك رسید وحتی قسمتی از قبیله هفت لنك هم کدورتهای دیرینه را فراموش کرده باطاعت، او تن در دادند، محمد تقی خان اهمیتی پیدا کرد وصیت

شهرت او بگوش محمد شاه قاجار رسید .

محمد تقی خان در شجاعت وجنك آوری واداره کردن قبایل بی نظیر بود، دزدان وقطاع‌الطریق‌را قلع و قمع کردوازمیان‌بردوقسمت زیادی ازافرادایل خودرااز صحرا گردی باز داشت وبزراعت و کسب و کار مشغول کرد وچهار هزار سوارمسلح فراهم نمود و آمر وفرمانفرمای دوازده هزار نفرسکنهٔ این نواحی گردید .

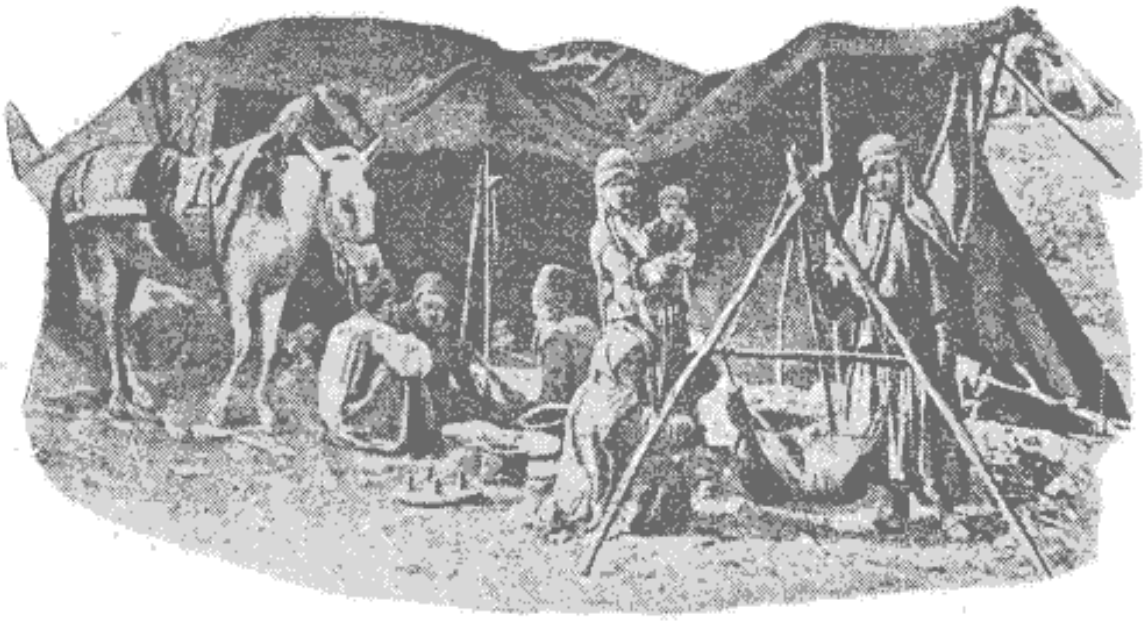

چادر نشینان در ییلاق ـ درقسمت مقدم زنی مشغول مشك زدن است

شاه از نفوذ وقدرت او بیمناك شد و درسال ۱۸۴۰منوچهر خان‌راکه حاکم اصفهان ومرد دلیر با عزم وتدبیری‌بود مأمور سرکوبی او کرد .

منوچهر خان درسال ۱۸۴۱ باقشون نیرومندی بکوهستان بختیاری رسید و پس از زدو خورد مختصری با حیله وتدبیر خانوادهمحمد تقی خان را دستگیر نمودوخود اورا هم‌درفشار گذاشت وباو قول داد که اگر تسلیم شود جانش درامان است وچون محمد تقی‌خان بقول‌واطمینان نداشت‌منوچهرخان قرآنی‌رامهر کرده نزد اوفرستاد اما بمحض اینکه تسلیم شد منوچهر خان بسوگند و قول خود وفا نکرد و اورا زنجیر نمود وبتهران فرستاد که در سال ۱۸۵۱ بحیات بدرود گفت

وپسران و برادران اوهم با زجروشکنجه بقتل رسیدند .

جعفر قلیخان

پس از آنکه ایل‌چهارلنك‌رئیس بانفوذ ومقتدرخود راازدست داد جعفر قلیخان بریاست ایل هفت لنك انتخاب شد و باجنك وخونریزی زیادی تمام بختیاریان را تحت اطاعت خود درآورد ، جعفر قلیخان برای رسیدن بمقام ایلخانی چهارده نفر از اقوام خود راکشت حتی برادر خودرا هم نابود کرد وپس ازآنکه نفوذ واقتداری پیدا کـرد سربطغیان بـرداشت و بادولت‌جنگید ولی سرانجام شکست خورد وفرار اختیار کرد وبرای حفظ جـان خوددر قلعهٔ دیز پناهنده گردید ودرمحاصره واقع شد .

حسین قلیخان

پس ازفـرار جعفر قلیخان کابعلی خان کـه ازطایفه دورکی برد بریاست رسید وطولی نکشید که درسال ۱۸۵۰ بـدست پسر ایلخانی پیشین یعنی حسین قلیخان کشته شد . حسین قلیخان مردباعزم وتدبیری بود، بختیاریان عموماً باواعتماد داشتند مدت سی سال بر آنها ریاست کرد ، راه ها راامن کرد ودزدی را از میان برد بعلاوه مرد خیرخواهی بـود چندین کاروانسرا ساخت ازفقرا وبینوایان دستگیری میکردو وسایل آسایش عامه رافراهم مینمود .

ظل السلطان ازاو کـدورتی دردل داشت بنابراین درماه ژوئن ۱۸۸۲ باحیله وتیرنك اورا باصفهان آورد وبمحض ورود اورا درحضور خود بقتل رسانید .

حسین قلیخـان شش پسر داشت که نام آنها بقرار زیر است :

اسفندیار خان ، نجفقلی‌خان ، امیر قلیخان ، حاج علی قلیخان ، خسرو خان، یوسف خان .ظل‌السلطان پسر بزرگتر او اسفندیار خان رامدت شش سال دراصفهان زندانی کرد .

ایلخانی وایل بگی وخان

معمولا سه نفر برقبایل بختیاری حـکومت میکنند . نخست ایلخانی که فرمانروا ورئیس کل است . دوم ایل بگی که در

درجـه دوم واقـع است . سوم حاکم که از طـرف دولت بحکومت چهار محال منصوب‌میگردد .

اگر چه صاحبـان این سه مقام همیشه از خانواده های اصیل‌بختیاری انتخاب میشوندولی عزل‌ونصب آنها همیشه بحکم شاه است که همه ساله بموجب‌فرمان آنها را منصوب‌ویا معزول میکند ولی‌ممکن است بعضی‌از آنها مدت‌چندسال درمقام خود باقی بمانند .

ایلخانی مسئول پرداخت مالیات سالیانه وامنیت حوزهٔ حکمرانی‌خود میباشد واز هر خانواده‌درسال مبلغ دوتومان بعنوان‌مالیات میگیرد .

پس از ایل خانی ایل بگی یا خـان است کـه رئیس یکی از طوایف متعدد بختیـاری میباشد ومقام او موروثی است ولی ممکن است گاهی از اوقات ایـن مقام به پسر بزرگتر او تعلق نگیرد .

خان عملاحاکم مطلق طایفه‌خودهست وتمام‌افرادقبیله بایدتابع‌اوامرونـواهی

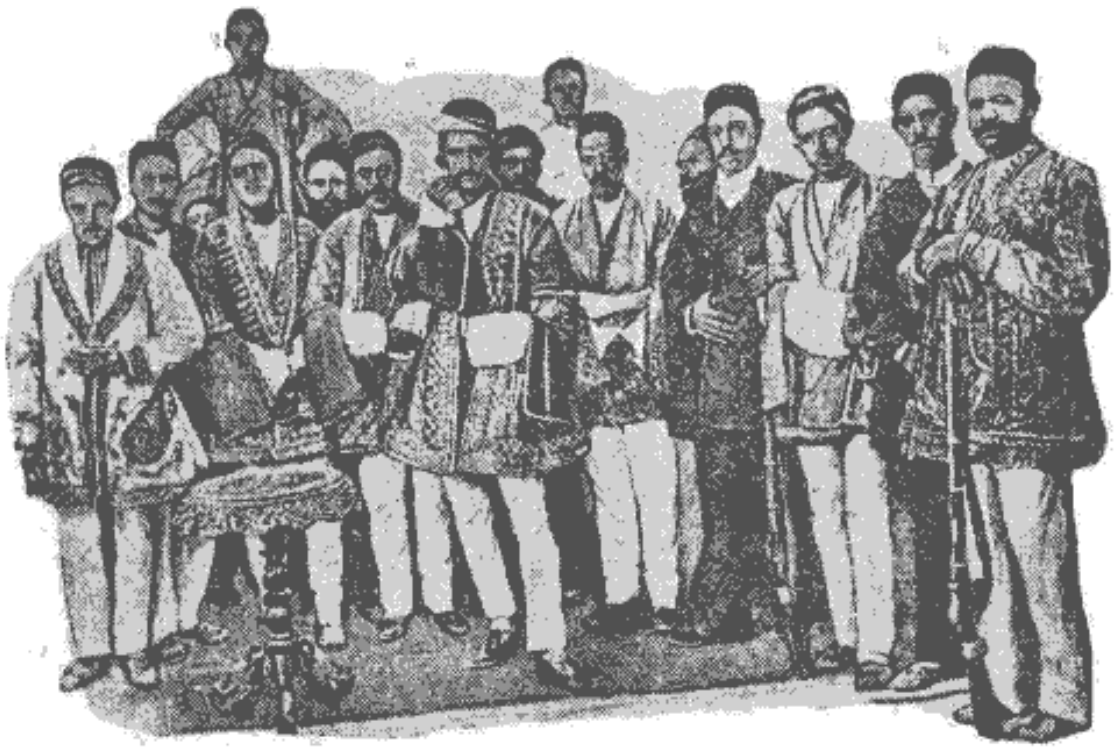

گروهی‌از لرهای فیلی درلباس ملی خود

او باشند. قدرت او نسبت بافراد طایفه نامحدود است واگر ایلخانی آدم ضعیف‌النفسی باشد خان استقلال تام دارد وفقط در مقابل شاه مسئول است.

کدخدایان

کدخدا رئیس طایفه کوچکی است که مهاجرتهای سالیانه تحت نظر او انجام میپابد و بامورحقوقی جزئی و منازعات رسیدگی میکند وواسطهٔ صلح وسازش میشود اما جنایات ووقایع مهم را باید بخان گزارش دهد. کدخدا همیشه‌مطیع امر خان است و با همدستی او در نظم و امنیت طایفه خود مراقبت مینماید. سابقاً کدخدا مطابق میل رؤسای مافوق خود انتخاب میشدولی اکنون این شغل تقریباً موروثی شده است.

مالیات شاه

علاوه بر مبلغ نقدی که توسط خان بخزانه دولت فرستاده میشود هرده‌خانوادهٔ نیز باید یك‌سوار و دو سربازپیاده بدهد ولی این نوع مالیات مطابق معمول پرداخت نمیشود و شاه راضی است که دودسته قشون دویست تا سیصد نفری برای او فراهم نمایند.

یکی ازاین دودسته به تهران میآید و مانند گروگان در آنجا میماندودستهٔ دیگر در کوههای بختیاری مراقب امنیت ناحیه است، رؤسای این دسته ها نیزاز خانواده‌های بختیاری انتخاب میشود.

این دسته ها باید ازخزانهٔ شاه حقوق بگیرند ولی معمولا ایلخانی این مبلغ را از مالیات بدهی خود کسر میکند.

نکتهٔ قابل توجه این است که در قبایل برای تشجیع و تحریك روح جنگی افراد، کسانی هستند که برای آنها اشعار رزمی مخصوصاً شاهنامه میخوانند و داستانهای پهلوانان باستان را برای آنها نقل میکنند وتعلیماتی بانها میدهند که‌نسبت برؤسای خود وفادار وفداکار باشند وروح جنگی پیدا کنند ومرك را حقیرشمارند.

جانشینان حسین قلیخان

پس‌ازکشته شدن‌حسین قلیخان درسال۱۸۸۲ برادراو امامقلی خان بسمت ایلخانی وبرادر دیگراو بسمت ایل بگی منصوب

گردیدند و سایر افراد خانوادهٔ او بحکم شاه بتهران رفتند و بعنوان گرو در آنجا ماندند.

در ماه فوریه ۱۸۸۸ بواسطهٔ سقوط ظل‌السلطان بخت یار خانواده روی آورد واسفندیار خان از حبس آزاد شد وشاه باو مهر وملاطفتی نشان دادو امامقلی خان ایلخانی رامعزول کردورضا قلیخان باین سمت منصوب گردیدواسفندیارخان هم ایل بگی‌شد .امامقلی‌خان‌از عزل خود ناراضی بودومیخواست‌دوباره مقام خودرا بدست آورد اما رقبای او بکومك قشون دولتی‌در چقاخور باو حمله کردندو او مجبور بفرار شد

ناحیه چهار محال

اکنون‌مادر ناحیهٔ‌چهارمحال‌همان جناب اجل‌حاج علیقلیخان سردار اسعد هستیم .این ناحیه درجنوب اصفهان واقع شده و شامل فلاتهای‌وسیعی است که در شمال از زاینده رود،درجنوب‌ازرود کارون مشروب میگردد وازطرف مغرب بتنك گزی واز سمت مشرق بجاده اصفهان بشیراز محدود میگردد .

فصل پانزدهم

جونقون . مراجعت به اصفهان

کاخ حاج علیقلیخان ـ دهکدهٔ جونقون ـ عملیات پزشکی ـ ضمائم کاخ سرداراسعد ـ عزیمت ازجونقون ـ برخورد عجیب ـ منزل فتح الله خان ـ مراجعت بچاله شتر ـ عزیمت ازچاله شتر ـ افتادن گاری در زاینده رود ـ دهکدهٔ مهمان ناپذیر ـ ورود باصفهان ـ نوکر ما در اصفهان ـ سیاحت جلفا ـ مدرسهٔ فرانسویان ـ کلیسای لازاریست های فرانسوی ـ آنتیك فروشان جلفا ـ مراسم مذهبی در اصفهان ـ ملاقات باشاهزاده آبی جا ودموت ـ کاخ آئینه خانه وعمارت هفت دست ـ در خیابان چهار باغ ـ تهیه مسافرت ـ شکار باقوش .

یکشنبه ۲۰ اکتبر ـ امروز زمادیر ازخواب بیدارشدیم ومدتی بتماشای عمارت مجللی که سردار در اختیار ما گذاشته بودپرداختیم، تجملات وتزییناتی که بطرزاروپائی درآن مشاهده میکردیم مانند خوابی درنظر ما جلوه میکرد .

البته این تزیینات رنك محلی هم داردولی درهاوپنجره های آن بقدری خوش نما وظریف وجالب توجه است که نظیر آن هادر بهترین سالونهای اروپاهم دیده نمیشود.

در موقع ظهر ناهار شاهانه ای برای ما آوردند که تمام ظروف منظم وبطور قرینه در مجموعهٔ بزرك مسی سفیدی که یك متر و نیم قطر داشت چیده شده و همه

دارای سرپوش مسی سفید مخروطی شکل بود که کلاه خود پهلوانان جنگی قدیم ایران را بخاطر میآورد .

میزبان مهربان و باسلیقه هفت ظرف غذا برای ما فرستاده بود که در میان آنها چند قاب پلاو گوناگون وخورشهای متعدد دیده میشد، بعلاوه چهارقدح بزرگ پرازشربت معطرهم درمیان مجموعه بود . البته ما لیاقت نوشیدن این مشروب شرقی را نداشتیم ودر صدد پیدا کردن کتری و قوری سفری خود بودیم ومیخواستیم ازمیزبان محترم که کلاه حاجی طرخانی بلندی برسر داردخواهش کنیم که همان مشروب خرمائی رنگ یعنی چای را که مطلوب روسها وایرانیان است ای ما فراهم سازد .

بعد ازظهر جناب اجل سالار برادر سردار از ما وقت ملاقات خواسته بود، ما فوراً پاسخ دادیم که برای پذیرائی او آماده هستیم وهر قدر زود تر بیاید بیشتر مسرور میشویم، طولی نکشید که او آمد و پس از تعارفات معمولی تقریباً یکساعت با او بصحبت پرداختیم وبعد بعزم گردش در دهکدهٔ جونقون که دراطراف کاخ اربابی واقع شده است حرکت کردیم .

دهکدهٔ جونقون

خانه های این دهکده با سایر دهکده های بختیاری که ما دیده بودیم تفاوتی ندارد .همه دارای همان بامهای مسطح و پوشیده ازشاخ و برگ است .خانه های متمولین دارای حیاطی است که بادیوارمحصور شده تا زنها بتوانند بکار های خود مشغول باشند و عابرین نتوانند آنها را ببینند .

دراطراف دهکده جبال مرتفعی است که درقاعده ازصخره های خاکستری تیره رنگ مخلوط با شن ریزه تشکیل یافته و جا بجا دارای حفره هائیست که ازخاك پرشده و دربهار نباتات خوش نمائی در آنها میروید اما اکنون که فصل پائیز است فقط گلهای آبی رنگ آنها زمینه سیاه کوه راتزیین نموده است .

پس از آنکه مدتی صحنه های رنگارنگ آفتاب مغربی را تماشا کردیم بمنزل

برگشتیم و بلافاصله شام برای ما آوردند، میزبان محترم با اینکه نسبت بما مهر و ملاطفت زیادی نشان میدهد درصرف غذا باما شرکت نمینماید ومثل این است که چنین کاری را منافی شأن ومقام خود میداند.

کودکان بختیاری

دوشنبه ۲۱ اکتبر - امروز روز راحت و آسایش است ، متأسفانه علی نوکرما ازروی بی‌احتیاطی یکی‌از آئینه هـائی‌راکه با مخارج وزحمت زیـاد در جاده های ناهموار از اروپا باین گوشهٔ دورافتاده کوهستان واردشده‌شکسته‌است. ما از این‌عمل اظهار انفعال کرده واز مهماندار خود معذرت خواستیم‌اما او بدون کدورت خـاطر با گشاده روئی و بانعارفات و عبارات شیرین که مخصوص شرقیان است بما پـاسخ داد و گفت این خانه وتمام اثاثه آن بشما تعلق دارد، چیز مهمی نیست شما مختارید که همه رابشکنید واز میان ببرید وهرقدر بیشتر ازاین کارها بکنید مامشعوفتر خواهیم شدزیرا که‌چنین اعمال نشانهٔ دوستی وملاطفتی است‌که نسبت بما بروزمیدهید .

عملیات پزشکی

سکنه ایـن نواحی هر اروپائی رهگذری را پـزشك میدانند وبهمین جهت بود که مریضهائی نـزد رفیق من مسیو ونشن آمدند واو هم دستور هائی بآنها داد ، ابتدا کود کـی‌را آوردندکه رنك صورتش مانند پرهای کلاغ کبود وموهایش مانند خار درجلوی پیشانیش ریخته بود ،دوچشم درشت سیاه رنگی داشت که ازشدت تب درخشندگی خـاصی پیدا کرده بود ، ما مقداری کنین باو دادیم وپدر ومادر او ازمااظهـار امتنان کردند .

بعضی زنان هم که‌مدتی است به بیابان نرفته ودر دهکده مانده اند نزد مـا آمدند ،رنك گنـدم گونـی کـه یادگـار بیابان گـرد است هنوز در صورت آنهادیده میشود .

سیمای منظم‌زنی که برای علاج ضعف‌ولاغری‌نزد ما آمده بود هنوز در خاطرم هست . این زن دارای ابروی طویل مقوسی بود که مـو های آن‌کمی خشن بـود ، معهذا از زیبائی صورت وآراستگی اندام بی بهره نبود ، چشمانش کمی فرو رفته و تاریك ولی جذاب بنظر میآمد .متأسفانه بواسطهٔ تـابش آفتاب ازحلقهٔ زرد رنگی احاطه شده بود. گیسوانش مانند طناب ضخیمی در طرفین صورت آویخته و پیوسته ازروی عادت مایل بود آنها رادرچین‌های چادرخود پنهان نماید .نیم تنه مخملی برتن

داشت که دامن آن بر روی شلوار آبی رنگش افتاده بود، کفش درپانداشت اما نمیتوان تصور کرد که بواسطهٔ عدم بضاعت بـا پای برهنه راه میرفت زیرا که زیور های نقره و گردن بند مسکوکات طلاو بازوبند های نقره که جابجا درروی لباسش میدرخشید نشان میداد که ازطبقه بابضاعت دهکده است . انـگشتان ظریف بلند و بـاریکش حاکی بود که بکار های سخت زراعت و گله داری نپرداخته است .

پس از او مریض دیگری آمـد کـه دوشیزهٔ ده‌ساله ای بـود امـا از حیث هیکل مـن تر بنظرمیآمد،او بدون حجب ودر کمال رشادت بپرسشهای دکتر وانشن پاسخ میداد ،پوست صورتش ضخیم‌تر اززنی بود که درفوق بتوصیف‌او پرداختیم وچنین بنظر میآمد که‌روزی غلام سیاهی درچادری کـه مادرش در آن منزل داشته داخـل شده باشد .

این دوشیزه خردسال که با پدرش نزد ما آمده بود جملاتی راکه ما بطورمزاح

دختر بختیاری که برای معالجه نزد ما آمده بود

باو میگفتیم خوب میفهمید اما وقتیکه من باو گفتم که آیا مایل است با مابفرنگستان بیاید طوری قهقهۀ خنده را سرداد که دورشته دندانهای سفیدش تمام نمایان گردید ودر پاسخ من گفت : من ابداً مایل نیستم ازدهکده ای که در آن تولد یافته وپدر ومادر واقوامم در آن زندگانی میکنند لحظه ای دور شوم .

ضمائم کاخ حاج علی قلیخان

امروز طرف عصر پسران سردار اسعدرا بمامعرفی نمودند، اینها هشت نفر هستند که همه تربیت شده واز آثار تمدن که پدرشان از اروپا به بختیاری ارمغان برده بهرۀ کافی دارند .

نظر باینکه امروز آخرین روز اقامت ما در جونقون است بتماشای باغهای اطراف کاخ پرداختیم، انواع نباتات و گلها واشجار را ازخارج آورده و بادقت تامی دراینجاپرورش داده اند و بطوری موجبات طراوت وصفای این باغها رافراهم نموده‌اند که تماشاکننده تصور میکند در بهترین باغهای منظم اروپا قدم میزند .

جابجا حوضهای بزرگ و کوچک دیده میشود که بااشکال هندسی زیبائی ساخته شده و آب پیوسته درآنها عبور میکند وبرصفا وطراوت باغ میافزاید، انواع گلهای قشنگ وخوشنمای سالیانه که ازاروپا باینجا آورده اند بطوری پرورش یافته، که جلوه ودرخشندگی آنها بسی بیشتراز گلهائیست که درباغهای اروپا دیده میشود.

در جنب حصار کاخ عمارتی است که باخشت و گل ساخته شده ودارای حیاط بزرگیست ، اینجا طویله اسبان سردار است که گنجایش ۶۰ رأس اسب رادارد ، طبقه فوقانی این عمارت بمنازل درشکه چی ومهتران اختصاص دارد ،ازبالای بام این عمارت تمام خانه های اطراف کاخ نمایان است .

عزیمت از جونقون

دوشنبه ۲۲ اکتبر ـ امروز ما باید خیلی زود حرکت کنیم تا بتوانیم مسافت زیادی را طی کرده وقبل از غروب آفتاب بچاله شتر برسیم .

برای رفتن باصفهان دو راه موجود است ولی ما محض اطمینان همان راهی را که آمده بودیم اختیار نمودیم .

قبل از طلوع آفتاب برای حرکت حاضر شدیم ولی مدت زیادی طول کشید تا بار و بنهٔ مارا در گاری گذاشتند و اسبان را بستند . همینکه خواستیم سوارشویم بما گفتند که یکی ازسواران اسکورت ما موسوم به اسحق خان هنوز نیامده است ما باین خیال افتادیم که شاید برای تودیع باخانوادهٔ خودمعطل شده است زیرا ممکن است مسافرتش چندین سال طول بکشد وناچار میخواهد تمام افراد خانواده واقوام ودوستانش رابیند وبا آنها خدا حافظی نماید اما وقتیکه آمد معلوم شد که علت تأخیراو گرفتن حقوق وده است. . . مامیدانیم که درایران معمولا گرفتن حقوق مشکل است وبندرت اتفاق میافتد که کسی بتواندزود باخذمواجب ومستمری خودموفق گردد .

بهرحال پس از آمدن اسحق خان ما حرکت کردیم اکنون درارتفاع ۲۰۰ متری راه میپیمائیم ومیزان الحراره ۷ درجه بالای صفر را نشان میدهد وچون مدتی است درهوای گرم بسر برده ایم دراینجا برودت بما آزار میدهد وپیوسته میلرزیم . منظره مقابل ما تقریباً یکنواخت است وچنین بنظرمیآید که راه کوتاه تر شده است زیرا هر قدمی که اسبان برمیدارند ما رابفرانسه نزدیکتر میکنند .

بر خورد عجیب

در اثنای راه پیمائی ناگهان مشاهده کردیم که اسحق خان اضطرابی پیدا کرده وحرکات غیر عادی میکند، بعد معلوم شد که او پدر زن قدیمی خود را دیده است یعنی کسیکه دختر او را بمبلغ یکصد تومان خریداری کرده و بعد بعلتی فوراً اورا بخانهٔ پدرش فرستاده است .

باری همینکه چشمش به پدر زن قدیمی خود افتاد بجای سلام باصدای بلند دو کلمهٔ پدر سوخته رانثار او کرد ودست به تفنگ وفشنگ بردوچنین مینمود که قصد کشتن اورا دارد ولی من خوب احساس کردم که جرأت چنین عملی را ندارد .

پس ازطی چندفرسخ بدو شخص عجیب و غریب برخوردیم، یکی از آنها لباس درویشی بتن داشت امامرد مسخرهٔ رقاصی بود ،البته این کارها مانع آن نبرد که جنبهٔ درویشی هم‌داشته باشد .

این درویش ازما اجازه خواست که نمایشی بدهد اما نه‌بطور مجانی . نمایش او دراین بیابان خالی ازسکنه بی‌تماشا نبود ،ابتدا با صوت حزن انگیزی شروع بخواندن تصنیفی کرد وبعد باحرکات بازو وساق‌پا وبیچ دادن کمر برقاصی پرداخت، گاهی گردن خودرامانند قاز بی‌اندازه دراز میکرد و گاهی دهان راکج وچشمانرا بشکل وحشت آوری بدوران میانداخت و در تمام مدت رقص جوان همراهش دایره میزد .

منزل فتح‌الله خان

مقارن‌ظهر بدهکدهٔ شور کچیان رسیدیم. فتح الله‌خان‌بملاقات ما آمدومهر ومالاطفتی نسبت بما بروز داد ومارا بناهار دعوت کرد، متأسفانه چون یکفرسخ قبل درراه غذای زیادی خورده‌بودیم نتوانستیم دعوت اورا اجابت نمائیم وفقط بخوردن شیرینی و آجیل قناعت کردیم .

فتح الله خان مرد بسیار خوبی است وچون میدانست که مابزودی مراجعت خواهیم کرد قبل از ورودما جاده را کاملا تعمیر کرده بودوما توانستیم بدون زحمت وسرنگون شدن گاری در حفره های لجن زار ازحوالی دهکده عبور نمائیم .

فتح الله‌خان‌برای فریب‌دادن ما یا ازروی‌خلوص نیت مجسمهٔ کوچکی‌را بما نشان‌داد و گفت که آنرا درعمق زیادی اززیر خاك پیدا کرده اند .جنس این مجسمه شبیه بمفرغ‌وخوب معلوم‌بود که‌ساختگی‌است .من نخواستم باو بگویم که این‌مجسمه‌قلب است وارزشی ندارد ولی او برای آن ارزش زیادی قائل وسفارش داده بود که ازروی آن قالبی بسازند و برتعداد آن بیافزایند تا عمارت خودرا باآنها تزیین نماید .

مراجعت بچاله شتر

باری مادوساعت بعدازظهر با فتح الله خان تودیع کرده وبراه افتادیم‌واز گردنه سختی بالا رفتیم که از قله آن دهکدهٔ چاله

شتر ازدور نمایان بود ، بعد قسمت سراشیب گردنه رابدون حادثه‌ای طی کردیم ومقارن غروب آفتاب بمنزل خدا رحم خان میزبان مهربان قدیمی خود وارد شدیم ومثل این بود که بخانهٔ خودمان باز گشت نموده‌ایم .

متأسفانه صاحبخانه در اینوقت حضور نداشت ومستخدمین کلید عمارت مهمانخانه را پیدا نکردند اما برای اینکه ما زیاد سر گردان نباشیم چفت ورزهٔ در را کشیدند وما واردهمان اطاقی شدیم که چند روزقبل در آن استراحت نموده بودیم.

در اینجا باز قسمتی از بناهای قدیمی را که قبلا ندیده بودیم بما نشان دادند، در جلوی اطاق قشنگی رادیدیم که درمیان آن حوضی قرار داشت ومعلوم بود که آنرا از سنك یکپارچه تراشیده اند .

دراطراف این اطاق ستونها وروافیها وطاقچه هائی دیده میشد،البته اینجا محل آسایش واستراحت تابستانی صاحب قدیمی کاخ بوده است .

این اطاق که بمنزلهٔ سالونی است خالی از تماشا نیست ، آب ازطرفی درحوض

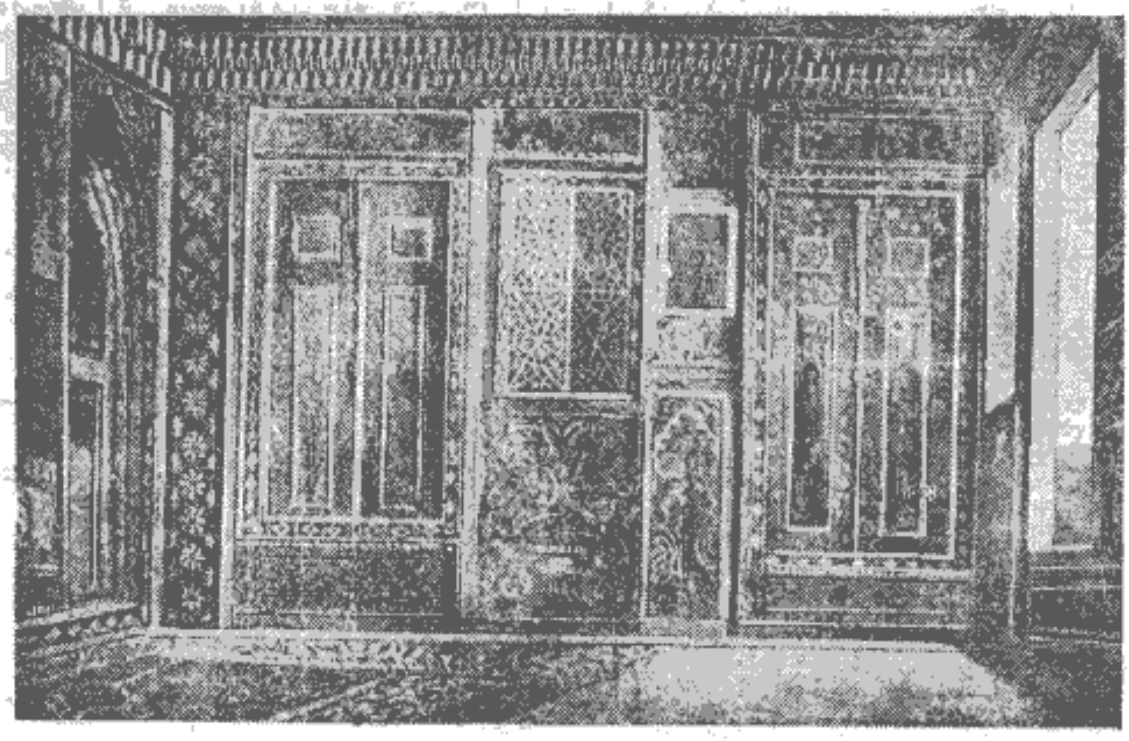

تزیینات دیوارسالن پذیرائی کاخ خدارحم خان درچاله شتر

وارد واز طرف دیگر خارج میشود وبآن صفا وطراوتی میدهد ودر واقع مانند بهشت کوچکی است .

تزیینات این اطاق باذوق و سلیقه مخصوصی صورت گرفته وبسیار خوش نما میباشد دیوارها وسقف آن باآئینه های کوچك بشکل شاخ وبرك تزیین یافته و حاشیه‌ای ازسبزه و گل‌مانند قابی آنهارااحاطه کرده است.درها وپنجره ها رادر نهایت ظرافت با چوبهای‌نازك وقطعات شیشه کوچك الوان منبت کاری کرده اند ودرظرافت وقشنگی مانند تار عنکبوت است که جابجا از قطرات شبنم پوشیده ودرخشندگی‌و جلوه خاصی دارد، حواشی درها نیزباشیشه های آبی وقرمزرنك وبا اشکال هندسی متقارن مطلوبی زینت یافته است .

پر واضح است که این سالون وقتی مسکون و با فرشهای ممتاز و گرانبهائی مفروش بوده وریزش آب هم با زمزمه خوشی صاحب عالی مقام آنرا بخواب دعوت مینموده است و مسلماً وقتیکه بخواب میرفته خودرا در آسمان هفتم میدیده و مخصوصاً اگر محبوبه ماه طلعت زیبا و طنازی هم در کنار او بوده باین خواب و خیال کمی صورت حقیقت میداده است .

این خلوتگاه نازبوسیله سه درخوش نما با سالون بزرك پذیرائی ارتباط‌دارد.

خلاصه پس ازتماشای این قسمت که واقعاً دیدنی‌بود دوباره بعمارت‌مهمانخانه بر گشتیم . میزبان مهربان ما خدا رحم خان بوسیلهٔ یکی ازاقوام خود برای ماپیغام فرستاده واظهار تاسف کرده بود که مبتلابه‌تب شدیدی شده ونمیتواند بملاقات‌مابیاید وحضوراً خوش آمد گوید .

کمی‌بعد دلال‌با هوشی که میدانست من‌طالب اشیاء آنتیك‌هستم باکلکسیونی از کاشی واشیاء قدیمی نزد من آمد ومعلوم بود که درمدت غیبت ما در این نواحی گشته وآنها را بدست آورده است وچون واقعا تمام این‌اشیاء آنتیك بود من بامبلغ زیادی آنها را خریدم .

پس از رفتن دلال ناهار بسیار خوب وماکولی ازجـوجه پخته کـه آب انار بآن چاشنی زده بودندبرای ما آوردند؛بعد ازصرف ناهار استراحت کردیم تانیروئی تازه کنیم وبتوانیم فردا مسافت زیادی را طی نمائیم .

سه شنبه ۲۳ اکتبر ـ امروز من معامله عجیبی کردم ، مترجم خـودرا نـزد میزبان فرستادم وتقاضا نمودم که یك تکه ازمنبت کاری درهارا که مرکب ازچوب و شیشه‌است بمن بدهد ودرعوض هرچه خواسته باشد ازمن بگیرد . میزبان محترم علو همتی نشان داده ودر پـاسخ گفته بود تمام این درهـا وپنجره های منزل من بشما تعلق دارد هر کدام را میخواهید از جای در آورید وبا خود ببرید . من هم درعوض دوربین سفری خود وبعضی اشیاء دیگر را که همراه داشتم برای اوفرستادم و خواهش کردم که بعنوان یادگار ازمن قبول نماید .

عزیمت ازچاله شتر

در موقع عزیمت از چاله شتر صاحب اسبان ماهم بانو کرخود بمـا ملحق گردید و باعث ناراحتی ما شد زیرا کـه از این ببعدمجبورهستیم که مطابق میل اوبمسافرت ادامه دهیم وازهرراهی که اومایل است برویم ودرهرجائی که اوخواست منزل نمائیم. البته اودراین فکربود که ازجاهائی عبور کند که کاه وجوارزانتر باشد بنابراین بجای اینکه ازرا، معمولی بدهکدهٔ سامان برود راه دیگری رااختیار کرد ومارااز گردنه بسیارسختی بردوبکنار زاینده رودرسانید .

دراثنای راه پیمائی بیکدسته سواز مسلح بر خوردیم که تفنك بدوش داشتند وقطار های متعددی از فشنك بکمربسته بودند. صاحب اسبان بما گفت که اینهاتمام دزد هستند ولی اطمینان داشته باشید که متعرض ما نخواهند شدزیرامیدانند که‌شما مهمانان جناب اجل سردار اسعد هستید .

من در خاطر داشتم کـه سالار در جونقون بما گفته بـود درحـوالی سامان سارقینی هستند واخیراً بپست دولتی دستبرد زده ومسافرین راهم غارت کرده‌اند .

سقوط گاری در زاینده رود

بهر حال این سواران متعرض ما نشدند وما بکنارزاینده رود رسیدیم وخودمان پیاده از پل عبور کـردیم امـا درشکه و گاری بواسطهٔ خرابی پل‌میبایستی اجباراً از رودخـانه عبور کنند ، ناگهان مشاهده کردیم که گاری در رودخانه سرنگون گـردید وتمام صندوق ها ولوازم سفر ما در آب ریخت . خوشبختانه دراین موقع کاروانی رسید و باکومك چهار پا داران‌بارهارا از آب درآوردند واگر آنها نرسیده بودند خسارت زیادی بما وارد میگردید زیرا که این قسمت رودخانه سراشیب بودو آب سرعتی داشت وممکن بودقسمتی‌ازلوازم ما را بـا خود ببرد .

باری پس از عبور از رودخانه بآسیاب خرابه‌ای رسیدیم وناهارخوردیم.غذای امروز ما جزنان وتخم‌مرغ پخته که کمی‌هم آلوده بـا شنهای ریزهٔ بیابان است چیز دیگری نبود .

اکنون بایداز گردنه ای بالا رویم که قله آن سر بآسمان‌کشیده است. دامنهٔ کوه پر از صخره هائیست که در اثـر آتش فشانی بوجود آمده ، سنگها تمام شکاف خورده وبشکل مکعب هائی‌است که با مختصر اصلاحی میتوان آنهارابرای موزائیك ساختمانها بکار بـرد وبقدری درراه ریخته شده کـه بزحمت میتوان در میـان آنها راه پیمود .

دراینجا جز صخره وسنك چیزدیگری دیده نمیشود ، سکنهٔ آن سوسمار های بزرك فلس داری هستند که در مقابل آفتاب آرمیده اند .

وقتیکه ببالای کوه رسیدیم منظرهٔ باشکوهی نمایان گردید. رودخـانه رادر امتداد چندین کیلو متر مشـاهده میکردیم وبا اینکه درهفته اخیر بـاران زیادی باریده و آب راگل آلود کرده بودازبالای کوه صاف وبیرنك‌بنظرمیآمد. درنزدیکی پل معبر رودخانه تنك است و آب باجوش وخروش از آن عبور میکند ووارد مجاری

متعددی‌میگردد که زارعین‌حفر کرده و آنرادرجا های دوربمصرف زراعت‌میرسانند .

جابجا ازدور درختان تبریزی و تاکستانهائی دیده میشود که درحفره های پر خاك در میان صخره ها روئیده است . درجای دیگر دهقانان مشغول کوبیدن برنج هستند تادانه را از کاه جدانمایند. الاغهای کوچك سیاه وخاکستری رنك چرخی را بدور خرمن برنج میکشند وزنـان واطفال درروی چرخ نشسته اند .

دهکدهٔ مهمان‌ناپذیر

در آسمـان طیور بزرك شکاری در پـروازند و پرستو ها گاهی چنان بزمین نزدیك میشوند که بال آنها بـا سر اسبان تماس پیدا میکند . جاده خوب و هموار است وما درفاصله کمی بـدهکدهٔ حسین آباد رسیدیم وغذائی خوردیم .

اکنون موقع غروب است واشعه آفتاب صحنه های گوناگونی نمایش میدهد وبتدریج ناپدید میگردد ، کمی بعدشب شد وتاریکی مـارافرا گرفت وچون دیگر نمیتوانستیم براه پیمائی ادامه دهیم با بختیاریان‌همکورت خود بطرف دهکده رفتیم تا منزلی بدست آوریم وبـاستراحت پردازیم . در نزدیکی دهکده یکنفر دهقـان دربالای برجی بود. بختیاریان راجع بمنزل با او گفتگو کردند ولی او پاسخ داد که در تمام این دهکده نـه منزل پیدا میشود ونه یك‌لقمه نان بعد هـم عدهٔ دیگری از دهقانان بدورماجمع شدند وباوجود کوشش وتهدید بختیاریان مانتوانسیم نتیجه‌ای از رفتن خود بگیریم ناچار بطرف کاروان بر گشتیم و در روی زمین سنگلاخی در کنار جاده دراز کشیدیم وپس از آنکه مـدتی بتماشای آسمان و ماه پـرداختیم بخواب رفتیم .

در نیمه شب‌از ورود کاروانی که برنج حمل میکرد بیدارشدیم. شترانزیادی با قطار حرکت میکردند وباندازه‌ای قطار آنها طولانی بود که عبورشان مدتی طول کشید . تماشای حرکت موقرانهٔ این حیوانات گردن دراز بقدری جالب توجه‌است

که هیچوقت از خاطر زایل نمیشود .

متأسفانه خوابگاه ما در کنارجاده بوده وشتران‌هم برای اینکه ازقطارمنحرف نشوند درهنگام عبورپاهای سنگین خود را روی پتوهای ما میگذاشتند .

در اینوقت شب هوا بسیارسرد است ومیزان الحراره دودرجه‌زیرصفررا نشان میدهد آسمان صاف و بدون ابروماه هم باپرتو سیمگون خود زمین را روشن کرده است ، صدای زنگهائی که بگردن شتران آویخته آهنگ گوش نوازخوشی دارد .

خلاصه پس از چند ساعت سفیدهٔ بامدادی دمید ومتعاقب آن آفتاب ازافق سر زد و کم کم ما رااز حرارت مطبوع خود که بآن نیازمند بودیم محظوظ نمودزیرا که لباسهای ما مثل اینکه باران دیده باشد ازشبنم مرطوب شده بود .

دراین هنگام مردی از راه رسید ومستقیماً نزد من آمد ، این مردچون آگاه شده بودکه‌ما در چـاله شتر اشیاء قدیمی را خریداری کـرده ایم چند جعبهٔ‌مقوائی کهنه‌را برداشته وشبانه بدنبال ماپیاده براه افتاده‌بود تا آنهارابمابفروشداماجعبه‌های اوارزشی‌نداشت ومن‌نخریدم واین‌مردبدبخت از فکروزحمت خودنتیجه‌ای‌نگرفت

مراجعت باصفهان

پنجشنبه ۲۴ اکتبر ـ امروز در ساعت ۹ بامداد بکاروانسرای حاجی آباد رسیدیم، در اینجا صاحب اسبان ما را تا نیم‌ساعت بعدازظهر معطل کرد وپس ازدوساعت راه‌پیمائی بقصبهٔ‌نجف آبادرسیدیم که‌ازپایتخت قدیم‌ایران‌شش‌فرسخ فاصله دارد . دراینجاصاحب اسبان‌ده‌تومان اضافه ازقرارداد‌ازما مطالبه کردومایل‌هم نبود که‌قبل‌ازغروب آفتاب حرکت کند، بنابراین‌من‌از کاروانسرا بقصد گردش بیرون آمدم .

بازار نجف آباد باآن دکانهای خشت و گلی‌بـی‌تماشانیست، متأسفانه طولی نکشید که جمعیت زیادی مرا احـاطه کـرد، البته این مردم برای تمـاشای هیکل و لباس دورمن جمع‌شده بودند ومن‌مجبورشدم که زودتربمنزل برگردم تاازمزاحمت

این اشخاص بیکار کـه ساعتها وقت خود را برای تماشای بیگانه ای تلف میکنند خلاص شوم .

جمعه ۲۵ اکتبر ـ حرکت مـا ازنجف آباد بطول انجامید زیـرا که حاجی

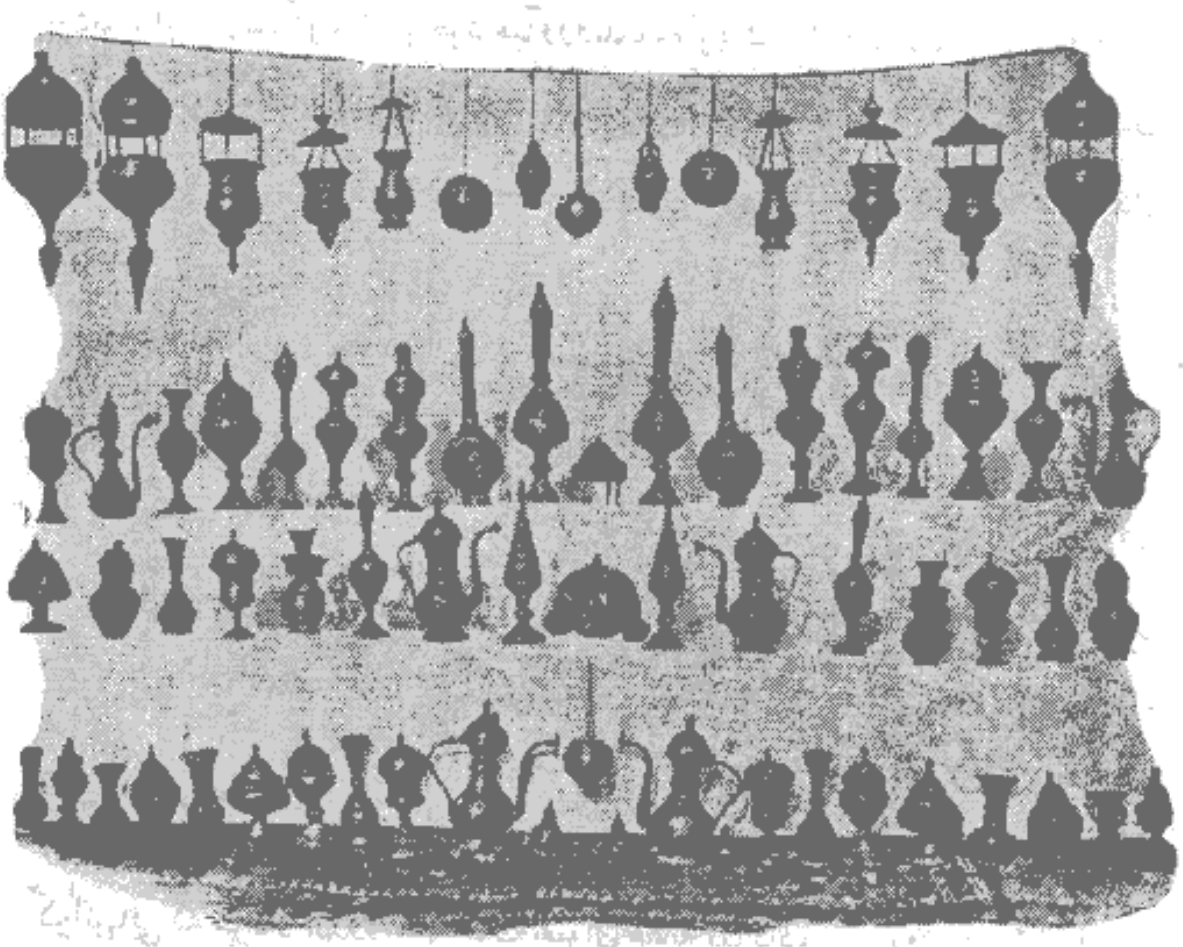

اشیاء مسی ازصنایع جدید ایران

صاحب اسبان دیگربولی نداشت که در بهای کاه وجو بپردازد ومـاهم بتلافی زحمت هائی که بما داده بود حاضر نبودیم که یکشاهی زیاد تر از قراردادباو بدهیم و مسئلهٔ لاینحلی پیش آمده بود زیرا که کاروانسرادار نمیگذاشت قبل از گرفتن پول اسبان حرکت کنند وماهم نمیخواستیم درکیسهٔ خودراباز کنیم ، خوشبختانه یکی ازسواران بختیاری پولی بعنوان وام بصاحب اسبان داد وغائله خاتمه یـافت و ما براه افتادیم و درخیابان باصفائی که قبلاً نرادیده بودیم بطرف اصفهان رفتیم . جابجا درراه بناهای

خشت و گلی کوچك دیده میشد که مسافرین میتوانستند درموقع بـاد و باران های شدید در آنها پناهنده شوند .

دربین راه برخوردیم بکارگران سنك تراشی که آنهارا قبلا درچاله شتردیده بودیم . اینها چندگوسفند باخود میآوردند ، معلوم شد که دستمزد خود را داده و گوسفند خریده‌اند تا ازدستبرد دزدان محفوظ باشند وهم ازفروش آنها در اصفهـان سودی ببرند زیرا کـه سارقین بیشتر درفکر پول نقد هستند وچندان درقید بـردن گوسفند نیستند .

خلاصه ازپایه کوه گبران که آفتاب بناهای خراب قدیمی آنرا روشن کرده و منظرهٔ جالب توجهی بآن داده بود عبور کردیم .

اکنون معلوم است که بشهربزرگی وارد میشویم زیرا گدا های زیادی را در کنار راه می‌بینیم که بامید گرفتن یك شاهی دعای زیادی نثارمـا میکنند اما اگـر چیزی بآنها ندهیم پی درپی دشنام ولعنت بدرقه ما خواهند کرد .

منزل ما دراصفهان کمی بعدازظهرماداخل کاخ کوچك خودشدیم وچنین‌بنظرمان میآمد که داخل منزل شخصی‌خود شده‌ایم . فـرشهای اعلا و گرانبهائی که سردار ازروی علو همت بعنوان هدیه بما داده بود روی زمین انداخته واطاق خودرا زینت دادیم زیرا که بجز دوتختخواب سفری ودوچمدان ، اثاثه ومبلی دراطاق ما وجود نداشت .

طرف عصرصدای بوقی‌بلند شد، این‌صداعلامت این‌بود که آب حمام گرم شده کارگران حمام منتظر ورود مشتریان خودهستند . پس‌از آنهم صدای توپی درمیدان بلند شد که غروب آفتاب وموقع شکستن روزه را خبرمیدهد .

شنبه ۲۶ اکتبر ـ اکنون مـا بتمـاشای ابنیهٔ خـراب قدیمی میرویم کـه دلالان و ارمنیان همه روزه مقداری ازمصالح آنهارا برای فروش بما عرضه میدارند.

پس از تماشای این ابنیه بطرف بازار رفتیم تـاخود رانشان دهیم و آ نتیك فروشان از ورود ما آ گاه شوند وراه‌منزل ما رادر پیش گیرند .

در بازار زر گرها یك جعبه سنگی کوچك ساخت اروپا را دیـدیم که ظرافتی داشت و آن را بمبلغ چهار قران خریدیم بعد معلوم شد که همسایگان زر گـر باو ملامت کرده بودند که جعبه راارزان فروخته است‌زیراکه طرف عصرزر گرفروشنده بمنزل ما آمد و گفت پول خودتان رابگیرید وجعبه راپس بدهید اما ما اورابکومك آدمهای خود ازمنزل بیرون کردیم .

سیاحت جلفا

یکشنبه ۲۷ اکتبر- امروز مابفکر افتادیم که بجلفا برویم واز پرپاسکال کشیش محترم ومیسیونرهای فرانسوی که قبلا از ما پذیرائی گرمی کرده بودند ملاقاتی بکنیم .

در موقع عبور از خیابان چهارباغ چند کودك دنبال مـا بسنك پرانی مشغول شدند ولی چون‌خیلی کوچك بودند مابآنها اعتنـائی نکردیم .

خیابان چهار باغ که اکنون ازصفوف چنارهای باشکوه کهنسال‌خـود محروم شده منظرهٔ بسیار حزن انگیزی پیداکـرده است. درطـرف راست وچپ آن گـاهی درختان گل‌سرخی دیده میشود که‌عاری از برك واز گردوخاك مستور شده است .

این چند درخت گل سرخ با این منظرهٔ حزن انگیز منظرهٔ گلستان هائی را بخاطر میآورد که سیاح قـدیمی پیرلوتی در کتاب خود ازصفا وطراوت وعطر آنها تعریف کرده است ، اکنون همه‌از میان رفته و معدودی هم که باقی مانده جز یك منظره‌اندوه آور چیزی نشان نمیدهد ، فقط جابجادرمیان‌علف زارها گل مینائی‌سربر آورده است .

درطرفین این‌خیابان عریض‌بجای آن کاخهای مجلل وباشکوه‌و باغهای‌باصفا که سابقاً محل تفریح وتعیش طبقه اعیان واشراف این پـای تخت بود جز زمینهای شخم

یکی از کاخ های خیابان چهارباغ

خورده چیزدیگری مشاهده نمیشود . جابجادیوارهای خراب بدنمائی دیده میشود که شباهت بگورستان بی نظم وترتیبی دارد. سیاحانی که وصف این خیابان رادرسفرنامه‌ها خوانده اند چون باین شهرمیآیندبکلی مات ومبهوت میشوند که چگونه دست بیرحم وشقاوت پیشهٔ حاکم ظالم مستبد یعنی ظل السلطان این ابنیهٔ رفیعه و قصور عالیه را ویران وتبدیل به بیابان حزن انگیز وتألم آوری نموده است .

دو بالای دیوارهای بلند پل الله وردیخان هنوزچند تکه کاشی که دست سارقین بآنها نرسیده باقی است وازتابش اشعهٔ آفتاب درخشندگی دارد .

بستر زاینده رودا کنون تقریباً خشك شده فقط جابجا مختصر آبی درآن دیده میشود که صنعتگران در آن قلمکارمیشویندودرروی ریگها میگسترانندتاخشك شود، این پارچه ها بانقش ونگارالوان خود درروی ریگ‌های سفید رنك وصیقلی که مانند جواهر گرانبها درآفتاب میدرخشند نمایش مطلوبی دارند .

بطوریکه شاردن مینویسد درقرن هفدهم ساحل زاینده رود تماشاگاه سکنه اصفهان ومحل خودنمائی جوانان اشراف بود ، اینها بهترین جامه های خود را میپوشیدند و براسبهای ممتازی که بازین و یراق طلا و گردن بند های جواهر آراسته شده بود سوار میشدند ومغرورانه درمقابل تماشاچیان که دربالای پل قرار گرفته بودند بخود نمائی میپرداختند .

خلاصه ازپل عبور کردیم و بجلفارسیدیم، اکنون بایددرمیان کوچه های سنك فرش شده بکلیسای لازاریست ها برویم ، این کلیساهارا کشیش‌ها درزمانیکه ارمنیان مجبور بدفاع ازحملات خارجی بودند ساخته‌اند وروی همین نظر بوده که مدخل پست وتاریکی دارند .

مدرسهٔ متوسطه فرانسویان

پردموت یکی از میسیونر های فرانسویست که ازروی عقیده‌و خلوص نیت بانجام وظایف خود مشغول وامیدواراست که پس از

چندی بتواند مقداری ازمعلومات مارا درمغز جوانان ایرانی تزریق نماید.

بنای تازه ای برای مدرسه ساخته‌است که همه جای آنرا بمانشان داد، بطوریکه میگفت تمام مصالح این بنا راازظل‌السلطان خریده ودرپشت الاغها بجلفا آورده‌است. این شاهزادهٔ پست تمام کاخهای رفیعه وقصورعالیه ای راکه شاه عباس کبیر در پایتخت خود بنا کرده ونشانهٔ عظمت ودوران پر افتخار سلطنت او بود منهدم نموده ومصالح آنهارافروخته‌است، اکنون این مصالح بمصرف ساختمان مدرسه‌ای رسیده که فرانسویان در آن بتعلیم وتربیت جوانان ایرانی همت گماشته و برتربودن افکاردنیای غرب را بر سنن کهن شرق بدانها میفهمانند

کلیسای لازاریست های فرانسوی پس ازدیدن این مدرسه بتماشای کلیسای کشیشان لازاریست رفتیم. ازسقفهای کوتاهی که‌صدادر آنهامنعکس میشدعبورنموده وارد اطاقهائی شدیم که بطور نیمه شرقی ونیمه اروپائی مبله شده بود. دردیوار ها آئینه هائی دیده میشد که در قابهای نقاشی شده قرار داشت ولی نقاشی آنها ساده بود. آثاروتصاویر مذهبی زیادی هم درآنجا دیده میشد، در واقع این کلیسا شبیه است بکلیسا های اسپانیا و ایتالیاکه نقاشی و رنك آمیزی آنها مطابق ذوق وسلیقهٔ اهل فن نیست.

ارمنیهانسبت باین کلیسا احترام فوق‌العاده‌ای دارندودرنهایت خضوع وخشوع تشریفات نماز کلدانی رادر این کلیسا انجام میدهند.

ارمنیان درجشنهای مذهبی بهترین لباسهای خود را میپوشند وجورابهای ضخیم پشمی بپا میکنند که مانند فرش بافته شده ونقشهای آن درزمینهٔ سفید برجستگی دارد، اینان باندازه ای احترام کلیسا رارعایت میکنندکه هیچوقت با کفشهای آلوده بخاك و گل درکلیسا وارد نمیشوند، قالی و قالیچه های خوبی روی زمین افتاده و نشان میدهدکه آداب ورسوم معمول در مساجد، درعبادتگاه کاتولیك ناشناس نیست.

در گوشه ای از کلیسا کلاههای شش پر خواهران تارك دنیا دیده میشود که آنهاهم درمدرسه ومریضخانهٔ ضمیمه میسیون خدمت میکنند. مشاهده لباس وعبادت این دختران تارك دنیا انسانرا فوراً بفرانسه منتقل مینماید، این دوشیزگان که عمرخود را وقف خدمت کلیسا کرده وازلذایذ زندگانی محروم شده اند با چهره های رنك پریده اما خندان گوشه ای از کشور ما رانمایش میدهند.

پرپاسکال که مدت چهل سال است میسیون فرانسه را درجلفا اداره میکند مرد بسیار محترم ومهربانیست. رفتارواخلاق این کشیش عالیمقام که ازنژادارمنی است باعث حسادت همکاران او شده است واعتراضات بیجائی باومیکنند. مثلا باستهزای اومیپردازند که چرا اشیاء آنتیك را بازحمت بدست میآورد وبدون سود زیادی بسیاحان اروپائی میفروشد وچرا آنهارا درمنزل خود میپذیرد.

پرپاسکال آنتیك شناس است، اشیاء صنعتی گرانبهائی بدست میآورد وبسیاحان میدهد تا دراروپا محفوظ بماند واگر او نبود شاید این اشیاء نفیس بقیمت فلزباین وآن فروخته میشد وچندی بعد ازمیان میرفت.

آنتیك فروشان جلفا

اکنون اشیاء آنتیك درایران کمیاب شده ونمیتوان آنها را بدون اشکال بدست آورد واگرچیزی هم پیدا شود ایرانیان قدرآنرا میدانند، حتی درشهرهای کوچك هم ارزشی برای آن قائلندو آنهارابسهولت ازدست نمیدهند.

یکی ازکار های پسندیدهٔ پرپاسکال هم این است که صنعتگران اصفهان را تشویق میکند وآنها راوادارمینماید که اشیاء ظریف ونفیسی ازنقره بسازندوهمینکه ساختند آنها را بابهای خوبی خریداری کرده باروپا میفرستد وارتباطی بین تولید کنندگان وخریداران برقرارمیکند.

یك نفر ارمنی آنتیك شناس هم در جلفا هست که اشیاء خوبی جمع کرده است وگاهی هم بعضی از آنها را میفروشد. این شخص کارمند تلگرافخانه

هندواروپائی است ، دریکی ازاطاقهای منزل خود اشیاء آنتیك را باسلیقه چیده‌است، علاوه بر اشیاء ساخت ایران ظروف قدیمی چینی و مصنوعات اروپائی راهم بقدر امکان دراین اطاق جمع کرده است ، ما یك سینی فلزی ازاو خریدیم که یکی ازمجالس خلوت ناپلئون‌اول رانمایش‌میداد . این‌ارمنی کلکسیون بسیارممتازی‌هم‌از پارچه های زری قدیمی داشت امابهای آنهارا باندازه‌ای گران‌میگفت که‌خریدن آنها

قهوه فروش دوره گرد

برای ما امکان پذیر نبود .

ارمنی آنتیك فروش دیگری هم بود کـه فقط بجمع آوری قطعات کاشی طلائی رنك میپرداخت اماچنین بنظرمن آمد که این شخص بدست خود هم کاشی میسازد ودر گوشه ای از منزل خود کورهٔ کاشی پزی دارد زیرا که چند قطعه کاشی بما نشان داد که هنوز آثار حرارت کمی در آنها موجود بود .

باری چون وقت گذشته بود ، ازجلفا باصفهان بر گشتیم و برای سر گرمی پارچه هائی را که ازجلفا خریده بودیم برای زینت بدیوار اطاق نصب کردیم .

مراسم عزاداری مذهبی در اصفهان

دوشنبه ۲۸ اکتبر ـ امروزصبح همینکه ازخواب بیدار شدیم صداهای درهم و برهمی شنیدیم که کمتر بصدای انسان شباهت داشت. گاهی این صدالحظه‌ای خاموش میشد ولی بعددوباره باصدای ناهنجارطبلی شروع میگشت ، پرسیدیم چه‌خبراست گفتندفردا روزعزاداریست وامروز تمرین میکنند .

سه شنبه ۲۹ اکتبر ـ ناله وفریادهائی که دیروز شروع شده بود امروز تاشب ادامه داشت، آوازهای حزن انگیزی بگوش میرسید که صدای طبل هم آنرا تقویت میکرد. طرف صبح هیاهو قطع شدامادرپشت دیوارمنزل ماهزاران زن صحبت کنان عبورمیکردند که صدای درهم آنهامانند کنسرت مرغان بود ، ناگهان صدای مردانی را شنیدیم که با هم بمنازعه پرداخته وجملات رکیکی باهم مبادله میکردند، بعدمعلوم شدکه دومرد مسلمان بمیان زنها افتاده وبصورت آنها نگاه میکرده وجملات خارج از نزاکتی بآنهامیگفته اند ، دراین ضمن جمعی ازمردان رسیده وبافحش و کتك این دونفر فاسد الاخلاق را دستگیر نموده بزندان بردند . مابسی تعجب کـردیم که در میان ایرانیان کسانی هم پیدا میشوند که ازمراسم ادب وتمدن بسیاردورند ودرچنین روزی که همه عزادار هستند دست ازاخلاق فاسد خود نمیکشند .

چنین بنظر میآید که این روز بطور استثنا بزنان اختصاص دارد ، آنها دراین روزازخانه بیرون میآیندوهر کجا که میل دارند میروندوواقع این روز روزمرخصی

آنها میباشد که از آن استفاده کرده وباوامر ونواهی‌شوهران خود اعتنائی ندارند.

زنهای اشراف وثروتمندان دراین‌روزماه رمضان باحسان میپردازند، اینان در میدان شاه درنزدیکی عمارت عالی قاپو جمع میشوند ودر حالیکه ازاجتماع ودیدن یکدیگرلذت میبرندبفقرا وبینوایانی که ازدهکده هابشهر آمده‌اندحلوابذل‌مینمایند.

ملاقات باشاهزاده آبی جا وپردموت

امروز ما درمنزل محبوس هستیم زیراکه اگر بیرون برویم ممکن است درمعرض تهدید واقع شویم وآسیبی به بینیم خوشبختانه‌مقارن‌ساعت ده ونیم بامدادغلامی‌ازقونسولخانهٔروس‌بمنزل‌ما آمدوخبرداد که قونسول روس بملاقات ماخواهد آمد. طولی نکشیدکه شاهزاده آبی‌جاقونسول روس با یکعده قزاق روسی بمنزل ما وارد شد.

پس ازتشریفات وتعارفات مقدماتی، ما اوراباطاق‌خودبردیم که هم‌خوابگاه‌و هم اطاق ناهارخوری ما بود، بدبختانه صندلی نداشتیم و قونسول را روی صندوقی که پتوئی روی آن انداخته بودیم نشاندیم.

معلوم شد که ما امروز باید رسماً از اشخاص محترمی پذیرائی کنیم زیرا که یکساعت بعدپردموت میسیونرمهربان فرانسوی نیز برما وارد شد. باری قونسول رفت و ما مدتی با این کشیش هم وطن خود بصحبت پرداختیم و راجع بفرانسه و پاریس گفتگو کردیم، پردموت با اغلب زبانهای شرقی آشنا میباشدو مخصوصاً عاشق زبان کلدانی‌است و در آن تبحری پیدا کرده‌است. درموقع مراجعت، ماهم از او مشایعت کردیم، او در خیابان چهارباغ محلی را بما نشان دادو گفت که سابقاً دراینجا عمارت چند طبقهٔ برج مانندی بود که منظرهٔ خوش نمائی داشت و ظل‌السلطان آنرا منهدم نمود.

بعد داستانی ازکاخ هشت بهشت برای ما نقل کرد و گفت: امیر افغانستان مدتی در این کاخ منزل داشت، این امیر را پسرعموی اومعزول وتبعیدکرد، پس از تبعید ابتدا بدولت روس پناهنده گردید و در قشون امپراطوری وارد شد و درجهٔ

سرهنگی گرفت ولی بعدها از ژنرال فرمانده خوداطاعت نکرد و کاربمنازعه کشید سرانجام امیر بژنرال تکلیف کرد که یا استعفای مرا بپذیر و یا حاضر بدوئل بـا من باش، تقاضای اولی او پذیرفته شد و امیر مخلوع که از تمام حقوق خود محروم‌شده بود بایران پناهنده شد و باصفهان آمد و مدتی در این کاخ منزل داشت و سربازان افغان که گارد قونسول انگلیس را تشکیل میدادند با نظراحترام باو مینگریستند.

عمارات آئینه خانه وهفت دست

باری قدم زنان از پلهای زاینده رود عبور کـردیم در اینجـا پردموت محل عمارت آئینه خانه را بما نشان داد که اکنون اثری از آن برجای نیست، شاردن در کتاب سفرنامهٔ خودازشکوه وعظمت کاخ آئینه خانه تعریف و توصیف زیادی کرده است. دیوارهای جدیدی محل‌این کاخ قدیمی‌را محصور نموده و از این ساختمان مجلل شاه عباس بزرك جز چند پایه ستون سنگی که سقف آنرا نگاه میداشته چیزی برجای نمانده است.

درمسافت کمی‌پس‌ازمحل آئینه خانه‌خرابه های کاخ هفت‌دست دیده‌میشود که سابقاً حرمسرای شاهنشاهی بوده و فتحعلی شاه هم در۱۸ ٤ دریکی از اطـاقهـای طبقهٔ تحتانی این کاخ در گذشته است.

درهنگام رفتن بطرف جلفا ازهرطرف مناظرزیبا و باشکوهی را می بینیم که تابلوی بسیار جالب توجهی را نشان میدهـد. در قسمت زیرین این تابلو رودخانهٔ زاینده رود واقع است که بستر آن مانند دشتی پرازریگهای صیقلی است ودرآفتاب درخشندگی‌خاصی دارد، درمیان این‌بستر آب کمی‌جاریست درطرف راست درختان تبریزی جنگلی تشکیل داده و باغهای اعیان و اشراف را احاطه کرده‌است، درسمت چپ قصبهٔ جلفا واقع شده که خانه ها در میان کوچه های پردرخت پنهان گردیده است، درقسمت بالای تابلو کوه بارنك بنفش تیره‌ای درمقابل نظرخودنمائی‌میکند.

از دورهم نقطهٔ سفیدرنگی درمیان درختان مشاهده میشود، آنجامنزل‌ییلاقی ظل‌السلطان است که راه آن از پل های زاینده رود و بیشه هائی کـه محل تفرج

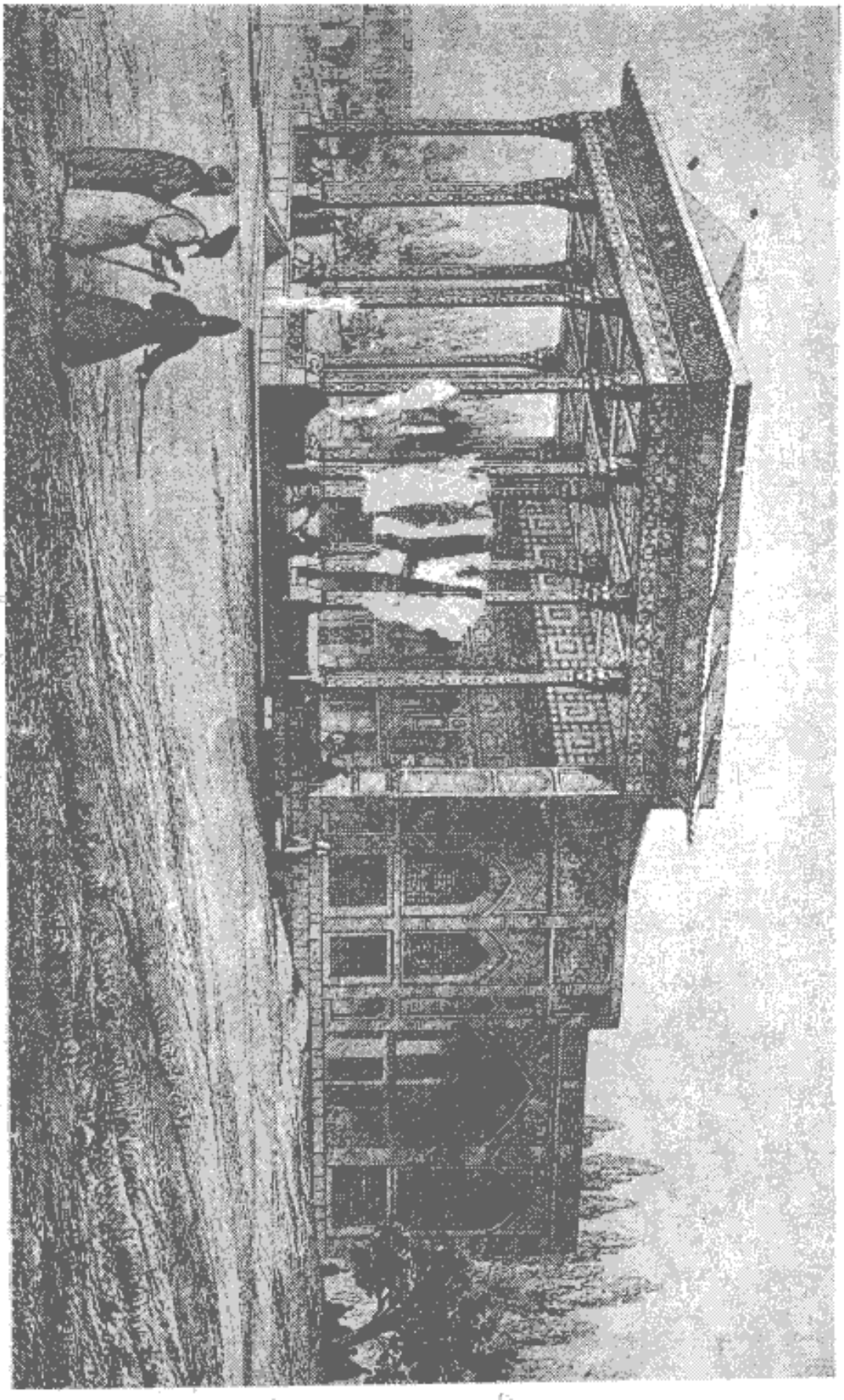

کاخ آینه خانه - از کتاب ابنیهٔ جدید پاسکال کوست (۱۸۶۷)

اصفهانیان است عبور میکند.

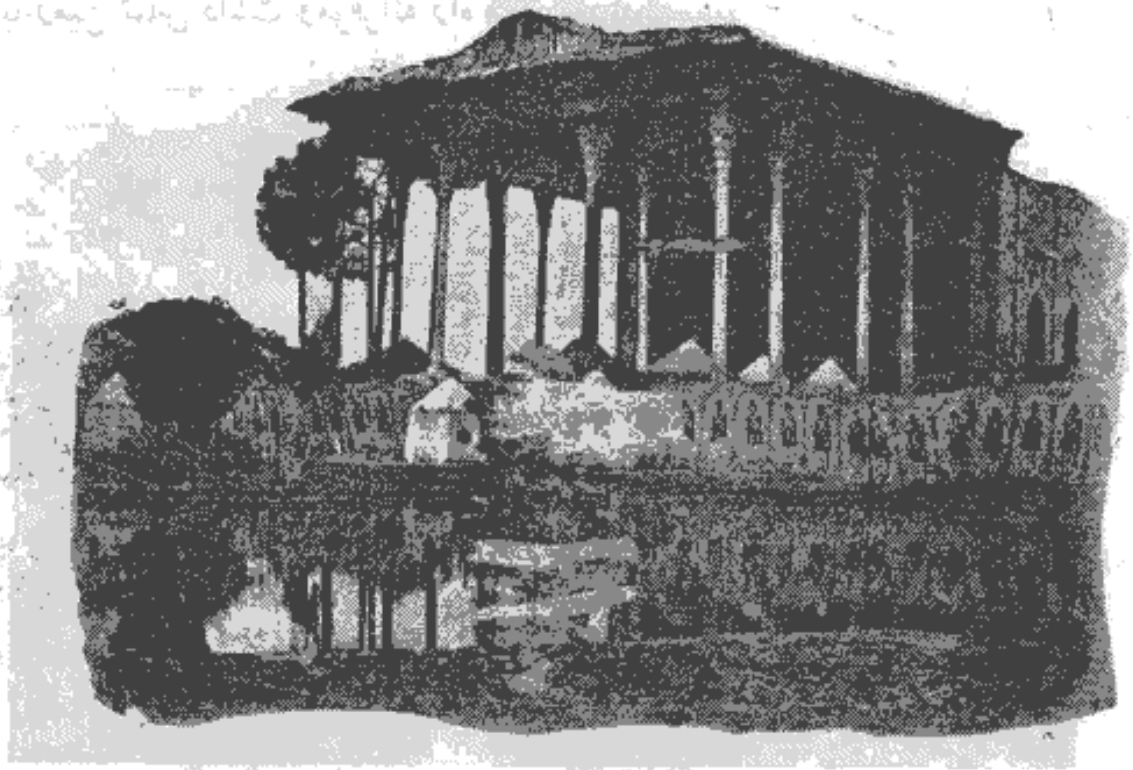

کاخ آئینه خانه در اواسط قرن ۲۹

در خیابان چهار باغ

دراول خیابان چهارباغ درنزدیکی پلها عمارت قورخانه سلاطین صفوی واقع بوده که اکنون جز چهارطاق خراب اثری از آن برجای نمانده‌است ، خلاصه آنکه ماهمه‌جا باینگونه خرابه‌های حزن‌آور برمیخوریم که سابقاً شکوه و ابهتی داشته است .

دراثنای مراجعت بمنزل در خیابان جمعیت کثیری را دیدیم که با صفوف فشرده حرکت میکردند ، چون روزتعطیل بود تمام اهالی اصفهان بعزم گردش از منازل خود بیرون آمده‌بودند، چند درشکه راهم دیدیم که با سواران دنبال خود گردوخاك زیادی تولیدمیکردند .

جابجاسواران با اسب های‌ممتازی دیده میشدند این‌اسبان آرایشی داشتندو قالیچه های گرانبهای خوش نقش ونگاری درپشت آنها درزیر زین افتاده بود .

عده‌ای ازعابرین لباسهای بلند و گشادی برتن داشتنداینها کسبه وتجارهستند

چند نفر سید را هم دیدیم که باعمامه سبز یا آبی بر الاغی سوار وپای آنها تقریباً با زمین تماس داشت وموقرانه راه می پیمودند .

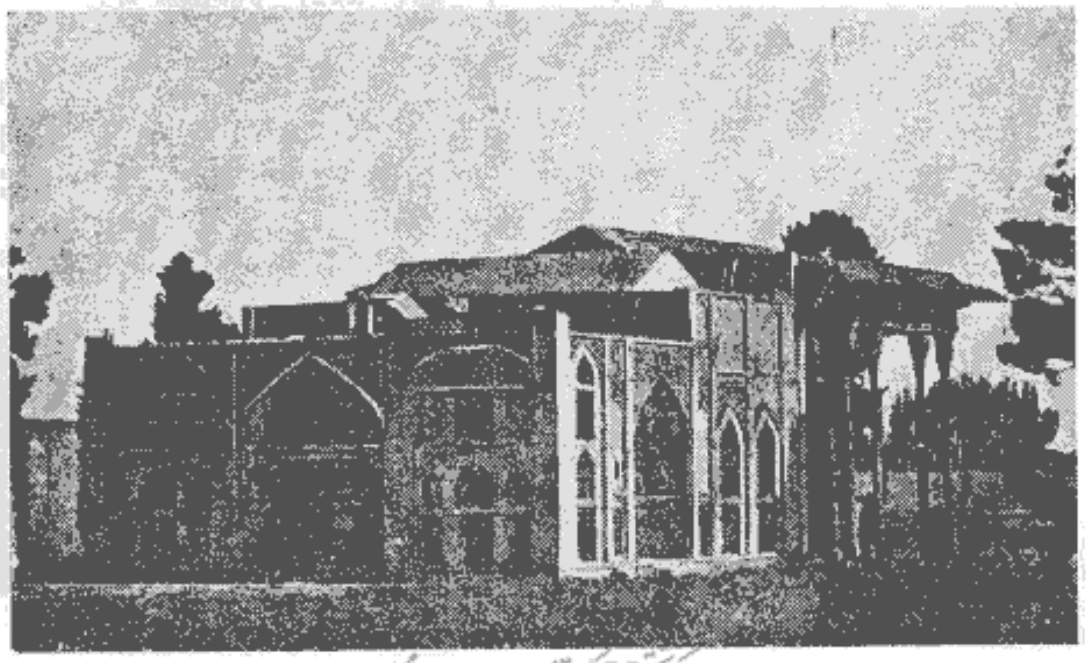

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

نمای خلفی کاخ آئینه خانه اصفهان

چند درخت چنار کـه از دستبرد ظل‌السلطان مصون مـانده هنوز جابجا خود نمائی میکنندوبر گهای آنها در پرتو اشعه آفتاب مغربی‌رنك طلائی‌بخود گرفته است. خلاصه‌ماتماشا کنان بمنزل رسیدیم ، در اطراف ما سکوت حکمفرما بود وما امیدوار بودیم که شب را بدون سرو صدا و براحتی بسرخواهیم برد.

نظر باینکه فردا باید از اصفهان عزیمت نمائیم دیگر نمیتوانیم اشیائی‌ازدلالان خریداری نمائیم بلکه ناچاریم هرچه زود تر صندوقهـا را ببندیم و اثاثه خود را جمع کنیم .

تهیه حرکت

چهارشنبه ۳۰ اکتبر ـ امروز مشغول بستن بارها هستیم تـا زودتر خود را برای حرکت آماده نمائیم مبادا تأخیر شودو پست نتواند مرتباً اسب هائی در منازل بین راه در اختیار مـا بگذارد . این نوع

مسافرت شبیه است بمسافرتهائی که درقرن ۱۹ درفرانسه انجام می‌یافت و مسافری که میخواست از پاریس به بندر مارسی برود مجبور بود کـه اقلا یکماه قبل بلیط دلیجان را بگیرد و اگر احیاناً در روز معین بگرفتن بلیط موفق نمیشد مسافرت او موکول بروز نامعینی میشد.

هنگامیکه نجارها صندوقهائی برای ما درست میکردند مـا از پیشکار جناب حاج علیقلیخان خواهش کردیم که اطلاعاتی راجع بشکار بما بدهد.

او گفت که دراصفهان سگهای تربیت شده برای شکار یافت نمیشود فقطتازی هائی هست که کسی طریقه تربیت آنهارا نمیداند، این تازیهـا شکار را برای بدست آوردن طعمه خود تعقیب میکنند و پس از آنکـه آنرا گرفتند برای صاحب خود نمی آورند و اگر شکارچی بموقع نرسد شکار را میخورند.

شکار باقوش

شکار باقوش درایران وترکستان معمول‌است، بـرای تعلیم و تربیت این مرغان شکاری ابتدا دونفر کـه یکی قوشی را در دست دارد ودیگری گنجشك یـاجوجه‌ای را کـه بپای آنها ریسمانی بسته وانتهای آنرا دردست دارند، درجائی‌ازهم فاصله گرفته ودرمقابل یکدیگرمیایستند. کسیکه جوجه را دردست دارد آنرا بقوش نشان میدهد قوش بـرای گرفتن جوجه پـرواز میکند وهمینکه اورا درچنگال خود گرفت صاحبش بوسیله ریسمان آنـرا بطرف خود میکشد وجوجه را ازاومیگیرد وبطرف‌میدهد ودوباره قوش را مقابل‌آن نگاه میدارد تا آنرا بگیرد وچون این عمل چندین بار تکرارشد قوش عادت میکندکـه مرغان کوچك را تعقیب نماید وازجاهای دور بگیرد.

دونوع قوش برای شکارتربیت میکنند یکی‌چشمان زردرنگی دارد که‌بمرغان کوچك مخصوصاً به‌کبك حمله میکند ودیگری قوش سیاه چشم است که طیوربزرك را مانند قاز وحشی وهوبره وغیره شکارمینماید وحتی‌بغزالان هم حمله میکند.

قوش های چشم زرد عبـارتند از ترلان کـه ازحاجـی طرخان وقزل که از

گیلان ومازندران میآورند .

ازقوشهای سیاه چشم یکی بالابان است که در کردستان ودیگری بحری است که در مازندران برای شکار اردکهای وحشی تربیت میکنند .

قسم دیگری هم موسوم به تورون تی است که برای شکارتیهو ویاوه بکارمیبرند .

قیمت قوشهای شکاری حد اقل ۱۵وحد اکثر ۷۵ تا ۹۰ تومان است .

همینکه دوماه ازسن قوش گذشت مستعدشکار کردن میشود وبعضی ازآنها تا ۱۲سال میتوانند شکار کنند .

قوشچی ایرانی

اشخاص ثروتمندتجمل پرست محض خود نمائی برای هرقوشی یکنفر مستخدم نگاه میدارند این مستخدم برای پرستاری قوش نیست بلکه برای این است که ارباب درقع شکاربانوکرهای متعددی حرکت نماید وجاه وجلالی نشان دهد .

قوشی که مطیع پرستارخود باشد قدر وارزش بیشتری دارد .

وقتیکه قوش، شکاری را بچنك آورد، شکارچیان معمولا سر آنرا بریده ومغز کله‌اش را بقوش میدهند. درشکار سگهائی راهم همراه میبرند که درمزارع وخارستانها میدوند وطیور را پروازمیدهند تا شکارچی بتواند باقوش یا تفنك آنهاراشکار کند.

درزمانهای پیشین سگها در نـزد پیروان زردشت ارزشی داشتند اما امروز مسلمانان

کله‌بند قوش (کلکسیون مؤلف)

طبلك برای بازآوردن قوش (کلکسیون مؤلف)

دستکش قوشچی (کلکسیون دکتر ونشون)

ازآنها اجتناب میکنند و آنهارا نجس میدانند ولـی سگهای شکاری و سگهای پـاسبان گله هنوزهم ارزشی دارند.

درایالات شمالی ایران وماوراء خزر وترکستان اغلب سگها تقریباًشبیه سگی هستند که ما آنرا ماتن (Mâtin) مینامیم وشباهتی بگرگ دارد.

دردهکده ها چوپانها گوشهای سگهارا میبرند تادرزدوخورد باهم یاباگرگ

مجروح نشوند . سگهای بی‌صاحبی هم در کوچه ها میگردند و شبها پاسبان معابر هستند، این‌سگها ازحیث شکل حد متوسط مابین گرگ و شغال میباشند پوست آنها ضخیم ورنك آنهاهم یکسان نیست . اگرسك بیگانه‌ای بخواهد از کوچهٔ مسکونی آنها عبور کند بآن حمله میکنند و گوشهای آنرا بادندان مجروح مینمایند .

قوشچیان ایرانی

بسی تعجب آوراست که درمیان اینهمه سگهای ولگرد و بی پرستار سك هار پیدا نمیشود. این‌سگهای کوچه گرد عموماً کثیف و تنفر آورمیباشند، بعضی هم مبتلا بجرب‌شده‌اند و پشم آنهاریخته‌است .

این سگها بعابرین کاری ندارند ومزاحم آنها نیستند اما بعضی‌ها مثل‌این‌است که مانند مسلمانان نسبت بفرنگیان کینه‌ای دردل دارند زیراکه گاهی بآنها حمله کرده وشلوار یادامن پالتوی آنهارا بادندان پاره میکنند .

دربعضی خانه هاهم سگهای کوچك سفید وسیاهی‌برای پاسبانی نگاه میدارند این سگها به بیگانگان حمله کرده ونمیگذارند وارد خانه شوند .

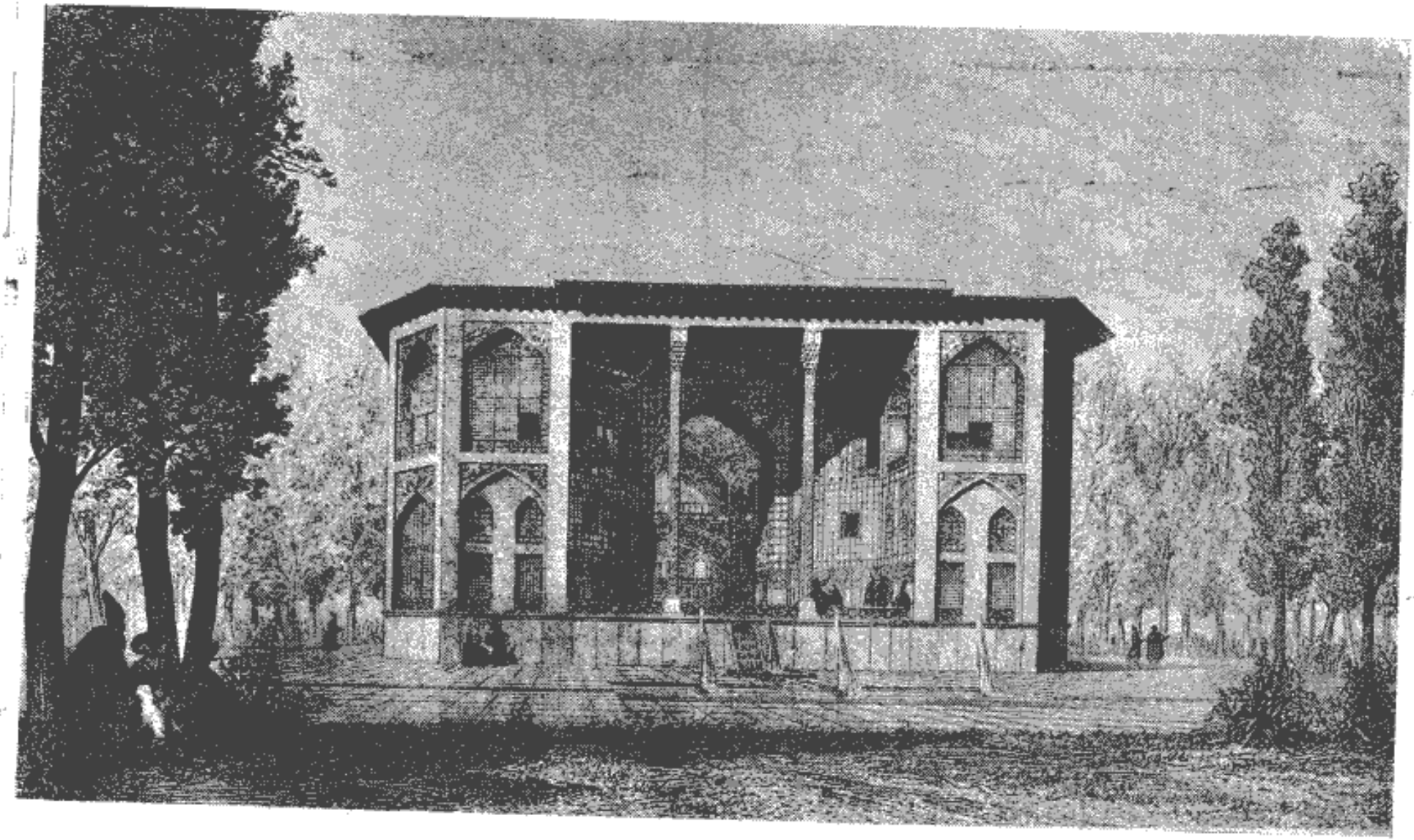

کاخ هشت بهشت ـ از کتاب ابنیه جدید ایران تألیف پاسکال کوست (۱۸۶۷)

باری اکنون درخیاط ما کار گرانی هستند که هم‌دست وهم پارا بکارانداخته‌اند مثلا نجارها بـامیز کار و گیره وغیره آشنائی ندارند ، چوب یـا تخته را در میان پاهای خود محکم نگاهداشته وبادست آنرا اره میکنند وانصافاً ساخته های آنهـا چندان بدترکیب نیست .

عدهٔ دیگری مشغول بستن فرشهای ماهستند باید این فرشهارا بامراقبت‌زیادی لفاف کنند واگر آنهارا محکم درلفافهای ضخیم نه پیچند درمدت شش روز مسافرت ما ازاصفهان بتهران بکلی تکه وپاره خواهند شد زیـرا که گاری دراین جاده هـای ناهموار مانند سوهانی متصل آنهارا میساید وازبین میبرد .

اکنون طرف عصر وهواملایم است، کلاغان دسته دسته دربالای سرما درپرواز هستند. درختان بلند کاج وتبریزی که ازمنازل مجاورماسر بآسمان کشیده‌اند بتدریج در تاریکی فرومیروند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل شانزدهم

از اصفهان به تهران

عزیمت ازاصفهان ـ از اصفهان بکاشان ـ کارخانه های حریر بافی کاشان ـ تماشا ـ مراجعت بقم ـ حمل جسد مقتولی بتهران ـ شاهزاده عبدالعظیم ورود بتهران ـ ملاقات باسفیر فرانسه ـ پارك صدراعظم ـ باغهای سلطنتی دوشان تپه ـ باغ وحش سلطنتی ـ تهیهٔ حرکت ـ یك روز تاریخی ـ آغاز نهضت رفرم ـ اقدامات روحانیان برضد شاه ـ بسته شدن بازار و تقاضای مشروطیت ـ اعطای مشروطیت ـ مخالفت بانهضت رفرم ـ نیابت سلطنت محمد علیشاه ـ نخستین جلسهٔ مجلس ـ مرك مظفرالدین شاه ـ کشمکش بین شاه ومجلس ـ امین السلطان وموافقت روس وانگلیس ـ کودتای محمد علی شاه ـ سازش شاه باپارلمان ـ وضع تأسف آور قشون ـ گارد سلطنتی ـ سوگند شاه درپارلمان .

پنجشنبه ۳۰ اکتبر ـ امروز ما عازم حرکت هستیم، وسایل نقلیه درجلو منزل ایستاده وحمالان مشغول بارکردن صندوقها ولوازم سفرما هستند .

همان درشکه‌ای که مارا ازتهران باصفهان آورد دوباره دراختیار ماقراردارد وچون درشکهٔ محکمی است ما ازاین بابت خوشوقت هستیم .

عزیمت از اصفهان

اکنون ما درمیدان موسوم بچهارحوض آمادهٔ حرکت هستیم مردم زیادی برای تماشا دراطراف‌ما جمع شده‌اند وعدهٔ قلیلی ازسربازان که شاید شمارهٔ آنها ازعدد ۱۲ تجاوز نکند درتحت فرمان صاحب‌منصبی که لباسهای یراق دارپوشیده ونشانهـای متعددی بسینه آویخته است مشغول تمرین تیراندازی هستند . این سربازان هم گاهی برای تماشا نظری بما میاندازند، سه‌نفرهم باصدای حزن‌آوری برای سربازان طبل میزنند .

گداهای زیادی دراطراف‌ما صف کشیده‌اند وباحال‌تضرع طلب‌احسان‌مینماید درمیان‌آنها پسر کوچکی است که صدایش قطع نمیشود وسایر گداها اورا میزنند و ازپیش خود میرانند .

اکنون برعکس‌موقع ورود که شب بود مادرروز روشن حرکت میکنیم واقلا سه ربع ساعت باید راه بپیمائیم تا ازخرابه های شهر بیرون‌برویم، ازبازار عبورکرده ودرطول دیوارهای خشت وگلی باغهائی که اشراف وثروتمندان محـل تفریح حرم خود قرار داده‌اند براه پیمائی ادامه‌میدهیم . زنان همیشه بـاید درمحوطهٔ محصوری زندگانی کنند وازانظارعابرین دورباشند .

درهرلحظه ازجویباری میگذریم که ازمیان دوصف درختان چناروتبریزی‌عبور میکند. چون فصل‌پائیز است برگ درختان تغییر رنگ داده و کمی مـایل برنگ مس شده است .

از اصفهان بکاشان

پس‌ازمدتی راه پیمائی برای آخرین بار نظری بشهر اصفهان انداختیم که مانند جنگلی‌دردامنهٔ کوه بنفش‌رنگی‌دیده میشد وابنیهٔ تاریخی آن درمیان این جنگل بزرگ ناپدید گردیده بود .

مقارن نیمه شب بناظم‌آباد رسیدیم و بکاروانسرائی وارد شدیم که جز یـک قهوه خانه منزل دیگری نداشت ناچار تختخوابهـای خودرا در روی سکوی گلی

قهوه خانه قرارداده وباشنیدن زمزمهٔ آبی که از آنجا عبورمیکرد بخواب رفتیم .

جمعه اول نوامبر - بااینکه راه زیادی پیمودیم نتوانستیم بشهر کاشان برسیم و اجباراً درمحلی کـه محمدیه نام داشت، توقف نمودیم وشب را درقهوه خانه‌ای بسر بردیم . این قهوه‌خانه پرازمسافرینی بود که میخواستند باصفهان بروند ویا از آنشهر آمده بودند بعضی از آنها تریاك میکشیدند وفضای قهوه خانه را ازدود وبوی آن سم مهلك تاریك ومتعفن کرده بودند، علاوه برمسافرین یکعده مرغ خانگی هم در این قهوه خانه جای داشت وخروسی هم دربالای سردرقهوه خانه نشسته بود که گاهی اظهار رشادت کرده وبانك برمیکشید . خلاصه این‌هیاهو وجنجال تا بامداد ادامـه داشت ولی من چون زیاد خسته شده بودم درمیان اینهمه سروصدا بخواب رفتم رفقای من تاریکی‌را برروشنائی قهوه‌خانه‌ترجیح داده درد‌رشکه و گاری‌خوابیدند امابطوریکه میگفتند بواسطه بـرودت هوا تاصبح در جلوی قهوه خـانه کشیك داده و خواب نرفته اند .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بااینکه هوا سرد است گندم وجو که تازه کاشته‌اند درمزارع روئیده ورنك‌سبز نشاط‌آوری دارند. دراینجا زارعین برعکس سایرجاها بـاحوصله وسلیقهٔ مخصوصی مزارع خودرا بقسمتهای منظمی تقسیم کرده وباصطلاح خودشان کرت بندی کرده‌اند دردامنه تپه‌هاهم زمین را مانند پله‌های عمارتی بقسمتهای کوچك‌تقسیم ومسطح نموده وبرای آبیاری جابجا آبشاری تشکیل داده‌اند .

دهقانان در آبیاری وصرفه جوئی آب مهارتی دارند. زمین را بامرزهای‌خاکی بقسمتهای مستطیل کوچك منظمی تقسیم میکنند تازودتر مشروب شود وحتی‌الامکان شب بآبیاری مزارع میپردازند تامحصول از آب خنك سیراب گردد .

چون فصل زمستان نزدیك شده آسمان تغییر رنك داده و آن رنك کبود تندی را که‌یکماه‌پیش داشت ازدست داده‌است . ابر های دنباله داری که ازیکطرف بقلل جبال اتصال دارد آسمان را جابجا شیار کرده و آفتاب هم ازخلال این‌ابرها بقلل‌جبال

که تازه از برف مستور شده میتابد ومنظرهٔ مطلوبی تشکیل میدهد که چشم ازدیدن آن لذت میبرد .

درحین عبور بدهکده هائی میرسیم که زنان باعجله مشغول کارهای خانه هستند وبرای تهیهٔ غذای شب شتابی دارند و نمیتوانند آنطور که باید ازعابرین روی خودرا بپوشانند .

گله های گوسفندان مرکب از بزهای سیاه ومیش های سفید رنك از مراتع باز گشته وبطرف دهکده روی آورده‌اند تاشب از آسیب حیوانات سبع مصون مانده ودرخانه‌ها استراحت نمایند. مقارن غروب آفتاب زارعین مسلمان دست از کار کشیده وباخلوص نیت بادای نماز میپردازند وپس از فراغت ازنماز به بیل خود تکیه داده و بتماشای افق که آفتاب مغربی صحنه‌های گوناگونی در آن تشکیل میدهد مشغول میشوند وچون لباس نمدی خودرا پوشیده‌اند کاملا شباهت بتصاویری دارند که در کتیبه های باستانی ایران جا بجا حجاری شده‌است البته هرقدر انسان به طبیعت نزدیکتر شود همان صورت قدیمی اولیهٔ خودرا پیدا میکند .

کارخانه های حریر بافی کاشان

شنبه ۲ نوامبر ـ مقارن ظهر بکاشان رسیدیم وبکاروانسرائی وارد شدیم که اطاقهای خوبی دراختیارما گذاردند پس از آنکه استراحتی کردیم بتماشای یکی از کارخانه های حریر بافی رفتیم که محصول آنها درخوبی ومرغوبی شهرت عالمگیری دارد اما خریداری پارچه دراین کارخانه‌ها که محل تولید آن است مشکل بنظر میآید زیرا که تجار این پارچه‌هارا سفارش میدهند وپس از آنکه از کارخانه درآمد بحجرهٔ خود میبرند .

کارخانه‌ای که مادر آن رفتیم مانند زیرزمینی است. دریکجا کارگران مشغول باز کردن پیلهٔ ابریشم هستند این کارگران تمام اطفالی میباشند که بزرگترین آنها شاید هنوز ۱۵ سال نداشته باشد، اینها لباس خوبی برتن ندارند وتقریباً نیمه عریان

هستند مسلماً اینهانظر باینکه درصغرسن بتوسط والدین خود اجباراً بکار وادارشده‌اند عمرطولانی نخواهند کرد.

دستگاهها تمام بدوی‌است، نخ را بدور ماسوره‌ای ازنی خیزران که شکافی دارد می‌پیچند ورنگهائی که بکارمیبرند منحصر است برنك سبزوقرمز وآبی و زرد وخاکستری.

صنعتگری که کارخانه خودرا بما نشان داد مایل بودکه مقداری ازمحصول خودرا بما بفروشد بنابراین مارا دعوت نمودکه ببالاخانه برویم ازپله‌های تنك‌وتاریك خطرناکی بالارفتیم وبیك‌مهتابی واردشدیم که آفتاب آنراروشن کرده‌بود، دسته‌ای از تجاررا دراطاقی که بافرشهای ممتازی مفروش شده بود دیدیم که صورتهای آنها با ریش انبوهی زینت‌یافته بود، پاره‌ای از آنهاهم سیدبودندوعمامه برسر داشتند ونظر باصالت وشرافت بما فرنگیان اعتنائی نکردند ومثل این بودکه مارا ندیده باشند.

تماشا

باری چون آفتاب درشرف زوال بود بمنزل برگشتیم وازبالای بالکون بتماشای‌عابرین میدان عمومی که درجلو کاروانسرا بود پرداختیم. پسر پانزده ساله‌ای را دیدیم که دچارحملهٔ خطرناکی‌شده و بزمین افتاده بود. جمعی ازمردمان بیکاروپسران ولگرد دراطراف‌او حلقه زده وبدون‌اینکه یکی ازآنها درصدد تخفیف رنج این بدبخت باشد تغییرحال وتشنجات او را تماشا میکردند و کمی بعد بطرف دیگری رفتند تا باتماشای جالب تری سرگرم باشند زیرا که حقه بازی میمون بدبختی را باطناب بدنبال خود میکشید ومیخواست در میدان نمایشی بدهد وپولی بدست آورد اما چند نفر ولگردکه جمعی‌را بدورخود جمع وبا جملات رکیك خنده آور آنهارا سرگرم نموده بودند حقه باز را مسخره کردند ومانع نمایش اوشدند. حقه باز متغیرشد وبیکی ازآنهاکه بیشترازدیگران مسخرگی میکرد دشنام داد و جملاتی ازقبیل پدرسوخته وغیره نثارش نمود اتفاقاً

پدرآن جوان ولگرد رسید وسخت بحقه باز حمله کـرد و کار بکشمکش رسید و باندازهٔ یك کتاب لغت الفاظ زشت بین آنها مبادله شد، مردم زیادی بدورآنها جمع شدند و باندازه‌ای سر گرم تماشای این صحنه بودند که راه عبوربسیدی که از کربلا میآمد وباصدای بلند چاوش میکرد ندادند.

خلاصه‌قبل‌از آنکه شب دررسد وهوا بکلی تاریك شود مابالای بام کاروانسرا رفتیم وازاین رصد خانهٔ مرتفع برج خمیده مشهور کاشان را که در میان خانه های خشت و گلی سربرافراشته بود تماشا کردیم.

مراجعت بقم

یکشنبه ۳ نـوامبر ـ از کاشان بقم راه نسبة خوب واز دامنهٔ جبالی عبور میکند که قلل آنها ازبرف مستورشده‌است. در طرف‌چپ جاده ازدور تپه‌های شن دیده میشود که ازبادهای سخت دربیابان تشکیل یافته است ولی دراین فصل پائیز مانند تابستان درپرتو آفتاب درخشندگی ندارد.

طرف عصربشهرقم رسیدیم. دراینجا بسه نفر زنان انگلیسی برخوردیم که از میسیونرهابودند. اینها درشهرهای کرمان ویزد واصفهان بخدمات فرهنگی وبهداشتی اشتغال دارند واکنون برای مرخصی باروپامیروند وماهم خوشوقتیم که باآنهاهمسفر شده‌ایم. مدتی‌باآنها صحبت کردیم وچون خسته بودند آنهارا بحال خود گذاردیم تا استراحت کنند.

طرف صبح بازهمسفران خودرادیدیم که درروی بام‌به‌نقاشی‌مقبرهٔ‌حضرت‌فاطمه که ازدور نمایان بود اشتغال داشتند.

طولی نکشیدکه آتیك فروشان مارا احاطه کردند وهمان‌اشیائی‌را که‌یکماه قبل بما ارائه داده بودند همراه آورده ومیخواستند بابهای‌کمتری بما تحمیل نمایند.

حمل جسد مقتولی بتهران

امروز ما بامیسیونرهای انگلیسی ازقم عازم تهران‌شدیم. گاری دیگری هم همراه ما بودکه جسد مقتولی را برای دادخواهی بتهران‌میبردند وخانوادهٔ‌مقتول‌هم درآن‌جای‌داشت. بطوریکه

نقل میکردندجوان بوضع فجیعی بقتل رسیده بود، پدرومادر جسد جوان مقتول خودرا درآغوش گرفته وبا آه وناله بتهران میرفتندتاآنرا بیارلمان ببرند ودرآنجابگذارند تا وکلا مجبور بدادرسی شوند .

دربین راه دوباره درباچه حوض سلطان را دیدیم که ابعاد آن بواسطهٔ عدم بارندگی کمترشده بود، درمیان راه لاشهٔمرغ غواص بزرگی‌را دیدیم که پرهای‌سیاه وقرمزآن درجاده‌ریخته ومعلوم بود که عقابی آنرادرهوا کشته وبطرف زمین‌سرازیر شده است، حیوانات سبع گوشت آنرا خورده وفقط پردبال قشنگ آن در جاده دیده میشد .

خلاصه مدتی پس‌از غروب آفتاب از کوهستانی بصورت حرکت کرده‌واز کوهستانی عبورکردیم ونصف شب بقلعهٔ غیرمسکون محمدعلیخان رسیدیم .

شاهزاده عبدالعظیم

چند ساعت بعد مقبرهٔ شاه عبدالعظیم که درشش کیلومتری تهران واقع‌است نمایان گردید، درروی مناره های این مقبرهٔ طلائی که درمیان‌درختان درخشندگی مخصوصی‌داشت تودهٔ خاری‌را مشاهده کردیم معلوم شدکه لکلك ها این توده خاررا برای آشیانه خود درست کرده‌اند . لکلك ها دراین کشور احترامی دارند وعامه آنهارا موجب سعادت میدانند .

دراطراف این‌مقبرهٔ مقدس دکانهای کوچك متعددیست که‌در آنها مانند فرانسه قرون وسطی اسباب بازیهای گوناگونی بامقوا یا گل ویاحلبی برای کودکان میسازند وکسانیکه بزیارت میآیند آنهارا خریده وبرای کودکان خود بعنوان ارمغان میبرند ماهم مقداری ازآنهارا برای نمونه خریدیم زیرا که دربازار تهران نمیتوان آنهارا بدست آورد .

ورود بتهران

پس‌ازآنکه بتهران واردشدیم رفتیم بمهمانخانه فرانسه که‌قبلا درآن منزل داشتیم ومثل این‌بود که بمیهن خود واردشده‌ایم

زیرا که دراینجا آداب ورسوم ملی ما برقراربود وهمه بزبان فرانسه حرف میزدند .

ما باید تقریباً یکهفته درتهران توقف نمائیم زیرا کارهائی داریم که باید قبل‌از حرکت انجام دهیم .

چهارشنبه ٦ نوامبر ـ امروزما بسفارت فرانسه رفتیم تااگرنامه هائی‌ازفرانسه برای ما فرستاده باشند دریافت داریم . خوشبختانه بطوریکه انتظار داشتیم نامه های زیادی ازاقوام ودوستان ما رسیده بود که باخوشوقتی گرفتیم ومدتی بخواندن آنها مشغول شدیم

بااینکه این نامه‌ها یکماه قبل‌ازفرانسه رسیده بود ما چنین تصورمیکردیم که دیروز نوشته شده‌است واشتیاقی بخواندن آن‌ها داشتیم .

چون دلالان ازورودما آگاه شده‌بودند مجدداً بااشیاء زیادی بسراغ ما آمدند ولی‌اغلب‌همان اشیائی‌بود که‌سابقاً بمانشان داده‌بودند. در آنروز بیازارهم رفتیم‌ومن‌چند کارد بزرك که تیغهٔ آنها حکاکی‌ظریفی داشت خریدم وبر کلکسیون‌خود اضافه‌نمودم، بختیاریان ازاین کاردها زیاد دارند اما درتهران بهای آنها ارزانتراست .

ملاقات باسفیرفرانسه

پنجشنبه ۷ نوامبر ـ امروز برحسب وظیفه بملاقات سفیر خودمان‌رفتیم. پذیرائی‌اومانند هوای این‌فصل‌پائیز بسیارخنك بود. در اینموقع‌شاهزادهٔ آبی‌جاقونسول‌روس بخاطرمن آمد که چگونه‌دراصفهان ازما پذیرائی بسیار گرمی کرد ومن بسی افسوس میخورم که چراسفیرما باهم میهنان‌خود اینطور رفتار میکند .

بهرحال ازسفارتخانه بیرون آمدیم ورفتیم بمنزل یکنفر ارمنی عالیمقامی که از کارمندان دولت ایران‌بود ومیخواست قسمتی‌از کلکسیون‌خودرابفروشد. این‌ارمنی وضع آبرومند وآراسته‌ای داشت وازما خوب‌پذیرائی کرد، متأسفانه نتوانستیم‌چیزی ازاوخریداری کنیم. ارمنیان دیگرچون چیزی را برای فروش بما ارائه میدادند ما

میتوانستیم آنهارا باعشر قیمتی که ازما تقاضا میکردند بفروش حاضر نمائیم ولی دراینجا نمیتوانستیم جسارتی کرده وقیمت نازلتری باین‌شخص‌عالیمقام‌پیشنهاد نمائیم.

طرف عصر رفتیم بمنزل جناب اجل بهادرالدوله وازمحبت هائی که نسبت بما کرده‌بود اظهارتشکر نمودیم. اودرمدت غیبت‌ما در یاد گرفتن زبان فرانسه کوشش کرده بود وبسی‌بهتراز پیش باماصحبت میکردوما مطالب اورا کاملا میفهمیدیم.

پارك صدراعظم

جمعه ۸ نوامبر ـ امروزصبح رفقا مارا برای گردش به پارك صدراعظم بردند. صدراعظم صاحب این پارك درموقع ورود ما بتهران یعنی دراوائل ماه سپتامبر درجلو پارلمان بدست یکنفر فدائی موسوم به عباس آقا بقتل رسید وما بعد بشرح این واقعه خواهیم پرداخت؛ بهرحال‌پارك دراین موقع سال کیفیت‌مخصوصی داشت، جابجا حوضهای بزرك قشنگی درمیان درختان دیده میشد؛ چون فصل‌پائیزاست برك‌درختان الوان گوناگونی بخود گرفته ومنظرهٔ خاصی‌ازآنان میدهد که بسیار جالب توجه است. متأسفانه عمارات زیاد وتزیینات ناپسند آنها اززیبائی باغ کاسته است وچقدر بد نماست مجسمه‌های زیادی که مانند صفوف [illegible] باغ را اشغال کرده وطرزلباس آنها مانند البسهٔ قرون وسطی موحش و

درهر این نوع پارك‌ها بروی عموم مردم‌باز نیست وفقط برای گردش‌بیگانگان واشراف اختصاص‌دارد واگرعابرین درجلوی دربایستند ونظری بدرون آن بیندازند فوراً دربان باخشونت بآنها فرمان دورباش میدهد.

درموقع خروج ازباغ بشخص مهمی برخوردیم که در کالسکه مجللی نشسته بود و با اسکورت زیادی بطرف منزل خود میرفت شارژه دافرهای خارجی راهم دیدیم که بالباسهای رسمی زاه میپیمودند معلوم شد که امروز روزسلام بوده و اینها همه بدربار رفته بودند تا بشاهی که تازه به تخت‌سلطنت جلوس کرده وبرعکس‌سایر سلاطین بعوض شادی وخرمی حزن واندوه ازسیمایش پدیدار است تبریك بگویند.

باغهای سلطنتی دوشان تپه

خلاصه ما بتماشای باغهای سلطنتی دوشان تپه رفتیم راه از درختان پژمرده وخارستان احاطه شده ودرهرلحظه ازمجاری آبی عبور میکنیم که اکنون بکلی خشك است ولی پرواضح است که اگر بخواهند آبهارا بطور عادلانه وعاقلانه بمصرف رسانند مجاری خشکی درتهران دیده نخواهد شد .

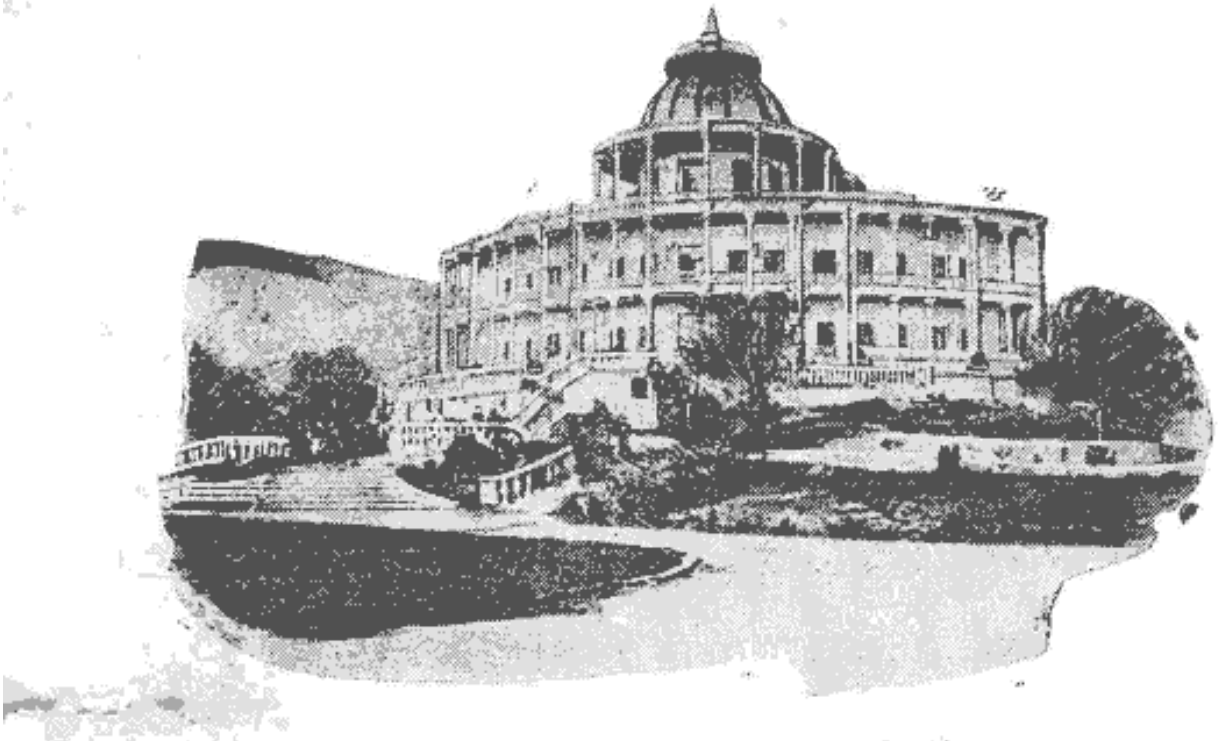

کاخ فرح آباد که شبیه کاخ «تروکادرو» پاریس ساخته شده‌است

دراطراف راه‌تاچشم کارمیکند بیابان لم یزرع ودره‌وتپه هائیست که هیچگونه گیاهی در آنها دیده نمیشود .

درطرف چپ عمارتی در روی تپه مرتفعی بناشده که برای دیدن آن باید ازدر بزرگی که درپائین تپه متصل بدو برج کوچکی است داخل شد ودرمیان دو دیوار آجری بطرف بالارفت. این‌عمارت ازدور منظرهٔ خوش‌نمائی دارد اما ازنزدیك‌ویرانهٔ حزن آوری است وچنین بنظرمیآید که مقصود سازنده تهی کردن خزانهٔ دولت بوده وخواسته‌است باین بهانه مبلغ زیادی اختلاس نماید .

علت دیگری هم درساختن این بناهای بی‌بنیاد وعاری ازنظم و ترتیب دخالت دارد و آن این است که شاهزادگان پس‌ازرسیدن بسلطنت، نخواسته‌اند در کاخهای پدران گذشتهٔ خود منزل نمایند وبهمین جهت دستور داده‌اند که بنای تازه‌ای برای آنها ساخته شود.

درهرحال پس‌از آنکه شاهی در گذشت دیگر کسی درفکرپرستاری ومراقبت ساخته های اونیست وسارقین میتوانند بسهولت دروپنجره و کاشیها وسایر تزیینات این عمارت را بتدریج ببرند وبفروش رسانند وچندی نمیگذرد که بکلی ویران میشود ونوبت بدهقانان میرسد که بلامانع مصالح آنرا برای ساختمان منازل خود ببرند.

باغهای دوشان تپه درزمان شاه قبلی رونق وصفائی داشته است و در کنار استخر بزرگی عمارتی است که درداخل آن تزیینات نامطلوبی وجود دارد.

باغ وحش سلطنتی

باغ وحشی هم بود که در آن چند حیوان وحشی سبع دیده میشد. در کنارخیابانی اطاقهای متعددی ساخته بودند که از بیرون پنجره آهنی داشت وما میتوانستیم حیواناتی را که در آن جای داشتند ببینیم درختان بزرگی هم براین اطاقها سایه انداخته بود گویا معمار این ساختمان دراین فکر بوده که برای این زندانیان بدبخت مختصر وسیلهٔ آسایشی فراهم سازد تاچند ماه بیشتر زنده بمانند وباسارت خود ادامه دهند.

درمدخل این باغ شش خرس بزرگ را با زنجیر بدرختان بسته‌اند و یکنفر مأمور مراقبت و پرستاری آنها میباشد. این حیوانات زمین زیرپای خودرا کنده وحفره‌ای ایجاد کرده‌اند ومثل اینستکه تارک دنیا شده وازهمه‌چیز صرفنظر نموده‌اند زیرا که به رفت وآمد تماشاچیان اعتنائی نمیکنند و گاهی بازحمت سررا بر گردانیده و بآنها مینگرند.

کفتاری راهم بما نشان دادند که دراطاق خود زنجیرشده بود، بطوریکه پرستار

نقل میکرد این حیوان چندی قبل دیوار اطاق خودرا بقصد فرار سوراخ کرده بود و بهمین‌جهت آنرا زنجیر کرده‌اند.

درجنب محبس کفتار محبس دیگری بود که یوزپلنگی در آن جای داشت و چشمانش درسایه روشن زندان‌مانند یاقوت میدرخشید ومعلوم‌بود ازلانه‌ای که‌انسان ظالم برای آن درست کرده متنفراست.

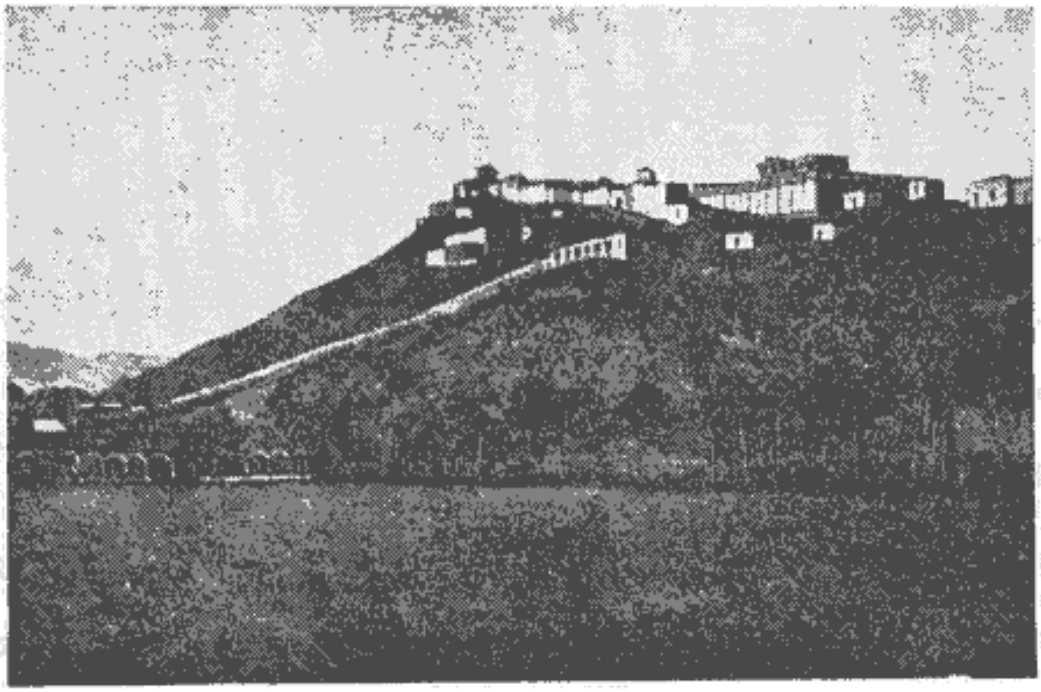

کاخ دوشان تپه ـ عکس متعلق بدکتر فوریه است

درجای دیگر دوتوله ببر محبوس بودند وچنین مینمود که چند هفته‌ای بیشتر ازعمر آنها نگذشته‌است. این‌حیوانات چون هنوز دوران بچگی‌را طی نکرده بودند چندان ازاسارت خود دررنج وزحمت نبودند. پرستار برای تماشای ما پاره گوشت گندیده‌ای بدرون محبس آنها انداخت که بلافاصله آنرا بلعیدند.

چون ازاین باغ وحش مراقبت شایسته‌ای بعمل نمیآید اثر حزن آوری ازآن احساس میشود که‌دروجود ماهم سرایت کرد بنابراین باشتاب از آن خارج شدیم و

بطرف شهر روی آوردیم .

تهیهٔ مقدمات حرکت

روزهای شنبه ۹ نوامبر، یکشنبه ۱۰ و دوشنبه ۱۱ بطور یکنواخت گذشت، فقط در این دو روز دلالهائی آمدند و اشیائی آوردند که نظر ببهای زیاد از خرید آنها صرفنظر نمودیم .

در اثر کثرت آمیزش با دلالها اخلاق آنها در ما هم اثر کرده است زیرا بعضی از اشیاء را که از آنها خریده و بعدها از خرید آنها پشیمان شده بودیم بآنها پس دادیم و آنها هم نظر بعادتی [illegible] بدون رنجش قبول کردند و [illegible] پس دادند .

اکنون باید بارها را محکم ببندیم و اشیائی را که خریده‌ایم با کمال احتیاط در صندوقها جای دهیم اما خدا میداند که اینها چه وقت و چطور بمقصد خواهند رسید ما بتمام کسانیکه میخواهند چیزهائی از خاور زمین باروپا بیاورند توصیه میکنیم که قبل از حرکت صندوقها را با چرب مهر کنند زیرا این عمل نشان میدهد که محتویات صندوقها در گمرک معاینه شده و چیزی در آنها نیست که بزحمت باز کردن صندوق [illegible] اگر ما هم در آغاز مسافرت این احتیاط را بعمل میآوردیم صندوقهائی را که از [illegible] همراه آورده بودیم در [illegible] راه برای [illegible] باز میکردند و پس از معاینه دوباره [illegible] در صندوق نمیریختند و اشیاء سنگین را [illegible] ظریف نمیگذاردند [illegible] مشت خاک از آنها [illegible] باقی نماند .

طرف غروب بعزم گردش بیرون رفتیم ولی آنطور که باید نتوانستیم بگردش خود ادامه دهیم زیرا که خیابانها و کوچه‌ها تاریک و پر از کثافت بود ناچار زود به هتل فرانسه برگشتیم که مادام بارنئود در پاکی و نظافت آن مراقبت دارد پس از صرف شام وقت خود را با صحبت گذراندیم و مادام بارنئود هم بصحبت های ما گوش میداد زیرا که او اهل مارسی بود و از پاریس چندان اطلاعی نداشت .

عصر دوشنبه تقریباً کارهای ما انجام یافت و اشیاء ظریف را در جعبه‌های کوچکی

گذارده وجعبه‌هارا درصندوق‌بزرك جای دادیم تاازخطرحرکت وسایل نقلیه محفوظ بماند وتمام‌صندوقهارا باطنابهای‌ضخیم بستیم. راهنمای ما گفت که بستن‌طناب فایده‌ای ندارد زیـرا کـه دراثر حرکت گاری گسیخته خواهد شد و همینکه برشت وارد شدیم فهمیدیم که فکرراهنما درست بوده‌است وتمام طنابها سائیده وپاره شده بوداما برای محافظت فرشها بی‌فایده نبود.

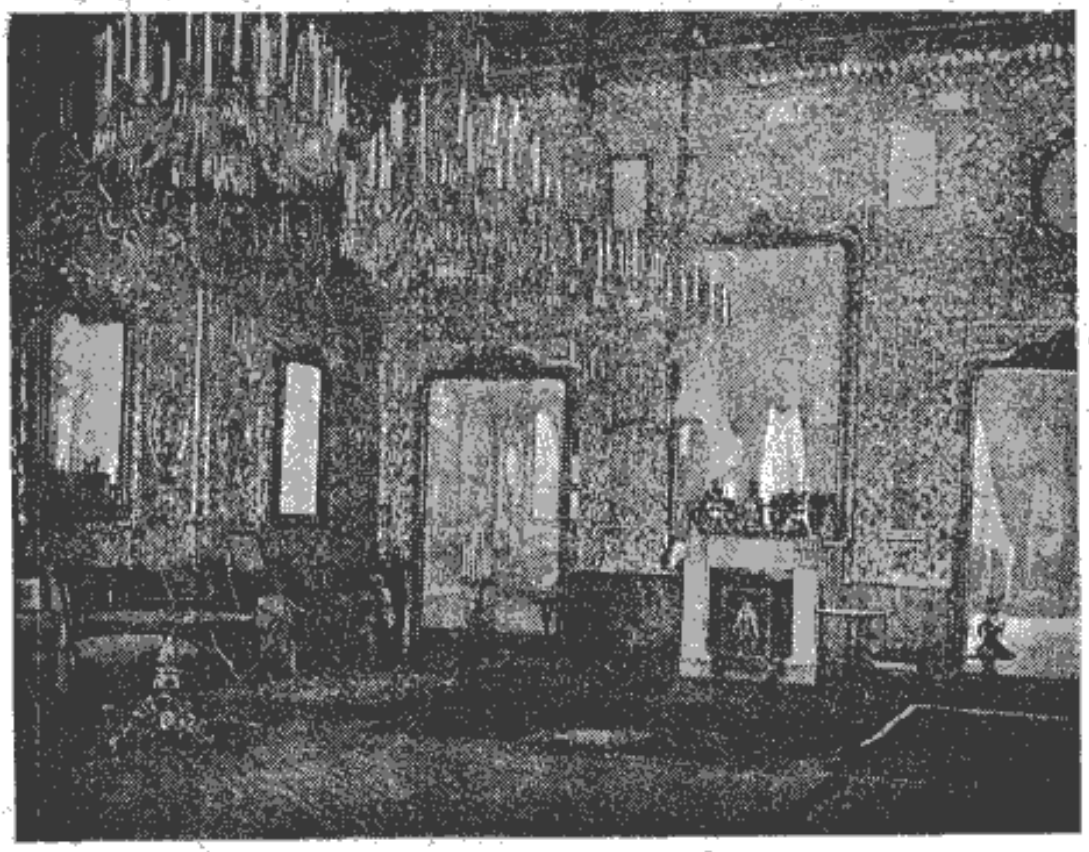

یکی ازسالونهای آئینه‌کاری کاخ سلطنتی تهران

سه شنبه ۱۲نوامبر- امروز به پستخانه رفتیم وباگفتگوی زیاد قراردادی‌بستیم که باپست بطرف رشت برویم وبناشد همین امـروز عصر حرکت‌کنیم. چون بمنزل برگشتیم بازهم دلالان اشیاء آنتیکی برای فروش آورده بودند چون‌صندوقهارابسته بودیم ازخریدآنها صرفنظرنمودیم.

یك روز تاریخی

خوشبختانه امروز شاه تماشای جالب توجهی برای ما فراهم کرده بود که هیچوقت ما چنین روز تاریخی را فراموش نخواهیم کرد.

امروز ۱۲ نوامبر است وشاه بایستی بپارلمان برود وسوگند یاد کند که نسبت بمشروطیت وفادار باشد وازپارلمان پشتیبانی نماید زیرا که درروزهای اخیر بین او و پارلمان کدورت وکشمکش تولید شده بود. این شاه بدبخت نمیخواست باوضاعی که پدرش مظفرالدین بارث برای او گذارده بود قناعت نماید اما کار بجائی رسیده بود که مجبوراً خواه وناخواه بایستی بطور [illegible] اوضاع تن دردهد.

آغاز نهضت رفرم در ایران

نهضت ملی در ایران تازه شروع نشده وتاریخ آغاز آنرا باید [illegible] که در آن خصومت [illegible] اروپائیان [illegible] داشته است.

نهضت انقلابی در ایران از سال ۱۸۸۶ شروع شد. یکی از دانشمندان ایرانی موسوم بسید جمال‌الدین که بسیاست دول اروپائی آگاهی کاملی داشت این فکر را درمغز روشنفکران ایرانی تزریق کرد که ایران باید تحت نظر مجمعی ازمردمان دانشمند که درسیاست دنیا بصیرت داشته باشند اداره شود وهمان طریقه‌ای را که کشورهای باختری درپیش گرفته‌اند اختیار نماید. این عقیده وفکر روزبروز درمیان مردم شایع میگردید وقوتی میگرفت ولی دولت استبدادی بااین نوع افکار سخت مخالفت میکرد وازهرسری که چنین صدائی بلند میشد سخت آنرا میکوبید.

وقتیکه ناصرالدین شاه امتیاز انحصار دخانیات را به یگانگان داد طبقهٔ روحانی بطور اجتماع بادولت مخالفت کرد وسلطان مستبد را مجبور به تسلیم نمود.

ناصرالدین شاه امتیاز انحصار دخانیات را در ۲۱ ماه مارس ۱۸۹۰ بیك کمپانی انگلیسی داد ونمیدانست که بادست خود بمخزن باروتی آتش خواهد زد.

دراوایل سال ۱۸۹۱ صاحبان امتیازعدهٔ زیادی ازتبعهٔ انگلیس رابرای شروع بکار وبهره برداری بایران فرستادند، بمحض ورود آنها سکنهٔ شهرهای بزرك بواگذاری چنین امتیازی اعتراض کردند زیراکه نمیخواستند محصولی را که بادسترنج خودبعمل آورده‌اند ازدست فرنگیها خریداری نمایند.

شورش برضد انحصار دخانیات ـ حاج میرزاحسن تحریم کنندهٔ دخانیات درعکس دیده میشود

طبقهٔ روحانی که پیوسته مترصد بود قدرت ونفوذ ازدست‌رفته خودرا دوباره بدست آورد باملت همراه شد ودررأس شورشیان قرار گرفت وجوش وخروش و حرارت مردم را تقویت نمود وسرانجام‌مجتهد بزرك که درعراق بود نامه‌ای بشاه نوشت وباو اخطار کردکه دادن چنین امتیازی به بیگانگان مخالف دستورقرآن‌است دراین ضمن وعاظ هم در روی منابر برای مردم صحبت میکردند وآنهارا برضد سلطانی که قوانین ودستورهای مذهبی را محترم نمیشمارد تحریك مینمودند.

شاه باین هیاهو ونصایح ملاهااعتنائی نکرد بنابراین شورش بالا گرفت ودرماه دسامبر ۱۸۹۱ مجتهد بزرك ناهبرده درفوق اعلان تحریم استعمال دخانیات را صادر

و منتشر نمود بمحض وصول این اعلان تجار تنباکوفروش دکانهای خودرا بستند ودیگر کسی لب بقلیان نزد. این اعلان باندازه‌ای دزایران تأثیر داشت که زنان اندرون شاه‌هم ازاستعمال دخانیات اجتناب کردند و آنچه قلیان بود همه را شکسته بدورانداختند.

در ۲۶ همان ماه دیوارهای شهر تهران ازاعلانات پوشیده شد ومضمون آنها این بود که اگر بیگانگان و کارمندان کمپانی تا ۲۴ ساعت دیگر ازتهران خارج نشوند هر واقعه‌ای که روی دهد خودرامسبب آن بدانند وبقدری شورش وهیجان بالا گرفت که شاه مجبورشد در ۲۸ همان ماه قرارداد باکمپانی را لغو نماید. پس از اعلان شاه نظر باینکه انگلیسیها ازتهران خارج نشده بودند باز شورش باقی بود وزدوخوردهای متعدد هم بوقوع پیوست وبدیر کمپانی هم چون ازعملیات خود مأیوس گردید در آخر ژانویه ۱۸۹۲ اعلانی منتشر کرد که برای همیشه امتیاز انحصاری نخواهد داشت پس از این وقایع کمی آرامش پیدا شد ورؤسای نهضت بتوسط جارچیان اعلان کردند که حکم تحریم مرتفع گردید ومردم دراستعمال توتون وتنباکو آزاد هستند.

ملاها چون ازمقاومت خودنتیجه‌ای گرفتند درصددبر آمدند که تمام امتیازات بیگانگان‌را لغو نمایند وصحبت ازلغوامتیازبانك انگلیس بمیان آمد اما شاه مقاومتی کرد وبعلماخاطرنشان نمودو گفت که الغای این امتیازبه تجارت واقتصادیات کشورلطمه بزرگی وارد خواهد ساخت ومن حاضرنیستم که مملکت دچارخسارت واختلال شود.

ملاهادرمقابل تهدید وتلایل شاه تسلیم شدند ومردم‌را بسکوت دعوت کردند اما کاملا آرام ننشستند وچون میدانستند که ناصرالدین‌شاه تراشیدن ریش واازاروپا بایران ارمغان آورده وعمل کرده‌است ونیز برای اینکه درجهٔ اطاعت ملت را نسبت بخود بفهمند اعلانی منتشر کردند که تراشیدن ریش مخالف دستورهای مسلمانی است وکسی نباید ریش بتراشد.

شاه باین اعلان اعتنائی نکرد ودریك روزسلام بیکی ازدیپلماتهای اروپائی

نزدیك شد ودستش را روی شانه او گذارد وباخنده گفت: « ببینید من ریش خودرا تراشیده‌ام، ملاهافقط حرف میزنند وکاری ازدست آنها ساخته نیست ».

اقدامات روحانیون برضد شاه

صرفنظر ازاقدامات جزئی تاسال ۱۹۰۵ واقعهٔ مهمی در ایران روی نداد ولی ازاین تاریخ ببعد وقایع قابل ملاحظه‌ای در ایران اتفاق افتاد، ما بطورخلاصه بآنها اشاره‌ای میکنیم.

وقتی که عین‌الدوله بصدارت رسید میخواست بطور استبداد برمردم حکمرانی

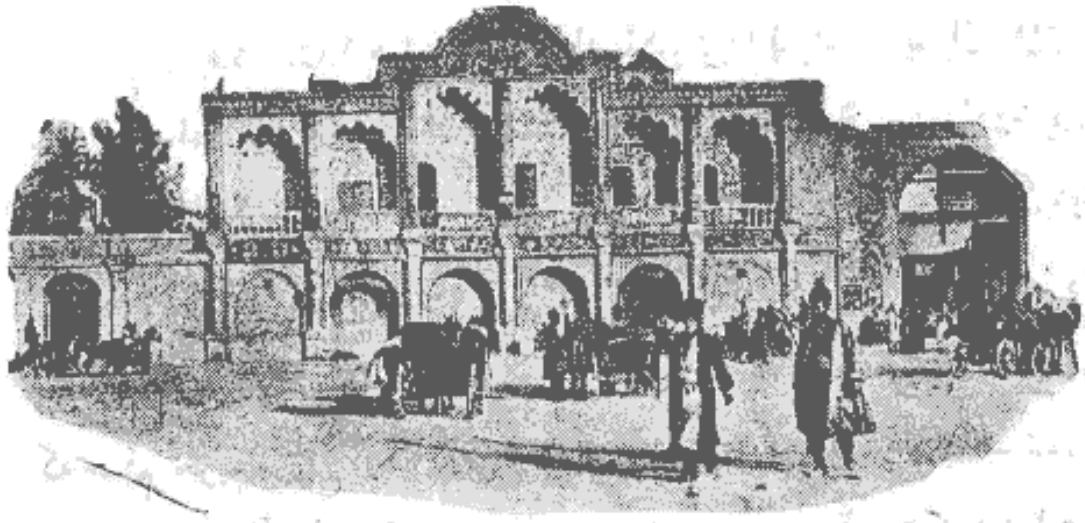

بانك شاهنشاهی (بانك انگلیس) درمیدان توپخانهٔ تهران

کند، اشخاص روشنفکر که ازعملیات او ناراضی بودند بمردم تبلیغ کردند که بااین نوع حکومت استبدادی نمیتوان زندگی کرد وباید عدالت خانه‌ای دایرشود که به مستدعیات مردم ازروی قانون رسیدگی نماید وبیطرفانه درامور قضاوت کند وحکم بحق بدهد طبقهٔ روحانی‌هم خواه باخلوص نیت وخواه برای حفظ نفوذ خود بامردم همراه شد و در رأس این نهضت عدالت خواهی قرار گرفت وازشاه تقاضا کرد که هرچه زودتر عدالتخانه منظمی تأسیس کند وچون شاه باین تقاضاپاسخ قانع کننده‌ای نداد افرادمهم این طبقه درماه دسامبرازتهران حرکت کردند ورفتند بمقبرهٔ شاهزاده عبدالعظیم، عدهٔ زیادی ازبازاریان‌هم دکانهای خودرا بسته وهمراه آنهارفتند، درنتیجهٔ

این اقدامات اوضاع زندگانی مختل گردید و از طرفی درباریان هم از عین‌الدوله پشتیبانی کرده و در مقابل این نهضت ملی وتجدد خواهی سخت مقاومت کردند.

چون خبر این اوضاع بشاه رسید بیمناك گردید ووعدهٔ اصلاحاتی بمردم داد اما چون وفای بوعده بتأخیر افتاد ملاها سخت بعین‌الدوله حمله کردند وشیخ محمد واعظ را وادار نمودند که در بالای منبر از عملیات عین‌الدوله تنقید نماید و بمردم بفهماند که شخص او مانع اصلاحاتی است که شاه وعده داده است.

دروازهٔ میدان توپخانه درطرف راست بانك شاهی

ازطرفی هم عین‌الدوله ازاقدامات ملاها غضبناك گردید ودر ۷ ژوییه ۱۹۰۶ عده‌ای ازسربازان را مأمور کرد که بمسجد رفته وشیخ محمد واعظ را دستگیر وتوقیف کنند چون سربازان بمسجد وارد شدند وخواستند واعظ را دستگیر نمایند مردم شورش کردند و کاربزد وخورد کشید و سیدی با گلولهٔ تفنك سربازان بقتل رسید بنابراین ملاها درمسجد بزرك جمع شدند وبشاه اخطار کردند که باید سربازانی که مرتکب این

قتل‌شده‌اندمجازات‌شوند وعدالتخانه‌هم‌فوراًدایر گردد. اماعین‌الدوله‌تصمیم گرفت که شورشیان را باقوه‌قهریه پراکنده سازد بنابراین ملاهاتصمیم گرفتندکه ازتهران‌بطرف عتبات عالیات مهاجرت نمایند.

بسته شدن بازار و تقاضای مشروطیت

دراینموقع درباریان احساس کردندکه‌کار بجای سخت رسیده وعاقبت خطرناکی درپیش است زیرا که بازاریان باوجود تهدید درباریان‌بکلی‌دکانهای خودرابسته وبسفارتخانه‌انگلیس پناهنده‌شدند وپس‌ازچند روز شمارهٔ آنهابه۱۶۰۰۰ نفررسید.

طبقه روحانی‌هم درشاهزاده‌عبدالعظیم‌توقف کرد ومجدداً نامه‌ای‌بشاه نوشت‌و اخطار نمودکه اگر عین‌الدوله معزول شود وهیئتی هم ازطرف شاه نزد ملاها برود وازعملیات عین‌الدوله معذرت بخواهد آنها بتهران مراجعت خواهندکرد.

امااشخاص روشنفکرچون میدانستندکه طبقه روحانی فقط درفکرحفظ نفوذ ومنافع خود میباشد و ابداً درفکر بدبختی مردم واصلاح امورنیست درسفارتخانه مانده وبا پشتیبانی‌قونسول انگلیس‌ازشاه عزل عین‌الدوله وتأسیس‌مشروطیت وتأمین خودرا خواستارشدند ودرعین‌حال روابط خودرا باطبقهٔ روحانی قطع نکردند.

اعطای مشروطیت

شاه ازاین پیش‌آمدها کاملا آگاه نبود زیرا که عین‌الدوله مانع آگاه شدن اوبود، ابتدااززنان‌حرم خود چیزهائی‌شنید وبعد درباریان را مجبورکردکه وقایع را مفصلا برای او شرح دهند وهمینکه کاملا ازجریان اوضاع آگاه گردید غضبناك شد و عین‌الدوله را ازصدارت معزول نمود و مشیرالدوله راکه وزیرامورخارجه وبانهضت ملی موافق بود بصدارت منصوب‌کرد و بخواسته های ملت تن درداد.

سه هفته بعد متحصنین سفارتخانه خوشوقت شدندکه تقاضای آنها انجام یافته و دراول مـاه اوت دستخط شاه را مبنی بـر اعطـای مشروطیت و تـأسیس مجلس

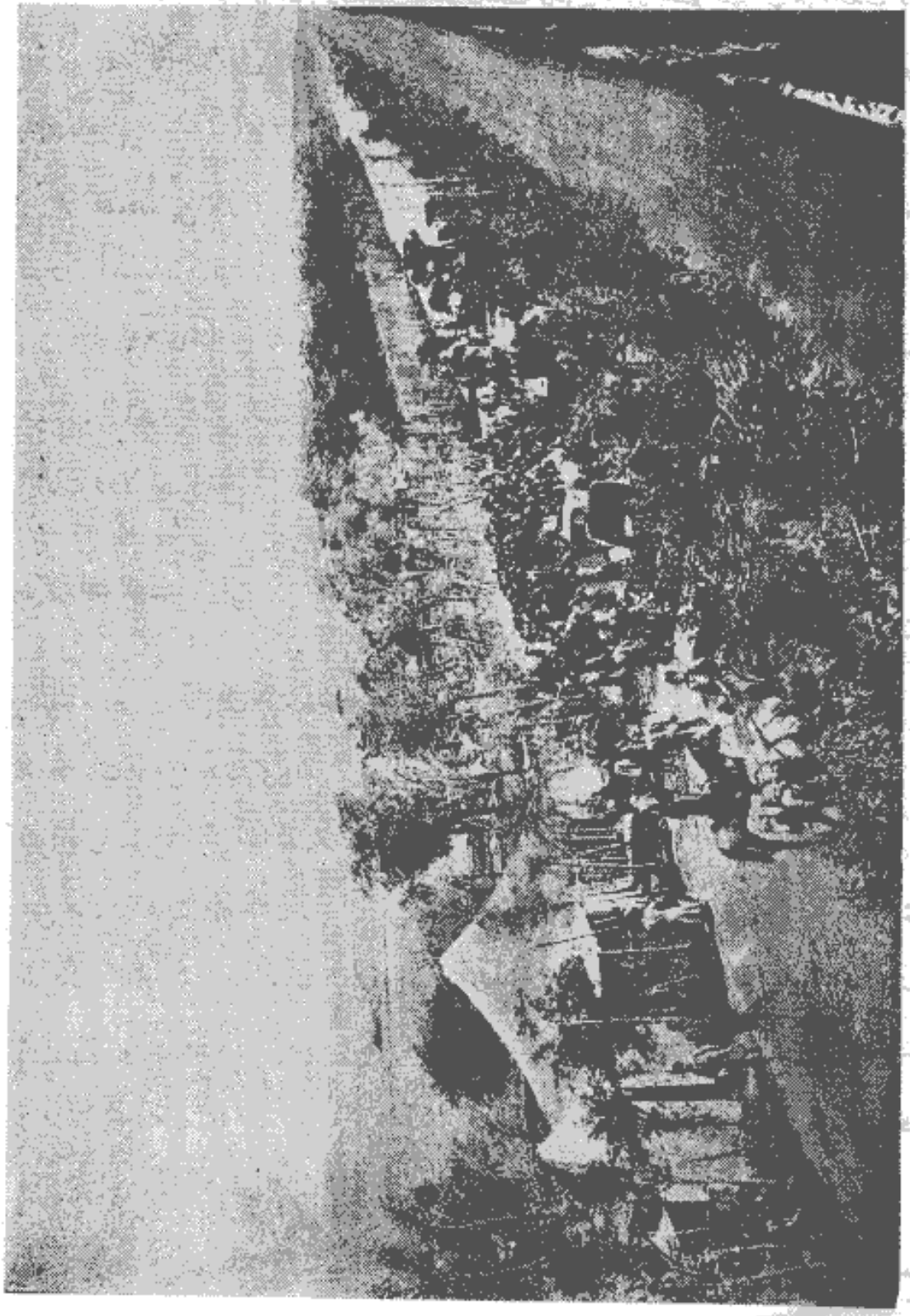

استقبال مردم از روحانیان[۲] درموقع بازگشت ازشاهزاده عبدالعظیم

شورای ملی، چاپ کرده وبدیوارهای تهران نصب نمودند تاعامه از آن آگاه گردند.

طبقهٔ روحانی‌هم پس‌ازاعطای مشروطیت وعزل‌صدراعظم بتهران مراجعت کرد وازطرف مردم استقبال شایانی از آن بعمل آمد وپس‌از ورودهم مدت سه روزمیهمان شاه بود .

متحصنین بازمدتی درسفارتخانه بودند ودرروز ۹ اوت باشوروشعفی از آنجا بیرون آمده دکانهای خودرا بازکردند وبکسب وکارمشغول شدند .

در۱۹ ماه اوت کاخ بهارستان باتشریفات مذهبی‌برای محل مجلس که‌میبایستی مرکب از۱۵۶ عضو باشد معین گردید وقرارشد ۶۰ نفر وکیل ازتهران و۹۶ نفر از ایالات وولایات انتخاب شوند .

موجبات نهضت ملی

بطوریکه قبلا اشاره کردیم موجبات این نهضت ملی را باید درزمانهای پیشین جستجو کرد . علت دیگر پیدایش این‌نهضت جنك روس باژاپون بود که منتهی بفتح ژاپون گردید . البته باید دانست که فتوحات ژاپن در تولید این نهضت دخالت داشت زیرا که این جنك در ایرانیان تأثیرشایانی داشت وعامه از آن اظهارخوشوقتی‌میکردند، مسلماً عقیده آنها این بودکه علت فتوحات ژاپن باین‌جهت است‌که طرزحکومت اروپائی را پذیرفته‌و بترقیاتی نائل گردیده است . تاریخ کشور ژاپن وورودآن درمرحلهٔ تجدد خیلی زود درایران بزبان فارسی ترجمه شد ومردم بااشتیاق وافری‌بمطالعهٔ این کتاب پرداختند و درنتیجه رعایای شاه باین فکر افتادند که رفتار ملت ژاپن را سرمشق خود قرارخواهند داد .

ازطرفی‌هم باید دانست‌که بذر افکارتجددخواهی ازطرف ایرانیان مقیم‌روسیه وهندوستان درمغز ایرانیان افشانده شد وباکوشش آنها پرورش‌یافت . آنها بودندکه در روزنامه های خود فوائد آزادی وتغییر رژیم حکومت را خوب تشریح کرده و

مخفیانه بایران میفرستادند وایرانیان را مستعد نهضت ملی مینمودند .

ازطرف دیگر نهضت بابیه‌هم درافکارایرانیان دخالت داشت زیرامشاهده کردند که آنها با زبانهای خارجی آشنا شده وباارو پائیان روابط صمیمانه پیدا کـرده‌اند .

حمل نان در روزهای انقلاب

بنابراین آنهاهم اطفال خودرا بمدارس جدید فرستادند و آنهارادرفرا گرفتن زبانهای خارجی ترغیب وتشویق نمودند و اهمیتی برای اینکار قـائل شدند وهمین جوانـان تحصیل کرده و آگاه باوضاع اروپامردم را تحریك نمودند که‌شانه اززیربارحکومت استبدادی ورژیم کهنهٔ فاسد خالی کنند وبطرف آزادی بروند .

نیابت سلطنت محمد علیشاه

دراینموقع مظفرالدین شاه مریض شد ونیابت سلطنت را بـه ولیعهد خود محمدعلی میرزا محول نمود بااینکه ولیعهدبطور محسوس طرفداروسیه بود ایرانیان باو اعتمادی داشتند زیرا که او درمدت حکمرانی در آذربایجان عقل ودرایتی نشان داده بودند وچون متمم قانون اساسی راهم تصویب وامضاءکرد اعتماد عامه نسبت باو زیادترشد .

نخستین جلسه مجلس شورای ملی

نخستین جلسه مجلس شورای‌ملی در ۸ اکتبر ۱۹۰۶ درعمارت بهارستان انعقاد یافت. دراین جلسه فقط وکلای تهران حضور داشتند، ایالات وولایات هنوز وکیلی بتهران نفرستاده و از دربار که دولت روسیه از آن پشتیبانی میکرد نگران وبیمناك بودند.

باری مجلس دراولین جلسات خود مشغول کارشد ودرمقابل دولت مقاومتی نشان داد بطوریکه درماه دسامبر باقرضهٔ ۱۵ میلیون فرانك که دولت میخواست از انگلیس وروس بگیرد سخت مخالفت کرد وبدولت پیشنهاد کرد که یك بانك ملی تأسیس نماید که تمام کارمندان وصاحبان سهام آن ایرانی باشند وهیچ بیگانه‌ای نباید در آن سهمی داشته باشد واخذمالیات وهزینهٔ کشور بطور کلی بعهده این بانك واگذار گردد وتنها این بانك بدولت وام بدهد واین امتیاز مدت ۱۱۰ سال قابل تجدید باشد.

چون دولت برحسب ظاهر بنصایح مجلس گوش داد، بتدریج ایالات وولایات هم چند نفر وکیل انتخاب کرده وبتهران فرستادند وهمینکه مجلس قوتی پیدا کرد بدولت پیشنهاد کرد که کارمندان بلژیکی را ازکار برکنار نماید زیرا که آنها دربار را بخرج زیاد وامیدارند بعلاوه محض صرفه جوئی مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰ فرانك برای مخارج دربار معین کرد واختیارات شاه‌را که تاآنوقت حدودی نداشت محدودنمود. این رفرمهای اساسی مخالفینی پیدا کرد وکسانیکه بعنوان مواجب ومستمری وغیره پولهائی ازخزانهٔ دولت میگرفتند وهمچنین تمام مستخدمین دربار از رفتار مجلس ناراضی شدند وبانظرخوبی بآن نمینگریستند.

مرگ مظفرالدین شاه

دراین اثنا مظفرالدین شاه درگذشت (۸ ژانویه ۱۹۰۷) و محمدعلی باتشریفاتی جانشین او گردید ومردم هم نظرخوبی باو داشتند واورا شاه آزادیخواهی می‌پنداشتند.

موافقت شاه بامجلس دوامی پیدا نکرد وشاه جدید که درموقع بیماری پدر

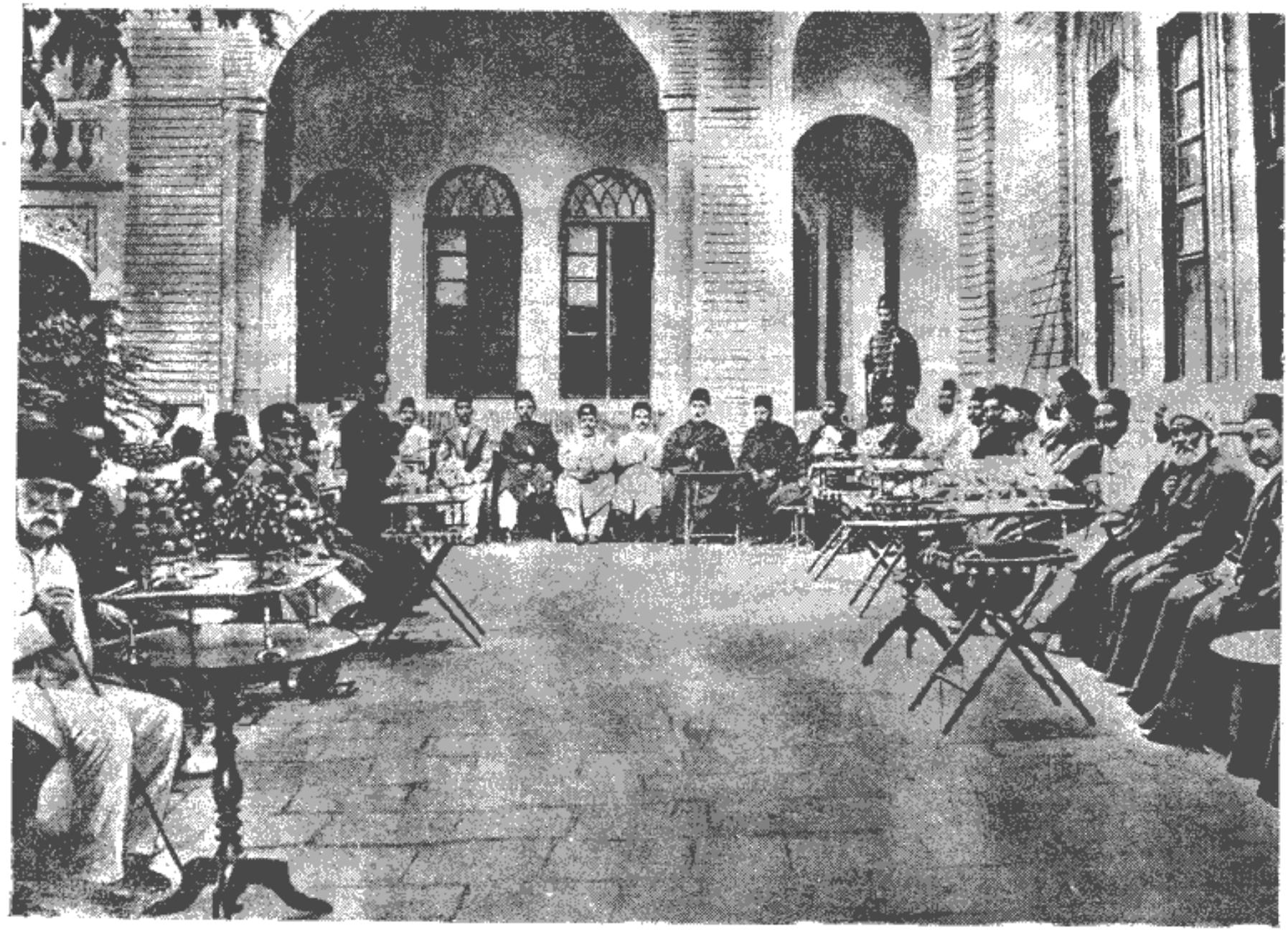

جشن افتتاح مجلس شورای ملی دراطاق نظام در۸ اکتبر ۱۹۰۶ (عکس ازژنرال بازبرگیان است)

وولیعهدی بامجلس مخالفتی نمیکرد واهمیتی هم برای آن قائل نبود همینکه رسماً بسلطنت رسید وزمام امور کشوررا بدست گرفت باتحریکات درباریان بهوش آمد وفهمید که اختیاراتش بکلی محدود شده‌است واین مبلغی که مجلس برای اومعین کرده برای مخارجش کافی نیست ودیگر نمیتواند بعیاشی وبذل وبخشش پردازد.

ازطرفی هم حذف مواجب ومستمریها موجب گردید که زنان حرم مظفرالدین شاه بمجلس آمدند وتقاضا کردند که مستمری آنها کمافی‌السابق برقرار باشد زیرا که درغیراینصورت بفقر وفلاکت مبتلا خواهند شد وباید دست تکدی نزد این وآن دراز نمایند.

تقاضا وتضرع آنها در وکلای مجلس تأثیری نکرد و بشاهزاده خانمها پاسخ

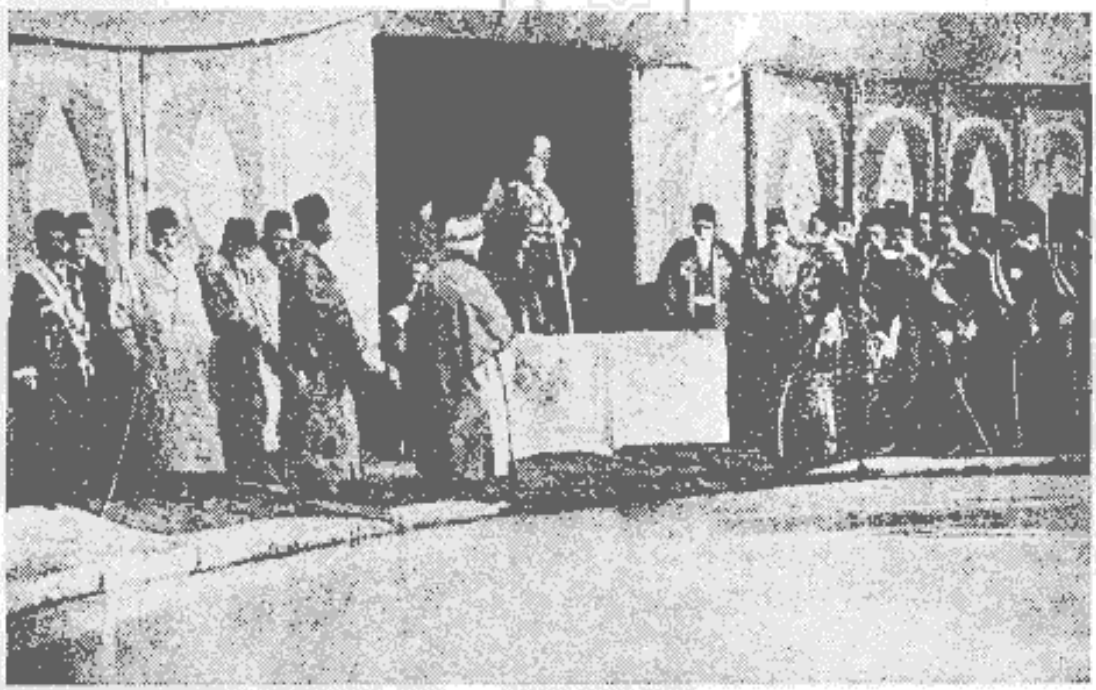

یکی ازروزهای سلام در دربار محمدعلیشاه

دادند که بروید زینت‌ها وتجملات خودرا بفروشید وباپول آنها زندگی کنید وبزنان حرم هم گفتند که بخانواده های خود مراجعه نمائید تااحتیاجات شمارا تأمین‌نمایند.

کشمکش بین شاه و مجلس

دراینموقع بین شاه ومجلس کدورتی پیداشد بطوریکه وکلا ازحضوردرتشریفات تاج گذاری خودداری نمودند)۱۹و۲۰ ژانویه۱۹۰۷) محمدعلی‌شاه‌خوب احساس میکرد که‌مجلس میخواهد قدرت واختیارات‌نامحدودی‌را که سابقاًازمختصات شاهان ایران بود بخود اختصاص دهد بنابراین برای تهدید چندنفر ازو کلای مبرز وبااهمیت را احضار کرد وبآنها گفت که مجلس نباید در قوهٔ اجرائیه کـه مخصوص بمن است دخالت نماید وباید انجمنهارا منحل کند امامجلس بخواستهٔ اواعتنائی نکرد، بنابراین‌شاه‌ناصر الملك وکابینه اورا مجبور باستعفا کرد .

امین السلطان وسازش روس وانگلیس

درطی سال ۱۹۰۷ شاه بفکر افتاد که برای حل مشکلات بهتر آن‌است امین‌السلطان‌را که‌صدراعظم باوفای‌جدش‌ناصر الدین واز طرفداران جدی دولت روس است ودرخارج بسر میبرد بایران بطلبدو بامشورت وهمکاری اوباوضاع خود سروسامانی بدهد. اما ازاین‌اقدام‌هم نتیجه‌ای نگرفت زیرا که این نخست وزیر تازه در روزی کـه بمجلس رفته بـود در جلوخان‌بهارستان با گلوله‌طپانچه یکی از فدائیان موسوم بعباس آقا بخاك هلاك افتاد وقتل او درهمان روزی اتفاق افتاد که دولتین روس وانگلیس باهم سازش کرده وپیمان تقسیم ایران‌را امضاء کرده بودند .

محمدعلیشاه وآجودانهایش

دو دولت روس وانگلیس بموجب این پیمان ایران را بدو منطقه نفوذ خـود تقسیم و حدود این دومنطقه را درشمال و جنوب معین نموده ومتعهد شده بودند که

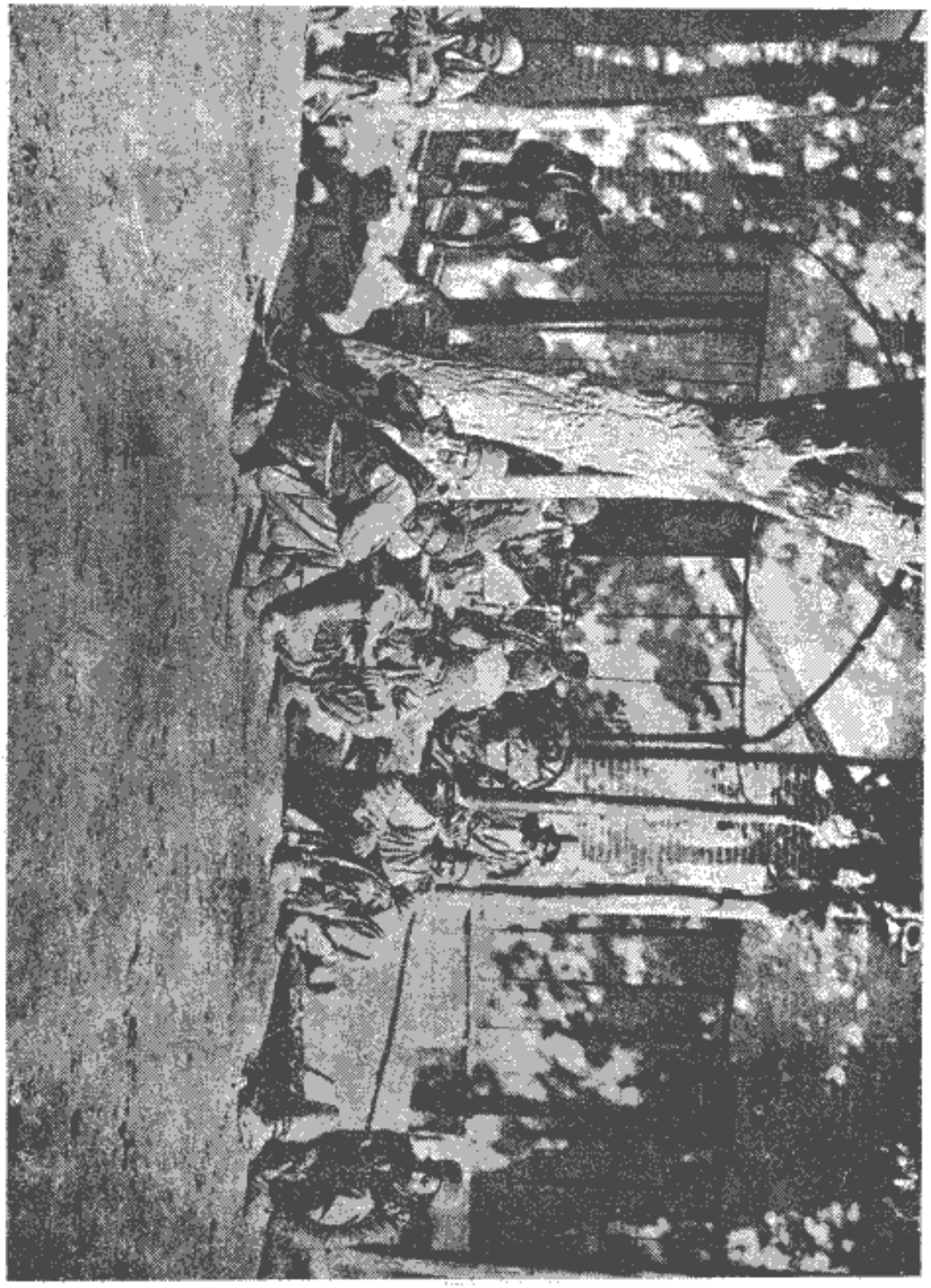

باربران درخیابان علاءالدوله، دریك روز تعطیل

هیچیك درمنطقهٔ نفوذ دیگری دخالت نکند وامتیازاتی ازقبیل تأسیس بانك و کشیدن خط آهن وتلگراف وایجاد راه شوسه وغیره نداشته باشند. البته محتاج بذکر نیست که چنین معاهده ای موجبات نگرانی ایرانیان را فراهم نمود و با اینکه دولت انگلیس اعلان کرده بود که این تقسیم برای حفظ استقلال ایران است ایرانیان خوب استنباط میکردند که مقصود چیست و این پیمان مقدمه تقسیم ایران است.

کودتای محمدعلی شاه

خلاصه در ماه اکتبر مجدداً کابینه بریاست ناصر الملك که طرف میل مجلس وانجمنها بود تشکیل شد اما ناصرالملك هم ازطرفداران جدی دولت انگلیس بود و مجلس بشاه فشار آورد که باید سعدالدوله نخست وزیر قدیمی وامیر بهادر جنگ را ازخود دور نماید زیرا که این دونفر بطور آشکار از دولت روس طرفداری میکردند.

بنا بر این کشمکشی بین وکلا تولید شد وجملات وهن آوری هم نسبت بشاه بزبانها آمد، بدبختانه درهمین موقع که وکلا نسبت بیکدیگر ابرازخصومت میکردند کابینه هم استعفا داد.

محمد علی چون مشاهده کرد که طرفداری ندارد و وزرای اوهم نمیتوانند از افکار ضد قاجاری که در مجلس وانجمنها پیداشده بود جلو گیری نمایند بفکر کودتا وانحلال مجلس افتاد و چند نفر ازوزیران را توقیف نمود که ناصرالملك هم در میان آنها بود وخواست ناصرالملك را زندانی کند اما سفارت انگلیس بمیان افتاد و گفت چون ناصرالملك حامل نشان درجه عالی انگلیس است نباید محبوس گردد وتقاضا نمود که حبس بتبعید تبدیل شود بعلاوه استخلاص سایر وزیران راهم ازشاه تقاضا کرد.

سازش شاه باپارلمان

مدت چندین روز پایتخت میدان کشمکش دواردوی مسلح بود و کلابیوسته ازشاه تقاضاهائی میکردند وسرانجام سفارت انگلیس باز واسطهٔ اصلاح شد و شاه را وادار بتسلیم نمود

گوشه‌ای ازمیدان توپخانه درروز ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷، روزگشایش مجلس

واورا مجبور کرد که سعد الدوله وامیر بهادر را ازخود دور کند و تمام قشون را با قزاقان تحت اوامر وزارت جنگ قراردهد و کارد مخصوصی‌هم برای حفاظت‌مجلس معین نماید .

شاه برای اینکه سازش خود را با مجلس نشان دهد وعده کرد که بزودی در

امیر بهادرجنگ

یکی ازجلسات مجلس حاضر شود وسوگند وفاداری باآنرا یادکند ومنبعد دست از خصومت بکشد وازمجلس پشتیبانی نماید وخلاصه آنکه تاریخ رفتن او بمجلس در همین روزاست که ما هنوز درتهران هستیم وبسی خوشوقتیم که امروز ازتماشای یکی ازصحنه های سیاسی ایران محظوظ میشویم .

وضع فلاکت بار قشون ایران

امروزقشون دولتی درمیدان عمومی دفیله‌میداد وماتوانستیم نیروی دولتی‌را تماشاکنیم .

ابتدا پیاده‌نظام ازمقابل‌ما گذشت، سربازان ازحیث‌قد وسن تناسبی نداشتند حتی پیرمردان خمیده واطفال هم درمیان آنها دیده میشد وپیدا بود که سه ربع این‌دسته‌فقط‌ظاهرسربازی‌دارند. اینها اشخاص ولگردی هستند که کارشان کوچه گردیست ومشغله دیگری ندارند جزاینکه درکنار دیوار درآفتاب نشسته وبا فعالیت مشغول شکار حشراتی بشوندکه ازلابلوروی لباس درسرتاپای آنهادرحرکت هستند. بعضی‌هم‌حمالهای مشهدی هستندکه لباس سربازی برتن کرده‌اند. لباس آنهاهم نیم تنه و شلوار مندرسی‌است که چندان شباهتی بلباس نظامی ندارد و چون تمرین نکرده‌اند تفنگ بدوش انداخته وبطور نامرتبی قدم برمیدارند وبجای رولور اغلب چپقی درکمر دارند وباصدای طبل وشیپوری که موزیك ناموافقی را تشکیل میدهد حرکت میکنند .

پس ازآن فوج گارد سلطنتی آمدکه همه افرادآن نیم تنه وشلوارقرمز یاآبی بدترکیبی برتن‌داشتند وکلاه آنها شبیه بکلاه بازیگران صحنه‌نمایش‌بود. بااین دسته نیز موزیکی همراه بودکه‌افراد آنرا پسران کوچکی‌تشکیل‌داده ودرتحت امررئیس ارکسترکه چوبی بدست داشت حرکت میکردند . چوبی که رئیس در دست دارد برای تعلیم آهنگ موزیك نیست بلکه برای زدن اطفالی است که ناشی هستند و نمیتوانند درست آلات خودرا بنوازند .

پرچم آنها منظرهٔ بدنمائی دارد وعبارت‌ازپارچهٔ پنبه‌ای‌رنگین ومندرسی است که بطور نامرتبی برسر چوبی نصب شده است .

دستهٔ موزیك قشونی درمیدان توپخانه درروز۱۲ نوامبر ۱۹۰۷

تنها سربازان منظمی که ازمقابل‌ما عبور کردند قزاقان بودند که همه بالباسهای خوب وتفنگهای سیستم جدید وسایرلوازم، آراسته وبانظم قدم برمیداشتند .

سواران گارد شاهی

سواران گـارد شاهی بختیاریانی هستند که کلاه های بلند سفیدی برسردارند ومغرورانه برروی اسب راه می‌پیمایند اما اسلحهٔ آنها یکسان نیست. بعضی تفنگهای سیستم‌جدید وبعضی تفنگهای قدیمی وحتی تفنگ شکاری بدوش انداخته‌اند .

از مردم تهران‌کسی برای تماشا بمیدان نیامده است فقط عابرین چند دقیقه ایستاده وبتماشای حرکت قشون‌میپردازند. بعضی اشخاص بیکار واطفال در گوشه‌ای برای تماشاجمع شده‌اند. بیشتر تماشاچیان اروپائیان وارمنی‌ها هستند . جای تأسف

است که رعایای شاهنشاهی که بیرقش آفتاب است و عظمت و جلالش از حیث رفعت بمنزلهٔ آسمان میباشد برای تماشای این قشون ظفرنمون حضور پیدا نکرده‌اند. موزیکی هم در دو انتهای میدان است که برای سرگرمی آهنگهای حزن انگیزی مینوازد.

صاحب منصبان غرق در نشانهای متعدد موقرانه قدم برمیدارند و بعضی هم نشان حاشیه الماس بسینه زده‌اند که عکس شاه درمیان آن قراردارد ومعلوم است که این نشان عالی‌ترین نشانی است که باشخاص مهم وعالیمقام میدهند ودرجهٔ آنهم مطابق است با نشان لژیون دونور (Legion d'honneur) کشور فرانسه

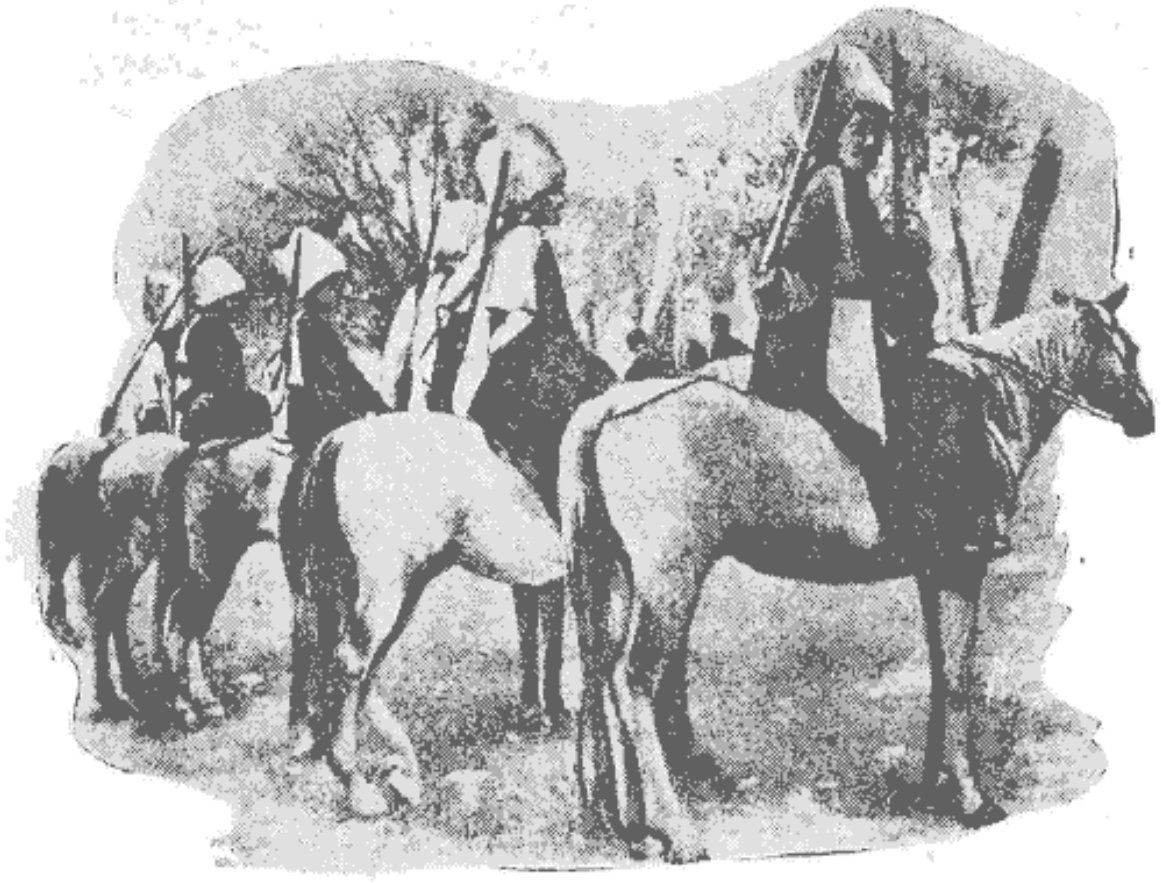

قزاقان ایرانی درمیدان توپخانه درروز ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷

خلاصه پس ازمدتی انتظار کالسکه سلطنتی ازخیابان الماسیه بمیدان توپخانه واردشد. شاه‌مانند اشخاص بی کفایتی در کالسکه نشسته بود وقیافه وهیکل آراسته‌ای

که قابل تماشا باشد نداشت. آدمی است خیلی چاق و کوتاه‌قد، لباس رسمی مشکی با تکمه‌های طلا بر تن داشت و درروی کلاهش جقهٔ الماس که پدرمرحومش آنرا در تمام اروپا نمایش داده بود میدرخشید.

کالسکه اودرمیان شاطرهای پیاده وسواران مستحفظ حرکت میکرد، اسکورت او کاملا مراقب بود که آسیبی باعلیحضرت وارد نیاید.

کالسکه سلطنتی را شش اسب میکشید ودرروی هراسبی راننده‌ای با لباس آبی رنگ نشسته بود. در جلوی کالسکه شش نفر شاطر پیاده میدویدند. شاطرها لباس قرمز یراق دوزی شده برتن وشلوارسفیدی درپا و کلاه بلندی هم برسرداشتند که بالپر طیور زینت یافته بود ودردست هریك چماق نقره‌ای بود. صاحب منصبان سوار هم چماق نقره‌ای دردست داشتند که گویا علامت فرمانروائی باشد.

درجلوی کالسکه شاه پرچم‌های رنگارنگی را که درروی آنها نقش شیرو خورشید دیده میشد برروی دوش میبردند. پس ازآنکه لفظه شلیك توپ که علامت ورود شاه بتالار بود شروع شد.

سوگند شاه در پارلمان

شاه بتالار جلسه بهارستان وارد شد وروی یك صندلی نشست ودیپلماتش درپشت سر او ایستادند. بعد نظام‌السلطنه متن سوگندی را که محمدعلیشاه درپشت صفحهٔ قرآنی نوشته و بدست خود امضاء کرده بود در مقابل وکلا خواند.

مضمون سوگند تقریباً چنین بود:

«نظر باینکه اخیراً ملت سوء تفاهمی نسبت بمن پیدا کرده که نسبت بمشروطیت وفادار نیستم اکنون بصاحب این قرآن سوگند یاد میکنم که با مشروطیت ومجلس شورای ملی همراه باشم وقانون اساسی را محترم بشمارم ودر حفظ آن بکوشم»

همینکه متن سوگند قرائت شد شاه دوباره بهمان ترتیب بطرف کاخ سلطنتی

بر گشت وباوجود اینکه عامه مخاطراتی را دراین رفت و آمد پیش بینی میکردند حادثه‌ای روی نداد ونسبت بشاه سوء قصدی بعمل نیامد وعلامت خصومتی دیده‌نشد.

باری، ما پس از تماشا بمهمانخانه بر گشتیم ودر راه کالسکه ای را دیدیم که پسران کوچك شان بالباس‌های رسمی قشنگ در آن نشسته ومشغول بازی وخنده بودند وچنین بنظرشان میآمد که بمجلس جشن میروند وابداً دراین فکر نبودند که ممکن

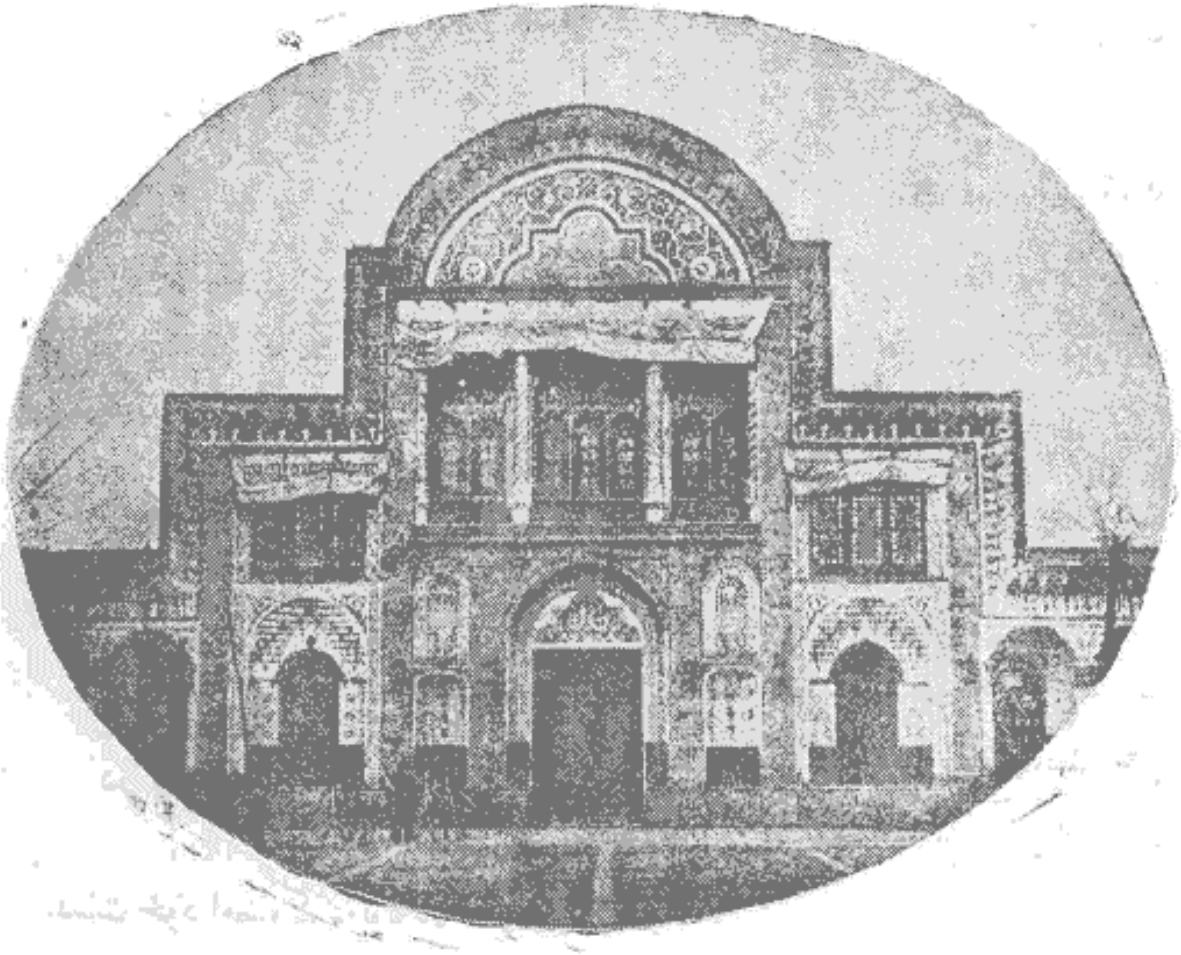

سردر الماسیه

است درراه باخطری مواجه گردند. خواجه های سیاه وسفیدی که صورت آنها مانند پیرزنان پرچین بود سوار براسب بودند وازآنها مراقبت مینمودند.

درموقع مراجعت شاه بی‌نظمی غریبی درسربازان مشاهده میشد ویك‌بیك در هرقدم ازصف بیرون آمده وبدنبال کارخود میرفتند وفقط موزیك‌چیان بنواختن طبل

وشیپورمشغول بودند وعجله‌ای درفرارنداشتند وچنین بنظر میآمد که عدهٔ موزیکچیان باید بیش ازسربازانی باشد که باید برای جنگ بمیدان بروند.

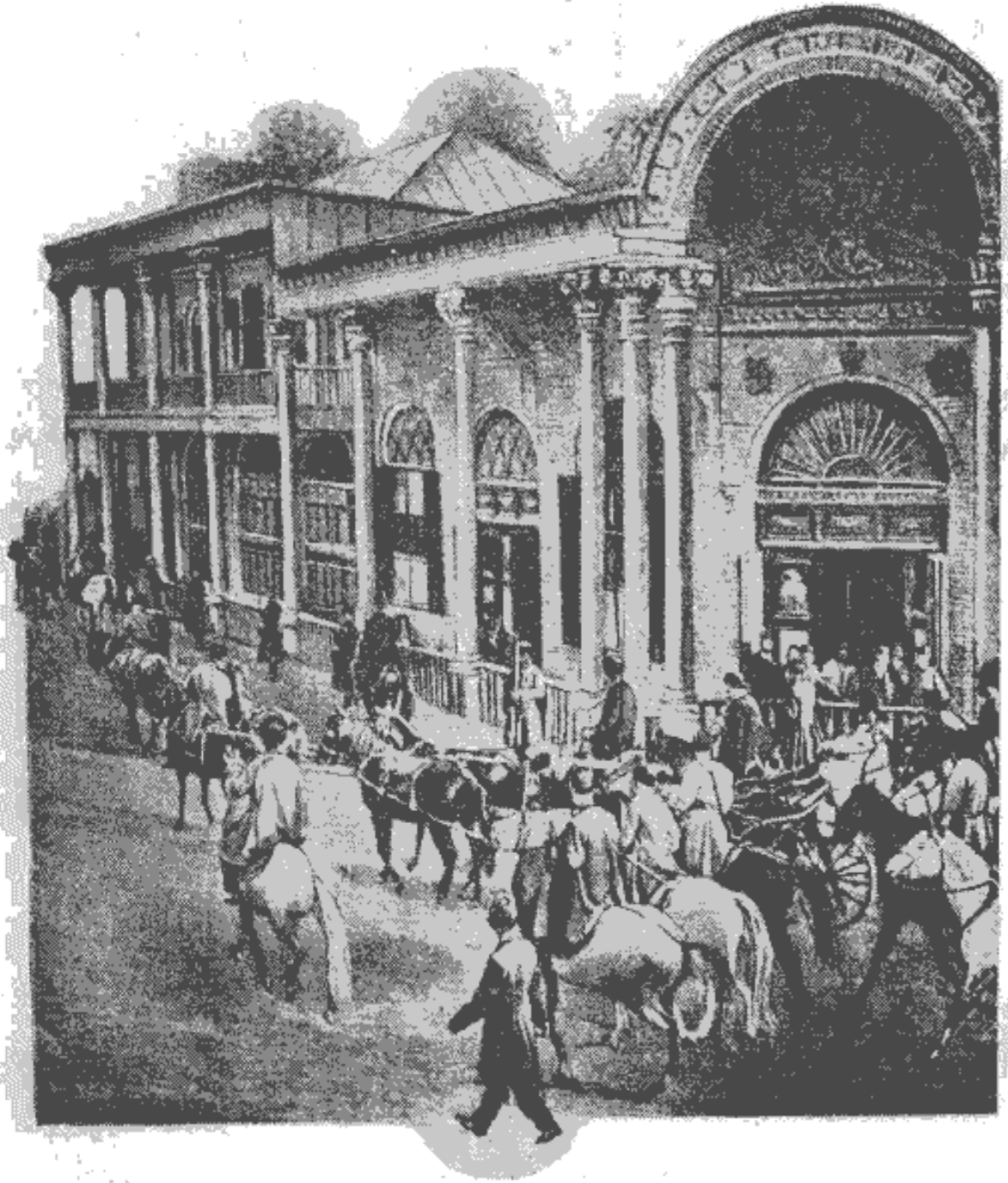

شاهزاده سلطان احمدمیرزا ومحمدحسن‌میرزا پسران محمدعلی‌شاه
درروز گشایش مجلس، ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷

درخیابانها مردم ساده لوح ازدحام کرده وبادهان باز حرکت قشون‌را تماشا میکردند وازصدای طبل وشیپور لذت میبردند.

فصل هفدهم

حرکت ازتهران ـ درراه قزوین ـ قزوین وساسها ـ ابنیهٔ تاریخی ـ راه پیمائی درکوهستان ـ پل‌منجیل ـ ورود بجنگل ـ شهررشت ـ حرکت بطرف انزلی ـ صید ماهی ـ شهربدون مهمانخانه ـ رطوبت انزلی ـ کاخ سلطنتی ـ بازار ومحلات انزلی ـ برج چراغ و بندر ـ تملك بحرخزر ـ پیره بازار ـ حق‌العبور از رشت بتهران ـ کشتی‌رانی در دریای خزر ـ در کلبهٔ کوچك ـ حرکت بطرف بادکوبه .

حرکت از تهران

باری پس ازتماشای قشون بمهمانخانه برگشتیم زیرا که آفتاب در شرف زوال بود ومیبایستی خودرا برای مسافرت حاضر نمائیم .

برای آوردن وسایل نقلیه متوالیاً سه نفررا به پستخانه فرستادیم ولی هرسه بدون نتیجه برگشتند ناچار خودمان بکاروانسرای چاپارخانه رفتیم . مهتران مشغول روغن زدن به چرخهای کالسکه و گاری بودند وبطوریکه میگفتند یکساعت دیگر کار آنها تمام خواهد شد .

بالاخره شب وسایل را آوردند که عبارت بود ازدو گاری برای حمل بار ویك کالسکه برای سواری وجمعاً ۱۲ اسب بآنها بسته بودند که میبایستی درهرمنزل عوض شوند . ما فکر میکردیم که با این ترتیب آیا ممکن است بدون زحمت و معطلی برشت برسیم؟ بهرحال حرکت کردیم ونصف شب بحصارك رسیدیم .

در راه قزوین

ازتهران بقزوین راه مستقیم ویکنواخت است وبرعکس سایر راههای ایران درهرایستگاهی یك مهمانخانه ساخته‌اند. اما مهمانخانه قابل‌سکونت نیست. تختخوابهای چوبی نامطلوب وفرش وپردهٔ مندرسی‌دارد وما بیم آنرا داریم که اگر درچنین محلی استراحت کنیم ممکن است پس ازچند لحظه یك کلنی ازحشرات موذیه بما حمله‌ور شوند. صاحب مهمانخانه هم فقط بفکر خالی کردن کیسهٔ مسافرین است.

هوا فوق‌العاده سرد واطاق بزرگی که دراختیارما گذارده‌اند دروپنجرهٔ خوبی ندارد وما درمعرض کوران خطرناکی قرار گرفته‌ایم.

چهارشنبه ۱۳ نوامبر- اکنون ما دربیابان لم یزرع یکنواختی راه می‌پیمائیم. اگرچه راه مستقیم است ولی گاهی ازبلندی وپستی‌هائی عبور میکنیم وبجویبارهای خشکی برمیخوریم اما چون مهندسین روسی این‌راه‌را ساخته‌اند در روی این‌جویبار ها پلی زده‌اند ومثل این است که ما درراههای شوسه اروپا حرکت‌میکنیم. ومسافت بین تهران تا بحرخزر ۴۲۰ کیلومتر است.

پس از یکساعت بناحیهٔ مرطوبی‌رسیدیم، باران شدیدی که اخیراً باریده تمام حفره‌های میان راه را پرازآب کرده است، کاروانهای متعددی که دررفت و آمدهستند در آب راه میپیمایند در اطراف ما گاهی مزارعی دیده میشود. دهقانان مشغول کار هستند بعضی زمین‌را شخم میزنند وبعضی‌هم علفهای خشك‌را بدهکده حمل مینمایند درختان ازبرگ عاری شده وخبرورود زمستان را میدهند. رشته جبالی با رنگ بنفش تیره در افق نمایان است. دربالای سر ما دسته های متعدد اردکها وقاز های وحشی درپروازهستند.

جا بجا درکنار راه عقاب یا کلاغی را می بینیم که درروی تیر تلگراف نشسته است. پس از یکساعت بیکی از کاروانسرا های بین راه رسیدیم و ناهار خوردیم

بطوریکه راننده میگفت امشب بشهر قدیمی ومشهور قزوین خواهیم رسید.

درنزدیکی شهر قزوین باغ وتاکستان زیادی است که میوه وانگور آنهارا خشك میکنند و بروسیه صادر مینمایند . هندوانه قزوین بسیارشیرین ومطلوب است . شهر قزوین بواسطه عبور ومرور مسافرین زیاد ومال التجاره‌ای که ازرشت وارد ویاباآنجا صادر میگردد اهمیتی دارد .

درشهرقزوین حشره‌ایست که آنرا ساس مینامند ولکه های قرمز متعددی در پشت دارد .

میگویند دراین شهر حشره موذی دیگری هم بنام « غریب گز » هست که سم آن خطرناك و مهلك است .

بومیان برای جلوگیری ازخطر این سم ابتدا مریض‌را وادارمیکنند که ماست زیادی‌بخورد وبعد اورا درروی چهارپایه‌ای می‌نشانند که باطنابها بسقف اطاق آویخته است واتصالا اورا تاب میدهند تااثر سم مرتفع گردد .

ابنیه تاریخی قزوین

میگویند شهرقزوین را شاپور دوم بنا کرده است. درتاریخ ۱۰۷۸ حسن صباح رئیس فرقهٔ اسمعیلیه که در قلعه الموت «لانه عقاب» اقامت داشت این شهررا بتصرف خوددرآورد. قلعهٔ الموت در ۵۰ کیلومتری این‌شهر بوده است .

قزوین درزمان شاهان اولیه صفوی (۱۵۲۴ تا۱۵۷۶) شروع بترقی‌نمودومدتی پایتخت ایران بود . سردرعالی کاخی که شاه طهماسب اول بنا کرده هنوزباقی‌ومعروف بعالی‌قاپو میباشد. یکی ازابنیهٔ تاریخی دیگر اینشهر مسجد جامع است که بنای آنرا بدوران خلافت هارون الرشید نسبت میدهند . ازبنا های دیگر آن، مسجد شاه است که آغا محمدخان وفتحعلی‌شاه آنرا درمحل مرتفعی بنا کرده‌اند .

شهرقزوین محصولات‌صنعتی زیادی‌دارد مخصوصاًدر آنجاپارچه‌های‌پشمی‌وانواع

مخمل‌وفرش میبافند. شمشیرهای ساخت این شهر درخوبی شهرت دارد.

ما مقارن غروب آفتاب بدروازهٔ جدید شهر رسیدیم. دراینجا کنترل دقیقی از بلیط های ما بعمل آمد پس از آن بخیابان عریض و باصفائی داخل شدیم که درمرکز شهر ممتد شده است و بکاروانسرائی وارد شدیم که عمارت دوطبقه‌ای داشت. اطاق های خوب این عمارت بیکی از سفرای دول خارجی که قبل‌ازما بآنجا وارد شده بود اختصاص داشت. اطاقی که دراختیار ما گذاشتند شبیه بفانوس بی پرده‌ای بود که در تابستان مطلوب‌است.

دراینجا بما اطلاع دادند که یکی از کارمندان تلگراف هند و اروپا بتجارت آنتیک اشتغال‌دارد. ما بازحمت بملاقات اونائل شدیم اما اشیاء مهمی نداشت تنها چیز قابل ملاحظه‌ای که بما نشان داد قبالهٔ ازدواج یکی از دختران شاه سابق بود که در نهایت ظرافت تذهیب شده بود ولی بلندازهای بهای آنرا زیاد گفت که ما ازخریداری آن صرف نظر نمودیم و بسی متأثر شدیم که چنین قبالهٔ رسمی بدست بیگانگان افتاده است.

راه پیمائی در کوهستان

باری، ما ازقزوین حرکت کردیم ومدتی در فلات وسیعی براه‌پیمائی ادامه دادیم. ازهرطرف تاکستان های بزرگی را میدیدیم که در میان آنها درختان پسته سر برافراشته بود درهنگام مغرب بکوهستانی‌رسیدیم. خوشبختانه هوا ملایم وماه هم زمین را روشن کرده‌بود ومامیتوانستیم مناظرطبیعی جالب توجهی‌را تماشا کنیم. گردنه های متعددی دراین راه هست که اسبان نفس زنان ازآنها بالا میروند ودر عمق دره هم رودخانه ایست که آب گل‌آلودی در آن جریان دارد.

وقتیکه بایستگاه رسیدیم بما گفتند که اگر بخواهید در اینجا بمانید دیگر اسبی برای حرکت شما آماده نخواهد بود ومجبورید ۲۴ساعت توقف‌نمائید تااسب

حاضرشود بنابراین ما تصمیم گرفتیم که بدون توقف در راه زود تر خودرا به رشت برسانیم . اگرچه ٤٨ ساعت راه پیمائی برای ما خالی اززحمت نیست ولی ما بتحمل چنین زحماتی عادت کرده‌ایم ودرضمن مسافرت درایران ازاین نوع خستگی‌هامکرر دیده‌ایم، بعلاوه‌مسافرت درشب مهتاب هم کیفیت خاصی دارد .

بهرحال ما نصایح عاقلانهٔ مدیر چاپارخانه را پذیرفته وزود حرکت کردیم.در طرف‌راست‌راه‌رشته کوهی‌است که‌پرازصخره‌است‌وهیچگونه گیاهی‌در آن‌دیده‌نمیشود وجابجا مانند دیوار بسیار بلندی در کناررراه امتداد دارد .

پل منجیل

جمعه ۱۵ نوامبر- طرف صبح ازپل‌منجیل گذشتیم ودوباره در کوهستان‌داخل‌شدیم. دراین کوهستان جابجا چنددرخت کاج و سرو جنگلی از دور دیده میشود اما در طرف دیگر رودخانه درختان زیتون جنگلی تشکیل داده است .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اکنون آفتاب طلوع کرده وما اتصالا بدسته‌های الاغ یا قطار های شتر وقاطر برمیخوریم که مال التجاره حمل مینمایند .

این حیوانات بیشتر چلیك های‌نفت‌راکه ازباد کوبه برشت وارد شده بداخلهٔ ایران حمل‌میکنند. شب گذشته‌ما بقطارهای‌شتران‌برخوردیم که پنج تاشش‌ساعت‌طول میکشید تا از کنار وسایل نقلیه ما عبور نمایند جا بجا دربین راه کاروانها توقف‌نموده وبانفت آتشی‌افروخته بودند تا گرم شوند.

ورود بجنگل

اکنون درناحیه‌ای راه می پیمائیم که کوهستان از درختان جنگلی مستور شده وبام خانه‌ها هم ازشاخ وبرگ‌درختان پوشیده شده‌است، خانه های دهکده درمیان درختان‌زیتون پراکنده‌اند ومنظرهٔ ایالت‌پروانس‌فرانسه‌را بخاطرمیآورند. زنان جامهٔ قرمزی‌پوشیده وسررا بادستمالی بسته‌اند ودرمیان جنگل در رفت و آمد میباشند، بعضی‌هم اطفال

خودرا به‌پشت بسته وبااین حال مشغول چیدن زیتون هستند.

درهرطرف آب فراوان دیده‌میشود وهمه‌جاازعلف و گیاه واشجارمستوراست. در هرقدم زمزمهٔ گوشنواز آبشار کوچکی شنیده‌میشود که ازدامنه کوه‌سرازیرمیشود واز جاده‌عبورمیکند و بسفیدرود ملحق میگردد که درعمق دره باجوش وخروش درروی ریگهای بسترخودمیغلطد.

میزم شکن

پس از طی چند فرسخ بجنگل رشت رسیدیم که برف درراس درختان آن درخشندگی داشت. هوای جنگل سرد ومرطوب بود ولی در هرقدم کلبه هیزم شکنی یا قهوه خانه‌ای دیده میشد که باچوب وشاخه درختان درست شده‌است ومسافر میتواند در آنها لحظه‌ای استراحت نماید. این کلبه ها در کنار جاده بناشده وپل کوچکی آنها را بجاده متصل مینماید. دراینجا بام خانه‌هارا باتخته وسفال پوشانده‌اند.

من درطی مسافرت های خود هیچوقت جنگلی را ندیدم که اینطور بی نظم و ترتیب باشد ودرنگاهداری آن مراقبتی بعمل نیاید وهر کس بتواند آزادانه اشجار آنرا بریده وبمصرف رساند و یا تبدیل بزغال نماید. سر درختان کهن سال خشکیده واز سبزه های خزه مانند پوشیده شده‌است، بعضی از آنها پوسیده وروی زمین افتاده‌و آب هم درهمه‌جا باتلاقی تشکیل داده است.

در اینجا تیر تلگراف دیده‌نمیشود، سیم را بدرختان بلندی نصب کرده‌اند که تمام تنهٔ آنهارا نباتات خزه‌مانندی پوشانده است.

ازایستگاه منجیل ببعد ما در خاك گیلان راه می پیمائیم ومتصل ساختمانهائی را مشاهده میکنیم که شبیه است بکلبه هائی که درجنگلهای ما بنا شده است . راه بطور مارپیچ ازپایهٔ رشته جبالی عبور میکند که دامنه آن تاقله مستور از درختان جنگلی است جابجا زمین های باوسعتی دیده میشود که مانند مردابی پراز آب است.

رطوبت باندازه‌ای دراین ناحیه زیاد است که گمان میکنم تامغزاستخوان‌ماهم نفوذ کرده باشد. ازدیدن این‌جنگل ودرختان پوسیده وعلفهای هرزه فلاتهای‌لم‌یزرع ایران بخاطر من آمد که آفتاب شنهای ریزه آنهارا طلائی‌رنگ کرده بود.

درحوالی شهر رشت شکل خانه‌ها تغییرمیکند. دهقانان بام خانه ها را بعوض سفال باساقه های برنج میپوشانند وبرای اینکه با زمین مرطوب تماس نداشته باشند کلبه را درروی پایه‌های بلند چوبی درست میکنند.

شهر رشت

پس ازورود بشهر رشت مارا بمهمانخانه‌ای راهنمائی‌نمودند که متعلق بیکنفر ارمنی بود اطاقها همه سرد و مرطوب و دارای فرش وپرده های مندرسی است که بوی نامطبوعی‌از آنها استشمام میشود ، باران هم لاینقطع بشدت میبارد و حیاط هم متعفن است و بیم آن میرود که تب در کمین‌ما باشد.

ما باید از اینجا بشهر کوچك انزلی رفته و با کشتی مستقیماً بطرف باد کوبه برویم وازآنجا بطرف اروپا رهسپار گردیم .

شهر رشت حاکم نشین ایالت گیلان است وچون در سر راه شوسه‌که بطرف تهران ممتد میگردد واقع شده اهمیتی پیداکرده و تجارت آن قابل ملاحظه است و چون درزمین باتلاقی بنا شده هوای نا سالمی دارد ، جمعیت زیادی درآن مسکون است وپیوسته روبتوسعه وترقی میرود . تمام مال‌التجاره ای‌که ازقسمت شمالی ایران بخارج صادر ویا ازخارج بداخل ایران وارد میگردد ازاین شهرعبور مینماید وبرای

این شهر منبع عایداتی فراهم میسازد.

این شهر دراواسط قرن نوزدهم بواسطهٔ تربیت کرم ابریشم ومحصول زیاد آن فوق‌العاده ترقی نمود واهمیتی پیدا کرد اما بعدها نظر به بیماری کرم ابریشم و کمی محصول آن رو بانحطاط گذارد.

درسنوات اخیر قرن حاضر تخم کرم ابریشم را از آسیای صغیر وقسطنطنیه و جنوب فرانسه باین ایالت وارد نمودند ودوباره تربیت کرم ابریشم رونقی پیدا کرد وموجبات ترقی این شهررا فراهم ساخت پنبه وبرنج زیادی دراین ایالت بعمل میآید اکنون پنجاه تجارتخانه عمده دراین شهر دایراست که تجار پیلهٔ ابریشم را خریده و بخارج صادر مینمایند از جمله سه تجارتخانه بفرانسویان تعلق دارد ویکربع پیلهٔ گیلان را که مقدار آن به ۶۰۰۰۰۰ کیلوگرم میرسد خریداری کرده و به فرانسه می فرستند.

در آغاز قرن ۱۹ فریزر (Fraser) جمعیت این شهررا بتقریب ۶۰ تا ۸۰ هزار نفر برآورد کرده است. درسال ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۱ مرض وبا ایالت گیلان‌را تقریباً خالی از سکنه کرد. دراین ایام جمعیت این شهر تقریباً به ۲۰ تا ۲۵ هزارنفر میرسید.

رشت شهر پاك وزیبائی نیست. تجار دراین‌شهر بیشتر بکارهای ترانزیت‌اشتغال دارند. بازارها پرازمحصولات ومصنوعات روسیه است که درتمام ایالت گیلان‌بمصرف میرسد. دولت ایران میتواند بامخارج کمی وسایل‌سهولت‌حمل‌ونقل مال التجاره‌ای‌را که بانزلی وارد میشود فراهم نماید وموجبات ترقی این ایالت را فراهم سازد.

شنبه ۱۶ نوامبر- امروزما ازصبح تاظهر مشغول فرستادن بسته‌های خود بودیم زیرا تصور نمیکردیم که بتوانیم تمام آنهارا باخود بکشتی ببریم وشایدهم کشتی‌این مقداربارراً نمی‌پذیرفت. اینکار هم با زحمت زیادی صورت گرفت زیرا که حمالها به اجرتی که صاحب مهمانخانه باآنها قرار گذاشته بود راضی نبودند وبارهارا درمیان

میدان بزمین گذارده ومطالبه اضافه اجرت مینمودند. درهرحال ما مجبورشدیم که با دادن اضافه ای آنهارا بحمل بارها راضی نمائیم .

حرکت بطرف انزلی

درموقع حرکت ما ازرشت هوا خوب‌بود و آفتاب هم گاهی ازلای ابرها نمایان میگردید وما متوالیاً ازباتلاقهاوجنگلها ومزارع برنج کاری عبورمیکردیم، کلبه‌های دهقانان بین راه مختلف است، بام بعضی باسفال و بعضی باساقهٔ برنج پوشیده شده است ، نیزار های زیادی هم دربین راه دیده‌میشد، گاهی درقهوه خانه‌ای برای صرف چای مختصر توقفی میکردیم ودوباره براه میافتادیم .

صید ماهی

صید ماهی نیز یکی ازمنابع عایدات گیلان است. درمصب رودخانه های بزرگ مخصوصاً سفیدرود ماهی‌زیادی صید میکنند، بطوریکه نقل میکردند دریکروز ۴۰۰۰۰ماهی درشت ازسفیدرود و۳۰۰۰۰ ازمرداب انزلی باتور صید کرده‌اند . درموقعیکه باقایق ازروی مرداب انزلی عبور میکردیم ، اتفاقا دوربین عکاسی من ازدستم رها شد ودر آب افتاد . خوشبختانه فوراً یکی اززورقچیان غواص وار خودرا بآب انداخت‌وپس ازچند لحظه دوربین را که آب شور دریا در آن نفوذ کرده بود بمن تحویل‌داد .

شهر بدون مهمانخانه

بطوریکه میگفتند سرویس کشتیرانی درفصل زمستان‌منظم نیست و ما باید صبر کنیم تا کشتی برسد . بدبختانه دراین شهرفقط دومهمانخانه هست که یکی‌را صاحبش بسته‌ورفته است و دیگری را کارمندان بهداری برای قرنطین مسافرینی که از باد کوبه وارد میشوند اشغال کرده‌اند . خوشبختانه یك زن ارمنی روسی اطاق کوچکی که اثاثه آن نظیف بود باکرایه زیادی دراختیارما گذارد و کوشش‌داشت باجعبه‌ای که‌صدای سازمیداد مارا سرگرم نماید .

خلاصه ما مجبور شدیم که مدت سه روز در بندر انزلی که هیچ نوع وسایل تفریح وسرگرمی در آن پیدا نمیشود بانتظار ورود کشتی بسر بریم ، ناچار آشپزی را استخدام کردیم تا برای ما غذائی فراهم نماید . مستخدم ما آدم با سلیقه ای بود وغذا های مطلوبی برای ما درست میکرد. روزی نیم‌دوجین ازجوجه مرغانی که در حیاط گردش میکردند ودانه برمیچیدند ازصاحب خانه میخرید و میکشت و غذای مطلوبی از آنها برای ما تهیه میکرد. حیاط این خانه مانند باغی پرازدرختان نارنج ولیمو بود . این درختان با وجود عدم مراقبت و زیادی علف هرزه خوب رشد کرده وپربار بودند .

رطوبت انزلی

انزلی شهر کوچك عجیبی است، باغها ومنازل بوسیله پرچینی که ازنی درست شده ازهم جدامیشوند وچنین بنظرمیآید که ما درشرق اقصی و یا در مرکز افریقا در میان سیاهان زندگانی میکنیم .

مرکبات هنوز نرسیده ، رنگ آنها سبز و طعم آنها ترش است و چون کمتر آفتاب‌می‌بینند رنگ مطلوبی ندارند .

وقتیکه ما ازحصار خود بیرون میرویم دربعضی جاها دیوارهای آجری قدیمی را می‌بینیم که ازعلفهای هرزه وخزه پوشیده شده است ومانند پرچینی بنظرمی آید . بعلاوه آجری که خوب پخته نشده باشد در اینجا بواسطهٔ رطوبت زیاد زود متلاشی ومجدداً تبدیل بخاك میگردد . اگر دانه انجیری در روی دیوار آجری بیافتد فوراً سبز میشود واز آجرهای دیوار تغذیه میکند وخیلی زود خود را بزمین میرساند و قوتی پیدا میکند ، اما ریشهٔ آن دیوار آجری را متلاشی میکند ودرهم میریزد ولی چه اهمیتی دارد زیرا که پس از چندی آن دانه تبدیل بدرخت نیرو مندی میگردد ودیواری تشکیل میدهد .

خلاصه آنکه هیچگونه مصالحی نمیتواند در این هوائی که مانند بخار حمام است مقاومت نماید. صرفنظر ازچوب و آجر که زود متلاشی میگردد فلزات هم در تحت تأثیر این هوا ورطوبت بزودی زنگ میزند و متلاشی می‌شود. یکروز پس از ورود، ماناظر سرنگون شدن دکانی شدیم که مصالح آن پوسیده ومثل این بود که در اثر زلزله فرو میریزد.

کاخ سلطنتی

درمقابل منزل ما کاخ سلطنتی دیده میشود که درکناردریا سربرافراشته است. این کاخ مانند یك منزل ییلاقی بی‌نظم وترتیبی است که درموقع مسافرت شاه باروپا برای منزلگاه او ساخته شده است. معماری که این کاخ را بنا کرده گویا یکی از بتخانه‌های کشور آسمانی‌را دیده وخواسته است نمونهٔ آنرا در اینجا برپا نماید.

یك باربر

طبقات متوالی آن هرقدر بیشتر بطرف آسمان بالا رفته ازحیث آراستگی وجلوه بهتر نمایش دارد. طبقه‌ای که در رأس قرار گرفته محل‌استراحت شاه است. بدبختانه این عمارت از بی‌مواظبتی در شرف انهدام است و طولی نمیکشد که این الوان آبی وقرمز وسبز که در موقع تابش آفتاب جلوه خاصی باین کاخ میدهد دراثررطوبت ناپدید خواهد گردید.

اشخاص بیگانه عالیمقامی که برای حاضر نبودن کشتی مجبور بتوقف درانزلی باشند میتوانند درطبقات تحتانی این کاخ منزل نمایند، ولی اطاقهای آن خالی از اثاثه ولوازم زندگانی است بعلاوه دارای منافذ زیادی است که تولید کوران میکند

وقابل سکونت نیست .

بازار ومحلهٔ بومیان

در کنار دریا بازارچه ایست که دکانهای یك طبقه ای دارد ودر آنها مایحتاج زندگانی سکنه بفروش میرسد . صرافان زیادی دراین بازارچه هستند . ایرانیانی که ازاروپابر گشته وآنچه داشته‌اند درقمار خانه ها باخته‌اند باوثیقه وسود زیادی ازاین صرافان وجهی بعنوان وام میگیرند .

محلهٔ بومیان دارای کلبه هائیست که بام آنها باساقهٔ برنج پوشیده شده است ، کوچه های تنگ وکثیف بازوایای قائمه یکدیگررا قطع وخانه هارا بمربعاتی تقسیم میکنند . در کوچه ها کودکانی تحت نظر مادران که درآستانه خانه نشسته‌اند در آب وگل مشغول بازی هستند .

برج چراغ

تنها بنای قدیمی که در انزلی دیده میشود برجی است که شاید دردویا سه قرن پیش چراغی برای راهنمائی کشتی‌ها دربالای آن قرار میداده‌اند ولی اکنون شبیه بمناره ویایك برج جنگی است زیراکه دربالای آن سوراخهائی مانند تیر کش دیده میشود .

انزلی تنها بندر ایرانی قابل ملاحظه بحر خزر است . دراینجا یك لنگرگاه طبیعی وجود دارد که کشتیها وقایقها درمواقع طوفانی بآن پناهنده میشوند . درکنار دریا تپه های شن زیادی جمع شده که برای ورود کشتی بساحل مانع بزرگی است. سردار منصور سد چوبی قشنگی درکنار دریا در مقابل گمرك خانه ساخته است تا کشتی بتواند بساحل نزدیك شود و بآن متصل گردد ، کشتیهای بزرگ بخاری روسی درفاصلهٔ زیادی ازساحل لنگر میاندازند ومسافرین مجبورند که بخرج خود وباقایق بساحل بیایند وبسا میشود که درمواقع طوفانی با خطر مواجه می گردند . مسافرینی که ازباد کوبه می آیند بسا میشود که بواسطهٔ طوفان شدید نمیتوانند با

قایق خودرا بساحل برسانند واجباراً دوباره بباد کوبه برمیگردند تاپس ازبرطرف شدن طوفان باکشتی دیگری خودرا بانزلی برسانند. در کناردریا چند قایق بخاری هست که مسافرین میتوانندبا آنها ازساحل بکشتی بروند ویاازکشتی بساحل بیایند یکی ازاین قایقها بشاه اختصاص داردو آنرا قایق سلطنتی مینامند. این قایق میتواند دردریا گردش کند ولی ورود آن باپرچم ایران به بنادرروس ممنوع است. برجی هم در کنار دریا هست که شبها برای راهنمائی کشتیها چراغی در آن روشن میکنند.

تملك بحر خزر

دریای خزر بدولت روس تعلق دارد و ایران حق کشتیرانی دراین دریارا ندارد، راجع بواگذاری این دریابدولت روس داستان زیررا برای ما نقل کرده و گفتند درچند سال قبل یکی از دیپلماتهای زبردست روسیه خدعه ای بکار برد و این دریا را بتصرف روسیه در آورد. این دیپلمات روزی بحضور شاه ایران رفت و در ضمن صحبت باو گفت: «این دریا جز مقداری آب شور چیز دیگر قابل استفاده‌ای ندارد ودولت روس از شاهنشاه تقاضا دارد که این محوطه آب شوررا اززوی مرحمت باو واگذار نماید.» یکی از وزرای ساده لوح ایران که در آن موقع حضور داشت بشاه عرض کرد که ما برکه های نمکزار زیادی درمملکت خود داریم واحتیاجی باین آب شور نداریم، بهتر آن است شاهنشاه این تقاضا را رد نکند و امپراتور روسیه را بااین بخشش از خود خوشنود نماید. شاه هم فوراً پیشنهاد وزیررا پذیرفت وازاین دریاکه تنهامخرج ایران درطرف شمال مملکت بود صرفنظر نمود. ولی بنظر من این گزارش داستانی بیش نیست ومسلماً در موقع انعقاد معاهدهٔ ترکمان چای در فوریهٔ ۱۸۲۸ این دریا بدولت روس تعلق گرفته است.

پیره بازار

مسافت بین رشت تا انزلی تقریباً ۴۰ کیلومتراست، درزمان قدیم تجار درحمل ونقل مال التجاره باشکالاتی برمیخوردند و پس از پیاده شدن از کشتی بازحمت مال التجارهٔ خودرا

باقایق بگمرك میرساندند وبعد ازتشریفات لازم که در آن زمان معمول بودو بـادادن رشوه،با کارمندان گمرك سازشی بعمل میآمدومجدداً بارهارادرقایق ریخته وبدهکدهٔ پیره بازار میرساندندکه ٦ کیلو متر ازرشت فاصله دارد و از آنجا دوباره عدل هـای مال التجاره را با ارابه یا درپشت حیوانات بشهر رشت میآوردند .

پیره بازار بیکی ازاغنیایرشت تعلق داردکه سابقاً ازمحصولات تجارتی مبلغی بعنوان راه داری میگرفت وعایدات او ازاین راه درسال به ۹۰۰۰ تومان میرسید.

درموقع ساختن جادهٔ شوسهٔ رشت بتهران کمپانی میخواست راه را تـا انزلی امتداد دهد ولی مالك پیره بازار با آن مخالفت میکرد وسرانجام کمپانی روسی فاتح گردید وراه را مستقیماً ازرشت بقازیان که محل گمرکخانه است امتداد داد . ما هم ازهمین راه بکناردریا وارد شدیم .

حق العبور ازرشت بتهران

راه شوسهٔ رشت بتهران بتوسط یك شرکت روسی ساختـه شدکه مرکز آن درشهر مسکومیباشد . این راه درماه ژانویه ۱۸۹۹ افتتاح گردید وشاه برطبق قراردادی موافقت کرد که کمپانی مدت ۹۹ سال ازآن بهره برداری نماید ، کمپانی هم مبلغ زیادی حق العبور معین کردکه کارمندان آن درمحل های مختلف ازوسایل نقلیه و حیوانات بار کش میگرفتند .

درقسمت گیلان درمواقع بارندگی زیاد، راه خراب وخطرناك میشود زیرا که علاوه برقطارهای متعدد شتر واسب والاغ وقاطروسایل نقلیه زیادیهم ازقبیل درشکه وگاری وارابه در اینراه رفت وآمد میکند .

مقدار باری که هر مسافر میتواند با خود ببرد ٥/٥ من شاه است کـه تقریباً ١٦/٤٥٠ کیلوگرم میشود وبرای اضافه بار ازهر یك من شاه ٥ قران علاوه میگیرند.

وزن بارگاری ٥٠ من شاه معین شده است .

درسال ۱۹۰۷ مخارج راه داری و کرایه مسافرت مطابق جدول زیر بود :

وسایل نقلیه	تعداد		کرایه درشکه	راه داری
	اسب	مسافر		
کالسکه	٤	۳ یا ٤	٦۳۲ قران و ٦ شاهی	۵۹/۵قران
کالسکه کوچك	٤	۲	۵۸۲ قران و ٦ شاهی	۵۹/۵ »
درشکه بزرگ	٤	۲ تا ۳	۵٤۲ قران و ٦ شاهی	۵۹/۵ »
درشکه کوچك	۳	۱	٤۲۷ قران و ٦ شاهی	۵۹/۵ »
گاری	٤	٤	۵۲۲ قران و ٦ شاهی	۷۰ »
تارانتاس	۳	۲ تا ۳	۱۰۱ قران	۱۰ »

چون خواسته باشند مانند زمان قدیم ازراه پیره بازار از رشت بانزلی بروند کرایه بقرار زیر است :

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کرایه درشکه ازرشت به پیره بازار باحق العبور ۱۵ تا ۲۵ قران است یعنی اگر خواسته باشند فوراً و بدون معطلی حرکت کنند باید بجای ۱۵ قران ۲۵ قران کرایه بپردازند .

کرایه بار بادرشکه برای ۲۰۰ کیلوگرام ۷ تا ۱۲ قران است .

اگربخواهند باررا با یابو وقاطرحمل‌نمایند، کرایه برای ۱۰۰ کیلوگرم ۳ تا ٦ قران است .

حمالی بار درپیره بازار ۲ تا ۵ قران .

کرایه قایق ازپیره بازار تا انزلی برای هرنفر ۲ قران باضافه چند شاهی برای حمل‌بار، حمالی تا گمرك انزلی ۲ تا ۳ قران .

اگر کشتی با قایق مخصوص خود مسافرین را بکشتی ببرد کرایه بآنها تعلق نمی گیرد، ولی اگر با کرجی های بومی بروند هر مسافری باید ۱ تا ۵ تومان کرایه بدهد.

کشتیرانی در بحر خزر

بطوریکه قبلا ذکر شد کشتیرانی دراین دریا فقط بروسیه اختصاص دارد وشرکت عمدهٔ کشتیرانی موسوم‌است‌بشرکت قفقازومرکور.

دولت روسیه بااین‌شرکت قراردادی بسته‌که بموجب‌آن‌کشتی بایدمحمولات پستی را مرتباً حمل نماید ودرموقع لزوم باید مواد جنگی‌را انتقال دهد.

ازتاریخ ۱۸۵٦ ببعد عده کشتیها دراین دریا زیاد شده است. در سال ۱۸٦۵ ۱۱ کشتی شرکت قفقاز ومرکوردراین دریا کار میکرد ودو کشتی‌هم‌بود که‌بکمپانی دیگری تعلق داشت. گنجایش مجموع این کشتیها ۳۱۳۰ تن بود، علاوه بر این کشتیهای بخاری ٤۰۰ تا ۵۰۰ کشتی بادی هم دراین دریا کار میکرد که گنجایش آنها ٤۰ تا ۱۰۰ تن بود.

درسال۱۸۷۹ظرفیت کشتیهای‌بخاری‌روس۴۱۵۰تن‌و کشتیهای‌بادی‌آن۶۴۵۰۰ تن بود.

اکنون‌روسیه‌دراین دریا۲٦کشتی‌بخاری‌بکاراندا‌خته‌که گنجایش تمام‌آنهابه ۱۱۸۳٤۷ تن‌میرسد و٤٤۵کشتی بادی‌که گنجایش‌کل‌آنها به ۱۱۳٦۹۹ تن میرسد.

مسافت بین انزلی تا باد کوبه ۳۲۵ کیلومتراست، دولنگر گاه هم درمیان‌راه هست‌که کشتیهای تجارتی برای تخلیه بار و پیاده کردن مسافرین و بالعکس توقف میکنند، یکی ازاین دولنگر گاه در آسترا ودیگری درلنکران است.

اگر کشتی مستقیماً ازانزلی بباد کوبه برود این مسافت را درمدت ۱۷ ساعت میپیماید وچون درلنگر گاهها توقف نماید مدت مسافرت ۳۲ ساعت است.

کمپانی قفقاز ومرکور دراین دریا سرویس کشتیرانی منظمی‌دارد. درروزهای یکشنبه ودوشنبه وپنجشنبه هرهفته کشتی ازباد کوبه بمقصد انزلی حرکت میکند و بالعکس درروزهای دوشنبه وشنبه ازانزلی بطرف باد کوبه میرود.

اما این‌سرویس‌فقط درتابستان منظم‌است وتاموقعی‌است که رودولگا یخ‌نبسته باشد. از ۱۴ نوامبر تا ۱۴ مارس‌کشتی فقط یکروز درهفته حرکت میکند. یعنی عصرشنبه ازباد کوبه حرکت وصبح دوشنبه بانزلی واردمیگردد (این‌شرح کشتیرانی از گزارش مستر رابینو (Rabino) قونسول انگلیس مقیم رشت استخراج ودراینجا نقل شد).

کلبهٔ کوچك ما درانزلی

یکشنبه ۱۷ و دوشنبه ۱۸ نوامبر ـ بیکاری ونبودن وسایل سرگرمی طول روزها وساعات را درنظر ما دوبرابر کرده است. اکنون مدت سه‌روزاست که ما دراین‌ساحل‌حزن‌آور بسر میبریم واین سه ۲۴ ساعت نسبت بسرعت گردش سه ماههٔ ما درایران بسی طولانی‌تر شده ومارا بیحوصله کرده است.

ما دراین منزل فلاکت بار خود یك شریك رنج وبدبختی‌هم داریم. او ارمنی و کارمند تلگرافخانهٔ هند واروپا میباشدکه میخواهد بازن جوان ایرانی‌خود وطفل نوزادش باروپا برود. مادر طفل چند روزیست که لباس عادی ایرانی خود را ازتن در آورد، وبلباس زنان اروپائی درآمده است وچنین بنظر میآیدکه ازپوشیدن این لباس درزحمت است و گاهی نظر بعادت دیرین گوشهٔ روسری خودرا مقابل صورت میآورد. این زن از زیبائی بی بهره نیست، چشمان جذاب قشنگی دارد و متصل مشغول کارهای‌خانه داریست، لباسهای‌نوزادش‌را میشوید وازشوهرش پرستاری‌میکند چنین بنظر میآید که کیسهٔ این خانواده چندان پولی ندارد و دراین فکر هستند که آیا میتوانند با این پول کم خود را بمقصدی‌که برای آنها معین‌کرده اند برسانند یانه.

وضع رقت بار این زن‌وشوهر درصاحب منزل تأثیری نداشت و بدون خجالت کرایه زیادی ازاین کلبهٔ محقر که دراختیار آنان گذارده‌میگیرد وهیزمی‌را که‌مابرای مصرف‌خودخریده‌ایم‌هرتکه بمبلغ یکقران‌بآنهامیفروشد. مسلم‌است که اگرمأمورین دولت اورااز‌این گران‌فروشی ممانعت نکنند وبزندان نیاندازند درمدت قلیلی‌ازاین نوع تجارت ثروتمند خواهد شد.

سر گرمی ما منحصراست برفتن کنار دریا ودیدن کشتیهای تازه وارد واطلاع یافتن ازحرکت کشتی چاپاری که باید مارا ازاینجا بباد کوبه منتقل نماید.

امروز روز دوشنبه است از صبح تا ظهر باران بشدت باریده و هوائیکه ما استنشاق میکنیم کاملا ازرطوبت اشباع شده وازتمام شهر انزلی بوی نامطبوع حزن آوری متصاعد است. اگر بخواهیم از کلبه خود برای قدم زدن بیرون آئیم ناچاریم که ازجزیره‌ای بجزیرهٔ دیگر پرواز نمائیم زیرا که تمام حفره های بین راه پراز آب شده است، طوفان هم تمام کشتیها وقایقهارا به بندر پناهنده کرده است. امواج با شدت بسد بزمیخورد و کف کنان برمیگردد.

چند لحظه ایست که ریزش باران قطع‌شده ولی مه غلیظی هوارا تاریك کرده است، مسافرینی که در اینجا بانتظار ورود کشتی بسر میبرند و گرفتار چنین هوای نامطلوبی‌شده‌اند باین فکرافتاده اندکه باالکل سروکار پیدا کنند، بدبختانه بعضی اندازه‌را مراعات نکرده و بقدری از این نوشابهٔ جنون آور نوشیده اندکه مست و لایعقل در گوشهٔ مرطوبی افتاده‌اند

آخرین شب اقامت ما در انزلی مخصوصاً بسیاربد گذشت، ازشب تا صبح در این خانه نزاع وزدوخورد دوام داشت. ابتدا بین شوهر صاحبخانه وارمنی مسافری نزاع در گرفت وصاحبخانه ارمنی بدبخت را بدون جهت کتك زیادی زد وپس‌ازآن هم بامسافر دیگری باورق مشغول قمار گردید وعاقبت کار بزد وخورد منتهی گردید، کاردها ازغلاف بیرون آمد ویکدیگر حمله‌ورشدند، بااینکه ما بعالم‌تمدن نزدیك

شده‌ایم ، دراینجا درتنگنائی گیر کرده‌ایم که خروج از آن بسی مشکل است . درهر حال تحمل کردیم تا سپیده بامدادی دمید ودرپشت کلبهٔ ما رفت و آمد شروع شد و نزاع و سر وصدا هم بطور سحر آسائی خاموش گردید . درگوشهٔ ایوان ما مسافر بدبختی که میخواست بروسیه برود ، افتاده وازشدت سرما میلرزید .

حرکت بطرف بادکوبه

سرانجام پس‌ازانتظار زیاد موقع سوارشدن بکشتی رسید... اما بحث ما بازورقچیان که باید مارا بکشتی برسانند بطول انجامید . آخرالامر حاضر شدند که باکرایه زیادی مارا بکشتی ببرند . ما جمعاً ۱۲ نفر مسافر بودیم که درزورقی‌جای گرفتیم وبواسطهٔتنگی جا بیکدیگر فشار وارد میآوردیم .

ورودبکشتی‌هم خالی‌ازاشکال نبود ، دریا باندازه ای طوفانی بود که هرلحظه بیم آن میرفت که زورق بابدنه کشتی بخاری تصادم نماید وبکلی شکسته وخردشود ومسافرین را بدریا بریزد .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

از کشتی یك نردبان طنابی بطرف قایق انداختند وما بازحمت زیادی بوسیله این نردبان بکشتی وارد شدیم و آرامشی پیدا کردیم . در این کشتی چند نفر زنان زیبا روی ایرانی را دیدیم که عادت خودرا فراموش کرده و روبند ها را به پشت سر انداخته وازنشان دادن صورت خود ملاحظه ای نداشتند . البته اروپائیان مخصوصاً فرانسویان از این ترك عادت نا گهانی تعجب میکنند . این زنها همه جوان و خوش صورت هستند ولی مسلماً ازحیث خوبروئی وزیبائی بپای مه طلعتان پاریسی که ما یکهفته دیگر بزیارت آنان نائل میگردیم نخواهند رسید .

خاتمه

سوء قصد نسبت به محمد علیشاه ـ شورش ایالات و ولایات ـ خروج شاه از تهران ـ درخواست احترام بمشروطیت ازشاه ـ کودتای محمدعلی ۲۳ژوئن ۱۹۰۸ـ تأثیر کودتا درایالات ـ مخالفت شاه بامشروطیت ـ ادامهٔ شورش ـ اقدامات مسلحانه روس وانگلیس ـ تقاضای اعادهٔ مشروطیت ازشاه ـ حرکت مجاهدین بطرف تهران ـ جلوگیری روس وانگلیس ازحرکت مجاهدین ـ ورود مجاهدین بتهران ـ حرکت شاه به سلطنت آباد ـ پناهنده شدن شاه بسفارت روس ـ تشکیل دولت موقتی وخلع محمدعلیشاه ـ انتخاب احمد میرزا به سلطنت ـ ورود ظل السلطان بایران ـ تعقیب مخالفین مشروطیت ـ تصفیه حساب بامحمد علیشاه وتبعیداو بخارج ـ تجدید مجمع ملی ـ جشن افتتاح پارلمان ـ اوضاع ایران در ژوئن ۱۹۱۰ .

اگرچه مدت دوسال ازموقع مسافرت ما بایران میگذرد ولی بازهم مایلیم که قبل ازپایان دادن بشرح مسافرت خود ازدور نظری باینکشور باستانی بیندازیم و وقایع وانقلاباتی را که پس ازخروج ما در ایران روی داده واینکشور را بطرف ترقی وتمدن سوق میدهد بطور اختصار بقلم آوریم اما درحال حاضر نمیتوانیم پیش بینی کنیم که نتیجهٔ این انقلابات بکجا منتهی خواهد گردید .

سوء قصد نسبت به محمد علیشاه

بطوریکه قبلا ذکر کردیم در ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ محمدعلیشاه بمجلس رفت و در مقابل وکلا سوگند یاد نمود که از این تاریخ ببعد کاملا طرفدارمشروطیت وپشتیبان پارلمان خواهد

بود ولی پس ازاین سوگند وفاداری مجدداً شورشی درایالات وولایات تولید گردید.

در اوقاتیکه اعضای مجلس راجع به تفکیك دو قوهٔ مقننه و اجرائیه مشغول بحث بودند و سازشی در میان آنها پیدا نمیشد و اکثریت عقیده داشت که باید اختیارات شاه را محدود کرد ودرحال حاضر مقتضیات ایجاب میکند که مجلس درقوهٔ مجریه‌هم دخالت نماید، شاه بامشکلات مالی مواجه بود ونمیتوانست حقوق قشون را بپردازد وروز بروز عدهٔ ناراضیان افزایش مییافت.

علاوه براین درروزیکه شاه بمجلس میرفت درکوچه بمبی بطرف او پرتاب کردند، اگرچه آسیبی باو وارد نیامد باطناً بسیار مکدر ونگران‌شد زیرا مشاهده کرد که باوجود دستورهای اکیدی که برئیس نظمیه داده، پلیس نفوذ وقدرتی نشان نداد واطرافیانش‌هم نمیتوانند آنطور که باید وشاید بمحافظت او بپردازند.

ازطرفی‌هم درهمین اوقات احتشام السلطنه چون خودرا بامشکلاتی مواجه دید، در۲۳ مارس ازریاست مجلس استعفا داد، ودر دوم ماه مه نیز کابینه سقوط کرد شاه نظام السلطنه را مأمور تشکیل کابینه نمود وباو تأکید کرد که مخصوصاً کوشش نماید تامجلس حقوق شاه وهزینهٔ دربار سلطنتی را اضافه نماید.

شورش ایالات وولایات

در اینموقع اوضاع مملکت تحت تأثیر تحریکات خارجی ونفوذ انجمنهای محلی وخیم گردید و مأمورین مخفی که از تهران وانجمنهای تبریز و بادکوبه واسلامبول بایالات وارد شده بودند دست بتحریکاتی زدند ودرانجمنهای محلی حرارتی تولید نمودند ومردم هم ازپرداخت مالیات خودداری کردند.

قبایل‌وعشایر سرحدی ازاطاعت‌مرکزسر باززدندوبطغیان ویاغیگری‌پرداختند درخراسان ترکمانان دست‌بغارت وسرقت زدند، درطرف مغرب‌هم کردها مشغول قتل وغارت گردیدند.

ازطرفی هم قشون ترك به پیشروی خود درنواحی دریاچهٔ ارومیه ادامه داد و درقسمت مرکزی هم طوایف بختیاری ازکوهستانها بطرف شهر اصفهان روی آوردند وآنشهررا تصرف نمودند و آزادانه وبلامانع بحکمرانی آن نواحی پرداختند.

درطی ماه مه انجمنها تمام وکلای مجلس را بطرف خود جلب وتجاررا وادار به تعطیل بازار و بستن دکانها نمودند. اوضاع اقتصادی و تجارتی در تمام کشور مختل گردید.

عده‌ای از کردان اطراف ارومیه

شاه بیازاریان فشار آوردکه باید دکانهای خودرا بازکنند والا سخت‌مجازات وبدادن جریمهٔ زیادی محکوم خواهند شد ولی انجمنها مانع بازکردن دکانهاشدند بنابراین شاه باندازه امکان قشونی‌را تحت‌سلاح آورد ودربیرون شهر اردوی‌مسلحی فراهم ساخت.

خروج شاه از تهران

دراین ضمن دسته‌ای ازدرباریان معزول باپسران ظل‌السلطان همدست شده و به شاه فشار آوردند که باید طرفداران ظل‌السلطان‌رافوراً ازمحبس آزاد نماید ومجلس‌هم از آنها پشتیبانی کرد وازشاه استخلاص محبوسین‌را خواست. شاه چون خودرا سخت‌درفشار دید حیله‌ای بکاربرد وظاهراً بتقاضای آنها تن درداد اما باطناً مقصود دیگری داشت زیرا که اسکورت مجهزی تشکیل داد وباشتاب ازتهران خارج‌شد وباردوی خودکه دریکی ازباغهای سلطنتی بود ملحق گردید وبه‌کلنل لیاخوف روسی فرمانده قزاقان نیز امر کرد که با تمام قزاقان باردو بیاید ودر٤ ژوئن عده ای از کسانی‌را که‌محرك تشخیص داده بود دستگیر وحبس نمود.

دوتن ازفدائیان قشون‌سپهدار

درروزدهم همین‌ماه عده‌ای ازاعیان محترم باجلال‌الدوله پسر ارشد ظل‌السلطان باردوی دولتی رفته وبشاه نصیحت کردند که این نوع رفتار نتایج خطرناکی را در دنبال خواهد داشت. اماشاه بجای اینکه نصایح عاقلانه آنها راگوش دهد متغیر شد واز مجلس بیرون رفت وفوراً حکم کرد که چند نفر از آنهارا دستگیر ومحبوس نمایند.

رفتارشاه باعث‌شورش گردید، بازاریان دکانهارا بسته ودرمیدان بهارستان‌جمع‌شدندوبادادوفریاداستخلاص‌محبوسین راازمجلس‌خواستار گردیدند.در این‌اثنا یکدسته قزاق بافرستاده‌ای ازطرف شاه بمجلس آمد وازطرف‌شاه‌اولتیماتومی

را بمجلس تسلیم کرد که اگر تا ۲ ساعت دیگر مردم را ازمحوطهٔ بهارستان پراکنده نکنید قشون باقوه قهریه آنهارا از آنجا بیرون خواهد کرد.

درخواست احترام بمشروطیت ازشاه

در ۱۶ همان ماه هیئتی ازطرف مجلس باردوی سلطنتی رفت و یادداشت اولتیماتوم مانندی بشاه تسلیم نمود که در ضمن تذکار خطاها و مخالفت های علنی او برای آخرین بار باو یادآور شده بود که اگر بسوگند و وعده های خود وفا نکند مجلس منحل وامور اجتماعی مختل خواهد شد.

شاه این هیئت را بسردی پذیرفت و پس از آنکه ازمضمون یادداشت آگاه شد مانند بازیگران صحنهٔ نمایش حرکتی بخود داد ودست بقبضه شمشیر خود زد وشفاها در پاسخ چنین گفت: «بخاطر بیاورید که نیاکان من بوسیلهٔ شمشیر تخت وتاج را بدست آورده وبرای اعقاب خود بمیراث گذارده اند ومن نیز برای حفظ این میراث دست بشمشیر خواهم زد.»

هیئت پس ازشنیدن این پاسخ بشاه گفت که او تنها بخود باقی بماند مجلس منحل خواهد شد واوهسئول انحلال آن است. امابشرف آنها اعتنائی نکرد وازتکرار چنین صحنه‌ها غضبناک شد و بوزرای خود گفت بمجلسیان اخطار کنید که اگر بزودی نانکین وزرسای ملیون‌را تبعید نکنند وانجمنهارا منحل نسازند وحقوق ۱۰۰۰۰ نفر سرباز مستحفظ دربارراا ندهند من باآنها سازش نخواهم کرد.

وقتیکه وزرا چنین اولتیماتومی‌را ازطرف شاه بمجلس دادند تمام وکلامبهوت مانده وازکسی صدائی شنیده نشد وفقط رئیس مجلس گفت: من بغیر ازاین جواب انتظار دیگری ازشاه نداشتم.

کودتای محمدعلی شاه در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸

پس از این جواب شاه برای اجرای تصمیمات خود بلا فاصله چند نفر ازرؤسای ملیون را دستگیر کرد وبحبس انداخت ومتعاقب آن اعلانی منتشر کرد که تشکیل انجمنها برخلاف

قانون است ومجلس‌هم باید تعطیل شود .

البته چنین اعـلانی عملی نمیشد مگـر اینکه باروت بصدا درآید . روز بعد درموقع سرزدن آفتاب درمیان سربازان دولتی وفدائیان ملی زدوخوردی روی

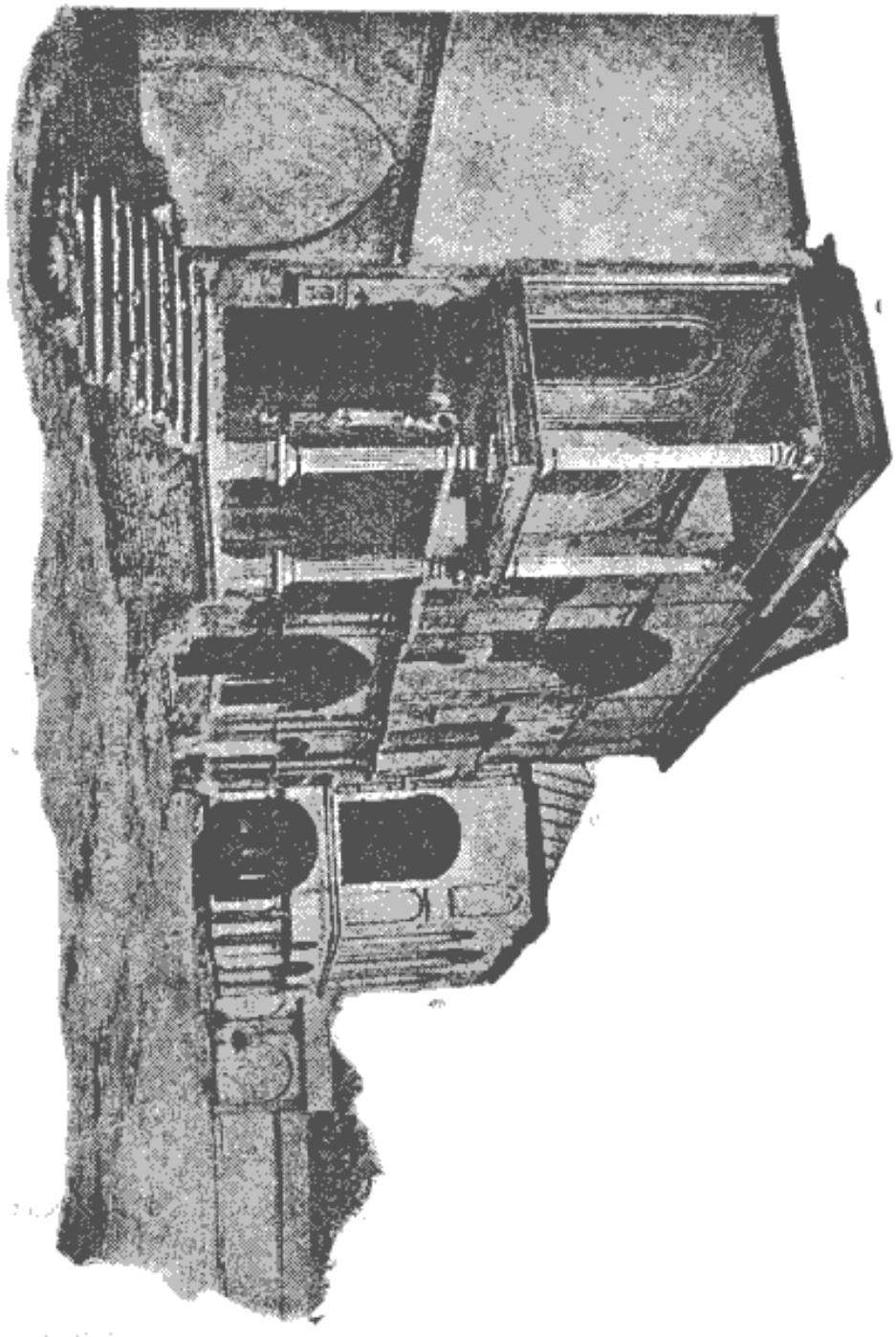

جناح چپ کاخ بهارستان پس‌از بمباردمان وغارت آن در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸

داد ودر ۲۳ ژوئن بحرانی درتهران تولید گردید . کلنل لیاخوف بفوج قزاق فرمـان

پیشروی داد ودرموقعیکه مجلس دایربود بانوپخانه درمقابل بهارستان موضع گرفت وعمارت بهارستان را بمباردمان کرد وکمی بعد مسجدسپهسالار و کاخ ظل السلطان را که مجاهدین سنگر کرده بودند بتوپ بست و قسمتی از آنها را خراب کرد و بعد هم خانه ظهیرالدوله را خراب کرد و قتل وغارت شروع شد و شاه هم چند نفر ازملیون دستگیرشده را درارددوی خود بقتل رسانید وکلنل لیاخوف را بسمت فرماندار نظامی تهران منصوب کرد . چند نفر ازوکلای مجلس فرار کرده وازبیراهه خودرا بسفارت انگلیس رساندند ودرآنجا پناهنده شدند . فوراً قزاقان سفارت انگلیس را محاصره نمودند. قونسول انگلیس سخت بشاه اعتراض کرد ودرنتیجه شاه ازمحاصره آنجاصرفنظر نمود . اما حکومت نظامی درشهر برقراربود ولیاخوف اعلانی منتشر کرد که هیچکس نباید اسلحه داشته باشد واجتماعات هم بکلی باید موقوف گردد .

البته برهیچکس پوشیده نبود که این کودتا باپول دولت روسیه وتحریکات آن صورت گرفت . بعلاوه دولت روسیه پس ازانجام کودتا قشونی بسرحد آذربایجان فرستاد وشهر تبریز را درمعرض تهدید قرار داد و یک کشتی جنگی روسی هم برای مرعوب کردن اهالی آزادیخواه رشت دربندر انزلی لنگرانداخت .

شاه درضمن فتوحات خود روزنامه‌هائی راکه طرفدار آزادی ومشروطیت بودند ازقبیل حبل المتین تهران و روزنامهٔ مجلس وصور اسرافیل وغیره همه را تعطیل کرد واز دولت روسیه هم تقاضا نمود که از انتشار روزنامه های آزادیخواه قفقاز مانند روزنامه ارشاد بادکوبه وملانصرالدین تفلیس جلوگیری نماید .

دولت انگلیس رسماً بدولت ایران اعتراض کرد که چرا لیاخوف سفارتخانه را محاصره کرده است وشاه در۱۱ ژوییه رسماً ازعمل خود معذرت خواست ودولت روس هم برحسب ظاهر لیاخوف را توبیخ نمود ویاو اخطار کرد که زودتر بروسیه بر گردد واگر بخواهد درایران بماند باید ازسمت رسمی خود استعفا دهد . لیاخوف هم بنابر

تقاضای شاه ازسمت خود استعفاداد . ولی محمدعلیشاه درعوض درجهٔ ژنرالی باوداد

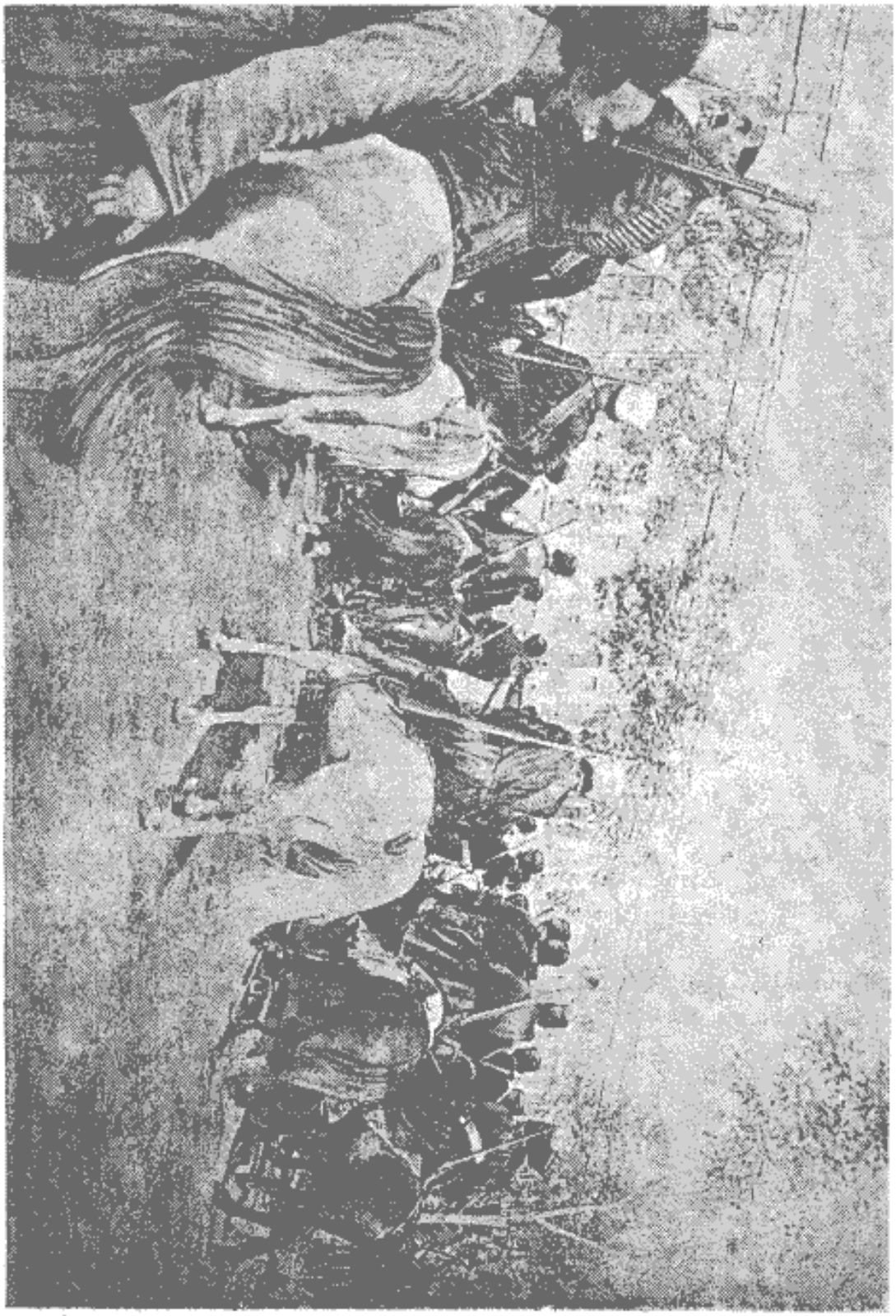

سواران بختیاری ملتزم رکاب شاه درروز گشایش مجلس - ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷

وکماکان اورا بحکومت تهران باقی گذارد.

تأثیر کودتا در ایالات

کودتای تهران در ایالات مخصوصاً در آذربایجان و گیلان موجب شورش گردید وجنگهای سخت وخونین درتبریز بین طرفداران شاه و آزادیخواهان بوقوع پیوست و رحیم خان که با فوجی ازطرف شاه مأمور سرکوبی مشروطه خواهان تبریز شده بود، چون نتوانست کاری صورت دهد عقب نشینی اختیار کرد وشهر تبریز درتحت رهبری ستارخان سردارملی در تصرف شورشیان مشروطه خواه باقی ماند.

در ۲۳ ذیقعده شاه کابینه جدیدی بریاست مشیر السلطنه تشکیل داد وبا وجود کوششهای زیادی که برای سرکوبی مشروطه خواهان بعمل آورد نتوانست شورش ایالات و ولایات را برطرف سازد.

در ۸ سپتامبر دولتین روس وانگلیس بالاتفاق بشاه تکلیف کردند که طرفداری خودرا نسبت باساس مشروطیت بوسیلهٔ اعلانی ثابت نماید وباو خاطرنشان کردند که اوضاع ایران رو بوخامت گذارده وممکن است جان ومال اروپائیان مقیم ایران در معرض خطر واقع شود. شاه هم چون خودرا درفشار دید ناچار اعلانی منتشر نمود وبملت وعده داد که درماه نوامبر انتخابات شروع ویارلمان جدید دایر خواهد گردید.

در ۱۹ سپتامبر چون قشون دولتی در تبریز باشکست فاحشی مواجه گردید شاه بلافاصله برای آزادیخواهان تبریز فرستاد که اگر اسلحه را برزمین گذارند وتوسل بمقاومت ننمایند وچهارنفر رؤسای عمدهٔ انقلاب، مخصوصاً ستارخان را تحویل قشون دولتی بدهند مشروطیت را برقرار خواهد کرد.

در ۲۱ همان ماه آزادیخواهان تبریز بیادداشت شاه چنین پاسخ دادند: «اگر شاه پارلمان را افتتاح نماید آنها هم ترک سلاح کرده ورؤسای نهضت ملی را درخود شهر تبریز بقونسولخانه انگلیس تحویل خواهند داد تا بوسیلهٔ محکمه‌ای که پارلمان

جدید انتخاب نماید برطبق قانون محاکمه شوند .

در ۲۸ سپتامبر شاه برحسب ظاهر پیشنهاد های تبریزیانرا قبول کرد واعلانی

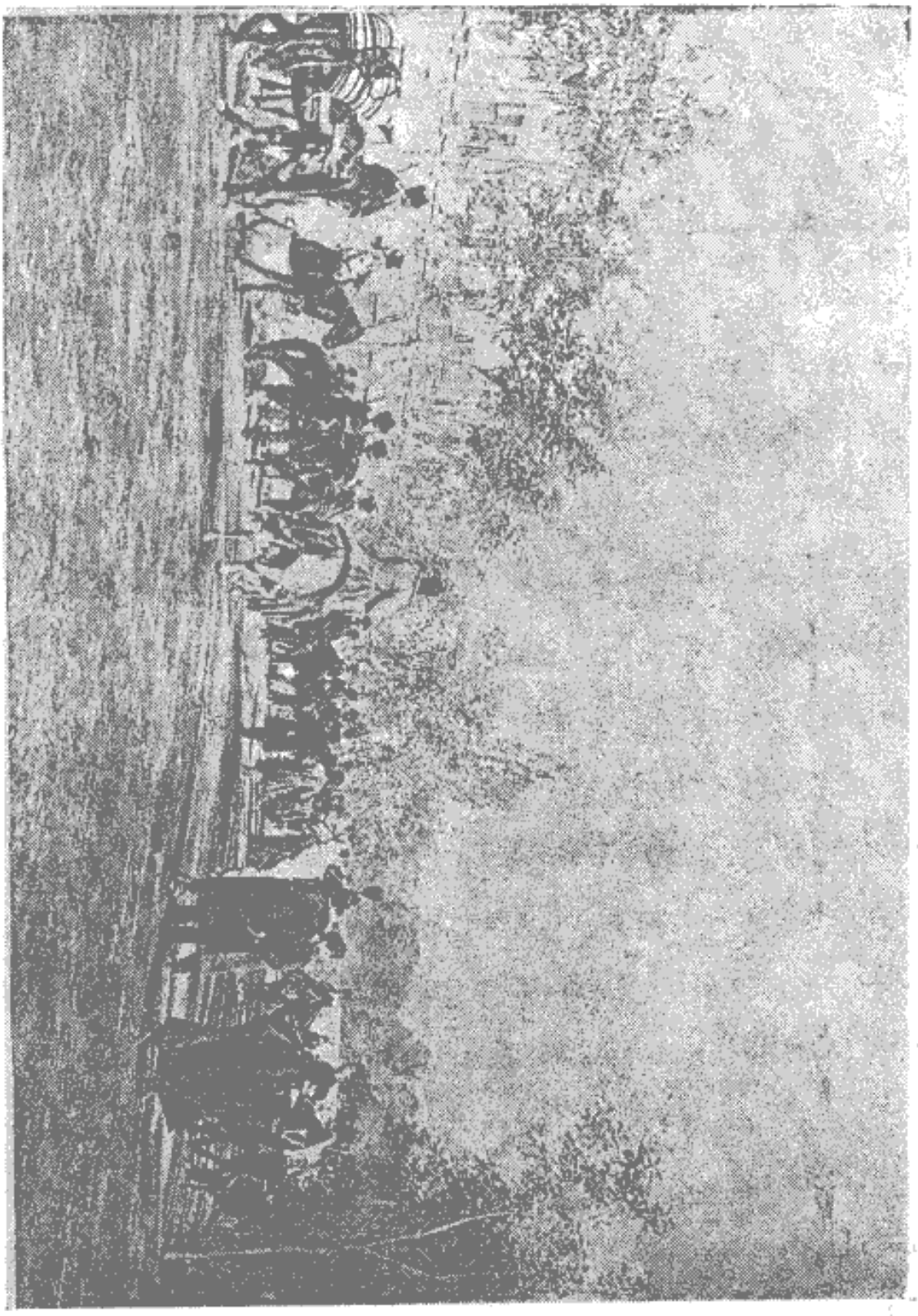

قزاقان ایرانی درمیدان توپخانه درروز ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷

انتشارداد که مجلس جدید در ۱۴ نوامبر دایر خواهد شد واین مجلس‌هم باید از مردمان مسلمان که بصداقت وامانت معروف‌باشند تشکیل‌یابد تا زودتر بشورش‌ها و بی‌نظمی‌ها که توسط انجمنهای محلی‌تولید شده خاتمه دهد و آئین نامه تازه‌ای برای انتخابات نوشت که میبایستی درنیمه اکتبر اجرا شود.

مخالفت علنی شاه با مشروطیت

شاه باز بنا بر تحریکی که مأخذ آن مشکوك است بفکر سیاست تازه‌ای افتاد و بجای اینکه بوعدهٔ خود وفا کند و مقدمات انتخابات را فراهم سازد عده‌ای ز ملاهارا تحریك کرد که باعشروطیت مخالفت نمایند و بشاه پیشنهاد کنند که این رژیم برخلاف دستور های اسلام است وازشاه الغاء آنرا خواستارشوند. شاه هم پیشنهاد آنها را پذیرفت و در ۲۲ نوامبر رسماً الغای مشروطیت را اعلان کرد.

ستارخان سردار انقلابیون تبریز

شیخ فضل‌الله نوری وچند نفر از ملاهائیکه با او همدست بودند دراین‌موقع بوسیله‌تلگراف های زیادی تمام علمای ایران را دعوت نمودند که با آنها شرکت نموده واعلان شاه را نسبت بالغای مشروطیت که برخلاف دستور های اسلام است تقویت نمایند. اما اکثر علمای ایران ومجتهدین مقیم عراق درپاسخ این‌تلگرافها بعامه‌ملت ایران اعلان کردند که محمدعلیشاه خائن‌است واطاعت باوامراوجایز نیست. بنابراین تدبیر شاه و کوشش شیخ فضل الله و همدستان او بجائی نرسید بلکه منفوز عامه

واقع شدند. ازطرفی‌هم سفرای روس وانگلیس شاه را مجبور کردند که اعلان‌خودرا بوسیلهٔ اعلان تازه‌ای لغو نماید.

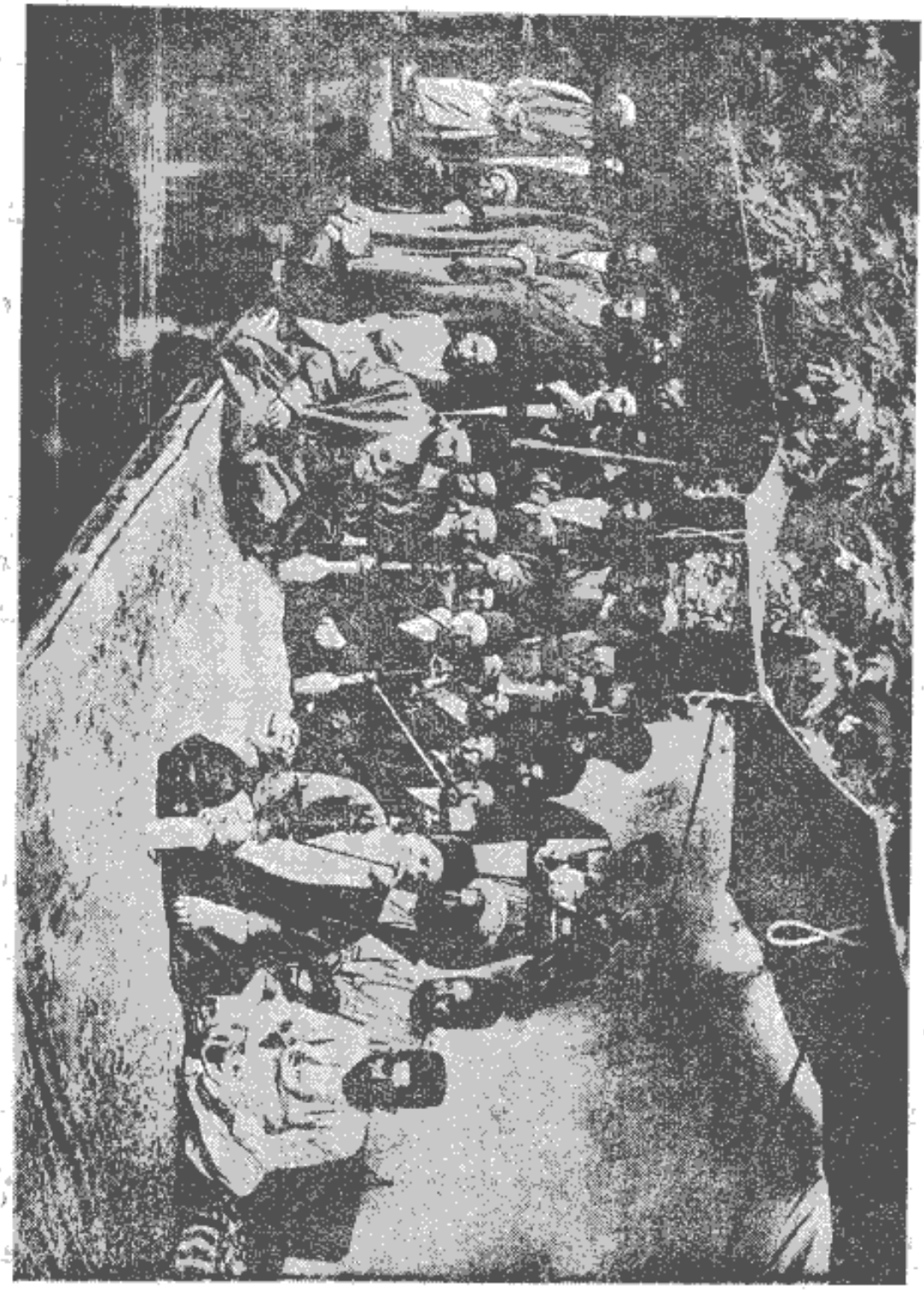

چادر تجار درسفارت انگلیس درروزهای انقلاب مشروطیت - نفراول سمت راست حاجی محمد تقی بنکدار است که یکی ازتجار آزادیخواه بود و بنمایندگی مجلس انتخاب شد و درموقع کودتای محمد علی‌شاه بزندان افتاد

ادامهٔ شورش

درماه فوریه ۱۹۰۹ در تهران وسایر مراکز تجارتی شورش فوق‌العاده‌ای تولید گردید وسه ربع دکانهای بازار بسته‌شد.

سالارخان در تبریز کاملا براوضاع مسلط ودارای ۱۲۰۰۰ فدائی مسلح و ۳۰۰۰ نیروی ذخیره بود وچند توپ بادخایر جنگی زیادی دراختیار داشت وبااین نیرو دسته‌هائی‌را که مجتهدین وانجمنهای مخالف مشروطیت مسلح کرده بودند همه را پراکنده نمود و متعاقب آن بقشون عین الدوله که شاه برای خاموش کردن شورش بتبریز فرستاده بود حملهٔ سختی نمود وشکست فاحشی بآنها داد.

مشروطه خواهان درمازندران انجمنی تأسیس کردند ودر گیلان هم شورش بالا گرفت وشورشیان حاکم راکه درصدد فرار بود با سی‌نفر ازصاحب منصبان و کارمندان دولتی که برضد مشروطیت کار میکردند دستگیر وبقتل رسانیدند.

درمرکز ایران ودرجنوب آنهم بختیاریان مجهز شروع بعملیات نمودندوسپهسالار السلطنه ایلخانی بختیاری شهر اصفهان‌را بحالت دفاع در آورد وآشکار بشورش نمود که اگر احیاناً نیروی دولتی برسد بتواند بسهولت بدفع آن پردازد.

درخراسان وسایر ایالات هم انقلاب روبشدت گذارد، حکام بنظر فقدان پول ونیرو نتوانستند درمقابل شورشیان مقاومت نمایند.

دره گز مرکز شورشیان بود ومرد دلیری موسوم به محمد آقای حسین زاده که اورا یپتارخان شرقی لقب داده بودند درراس آنها قرارداشت.

ازطرف دیگر قشون دولتی که چندین ماه بی حقوق مانده بود متدرجاً به شورشیان ملحق گردید وموجبات ناامنی فراهم شد و ملیون از ترس اینکه مبادا روسها بازهم مبلغی بشاه وام دهند یادداشتی بتمام سفارتخانه ها فرستادند مبنی بر اینکه هرنوع وامی که قبل‌از تشکیل پارلمان قانونی بدولتیان یا مشروطه خواهان داده شود ازدرجهٔ اعتبار ساقط است.

اقدامات مسلحانهٔ روس و انگلیس

درماههای مارس و آوریل تهرانیان آشکارا ازرژیم حکومت استبدادی که مشروطه خواهان‌را دستگیر کرده‌میکشت ویا زندانی میکرد بشدت متنفر شدند . مخصوصاً قتل هائیکه در شاهزاده عبدالعظیم بدست دولتیان وقوع پیدا کرد موجبات تنفر عامـه را فراهم ساخت زیراکه پاره‌ای ازاین مقتولین ملاهای آزادیخواه بودند وهمه میدانستند که دولتیان مرتکب چنین جنایاتی میشوند .

ازطرفی‌هم قشون دولتی شهر تبریزرا محاصره نموده وقحطی شدیدی درشهر تولیدکرده بود .

در اینموقع دولتین روس وانگلیس درصدد برآمدندکه آذوقه ای باروپائیان

دستهٔ طرفداران شاه

مقیم تبریز واشخاص بیطرف برسانند و محمد علی هم حاضرشدکه ده روز دست از جنگ بکشد تاآذوقه بشهر تبریز برسد ولی عین‌الدوله ببهانهٔ اینکه حکم شاه باو

نرسیده از ورود وسایل نقلیه که آنوقه بشهر میبردند جلوگیری کرد. بنا براین دولت روس برای درهم شکستن نیروی عین الدوله بقشون خود فرمان پیشروی داد: ویك ستون ۵۰۰۰ نفری درتحت فرمان ژنرال سمارسکی (Somarsky) در ۲۶ و ۲۷ آوریل ازسرحد عبور کرده وارد خاك آذربایجان شد وقشون دولتی را پراکنده نمود وبعد در ۳۰ کیلومتری جنوب جلفا تمرکز یافت ومتارکهٔ ده روزه ادامه پیدا کرد. انگلیسها هم بنوبهٔ خود قشونی را باکشتی آورده وبهانه اینکه مرتضی قلیس شورشیان جنوب میخواهد بوجوه گمرکی که دولت ایران وثیقهٔ وام قرار داده دستبردی بزند در بندر بوشهر پیاده کردند.

تقاضای اعادهٔ مشروطیت ازشاه

دراینموقع رؤسای ملیون احساس کردند که ورود قشونهای روس وانگلیس ازطرف شمال وجنوب بخاك ایران بهانه ای بیش نیست بلکه مقصود باطنی آنها تصرف ایران است. بنا براین بشاه پیشنهاد نمودند که استقلال ایران درمعرض خطر واقع شده وصلاح در این است که شاه مجلس را دایر نماید تا آنها هم اسلحه را بر زمین گذارده و امتحان وفاداری خودرا نسبت بشاه بدهند.

بدبختانه شاه پیشنهاد ملیون را نپذیرفت ودرسراسر مملکت اغتشاش وشورش بالا گرفت وشاه درمعرض تهدید قرار گرفت.

درهمین موقع سردار اسعد هم که مدت سه سال درپاریس بسر میبرد ومنتظر موقع مساعد بود وارد صحنه گردید تاشروع بعملیات نماید و مقصود باطنی خود را عملی کند وبسلطنت استبدادی خاتمه دهد.

سردار نامبرده در ۲۷ ماه مارس از کشتی در محمره پیاده شد و بلافاصله با سیف الدوله حاکم عربستان ومرتضی قلیخان ومیرزا شکرالله معتمدخاقان ومعزالسلطنه سالار بختیاری وشیخ خزعل خان تماس گرفت و موافقت آنها را جلب نمود. ضمناً

بطوردسته‌جمع تلگرافی بشاه کردند که ما نسبت بشخص شاه وفادار هستیم وفقط تقاضا میکنیم که اساس مشروطیت را محترم شمرده وهرچه زودتر پارلمانرا دایر نماید .

جناب حاجی علیقلیخان سردار اسعد بختیاری

شاه پس ازاخذ این تلگرام در۶ ماه مه که روز تولد خودش بود اعلانی منتشر

کرد مبنی براینکه تصمیم دارد مجلس را [illegible] نموده بود مجدداً دایر نماید وقانون اساسی را که در اول ژانویه ۱۹۰۷ [illegible] اکتبر امضاء کرده محترم شمارد. اما ملت چون مکرر خلاف وعدهٔ او را [illegible] بود باین اعلان قانع نشد تصور کرد که شاه بازهم حیله‌ای بکار برده ودرصدد اغفال آزادیخواهان است.

حرکت مجاهدین بطرف تهران

بنابراین بزودی دودسته قشون بنام مجاهد در طرف شمال وجنوب تشکیل گردید وبطرف پایتخت روی آورد. دستهٔ اول درتحت فرمان سردار اسعد در ۱۷ ژوئن از اصفهان حرکت کرد. ایندسته مرکب از ۵۰۰۰ نفر بختیاری مسلح بود ودراوایل ژویه بشهرقم رسید. قونسول های روس وانگلیس با هم بقم رفتند وبا سردار اسعد مذاکراتی نمودند که حرکت بطرف تهرانرا بتعویق اندازد.

سپهسردار اسعد درپاسخ بآنها گفت: مقصودمن ازرفتن بتهران فقط باین منظور است که شاه قول خود را محترم بشمارد وبوعده های خود که مکرر بملت داده ودر انجام آنها تأخیر کرده وفا نماید وبنا بخواهش قونسولها چند روزی حرکت خودرا بتعویق انداخت. ولی باطناً مقصودش این بود که مجاهدین گیلانی و آذربایجانی و مازندرانی بنا برقرارداد محرمانه که بااو داشتند درقزوین متمرکز شوند واوهم ازقم حرکت کرده بآنها ملحق شود وباتفاق بطرف تهران روی آورند.

مجاهدین شمالی هم تحت فرمان سپهدار ناصرالسلطنه که ازاعضاء یك خانوادهٔ قدیمی ومهم مازندران وشخص ثروتمندی بود وسابقاً هم دردربار شاهی مقامی داشت از رشت بطرف قزوین حرکت کردند. سپهدار ابتدا با عین الدوله ازطرف شاه به آذربایجان رفته بود تا شورش آنجارا برطرف سازد، اما بین او وعین الدوله کدورتی حاصل شد وسپهدار ازتبریز یکسره به تنکابن که ملك خودش بود رفت. دراین موقع آزادیخواهان گیلان پس ازقتل حاکم سابق نزداو رفته ودرخواست کردند که حکومت

طباخی پناهندگان در سفارت انگلیس در انقلاب مشرو

رشت را قبول نماید و او هم بنا بتقاضای گیلانیان برشت وارد شد. شاه مأموری را نزد او فرستاد و توصیه کرد که در امنیت و نظم گیلان بکوشد. اما سپهدار در پاسخ گفت که اینکار قبل از برقراری مشروطیت امکان پذیر نیست ولی بعد از آنکه شاه بوعده های خود وفا کرد ممکن است او هم تقاضای شاه را انجام دهد و بعد هم در رأس مجاهدین قرار گرفت و بطرف تهران حرکت نمود.

حرکت بختیاریان از جنوب و مجاهدین از شمال مطابق برنامهٔ منظمی شروع شد و محرمانه باهم ارتباط داشتند.

جلوگیری سفرای روس و انگلیس از حرکت مجاهدین

مجاهدین شمالی از قزوین حرکت کردند و نمایندگان آنها بشاه آباد که در ۲۰ کیلومتری تهران واقع است وارد شدند. در این موقع نیز سفارتین روس و انگلیس کسانیرا مأمور کردند که بروند و مانع حرکت آنها بتهران بشوند. فرستادگان عبارت بودند از مستر چرچیل منشی سفارت انگلیس و کماندان استکی وابسته نظامی آن سفارت و بارانوسکی مترجم سفارت روس. پس از مذاکرات زیاد سپهدار و سایر سرداران مجاهدین برای تعویق حرکت مواد زیر را پیشنهاد کردند:

۱ـ سپهدار و سردار اسعد فرماندهان قشون ملی مجاز باشند که هر یک با ۱۵۰۰ نفر از نیروی خود بتهران وارد گردند.

۲ـ انحلال کابینهٔ حاضر و برقراری کابینه‌ای که انجمن‌های ملی اعضای آنرا انتخاب نمایند.

۳ـ یکعده از بختیاریان و مجاهدین تا برقراری مشروطیت در تهران بمانند.

۴ـ عقب نشینی قشون روس از آذربایجان و برکناری لیاخوف از فرماندهی قزاقان ایرانی.

۵ـ عزل و تبعید عده‌ای از درباریان اخلالگر.

۶ـ انتخاب حکام ایالات وولایات بتوسط انجمنهای محلی .
۷ـ انفصال وزیر پست وتلگراف .

ورود مجاهدین بتهران

در ٦ ژویه سپهدار پاسخ پیشنهادات خودرا دریافت کرد که چون بامواد پیشنهادی او موافقت نداشت مخفیانه به سردار اسعد خبرداد که فوراً حرکت کرده باردوی او ملحق شود وبالاتفاق بطرف تهران پیش روند .

ازطرفی هم شاه برای جلوگیری ازمحاصرهٔ پایتخت قشون زیادی در راه های شمالی وجنوبی متمرکز نمود تا مانع ورود نیروهای ملی بشوند . اما باوجود این احتیاطات دو نیروی سردار اسعد و سپهدار در ۸ ژویه در کرج که در سمت مغرب تهران واقع است بهم ملحق گردید .

در۱۱ ژویه بین دونیروی دولتی وملی جنگی بوقوع پیوست و دولتیان فاتح گردیدند. امادولتیان ازفتح خود نتیجه‌ای نگرفتند وعاقبت ملیون باتدابیرجنگی ماهرانه بر آنها غلبه نمودند .

در۱۳ ژویه بامدادان قبل ازطلوع آفتاب بختیاریان ومجاهدین ازموقع استفاده کرده ودرحالیکه نیروی دولتی درسنگرهای خود منتظر جنگ تازه‌ای بود ازبیراهه خودرا بتهران رسانیدند ودرساعت ٦ صبح از دروازه یوسف آباد بشهر وارد شدند . سربازان پاسبان دروازه پس اززدوخورد مختصری پراکنده گردیدند. دراین زدوخورد ۱۲ نفر ازطرف دولتیان کشته وعده‌ای مجروح وازطرف ملیون هم سه نفر کشته شد.

نیروهای سرداراسعد وسپهدار بمحض ورود بشهر بطرف عمارت بهارستان که محل مجلس بود روی آوردند وآنجارا باقسمتهای شمالی شهر تصرف نمودند ... در تمام اینروز جنگ در محلات شهر مخصوصاً در میدان توپخانه بشدت دوام داشت . پس ازتصرف بهارستان سردار اسعد وسپهدار یادداشتی بتمام سفارتخانه ها فرستادند

۶ـ انتخاب حکام ایالات وولایات بتوسط انجمنهای محلی .
۷ـ انفصال وزیر پست وتلگراف .

ورود مجاهدین بتهران

در ٦ ژویه سپهدار پاسخ پیشنهادات خودرا دریافت کرد که چون بامواد پیشنهادی او موافقت نداشت مخفیانه به سردار اسعد خبرداد که فوراً حرکت کرده باردوی او ملحق شود وبالاتفاق بطرف تهران پیش روند .

ازطرفی هم شاه برای جلوگیری ازمحاصرهٔ پایتخت قشون زیادی در راه های شمالی وجنوبی متمرکز نمود تا مانع ورود نیروهای ملی بشوند . اما باوجود این احتیاطات دو نیروی سردار اسعد و سپهدار در ۸ ژویه در کرج که در سمت مغرب تهران واقع است بهم ملحق گردید .

در۱۱ ژویه بین دونیروی دولتی وملی جنگی بوقوع پیوست و دولتیان فاتح گردیدند. امادولتیان ازفتح خود نتیجه‌ای نگرفتند وعاقبت ملیون باتدابیرجنگی ماهرانه بر آنها غلبه نمودند .

در۱۳ ژویه بامدادان قبل ازطلوع آفتاب بختیاریان ومجاهدین ازموقع استفاده کرده ودرحالیکه نیروی دولتی درسنگرهای خود منتظر جنگ تازه‌ای بود ازبیراهه خودرا بتهران رسانیدند ودرساعت ٦ صبح از دروازه یوسف آباد بشهر وارد شدند . سربازان پاسبان دروازه پس اززدوخورد مختصری پراکنده گردیدند. دراین زدوخورد ۱۲ نفر ازطرف دولتیان کشته وعده‌ای مجروح وازطرف ملیون هم سه نفر کشته شد.

نیروهای سرداراسعد وسپهدار بمحض ورود بشهر بطرف عمارت بهارستان که محل مجلس بود روی آوردند وآنجارا باقسمتهای شمالی شهر تصرف نمودند ... در تمام اینروز جنگ در محلات شهر مخصوصاً در میدان توپخانه بشدت دوام داشت . پس ازتصرف بهارستان سردار اسعد وسپهدار یادداشتی بتمام سفارتخانه ها فرستادند

مبنی براینکه تمام بیگانگان درامان هستند و کسی متعرض آنها نخواهد شد ومنهم فقط باین منظور آمده ایم که شاه را وادار بوفای عهد خود نمائیم.

حمل یك مجروح

درشبهای ۱۳ و ۱۴ ژوییه جنگ بشدت درتهران دوام داشت و روز ۱۴ نیروی ملی کلا فاتح گردید و باوجود اینکه توپخانهٔ دولتی در بیرون شهر درجای بلندی از طرف شمال شرقی و شمال غربی مشغول آتشباری بود، ملیون تمام شهر تهران را بتصرف خود درآوردند.

حرکت شاه بسلطنت آباد

دراینموقع شاه بسلطنت آباد کاخ ییلاقی خودرفت ودرآنجا سنگربندی کرد. قونسولهای روس و انگلیس نزد او رفتند تا او را وادار بمتارکهٔ جنگ نمایند، اما او بنصایح آنها

گـوش نداد و گفت : من تا نفس آخر بجنگ خواهم پرداخت . اما کلنل لیاخوف بوخامت اوضاع ومغلوبیت دولت پی برد وبتوسط منشی سفارت‌روس بسرداروسپهدار پیغام داد که با چه شرایطی ببرقراری بریگاد قزاق موافقت خواهند کرد و آنها باو

کلنل لیاخوف برای مذاکره باسرداراسعد بختیاری دربارهٔ تسلیم بریگاد قزاق ، ببانك شاهی میرود- ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹

چنین پاسخ دادند :

« بمحض اینکـه قزاقان از مقاومت دست بکشند و اسلحه را بزمین گـذارند آزادندکه بمنازل‌خود بروند ویادرقزاقخانه بیطرف‌بمانند وکسی متعرض‌آنهانخواهد شد ودرصورتیکه مایل باشند ممکن‌است دررژیم جدید مشغول‌خدمت شوندوحقوق خودرا کمافی‌السابق دریافت دارند . »

قزاقان بمحض‌شنیدن این پاسخ ازتیراندازی دست کشیدند وبرای‌ملیون‌دیگر

کاری نماند مگر اینکه عدهٔ کثیری از غلامان شاهی را که در سلطنت آباد بودند و سربازان دولتی که در باغشاه سنگر داشتند پراکنده سازند.

پناهنده شدن شاه بسفارت روس

روز پانزدهم قشونیکه در باغشاه بود بسلطنت آباد رفت، اما شاه از استرداد پایتخت بکلی مأیوس گردیده بود و برای حفظ جان خود تصمیم گرفت که تحت حمایت دولت روس قرار گیرد. بنابراین در ۱۶ ژوییه بایك اسکورت ۲۰۰ نفری بزرگنده رفت و وارد عمارت ییلاقی سفارت روس شد و زن خود ملکه جهان و شاهزادهٔ کوچك ولیعهد و یکی از

محمد علیشاه با اسکورت خود بسفارت روس در زرگنده میرود

پسران دیگر وامیر بهادر جنگ ودو سه نفر ازدرباریان را همراه برد. البته پناهنده شدن شاه بسفارت بیگانه بمنزله استعفای او از سلطنت بود.

تشکیل دولت موقتی و خلع محمدعلیشاه

همینکه سرداران ملی از پناهنده شدن شاه بسفارت روس آگاه شدند فوراً یك کابینه موقتی تشکیل دادند که در آن سپهدار سمت وزارت جنگ و سرداراسعد وزارت کشور و سردارمنصور وزارت پست وتلگراف وحسینقلیخان نواب وزارت خارجه ومشیرالدوله

وزارت عدلیه وحکیم الملك وزارت معارف را عهده دار شدند .

حکومت موقتی مجلس مشورت فوق العاده ای مرکب از رؤسای روحانی و شاهزادگان قاجار و چند نفر وکلای مجلس سابق و چند نفر از کارمندان عالیرتبهٔ دولت تشکیل داد که در آن دوسر دار ملی نیز عضویت داشتند . دراین مجلس تصمیماتی اتخاذ شد که بتمام سفارتخانه های ایران درخارجه اطلاع دادند .

اغتشاش و شورش های داخلی و ناامنی موجب شد که قوهٔ مجریه فوراً برقرار گردد ، زیرا که عدم سازش محمدعلیشاه باتقاضای ملت وعملیات او که برخلاف آمال ملت بود باعث ناامنی وهرج ومرج گردیده بود .

سلطان احمدمیرزا که در۱۶ژوئیه ۱۹۰۹ بسلطنت انتخاب شد

نظر باینکه مجلس شورای ملی تعطیل بود مجمع فوق العاده در ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ (۱۶ ژوییه ۱۹۰۹) در بهارستان تشکیل یافت واشخاص حاضر که مرکب از علمای روحانی و سرداران ملی وشاهزادگان قاجار و اعیان ووکلای مجلس سابق بودند باتفاق رأی دادند که محمد علی میرزا از سلطنت خلع و برطبق مواد۳۶ و۳۷ قانون اساسی والاحضرت سلطان احمد میرزا ولیعهد بسلطنت منصوب و موقتاً والاحضرت عضدالملك(۱) نیابت سلطنت را عهده‌دار گردد تامجلس جدید افتتاح شود و

(۱) عضدالملك مرد ۶۰ ساله ویکی ازاشخاص عالیمقام ومحترم ایران ورئیس ایل قاجاراست ، نامبرده باناصرالدین شاه باروپا رفت وازمشاورین مظفرالدین شاه هم بود . عضدالملك به‌آزادیخواهی معروف‌است وقبلا بدون اینکه شاغل پست‌دولتی باشد انزوا اختیار کرده بود تا این موقع که ملت او را بنیابت سلطنت انتخاب نمود وحقاً شایستهٔ این مقام است .

تصمیم خودرا برطبق ماده ۳۸ قانون اساسی اعلام نماید.

سردار وسپهداردرهمانروزتوسط قونسول روس از محمدعلی‌شاه تقاضا کردند که وقتی را معین کند تاهیئتی نزد او برود واورا ازتصمیمات مجلس فوق‌العاده آگاه نماید. محمدعلی‌شاه ازپذیرفتن چنین هیئتی امتناع ورزید وفقط گفت: پناهنده شدن بسفارت بمنزله استعفای من ازسلطنت میباشد.

انتخاب احمد میرزا بسلطنت

احمد میرزا درروز ۱۷ ژوییه ازسفارت روس بسلطنت‌آباد منتقل گردید وازخانواده خود جدا شد ودر ۲۰ ژوییه اورا با تشریفات مجللی بتهران آوردند و تاج سلطنت را برسر او گذاردندوبرادر او محمدحسن میرزا را بولیعهدی انتخاب نمودند ودر ۲۲ همان‌ماه دولتین روس وانگلیس شاه جدیدرا برسمیت شناختند.

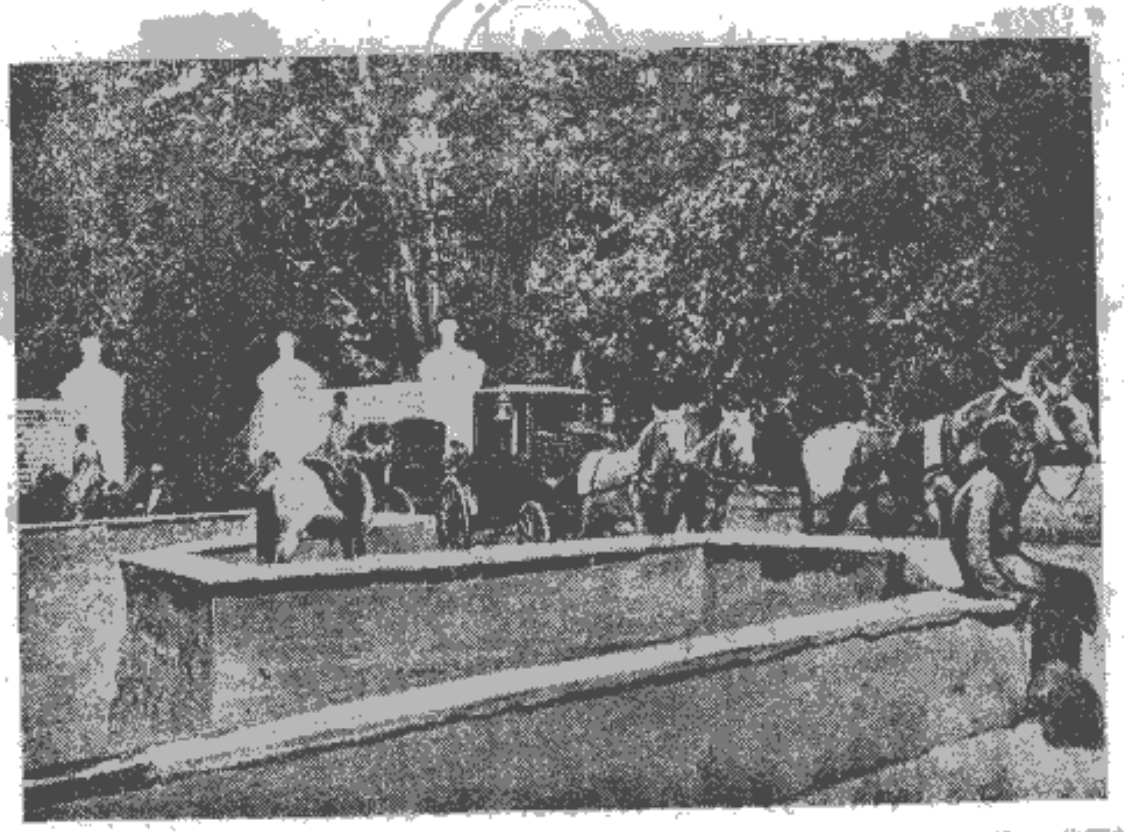

هیئتی که ازطرف حکومت موقتی به زرگنده رفته‌است تا احمدشاه را بسلطنت‌آباد ببرد - ۱۶ ژوییه ۱۹۰۹

در ۳۱ ژوییه هیئت دیپلماتیك نزد شاه جدید که ازرؤسای ملی احاطه شده بود رفت و باو تبریك گفت وهمه اورا برسمیت شناختند.

ملیون دراین موقع نخستین قسمت وظایف خودرا انجام داده وخود را ازرژیم استبداد خلاص کردند. شاهی‌راکه لیاقت فراهـم کردن خوشبختی خود و ملتش را نداشت معزول وشاهزاده کوچك احمد میرزا را با نیابت سلطنت عضدالملك بشاهی انتخاب نمودند.

ورود ظل السلطان بایران

با این حال ملیون اشکالات زیادی درپیش داشتند. یکی از اشکالات این بود که تصور میکردند ظل‌السلطان عموی‌شاه مخلوع ممکن‌است بایران مراجعت نماید وموجبات‌مزاحمت

احمد شاه باتجلیل وارد تهران میشود ـ ۲۰ ژوییه ۱۹۰۹

ملیون را فراهـم سازد، زیرا که قونسول انگـلیس در ماه ژوئن ۱۹۰۸ گفته بود:

«ظل السلطـان یکی از دشمنان مخوف مشروطیت است و باید از او بیشتر از شاه

حاضر ترسید .»

اشکال دیگر این بود که محمدعلی شاه بخروج از ایران تن در نمیداد و اصراری داشت که در ایران بماند .

ورود ظل‌السلطان بایران خالی از خطر نبود ، زیرا همه میدانستند که حاکم مستبد قدیم اصفهان همیشه آرزومند و مترصد بوده و هست کـه تخت و تاج ایرانرا

عضدالملك نایب‌السلطنه

تصاحب نماید . این شاهزاده که مدتی بود ازایران خارج ودر مملکت اطریش بسر میبرد ازوقایع اخیر ایران استفاده کرده وبوسیلهٔ مطبوعات اظهار کرده‌بود : « بسی

تأسف دارم دراین موقع که ایران بخدمات صادقانهٔ من احتیاج دارد دور ازمیهن‌خود بسرمیبرم ووظیفهٔ خودمیدانم که زودترمراجعت کرده‌وخدمات شایسته‌ای بمشروطیت بکنم » وظاهراً برای اثبات نیت خود تلگرافهای تبریکی‌هم بنایب السلطنه ووزرای جدید کرده وضمناً این جمله راهم اضافه نموده بود : « من فراموش نمیکنم که ملت ایران مرا مخالف مشروطیت و دشمن آزادی معرفی کرده بود ولی این نکته را هم باید درنظر گرفت که دربارهٔ مردامروزنباید برطبق رفتار دیروزش قضاوت نمود. من سابقاً بارژیم استبداد کارمیکردم ونظر باینکه سیاست عبارت ازرعایت‌ضروریات‌است مجبوربودم که اوامر ونواهی سلطان وقت‌را اطاعت نمایم . »

اما همه میدانستند که ظل‌السلطان با این بیانات میخواهد ملیونرا اغفال نماید وکسی کمترین اعتمادی باو نداشت . سفرای خارجهٔ مقیم وین باو خاطرنشان کرده بودند که بایدازخیالات‌خود منصرف گردد ویادداشتهای‌انجمن‌سعادت‌را که چندماه‌قبل بکابینه‌های‌اروپا فرستاده‌شده ومتضمن این‌معنی بود که «ظل‌السلطان میخواهدبایران برگردد و جانشین برادر زادهٔ خود بشود ، ولی ما اعضاء انجمن بدنیا اعلان میکنیم که اوخیالات‌خامی‌را درسرمیپروراند وابداً نمیتواند بتخت وتاج ایران دست‌اندازی نماید ، زیراکه اومنفورعامهٔ ایرانیان‌است» بنظراورسانده بودند. شاهزاده‌ظل‌السلطان بدون اینکه بنصایح عاقلانهٔ آنها گوش دهد ازراه ترکیه عازم ایران شد زیرا بیم آنرا داشت که اگر ازخاك روسیه عبور نماید ممکن است توقیف شود .

در ۳۰ ژوییه‌ازوین حرکت کرد وباعجله بخاك ایران وارد گردید. امامجاهدین در منجیل او را دستگیر و محبوس نمودند و برای رهائی ومراجعتش بخارج مبلغ ۳۰۰۰۰۰ تومان از او مطالبه کردند که ۱۰۰۰۰۰ تومان نقداً بپردازد و ۲۰۰۰۰۰ تومان هم بموجب سند رسمی چهار ماه پس از استخلاص بصندوق ملی تحویل دهد وخلاصه آنکه مجدداً اورا بانزلی عودت دادند وباو اخطار کردند که تااطلاع ثانوی

درخارج ازایران بماند.

تعقیب مخالفین مشروطیت

دولت موقتی دراینموقع بتصفیهٔ حساب مشغول‌شد ومحرکین ضد مشروطیت را بمحاکمه کشید ودونفر از آنها یعنی صنیع حضرت نایب الحکـومهٔ قدیمی تهران و مفاخر الملك وزیر

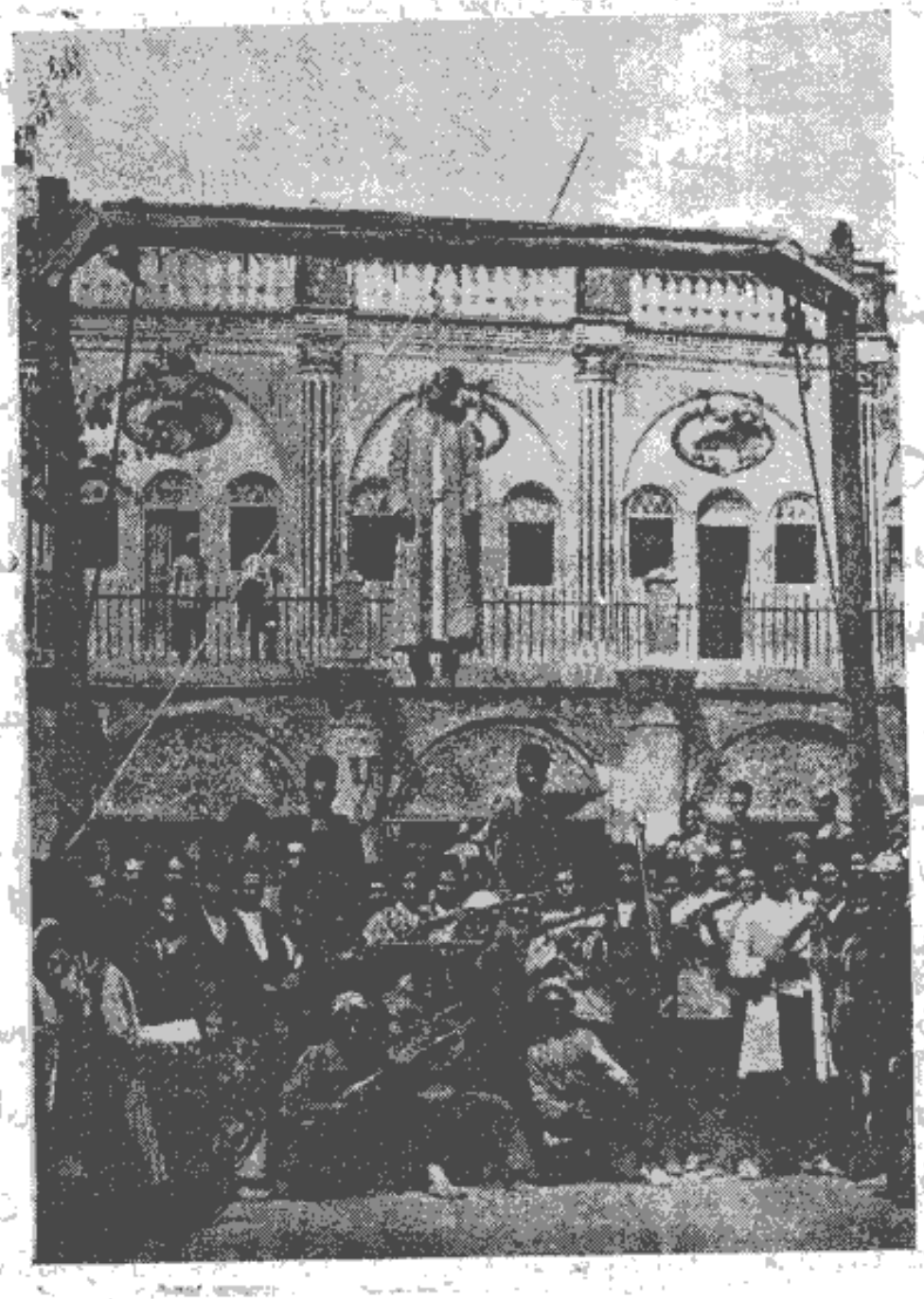

مفاخرالملك که درروز ۹ اوت ۱۹۰۹ درمیدان توپخانه بدار آویخته شد

تجارت سابق را که قاتل پناهندگان بشاهزاده عبدالعظیم تشخیص‌داد بدار مجازات آویخت.

بطوریکه قبلا ذکر کردیم تمام روحانیان درنهضت مشروطیت شرکت نکرده بودند ازجمله‌شیخ فضل‌الله نوری که یکی‌ازمجتهدین بزرك تهران‌بود علناً بامشروطیت مخالفت میکرد وبهمین‌جهت مورد تکفیر همقطاران خود واقع‌شد مجاهدین بنابرامر دولت موقتی اورا هم درمیدان توپخانه بدار آویختند.

ملای دیگری هم بنام میرهاشم دستگیر وبدار آویخته شد وجسد او تا غروب آفتاب برای تماشای عامه بردار ماند، تقصیرات او را مفصلا درصفحه کاغذی با خط درشت نوشته وبرروی سینه‌اش چسبانده بودند تا تماشاچیان ازخطاهای او مستحضر گردند.

دراول سپتامبر اعلان عفو عمومی منتشر گردید اما درتعقیب آن اعلان دیگری بدین مضمون منتشر شد که باید اوضاع زندانیان ومتحصنین در سفارتخانه ها روشن گردد و چند روز بعد حکم تبعید ۱۵ نفر صادر گردید که از آنجمله نایب السلطنه قدیم پدرزن شاه مخلوع وامیر بهادر جنگ وسعدالدوله بودند.

تبعید محمدعلیشاه بخارج

شاه مخلوع درزرگنده درسفارت‌روس بسرمیبرد ودرتحویل دادن جواهر سلطنتی که با خود برده بود تعلل میورزید وباوجود وساطت‌سفارتین‌روس‌وانگلیس نتیجه‌ای حاصل‌نشد

سرانجام در ۸ سپتامبر سرژرژ بارکلای قونسول انگلیس وسابلین شارژه دافر روس ووزرای ایران قراردادی را امضا کردند که بموجب آن دولت جدید ادای قروض‌شاه مخلوع را که‌بالغ‌بر۱۰میلیون‌فرانك‌است‌قبول کندودرعوض‌تمام‌املاك ودارائی‌اورا که درآذربایجان وسایرجاها دارد تصرف نماید وشاه مخلوع تمام جواهرات سلطنتی را پس‌بدهدوهمینکه دریکی ازکشورهای خارج اقامت‌کند، دولت ایران سالیانه‌مبلغ

۵۰۰۰۰۰ فرانك بعنوان مدد معاش برای او بفرستد وپس ازمرگ او ربع این مبلغ بین افراد خانواده‌اش قسمت‌شود باین شرط که اگر ازاو مخالفتی نسبت برژیم‌جدید بروزنماید این مستمری قطع گردد.

فردای آنروزی که این قرار داد بامضارسید محمد علی‌پس از تحویل دادن

سپهدار (نفرنشسته) وسرداراسعد بختیاری (نفرایستاده که مشغول خواندن نامه‌است) درموقعیکه آخرین ابلاغیه رسمی‌محمد علیشاه را دریافت داشته‌اند

جواهر سلطنتی بااسکورتی ازقزاقان روسی وغلامان هندی سفارت انگلیس ازایران بطرف بندرانزلی حرکت کردوملکه‌جهان‌زن‌عقدی وچهارطفل کوچك‌خود وچندزن وعده‌ای ازدرباریان وفادار خودرا همراه برد.

تجدید مجلس‌ملی موقتی

درآخر ماه سپتامبر مجلس ملی موقتی تجدید شد و بجای ۲۰ نفر دارای ٤٠ نفر عضو گردید که میبایستی بدون‌اینکه درعمل مداخله نماید دولت موقتی را تقویت کند ودر ضمن

قرارشد که پروفسوراسمیرنوف(Smirnoff)مربی‌شاه کوچك کماکان بتعلیم وتربیت او بپردازد .

در آغازماه نوامبر ناامنی درایالات جنوبی تولید گردید ، سارقین مشغول غارت شدند ودسته های مخالف مشروطیت سروصدائی راه انداختند . در سمت شمال هم ستارخان سردار مشروطه خواه تبریز معترض بود که چرا فاتحین تهران اووخدماتش را فراموش کرده‌اند وبرضد سردار وسپهدار تحریکاتی میکرد .

جشن افتتاح پارلمان

سرانجام انتخابات بسرعت شروع شد ودر ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ وکلای پارلمان جدید در بهارستان جمع شدند . خرابی‌های وارده بمجلس تعمیرشد ، مردم ازقبل‌ازظهر برای تماشای‌شاه

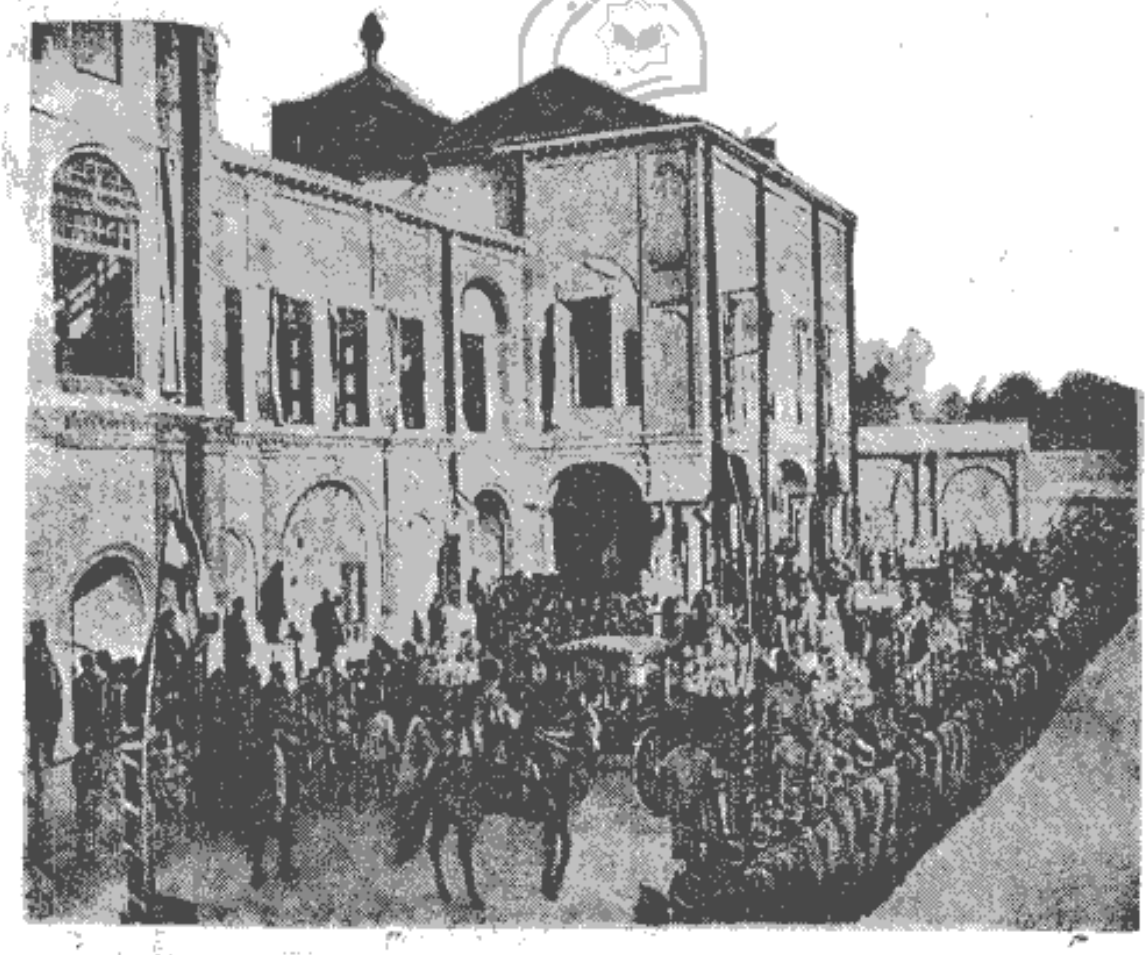

اسکورت سلطنتی درروز گشایش مجلس درکاخ بهارستان - ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹

جدید که میبایستی بمجلس برود در معابر ازدحام کرده وسربازان وبختیاریان وقزاقان ایرانی و مجاهدین از قصر سلطنتی تا بهارستان برای تشریفات رفتن شاه بمجلس دو

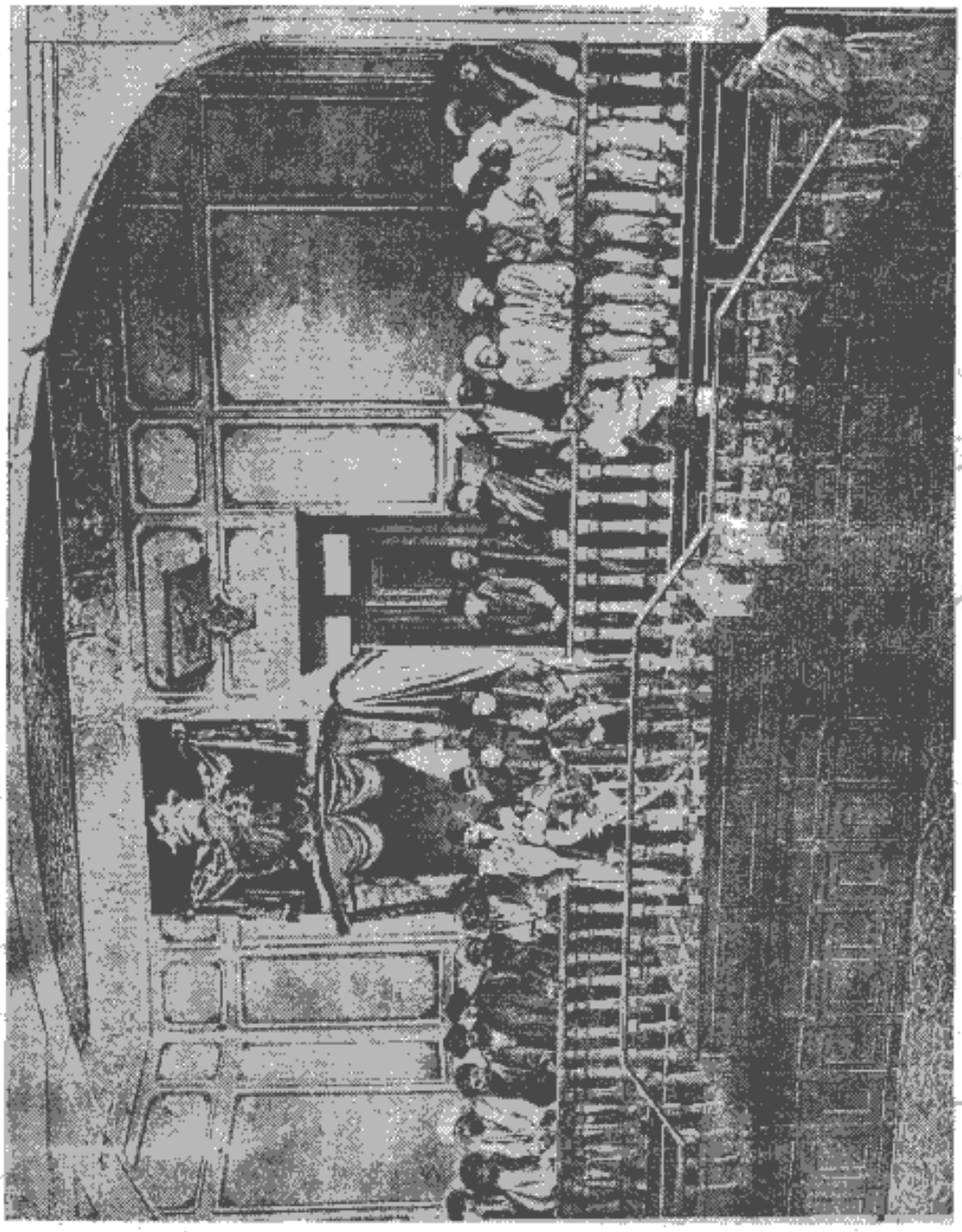

گشایش مجلس دور ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹
احمدشاه و محمدحسن میرزا ولیعهد و سپهدار و سردار اسعد و نایب‌السلطنه عضدالملک در عکس دیده میشوند

صف منظم تشکیل داده بودند. ساعت ۳ بعدازظهر شاه بااسکورت خود بطرف مجلس رفت وهمه جا بافریاد های شادی وهورا و کف‌زدن استقبال‌شد. سرداراسعد وسپهدار سواره در پهلوی کالسکه شاه حرکت میکردند و شاه با نایب السلطنه در کالسکه

سلطنتی که هشت اسب‌سفید بآن‌بسته شده‌بود نشسته بودند.

شاه بتالار مجلس وارد شد و برروی تختی که درپشت تریبون برای او درست کرده بودند نشست . علما دراطراف او حلقه زدند ، سپهدار درروی پله‌ای که‌بطرف تریبون میرفت ایستاده و نطق افتتاحیه شاه‌را باصدای مرتعشی که نشانه شادی قلبی اوبود قرائت کرد ووکلاباوجدونشاط بی‌اندازه‌ای‌پیوسته احسنت‌میگفتند.

درپایه تریبون درطرف راست هیئت دیپلماتیك جای داشت ودرطرف چپ آن هیئت وزرا ایستاده بود .

٦٧ نفر وکلای حاضر رو بروی تریبون در طول دیوار های سالون روی فرش نشسته ودربالای‌سر آنهایك گالری‌بود که دریکطرف آن نمایندگان جراید ودرطرف دیگر خانمهای هیئت دیپلماتیك جای گرفته بودند .

دراینروز افتتاح مجلس درسرتاسر مملکت ایران مجالس جشن برقرار بود .

درروز ۲۷ژانویه دولت‌ایران یکی ازمستخدمین محمد علیشاه موسوم به موقر السلطنه را که برضد مشروطیت اقداماتی کرده بود بدار آویخت . این شخص نظر بتوطئه‌ای که برضد مظفرالدین‌شاه کرده بود درسال۱۹۰۱ باردبیل تبعیدشد وسه‌سال بعد ولیعهد تقصیرات اورا بخشید وبخدمت خود احضار کرد . اوهم در عوض نسبت بمحمدعلی وفاداروفداکاربود ودرسال۱۹۰۹ بامحمدعلی‌بسفارت روس پناهنده شد و بعدهم بااو بروسیه رفت ولی دراول ژانویه ۱۹۱۰ بتهران آمد و بلافاصله دستگیر وپس ازمحاکمه بدارآویخته شد . موقعیکه اورا بسیاستگاه میبردند یکنفرملانطق میهن پرستانه‌ای کرد وتقصیرات اورا برشمرد وبعد طناب دارا بگردن او انداختند وبمحض اینکه چندسانتیمتری اورا اززمین بلند کردند طناب پاره شد ومقصر بدبخت فرارکرد اما مأمورین بلا فاصله اورا گرفتند و طناب دیگری بگردنش انداخته بالا کشیدند . در حین بالا رفتن مقصر فشاری بدستهای خود آورد که چون محکم بسته

نشده‌بود باز شد و مانند بند بازان طناب را گرفت وخودرا ببالای چوبه دار رسانید ومحکم بآن چسبید تا سرانجام بازحمت زیاد بحیاتش خاتمه دادند . اما این صحنه پرتلاش وبندبازی درجمعیت انبوه تماشاچی خالی از تأثیر نبود .

اوضاع ایران درژوئن ۱۹۱۰

اکنون کسانی برایران حکومت میکنند که بامانت ومیهن‌دوستی معروف میباشند و چون از تعدیات و تجاوزات رژیم قدیم استبدادی کاملا آگاه هستند کوشش دارند که رفورم های اساسی بعمل آید تا کشور ایران بتواند در مقابل دول متمدن دنیا عرض اندام نماید وافتخارات گذشته خودرا مجدداً بدست آورد امامشکلاتی درپیش دارند که مهمترین آنها خالی بودن خزانه است وآن اعتمادی که باید باستحکام رژیم جدید داشته‌باشند هنوز برقرارنگردیده واخذ مالیات‌هم بااشکال مواجه شده است بنابراین مسئله مالی دردرجهٔ اول قرار گرفته که باید زودتر حل شود ، زیرا که اصلاحات و رفرم اساسی که درنظردارند بدون‌پول صورت نخواهد گرفت. دولتین روس‌وانگلیس برای وام دادن بایران باهم رقابت‌میکنند اما سیاستمداران ایران از گرفتن‌وام‌امتناع دارند وتصمیم گرفته‌اند که برای امورمالی‌واقتصادی‌تشکیلات‌منظمی بدهندواشخاص متخصصی‌را ازدول اروپائی بیطرف برای این‌تشکیلات استخدام نمایند ودررأس‌امور مالی قرار دهند ، اکثریت مجلس‌هم درحال حاضر با وامی که تحت کنترل بیگانه باشد مخالفت میکنند.

(پایان)